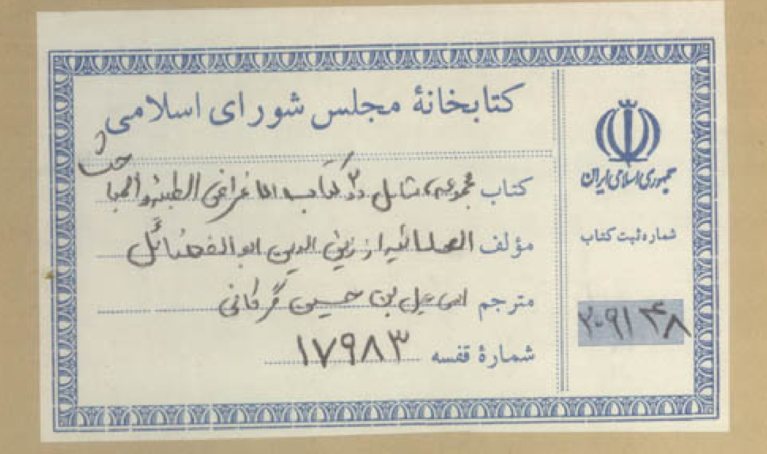
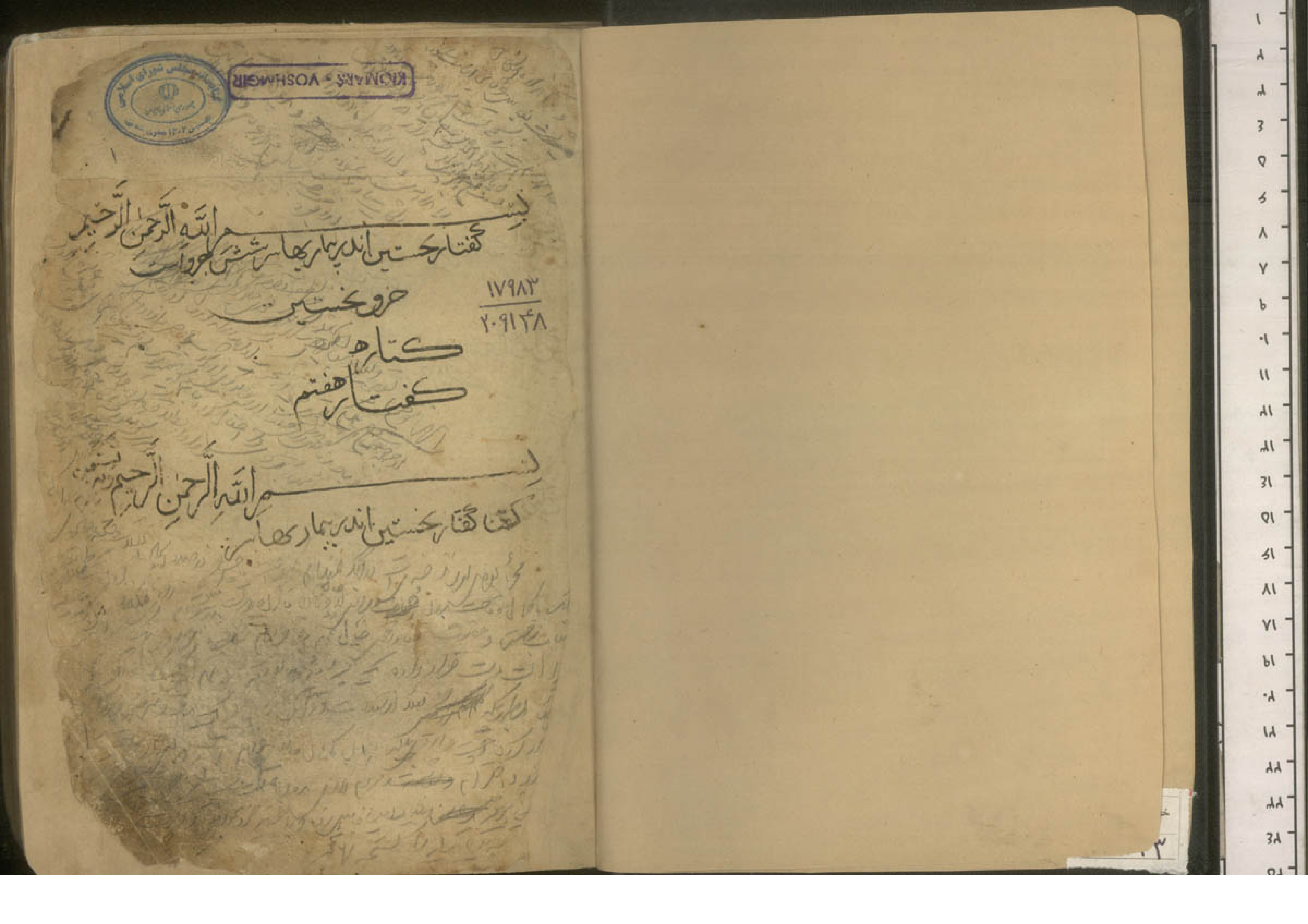




بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار نخستین اندر بیماریها [illegible] شش [illegible]



جزو نخستین

کتاب [illegible]

گفتار هفتم

بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار نخستین اندر بیماریها [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله اجمعین
الطیبین الطاهرین بدانکه حاکم مشهد مقدس مرتضی قلی خان
المنظور بنظر امام الحی بحکم داعی محمود بن مسعود بن محمود اشاره کرد
در باب سموم آنچه معلوم و مفهوم است در معرض عرض و بیان آرد
و چیزی از آن پوشیده و پنهان نگذارد از جهت آنچه مخزون خاطر
و مکنون بطون دفاتر بود ظاهر ساخت و بر زواید نیز [illegible] بلکه
لب و خلاصه این باب عرض کرده و فهرست او بدین وجه است
در تعریف دوا و غذا و سم و تریاق بباید دانست که آنچه بعد از
تاثیر در بدن خاصیتی و کیفیتی احداث نکند در بدن اگر استحاله تمام
یافت و مشابه متغذی شده و قوت بدن بهیئت غالبت رود
آنرا بدل ما یتحلل سازد آن غذای مطلق بود مانند نان و گوشت
و اگر چنانچه ممیت بدن از و متاثر شود و مغلوب گردد دوای
مطلق بود مانند زنجبیل و فلفل و سنبل و امثال این و اگر
اول او در بدن تاثیر کند تاثری ظاهر باز بدن در وی اثر کند و

بسم الله الرحمن الرحیم
گفتار نخستین اندر بیماریهاسر

بسم الله الرحمن الرحیم
گفتار نخستین اندر بیماریهاسر

بسم الله الرحمن الرحیم
گفتار نخستین اندر بیماریهاسر شش جزو است

جزو نخستین

جزو نخستین

اندر استدلال کلی از افعال و احوال مزاج دماغ و اندر بیماریهاش از کار دماغ
و غیران و اندر تدبیرهای کلی اندران

باب نخستین

اندر جستن نشانها سلامت و آفت از کار هاد ماغی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نقتی

ابدال ادویه از نسخهٔ قانون افسنتین بدل معده باشد یا درمنهٔ ارمنی
و در تقویت معده بدل او اسارون باشد یا نیم هم سنگ او هلیله کابلی اسقیل بدل
وی قردمانا و دو دانگ او وج و دو دانگ حماما اشنه بدل او هم سنگ او قردمانا آزاددرخت
بدل او برگ کنب دانه افیون بدل او تخم بنج هم سنگ وی و دو هم سنگ او تخم لفاح
بان بدل او هم سنگ او روناس و نیمه وزن او پوست سلیخه و عشر وزن او بباسه
بلادر بدل او بن هنگ و کوبند تخم وزن او فندق و چهار یک وزن او روغن بلسان و یک
وزن نفط سفید بادرنجبویه بدل او هم سنگ او ابریشم و سه یک وزن او پوست ترنج
برسیاوشان بدل او بوزن بنفشه و نیم وزن او رب سوس بسفایج بدل او افتیمون
و نیمه وزن او نمک هندی جوز بوا بدل او سنبل و درین نظر هست جندبیدستر
بدل او وج یا نه او بلبل جاوشیر بدل او انجره و اشق هم بدو نزدیک است جنطیانا
نیمه وزن او سارون و نیمه وزن او پوست کبر وج بدل او هم سنگ او زرنباد و نیمه
وزن او فلفل زراوند گرد بدل او هم سنگ او زرنباد و دو دانگ وزن او بباسه
و نیمه وزن او قسط غار بدل وی سیسنبر کماقیطوس بدل او نیمه وزن او سیسالیوس
و چهار دانگ او سلیخه غافث بدل او هم سنگ او اسارون صمغ بدل او [illegible]
هم سنگ او روغن یاسمین صبر بدل او نیمه وزن او ای هلیله سیاه ساذج بدل او طالیسفر
یاسمین سورنجان بدل او هم سنگ او برگ حنا و نیمه وزن او مقل ازرق فاشرا بدل
او هم سنگ او رروح و چهار دانگ وزن او بباسه صبر بدل او هم سنگ حضض هندی قردمانا
بدل او سعد یا او خرشیطرج هندیا بدل او روناس بدل او پوست قرنفل تقسیا
بدل او چهار دانگ وزن او کثیرا خربق سیاه بدل او نیمه وزن او مازریون و چهار دانگ وزن
غاریقون خربق بمذهب ابن ماسویه بدل کندش است زنجبیل نیمه وزن او فلفل سفید
و سدس وزن او فلفل سیاه گویند و فلفل هم وزن وی خربق سفید نیمه وزن وی کندش
و نیمه وزن وی ماهی زهره خردل سفید بدل او خردل سرخ دو بار چند او و اگر نباشد تخم شلغم



بسم الله الرحمن الرحیم
...ن الرحیم
...ن الرحیم
...ماغ
...ین

دو بار چند وزن او فوقلیون جعده رومی است و چون نیابند بدل او جعده پارسی است زیره کرمانی
بدل او هم وزن او و نیم زیره نبطی علس که بر را خوانند بدل او دو چند وی عدس کرده خشخاش
نیز هم سنگ وی دانه حنظل تخم کنف نا چون نیابند بدل وی هم سنگ او زیره کرمانی و هم سنگ
او کرویا کرویا بدل او زیره نبطی است مورد دانه بدل او برگ مورد تر سه چندان چون
خشک باشد صعتر فارسی و رومی و هندی بهتر رومی پس پارسی نزدیک است بهم محلب انیست
که عسر وی نوند است بدل او بادام پوست کرده بدل دانه سرو دانه محلب از پوست کرده جرجیر بدل
او تخم کندنا است سذاب شامی بدل او سداب جبلی است بزر قطونا انواع است بعضی از
بعضی بدل است بهتر آن سپید است و چون نباشد در کار سینه و سرو درد شکم تخم ریحان است تخم
شقاقل بدل او جلغوزه و دانه صنوبر است شونیز بدل او تخم شلغم است یا تخم جرجیر یا تخم پیاز
یا تخم ترب یا تخم گزر علک رومی بدل علک پارسی باشد اما علک رومی قوی تر و از آن پارسی بدل
وزن او نیم وزن او باشد حلتیت دو نوع است کنده قوی تر از خوش بود اما بعضی را بدل بعضی توان
کرد اما سنده از کنده بهتر گشاید زرنیخ سه است و در دارو زرد و سرخ مستعمل است و یکی بدل
یکی باشد و زرد قوی تر است و نیم وزن با هم وزن سرخ بر بند زاج چند نوع است بعضی
سپید بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی سیاه آن سیاه را زاج کفشگران است و آن سه گونه است زاج
ابرش صبغ دار که از انسقی گویند در اخلاط شلیثا و تریاقها می رود چون نیابند از زرد و سرخ
بدل کنند زاج زرد زرد بهتر و اگر نیابند از زاج رومی قلقطاری خوانند بدل کنند و آن نیز سه گونه است
قلقطار و قلقند و قلقدیس و قوی تر قلقدیس است و یکی بدل از یکی است و راسن
بدل کنند قردمانا بدل سنبل سیح است و اگر نیابند بدل آن اسنه باشد و چون سنبل بادرنجبویه
تو بدل عقاقیر زرنک و جوز مایسک قوت در خرفت و قوت قردمانا و شیطرج هر دو یکی قوت
شیطرج بدل او نیاید و او بدل قردمانا نیاید و اگر نیابند بدل هر یکی از این هر دو نیم همسنگ فلفل سرخ جوز که خورند
بدل وی نیم همسنگ حبة الخضرا است و بدل وی نیم حبة الخضرا دو همسنگ وی جوز باشد نبق بهمن
فستق است و همچنین روغن این مثل آن الا آنکه فستق اندکی سخت تر است همچنین روغن قرطم و روغن نارجیل
چون روغن جوز است و او جوز هندی نزدیک اند بهم روغن غار چون نیابند بدل وی حب الغار دو چندان
و نیم همسنگ وی فستق عصیر غافت سه چندان وزن آن برگ آن بدل باشد اقاقیا بدل عصیر توت





توت خشک کرده است و آن عصاره قرظ است بجوشانند و خشک کنند عفص و جفت آن پوست بلوط
و گزمازو و آن جوز گز است و کور و قرظ و هلیله و حب الآس بنیه الذادی وارطا جمله قابض است و دباغت
کنند و همچنین هلیله چون در دارو ها باشد که بیرون بدان دباغت معده حاصل شود و چون معالجت
معده کنند و چون بدان همه نزدیکست طبیب قیاس تواند کرد اصف و آن کبر است ورق و شره
او نیز نزدیکست بهم بدل سه وزن آن است ترنج شبرم را بدل مازریون است هم سنگ وی
غاریقون بدل وی نیم چند وی تربد است و ربع وزن وی صبر سقوطری کافور سرد و خشک و قابض است
و چون نیابند بدل وی نیم چندان طباشیر و هم چندان صندل است و هم برگ کافور قوی تر و چون
بدان چون بازدارند حب کاکنج و تخم امرود و سربزر الحماض قوی تر طباشیر بدل او لحیة التیس است
بدل وی نیم چند وی گل مختوم است و همچنین کاغذ شامی چون بسوزند بدل آن باز ایستد صندل
سه بدل صندل سرخ است یا نیمه وزن آن قصب الذریره صندل سرخ را بدل صندل سپید است
و در یرقان هر دو صندل بکار آید و اگر در دارو جگر و امعا نیابند سه چند وزن یکی از هر دو معاث
و آن مردار روست سر بهند و از امعا آدم خوانند اول داروی که آدم سای نهاد چون وی پا بای درد آمد
این بود و بدل معاث هر دو صندل باشد و نیمه وزن وی قصب الذریره و ربع وزن سعد عود
شبشعان بدل پنج جبلی کمادریوس بدل عنب باریک تر است سرمق طعام
بیماران است و چون نیابند بدل وی خبازی است یعنی خطمی دشتی بر سیاوشان داروی است که در
میانه حقه صاحب سیمر و دو چون نیابند بدل آن را اذان الجدی خوانند و چون نیابند بدل آن
لسان الکلب باشد یا لسان الحمل و چون این هر دو نیابند بدل آن اسپوش تر باشد اسپوش
چون نیابند بدل آن لت کتان باشد غبیرا باشد که بمالند در آب و صافی باز کنند ادربوبه
را بدل بیرز است و همچنان راسن انجیر تر بدل وی نیمه وزن او انجیر خشک باشد و بدل بادام
شیرین چهار دانگ وزن وی بادام تلخ باشد و همچنین روغن نیز بعکس این گل مختوم را که
آنرا خاتم الملک خوانند بدل آن دو سه سر باشد از گل ارمنی بدان که هر دو سرد و خشک اند که خون باز بندند
و گل ارمنی ضعیف تر است و بعکس هم درست است شاه بلوط نیمه وزن او مازو است و بدل
شاه بلوط خرنوب است یا مورد دانه بوزیدان بدل دو چند آن بهمن است دارچینی بدل
قرفه نیکت و قرفه را بدل قرفه خوشبوی است نرمس بدل در داروی دو حیات سکم در مرتبت

به انکه هر دو تلخ اند و منقی و چون هر دو نیابند بدل ایشان جعده باشد و ترمس جو و مصری است قسط بحری
بدل وج است بدان هر دو تلخ اند و بسبب خوش بوی اعضا را الیه را گوشت دارند و تلخی سده کشاده باشد
و چون نیابند بدل ان قسط هندی باشد و چون نیابند بدل ایشان جعده و چون نیابند بدل ان قسط
فارسی است دوقو بدل دو چندان تخم کرفس بستانی است اسارون در بیماری جگر بدل راسن
باشد حب بلسان و در دیگر جای را بدل فردمانا است سکبینج در داروی اسهال بدل انجدان است
و در داروی رحم و بادها بدل ان الکوا است بدل سکبینه پارسی است و اگر هر دو نیابند بدل ان نیمه
وزن صبر و نیمه وزن جاوشیر قنه یعنی بیرزد را بدل سکبینج است بدل جاوشیر در
داروها اسهال سکبینج است هم چندان و در دارها بادها بدل عسل بیرزد با نیمه وزن [illegible]
حلتیت بدل دو چندان وج است چون نیابند و اگر داروی باد است با مفاصل نیمه وزن وی
فلفل سیاه و نیم وزن وی دار فلفل و نیم وزن وی زرنباد توتیا از داروی چشمست بدل ان [illegible]
خنک هندی باشد که در کحل دیده می اورند اسوره هندی که از انرا شنک خوانند بدل صدف [illegible]
پارسی است در انکه هر دو سده را تنک اید و بیاض و تاریکی را سود مند بود فیلزهرج در داروی
سوی است بدل ان سنبل اسپ باشد و ان رازیانه رومی است یعنی انیسون یعنی بدل رازیانه [illegible]
و نقاوه ای از هم بکنند فو دابدل نیمه وزن وی فلفل سیاه است در اسهال او فطراسالیون
و ان تخم کرفس رومی است بدل افسنتین رومی است و بدل افسنتین جعده شیطرج هندی
را چون نیابند بدل شیطرج فارسی است و چون شیطرج پارسی نیابند بدل ماهیزهره یا هر چه باشد و گویند
ان شیطرج پارسی دانگ و نیم بقوت دانگ هندی باشد اسطرلون صنوبر است بدل ان دو چندان
کاکنج است و چون نیابند بدل ان دو چندان بادام شیرین است سلیخه مغشر بدل ان [illegible]
سذاب را در داروی فواق بدل انیسون است و در داروی باد معده و کوارش بدل پودنه
و هو الحق و اگر نیابند نعناع

نشان رطوبتی باشد غلیظ و انکه جز اواز بلند یا نزدیک نشنود نشان خشکی مزاج باشد و انکه اوازهای دروغین
شنود چون باد که درخت را بجنباند و چون اواز اسیا و اواز جلاجل و غیر ان نشان بر امدن بخاری باشد
بر دماغ یا نشان حرکت بادی و حال حس بوییدن از بویها که حاضر نباشد یافتن اگر سبب اندر منفذ
بینی باشد نشان خلطی باشد اندر دماغ و نا یافتن بوی نشان سده یا نشان رطوبت غلیظ و سرد باشد
اندر مقدم دماغ و حال حس طعم چیزها نا یافتن و حال حس شنودن و بر مجیدن که بتازی حس لمس گویند
نشان سوء المزاج خاص باشد اندر الت جنبیدن و الت و انچه عام باشد اندر همه تن بمشارکت دماغ باشد
چون علت خدر و اما فساد قوت تخیل و تفکر هم سه نوع باشد یا باطل شود یا ناقص یا شوریده حال شدن را
خرفی و زوال عقل گویند و دلالت این بر سوء المزاج سرد ساده باشد یا بر مزاج سرد و تر یا بر مزاج خشک اندر جزو
میانین دماغ و نقصان را ابلهی گویند و احمقی نیز گویند و دلالت بطلان و نقصان یکی است و شوریدگی را شوریدگی
گویند و بتازی اختلاط عقل گویند و اگر شوریدگی بیرون از اندازه باشد و با حرکتها بد باشد دیوانگی گویند
و بتازی جنون سبعی گویند و اگر اهسته تر باشد و اندیشها باطل کند مالیخولیا گویند اما اختلاط عقل و دیوانگی
نشان اماسی باشد یا نشان مادهٔ گرم و خشک اندر دماغ و مالیخولیا نشان خلط سودا باشد اندر دماغ و گاه
باشد که اندر بیماری سرد اختلاط عقل پدید اید چنانکه لیثرغس و نشان ان باشد که علت از حرارت خالی
نیست و هر فعلی از افعال دماغ و هر اندیشه که میل با هستگی و ترس و بد دلی دارد نشان مزاج سرد باشد و هر چه
بشتاب زدگی و تندی و تهور میل دارد نشان حرارت باشد و فراموشی بر مزاج سرد و تر گواهی دهد یا بر خشکی
اندر جزو اخرین دماغ و انکه چیزهای نا دیده و نا شنیده حکایت کند نشان مزاج گرم باشد اندر دماغ با ماده
یا بی ماده و اما دیدن خوابها نیز بر انواع اخلاط گواهی دهد چنانکه دیدن الوان سرخ بر بسیاری خون گواهی
دهد و الوان زرد بر صفرا و مزاج صفراوی و الوان سیاه و بیم ناک بر مزاج سوداوی و سودا و الوان سپید بر بلغم
و مزاج بلغمی و خوابهای شوریده بر مزاج گرم و خشک و انچه فراموش کرده دهد یاد دماغ بر مزاج سرد و یا مزاج تر گواهی دهد

## باب دوم اندر نشانها که از اندامهای مشارک دماغ جویند

اندامهای مشارک دماغ و چگونگی مشارکت ان اندر بخش نخستین ازین کتاب یاد کرده امده است اما انچه از
چشم جویند خشکی چشم نشان خشکی دماغ باشد و بسیاری اشک و بسیاری مرض اگر سبب ان

ری چشم باشد نشان تری مقدم دماغ باشد سطبری رگهای چشم نشان گرمی دماغ باشد سیلان اشک بی مراد
اندر بیماری حاده نشان اماس دماغ باشد و نشان گرمی دماغ خاصه اگر رنگ چشم باشد با نشان دیوانگی و کم عقلی
بر هم زدن چشم زود زود نشان گرمی دماغ باشد چشم بریکجا داشتن و نظر از آن برنا گرفتن نشان وسواس و
مالیخولیا باشد بیرون خواستن چشم نشان اماس بود و دور در افتادن چشم نشان تحلیل بسیار باشد چشم
گشاده ماندن یا بر هم نهاده ماندن نشان آفت بزرگ باشد اندر دماغ وانچه از گردن و از لهاة و از دندانها جویند
آنست که سطبری گردن و تمامی اندر درازی و کوتاهی نشان قوت دماغ باشد خاصه که سر بزرگ باشد و گردن
و سینه درخورد آن کوتاهی و باریکی گردن برضد این باشد و برآمدن اماسها و ریشها بر گردن نشان
قوت هاضمه باشد و ضعف دماغ باشد و دفع شدن فرو نهاکردن و فرو دامدن و اماس لوزتین و لهاة هم بدین
سبب باشد و بزرگ شدن لهاة را ملازه گویند و سبب تباه شدن دندانها و لون آن نیز همین باشد وانچه
از اندامها عصبانی جویند از اندامهای باطن چنان باشد که اندر دماغ آفتی باشد مضرت آن باخشا باز دهد
چنانکه اندر لیثرغس و سبات سهو در حس خاستن بحاجت بول و براز کند باشد و چنانکه اندر قرانیطس طعام
و شراب بحلق اندر ماند بسبب ضعف قوتهای حس و حرکت باشد و باشد نیز که آفت در عضوی مشارک باشد
و مضرت بدماغ باز دهد چنانکه در آلات دم زدن آفتی باشد دم زدن عظیم گردد و مضرت آن بدماغ برآید و دم
زدن عظیم نشان حرارت دماغ و نشان دیوانگی گردد و دم زدن صغیر نشان لیثرغس و نشان علت سبات
بود وانچه از مشارکت معده و جگر و دیگر احشا جویند چنان باشد که از میان سر درد کند پس آن درد میان دو
کتف فرود آید و بوقت گواریدن غذا درد زیادت شود نشان آن باشد که درد بمشارکت معده باشد و
اگر درد سر در جانب راست سر باشد بمشارکت جگر بود و اگر در جانب چپ بود بمشارکت سپرز و اگر از پس سر باشد و
رگهای قفا ممتلی باکشیده می شود بمشارکت گرده است و زنان را در میان سر بمشارکت رحم باشد و بیماری این
احشا و علامتهای آن بر این مشارکت گواهی دهد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

## باب سیم

## اندر نشانها که از مزاج دماغ جویند

خداوند دماغ گرم را از هوا تابستان و حرارت آفتاب و حرارت آتش و از گرمابه و از طعام و شراب گرم و از
بوی چیزهای گرم زود صداع خیزد و رنگ روی او میل بسرخی دارد و رگهای چشم ظاهر باشد و موی او سخت



سرخ باشد پس بسیاهی گراید و زود اصلع شود و فضله دماغ او زود پخته شود و زیرک و دریابنده باشد
و از رایها و عزیمتها زود بگردد و باشد که اندر وی طیشی و سبکساری باشد و خواب او سبک باشد
و خداوند دماغ سرد را زکام و نزله بسیار افتد و سپیده چشم او صافی باشد و رگهای او باریک
و خواب او گران باشد و موی او سخت میل بزردی دارد و جعد نباشد و زود سپید گردد و
حرکت چشم او آهسته باشد و چشمها را بگرانی گشاید و رای و عزیمت او ثابت باشد و محکم
عزیمت بران و خداوند دماغ خشک را مجرای بینی از فضول پاک باشد و زکام و نزله کم باشد و
حاستهای او قوی باشد و بیخوابی تواند کشید و زود اصلع شود و علمها در فهم کند وانچه فهم کند در
نگاه دارد و خداوند دماغ تر حاستها کند باشد و زکام و سیلان رطوبت از بینی بسیار آید و بسیار
خسپد و علمها دیر فهم کند و زود فراموش کند و از رای و عزیمت زود بگردد و موی او جعد نباشد
و دیر روید و دیر اصلع شود و خداوند دماغ گرم و خشک شتاب زده باشد و از رای برای می
گردد و حاستهای تیز و بیدار باشد و مجرای بینی او پاک بود و خواب او سبک و موی سیاه و جعد و
بسیار بود و زود اصلع شود و لون روی و چشم او بسرخی میل میدارد و خداوند دماغ گرم و تر را از گرمابه
و از باد جنوب و از همه غذاها گرم و تر رنج باشد و پیوسته مستعد بیماریهای سرد باشد و حاستها او کند باشد
و بسیار خسپد و خوابها آشفته بیند و موی او بسرخی گراید و لون روی او تازه و روشن باشد و
رگهای چشم او ظاهر باشد و مخاط او بسیار باشد و خداوند دماغ سرد و خشک را رنگ روی او تیره باشد
و رگهای چشم چون سبز سیاهی باشد و بر لون او رونق تازگی نباشد و هیچ طعام و شراب سرد و هوای
سرد او را موافق نبود و اندر جوانی حاستهای تیز باشد و لختی بیکار باشد و برونه کار حاستهای او
کند می شود و زود اثر پیری بدید آید و موی او ضعیف باشد و بزردی گراید و خداوند دماغ سرد و تر گران
و بسیار خواب و کند فهم و بددل باشد و او را زکام و نزله بسیار افتد و مخاط او بسیار باشد

## باب چهارم

## اندر اصول قوانین علاج بیماریها سر

هر صداع که باز کام و نزله باشد از تدبیرها غذاها سرد و تر و روغنها از آن دور بود لکن استفراغ
و مالیدن بافراط باید فرمود و اندر صداع که از پس سر باشد نخست بمطبوخ استفراغ باید

کرد پس فصد وقی فرمودن و غذاهای ترش اندر هیچ نوع صداع موافق نیست مگر در صداعی که بمشارکت
معده باشد ولیکن ترشیها چیزی نشاید که معده را دباغت کند و قوه دهد و ماده بد از معده باز دارد و تدبیر
لطیف اندر صداع که بسبب بر امدن صفرا باشد اندر معده بغایت مضر باشد و افاویه اندر همه انواع زیان
دارد و خاصه سلیخه و قسط و زعفران و حماما و چیزهای بخار انگیز اندر همه انواع صداع زیان دارد و گر
سرد باشد یا گرم الا انجا که مثلا چیز بخار انگیز خورده باشد اگر چیزی گرمی زو بخار سرد خیزد در عقب بدهند
روا باشد و اگر سرد خورده شده باشد گرم دهند روا باشد و انجا که باستفراغ حاجت اید و علامتها
بسیاری خون یافته شود یا خون یا دیگر اخلاط برشود ابتدا بفصد باید کرد پس باستفراغ دیگر مشغول
بودن و انجا که بیماری بنهایت رسد و نضج بدید امده بود بغرغره و شمومات و عطوسات و نطولات
سر پاک باید کرد پس باستفراغ دیگر مشغول بودن خاصه اگر پاک کردن سر مهمتر از ان استفراغ دیگر باشد
اما اندر غرغره احتیاط باید کرد و انجا باید فرمود که ایمن باشد که بطریق غرغره خلط سوزاننده بسینه
فرو نرود و بیمار نیز مستعد قبول بیماریهای سینه باشد و انجا که بایاره فیقرا و سقمونیا استفراغ
کرده باشد احتیاط باید کرد تا دماغ گرم نشود و سوء المزاج باقی بماند و اگر حاجت باشد ان را تدا
رک را بضمادها و شمومات خنک تدارک باید کرد و اندر استفراغ سر احتیاط باید کرد و داروی
مسهل انجا بکار باید داشت که واثق باشند که ازان مسهل التخلص ان استفراغ که می باید حاصل
شود و بباید دانست که امهات داروها اندر پزانیدن اخلاط بلغمی بکار دارند و چیزهای لطیف
کنند و تحلیل کننده چون مرزنگوش و برگ غار و شیح و اذخر و بابونه و اکلیل الملک و شبت و زوفا
و حاشا و پودنه و سذاب و حماما و قیصوم و برنجاسف و انجا که ماده بسیار باشد ایمن نشاید
بود که زانک ماده گرم شود و متخلخل گردد و بر جوشد و تمددی و اماسی تولد کند نخست ماده کم باید
کرد و استفراغ فرمودن پس بداروهای معتدل پزانیدن ان مشغول شدن و اندر پزانیدن ماده
سودای نخست داروهای ملین مرطب بکار باید داشت تا خشکی زیادت نگردد پس داروهای
محلل که اندر درجه دوم باشد اندر تلطیف و تحلیل اولی تر ان باشد که ملین با ملطف و مرطب و محلل
بیامیزند و انجا که ماده گرم باشد و اندر پزانیدن ان ماء الشعیر و طبیخ بنفشه و برگ بید و نیلوفر و اندک کره
تا قوت داروها بمقصد رسد تمام باشد و انجا که حاجت اید بابونه و خطمی با ان بیامیزند و اگر سهری باشد

لختی پوست



لختی پوست خشخاش اندر افزایند و انجا که با صداع ضعف باشد شیر بکار نباید داشت البته و بدان طبیخ بنفشه
و خطمی و نیلوفر و مانند این باید و انجا و انجا که شیر بکار توان داشت بهترین شیر شیر زنان باشد و اما سرکه
در همه انواع صداع بکار اید از بهر انکه تحلیل کننده و گدازنده است و قوت داروها بموضع رساند و سردی او را
باندک چیزی بتوان شکست و تدارک توان کرد و اگر بدان حاجت اید و انجا که ماده صفراوی باشد و بغرغره حاجت
اید سکنگبین بزوری یا ساده با اب کشنیز یا سکنگبین عنصلی با اب لبلاب یا با اب الو سیاه یا با انگ
سقمونیا و شراب بنفشه و شراب خرما هندی و با سقمونیا موافق باشد و اگر غلیظ تر باشد سکنگبین
بزوری با ایارج فیقرا و اسکاره و صبر و همچنین انجا که ماده گرم باشد عطسه اوردن ببخار سرکه و سقمونیا و پودنه
فقاح ترش و تیز تمام باشد و اگر ماده غلیظ بود کندش و فلفل و خردل و پیاز بکار دارند و انجا که داروی
اندر چکانیدن حاجت اید نخست دارو با روغن گل اندر چکانند یا با شیر زنان یا عصاره چغندر یا اب مر
زنگوش و انجا که بداروی مسهل حاجت اید و خواهند که دماغ را و همه تن را از اخلاط سوخته پاک سازند خاصه
اگر ان ماده غلیظ باشد موافق تر چیزی حب ایارج باشد و حب قوقایا و حب اسطوخودوس و نقیع
صبر اندر اب کشنیز و اگر اخلاط رقیق باشد مطبوخ هلیله و شراب بنفشه و مطبوخ شاهتره و مطبوخ
خرما هندی و مطبوخ خیارشنبر هر یک با مقداری سقمونیا کفایت باشد و اگر خلط غلیظ باشد ایا
لوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج روفس و حبها که بحجر لازورد و حجر ارمنی و خربق و شحم حنظل قوت داده
باشند موافق تر بود و علاج اماس گرم ابتدا داروی سرد باید کرد و نبازی ان دارو تمار ارواح
کوبند با سرکه و روغن گل و اگر درد صعب باشد سرکه ازان دور دارند و روغن گل سرد کرده بجای ان
بکار دارند یا سرکه اندک تر کنند خاصه انجا که احتمال کنند و اب عنب الثعلب و فوفل و صندل و شیاف
مامیثا و گل ارمنی و عدس مقشر موافق باشد و داروهای مخدر چون پوست خشخاش و افیون
دور دارند الا انجا که ضرورت باشد و روغن بابونه قوت مخدرات را بشکند و داروی پزاننده و تحلیل
کننده اماس گرم را چون کشک جو و بیخ کرفس بپزند و بروغ بابونه ضماد کنند و اگر ماده غلیظ تر باشد بیخ
کرفس و بیخ بادیان و سبوس و خطمی و اکلیل الملک و اقحوان و تخم کرفس و بادیان بپزند و بدان تنطیل کنند
و ضماد کنند و روغن شبت را تحلیل اندک است و روغن بنفشه محلل نیست و اما اندر اماسها سرد ماء
الاصول با روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ و روغن زرد الو و ایارج فیقرا دادن صواب باشد و
از روادعات روغن بابونه و گل و حاشا و جند بیدستر موافق باشد پس غسل و سرکه دادن ضماد
و غرغره کردن موافق باشد و انجا که علت دماغی باشد شراب مسکر سخت بد باشد و گرمابه سخت موافق

نباشد و آنجا که اندر غشاء دماغ علتی باشد آب سرد سخت زیان دارد و جهها بسیار که از بهر صداع سازند جهها
بزرگ باید کرد و شب باید داد تا بران بخسبد تا اندر معده بماند و فعل او پدید آید

## جزو دوم

### اندر بیماریها که از اماس دماغ و اماس غشاء آن افتد و اسباب و علامات و علاج آن

### باب نخستین اندر قرانیطس

**قرانیطس**

قرانیطس سرسام گرم را گویند و این نامیست خاصه اماس گرم را گویند که اندر غشاء دماغ افتد
نه اندر گوهر دماغ و سرسام تیز آنست از بهر آنک تا خلط تیز و گرم نباشد اندر غشا گذر نتواند کرد و اندر گوهر
آن جای نتواند گرفت و اماس نتواند کرد و اماس گوهر دماغ را نیز سرسام گویند از برای آنکه
... آن مجموع قرانیطس باشد تب گرم و هذیان و اختلاط عقل و ترجمه قرانیطس هذیان است
خون صفراوی باشد یا صفرا خون یا صفراء سوخته و سوداوی شده و این علت را
مقدمات است بیخوابیهای گرم و خشکی طبع و فراموشکاری کارها قرب عهد و اندوهمندی کی سببی و
سرخی چشم و امتلاء رگهای گردن و رگها چشم و رمیدن چشم از روشنائی و بی خوابی و خوابها
شوریده و دیدن این اعراض بیم کننده اندرین علت اما نوع این علت بسیار است یک نوع آنست
که اماس اندر غشاء بیرونین باشد که قحف دماغ پوشیده است و باشد نیز که آن رگها که از در
زها قحف می براید و بغشا پیوندد اماس گیرد و بعضی اماس اندر غشاء مقدم دماغ افتد و اندر بعضی اندر
جزء میانین و اندر بعضی اندر جزء پسین و بعضی غشاء رگ حجاب و عضلهاء سینه افتد و باشد
نیز که از انتقال ماده ذات الریه افتد و بعضی بمشارکت معده و اندامها عصبانی افتد چون مثانه و رحم
و گروهی گفته اند که نوعی قرانیطس است بی تب و بی اماس لکن خداوند علت سخت بیقرار و متحرک
باشد چنانکه خواهد که بدیوارها بر جهد و بجهد و دلتنگ باشد و تشنگی غالب و نفس تنگ و اگر آب
خورد بحلق فرو نرود و بر اندازد و زبان او سیاه شود و چشمهای او باز ماند و حرکتهای سست شود
گیرد و قوت یکبار باطل شود و در حال بمیرد و بعضی روز نخست میرد و بعضی روز چهارم خواجه ابو علی
سینا میگوید همانا که این علت تشنجی است یا آفت دیگر اندر عضوی از اعضاء دم زدن بمشارکت
دماغ یا اعضاء دم زدن آفت بدماغ باز دهد **علامتها** چنانکه این علت را انواعست علامتها خاصه هر
نوع دیگر است و علامتها عام آنست که گاهی سخن بیهشانه گوید و گاهی خاموش و بکسلانی او از دهد گاهی آواز

منقطع



منقطع شود و دم زدن عظیم باشد و بی نظام و خواب مضطرب و اندر خواب نعره زند و بیدار شدن
تیز با اضطراب باشد و باشد که نزفان(?) اماس و زنان را انگیزد و بول رقیق باشد و نبض بسبب اماس
صلب باشد و بسبب امتلاء رگها دماغ افزوده باشد و بسبب اختلاف اجزاء ماده اندر خامی و بخشکی
منشاری باشد و بسبب آنک اماس اندر غشا نرم باشد یا اندر گوهر دماغ موجی باشد و باشد نیز که
نبض مرتعش گردد تا متشنج و مرتعش مقدمه غشی باشد و متشنج علامت تشنج و چشمها سخت
خشک باشد و با خود هم پدید آید خاصه از یک چشم و اما علامتها خاصه هر نوعی چنانست که اگر اماس اندر
غشاء جزء مقدم دماغ باشد تخیل فاسد گردد و زیر از جامه و گاه از دیوار کندن گیرد و اگر اندر جزء میانین
باشد اندیشها او تباه گردد و هذیان و بی هشانه گوید و اگر اندر جزء پسین باشد هر چه گوید و خواهد
فراموش کند چنان باشد که آب خواهد و خوردن فراموش کند و اگر اماس اندر اجزاء دماغ باشد این علامتها
جمله پدید آید و اگر اماس اندر حجاب برون باشد و اندر رگهای که از درزهای قحف می براید صداعی باشد
که گوئی درزهای سر شکافته میشود و اگر ماده اماس خونی باشد چشمها و رخسار سرخ باشد و اگر صفرا بود
زرد باشد و بیمار متحرک تر باشد و حرکات او مضطرب باشد و اگر سوداوی باشد مستوحش باشد و
خوابها ترسناک بیند و اندر بیماری نیز خیالهای ترسانده بیند و آنچه بمشارکت اندامی دیگر افتد
یکبار افتد و علامتهای بیماری آن اندام بر آن گواهی دهد چنانکه اگر بمشارکت معده افتد با غثیان و گزش
معده باشد و با تشنگی و تواف(?) و بمشارکت دیگر اندامها برین قیاس باشد و بسیار باشد که قرانیطس
لیثرغس گردد و علامت وی آنست که نبض بطی گردد و نرم و سیلان لعاب پدید آید و چشمها
دو اندر افتد و فراز کرده دارد و اگر اماس از غشا بگوهر دماغ باز گردد علامت وی آنست که بیمار بر پهلو
نتواند خفت بقفا باز افتاده خسبد و گاه گاه سیاهی چشم او ناپدید باشد و سرهای پهلوهای او
طرنجیده باشد و شکم باد گیرد و اختلاج اندر اندامها پدید آید و بسیار باشد که قرانیطس بعلت
بواسیر و سیلان خون زایل شود و گاه باشد که خداوند این علت دیوانه شود و بدان از این علت
خلاص یابد **علاج** از بهر آنک ماده این علت یا خون است یا صفرا محض یا صفرا سوخته
و سودا شده هر نوعی را علاج خاصه است اما آنجا که ماده خونی باشد و مانعی نباشد اندر ابتدا علت
فصد باید کرد و اگر حاجت آید و قوت قوی باشد رگ پیشانی بباید زد و بیمار را اندر خانه معتدل هوا
و معتدل روشنائی خوابانند و دیوارهای خانه از نقش و از رنگ و از کتابت خالی باید و نزدیک او
میوها و سپرغمها خنک خوش بوی بنهند چون سیب و آبی و بنفشه و نیلوفر و بید و سشته(?) و لخلخه

ازسرکه وگلاب و روغن گل و صندل وگلاب واندکی کافور لبرکه برچکانیده و ماده را بهر نوعی که ممکن گردد از
دماغ فرو کشند بشستن و مالیدن واطراف اندر اب گرم وطبیخ بنفشه و بابونه وشبیشه بر نهادن بر کف
پای وعضلهاء ران وساق ورانها بسته از نزدیک انشالنک و بوقت کشادن اندر اب گرم نهادن
واز جانب انشالنک کشادن وبستن از جانب ران وحقنه وشیاف بکار داشتن وتدبیر لطیف
کردن چنانک دو روز سکنگبین اقتصار کنند واز پس دو روز کشکاب رقیق دهند واز پس سه روز یا
چهار روز کشکاب ثخین وهرگاه که اعراض علت قوی تر باشند تدبیر لطیف تر باید کرد مگر انجاکه
تحفظ قوت حاجت اید اب سخت سرد از وی دور باید داشت واگر بی خوابی باشد اندر کشکاب
یا کوک اندر باید بخت وضمادی از برگ کوک و روغن بابونه بر سر او نهادن وطبیخ شراب بنفشه وشراب الو
واب انار نرم داشتن واگر بول کردن فراموش کرد قفا نه را بروغن شبت نیم گرم چرب باید کرد وانگشت
بر نهادن تا بول جدا گردد واگر علت ساکن یابند تدبیرهای معتدل باید کرد واندر نطول تمام واکلیل الملک
اندر باید افزود وبر سر ضمادی از تخم کتان و روغن زیت بر نهادن صفت حقنه نرم بگیرند کشک جو بیست
درم سنگ نیلوفر وبنفشه از هر یکی هفت درم درسنگ عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج
درسنگ اگر بیمار اهسته تر باشد بیشتر کنند وهمه در دو من اب بپزند تا بنیمه باز اید وبپالایند ومقدار
پنجاه درم سنگ با یک استیر شکر سرخ ویک استیر روغن بنفشه بکار دارند اما اگر ماده صفرا محض باشد
بنگرند اگر عفونت پذیرنده نیست بتسکین وباعتدال باز اوردن مزاج مشغول شوند واگر عفونت پذیرفته
باشد با تسکین تدبیر استفراغ میکنند اما تسکین بشراب غوره کنند وبشراب ریواج وشراب
لیمو وشراب ترنجی ترنج وسکنگبین وشراب انار واگر طبع نرم باشد شراب الو وشراب خرما هندو
واز پس دو ساعت کشکاب دهند باب کدو واب خربزه هندو وبباید دانست که فرق میان
علت خونی وصفراوی انست که اندر علاج صفراوی تدبیر تسکین قوی تر باید کرد واندر علت
خونی با تسکین تحلیل می باید کرد وباب سرد دادن چندان دلیری نباید کردن که در علت صفراوی
باید کرد وانجاکه بغذا حاجت باشد مزورهٔ کدو ومزورهٔ اسفاناج ومزورهٔ خیار باندکی کوک
وکشنیز وبروغن بادام واگر زشتی خواهد طفیل از عدس مقشر باب غوره یا زعفران یا از خرمای
هندی ویا از لیمو وانجاکه حقنه حاجت اید برین صفت کنند بگیرند کشکاب بیست درسنگ لعاب
اسبغول ده درم روغن گل ده درم سنگ سپیده خایه مرغ دو عدد شکر ده درم سنگ جلاب کرده
همه بهم بیامیزند وبکار برند صفت حقنه دیگر بنفشه خشک خطمی کشک جو سبوس گندم هر یکی مشت اندر





دو من اب بپزند تا بنیمه باز اید هفتاد درم از ان بستانند وپنج درم سنگ شکر سرخ وپنج درم سنگ
روغن بنفشه بر افکنند وبکار برند واگر پس از استفراغ حرارت قوی باشد قرص کافور با شراب
صندل میدهند واگر اسهال افتد اقراص طباشیر دهند وپست جو وشراب انار واگر قی وغثیان رنجه دارد
ضمادی از غوره وزعفران وجو واب مورد واب سیب واب ابی واب بید بر معدهٔ او نهند
ورب ابی وسویق حب الرمان وانجاکه ماده سوداوی باشد تا نشان نضج پدید نیاید نه حقنه باید کرد ونه
مسهل باید داد بشربت کشکاب یا جلاب قناعت باید کرد ولیکن روغن بنفشه وروغن تخم
کدو وروغن تخم خیار اندر کف پای وناف وبینی می باید مالید وشیر زنان بر سر او باید دوشید وپس
دو ساعت سر او بطبیخ بنفشه وبابونه وسبوس بباید شست ودیگر علاجها از علاج مادهٔ خونی باید
وصفراوی امیخته باید کرد وانجاکه اماس اندر رگها باشد از درز قحف دماغ می اید علاج ترطیب باید کرد
واندکی چیزهای نرم کننده با ان بیامیختن چون لبشت جو ومانند ان

باب دوم

## اندر فلغمونی

فلغمونی اماس خونی را گویند که در جرم دماغ افتد وسبب ان خون فاسد باشد علامتها
صداع سخت باشد وبیم باشد که در زهای سر گشاده شود وچشم سرخ باشد وبیرون خاسته
وخفتن بیمار بی هنجار باشد وبخلاف علت وبیشتر بقفا باز خسبد وباشد که بسبب غشا اگر تولد
کند یا بمشارکت معده قی وغثیان رنجه دارد علاج این همچون علاج قرانیطس است لیکن
اینجا در فصد مبالغت باید کرد وخون فاسد بیرون کردن وپس از فصد رگ قیفال ورگ پیشانی و

[margin: رگ زیر زبان ...]

باب سیم صبارا

## اندر صبارا

صبارا نوعی دیوانگی صعب است که با قرانیطس پدید اید انجاکه قرانیطس ساده باشد یعنی با ماده باشد
بیش از هذیان نباشد واگر دیوانگی کند صبارا باشد یا مانیا وتفسیر مانیا دیوانگی است با خوی دد وکان ماده
ان سودای سوخته باشد یا صفرای سوخته وبدان ماند که صبارا نام قرانیطس است یا مانیا باشد وقرانیطس
نام مالیخولیا است یا اماس غشاء دماغ باشد علامتها هرچه بشنود جواب اندر خور دان ندهد و
وارموش کاری باشد وتب سخت گرم باشد وچشمها سرخ وبگرانی گشاید وبعضی را چشم زرد باشد
وزفان خشک ودرشت وبعضی حرکتها کنند وهذیان بیشتر گویند ومانند ان وباشد که از حرکت واز

گفتار عاجز شوند و زیر از جامه چیدن گیرد **علاج** این علت علاج قرانیطس صفراوی است و مبالغت کردن اندر آن و او را باید بست تا اضطراب نکند

باب چهارم

## اندر جمره و قوبا دماغی

این علت در کوهر دماغ افتد و کودکان را بسیار افتد و سبب قوت صفرا باشد **علامتها** اندرون سر سوزشی قوی باشد و بوی روی سرد باشد از بهر آنکه حرارت میل باندرون سر دارد و رنگ روی زرد باشد و تب سخت گرم باشد و دهان و زفان خشک و بیشترین روز سیم بکشد و اگر از آن بگذرد امید خلاص باشد و علامت آنچه کودکان را افتد آنست که قحف دماغ چون فرو نشسته باشد و چشمها کوچکتر شود و در اندر افتد و بشره خشک باشد **علاج** این علت علاج حصبا راست بعینه و کودکان را سپیده خایه مرغ با روغن گل بیامیزند و بر سر نهند سرد کرده نا گرم کرده و هر ساعت برمی دارند و سرد میکنند و باز برمی نهند و گشنیز و آب برگ خرفه و آب برگ کوک و آب برگ کدو فشارده با روغن گل آمیخته هم برین گونه می نهند

باب پنجم

## اندر لیثرغس

سرسام سرد را گویند اماس بلغمی باشد اندر کوهر دماغ جمله اطبا چنین گفته اند که این اماس در مجاری دماغ باشد نه اندر غشا باشد و نه اندر کوهر دماغ از بهر آنکه ماده این علت بلغمست و بلغم غلیظ کذرنده و تیز نیست تا اندر حجاب بتواند گذشت و نه اندر کوهر دماغ از بهر آنکه حجاب صلب است و کوهر دماغ لزج و این موضع بحث است میگوییم مجاری گذر ارواح است و قوتهای او از روح ممتلی است و اندر مجاری اماس نتواند افتاد و اگر ماده آنجا افتد سده کند و سده صرع و سکته آرد نه اماس و واجب کند که این اماس اندر حجاب افتد یا اندر جرم دماغ بر سبیل آنکه اندر وی نگذرد و جای گیرد لکن حجاب یا دماغ بروزگار ماده اماس را تشرب کند و بدان اغشته گردد تا اماس از آن اماس پدید اید و کیف لا که جرم دماغ بمزاج و قوام بماده بلغمی سخت نزدیکست و ترجمه لیثرغس فراموشکاری است و این علت را این نام از بهر آن نهاده اند که فراموشکاری از اعراض این علتست **اسباب** سبب این علت تخمه و ناگواریدن طعام باشد و بسیار خوردن طعام و شراب و مستی متواتر و بسیار خوردن میوه تر **علامتها** سخت اندر سر گرانی باشد و اختلاج پدید اید و غفلت و فراموشکاری و کسلانی غالب شود و اندر خواب باران و آب بسیار بیند و چون اندر علت افتد صداع نرم و تبی فاتره و غنودن و گرانی خواب پدید اید و زفان سپید باشد و جواب سخن بکسلانی دهد و اندر دست بست فرو می اید و نبض عظیم و متفاوت باشد یا بطی و موجی و بول ایشان چو





بول خران باشد و گاه باشد که بول باز گیرد و باشد که دهان گشاده بگذارد و فراز کردن فراموش کند و دم زدن ضعیف و بطی باشد و اگر لیثرغس سودا با ماده علت آمیخته باشد صداع سخت تر باشد و با هذیان و با ضجرت باشد و چشمها باز دارد چون چشم کسی که متحیر باشد **علاج** اولی آنست که نخست که خرقه با سرکه و گلاب و روغن گل تر میکنند و بر سر او می نهند تا ماده را باز میگردانند و می بویانند و از پس دو روز با سرکه غسل باید کرد و اندکی جندبیدستر با آن بیامیزند و از پس روز چهارم حقنه تیز کنند و اگر حقنه میسر نشود ایارج فیقرا دهند و اگر در سنگ ایارج فیقرا و دانگی و نیم شحم حنظل و دانگی و نیم فرفیون و دو دانگ غاریقون دو دانگ سقمونیا ترکیب کنند و بدهند صواب باشد خاصه اگر تب سخت گرم نباشد و از عادت بیمار معلوم گردد که بدین حب استفراغ افتد و اگر قی کردن اموخته باشد و آسان باشد نخست بدان مشغول شوند و پس از آنکه معده را نقی و بشربت ایارج فیقرا پاک کرده باشند کلنگبین با مصطکی می باید داد و با انیسون و معجونهای رطوبت را کم کنند و حب بر ورده بکار داشتن و ایارج فیقرا ساده هر هفته یکدم دادن صواب باشد و داروهای ادرار کنند نیز سود دارد و بیمار را نگذارند که در خواب شود و هر ساعت بیدار میکنند و آوازهای بلند بر او میرسانند و موی صدغ او می کشند و سکنگبین که از سرکه عنصل و پودنه دشتی و حاشا و سعتر و زوفای خشک پخته باشند غرغره فرمایند و جندبیدستر با سرکه عنصل بسایند و بر سر او طلی میکنند و نمک گرم کرده بر سر او می نهند و اگر بیماری دراز گردد و سردی غلبه دارد و با استفراغ حاجت اید چهار دانگ جندبیدستر و دانگی سقمونیا بدهند و اگر تبدیل مزاج باید کرد جندبیدستر تنها با انگبین دهند و غذا نخود آب و سپوساب با دارچینی و کرویا با انگبین و هر وقت که غذا دهند پس از غذا یک ساعت پایها او نیک بمالند تا بخار و تری آن بر دماغ آن زود و آنجا که کشکاب حاجت اید کشک و نخود بهم و نیم بپزند و اندکی زوفای خشک و کرفس در افکنند

باب ششم

## اندر سبات سهری و سهر سباتی

این علتی است مرکب از قرانیطس و لیثرغس و ماده آن صفرا باشد و بلغم و آنجا که صفرا غالب باشد علامتهای قرانیطس ظاهر باشد و علت سهر سباتی باشد و سبب بیداری بخار باشد و این چنان باشد که ماده علت اندر تن آرامیده باشد و هرگاه که قصد خواب کند حرارت غریزی بهضم غذا مشغول شود لکن اندر قوت حرارت تقصیری باشد که هضم نیک نکند و چون نباشد که ماده علت را بجنباند و بخارها بر انگیزد و آن بخاری تا بر دماغ بر اید و در حال بیدار شود غنودن

وادروی خواب باشد لیکن از غنودن ساکن نیابد این سهر سباتی باشد وانجا که غالب بلغم باشد علامتها
لیثرغس ظاهرتر باشد واین را سبات سهری گویند و سبب این از جنس سبب لیثرغس باشد علاج
نخست فصد کنند پس حقنه نیز فرمایند واگر قی تواند کرد قی فرمایند خاطر گیرند اگر غذاهای ناموافق خورده باشد
وغذاهای سبک واندک فرمایند واگر شراب خواره باشد از مستی باز دارند و علاج خمار فرمایند و داروی
مسهل و نطول و ضماد و سعوط صندل و مرکب سازند و از ادویه قرانیطس و لیثرغس نخست علامتها تا کی
تر باشد مثلاً از جهت سهر سباتی نطول از برگ بید و بنفشه و بیخ سوسن و بابونه و اکلیل الملک و کشنیز
جو و شبت سازند و از جهت سبات سهری از برگ غار و سیسنبر و پودنه دشتی و زوفا و سعتر و جند
بیدستر و کنگر جو و برگ بید و سداب و دیگر داروها برین قیاس کنند اسپه که موجب نفعا باشد

باب هفتم

## اندر جمود و شخوص

این علت را طبیبان اخذه گویند و شخوص و جمود نیز گویند و سبب آن سوء المزاج سرد باشد که بر
دماغ غالب شود و ماده سوداوی عسر باشد علامتها ناگاه افتد و اندر حال حس و حرکت باطل شود
چنانکه اگر بر پای باشد یا خفته یا اندر کاری باشد چون این علت پدید آید بران شکل بماند چشمها
باز کرده و اگر خفته چشمها فراز کرده بماند و ماده اندر جوف بطن باشد از دماغ و آفت بهمه اجزاء دماغ باز
رسد و بدین سبب است که حس و حرکت جمله باطل گردد و نبض بطی و صلب باشد از بهر آنکه ماده سرد و
خشک است باشد علامتها طریق علاج این علت همچون طریق علاج لیثرغس است لیکن قوی تر نخست
حقنه تیز باید کرد بدین صفت شحم حنظل افتیمون از هر یکی یک مثقال بسفایج نیم کوفته دو مثقال نمک نفطی یک درم
بوره ارمنی سه درسنگ فانید دو درم ایکامه [?] ده درسنگ روغن بابونه درسنگ بپزند و بپالایند چنانکه
رسمست و داروها بحسب مشاهده نگاه دارند و بیفزایند و ضماد کنند و نطول و شموم و شیاف هم بر طریق
این تدبیرها میسازند تا حس و حرکت پدید باز آید پس حب بدهند بدین صفت ایارج فیقرا غاریقون از
هر یکی یک درم شحم حنظل افتیمون از هر یکی یک مثقال دو دانگی نمک نفطی دانگی و نیم اگر حب نتواند داد مطبوخی سازند
از افتیمون و غاریقون و اسطوخودوس و بسفایج و تربد و قنطوریون باریک باندازه حاجت
و غذا نخود آب و بجای آب ماء العسل بدهند و از پس استفراغ پیوسته کلنگبین عسلی دهند و اگر حاجت
تری خواهی از نطول از اکلیل الملک و شبت و بابونه و کوک [?] و انداکه خشخاش و گل سرخ بکار دارند

جزو سیم



## اندر بیماریها که سبب آن از هر نوع باشد و این جزو پنج باب است

## باب نخستین اندر مالیخولیا

مالیخولیا علت سوداییست و خداوند این علت همیشه پراندیش و ترسان و اندوهمند باشد بی سببی ظاهر
و ماده علت یا بسیاری سودای طبیعی باشد یا سودای سوخته یا خونی که اندر عروق دماغ باشد از حرارت
قوی که بدماغ رسد و بسوزد و سودا گردد چون حرارت آفتاب که بر سر تابد یا حرارت تدبیرهای گرم کند که مزاج جگر
و دل را گرم کند یا بی خوابی و اندیشه های بسیار اندر کارهای مهم و علمهای باریک و گاه باشد که این ماده از نفس دماغ
باشد و گاه باشد که در عضو دیگر باشد چون سپرز و عضلها و شکم و رگها اما سیار یقا و جگر و دل و رحم و سببها
از بهر آنکه گوهر دماغ لطیف و قابل اختلاطاتست و گوهر روح نفسانی روشن و شفاف و قابل الوانست و خلط
سودا تیره و تاریکست هرگاه که بخار با روح بیامیزد روح را تاریک و تیره کند و مردم بدان سبب ناخوش طبع و
ترسان گردد از بهر آنکه هیچ چیز مردم را ترساننده تر از تاریکی نیست و هیچ چیز شاد کننده تر دل و روح را و افروزنده
تر از روشنائی نیست از بهر آنکه روشنائی مناسب روح است و تیرگی و تاریکی ضد است بدین سبب روح همیشه
روشنائی جوید و از تاریکی گریزد و ترسد و هیچ فرق نیست میان آنکه تاریکی از بیرون باشد و مردم اندر تاریکی
و میان آنکه تاریکی زندرون دماغ باشد بل این صعب تر از بهر آنکه از تاریکی بیرونی بتوان گریخت و از تاریکی روح خویش
نتوان گریخت و بدین سبب خداوند این علت همیشه ترسان و ناخوش دل و بداندیش باشد از بهر آنکه خلط
سودا سرد و خشک است و فعل سردی و خشکی قبض است و مردم سوداوی پیوسته گرفته و تنگ دل و ترش
روی باشد از بهر آنکه طبع سودا سرد و خشک است هر اثری که بپذیرد نگاه دارد بدین سبب هر خیالی که خداوند این
علت را پدید آید و هر اندیشه بد که کند دیرگاه اندران ماند و بدین سبب حقود و لجوج بود علامتها این علت
بیشتر مردم الثغ را افتد و الثغ بتازی کسی را گویند که حرف نتواند گفت و بجای آن حرف نا گوید و کسانی که سبک زبان
باشند و چشمهای ایشان متحرک باشد و پیوسته پلک چشم بهم می زنند و بسیار موی و سطبر موی باشند
و رنگ سخت سرخ باشند یا گندم گون بود باشد که لشکری گراید و سینه و کتفها فراخ دارند و رگهای اسطبر از بهر آنکه
این علت از گرمی دل و جگر و تری دماغ افتد جگر و دل گرم سبب سودا باشد و دماغ تر قابل مادتها و بخارها باشد
و این علامتها که یاد کرده آمد بعضی علامت گرمی دل و جگر است و گرمی دل چون بسیاری موی و فراخی کتف و سینه
و سطبری رگها و سطبری موی و بعضی علامت تری دماغ است چون لکنت زبان و سخن با تنحنح و الثغی و علامتها
پدید آمدن این علت این است که شبق یعنی شهوت جماع و اختلاج اندامها و ترس و گمانهای بد بر خداوند علت
غالب گردد اما آنجا که ماده غلبه خون باشد خداوند علت خوش طبع باشد و گشاده روی تر و دلیل آن آن باشد

بسیار کرد

که ماده علت سوخته وعفونت است وانجا که ماده بصفرا امیخته باشد تشنگی وتندی وزردی روی غالب باشد وانجا
که ماده سوداوی باشد خداوند علت ترش روی ترو گرفته وبا اندوه باشد وانجا که ماده با بلغم امیخته باشد
کسلانی واهستگی وکمی سخنی غالب باشد وخواب بیشتر باشد اما علامت انچه بمشارکت اندام دیگر باشد چنانکه
باشد که اگر بمشارکت سپرز است بیماری سپرز بران گواهی دهد وشهوت طعام قوی باشد بسبب ترشی بسیار که
واگر فم معده بر اید وهضم بد باشد بسبب سرد شدن معده از مزاج سوداوی وانچه بمشارکت عضلهای شکم افتد انرا
مراقی گویند اندران موضع گرانی ودر کشیدگی بجانب بالا واختلاج واماس ظاهر باشد وانچه بمشارکت معده
باشد با تهوع وتخمه واروغ ترش وقراقر ودر میان هردو کتف خاصه هرگاه طعام خورند این درد پدید
اید وانچه بمشارکت رگهای ماساریقا افتد پس از طعام دردی اندر جانب راست معده پدید اید واز پس
خالی شدن معده ساکن شود وقی ترش وتلخ بسیار افتد وانچه بمشارکت دل افتد بد دلی ومضرت دیدن از
کارها که دل مشغول دارد ومنفعت یافتن از هرچه بران گواهی دهد وانچه بمشارکت رحم افتد احتباس طمث علامت
ان باشد وانچه بمشارکت همه تن افتد تدبیرهای گذشته ومزاج سوداوی واحتباس استفراغها که عادت
بوده باشد بران گواهی دهد چون استفراغ خون بواسیر وادرار بول **علاج** سخت تامل باید کرد تا علت
دماغست یا باشتراک عضوی دیگرست وباید دانست که ماده علت کدامست صفرا یا سودا یا بلغم علاج
هر نوعی درخور ان کردن وهرگاه که اعراض این علت پدید اید زود بعلاج مشغول باید شد تا علت قوی نگردد
وتدبیرها همه نیکو غذای کند از غذا وشربت وگرمابه وغیران واز گرسنگی وتشنگی وتاخیر نوبت طعام واز کارها
که عرق ارد واندران رنجی باشد باز دارند زیرا که این کارها خشکی افزاید وخشکی مناسب علت باشد
وباید تا فصد کنند واگر خلط اندر دماغ باشد رگ صافن زنند تا هم استفراغ باشد وهم جذب ماده و
ضمادها از بنفشه ونیلوفر وعصاره برگ خرفه با اندکی روغن بابونه یا اندکی عصاره مورد وروغن گل وعصاره
کوک وانب الکلب واب برگ بید کنند وضماد قوی پس از استفراغ بکار دارند واستفراغ بماء
الجبن کنند واگر مراقی ومعدی باشد رگ باسلیق باید زد یا اسیلم واندر علاج مراقی اگر اماسی باشد
صواب انست که حجامت کنند بر مراق وخون تباه بیرون کنند تا جگر گرم نکند وبخار بدماغ بر نشود و
هر روز اندکی ایارج فیقرا با شراب افسنتین بکار دارند واگر معده ضعیف باشد رگ نشاید
زد وهرگاه که فصد کنند رنگ خون باید دید اگر سیاه باشد بقدر حاجت بیرون باید کرد وبقدر قوت
واگر سیاه نباشد اندر حال ببایدبست از بهر انکه دلیل باشد بر انکه ماده هنوز در دماغست واندر رگها
پراکنده نشده است رگ پیشانی زدن صوابتر واستفراغها بسیار باید کرد وپیش از استفراغ شربت

وغذا



غذا لطیف وخنک باید داد وگرمابه واب زن واسایش فرمودن واستفراغ سخت با ایارج فیقرا مرکب
با افتیمون وغاریقون وشحم حنظل باید کرد وپس از یک هفته مطبوخ افتیمون دادن یا حب اصطمخیقون واگر
قوت قوی باشد وماده عسر ایارج لوغاذیا باید داد ولوغاذیا اندر مطبوخ افتیمون شربت از
لوغاذیا یا چهار مثقال با یکدرم نمک درشت سوده واندر مطبوخ حل کرده **صفت مطبوخ افتیمون**
هلیله سیاه اسطوخودوس از هریک ده درم بسفایج پنج درم سنا مکی هفت درم نیک بپزند چنانکه
نهمت وبپالایند هر روز یا سه روز معجون نجاح اندر مطبوخ افسنتین صواب باشد وشراب
شراب لسان الثور واگر بجای معجون نجاح نیم درسنگ غاریقون ودو دانگ نمک نفطی با نیم درم پنج
پنج درسنگ فانید وکوفته وسرشته بدهند روا باشد وافتیمون کوفته وباسوزن دانه بیرون کرده و
کوفته هر بامداد مقدار پنج درسنگ نافع باشد واگر هفت درم افتیمون کوفته با سکنگبین سرشته
بدهند سودا فرود ارد ونافع باشد این همه اندر علاج خولیا سوداوی وبلغمی باشد لکن اگر ماده صفرا
باشد گرمابه واب زن فاتر بکار باید داشت واستفراغ بماء الجبن باید کرد وماء الجبن سکنگبین افتیمون
باید ساخت واندر میانه روزها که ماء الجبن میدهند ایارج فیقرا با سقمونیا مرکب باید کرد وچهار درم اطریفل
کوچک با دو درم افتیمون کوفته ویک درسنگ ایارج فیقرا سرشته وبدهند موافق بود واگر معده ضعیف
باشد گلشکر با عود ومصطکی میدهند صواب بود واز انکه مزاج سرد باشد از پس استفراغها دواء المسک و
مثرودیطوس وتریاق فاروق باید داد واندر مزاجهای دیگر شراب لسان الثور ومفرح دل را قوت باید داد
**صفت مفرح بادرنج** بویه پوست ترنج قرنفل مصطکی قرفه جوزبوا قاقله بادرنجبویه بهمن سرخ بهمن سفید
درونج زرنباد زعفران تخم بادروج فرنجمشک از هریک دو درم درسنگ مشک دانگی وطوجی هلیله کابلی
درم شیر املج نصف درسنگ هلیله واملج اندر مقدار دو من اب بپزند تا بنیمه باز اید وبپالایند وانگبین بر افکنند وبقوام
ارند وداروها بدان اب سرشته شربت دو درسنگ وانجا که سبب علت گرمی جگر باشد استفراغ هم بماء الجبن کنند
وعلاج بچیزهای خنک کنند چون اب کشنیز واب کدو واب خربزه هندو واب خیار ترش واب تخم لبلاب ول
کنند وفلوس خیار شنبر وخرما هندو وشیر خشت کنند وهر وقت که قدر طعام خورده شود قدر گرسنه وکوکبالان
بخورد وطعام وحلوا وفروز از گوشت گوساله وماهی تازه وبطون کاولبر که نافع باشد باذن الله تع

## باب دوم اندر انواع دیوانگیها

دیوانگی چهار نوع است مانیا وداء الکلب وصبار وقطروب مانیا لغت یونانی است وخداوند این
علت این دیوانه باشد که خوی ددگان دارد ونظر او نظر ددگان باشد وخداوند داء الکلب خوی سگان

داردگاهی بخوشی کند و گاهی مهربانی و صبار الذرباب قرانیطس یاد کرده آمده است از بهر آنک از تب آمده
بدید آید و با سرسام باهم افتد و سبب خشکی طبع باشد و بر آمدن بخار صفرا سوخته بر دماغ و قطرب نوعی
مالیخولیاست و خداوند این علت بر یکجا قرار نگیرد و قطرب جانوریست بیچونچه بر سر آب میرود و حرکتها زود زود
میکند نه بر نظام تا این جانور برین علت نهند و سبب مالیخولیا و قطرب و صبار صفرا سوخته باشد
یا سودا سوخته و سبب داء الکلب خون سوخته **علاج** اگر امتلا باشد ابتدا بفصد کند تا خون بد لختی
کم شود و پس از فصد اسهالی دهد و تدبیرهای تری فزای فرمایند چون کشکاب با کدوی ریخته با تخم کدو
کوفته اندر کشکاب می پزند و شربت کشکاب با شراب بنفشه و شراب نیلوفر دهند و اگر خواب نمی آید شراب
خشخاش دهند و این شربت پس از گرمابه و آب زن دهند و پس از آنکه بروغن بنفشه همه اندام او مالیده
باشند و روغن با آب فاتر امیخته باشند مالند و نخست استفراغ کند بحب شبیار بدین **صفت**
ایارج فیقرا یکدرم افتیمون نیم درم اسطوخودوس دو دانگ شحم حنظل دانگی و نیم غاریقون و حجر لاژورد از هر یکی
دانگی و نیم خربق سیاه دانگی کتیرا نیم دانگ حب کند چنانکه رسمست و اگر ماده خونی بود با صفرا این حب شبیار
بدین **صفت** کند ایارج فیقرا یکدرم هلیله زرد افتیمون از هر یک نیم درم سقمونیا دانگی و نیم با مطبوخ هلیله
دهند و نطولها تری دهند چندانکه بتوانند بکار دارند و اگر بروغن اندر ریح بار باشند صواب بود و دیگر
بنفشه و نیلوفر و خطمی و برگ کوکنار و برگ بید و عنب الثعلب و تراشه کدوی تر و خطمی و شاهسفرم و برگ مورد
و برگ گل سرخ راست راست بپزند چنانکه رسمست و بر سر او چکانند و شوربای سر و پاچه بره بزهم سود
مند باشند و اگر شبها سر او بسکه چرب کند هم صواب باشد و پایها او بطبیخ بابونه شویند و می مالند
و ما الجبن اندرین علتها نافع ترین علاجی است و اگر خداوند علت قطرب را هم علاجها کرده باشند و از بهتری
بدیدار نیاید چند تازیانه سخت بر روی او زنند و قوت نفسانی او بدان بیدار کنند و یافوخ او بمیل
او داغ کنند

باب سیم

**اندر غفلت و نسیان و حمق و صورت بستن چیزهای باطل و سخن بیهوده گفتن**

اما غفلت و حمق شبه خرفی و کودکی و نقصان عقلست و هرچه از جنس نقصان و بطلان باشد
سبب آن سوء المزاج سرد باشد که روح مفکره را غلیظ کند و محل قوت او را افسرده کند و از کارها باز
باز دارد و آفت اندر جزو میانی باشد از دماغ و اختلاط ذهن و سخن بیهوده از مضرتیست که هم اندر
تمیز و اندر تفکر پدید آید علت نگوید که باید و نه آن کند که باید و سبب آن یا گرمی دماغ باشد یا نقصان
گوهر دماغ از بهر آنکه این آفت از جنس اضطرابست نه از جنس نقصان و همچنانکه هرچه از جنس نقصانست

سبب ان



مزاج سرد است و هرچه از جنس اضطراب است سبب آن مزاج گرم است و سبب نسیان مزاج سرد است
یا ساده یا سرد و تر و یا سرد و خشک از بهر آنکه سرد و تر هیچ نقش نگاه ندارد و خداوند نسیان هرچه بیند
درست بیند و هرچه شنود درست شنود لکن زود فراموش کند از بهر آنکه آفت اندر جزو پسین
باشد از دماغ و فساد تخیل بیشتر وقتها با اختلاط عقل باشد و معنی فساد تخیل آنست که مردم صورت
مردم و غیر مردم بر خلاف آن بیند که باشد یا خیال شخصی پیش چشم او پدید آید که حاضر نباشد
چنانکه گوید فلان کس را از پیش چشم من دور کنید و فلان را از من باز دارید و این جنس اضطرابست
و آفت اندر جزو پیشین باشد از دماغ و سبب مزاج گرم و بخارها ماده سوخته یا بخار ماده عفن باشد اندر
دماغ **علامتها** اما علامت سردی و خشکی بیخوابیست و خشکی بینی و دشواری ادراک محسوسات از بهر آنک
چیزهای خشک نقشها نگاه دارد کارها وقتی زود فراموش کند هم بسبب خشکی و سردی و نقش قبول
نگاه ندارد و خشک نقش نپذیرد از بهر آنک خشک اثری ضعیف پذیرد و اثری ضعیف زود زایل کند و علامت
سردی و تری بسیار خفتن باشد و تری مجرای بینی و بسیاری کف دهن و سپیدی زفان و گرانی سر و چشم
و کارهای گذشته فراموش کند و علامت اختلاط عقل سخن بیهوده گفتن از بهر آنک از جنس اضطرابست و
هرگاه که بیمار از دردی که اندرونها کار آن بازدر دارد آگاه شود سبب درد زایل نماند سبب آن گاهی اخلاط باشد و به
چیزها از خود دور زیر از جامه بر چیدن و گاه از دیوار بر کندن هم ازین جنس باشد **علاج** آنجا که سبب مزاج سرد
و خشک باشد علاجش گرمابه معتدل و گرمابه و آب زن باید فرمود و روغنها و نطولها معتدل بر سر او چکانیدن و اما
غذا چون رشته و اسفیدباها و زرده خایه مرغ و کدو آب و بط و مرغ فربه و لوزینه و نطولها و روغنها چون
روغن نرگس و روغن سوسن و روغن خیری و نطول چون طبیخ سر و پاچه بره که بابونه و حلبه و بابونه و اکلیل
الملک پخته باشند و بالوده بعسل یا عصیده خرما نیم گرم بر سر او نهادن پس آنکه موی بر داشته باشند
و دو باشند و آنجا که علامتها سردی و تری ظاهر باشد علاج لیثرغس باید کرد نخست استفراغ با ایارج فیقرا و
شحم حنظل و آنکه چند بیدستر باید کرد پس ایارج لوغادیا و ایارج جالینوس و ایارج روفس و شموم مسک و عنبر
و مرزنگوش و کوربوا بکار داشتن و ضماد از خردل کوفته و با انگبین سرشته نیم گرم بر سر نهادن و غرغره بطبیخ خردل
دل و عاقرقرحا و مویزج با ایارج فیقرا و بکار فرمودن و معجون لبان دادن نسخه که اندر قرابادین یاد کرده آید و اندر
استفراغ رطوبت افراط نباید کرد از بهر آنکه بیم باشد که رطوبت اصلی خرج شود و خشکی حاصل گردد و خشکی
سبب زیادتی سردی شود و سردی و خشکی سبب فراموشکاری گردد و بباید دانست که همچنانکه مبالغت
کردن اندر استفراغ رطوبت حرارت اصلی را ضعیف کند و ماده آن بستاند امتلا از طعام و شراب و مستی نیز

ز سببی اندر ضعیف کردن و فرو میرانیدن حرارت اصلی اندکی شراب حرارت را برافروزاند و اندر تن بگستراند و
روح را مدد دهد و از بسیار خوردن آب مستغنی دارد و موافق ترین غذای اندرین گوشت دراج است
بخاصیتی که او راست و گوهر دماغ ازوی بهره بیشتر یابد و روح پرورده اندر فرامشکاری سود دارد و آنجا
که علامت حرارت ظاهر گردد علاج تر انیطن باید کرد و دماغ بلخلخه سرکه و گلاب و روغن گل قوت
دادن و استفراغ باقراص بنفشه باید کرد و پایها شستن و مالیدن و اگر سبب حرارت دماغ بی خوابی
و تفکر بوده باشد شوربای سر و پاچه بره و پالوده بشکر و روغن بادام بر سر نهادن سود دارد

## باب چهارم

## اندر سبات

علتیست که مدت خواب بیمار از عادت و از حال طبیعی بگردد و بدشواری بیدار گردد و اندر بیداری نشسته
وقتها مجهول خفته باشد اما خواب طبیعی حالی است که روح حیوانی اندر حال روی زی اندرون آرد
تا غذا را هضم کند و فضلها را بپزاند و روح نفسانی بمبالغت آن از کار فرمودن التهاحس و حرکت باز
ایستد بسبب پوشیدگی و آمیختگی هر دو روح بیکدیگر و بسبب ضرورت خلا و از انفعال روح جز حرکت دم
زدن نماند و آن حرکت حاجت که اندر خواب و اندر حال غشی بر جای باشد و حیوان بدان زنده باشد و
گاه باشد که بسبب رنجی و ریاضتی روح تحلیل زیادت پذیرد و از گشته شدن اندر همه تن باز ماند طبیعت
اسایش خواهد باید و روح نفسانی از کار فرمودن التهاحس و حرکت باز ایستد چنانکه روح حیوانی از غذای که
هضم کند مددی یابد و سبب خواب یا فنون بیماری که تن درستی بدو باز خواهد آمد و خوشی خواب او ازین
جنس گشته خواب طبیعی این باشد و هرگاه که تن درست اندر شبی مانند سببی ازین گونه که یاد کرده آمد خواب
گران خسپد و مدت آن دراز گردد و بدشواری بیدار گردد شود آن خواب ناطبیعی باشد اسباب سبب
سبات سردی شدن مزاج است بسبب داروی سرد یا سرما که از بیرون بدو رسد تا عصبها حذر
گردد و روح اندران گوهر کند گردد چنانکه یا مردم بدان سبب اندر سبات افتد و مزاج ترهمین نوع مضرت
باشد و آن چنان باشد که عصبها برطوبت آغشته گردد و گذرهای ارواح گرفته شود و روح اندروی غلیظ
گردد و سبات تولد کند و خواب گرانی معدا از طعام ازین گونه باشد و گاه باشد که تب گرم
و ماده آن بسیاری بلغم متعفن باشد و گرانباری طبیعت ازان تا روح نفسانی بر مبالغت طبیعت دست از کار فرمودن
التهاحس و حرکت بدارد و همه کارها بطبیعت بگذارد و بدان سبب سبات تولد کند و سببهای دیگر بسیاری
خون باشد اندر تن و بسیاری بخارهای بد که از عضوی بدماغ بر آید و زخمی که بر سر افتد و دماغ اندر زیر قحف فشاره

شود



شود علامتها آنجا که سبب سردی و تری باشد نبض موجی و نرم و عریض باشد و دیگر علامتها چون سپیدی رنگ روی
و تهیج و غیران ظاهر باشد و سبات بران گرانی باشد و نبض صلب باشد و آنجا که سبب سرمای بیرونی باشد
هیچ علامت اخلاط ظاهر نباشد و سبات بران گرانی نباشد و سبب علامت و نبض صلب و متمدد
و متفاوت باشد و آنجا که سبب برآمدن بخار باشد طنین و دوار و خیال و ضبابی و دودی پیش چشم
اید و آنجا که سبب ضعیفی روح باشد اسباب آن بران گواهی دهد و سببهای دیگر چون زخم و بسیاری
خون ظاهر باشد علاج آنجا که سببهای سردی و تری ظاهر گردد علاج لنیر غش باید کرد و اگر شکم
گرد نخست تی باید کرد بس بحب اصطمخیقون استفراغ کردن بس بحب ایارج فیقرا جانب دماغ پاک
کردن و از مراعات معده غافل نباید بود و آنجا که علامت مزاج سرد ساده باشد بوی مشک و مرزنگوش
و عود و جندبیدستر و مانند این سود دارد و دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق دادن صواب باشد
و غذاها اسفیدباها و شوربای گنجشک و نخوداب و توابل دارچینی و نانخواه و کرویا و زیره و سیر و علاج سرما
بروغن بید بین نزدیک باشد و بوی مشک و مانندان و روغن قسط و فرفیون و جندبیدستر بر سر او
صرع او مالیدن و نطول طبیخ سداب و جندبیدستر و عاقرقرحا بر سر او چکانیدن صواب باشد و اندر طعام
حلتیت با سیر و گوز مغز در افکندن و علاج بخارها که بر سر و دماغ بر آید لخلخه از سرکه و گلاب و روغن گل بر
سر او نهادن و پایها بطبیخ بابونه شستن و بسوس می مالند و با ایارج فیقرا استفراغ کنند و آن عضو را
که بخار ازوی بر می اید و آنجا که سبب تب گرم بلغمی باشد بعلاج تب و استفراغ ماده آن مشغول باید بود
و آنجا که سبب ضعیف شدن روح باشد بماء اللحم باید کرد و مفرح و مثرودیطوس دادن و ماء اللحم با شراب
دهند و اگر مزاج گرم باشد آب سیب و گلاب دهند و مثرودیطوس با همسنگ آن طباشیر
بسرشند و شراب سیب دهند یا شراب صندل در جمله علاج او علاج غشی است

## باب پنجم

## اندر بی خوابی بافراط

بی خوابی بافراط حال ناطبیعی است و سبب قوی یا مزاج گرم و خشک است یا رطوبت شور و سببهای دیگر
چون غم و تفکر و دردها و ناگواریدن طعام و بادها که از آن خیزد و بخارهای بد و اماسها و سبب بی خوابی
پیران هم آنست از بهر آنکه رطوبت پیران شور باشد و دماغ ایشان با قیاس با دماغ جوانان خشک باشد
از آنکه رطوبتهای اصلی پیران اندک شده باشد علامتها آنجا که سبب گرمی و خشکی باشد اندر سر و چشم
هیچ گرانی باشد و دهان خشک و تشنگی غالب و اندر قعر چشم حرارتی و سوزشی باشد و آنجا که سبب

رطوبت شور باشد چشم و بینی تر باشد و دشوار در خواب شود و زود بیدار گردد و از روی خواب و غنودن اندک
باشد و خواب خوش نباشد **علاج** خداوند مزاج گرم و خشک را آسایش باید فرمود و از حرکتها و اندیشها باز باید
داشت و روغن بنفشه یا روغن نیلوفر یا روغن مغز کدو و شیرین هر شب زیر کف پای و بینی و گوش و ناف و معده
مالیدن و بگوش اندر چکانیدن و برگ خرفه و برگ کدوی تر کوفته با لعاب اسپغول بر سر او نهادن و غذا قلیه کدو و قلیه
خیار و اسفاناج و کشک جو و ماش مقشر و برگ کوک اندر وی پخته و گرمابه و آبزن معتدل سخت نافع باشد و از
گرمابه پس گرمابه خواب بگیرد و مزاج او درست نباشد و اندر تن او اخلاط بد باشد و حرارت از آن خیزد و بخار بر آید
تن را از اخلاط بد پاک باید کرد و آنچه مردم را خواب آرد سماع خوش آهسته است و ایقاعهای ثقیل چون پرده بسته
و نهاوند و آواز آب روان و آواز حرکت درختان و اگر کسی را بی خوابی از سرفه خشک بدید آید زود هلاک
شود اگر شبانگاه اطراف او ببندند و او را بلیسانند و قومی پیش او حاضر آیند و سمر گویند و او را نگذارند که
بخسبد و تکلف کنند و سمرها آهنگ شنود و گوش دارد چنانکه ملول گردد پس اطراف او بگشایند و چراغ بر
دارند و قوم از پیش او برخیزند و او را تنها بمانند خواب خوش یابد و آنجا که سبب رطوبت شور باشد از
غذاهای تلخ و تیز و شور پرهیز باید کرد و غذا ماهی تازه و مرغ فربه و اسفیدباها بگوشت بره تازه دهند و اگر باستفراغ
حاجت آید ایارج فیقرا و هلیله زرد و اندکی تخم حنظل ترکیب کنند و بدهند و آنجا که رطوبت بیشتر باشد
عوض هلیله تربد و گلشکر با سکنجبین عسل سرشته بکار داشتن موافق بود و علاج بی خوابی پیران
دشوار بود و اگر نطول از بابونه و شکنجو سازند و هر شبانگاه بکار دارند نافع بود و روغن بابونه یا روغن
اقحوان هر شب اندک به بینی بر کشند صواب باشد جالینوس میگوید که من هر روز نان به خوش قلیه می فرمایم
ساخته از کوک و دارچینی اندر وی بکار دارم تا مضرت کوک باز دارد و ریاضت معتدل و از پس ریاضت
گرمابه و از پس گرمابه آسایش و طعام موافق بود و روغن بابونه خوردن و بوییدن و بشام بر کشیدن سود دارد

## جزو چهارم

## باب نخستین
اندر بیماریها که سبب آن بلغم غلیظ بود اندر مجاری تجویف دماغ

### اندر دوار و سدر

این هر دو علت را بتازی سرگشتن گویند و بازدوار علتیست که مردم را چنان نماید که جهان گرد او میگردد
و اگر بر پای خیزد چشم او تاریک گردد و بیم بود که بیفتد و سدر آنرا گویند که هر گاه که مردم بر پای خیزد چشم او تاریک
شود و سر او بگردد و بیم باشد که بیفتد **سببها** سبب خاص این علت حرکت روح است که اندر تجویفها و گذرها

رگها



رگها و شریانها دماغ بگردد و هر گاه که روح دماغ اندر تجویف دماغ بگردد روح باصره بر متابعت آن اندر معدن
خویش بجنبد و بگردد بدین سبب چنان نماید که جهان گرد او میگردد و معنی گردیدن جهان پیش از این
که چیزی برابر چشم بیننده باشد از برابری او بگردد و این را بتازی تبدل محاذات گویند و فرق
میان آنکه چیزی از برابر چیزی بگردد و میان آنکه چیزی از برابری چیزی بگردد از بهر آنکه حس بصر
چیزها را از برابر ادراک کند و هر گاه که روح باصره از برابر چیزی بگردد حال آن همان باشد که این چیز
از برابری او بگردد از بهر آنکه اندر هر دو حال تبدل محاذات حاصل است و سبب حرکت روح دماغ
خلطی باشد اندر تجویف دماغ و هر حرکتی بخاری از آن خلط بر خیزد و اندر منفذهای دماغ بگردد و بسیار
باشد که خلط اندر معده باشد یا اندر رحم یا اندر گرده و مثانه و بسبب مشارکت آن بخاران بدماغ بر آید
و گاه باشد که مردم اندر چیزی که سخت زود میگردد بسیار نگاه کند روح باصره اندر نظاره او هیات
گردیدن گیرد و آن هیات مدت اندر وی بماند و گاه باشد که ناقه را دوار افتد بسبب ضعیفی قوت که تکلف
حرکت کند و حرکت روح او مضطرب گردد و دوار تولد کند و گاهی با سبب تهیی و گرسنگی فم
معده اضطراب کند و بخاری بدماغ بر آید **علامتها** آنجا که خلط اندر تجاویف دماغ باشد دوار
لازم باشد و پیش از دوار گرانی سر و طنین گوش و خیرگی چشم و کندی همه حاستها بوده باشد و
اگر بخار از معده بر آید هضم ضعیف شود و شهوت ضعیف باشد و علامت امتلا و ضعف معده
ظاهر باشد و دوار گاهی بیشتر باشد و گاهی کمتر و اگر این بخار از رحم بر آید احتباس حیض یا اختناق
رحم بران گواهی دهد و آنجا که بخار از دل یا از جگر بر آید یا از سپرز رگها گردن ممتلی و بر خاسته گردد و خیره
یا تهاضربان کند و اندر عصبهای سر و گردن دردی باشد و سوء المزاج دل یا سوء المزاج جگر و سپرز
بران گواهی دهد **علاج** آنجا که بخار از خلطی میخیزد که اندر تجویف دماغ است بحب صبر و فوقایا و حب
اسطمخیقون پاک کنند و معده را با طریفل کوچک و گلشکر با مصطکی و عود خام سرشته قوت
دادن و از پس استفراغ غرغره و عطسه شود دار و غذا نخوداب و گوشت دراج و تذرو و گوشت [illegible]
و قلیه خشک و روغن زیت یا روغن گوز یا دارچینی یا کشنیز خشک و آنجا که بخارها از معده می بر آید
قی می باید فرمودن و از پس ایارج فیقرا و فوقایا دادن و اگر قوت ضعیف باشد نقوع صبر بکار داشتن
و روغن گل بر صدغ طلی کردن چند روز پس روغن بابونه یا روغن گل بیامیختن پس روغن بابونه تنها بکار
داشتن و آنجا که از عضوی بر آید بعلاج آن عضو مشغول باید بود و آنجا که سبب بخار تهی معده و گرسنگی
باشد پیش از بر آمدن آفتاب چند لقمه نان پاک قوره و شراب انار و شراب سیب و شراب ریباج و شراب

لیمو و مانند آن بد بهند و انجا که دماغ سخت ضعیف بشد بامداد و شبانگاه مثقالی جو با اندکی کشنیز خشک
بریان کرده با شکر بیامیزد و روغن گل بر چکانند و دواری که از بیماری پدید امد مقدمهٔ بحران باشد بعلاج آن
مشغول نباید شدن و دوار دایم خاصه پیران را مقدمهٔ سکته باشد بعلاج آن مشغول باید بود و اگر عضوی
خدر باشد پس دواری پدید اید نشان انتقال ماده باشد و بیم سکته بود ازین آن مشغول باید بود و
بسیار باشد که از پس دوار صداعی پدید اید و دوار بدان صداع زایل شود

## باب دوم

### اندر کابوس

کابوس علتی است که چون مردم در خواب شود پندارد که چیزی گران بر سینهٔ اوست و او را می افشارد و نفس او
تنگ میشود و آواز نتواند کرد و نتواند جنبید و این علت مقدمهٔ صرع باشد یا مقدمهٔ سکته یا مقدمهٔ دیوانگی
که آنرا مانیا گویند **سببها** سبب این علت بسیاری خلط غلیظ باشد اندر تن چون بلغم و سودا و خون سوداوی
و پیوسته بخار غلیظ از آن خلط برمیخیزد و تا مردم بیدار می باشد بحرکتهای بیداری تحلیل می پذیرد و چون در خواب
حرکتهای بیداری باطل کرد بخارها تحلیل نیابد بیکبار بدماغ برآید و دماغ را پر کند و فرو گیرد این برآمدن بخار و فرو
گرفتن او دماغ را کابوس گویند و گاه باشد که سرما سخت بدماغ رسد خاصه وقت خواب و دماغ را کثیف کند
و فراهم آرد و کابوس تولد کند **علامتها** بخار بر اده اندر خواب رنگ آن ماده نماید چنانک معلوم است **علاج** اگر ماده
خونی باشد نخست رگ باید زد و پس از رگ علاج هر سه نوع یکی است استفراغ باید کرد بحب اصطمخیقون و ایارج
لوغادیا و ایارج جالینوس و ایارج روفس و اگر حب سازند از ایارج فیقرا و غاریقون و افتیمون و تخم حنظل
و نمک هندی موافق باشد و غذا هر چه لطیف تر و اندکتر باشد

## باب سیم

### اندر صرع

علتی است که اندامهای مردم اندر حال که علت بجنبد برمیت و حال خویش نماند و افعال اندامها حس و حرکت بی نظام
شود و سبب آن سده باشد نا تمام اندر منفذها جز مقدم دماغ و تشنج بدان سبب کند اگر سده تمام بودی سکته
گردیدی و حس و حرکت جمله باطل گردیدی و اگر سده نبودی افعال انها حس و حرکت بی نظام نگشتی و تشنج نکردی
سبب تشنج آنست که دماغ مردم از بخاری و کیفیتهای ناخوش که بدو رسد گریزد و خویشتن بدان سبب فراهم گیرد چنانکه
معده خواهد که طعام ناگوارده و تباه گشته از خویشتن دفع کند فواق و تهوع کند دماغ نیز هرگاه که کیفیتی ناخوش
بدو رسد خویشتن را فراهم گیرد و بدان سبب اندر عضلها و عصبها چشم و روی و دیگر اندامها حرکتها مضطرب

پدید اید



پدید آید و تشنج کند و از بهر این گفته اند که صرع دماغ را بجای فواق معده را و چون معلوم شد که صرع دفع دماغ است
همچنانکه فواق دفع معده است بدان میماند که عطسه که دفع دماغ است صرع گوئی جنبش است و صرع عطسهٔ بزرگ لیکن
دفع عطسه سبک باز گردد و مجری بینی و سوی بیرون باشد و اندر عضلهٔ روی پدید اید از بهر آنکه قوت قوی
باشد و ماده لطیف و اندک زود دفع شود و صرع بسبب بسیاری ماده و ضعیفی قوت بهمه جانبها باز اید و تا
بخاری بدماغ بر نشود صرع نیفتد و اگر بخار پیوسته اندر دماغ بودی صرع لازم بودی و میبینیم که ناگاه پدید اید و زود
بگذرد از اینجا بدانیم که انجارها پیوسته اندر دماغ نیست از بهر آنکه هر عارضی که بیکبار پدید اید سبب آن دایم نباشد پس
معلوم شد که سبب صرع ناگاه بدماغ رسد و مدد آن زود گسسته میشود و آن سبب اندر عضوی دیگر است و بخار
آن عضو بدماغ میرسد و بیشتر اندر معده و اندر سپرز و اطراف آن و بعضی را باشد که صرع بی تشنج باشد از
بهر آنکه ماده رقیق و اندک باشد و سخت بد نباشد بدان سبب بی تشنج بگذرد و از آنکه دماغ ضعیف باشد بخارها را
الا زود قبول کند آن زمان خواهد که دفع کند تمام دفع نتواند کرد و پیوسته اثری از آن بخار اندر دماغ او باشد
و باید که مادهٔ سببی و معده بجنبد و صرع آرد و سبب صرع حرارت این باشد و بسیار باشد که حس دماغ قوی باشد
و کیفیتها ناخوش و ناموافق اندر یابد صرع تولد کند صرع دماغی این دو نوع باشد بوی گوگرد و بوی سوخته و
بوی قیر و قطران زیان دارد و اگر پیر زد جنبش مصروع دو دکند صرع بجنبد و روسروی بر همچنین **علامتها** زفان
مصروع زرد باشد و رگهای زیر زبان او سبز باشد و از چیزهائی که موجب خشم باشد خشم عظیم گیرد و از اعراض
مالیخولیا و نفخ خالی نباشد **علاج** اولا باید که مصروع خویشتن را از گرما و سرما نگاه دارد و دور کند زباد و کنار آب
نشیند و جماع و مستی و اندر گرمابه دیر ماندن و از جایگاه بلند فرو نگریدن و آب تاختن و نظاره هر چه بچشم
را خیره کند و طعامهای غلیظ شیرین زیان دارد و کرفس صرع را بجنباند و گوشت بز بسیار خوردن هم باشد
که صرع آرد و پلپل و خردل و مانند آن زیان دارد و غذای موافق گوشت دراج باشد و تذرو و طیهوج و بجشک
و سرخی گوشت بره بروغن زیت بریان کرده و مرغ خانگی بریان و شوربای نخود و دارچینی و کشنیز خشک هر چه
ازین باشد همه زیان دارد و اما داروهای گرم بتدریج و اندک اندک باید و اندر حال صرع اندامها مصروع گنده و سخت
سخت نگیرند و نگاه دارند و دماغ او گرم کنند چنانکه اندر علاج سکته گفته است و چند پستها حلیت اندر
ماءالعسل کرده بدهند و بحلق او فرو ریزند و هر شب تا هر شب نیم مثقال ایارج فیقرا بدهند و استفراغ بحب قوقایا کنند
و حب اصطمخیقون و ایارج لوغادیا و مطبوخ افتیمون و تبدیل مزاج بتریاق اربعه و معجون اسقیلاوس و مثرودیطوس
و تریاق بزرگ کنند و اما تریاق اربعه هر روز یک مثقال بسکنگبین عنصلی دهند اندر مطبوخ زوفا یابست می
گوید مزاج را بعون نجاح بدل باید کرد تا تریاق ثمانیه شربتی یک مثقال هر روز بدهند و اگر دو دانگ تخم حنظل

بانزبت مثرودیطوس لبرشند و به بنهد صواب باشد و شلیثا با آب مرزنگوش اندر بینی چکانند و اگر بخار از
معده می براید قی فرمایند **صفت حب نافع** بگیرند هلیله زرد و کابلی غاریقون ایارج فیقرا از هر یکی یک درم حب کنند
و به بهند و اگر بخار از معده می براید قی فرمایند و ایارج فیقرا بوسته تر دهند و بر معده ضمادی ازین نوع می نهند
بگیرند گل سرخ سنبل قشور الکندر مصطکی کوفته و بیخته بشراب لبرشند و بر معده می نهند و اگر بخار از اطراف بر
می انگیزد بلیلج و فرفیون و خردل و عسل بلادر هم لبرشند و بران موضع نهند تا ریش کرد و مدتی بگذارند تا ماده
ازوی بپالاید پس جراحت برو بایند و بسیار خداوندان این علت حکایت کرده اند و خبر داده اند که وقت صرع
ایشان را آگاهی بوده است که چیزی چون باد سرد از پای ایشان حرکت کرده است و بالا برامده و هر گاه که پیش از انکه نوبت
حرکت آن بوده است ساق ایشان بسته اند نوبت صرع که نشده است یا سبکتر شده است و انجا که ماده صرع
از جانب عضوی براید اگر عضو را داغ کنند تا ریش کند نافع باشد و صرع کودکان از بسیاری رطوبت افتد باید که
تدبیر موافق رطوبت ایشان کمتر کنند و از غذاهای تری فزای باز دارند چون بالغ شوند زایل گردد باذن الله عز و جل
و بسیار باشد که پس از بلوغ صرع افتد لکن بسبب قوت حرارت غریزی اگر تدبیر و علاج صواب کنند زود زایل شود اما
انچه از بیست و پنجسالگی افتد دشوار زایل گردد

## باب چهارم

### اندر سکته

سکته علتیست که ناگاه افتد و بیکبار افتد از بهر انکه بیکبار راه قوت حس و حرکت که از دماغ باندامها میرسد و راه قوت
حیوانی که از دل سوی دماغ اید بسته شود و همه اندامهای کارولی خیره ماند و همه حاسها باطل شود و جز حرکت دم زدن
هیچ حرکت دیگر نماند **سببها** سبب کلی سده تمام باشد که همه منفذها و قوتها بیکبار بسته شود و سبب این سده
ماده غلیظ و لزج باشد که دماغ را و منفذها را پر کند یا سرمای قوی بدماغ رسد و همه اجزای دماغ بدان سبب بهم باز
اید و اندر هم نشیند و منفذها بدان سبب بسته شود و سکته قوی را علاج نیست و ضعیف را علاج دشوار است
بقراط میگوید السکتة اذا کانت قویة لم یبرأ و اذا کانت ضعیفة لم یسهل علاجها و گاه باشد که سبب سکته خشکی طبع
باشد و بدین سبب علاج بحقنه و شیاف کنند و بسیار باشد که سبب سکته غلبه خون باشد و رگها انباشته بنهایت
همه تن و بخصوصها دل و دماغ پر شود و حرکت نبض بنهایت فرو ایستد و همه اندام سرد شود و دم زدن باطل گردد و سکته
تولد کند و بعضی طبیبان این را اختناق قلبی گویند و باشد نیز که ماده فالج هر دو جانب بدماغ رسد و فالج سبب سکته
گردد **علامتها** هر گاه که گرانی سر و دوار و طنین و کسلان و اختلاج اندامها و دندانها در خواب بر هم سودن
گیرد و رگهای گردن ممتلی شود و اطراف سرد و بول زنگاری و سیاه گردد و روی بان بحالی باشد مقدمه سکته باشد
و علامت ضعیفی و سهلی سکته دشواری و اسانی دم زدن است و هر گاه اندر سکته علامت زدبادی شدن

بب



سبب علت باشد و اندر صرع نشان کشادن باشد و انکه اندر سکته دم باسانی زند لکن زردنی باشد بی نظام
نشان صعبی علت باشد و انکه باسانی دم زند و بی نظام نباشد امیدواری باشد و فرق میان سکته و سبات
انست که سکته ناگاه افتد و سبات بتدریج و انجا که شبهت افتد سکوت زنده است یا مرده پلک چشم را بگشایند
یا باز کرد اند اگر حدقه ناپدید باشد مرده باشد **علاج** نخست بر مهره بروغن سوسن یا روغن دیگر چرب
کنند و ایارج فیقرا الوده کنند و بحلق او فرو کنند باشد که قی افتد پس حقنه تیز کنند و مهرهای گردن و پشت او
بروغن فرفیون گرم کنند و بمالند و تریاق بزرگ یا مثرودیطوس یا بنجنیا یا انقریا یا حلتیت یا جندبیدستر
یا سکبینج اندر ماء العسل حل کنند و بحلق او در چکانند و موی سر او بسترند و خردل و جندبیدستر و برگ
کرم بسایند و بر سر او طلا کنند و سداب و مشک و جندبیدستر بویانند و زهره کلنگ اندر آب مرزنگوش حل کنند
و اندر بینی او چکانند و قرنفل و بسباسه و خیربوا و جوزبوا و وج پرورده همه یا انچه حاضر باشد کوفته و بیخته و گرم
کرده اندر خرقه بسته بر سر او نهند و نمک گرم کرده سود دارد و هر گاه که سکته گشاده شود دیت و چهار روز همین علاج
میکنند و غذا نخوداب و شورباء گنجشک و کبوتر بچه دهند با سعتر و دارچینی و هر بامداد ماء الاصول دهند یا روغن
بید انجیر یا روغن بادام تلخ و هر هفته ایارج فیقرا دهند یا شحم حنظل و نمک هندی و غاریقون و افتیمون تا ماده سکته بکلی
دفع شود

بسم الله الرحمن الرحیم

## جزو پنجم

### اندر بیماریها که بسبب رطوبت و سستی و فزونی باشد اندر عصبها کدام

## باب نخستین

### اندر خدر

خدر باطل شدن حس لمس باشد و عوام اندامی که خدر شود گویند که خفته است و این علت اندر اندامها
حس و حرکت افتد و نخست حس لمس باطل گردد از بهر انکه عصبها حس دیگرست و عصب حرکت دیگر **سببها** اسباب
خدر بسیارست یکی انکه مردم داروی سرد خورد که روح را ضعیف و غلیظ کند چون افیون دیگر انکه جانوری زهرناک
سرد مزاج چون کژدم زخمی زند بدین عصب و حس انرا عوض را باطل کند سیم انکه عصبی فشارده شود یا پیچیده گردد
بر پای نشسته باشد چون خواهد که برخیزد پای خفته باشد چهارم جالینوس میگوید که باشد که مردم خشک مزاج
داروی گرم خورده و خشکی زیادت گردد و بدان سبب سر انگشتان او خدر گردد و بدان خشکی دیگر اندامها
براید و انچه اندر تبهای محرقه بسبب تحلیل رطوبت اصلی و غلبه خشکی خدر اندر اطراف پدید اید ازین نوع باشد پنجم
انکه قوت حیوانی ضعیف گردد و نخست حس اطراف ناقص شود چنانکه اندر حال غشی و نزدیک مرگ و ماده
این علت بلغم غلیظ باشد اندر دماغ یا اندر عضو دیگر یا اندر عصبها نخاعی و گاه باشد که مادت خون غلیظ باشد

عصبی از

با سودا لکن نادر باشد و بسیار باشد که ذات الجنب ذات الریه گردد و لیثرغس بعلت خدر و استرخا باز گردد علامتها
هرگاه که سبب اندر دماغ باشد و بسیار باشد حس و حرکت همه تن باطل گردد و بیم آن باشد که آن روز هلاک کند و
اگر در نخاع باشد نقصان حس و حرکت باندازه هست یا در همه تن باشد یا اندر یک نیمه تن و اگر اندر یک عصب باشد
است و خدر اندران عضو افتد که عصب آن عضو بدو پیوسته است و اگر خدر بلغمی لازم شود بفالج باز گردد و بسیار
خدر مقدمه فالج باشد یا مقدمه صرع یا مقدمه سکته یا مقدمه تشنج علاج خدر بلغمی از جنس علاج رعشه
و فالج باید کرد و علاج خدر که از خشکی بود از جنس علاج تب دق و بی خوابی باید کرد و اگر خدر اندر یک عضو
لازم باشد بعلاج عصب آن عضو مشغول باید شد بر مبدا این عصب باید نهاد و از پرهیز و تدبیر موافق غافل
نباید بود چون حقنه تیز و داروی مسهل ایارج الاصول دادن و روغن قسط و مانند آن مالیدن

## باب دوم

### اندر رعشه

رعشه علتیست که هرگاه که مردم خواهد که حرکتی کند دیگر باختیار بحرکت اختیاری اینچ گردد [شود] و حرکت اختیاری ناقص
آید و اگر خواهد که عضوی فرو دارد حرکتی باختیار با سکون اختیاری بیامیزد و رعشه تولد کند سببها سبب
کلی ضعیفی قوة است و ضعیفی آلت حرکت آنچه از ضعیفی قوت افتد چنان باشد که بیماریها کشیده باشد و کسی که
جماع بسیار کند یا کسی که از کار عظیم بترسد یا بر سر دیواری برود یا از شادی بزرگ یا از خشم بزرگ دل او
بطپد و اندامهای او بلرزد و آنچه از ضعیفی آلت باشد چنان باشد که اندر عصبها رطوبت افزونی باشد و
مزاج عصب از اعتدال بیرون شود و سست گردد چنانکه از مستی متواتر و بسیار خوردن آب سرد و فقاع
ناگواریدن طعام افتد سبب قریب تر سده باشد که از ماده غلیظ تولد و از ماده غلیظ سده تولد و قوتهای نفسانی
گذر نیابد و بدان عضو نرسد و آنچه از خشم صعب افتد بیشتر چنان باشد که اندر عصبها رطوبتی باشد و بحرارت
خشم گرم و گداخته شود و در حرکت آید و آن حرکت را بتازی مترجرج گویند و رعشه بیشتر اندر دست باشد یا اندر
سر از بهر آنکه آلت حرکت عصبست و مبدا عصب دماغ است و موضع دماغ سر است و دست بدو نزدیکتر است و عصبها
که بدماغ نزدیکتر است نرم تر است بدین سبب رعشه اندر سر و اندر دست که بدو نزدیکتر است بیشتر افتد و عصبها
اندامهای زیرین قوی تر است از بهر آنکه از مبدا او دورتر است و اندامهای زیرین قوی تر است و سنگین تر از بهر آنکه بار
کشیدن همه تن است بدین سبب آفت رعشه آنجا کمتر رسد و اگر نیز ماده آنجا رسد در فعل آن خللی پدید نیاید الا
که سبب سخت قوی باشد علاج رعشه که ماده آن رطوبت باشد گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ
بلغمست و آنجا که سبب شراب و مستی متواتر باشد بیکبارگی دست از شراب باید داشت و روغن مورد و





و روغن گل مالیدن اندکی سرکه بر سر نهادن و غذا نوعی باید که خون را غلیظ کند چون عدس و کرنب و مغز سر خرگوش بریان کرده
سود دارد و از داروها یک درم سنگ اسطوخودوس با یک درم سنگ ایارج فیقرا حب کنند و بدهند یا دو درم
سنگ اسطوخودوس اندر ماء العسل حل کنند و بدهند یا هر ده روزی یکدرم حب قوقایا می دهند و اگر وبس
کرد اندکی اندکی جند بیدستر اندر ماء العسل باید داد و آنچه سبب خشکی باشد علاج آن هم از تب دق و الله اعلم بالصواب

## باب سیم

### اندر فالج

فالج مطلق سستی عصبها و عضلها و اوتار عضلهاست که اندر یک جانب پدید آید و حال یک و باطل شدن حس
و حرکتها آن و از آنجا که لغت عربیست فالج حالی که اندر یک نیمه جانب پدید آید و حال یک نیمه دیگر مخالف حال یک نیمه شود
نام این علت از این معنی شکافته اند گاه باشد که فالج از گردن و فرود گردن آغاز کند و سر و اندامهای روی بسلامت
باشد و باشد نیز که از سر تا پای مفلوج گردد و باشد که یک انگشت مفلوج و باشد که قضیب مفلوج گردد و همه
اندامها بسلامت باشد سببها سبب کلی یا سده باشد یا اسباب سده یا قوت حس و حرکت
باندامها نرسد تا تباه شدن مزاج عضلها و عصبها و اوتار عضلها لکن از مزاج گرم یا خشک فالج نیفتد
بلکه از مزاج سرد افتد یا از مزاج تر اما فالج که از سردی ساده باشد بیشتر اندر یک عضو باشد عام نباشد و علاج
سهل باشد بضمادها و روغنها زایل شود و تری التهار اغلب تر کند و لیفهای عصبها بر هم نشانند و گوهر روح غلیظ
کند و قوتها را از فرود آمدن بعصبها و عضلها باز دارد و مزاج را مستعد قبول سردی کند که ضد مزاج روحست
و بباید دانست که همچنانکه دماغ دو بخش است نخاع نیز دو بخش است و لکن جدای بخش دماغ محسوس است و جدای
بخش محسوس نیست از بهر آنکه شق و بخش است ممکن است که فضله از دماغ فرو آید و دیگر بخش افتد از بهر آنکه هر بخشی
از دماغ فضله خویش بدان بخش فرستد که از وی رسته است و لکن باشد که پوست روی خدر شود از
بهر آنکه عصب حس پوست روی از نخاع رسته است و از مهره گردن بیرون آمده و ممکن است که اندر فالج حس عضو
مفلوج بسلامت باشد و قوت حرکت باطل از بهر آنکه آفت اندر آلت حرکت افتاده باشد و آلت حس بسلامت
و بسیار باشد که خشکی عظیم بسبب خوفی یا اندوهی یا بسبب حرکت رطوبت افزونی که اندر تن باشد باطراف
فرود آید و عضو مفلوج گرداند یا اندر مفصل افتد و آن مفصل را بی کار کند و بسیار باشد که فالج بحران قولنج باشد
و این چنان باشد که طبیعت ماده قولنج را که بر روده است فرو دارد رقیق کند و بظاهر تن دفع کند از بهر آنکه دفع
چنان باشد که طبیعت ماده را از امعا باز دارد و بدماغ بر آرد و دماغ باعصاب فرو دارد بدین سبب ممکن است که
که صرع و اختناق رحم بفالج باز گردد علامتها آنجا که سوء المزاج سرد ساده باشد یا سوء المزاج تر ساده فالج

بتدریج افتد و نبض مفلوج ضعیف و بطی باشد یا متفاوت و اگر ضعیف باشد نبض ضعیف و متواتر باشد و اندر میانه قرعه
افتد بی نظام و بول سپید باشد و ممکنست که سرخ باشد و اسباب یکی ضعیفی جگر باشد از قسمت کردن خون و دیگر ضعیفی
رگها باشد که از گرده بجگر پیوسته است از بهر جدا کردن اب از خون و سیم ضعیفی گرده از برداشتن نصیب خویش از خونها
که با اب بدو اید از بهر غذا چهارم دردی که بدو اید یا اماسی و انجا که عضو بر یک تن درستی باشد و لاغر و کوچک شود علاج
پذیرد و انچه رنگ بگرداند و کوچک و لاغرتر شود علاج پذیر نباشد علاج طریق صواب اندر علاج این علت انست
که بعلاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز و تا هفت روز نگذرد علاج قوی نکنند و انچه اندر ابتدا علت باید کرد
حقنه نرم است و اما شربتها چون ماء الاصول باید داد که سخت قوی نباشد چون زوفا خشک با سکنجبین عسلی
واندکی منزودیطوس اندر اب بادیان و مسهل چون ایارج فیقرا و اندکی شحم حنظل و غاریقون و غذا نخود که نان با
ماء العسل یا طبیخ نخود روس یا ماء العسل و اگر قوت ضعیف باشد نخود بریان کرده سخت اندکی و از پس
گرسنگی صادق با دراج یا تذرو بریان کرده و صبر کردن بر تشنگی و بجای اب ماء العسل و شراب اندرین علت
سخت زیان دارد از بهر انک شراب اندر معده مفلوج ترش گردد و سرکه شود و سرکه اندر علاج بدترین چیزهاست
و انجا که فصل و سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند اغاز علاج بفصد کنند از بهر انک فصد استفراغ کلی است
و خون رگ همه اخلاط است و اگر ماده بلغمی باشد نخست یک شربت تریاق و منزودیطوس یا بحر بنیا یا القرد با
اندر ماء العسل یا اندر شراب کهن حل کنند و بدهند پس از یکساعت فصد کنند و انجا که فصل و سال و عمر و مزاج
و قوت مساعد فصد نباشد استفراغ بحب فرفیون و حب شیطرج و حب منتن و مانندان کنند و
فرمودن علاج سخت موافق باشد و از پس استفراغ مزاج را بدل باید کرد بمنزودیطوس یا بتریاق یا بمانندان
و شربت تریاق و منزودیطوس از دانگی اغاز کنند تا درسنگی رسانند و هم بتدریج بدانگی باز ارند و انجا که
این معجونها بزرگ نباشد سکنجبین با جاوشیر اندر ماء العسل حل کنند بمقدار یک باقلی بدهند و انگزد بامداد و شبانگاه
اندر ماء العسل دادن صواب باشد خاصه که سردی سخت غالب باشد بعضی طبیبان قدیم فرموده اند که
ایارج فیقرا باید داد یک مثقال و هر پنج روز یک مثقال می افزایند تا به پنج مثقال رسد و بعضی هر روزی یک
مثقال ایارج فیقرا و نیم مثقال بلیلج بهم سرشته فرموده اند و هر شب نیم مثقال بلیلج و نیم مثقال جندبیدستر
و بعضی ایارج فیقرا و جندبیدستر بهمانم فرموده اند و بعضی گفته اند که هر هفته استفراغ باید کرد بحب قوقایا
و هر روز گوارش بلادر دادن و روغنهاء گرم مالیدن سود دارد خاصه روغن زیت و بگیرند روغن زیت یک
رطل قسط مر سه اوقیه کوفته کنند و اندر روغن بجوشانند و بپالایند پس بگیرند جندبیدستر دو درسنگ فرفیون
و فلفل هر یکی یکدرسنگ کوفته و بیخته اندر ده درم ازین روغن حل کنند پس باقی روغن با ان بیامیزند و اندر مهرهای پشت

وکردن



و گردن می مالند چنانکه رسمست و گرمابه خشک و اندر ریگ گرم نشستن و غلطیدن نافع بود و بباید دانست که هیچ اب گرم بر
عضو مفلوج نشاید ریخت جز اب دریا و اب معدن گوگرد از بهر انک اب معدن خوش چون گرم باشد ماده را اندر
عصبها منتشر کند و بسیار باشد که حنجره و مری مفلوج سخت گردد و چیزی بحلق فرو نرود علاج انست که محجمه بر
زنخدان نهند تا گرم شود و بیازنند و خون بیرون کنند و سکنجبین و جندبیدستر طلا کنند و اگر زفان مفلوج شود همین
علاج کنند و غرغره فرمایند و اگر مثانه و امعاء مستقیم مفلوج شود و بول و براز بی خواست بیرون اید علاج حقنه
کنند از روغن سذاب و جندبیدستر و اندر قضیب بیرزد و جاوشیر و حلتیت بشراب حل کرده اندر چکانند
و روغن سذاب می مالند و اگر علاج از جهت فالج امعاء مستقیم باشد حقنه از قنطوریون و شحم حنظل سازند
صواب باشد و اندر اب دریا و اب معدن گوگرد نشستن صواب باشد و سود دارد والله اعلم

## باب چهارم

### اندر لقوه

لقوه اندر عصبهاء چشم و روی افتد و چشم و ابرو و لب و پوست پیشانی از نهاد طبیعی بگردد سببها
یک سبب انست که عضلها از رطوبت غلیظ ممتلی گردد و پهناء یک زیادت شود و درازی کمتر بدین
سبب این اندامها تشنج کند دوم سستی عضلها یک جانب روی باشد و اغلب ان برطوبتی رقیق که
از دماغ بدین اندامها فرود اید و بدین سبب حرکت اندامها ان جانب سست گردد و عصبها و عضلها ان
درازتر شود و اندامها نرم و چون فرو اویخته گردد و لکن لقوه تشنجی بیشتر افتد و این نوع دوم کمتر افتد و این را
لقوه استرخائی گویند علاج هر دو نوع یکسانست لکن طبیب باید که ماهر بود و بسیار باشد که از نوراف تبهاء
محرقه و از پس استفراغ بسیار تشنج خشک پدید اید و چشم و روی از نهاد طبیعی بگردد و لقوه خشک باشد
و سبب ان نیست شدن رطوبت اصلی باشد و سوختگی و بریان شدن دماغ و نخاع و گاه باشد که اماس
عضله گردن اندر خناق سبب لقوه گردد از بهر انک بعضی اوتار عضلهاء روی و لب از جنبر گردن و استخوان
سینه و حرکت کتف رسته است و این لقوه اندر لیتها بپاید و باشد که بسبب اماس عضله گردن و منفذ
فرود امدن قوت حس و حرکت بسته گردد و دست خدر و مفلوج گردد از بهر انک عصب دست از مهره گردن
بیرون امده است و گروهی گفته اند که جانب لقوه جانب دیگر را که بسلامت باشد بکشد بلکی جانب لقوه
بود و دیگر جانب از نهاد خود بگردد و این درست نیست از بهر انک اگر علت اندر جانب درست بودی نقصان حس
و طرفیدگی اندر جانب بودی علامتها خداوند لقوه اب دهان راست بیرون نتواند انداخت و باد راست
نتواند دمید و اندر لقوه تشنجی جانب سلامت باشد و پوست عضله روی سخت و طرفیده باشد

باشد و خطها و شکنها بوت نابید او صداع از جملهٔ تشنجی است و اندر استرخای جاستها کند و بلک چشم حاد
بلک چشم فرو سو نیز فرود آمده باشد و عشا کام از انجانب که علت باشد فرو او یخته تر باشد و لعاب دهان باز نتواند
داشت و اختلاج عضلهای روی و چشم و درد استخوان از جملهٔ مقدمات لقوه است علاج احتیاط آنست که تا چهار
روز بگذرد تا دمغته روز هیچ علاج نکنند جز آنکه اگر طبع خشک باشد روز دوم حقنه نرم کنند لکن اگر با لقوه مقدمهٔ
فالج باشد یا مقدمهٔ سکته می بینند باید شناخت و استفراغ قوی کردن بحقنهٔ تیز یا بمسهل قوی و اندر دمغتهٔ
نخستین غذا معتدل اندر خشکی و تری خر باید داد چون نخوداب بروغن زیت و چیزها که رطوبت را گرم کند چون
انگبین باید داد و تا استفراغ کرده نشود از علاجها که بلقوه بخصوص تر است چون عطسه و غرغره و سعوط هیچ نشاید
کرد لکن صبر باید کرد تا ماده که بموضع علت روی نهاده است قرار گیرد و حرکت بدان مشغول نباید بود که ماده مدد نیابد و قوت
بر جای بماند تا چهل روز بگذرد سعوط بکار نباید داشت و سعوط داروی باشد که در بینی چکانند اما ترتیب
صواب آنست که از پس چهار روز یک مثقال ایارج فیقرا به سکنجبین شب یار بدهند و از پس یک هفته حقنهٔ تیز بکار دارند
و پیوسته جوز بوا اندر دهان میدارد و در خانه که سخت روشن نباشد اندر آینهٔ چینی می کند از بهر آنکه آینهٔ
چینی سخت روشن نباشد خویشتن را تکلف تواند و بدان تکلف سود دارد و هیات روی بجای باز آرد
و گوشت روباه و خرگوش و کفتار و گاو کوهی و آهو و آنچه حاضر باشد بپزند و بکوبند و با روغن زیت بر سر او
نهند سخت نافع باشد و بگیرند جاشا و صعتر و زوفا خشک و پودنهٔ دشتی همه یا آنچه حاضر باشد اندر سرکه بجوشانند
و بپالایند و ابرو و پیشانی بدان سرکه می مالند و از آن سرکه بینی بر می کشند و می بویند تا رطوبتها از راه بینی فرود آید
سرکه به بینی بر کشیدن از پس چهل روز صواب باشد و خردل بسرکه طلی کردن و مرزنگوش و حرمل و قیصوم و سداب
اندر آب بپخته تا بخار آن سود دارد و اندر لقوهٔ تشنجی سخت عضلها را نرم باید کرد پس ماده را تحلیل کردن و روغن
بیدبیط و روغن بیدمرغ اندر مهرهای گردن مالیدن و اندر صدغها و این گوشتها که یاد کرده آمد عضلها را نرم کند از بهر آنکه
عضلهای چشم و دماغ را با ایارج فیقرا مرکب با تخم حنظل و حب قوقایا پاک باید کرد و غاله و روغن بان مالیدن سود دارد
و محمد زکریا گوید طعام روی باز گیرند تا تن او گرم شود و رگها خالی پس روی بخار آفتاب دارند و کرد اروهای لطیف کنند و
اندر روی بپخته باشند و روغن قسط و روغن سداب گرم کرده اندر سر و صدغ او مالیدن سود دارد جالینوس
گوید که اندر علتها عصب قسط و جندبیدستر نافع تر است و پلپل نیز عصب را گرم کند لبانید چون غار و با
روغن سداب طلا کنند هیچ دارو اندرین باب با او برابر نیست و قرنفل و وج خاییدن سود دارد والله اعلم

باب پنجم اندر تشنج

تشنج بر سه نوعست یا تشنج امتلائی است که عصب و عضله از عضو پر شود و کوتاه گردد و بهم باز آید و پهنا آن

زیادت



زیادت شود دوم تشنج خشک که عصبها و عضلها از رطوبت اصلی خالی گردد و این از پس استفراغها و بحرانها افتد
سیم تشنج صرع چنانکه اندر باب صرع یاد کرده آمده است و مادهٔ تشنج امتلائی اندر بیشتر وقتها رطوبت باشد
خونی و سوداوی کمتر باشد و تشنج خونی اماس باشد و ماده اندر میان لیفهای عضله افتد و جای گیرد و گاه باشد که
مادهٔ تشنج باد باشد بیشتری زود زایل گردد و بسیار باشد که سبب تشنج بحران انتقال باشد و باشد که بسبب ترسی و
غمی باشد عظیم روح بباطن باز گردد و عضلها بمتابعت روح تقلص کنند و تشنج پدید آید و اطفال را بسبب تری و نما
زود تشنج زود کنند چنانکه بسیار باشد که بسبب خشکی طبع و بی خوابی و گریستن بسیار و بسبب تب گرم اندر تشنج افتد
و بسبب آنکه جگر ایشان قوی باشد و اخلاط عسر باشد تشنج ایشان زود تر گشاده شود و از تشنج که از پس تب
گرم افتد بسیار هلاک شوند و از پس هفت سالگی تشنج کمتر افتد و بباید دانست که بسبب مشارکت رحم و مثانه و دیگر
احشا با دماغ تشنج بسیار افتد از بهر آنکه آفت بخار بدماغ بر آید و تشنج بسبب کرم کدو دانه افتد از این نوع
باشد علامتها رگها کشیده باشد و حرکت اجزا آن مختلف باشد و تشنج امتلائی بیکبار افتد و تشنج خشک
بتدریج افتد و بتدریج قوی گردد و تشنج که بسبب مشارکت افتد الم آن عضو بر آن گواهی دهد و آنچه از پس جراحت افتد
علامت مرگ باشد و اگر از پس تشنج اندر عضوی المی پدید آید تشنج بسبب آن باشد نه الم بسبب تشنج و بسیار باشد
که چشم احول شود و روی سرخ و دم زدن دشوار باشد و باشد که بدان ماند که می خندد و خنده نباشد و باشد
که طبع و آب تاختن باز گیرد و گاه باشد که بول همچون خونابه باشد با کفک پدید آمدن بادها بسیار اندر معده و شکم
علامت بدست و بول تیز و گرم علامت حرارت باشد و علامت آنکه تشنج یابس است علاج اگر قوت قوی
باشد طعام اندکی نان با ماء العسل دهند و نخوداب با بکامه و خردل و روغن جوز با روغن زیت و روغن
دالو بلخ با اندکی صعتر و کرویا و اگر قوت ضعیف باشد گوشت کبک و نجشک و طیهوج و تذرو و مانند آن و
با این گوشتها ماء اللحم سازند و با شبت و زیره و صعتر و کرویا دهند و استفراغ بدارو ها کنند که اندر علاج
فالج یاد کرده آمده است از حقنه و مسهل و داروی قی و غیر آن تا عصبها پاک شود و آنجا که علامت خون باشد
سخت اندکی خون بیرون باید کرد تا ماده کمتر شود و باقی خون نگاه دارند تا ماده را تحلیل تواند کرد و اگر استفراغ
دیگر باید کرد احتمال کند و آنجا که تشنج اندر همه تن بود اندر همه عضلها افتد بیمار را بیکبار اندر آب سرد زدن و بر آوردن
علاجی قویست پوست را کثیف کند و حرارت غریزی را باندرون باز گرداند و بدان سبب قوی گردد و ماده را تحلیل
کند لکن هر تنی این علاج را نشاید لکن مردم جوان و گوشت او را تبازی لحیم گویند شحیم را نشاید و فصل تابستان شاید
کرد و برین بیمار هیچ ریش نشاید که باشد بسیار رسیده است بدین علاج زایل شده است و آنکه این علاج بر نشاید او را اندر
آب معدن گوگرد و اندر طبیخ روباه و طبیخ کفتار باید نشاند و طبیخ عاقرقرحا و قیصوم و پودنهٔ دشتی و هزار اسفند و

نقد قسم در ریحم کشیده شدن

برگ غار و سعد و شبت و مرزنگوش سود دارد و روغن سوسن و روغن کفتار مالیدن سود دارد و گر خداوند تشنج را
تب آید تشنج گشاده آید [شود در] تب ربع اندرین علت نافع است و گفته اند تب ربع امان است از تشنج و عضو تشنج را دنبه
نرم کرده بر نهادن و بستن و ناگشادن تا گشادن نگشاده شود پس بر داشتن و تازه بر نهادن و ضماد از سبوس تر و جند
بیدستر و فرفیون بهم سرشته [چند] جوزی و موم زرد و روغن سوسن سازند و از ثفل روغن کتان و روغن کنجد و لعاب
حلبه اگر حلتیت و جند بیدستر و فرفیون بهم سرشته چند جوزی بدهند تب آرد و اندر حال تشنج بگشاید و گرمابه
خشک و اندر ریگ گرم نشستن سود دارد و اما تشنج خشک را علاج دشوارتر است و ضماد از بنفشه و خطمی و موم
صافی و روغن بنفشه ساختن و اگر تب نباشد اندر آب زن بنفشه و کشک جو و نیلوفر و کدوی تر و برگ بید
و خیار و برگ کوک اندر ریزند و حقنه‌ها تری فزاینده کنند و اینجا که تب نباشد شیر تازه و شیر خر با شکر و روغن
بادام دادن و خداوند تب را کشکاب و آب کدو و آب خیار و آب خربزه هندی و با روغن بادام و کمی ...
نرم بهاند که شراب سپید رقیق بیامیزند تا زودتر اندر رگها بگذرد صواب باشد و آب نیز باید که باند که
شراب ممزوج کنند و لعاب اسپغول و آب برگ خرفه و کدو و ترکوفته بر سر او نهند و از آرد جو و برگ خطمی و بنفشه
ضمادی سازند و بر مفاصل او نهند نافع باشد

باب ششم

**اندر کزاز**

بباید دانست که کشیده شدن عصبها و عضلها گردن که از پیش و پس کشیده شود و گردن راست بماند اندر کزاز
گویند و گروهی تشنج را که سبب آن سردی و افسردگی باشد کزاز گویند و متأخران اصطلاح کرده اند بر آنکه کزاز
آنرا گویند که عضلها سخت شود و از سوی پیش و پس کشیده شود و راست بماند و نتواند جنبید و التفات نتواند
کرد اندر و نتواند خسبید **سببها** اسباب خاصه کزاز بادهای غلیظ باشد که عصبها را کشیده دارد و باشد
که ماده اندر میان لیفهای عصب و اجزای عضله گذر یابد و بسبب سرما سخت که بدو رسد فسرده شود و لیفها از
هم گیرد و بدان سبب درد کم تولد کند و حرکتها باطل گردد **علامتها** هر گاه که عضله قفا و پشت سخت شود آب
دهان و شربت بحلق فرو نرود و اختلاج و خارش اندامها پدید آید و از آن خارش بیابد و زفان گرانی کند این
اعراض مقدمه کزاز باشد و روی و چشم خداوند کزاز همچون چشم و روی خداوند خناق باشد روی
سرخ و چشمها بیرون خاسته و گاه که چشمها زود از و در هم زند و اشک بریزند و دندانها بر هم میزند و باشد که
بیمار نیز خندان بماند و خنده نباشد و سبب آن کشیده شدن عضله رخسار باشد و بعضی را عضلها
شکم کشیده شود بر شکلی که قوت دافعه باطل گردد و بعضی را عضلها مثانه کشیده شود بر شکلی که قوت ماسکه
باطل گردد و بعضی را چنان کشیده شود که بسلد و بول خون گردد و بعضی را امعاء مستقیم و عضله مقعد بر شکلی

کشیده



کشیده شود و ثفل باز نتواند داشت و بعضی را بسبب فسردگی قولنج گیرد و اندر بیشتر حالها بول بحجاب باکعک باشد
و بسیار باشد که عصبها باکشیدگی بپیچیده شود چنانکه بیمار از بستر بیرون افتد و بغلطد و همه انواع کزاز از
بی خوابی و درد خالی نباشد خاصه درد میان دو کتف **علاج** کزاز علاج تشنج است بعینه لکن از بهر آنکه
سبب کزاز اندر بیشتر حالها سردی و فسردگی باشد ضمادها و روغنها آن بهتر گرمی و تیزی بیشتر از آن باید که
روغنها و ضمادهای تشنج و پیه گورخر و پیه شتر و پیه خوک و پیه کفتار و پیه گاو کوهی گداختن و مالیدن سود دارد
و شیر بر عضلها دوشیدن و اندر کزاز امتلائی حقنه نیز صواب باشد و اگر دو دمالسوز و شیر خیار و روغن
گاو باید داد و روغن دنبه حقنه باید کردن نافع باشد والله اعلم بالصواب

باب هفتم

**اندر اختلاج**

اختلاج حرکتی است که اندر عضلها افتد و آن بر آن تولد این حرکت از باد غلیظ افتد و علامت آن که زود
تحلیل پذیرد و بگذرد **سببها** اسباب اختلاج مزاج تر باشد یا ماده سرد و تر و بسیار باشد که اعراض
نفسانی سبب اختلاج گردد از بهر آنکه اعراض نفسانی روح را بجنباند و حرکت ماده را تحلیل کند و از تحلیل
بادی تولد کند و اختلاج که اندر همه تن افتد مقدمه سکته باشد اگر اندر عضلها شکم افتد دایم گردد مقدمه
مالیخولیا و صرع باشد و اگر بر روی افتد مقدمه لقوه باشد [مقدمه کزاز] و اگر اندر سر پهلوها افتد مقدمه آماس حجاب
باشد و باد غلیظ بادی باشد که اندر تجاویف اندامها بازمانده باشد و کثیف گشته همچون هوای چاه که آب
از وی بکشند و هوا او را بجنباند **علاج** نخست از هر چه سبب آن را زیادت کند پرهیز باید کرد چون آب
یخ و غذاهای سرد و بادناک و شراب بافراط و آن موضع را بخرقه درشت مالیدن تا سرخ شود پس
بر روغن گرم چون روغن فرفیون و روغن قسط طلا کردن هر بامداد گلنگبین و تخم بادیان دادن و تدبیر لطیف
کردن و آب دریا گرم کرده تکمید کردن و آب که از آن نمک بسیار در انداخته باشند و در آفتاب نهاده چند
روزی بجای آب دریا نیز

باب هشتم

**اندر علتی که التواء و فیحلاج گویند**

این علتیست که از ناگواریدن طعام و شراب افتد و از بسیاری خوردن و ریاضت ناکردن تا بدان سبب
رگها و عصبها و عضلها ممتلی گردد و ماندگی پدید آید و هم دم تنگی و تاسه بکنند و رنگ روی سرخ شود **علاج**
زود تدبیر استفراغ باید کرد و لختی ماده خون و صفرا کم کردن و اندر بیشتر حالها محرور را آب سرد خوردن و
سوف کشنیز خشک و شکر بکار داشتن کفایت بود و آسایش باید داد و از بهر آنکه چیزی خشک اخلاط را از

گرم

حرکت بازدارد و اینجا که از بادها و بخارهای غلیظ تولد کرده باشد و مزاج سرد نباشد وج پرورده و ناپرورده سود دارد و بادها را بشکند و
تدبیر لطیف و ریاضت و گوارش معتدل بکار داشتن سود دارد و اگر امتلا باشد استفراغ لایق حال بیمار کنند نافع باشد

## جزو ششم

### اندر انواع صداع

## باب نخستین

### اندر صداع گرم

صداع گرم یا با ماده باشد یا بی ماده و ماده یا خون باشد یا صفرا اما اسباب صداع گرم بی ماده حرارت
آفتاب باشد که بر سر تابد یا نزدیکی آتش نشسته باشد یا حرارت گرمابه یا سخن بسیار گفتن و چیزی به آواز بلند
خواندن یا بوی چیز گرم یا طعام گرم یا تاخیر طعام از وقت عادت علامتها صداع گرم که بی ماده باشد کم خوابیت
و صداع بی گرانی و خشکی چشم و بینی و بول رقیق علاج صندل و گلاب و کافور و بنفشه و نیلوفر بوییدن و سرکه
گلاب و روغن گل و روغن بید با روغن بنفشه و با گلاب بوییدن و طلا کردن و از برگ بید و برگ سیب و
برگ و برگ آبی و برگ خرفه و برگ کوک و برگ رز و عنب الثعلب کوفته و گلاب و سرکه و روغن گل ضماد سازند و بر سر
نهند و چون گرم شود بردارند و دیگر خنک بر نهند و آنچه بر سر نهند پیش سر نهند که جای مقدم دماغ است و از پس
سر دور دارند که جای مبدا عصبهاء حرکت است و ضمادها سرد از این موضع باز دارد و از پس [illegible] روز کماندر الخطا فتند
روغن بابونه باران بیامیزند و خشکیها باندازه حاجت بکار دارند و بباید دانست که صداع که از حرارت تولد کند
اگر زود علاج نکنند عسر گردد و باشد که بخارها بجنباند و بجانب دماغ بر آرد و بدین سبب اندر علاج از استفراغ
چاره نباشد و شربتها چون لیشجوبه شکر و چون گلاب و چون اسبغول اندر جلاب خام و چون
آب انار و مزورها چون طفشیل و مزوره غوره و مزوره [illegible] و مزوره خرما هندی و [illegible] خیار و قلیه کدو
و سبوسه از اسفاناخ و کوک و مانند این اما علامتها صداع خونی گرانی سر و چشم است و گرانی اندامها
و ماندگی بی سبب و غنودن بسیار و تیرگی طعم دهان و سرخی چشم و برآمدگی رگها و خاریدن جایگاه فصد
و جایگاه حجامت علاج نخست رگ قیفال یا اکحل باید زد یا حجامت کردن بحسب قوت و عادت و سن و
فصد استفراغ کردن بمطبوخ هلیله و شربت و غذا و ضماد آنچه اندر علاج بی ماده یاد کرده آمده است و اگر همه
تدبیرها کرده آید و صداع زایل نگردد رگ بینی یا رگ پیشانی یا رگ صافن باید زد یا بر ساق حجامت باید کردن اما علامت
صداع صفراوی تشنگی است و تلخی دهان و درشتی زبان و بی خوابی و نبض سریع علاج استفراغ
بشراب بنفشه و سوق بنفشه و شراب آلو و آب میوه ها و خرما هندی و آب انار ترش و شربت با شیرخشت و اگر

حرارت



حرارت آهسته نبود استفراغ بمطبوخ هلیله و نقیع صبر باید کرد و شربتها سکنجبین و شراب غوره و آب
تخمها و اسبغول و سکروت و اگر حاجت آید که بخار از دماغ باز دارند کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ
کوفته از هر یکی یک ستار است با شکر آمیخته بامداد و شبانگاه مقدار دو درم باب سرد بدهند و باقی علاج آنچه اندر
علاج درد سر بی ماده کرده آمده است و اندر همه انواع صداع پای مالیدن و در آب گرم و مطبوخ بنفشه و بابونه
نشستن سود دارد و از بن ران تا نزدیک اشتالنگ بستن و بوقت گشادن اندر آب گرم نهادن و از نزدیک [illegible] را

## باب دوم

### اندر انواع صداع سرد

صداع سرد یا با ماده باشد یا بی ماده و ماده یا بلغم باشد یا سودا و علامتها صداع سرد بی ماده اندر چشم
و سر گرانی نباشد بالا یه و اندیشها فاسد کند از جنس رعونت و بول سپید و رقیق باشد
علاج روغن سداب گرم کرده بر سر نهادن کفایت باشد و اگر سردی سخت غالب باشد روغن
فرفیون با روغن سداب یا روغن دیگر چون قسط و روغن [illegible] و مانند آن و نمک و از زان
گرم کرده بر سر نهادن و بوی مشک و عود و مرزنگوش سود دارد و سرکه و خاکستر آمیختن و بر
سر طلا کردن صداع سرد زایل و اگر واثق باشند که اندر تن خلط بد نیست اندر آفتاب سر برهنه
کردن سود دارد و از آنکه سرما زده باشد غذا اندک باید داد و طبع نرم باید کرد و از آب سرد و بیرون آمدن لرزا
و از همه حرکتها بدنی و نفسانی و از جماع باز باید داشت و غذا نخود آب بروغن زیت و چیزی که اندر
وی سداب و گندنا و سیر و خردل و صعتر و زیره و کرویا و بلبل و حلتیت کرده باشند و اگر طبع خشک
باشد چکند زنجبیل و انکامه آجال کرده و انجیر اندر ماء العسل فرغار کرده موافق باشد و اما علامتها صداع
سرد بلغمی گرانی سر و چشم است و کسلانی و بسیار خفتن و تر آلودن و بسیاری آب دهان و
بول غلیظ و سپید و نبض متفاوت و بطی و بباید دانست که ماده صداع از کدام خلط است مگر آنجا که خلطی
دیگر چنانکه صداع باشد اندر تن را مدد بود باشد و لیسب درد انجا کشیده شود از بهر آنکه عضو درد
مند زبون باشد و اخلاط بجانب او کشیده شود بدین سبب ممکن است که اگرچه ماده صداع بلغم باشد
از بهر کشیدن خون مثلا بموضع درد رنگ چشم و روی سرخ شود و لمس سر گرم باشد علاج تدبیر
استفراغ بلغم باید کرد بحب صبر و حب شبیار و ایارج فیقرا و تخم حنظل و بحب قوقایا و حب اصطمخیقون
و اگر حاجت آید حقنه تیز کردن و از پس استفراغ غرغره و عطسه آوردن و روغنهای گرم بر سر نهادن

وطعام نخوداب بروغن زیت یا روغن جوز ونطولهاء گرم محلل بکار داشتن واگر با صداع سرد خواب کمتر آید
روغن شبت بر سر می نهند وبگوش وبینی در چکانند واگر بدین علاجها زایل نشود مسهل کنند وبسیار باشد که
بسبب ضعیفی درد آواز باطل گردد آب سرد بر سر می باید ریخت وروغن گرم یا نفط ابیض بگوش اندر چکانند
واگر صداع با وسواس بمشارکت معده باشد وغثیان واروغ ترش ریخته میدارد قی باید فرمود واما علامت
صداع سوداوی آن باشد که صداع با وسواس وبی خوابی وتیرگی رنگ روی باشد وگرانی سر کمتر از گرانی بلغم
باشد ومزاج وتدبیر گذشته علاج تدبیر استفراغ سودا باید کرد بمطبوخ افتیمون وجمله که اندر علاج
مالیخولیا یاد کرده آمده است وهمه تدبیرها از آن نوع باید ساخت که یاد کرده آمده است والله اعلم بالصواب

## باب سیم

### اندر صداعی که از باد تولد کند

علامتها تمددی اندر قعر چشم پدید آید وصداع صعب باشد بی گرانی ودرد خلنده وگردان باشد از جای
بجای وبسیار باشد که با طنین ودوی وضربان باشد اگر بمشارکت معده باشد درد از میان
سر آغاز کند علاج نخست معده را بحب ایارج وقوقایا ونقیع صبر پاک باید کرد وهر بامداد ناشتا گرمابه
وبوئیدن شونیز ومرزنگوش ومشک وجندبیدستر خشک سود دارد وعطسه دادن وگرد تخم بادیان وروغن
بادام تلخ به بینی بر کشیدن وبگوش اندر چکانیدن وسعوطی بدین صفت بکار داشتن ایارج فیقرا یکدرم
جاوشیر وجندبیدستر افیون هر یک نیم درم مشک دانگی شکر چند وزن همه داروها باشد ومقدار
دانگی به بینی بر کشند یا با شیر زنان حل کنند واندر چکانند وماءالاصول با روغن بادام تلخ و
نقیع صبر با روغن بید انجیر معده را از مادتها باد انگیز پاک کند ومعجون بنجنسیا ودواءالمسک مر وصلو
نافعست واندر غذاها زیره ونانخواه ودارچینی وتخم بادیان در افکنند وآب که خورند بپزند با مصطکی و
ازان آب خورند

## باب چهارم

### اندر صداعی که از ضعیفی معده خیزد

علامتها وقت برآمدن آفتاب خیزد وتاخیر نوبت غذا زیان دارد واز هرچه بر آرد او زود
زود متحیر گردد واز بوی ناخوش تنگ دوار وغثیان تولد کند وطاقت هیچ بوی قوی ندارد ولونها ضعیف
زود اندر یابد علاج هر بامداد پیش از برآمدن آفتاب لبست گندم اندر آب کلاب بار خورد وسیب
وآبی وامرود چینی وبجز املای بوئیدن واندکی خوردن سود دارد وایارج فیقرا موافق وانجا که حس

دماغ



دماغ قوی باشد بامداد پست جو با شکر دهند وطعام غلیظ فرمایند چون سر و پاچه بکنجشک گندم وجو پخته و
برنج پخته وسماق پخته وهریسه بگوشت گوساله وماهی تازه واگر حرارت سخت قوی باشد اندر غذا برگ
کوک وساق آن در افکنند وشراب خشخاش موافق باشد والله اعلم بالصواب

## باب پنجم

### اندر صداع که از بعد جماع خیزد

صداع که از پس جماع خیزد سببها آن یکی خشکی باشد که از بسیاری جماع تولد کند ودیگر
اندر تن اخلاط بد باشد بحرکت جماعی بخارها بجنبد وبدماغ بر آید علاج آنجا که بسبب خشکی
باشد تدبیرهای تری فزای باید کرد وماءاللحم وشوربای مرغ وماهی تازه وخایه مرغ نیم برشت وقلیه
کدو واسفاناج ومانند آن باید داد وآنجا که بسبب حرکت بخارها باشد نخست تن را از اخلاط
بد پاک باید کرد واگر بفصد حاجت آید نخست فصد باید کرد پس استفراغ دیگر ودماغ را بروغن مورد قوت باید
داد ونطولها ساختن از پس استفراغ وبر چکانیدن ونطول از بابونه وبرگ گل وبرگ مورد

## باب ششم

### اندر صداعی که از جراحت وزخم تولد کند

نخست درد باید نشاند بروی روغن گل واندکی سرکه واگر آماس باشد بنگرند اگر بفصد حاجت باشد
ومانعی نباشد فصد کنند یا حجامت پس طبع را بآب میوها وفلوس خیار شنبر نرم کنند وطبع را
واگر حرارت سخت قوی باشد بحقنه نرم بگشایند واگر تب می آید بامداد آب کشند وحب عنب الثعلب
دهند ماء الجبن با سنگ فلوس خیار شنبر واگر حرارت سخت قوی باشد اندرین شربت مقدار صبر در
افکنند از دانگی تا دو دانگ وبر حوالی جراحت ضمادها از صندل سرخ واز فوفل وزعفران وصبر وگل
ارمنی وطحلب وآب عنب الثعلب واگر خواهند که مادتها از حوالی جراحت دور دارند ضمادها از عدس
وسماق وگلنار وگل سرخ وبرگ مورد وانار سازند این جمله بپزند وخرقه بدان تر میکنند وبر حوالی
آن می نهند صفت ضماد معتدل برگ مورد وبرگ سرو وبرگ بید وبرگ خطمی واکلیل الملک بپزند وآب
آن بستانند وروغن سوسن وشراب کهن با آن بیامیزند وبجوشانند تا اندکی آب کم شود واندکی
مرو قصب الذریره وشب یمانی وگل ارمنی همه کوفته وبیخته واندر صره بسته اندر آب بجوشانند و
بدست بمالند وبفشارند وخرقه بدین آب تر میکنند وبر می نهند وانجا که بتحلیل حاجت آید بگیرند مر

بکدرم موم پنج درم روغن کاو بیست درم داروها بکوبند نرم لیسر که ترکنند و لسرشند و اکر تحلیل قوی تر باید زبرب
کهن ترکنند و بدین موم روغن لسرشند و بر و قه طلا کنند و نیم کرم کرده بر نهند بر روغن سوسن یا روغن
نیر بخت تازه تحلیل بجز کنند و بعض روغن کل این روغنها کنند و اکر دماغ بجنبیده باشد دو درم سنگ
اسطوخودوس بکوبند و با جلاب بدهند و غذا مرغ فربه خانکی و مغز بره و بزغاله دهند و بر از شراب
انار شیرین دهند اکر جراحت کوچک باشد ما اکر کار بدان بار اید که جراحت خشک باید کرد برک مورد خشک
و مرهر دو کوفته و بیخته برمی سر براکنند و اکر جراحت بزرک باشد و خون بسیار می رود اکسیرین
بر نهند **صفت اکسیرین** صبر انزروت کندر از هر یکی ده درم مردم الاخوین از هر یکی نیم درم همه کوفته
و بیخته بسپیدهٔ خایه مرغ بسرشند و موی خرکوش بدان الوده کنند و بر نهند تا خشک برمی
براکنند و ضمادها و روغنها همه نیم کرم نهند الا انجا که اختلاط عقل قوی باشد

## باب هفتم

### اندر صداع خماری

نخست قی باید فرمود به سکنجبین و آب کرم و شبت و تخم ترب تا معده فارغ شود و اکر قی ممکن
نشود دو درم ایارج فیقرا و دانکی صبر نیا اکر نیم دانک بدهند تا ایارج اکبیار اندر معده بپاید و زود استفراغ
کند و حرارتی تولد نکند و اکر از ایارج مانعی باشد انار ترش شیرین با سقمونیا و شیر خشت باید
داد و اکر بجای شیر خشت شکر کنند روا باشد و اکر از استفراغ مانعی باشد پای اندر آب
کرم باید نهادن و نخست مالیدن بروغن بنفشه و نمک و اکر بنفشه و بابونه اندر آب بپزند نخست
نافع و از پس خواب کرمابه و آب خوش نیم کرم بسیار بر سر ریختن و اکر خواب نبرد پای مالیدن
و شستن اندر کرمابه و خویشتن را خفته ساختن خواب خوش بود اما غذا ماهی تازه کوچک
با برک کوکنار و سرکه و برک کشنه و اندکی شراب که نخست قوی نباشد و خایه مرغ نیمبرشت و کوشت
دراج و تیهو و تذرو و جوجهٔ مرغ خانکی و کوشت بزغاله بغوره و زرشک و سماق و مانندان موافق باشد
و اکر تشنکی غلبه کند آب غوره و شراب غوره و شراب لیمو و شراب ریواج و آب هر یکی با آب بیامیزند
و اکر کسی را این شرابها نفرت اید و بشراب میل کند شراب رقیق چکانیده ممزوج کند با آب تا تشنکی
بنشاند و خواب ارد و اکر صداع لازم کرد روغن بابونه می بویند و ریاضت معتدل و ارجوجه که
بخراسان باربح کویند سود دارد و اندر خمار از سرکه و انکاه نخست ترشی پرهیز باید کرد **صفت سویق**



که خمار زایل کند بکیرند تخم کشنه و تخم کرفس و زرشک پاک کرده و سماق پاک کرده و عدس پوست کنده و
کل سرخ و طباشیر از هر یکی استار استار کوفته و بیخته مقدار سه درم اندر آب انار ترش و شیرین یا اندر
آب غوره با دو جو کافور یا بی کافور بحسب مزاج و فقاع که از ارد جو اندکی سبل سازند معده را از
باقی شراب بشوید خاصه اکر با اندکی نمک خورند بوی کلاب و کافور و صندل و بوی بنفشه و سپرغم
سرکرده و کلاب سرد بر زده سود دارد و اکر بامدادان روز که شراب خواهد خورد شراب افسنتین
بخورد خمار نکیرد و بادام تلخ نقل کردن خمار باز دارد و روغن کاوپاره شراب قوت دارد
شراب از معده و دماغ باز دارد و پیش از شراب و پس از شراب و در میان شراب سود دارد

## باب هشتم

### اندر شقیقه

درد سر است و بعضی بنوبت باز اید هر یکچند روزی و ماده ان اندر عضله صدغ باشد
**علاج** انجا که غلبه خون باشد رک پیشانی و رک بینی زدن سود دارد و اکر بمشارکت معده باشد
صبر اندر کشنه سود دارد و اکر بنوبت باز اید پیش از نوبت استفراغ باید کرد بحب ایارج و مانند
ان و زعفران طلا کردن چنانکه خداوند شقیقه بوی زعفران نیابد بسایند و با آب بیامیزند و ما کاه
سارند و طلا کنند و مداد طلا کردن سود دارد و انرا که شقیقه لازم کرد شریان صدغ سل باید کرد تا علت

# گفتار دوم

## اندر بیماریهای چشم و علاج ان و این گفتار هشت باب است

## باب نخستین

### اندر قوانین علاج چشم

باید دانست که قوانین علاج بعضی اندر مدبر کردن داروهاست و اندر پروردن ان و بعضی اندر ب
کشادن و داروکشیدن و بعضی اندر تدبیرهای صواب فرمودن و اما انچه از مدبر کردن داروهاست
انست که بدانی که بعضی داروها باید شست و آب سود باید کرد و این را بتازی تصویل کویند چون شادنه
عدسی و توتیا و مرقشیثا و سنک سرمه و بعضی را نخست باید سوخت پس تصویل کردن چون قلیمیا زر
و قلیمیا سیم و جملهٔ انکها و صدفها و حلزون و توبال مس سوخته را باید شست نا کوفته بجذاب پس
بکوفتن و تصویل کردن و اسفیداج را چند کرت تصویل باید کردن مارسی و درشتی از وی بشود و سنبل را

نخست بناخن بر باره پاره کنند و پس بکوبند و بحریر بیزند تا چون غبار فرود اید و انشنه بدست بمالند تا
پوستها سیاه ازوی جدا کردد و سبک شود پس اب بر چکانند و بکوبند تا چون مرهم شود و بهوا خشک کنند
و از غبار و افتاب نگاه دارند و پس دیگر باره بکوبند و بحریر فرو گذرانند تا همچون غبار شود این را بهما
کوبند زنگار را فصول کنند و اندکی ازوی باب بسیاری اندر اسفیداج ترکی سنند و اشق را و سکبینج را
از چوب و برگ پاک کنند و بشکنند و اندر اب فرغار کنند پس اندر هاون بمالند و حل کنند و کثیرا و صمغ را
که اندر شافها بکار دارند همچنین بگداز فرغار کنند پس بخرقه پاکیزه بپالایند و دارو ها بدان لبریزنند
و انچه اندر شیاف ابیض بکار دارند نخست بکوبند و بیزند و با سپیده خایه مرغ لبریزنند و دارو
بدان جمع کنند و شیاف کنند و افیون را بشکنند پاره ها کوچک و بر تخته اهن کنند و
بر خاکستر نرم نهند تا کرم شود پس در اب کرم فرغار کنند تا حل شود و دارو ها بدان لبریزنند
و دارو ها باب غوره و اب بادیان و اب هلیله و اب مرزنگوش و اب سماق و اب باران بروند
چند کرت دارو ها بدان نرمی باید کرد و خشک کردن و باز کوفتن و بیختن و باز تر کردن تا قوت
ان اندر دارو ها بدید اید و دارو ها کوفتن هر یک جدا باید کوفت از بهر انک بعضی دیر کوفته شود تا
دیگری بغایت نرمی او رسد قوت و لطافت ان غبار کردد و برود و وزن او کم شود و اما انچه
اندر چشم کشادن و دارو کشیدن بکار باید داشت انست که چشم راست بدست راست باید
برفق و بانگشت مسبحه و ابهام و میل بدست چپ باید کرد و سر میل بانگشت وسطی و ابهام بناخن تا
تا اندر چشم ببرد و دارو هموار بچشم رسد و چشم از کشیدن میل خسته نشود و چشم چپ
بدست چپ باید کشادن بانگشت خنصر و ابهام و میل بدست راست از گوشه چشم بر نهادن
برفق ساقش و چون میل از چشم بردارند دست از پلک چشم باهستگی بر باید داشت تا پلکها
بجای باز شود و انرا که خواهند که پلک او باز کردانند مژه او با ابهام و سبابه بر باید گرفت و اندکی بر کشند
و کجه میل بر پشت چشم نهادن و فرو بردن برفق تا باز کردد و چون خارج شود بیکبار دست از چشم باز نباید
داشت لیکن چنان باید که برفق بجای باز ارند و چشمی که نخست درد مند باشد میل درو نباید رسانید
لیکن داروی سوده و حل کرده اندر چکانند تا قوت دست و گرانی میل بدو نرسد و انرا که داروی تر
کشند میلها ز و دارو نباید کشید تا چشم از میل نخستین اسوده شود و میل دومین نباید کشید و بجای که
رمد با ضربان و درد باشد چون داروی نرم نباید کشید و اما قدیم صواب انست که چشم را ازدو دو کرد





و باد و هوا کرم و سرد نگاه دارند و از کریستن بسیار و نکریدن اندر چیزها درفشان و نقشهای
خورد و خطها باریک صیانت کنند الا کاه کاه بر سبیل ریاضت و از ممتلی خفتن بتواتر و از
طعام و شراب بدکوار و از هر چه بخار ان بدماغ براید و از چیزها تیز چون کندنا و سیر و
پیاز پرهیز کنند و طبع نرم دارند کرمابه بسیار و رک زدن و حجامت کردن بسیار و بیخوابی
بسیار و نمک بسیار خوردن و سرکه بسیار خوردن و بر امتلا خفتن و بر طعام خوردن
و جماع بسیار و شراب تیره و هر چه فم معده را برنجاند چشم را زیان دارد و بادروج و شبت
و کوک و کرنب و زیتون و عدس و باقلی و سیر و انچه از ان سازند و بر کذر باد نشستن و
اندر برف نکریدن و اندر صحراها و اندر چشمه افتاب نکاه کردن و اندر چیزهای
درفشان چشم را ضعیف کند و دارچینی خوردن و اندر چشم کشیدن سود دارد و ایارج
فیقرا و اطریفیل کوچک بکار داشتن سود دارد و برود رمان کشیدن سود دارد و اندر
اب صافی چشم باز کردن سود دارد و سرمه و توتیا با اب بادیان و اب مرزنگوش

## باب دوم

### اندر بیماریهای پلک چشم

بیماریها که اندر پلک چشم افتد بیست و نه است لکن از جمله بیست و نه ده بیماریست که
خاصه پلک است و باقی اندر پلک و دیگر اندامها افتد اما از جمله خاصه بیماریها پلک یکی برده است برده
رطوبتی است غلیظ اندر پلک چشم کرد اید و بفسرد چون ژاله علاج بیرزد با اشق و سکبینج با حلتیت لبرکه
زنشن حل کنند و بران موضع می نهند و اگر بتحلیل نپذیرد پلک را از پهنا بشکافند بمبضع و برد را بکنجه
بردارند و اگر برد اندرون پلک باشد پلک را باز کرداننده و از پهنا بشکافند و بر دارند و چشم
باب کرم بشویند دوم تحجر است این علت ماننده است کوچک و سخت و ماده ان فضله سوداست که اندر
پلک بفسرد و بعضی کحالان این علت را عدسه کویند علاج ماده ان غلیظتر از ماده برداست
بدین سبب علاج دستکاری تواند بود از بهر انک بدارو و تحلیل نپذیرد طریق صواب انست که
نخست رگ قیفال زنند پس استفراغ کنند بقوقایا و مانند ان تا چون دستکاری کنند مدد ماده تها
باز ایستاده باشد تا چیزی بدان موضع نهند و المی بفزاید پس یک هفته بخار اب کرم بدو میرسانند تا
نرم تر شود پس دیاخیلون بر نهند تا بگدازد و اگر مده دراز کردد و نرم نشود پلک چشم باز کرداننده

بشکافد و بناخن یا بجلقه دو انگشتی بفشارند تا بیرون آید و گاه باشد که چیزی ازو بیرون آید و
گاه باشد که ریم بیرون آید و بعد از آن بآب گرم میشویند سیم التصاق التصاق برهم رستن پلکها
چشم است و سبب قرحه باشد یا ناخنه یا سبل و گاه باشد که ریم بیرون آید و بیمار مدت چشم بر
هم نهاده دارد و موضع جراحت بدان سبب بسته گردد از بهر آنکه جراح ناخنه را چنانک واجب کند
بریده باشد و داغ تنگ ناکرده بگذاشته باشد علاج آن دستکاری است چهارم الشترة است
شتره کوتاهی پلک چشم باشد چنانک لبهاء هر دو پلک چشم بیکدیگر نرسد نه اندر خواب و نه اندر حالت
بیداری و خواب خداوند این عارضه را خواب خرگوشی گویند و چشم او بچشم خرگوش مانند
کند و سبب این عارضه یا خلقتی باشد یا سبب علتی که پلک چشم بریده باشد و باز دوخته
یا تشنج عضلها یا غده و گوشت فزونی کند اما خلقتی را علاج نیست و آنکه سبب او غده و گوشت
فزونی باشد علاج آن دستکاری است و دارو و انواع دستکاری و داروها که اندر هر علتی
بکار آید این جا بر نام اقتصار کرده آمده است و صفت دستکاری و صفت داروها اندر کتاب ذخیره
خوارزمشاهی یاد کرده شده است و اندر قرابادین این کتاب یاد کرده شود انشاء الله عز و جل
و آنچه که گوشت فزونی را بداروهای تیز بردارند و بعد از آن چون باسلیقون و روشنائی
و تشنج و یبس را بنجار آب گرم و ضماد نرم و روغن خطمی و بنفشه علاج کنند و استرخا را بداروی
قابض چون اقاقیا و مامیثا و برگ مورد علاج کنند پنجم الشعیرة است شعیره آماسی است دراز بر
شکل جو بر رستنگاه مژه و سبب آن فضله ایست سوداوی علاج نخست فصد و داروی
مسهل نواحی سر از ماده کرم پاک کنند پس شیاف مامیثا و گل ارمنی بآب کاسنی تر سوده طلا
کنند و گنجشک بآب میشویند و تکمید میکنند و نان جو دم دادم بر نهادن و مگس برکنده مالیدن و صبر طلا
کردن و ارد جو با سیر زده سرشته بر نهادن ششم موی فزونی است سبب آن رطوبتی تباه است لکن
با تباهی عفونت ندارد و سوزاننده نیست که اگر عفونت داشتی ریش کردی و اگر سوزاننده بودی ماده
موی بکشتی علاج استفراغها باید کرد با ایارج و حب قوقایا و غرغره هم با ایارج و پیوسته اطریفل کوچک
بکار داشتن و هلیله زرد و هلیله کابلی اندر دهان داشتن و علاج دیگر علاج دستکاری است و داروها
تیز کشیدن چون شیاف اخضر و باسلیقون و شیاف دیزه و اگر موی فزونی برکنند و بر جایگاه
موی خون ضفدع سبز و خون قراد الکلب با خاکستر مازریون طلا کنند علاج قوی باشد و

هریک



و هر یک جداگانه سود دارد و دیوچه جامه موی را تباه کند ما نوشادر و سم خر سوخته هر سه بسرکه بسایند
و طلا کنند و نیم ساعت بران صبر کنند سود دارد و خون خارپشت و زهره او بر چکانیدن و کفک دریا با
لعاب اسبغول بسرشند و طلا کنند بموضع موی را حدر کنند و موی بر رود هفتم انقلاب الشعرات انقلاب
الشعرات که موی مژه اگرچه فزونی نباشد ناهموار رسته باشد و بعضی بسوی دیده سکند و
بخلد و اعراض موی فزونی بدید آید علاج موی نا راست یا فزونی بر کنند و صدفها را که جگر بسوزند و بر
قطران سرشته بدان موضع طلا کنند دیگر باره موی بر نیاید و خاصیت پیه افعی است که موی فزونی
و موی برکنده باز دارد هشتم ورد سنج است اندر تذکره الکحالین آورده است که ورد سنج آماس سوداوی است
ملتحمه
یا صفراوی اندر پلک چشم و اندر کتاب قانون همی آید که ورد سنج آماس طبقه قرنیه است و بعضی آماس
بدان حد رسد که سپیده چشم چنان بلند شود که حدقه را بپوشد و چشم بر هم نتواند نهاد علاج
رگ قیفال بباید زد و اگر نشاید حجامت کنند بر پس سر برابر هر دو کتف و بمطبوخ هلیله استفراغ کنند
و تدبیر لطیف فرمایند و سه روز جو شیره زنان بچشم رسانند و اگر چاره نباشد شیاف
بشیر زنان حل کنند و بر وی چکانند و شیاف مامیثا و حضض بآب کاسنی تر کنند و طلا کنند
و ضماد از کشنیز تر و اکلیل الملک اندکی زعفران و زرده خایه مرغ نیم برشت کی نهند و گل سرخ و عدس
مقشر و ارد جو اندر گلاب و روغن گل پخته بر نهادن سود دارد و از پس سه روز ذرور ملکایا
و از پس یک هفته ذرور نیماذیم و هر گاه که اندر انحطاط افتد اصفر صغیر بکار دارند اندر آخر انحطاط
اصفر کبیر و اگر پلک چشم ریش کرده باشد و این علاج سود ندارد ذرور اغبر بکار دارند و در روده
چو بر پلک نباید کرد و بهیچ حال بچشم نباید رسانید نهم سلاقت سلاق ستبر گشتن و سرخ شدن
کناره پلک چشم را گویند و اگر زود علاج نکنند مژگان بریزد و کناره پلک چشم بسوزد و بیشتر نزدیک
بثول چشم افتد بثول بزرگ یا خود سبب رطوبتی باشد غلیظ که طبع بوره دارد علاج آب سماق
یا شیاف سماق در بیکنند و ضمادی سازند از تخم انار ترش و گل سرخ و عدس مقشر پوست کلاه
پخته و بهی پخته مخبص کرده بر وی نهند و برگ کشنه و برگ خرفه کوفته با سپیده خایه مرغ و روغن گل
بسرشند و بر نهند سود دارد و هر بامداد اندر گرمابه رفتن سود دارد و کهن شده را بر ساق حجامت
کنند و رگ پیشانی زنند و اندر اول علت احمر لین برود و غوره و شیاف دیزه سود دارد دهم ترناخت
ترناخت چشم فزونی است مجون پیه که با عصبها یافته شود و غشا بود بر ایشان و پلکها بالا

بدید آید خداوند زکام و نزله را و رطوب را بیشتر افتد علامتها پلک چشم سطبر شود و چشم بگرانی گشاده
و پیوسته چشم تر باشد و هرگاه که انگشت مسبحه و وسطی از هم گشاده بر پشت چشم نهند و بران
اعتماد کنند نشر ناق اندر میان دو انگشت پدید آید و اندر زیر پوست جنبان باشد که چون سلوا
خداوند این علت روشنائی آفتاب نخواهد که بیند و زود اشک فرو ریزد علاج این علت دشخوار است
و از خطر خالی نیست علی بن عیسی کحال اندر تذکرة الکحالین بگوید ابن الخشاب را این علت پدید آمد و رای او
رضا نداد بدین دستکاری کردن پس مدتی انزروت و راعبر و اصفر و بطلا صبر و اقاقیا و حضض و
و شیاف مامیثا و اندکی زعفران با رب مورد تر سرشته علاج کردم زایل شد والله اعلم

## باب سیم

### اندر بیماریها که اندر پلک چشم و دیگر اندامها افتد

جرب چشم چهار نوع است یکی آنست که زاندرون پلک چشم سرخ و درشت گردد و بعضی ناهموار و اشک
آمدن گیرد و بیشتر از پس رمد گرم و علاج ناصواب تولد کند و سبب رطوبت شور باشد و غبارها و دودها
که بچشم رسد علاج رگ قیفال زنند و حجامت کنند و استفراغها کنند با اقراص بنفشه و سوف
بنفشه و نقوع هلیله پس پلک باز گردانند و از شیاف احمر حاد بخارند یا بشیاف اخضر یا بسرمه
روشنائی اندر کشند و اگر افزون باشد بشیاف احمر لین بخارند و دو روا غبره در کشند و کفچه گرکر
پلک باز گردانند و مازوی سوده بر کنند و سه ساعت مازو بر کرده بگذارند پس بشویند جرب پلک
شود و پلک ماده را قبول نکند و این نوع را با نشکر خاریدن خطا باشد نوع دوم درشت تر باشد و درد
تر و اشک بسیار براند علاج هم طریق علاج نخستین چون فصد و حجامت و استفراغ و خاریدن شان بعضها
بعینه برابر ترتیب باشد و اگر از شافها حرارتی افزاید شیافه عدسی غسول میکنند تا ساکن شود پس
با احمر حاد بازخارانید و سرمه و نشاسته و شیاف ابیض از وی دور دارند و باید دانست که مقصود از خاریدن
و تراشیدن آنست که خون بیاید و برود و درشتی هموار گردد و بعضی کحالان ابنوس میل خاریدن کنند و بعضی
بچوب انجیر و بعضی ببرگ انجیر نوع سیم قوی تر باشد و هرگاه که باز گردانند شکافها پدید باشد چون
شکافهای پوست انجیر علاج نخست فصد و حجامت و مسهل بکار باید داشت پس رگ گوشه چشم
با رگ پیشانی زنند پس این سعوط بکار دارند صبر و حضض و جاوشیر از هر یکی نیم درم سعتر فارسی
و حضض و زعفران و شکر طبرزد و عدس و انزروت از هر یکی یک درسنگی کنند تش سیح در آب

ورزنکوش



ورزنکوش بر سر نهند و جهاکنند چون بلبل و بکار دارند و همه انواع جرب و رمد سود دارد و شافها که
یاد کرده آمده بخارند و اگر از خاریدن شافها منفعتی نیابند شکر طبرزد با نمک در یا بخارند چنانک
باریک شود و پس زیره و نمک بخایند و آب آن بر چکانند و زرده خایه مرغ و روغن گل بهم بزنند
و بر پشت چشم نهند و از پس سه روز شیاف عدسی سود دارد و اغبره اصفر می کشند نوع چهارم صغیر
تر باشد باطن پلک سیاه و تیره و خشک باشد و خشک تر بدید آید علاج فصد کردن و حجامت
و مسهل مقدم داشتن چنانکه معلوم است و چند کرت ایارج فیقرا دادن و سعوط بکار داشتن
و غرغره کردن و پلک را خاریدن چنانکه اندر نوع سیم یاد کرده آمده است و هر بامداد بگرمابه رفتن
تا بر تحلیل و ترطیب یاری دهد و آنچه کهن شود هیچ تدبیر بهتر از تراشیدن با آهن با نشکر نیست
و از پس بر خاریدن دروا غبره کشیدن خارش زند و روشنائی چشم و گونها چشم و اشک ریختن
علاج هر بامداد در گرمابه خوش شستن و توتیا با آب غوره سوده دارو ماندگار اشک فرود ارد سود دارد و از بسیار آنک
طعام بدو را بکند از دو سعوط و ضمادها اندر باب گذشته یاد کرده آمده است سود دارد جساء الاجفان
این علتیست که پلک چشم سخت شود چنانک هر وقت که از خواب بیدار شود چشم نتواند گشادن تا
زمانی بمالد و اندر گوشه چشم رمص خشک پدید آید و سبب آن ماده غلیظ لزج باشد که میل بخشکی دارد
و چشم سرخ باشد و از المی خالی نباشد علاج گرمابه و بخار آب گرم و خوش و چشم بآب گرم
شستن و احمر لین کشیدن و روغنها گرم کرده و ضماد از بنفشه و خطمی بر سر نهادن سود دارد
و عدس و ترف و دوغ و سیر و گوشت گاو زیان دارد علت کدکد و سطبر شدن چشم این
دو علت و اسباب هر دو بیکدیگر نزدیکست اما کدکد آماسیست سخت اندر پلک چشم تولد
کند چون امراکه کدکد گویند و دمل بزرگ گویند علاج تدبیر لطیف باید کرد و عادت خفتن از پس طعام بباید
کرد اینه و شیاف احمر لین کشیدن و تخت نواحی بقوقایا و اقراص بنفشه و غیر آن منضج پاک باید
کرد و بر کدکد دیا خلیون بر نهادن سود دارد توته گوشت فزونی است سرخ و نرم بر شکل توت
او یخته و بعضی بیرون پلک باشد و بعضی اندرون پلک زیرین باشد و بعضی بر پلک زیرین و بعضی
بسیار زند و از بعضی خون براید و از بعضی نه سبب خون سوخته باشد علاج نخست بفصد و
مسهل تن پاک باید کرد و سوف کشنیز بکار داشتن و دیگر دست کار است کمنه بادی غلیظ باشد اندر
پلکها علامتها خداوند این علت هرگاه که از خواب بیدار شود پندارد که اندر چشم او خاکی یا ریگ علاج

تدبیر لطیف باید کرد و هر بامداد سر با به و شیاف طرخاطیقان و شیاف دیزج کشیدن **ثولول** سبب
این خلط سودا باشد **علاج** استفراغ سودا باید کرد و ثولول را اندر روی زیت نیک بمالند چندانکه
ممکن گردد و شونیز و نمک سوده بسر که سرشتن و طلا کردن سود دارد و اگر بدین کفایت نشود بمقراض
بگیرند و بناخن بردارند و اگر خون شود لختی بگذارند تا برود پس بدارو ی بالازوق و مانند آن باز دارند **شرناق**
معروفست **علامتها** پلک بخارد و اماس کند چنانکه گسی را زنبور بگزد **علاج** فصد و استفراغ و بکوب
بلیله و خرما هندی و غذا از غوره و نلک و نار دانگ و چشم را باب غوره شستن و شادنج عدسی کشیدن
**نمله** معروفست بثرها باشند کوچک و سوزان و اماس اندک اندک کند و زود ریش گردد و بهن بار بثرها
آن صفرا سوخته باشد **علامتها** مژگان بریزد و کناره پلک چشم بدان ماند که می طرقد و لون او
سرخ باشد **علاج** استفراغ صفرا و تسکین حرارت کند پس مامیثا و زعفران و حضض و مر طلا کردن
و باقوا مر لیس کشیدن **سعفه** اندرین مژگان چون سبوس برآید و باشد که ریش گردد و ریم کند و مژگان
بریزد **علامتها** اگر لون سبوس لون اغبر دارد سبب آن عفونت سودا باشد و برآمدن بخاران بر
چشم و اگر سفید باشد سبب آن عفونت بلغم باشد و اگر سرخ باشد سبب آن عفونت خون باشد
**علاج** استفراغ باید کرد پس احمر حاد یا شیاف دینره کشیدن و پوست ساق ارزن سوخته بار و غن
کحل آمیخته طلا کردن و اگر کهن باشد بموضع بیازند یا انگرکار زند مجون چوب را ورد روشنائی میکنند
**انتفاخ** بر فتنش پلک باشد **سببها** ضعیفی احشا باشد و تقصیر ها هضم و بسیاری بلغم
و تقصیری حرارت غریزی یا اماس گرم از جنس فلغمونی **علاج** احشا را قوت دادن و تدبیر
تجوت هضم کردن و استفراغ بلغم و اطریفل بزرگ بکار داشتن و صبر بسرکه حل کردن و طلا کردن
و باب نیم گرم و سرکه بهم آمیخته شستن و فلغمونی را فصد قیفال فرمودن و شیاف مامیثا و صندل
باب کشنی طلا کردن **تاکل و قرحه که بر پلک افتد** اما جراحت که پوست پلک دریده شود باید دوخت
پیش از انک غباری و روغنی در میان افتد اگر پوست از میان رفته باشد ببایید دوخت تا اشتر نشود
لکن صبر و انزروت بر باید کرد تا ظاهر گوشت را بطبیعت پوست کرد اند تا بدل آن پوست باشد
و اگر جراحت کهن گردد مرهم زنگاری اندکی با صبر باید آمیخت تا خشک کند و بسیار آن گوشت را بخورد
بدین سبب اندک اندک بکار باید داشت و اگر گوشت تر لختی رفته باشد مرهم اسفیداج بر باید نهاد
تا گوشت برآرد پس بهم صبر و انزروت و داروهای دیگر چون قشور الکندر و زعفران می باید نهاد تا جراحت بر

الحت



درست کرد و رطوبت کسب و سنح باشد پاک کند اما قرحه و تاکل را بفصد و استفراغ پاک باید کرد پس قرحه را
علاج کردن بمرهمها که یاد کرده آمده است **استرخا پلک** تدبیر لطیف باید کرد و استفراغ بلغم بمسهل و بغرغره و
نعطس و مامیثا و اقاقیا و مر و زعفران باب برگ مورد تر سرشته بر پشت چشم نهادن **کبودی که بسبب
زخمی پدید آید** سنگ بسل و سفال نو بر هم کوفته طلا باید کرد تخم ترب کوفته و باب سوده و نمک و باب طلا
کنند و پنبه بدان تر میکنند و بر می نهند و نمک گرم کرده و سوده اندر خرقه بسته بر زبر پنبه نهادن کبودی
ببرد **شپش که اندر مژگان پدید آید** سبب آن رطوبت غلیظ باشد تا طبیعی اندر تن و اگر این رطوبت را
طبیعت بپوست انداز د و حرارت غریب اندر وی اثر کند عفونت پذیرد و استعداد صورت حیوانی
اندر وی پدید آید اندرین عفونت پذیرد و مژگان شپش تولد کند **علامتها** این شپش بعضی سخت
خرد و سپید باشد آنرا الصبیان گویند و دیگر بزرگتر باشد و لون او اغبر بود یا اسمر آنرا القمقام گو
القمقام گویند و دیگر بزرگتر باشد و با پهای او پدید نباشد آنرا القرده گویند **علاج** سخت تن را و دماغ
را باستفراغ پاک باید کرد و پیوسته بگرمابه رفتن و خود را پاک داشتن و مژگان را باب دریا و اب شور و تلخ
گرم کرده شستن و میویزج و عاقرقرحا اندر بیزند و بدان اب میشویند و قمقام و قرده را سخت
بمنقاش پاک کنند پس شب یمانی و میویزج و صبر و بوره ارمنی بسرکه عنصل بسرشند و طلا کنند
و بوره و میویزج سوده بر مژگان می مالند و سرمه روشنائی میکشند **ریزیدن مژگان** این
علت بعضی چنان باشد که مژگان بریزد و پلک غلیظ شود و ریش گردد و سبب آن رطوبتی باشد
تیز و عفن و بعضی را سبب رطوبتی باشد لزج که داء الثعلب از آن تولد کند و بعضی را سبب خشکی
بود **علاج** آنجا که سبب رطوبت تیز باشد با خارش و سوزش بود شیاف مامیثا طلا کردن و مانند
آن پس بجوارشی کشیدن پس از آنک استفراغها کرده باشد و آنجا که سبب داء الثعلب باشد
باسلیقون و روشنای کشیدن و بر کناره پلک مالیدن بسیار و آنجا که سبب خشکی باشد
سرمه اصفهانی باید کشید و تدبیر ترطیب کردن **صفت سرمه که مژگان نگاه دارد** و کناره
پلک را نیکو کند استخوان خرما سوخته و سنبل هندی و سنگ لاژورد دود و دو کند رسمه راست راست
بیامیزند و بکار دارند **سپید شدن مژگان** سخت استفراغ بلغم باید کرد پس بگیرند برگ لاله کوهی
با روغن زیت با بیضه بسایند و طلا کنند و حلزون را بگیرند و بسوزند و با بیضه بسایند و طلا کنند
و سرمه روشنائی بمیل بر مژگان می مالند این حلزون با آن حیوان ماند که اندر میان او باشد والله اعلم

خبیس

باب چهارم

اندر بیماریها که اندر گوشهٔ چشم افتد

غرب اماسی است کوچک از نوع خراج اندر گوشهٔ چشم میان چشم و بینی و هرگاه که این اماس
بکشاید و سر کند انرا غرب گویند و درست کردن ان عسر باشد علاج بفصد قیفال و باستفراغ
و تنقیهٔ دماغ مشغول باید بود و پس مامیثا و زعفران و مر و صدف سوخته انچه حاضر باشد جمله یا جدا
جدا طلا کنند و باب طلخشقوق و گفته اند که خاصیت مائی است که انرا انجا بندد و بر غرب نهند زایل
کند و گندنا با سرکین کبوتر سرشته و زاک سوده و سکبینج با سرکه حل کرده پس از انکه خود بیرد و برگند
انرا بپزاند و بگذارد که پوسیده شود و استخوان را تباه کند و هرگاه که پخته شود و سر کند ابفشارند و پاک کنند
و جوز مغز بر گشته بکوبند و بسوراخ غرب فرو نهند و برگ سداب با خاکستر بکوبند و بر نهند خشک کند
و زایل کند شود باذن الله عز و جل و باقی انواع علاج اندر ذخیره یاد کرده امده است غده که بر گوشهٔ چشم
افتد هرگاه که گوشهٔ چشم که سوی بینی است زیادت شود زیادتی بافراط انرا غده گویند و این غده
فضلها که از چشم برص و اشک بالا اید اندر گوشهٔ چشم باز دارد و غرب تولد کند علاج او
استفراغ باشد تن و دماغ را پاک کردن پس دارو ها که اندر علاج ظفره و سبل ذکر کرده امده است
دمعه امدن اشک را که برادو بناشد دمعه گویند و سبب ان نقصان گوشت گوشهٔ چشم باشد
و بباید دانست که مدد دمعه از سه جای باشد یکی از رگها که زندرون قحف دماغ و رگها که اندر باطن
پلک دوم رگها که بیرون قحف دماغ است سیم عضلها چشم اما علامت انکه رگها زندرون
قحف دماغ است انست که دمعه پیوسته باشد و با عطسه بود و علامتها انکه از رگها که از بیرون
قحف دماغ باشد انست که رگها صدغ ممتلی شود و متمدد باشد و علامت انکه از ضعف عضلها
چشم باشد انست که چشم بیرون خواسته باشد و پلک همیشه تر باشد و اسباب
این هر سه نوع اسباب سابقه اند و سبب نزدیکتر نقصان گوشت گوشهٔ چشم باشد علاج
شیاف مامیثا و زعفران و زعفران دو دانگ صبر نیم درم شب یمانی سوخته دانگی بکوبند و بشراب
کهن بسرشند و شیاف کنند و شیاف را بشراب بسایند و اندر چکانند گوشت نقصان گرفته را باز
دارد و غرغره کردن و عطسه اوردن و مزاج و دماغ پاک کردن و معتدل داشتن و بوی خوش معتدل
قوت دادن و موی سر را زود ازود ستردن دمعه را از رگها که از اندرون دماغ باشد باز دارد و انچه

از رگها



از رگها که بیرون دماغ باشد ضماد از کندر سوده و خاک و غبار اسیا و اب که از خار بفشارند و بر سر نهند و
دارو پس از استفراغ تنقیهٔ دماغ و انچه از ضعیفی عضله باشد داروهای مقوی و محلل باید کنند چون
برود غوره و بابسلیقون و روشنائی و انچه از نقصان گوشت گوشهٔ چشم افتد سخت
چشم را بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر اندر گوشهٔ چشم کنند و اسفنج بدان شراب تر
کردن و پیوسته بر چشم نهادن سود دارد و شب یمانی را اندر شراب بپزند و اسفنج را بدان شراب
تر کنند و بر دمعه نهند سخت نافع باشد ان شاء الله

باب پنجم

اندر اماسها که اندر طبقهٔ ملتحمه افتد و علامتها

رمد بحقیقت اماس طبقه ملتحمه را گویند از بهر انکه این اماس از درد و از گرانی و از ضربان و از خلیدن
خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند و مادهٔ رمد یا خون یا صفرا یا سودا یا بلغم یا مادهٔ بلغم
یا ماده مرکب علامتها رمد خونی رمص بسیار کند و چشم سرخ باشد و گران و گرم و رمد صفراوی
اماس و گرانی کمتر کند لیکن درد و خلیدن و سوزش بیشتر باشد و رمص کمتر و رمد سوداوی اماسیده تر
از صفراوی و خونی باشد لکن عسرتر باشد و رمد بلغمی گرانی بیشتر کند و چشم تر باشد و همه عرضی
او اعراض صفراوی باشد و اندر رمد مرکب علامت خلط غالب و پیداتر باشد علاج اگر رمد
خونی باشد ابتدا بفصد قیفال کنند و استفراغ بمطبوخ هلیله و اقراص بنفشه و از طعام و شراب
غلیظ و امتلا و از خواب بپرهیز کنند و مسکن خانه تاریک و فرش ازرق یا اسود و شربت شراب
انار و اب تخمها و شراب بنفشه و مانند این و شیاف بریوما در کشیدن و این شیافیست که دعوی کنند
که اندر یک روز رمد زایل کند و بریوما سریانی است معنی او بتازی بریویه است صفت بریوما شیاف
مامیثا اندروت از هر یک سانگ درم سنگ زعفران دو درم کثیرا انگبذرم افیون نیم درم باب باران
بسرشند و شیاف کنند و سپیدهٔ خایهٔ مرغ حل کنند و در چکانند ماده را از چشم باز دارد
و ضربان را ساکن کند و مزاج چشم را با اعتدال باز اورد و دوای شیاف بریوما چند نسخت است و شیافهای
دیگر است که اندر رمدها صعب نافع باشد چون ورد ابیض و ورد اصغر و از پس پخته چشم بطبیخ
حلبه و اکلیل الملک و طبیخ بابونه می باید شست و اسفنج بدان تر کرده بر پشت چشم می باید نهادن و
طلاها که سخت ماده بدان از چشم باز دارد از صمغ و صبر و زعفران و شیاف مامیثا و حضض می باید

ساخت و بر بینائی طلا کردن و اگر ماده سخت گرم باشد از عصارهٔ خرفه و عصارهٔ ابی ولبت جو و
اسبغول و عصاره عنب الثعلب و سپیدهٔ خایه مرغ باید ساخت و تریاق بزرگ طلا کردن **صفت**
ضمادی که اندر آخر مدت بکار دارند بگیرند اکلیل الملک بیست درم زعفران چهار درم کشنیز ده درم زردهٔ
خایه مرغ سه عدد نان میده اندر میبختج اغشته ده درم چون مرهمی کنند و بکار دارند اگر دردی مانده باشد
اندکی پوست خشخاش بیامیزند و بسیار باشد که از سرما و برف رمد تولد کند **علاج** آنست که بر بندند
و سر بخاران دارند **طرفه** نقطهٔ سرخ باشد یا کبود که بر سپیدهٔ چشم افتد بسبب زخمی و اسبابی و جراحة
یا فراط که سبب خراجی گردد اندر ملتحمه یا از قوت قی پدید آید **علاج** رگ قیفال بزنند و شیر زنان اندر
چکانند اگر آماس کند و سرخ باشد سپیدهٔ خایه مرغ در چکانند و ضماد رادع بر نهند و زیر بال کبوتر
بچه رگ زنند و خون او در چکانند گرم و خونی که اندرین زیر پرهای نو باشد اندر چکانیدن سود
دارد و کندر سوده با شیر زنان اندر چکانیدن سود دارد و شیاف احمر لین کشیدن و از اکلیل
الملک و دم الاخوین و اصل السوس و زعفران و عدس مقشر و روغن گل و زردهٔ خایه مرغ ضماد
کردن سود دارد **ناخنه** معروفست آنچه سپید و رقیق باشد سهل تر باشد **علاج** جالینوس
گوید بیخ سوسن ناخنهٔ صعب را باطل کند کندر بسایند و اندر آب گرم کنند یک ساعت پس پالایند
و آن آب بچشم اندر کشند و انگبین با زهرهٔ بز نافعست و آنچه غلیظ و کهن باشد علاج آن دستکاری
است و دخوره و سرمه روشنائی و باسلیقون و شیاف قیصر زنگار از جملهٔ داروها ناخنه
و سبل است          معجون اماسی باشد          تدبیر لطیف و ضمادها محلل
و بخار طبیخ بابونه و بنفشه و صبر بر پشت چشم طلا کردن و شیاف حلوقی و شیاف اسود کشیدن
**انتفاخ ملتحمه** این علتیست که ملتحمه سخت شود و همه حرکتهای چشم ناممکن گردد و طبقهٔ ملتحمه سرخ
و ترنجیده و دردمند باشد          بخار آب گرم و طبیخ بابونه و بنفشه و زردهٔ خایه مرغ
با روغن بنفشه و پیه بط بر پشت چشم نهادن و داروها مصاصه یعنی داروها که اشک فرود آرد
کشیدن چون باسلیقون و احمر لین و احمر حاد **خاریدن ملتحمه** علاج از غذا تیز و گرم پرهیز باید کرد
و طبع نرم باید داشت و هر بامداد اندر گرمابه باید رفت و داروها مصاصه کشیدن **سبل** معروفست
ابتدا بفصد قیفال باید کرد و حب قوقایا و ایارج فیقرا دماغ را پاک باید کرد و غرغره کردن و عطسه
آوردن و از غذاهای غلیظ و بخار پرهیز کردن چون باقلا و عدس و گندنا و سیر و پیاز و غذاهای غلیظ

چون ماهی



چون ماهی تازه و گوشت گاو و از شراب و از هرچه از شیر و دوغ سازند و از شیر پنهایا پرهیز باید کردن و چشم را از
گرد و دود نگاه باید داشتن و بسیار ناگفتن و بالین پست نهادن و بفروغ چراغ نگریدن زیان دارد
و شیاف اسود و ذرور رمادی و شیاف دنانیر کون کشیدن سود دارد و دیگر دستکاریست **دبیله**
**که بر ملتحمه افتد** دبیله قرحهٔ بزرگ را گویند که اندرا غوری بزرگ باشد **علاج** بباید شتافت و فصد کردن
و مسهل خوردن و شیاف ابیض افیونی کشیدن و چون چند روز برآید شیاف ابار و شیاف
ابیض کندری کشیدن **توته** که بر ملتحمه پدید آید توتهٔ گوشتی باشد نرم بنفش و سرخ و بیشتر از سوی گوشهٔ
چشم باشد که از سوی بینی است بر شکل ناخنه **علاج** فصد و استفراغ چند کرت باید کرد و باقی
دستکاریست **جراحت که بر ملتحمه افتد** علاج فصد و استفراغ بمسهل کنند تا مادها از آنجا برود
و اگر خون بیرون آمده باشد خون پاک کنند و شادنج می کشید یا اندکی کافور با برسبیل فرو بردی
می برا کنند و سخت به بندند و اگر خون بر نیامده باشد توتیا مغسول بر کنند و زردهٔ
خایه مرغ بر پشت چشم نهند و علاج قرحه و دبیله کنند نافع باشد ان شا الله

## باب ششم

### اندر بیماریها که در طبقهٔ قرنیه افتد

**قرحه و دبیله** قرحه و دبیله یک نوعست از انواع که آنرا اثار الغبار گویند یعنی تاریکی علامت
وی آنست که بر ظاهر سیاهی نقطهٔ باشد چون دودی که پدید آید و نوع دیگر آنست که آنرا الغمام گویند و علامت
وی نقطه باشد سپیده تر نوع دیگر آنست که بر کناره سیاهی سپیدی و بر کناره سپیدی سرخی
پدید آید و قرحه چون مشترک باشد میان سیاهی و سپیدی طبیبان این موضع را الاکلیل السواد
گویند **علاج** بباید شتافت و بکرات فصد کردن و مسهل دادن و شیاف ابیض افیونی کشیدن و بر
ساق حجامت کردن و اطراف بستن و مالیدن و اگر از پس استفراغها و فصد ضربان ساکن نشود امید
از علاج پذیرفتن بر باید داشت و شیاف ابیض تسکین می باید کرد و اگر دیر پخته شود طبیخ حلبه و اکلیل
الملک اندر باید چکانیدن و هر گاه که پخته شود بگشایند و شیاف ابیض اندرونی پاک کنند و شیاف
ابیض که اندر وی قلیمیا و اسفیداج باشد سود دارد پس از آنکه قرحه پاک شود آبار باید کشید و صدف سوخته
و شسته برسبیل ذرور بر می کنند تا قرحه را خشک دارد چون قرحه رسته شود شیاف احمر لین
کشیدن و از پس آن بچند روز کحل اغبر و اگر قرحه با بثره و سرسج خواهد شد علاج بداروهای قابض

بایدکرد **سبیده** سبب آن قرحه یا بثره باشد و بسیار باشد که پس از صداع صعب سبیده چشم پدید آید
**علاج** آنچه رقیق باشد بعصارهٔ شقایق و عصارهٔ قنطوریون با عسل زدوده شود و بسیار باشد
که بثر بالا درشت برخیزد شکر با نمک بر زفان نهند تا درشت شود پس دیده را بدان زفان بمالند و
شیاف اخضر و ذرور سکبینج و داروی معمل اندرین باب نافع است **سرطان** آماسی است
صلب سوداوی و علت معروف بر همه اندامها افتد **علاج** تن از خلط سودا پاک می باید کرد و
جهد باید کرد تا آنچه بادرد باشد ساکن شود و آنچه بی درد باشد بران بماند شیر تازه خوردن سود دارد
و این سرمه کشیدن بگیرند توتیای مغسول و شادنج عدسی و نشاستهٔ مغسول مروارید و دو دانگ سرب
سبیدهٔ خایه مرغ باز زده و روغن گل بر پشت چشم طلا کردن مناسبت والله اعلم

باب —— هفتم

## اندر بیماریها که اندر طبقهٔ قرنیه افتد

**فراخ شدن ثقبهٔ عنبیه** این علت را انتشار گویند از بهر آنکه هرگاه که ثقبه فراخ گردد نور بصر پراگنده
شود سبب آن ضربه و سقطه باشد یا صداع صعب یا خشکی که بر عنبیه غلبه کند یا رطوبت بیضیه
بسیار گردد و با عنبیه زحمت کند و یا اندر عنبیه آماس افتد و این با تب و صداع و ضربان باشد **علاج**
اما آنچه از پس ضربه و سقطه افتد علاج دشوار پذیرد نخست رگ باید زد و بر پس سر حجامت کردن
و بر صدغ شیاف مامیثا و صندل طلا کردن و چشم بگلاب سرد کرده شستن وارد باقلی و آرد جو با آب
بید یا آب برگ خرفه بر پشت چشم ضماد کردن و زردهٔ خایه مرغ و روغن گل بر نهادن و علاج آنچه از
پس صداع افتد علاج آب فرود آمدن است و آنچه سبب آن بسیاری رطوبت بیضیه باشد
استفراغ کردن با ایارج فیقرا و ایارج قوقایا صواب باشد و رگ گوشهٔ چشم زدن و رگ صدغ
و شیاف مرارات کشیدن و سهل کردن و بآب دریا نشستن و آنچه سبب آن خشکی باشد شیر
زنان بر سر دوشیدن و روغن بنفشه اندر بینی چکانیدن **تنگ شدن ثقبهٔ عنبیه** اسباب آن یا
رطوبت بر عنبیه مستولی گردد و بدین سبب مسترخی شود و ثقبه فراز هم نشیند چنانکه غربال خشک تر
کنند و الهاء آن مسترخی گردد و چشمهاء آن تنگ شود یا خشکی غلبه کند و فراز هم آید رطوبت بیضیه کمتر
شود مددی که عنبیه را باید از وی باز افتد و این نوع برانرا و از پس سرسام گرم افتد و چشم کوچک
تر شود و خداوند علت از انخفاض اشباح ببیند یعنی سایه ببیند و شکل و رنگ نبیند و تدبیر آن

گذشته



گذشته بران گواهی دهد و باشد نیز که کیموس صلب و غلیظ اندر ثقبه گرد آید و نفس دوایی چنان باشد که
طبیب ثقبه را نتواند دید **علاج** تری و خشکی اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و شیاف زعفران
و داروی معمل از داروها این علت باشد **فرود آمدن آب** این علت معروف است اسباب
قوی تر اندرین علت سردی و تری است و این علت مردم سیاه چشم را بیشتر افتد از بهر آنکه چشم
سیاه رطوبت ناک تر باشد **علاج** هرگاه که اسباب پدید آید اگر زود بعلاج صواب پیش
باز روند علاج فایده دهد خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید که من مردی عاقل و معتبر را دیدم که او را
آب فرود آمد خویشتن را علاج کرد و باستفراغها مشغول شد و طعام کم خورد و از چیزها تری فزای
پرهیز کرد و بر قلیه خشک و مطجنه اقتصار کرد و شرابها محلل بکار داشت آب زایل گشت و نور
بینائی باز آمد اما ایارج فیقرا و حب قوقایا و حب الذهب دماغ را پاک کند خاصه اگر یک شربت
یک شربت ایارج فیقرا عسلی اندر مطبوخ قنطوریون بدهند **صفت** مطبوخ بگیرند قنطوریون
باریک ده درم سنگ زبد سفید نیم کوفته نیم درم اسفاناخ نیم کوفته هفت درم مویز دانه بیرون کرده
بیست درم سنگ بپزند تا نصف بماند از آنجا ده درم باز آید و بپالایند و بخورند **صفت شیافی** که اندر
ابتداء آب سود دارد بگیرند خربق سفید یک اوقیه و فلفل سپید نیم اوقیه اشق یک درم همه با آب
ترب لت کنند و شیاف کنند و آب پیاز تنها با عسل اندر کشیدن آب را ببرد و اگر انگبین
با عسل اندر کشند سود دارد و زهرهٔ باب کاسه و ایارج فیقرا سود دارد و زهرهٔ کوک و زهرهٔ کلنگ
و زهرهٔ کفتار و زهرهٔ شبوط با عسل سود دارد **صفت** شیاف آزموده زهرهٔ گاو را بگیرند و یکدرم سنگ
انگبین را اندر خرقه کنند و اندرین زهره بمالند تا حل شود پس یکدرم سنگ روغن بلسان با وی بیامیزند
و خشک کنند و شیاف کنند اندر ابتداء آب سود دارد و بگیرند خربق سپید یک اوقیه فلفل
سپید نیم اوقیه اشق یکدرم همه با آب ترب لت کنند و شیاف کنند اندر ابتداء آب
و علت انتشار و سبیده که اندر چشم باشد سود دارد و باقی علاج تدبیر قدح است والله اعلم

باب —— هشتم

## اندر بیماریها چشم که خلل اندر بینایی کند و اندر او چشم خلل ظاهر نباشد و ضعیف قوت باصره

طبیبان قوه باصره را روح باصره نیز گویند و آنکه روح قوی باشد از دور و از نزدیک بیند و اگر
ضعیف باشد از نزدیک تواند دید و از دور نتواند دید و اگر لطیف باشد از نزدیک

می بیند و خط باریک نیک نخواند واز دور دشوار بیند از بهر آنک قوت روح لطیف بسبب دوری پراکنده
شود واگر بسیار و غلیظ بود از دور بهتر بیند از بهر آنک بسبب دوری مسافت بقوت حرکت
لطیف شود **علاج** آن با یارج منجح باید کرد و سرمهٔ روشنائی ولوبیا و مرزنگوش واندر غذا اکم
جنی وصعتر بار داشتن واگر اندک و غلیظ باشد بسبب اندکی از دور نتواند دید وبسبب غلیظی
از نزدیک هم دشوار بیند این آفت پیران را بیشتر افتد و علاج آن دشوارتر باشد واما از بهر غلیظی
از ایارج فیقرا چاره نباشد واز بهر اندکی غذاء لطیف زود گوار باید خورد چون اسفیدباج گو
بره و بزغاله و مرغ فربه و مانند آن واگر بسیار و لطیف باشد از دور واز نزدیک تنگ بیند واگر اندک
لطیف باشد از نزدیک ستره بیند واز دور نتواند دید **شب کوری و روز کوری** اسباب
شب کوری غلیظی روح باصره است و تری اجزاء چشم و غلیظی روح و غلیظی رطوبهٔ بیضیه و پیوسته
اندر آفتاب بودن واز بهر آنک هوای روز بقیاس با هوای شب لطیف لطافت هوای روز
و نور آفتاب رطوبات اجزاء چشم را و غلیظی رطوبهٔ بیضیه را لطیف کند بروز تواند دید از بهر آنک
حرارت و لطافت هوای روز شب باطل گردد و روح و رطوبتها غلیظ گردد شب کوری تولد
کند و پیوسته اندر آفتاب بودن نور آفتاب روح باصره را تحلیل کند و آنچه غلیظ باشد اندر
شب غلیظتر شود و سبب شب کوری گردد **علاج** دماغ را با ایارج فیقرا پاک باید کرد و تدبیر لطیف
کردن و پس از طعام اندکی زوفا خشک و سداب خشک کوفته و بیخته سفوف کردن و پس از
هضم اندکی انگبین با صعتر خوردن با آب و اندکی شراب انگوری کهن و جگر بز بکار دارند
و بر آتش نهند و آن تری که از وی بر آید بر دارند و دار فلفل سوده و نمک هندی سوده با وی بیامیزند
و بچشم اندر کشند و سرمهٔ روشنائی و شیاف مرارات سود دارد و کباب جگر بز و
قلیهٔ آن خوردن و چشم را بخار آن داشتن سود دارد و دار فلفل و قنبیل استار است
کوفته و بیخته اندر کشند و سرمه با آب جگر بز بچشم اندر کشند و عسل با آب بادیان آمیخته اندر
کشند و یک زمان بر هم نهاده دارند سود دارد اسباب **روز کوری** ضد اسباب شب
کوریست از بهر آنک هوای شب بقیاس با هوای روز تر است لطافت هوای روز لطافت
روح باصره زیادت کند بدین سبب چون روز آید بصر ضعیف گردد واین علت مردم ازرق و اشهل
را بیشتر افتد **علاج** تدبیر تری فزودن باید کرد و از ترشی و تیزی و شوری پرهیز باید کرد



واگر سبب اندر آفتاب نشستن و برف دیدن باشد جامهٔ کبود و ازرق باید پوشید و نظر بر چیزهای سیاه داشتن
**سرما زده را** گاه آب در پا باید چکانید و عصارهٔ سیر اندر چکانیدن و بخار شراب از سنگ آسیا
گرم کرده سود دارد و بخار طبیخ زوفا و بابونه و اکلیل الملک **بیماریها که در رطوبتها افتد** اگر قوام
بیضیه غلیظتر باشد از دور هیچ نتواند دید واز نزدیک دشوار بیند واگر بعضی از اجزاء او سخت
غلیظ شود و اجزاء آنچه غلیظ شده باشد پیوسته باشد اگر این اجزاء غلیظ میانه گاه او باشد
خداوند علت آنچه بیند میانهٔ او سیاه بیند یا خالی واگر کنار او باشد اجسام بزرگ را
بکنار نتواند دید مثلا اندامها چانور بزرگ را جدا جدا نتواند دید چنانک دیده میگرداند (?)
برد و میگرداند تا چیز بزرگ را تمام بیند واگر اجزاء غلیظ پراکنده باشد پیش چشم خیالها
بیند چون پشه و مگس و خطها و مانند آن واگر همگی بیضیه سخت غلیظ گردد بینائی باطل شود
واگر لون طبیعی بیضیه بگردد خداوند علت چیزها را بدان لون بیند واگر لون اغبر شود آنچیزها را چنان
بیند که از میان مه یا از میان دود بیند واگر بعضی اجزا از لون طبیعی بگردد و بعضی نه خیالها بیند
برنگ و شکل آن اجزا واگر بخار غلیظ بدین رطوبه برسد میان آن بخار دیدنی بلون و شکل خویش
نماید واگر این رطوبه خشک شدن گیرد بینائی ناقص شود واگر نیک خشک شود بینائی باطل
گردد واگر بعضی اجزاء آن خشک شدن گیرد و اجزاء خشک پیوسته باشند یا پراکنده حال همچون
غلیظی رطوبه باشد و فرق آنست که خداوند خشکی را خواب نباشد و چشم کوچک شود و
اگر این رطوبه اندر تری از حال طبیعی بگردد چشم بزرگ و تر باشد **علاج** آنچه اندر غلیظی از حال
طبیعی بگردد تدبیر لطیف و استفراغها و داروهاء ملطف و آنچه اندر تری بگردد علاج هم تدبیر
لطیف و هم استفراغ باشد و آنچه اندر خشکی بگردد علاج او همچون علاج صداع خشک
باشد و احوال رطوبهٔ زجاجیه هم برین قیاس باشد و اما رطوبهٔ جلیدیه اگر از موضع خویش بجنبد
و بیرون تر نشیند یا فروتر گراید سبب آن استرخاء عضلهٔ عصب مجوف باشد واگر بسوی
چپ یا راست میل کند چشم احول نماید سبب آن تشنج و تشنج یا سبب امتلا باشد یا سبب
خشکی واگر جلیدیهٔ یک چشم بسوی بالا میل کند چیز را دو بیند واگر جلیدیهٔ هر دو چشم بجنبد و
یکی بر آید و یکی فروتر هم چیز را دو بیند واگر بعقب چشم اندر شود و سبب علتهٔ خشکی باشد چشم
کوچک شود و ازرق نماید واگر بیرون تر آید سبب رطوبه باشد علتهٔ اخلاط باشد دیدنی

بلون آن خلط نماید واگر تری غالب شود چشم خیره شود و پیوسته تر باشد واگر خشکی غالب گردد رطوبه منعقد
شود و بینائی باطل کرده علاج اما انجاکه تری وامتلا غالب باشد استفراغ و تحلیل و غرغره و
نقطیر باید کرد روشنائی و باسلیقون و مانند آن باید کشید و انجاکه خشکی غالب باشد تدبیر
های تری فزا باید کرد و شیر زنان بر سر دوشیدن و انجاکه ماده غالب باشد استفراغ آن ماده باید
کرد و سعوط محلل کشیدن و بباید دانست که تفرق الاتصال اگر اندر جلیدیه افتد یا اندر طبقه عنکبوتیه
علاج عسر باشد و کمتر پذیرد **بیماریهاء عصب** مجوف اندر عصب مجوف همه بیماریها مفرد و مرکب
ساده و با ماده ممکن و اسباب و علامات بیماریهاء مزاج مفرد و مرکب و ساده و با ماده ممکن است و اسباب
و علامات و مزاج آن علاج انواع صداع است و همچنین علاج بیماریهاء مزاج که اندر دماغ افتد و بیرون
بیماریهاء مزاج که سده آرد و ضغط و تفرق الاتصال و ورمی و غیر ورمی بسیار افتد و بسیار باشد
که بصر باطل شود و اندر عصب مجوف و اندر هیچ جزوی از اجزاء چشم آفتی نباشد که روح باصره را ضعیف
کند یا فعل او باطل کند یا راه او بسته دارد لکن سبب آن اندر بطون دماغ باشد و بیماریهاء دماغی بر آن
گواهی دهد و علاج سده و مانند آن بایارج فیقرا باشد و قوقایا و علاج ورم تدبیر لطیف باشد
ورگ گوشهٔ چشم زدن و دیوجه بر صدغ افکندن و ماده را بسوی قدم کشیدن و طبع نرم داشتن
و علاجها راب فرود آمدن کردن و علاج انتشار و تفرق الاتصال که نه ورمی باشد از اعلاج
نیت **جحوظ** بیرون خواستن چشم است سبب آن یا قوت قی باشد یا قوت صعبی خناق و باشد
که سبب صعبی طلق چشم بیرون خیزد **علاج** فصد و حجامت و حقنه تیز و داروی مسهل و چشم بسته
داشتن و دوم زماده بعصاره برگ زیتون و برگ مورد و داروهای قابض تر کردن و بر چشم نهادن و بر بالا
رفاده و تخته سرب باندازه چشم کرده بر نهادن و بستن و بقفا باز خفتن و طعام اندک خوردن و
گوشت و شراب ناخوردن و شیاف سماق اندر چکانیدن و ضمادی از گلنار و اقاقیا و حضض
بر نهادن و انجاکه سبب درد زادن باشد تدبیر او از رحمت باید کرد و بر پس سر حجامت کردن

## گفتار سیم

## اندر احوال گوش و شنوائی و آن هفت باب است

### باب نخستین

### اندر فضیلت آلت شنوائی



فضیلت آلت شنوائی سخن آموختن است و منفذ گوش را آلت و شرف مردم بر دیگر جانوران سخن دانستن و
گفتن است و بدین سبب آلت شنوائی را بر آلت بینائی و بویائی فضیلت بسیار است
زیرا که هر کرا از مادر کر زاید لال بماند از بهر آنکه سخن نشنود و نتواند آموخت پس بطلان آلت شنوائی
اندر کمال فضیلت انسانی خللی آرد که بطلان دیگر حاسه ها نیارد و بدین سبب واجب است
گوش را تعهد کردن و از خاک ریگ و باد سرد و گرم و از آب و از حیوانی که بدو اندر آید چون
کرمی و غیر آن نگاه داشتن و از وسوخ پاک کردن و تعهد آنست که هر هفته یکبار قطرهٔ دو روغن
بادام تلخ اندر چکانیدن و از بهر آنکه تا از قرحه سلامت یابد هر هفته شیاف مامیثا بسرکه
بسایند و اندر چکانند و هیچ چیز سرد اندر گوش نباید چکانید نخست نیم گرم باید کرد و بر

### باب دوم

### اندر گرانی گوش و باطل شدن شنوائی

آفت شنوائی یا نقصان باشد یا بطلان یا تغیر از حال طبیعی و این چنان باشد
که آوازهای دور عنی شنود چون آواز آسیا و آواز جلاجل و غیر آن و اسباب
آفتها انواع سوء المزاج است مفرد و مرکب و با ماده و بی ماده و سده و اسباب آن چون
خلط غلیظ و آماس و وسوخ و ثؤلول و گوشت فزونی و خون که بفسرد و چیزی را منعقد ها اندر
ماند چون سنگ و دانه و حیوانی و آفتهای دیگر چون تفرق الاتصال و اسباب آن بحران
انتقال **علامتها** سوء المزاج ساده یا دردی باشد بی گرانی و تمدد و سوء المزاج سرد اندر هم خشک
زیادت کرد و از هوای گرم راحت یابد و سوء المزاج گرم بر خلاف این باشد و سوء المزاج با ماده
از گرانی و تمدد و ضربان خالی نباشد و سوء المزاج بی ماده خشک همچو سوء المزاج ساده باشد و تدبیر
گذشته بر آن گواهی دهد و سده اگر بی گرانی و تمدد باشد سبب آن وسوخ باشد یا ثؤلول و اگر
با گرانی باشد سبب آن خلط غلیظ باشد یا آماس لکن آماس که اندر عصب تب گرم و نافض
و هذیان نشان آن باشد و اگر نه اندر عصب باشد هم از تب خالی نباشد لکن تب هم از
جنس حمی یوم باشد و از ضربان و درد خالی نباشد و اگر سبب سده تولد کرم باشد پیش از
آمدن کرم بر آن گواهی دهد و علامت قرحه نیز ظاهر باشد و با تب ضربان باشد و علامت
جراحت و سنگی که اندر ماند و غیر آن و علامت اندر آمدن حیوانی هم ظاهر باشد و سبب آن

علامت ان باشد و علامت بحران انتقال بیماریهای حاده باشد و هنگام بحران علاج آنها بوی

سوء المزاج ساده را بضد ان علاج باید کرد انجاکه سوء المزاج گرم باشد اب عنب الثعلب و اب کشنیز

خشک و اب کوک اندر باید چکانیدن و تدبیرهای دیگر درخورد ان و انجاکه سوء المزاج سرد باشد

روغن بادام تلخ با اندکی جند بیدستر اندر چکانند با روغن سداب و روغن بابونه و اگر تخم حنظل

اندر روغن کنجد بجوشانند و اندر چکانند سودمند باشد و انجاکه سوء المزاج خشک باشد اکم

و شیر زنان و روغن بنفشه اندر چکانند سود دارد و انجاکه سوء المزاج با ماده باشد نگاه باید کرد تا ماده

کدام خلط است استفراغ ان خلط پیش باید گرفت و اندر سوء المزاج با ماده هیچ دارو بگوش

اندر نشاید چکانید تا نخست استفراغ نکنند و از پس استفراغ نطولها و قطورها سود دارد و

داروی مسهل و نطول و قطورها از بیماری علاج بیماری سر و علاج صداع باید کرد و اما اگر خلط

غلیظ باشد چیزی که اندر چکانند تحلیل کند باید که چون عصاره سداب عصاره و جند بیدستر

با روغن شبت و بیرزد اندر بول بز یا اندر زهره بز حل کرده **صفت** قطوری که نشان عفران جند

بیدستر از هر یکی یک درم خربق بوره از هر یکی چهار درم اقراص کنند و بشراب بسایند و اندر چکانند

و انجیر فربه بکیرند و تخم از وی جدا کنند و غل او از پوست او جدا کنند و با خردل و نطرون

بکوبند و بلیته کنند و اندر گوش نهند و اب دریا گرم کرده چکانند و اهل اندر سرکه بجوشانند تا سرکه

سیاه شود ان سرکه اندر چکانند که ان گوش زایل کند و خربق سفید اندر سرکه تیز نهند ان سرکه اندر چکانند

و اگر سبب کری بحران انتقال باشد نخست با ایارج فیقرا و اقراص بنفشه و حب قوقا استفراغ باید

کرد و پس روغن بادام شیرین اندر چکانیدن پس دار و ها دیگر که یاد کرده اید هر یکی بحسب حاجت و اما

**علاج سده** که از گوشت فزونی باشد بگیرند روی سوخته و زنگ سرخ و مهره و را البرکه بسایند

و اندر گوش چکانند تا گوشت او را و ثولول را بخورد و ریش کند پس ریش را علاج کنند و انجا که

سده از بسیاری و سوخ باشد تخم سپندان و بوره بکوبند و بلیته سازند و بگوش اندر نهند

و سه روز بگذارند پس اندر گرمابه گوش را بر تابه نهند یک زمان و بلیته بیرون گیرند و سوخ بسیار

بیرون اید و روغن گرم در گوش را از و سوخ پاک کند و اگر خربق سپید دو مثقال و نطرون شانزده

مثقال و زعفران سه مثقال همه بکوبند و بسرکه بسرشند و اقراص کنند و بوقت حاجت بسرکه حل

کنند اندر چکانند گوش را از سوخ پاک کند و عصب خشن خلط غلیظ را پاک کند و انجاکه سنگی یا دانه

درافتد



درافتده باشد قطره دو روغن نیم گرم اندر چکانند و کندش با چیزی دیگر که عطسه ارد ببویند

تا عطسه ارد و عطسه بازدارند و نفس فروگیرند تا انچیزها بیرون افتد و از انکه حیوانی

بگوش اندر شود قطران اندر چکانند یا زوفا و دیگر و عصاره ترب یا عصاره پیاز خاصه عصاره

پیاز تلخ هر یکی تنها یا عصاره برگ شفتالو یا عصاره مورد دانه با اندکی سقمونیا اندر چکانند یا انکه

صبر اندر اب نیم گرم حل کرده این دار و ها هر یکی حیوان از ابکشد و اگر کرم تولد کرده باشد از ان نیز بکشد

و از جمله علاجها اموزده یکی انست که دو درم شراب و سه درم عسل و یکدرم روغن گل سپیده خایه

مرغ بهم بیامیزند و نیم گرم کنند و پشم پاره بدان الوده کنند و بگوش اندر آکنند و خداوند این علت

بر ان گوش تکیه کنند دست بروی نهاده اندر خواب شود یک ساعت پس از ان پشم پاره را

باب سیم

اندر اماس که در بن گوش و اندرون گوش تولد کند

اماسی که اندر گوش افتد از جنس اماسهاست که اندر بغل دست و بغل ران افتد و بیشتر

با درد سر باشد و انچه زندرون گوش افتد با خطرتر باشد خاصه اگر خداوند علت جوان باشد

از بهر انکه مزاج گرم و تر و ماده ان سوزان تر حس او قوی تر باشد تا اسباب بدی بدارد و حال پیران

بر خلاف این باشد بدین سبب خطر کمتر باشد و اماس بحرانی وقت بحران افتد و انچه پیش

از وقت بحران افتد بد باشد **علاج** اما انچه در بن گوش افتد هیچ طلا و ضمادی که ماده را باز گرداند

بدو نشاید برد خاصه کر این اماس بحرانی باشد لیکن اگر بحرانی نباشد جهد باید کرد تا ماده تحلیل کنند انجا

کشیده شود بحجامه و ضمادهای محلل و اگر ماده بجری میکند و اثر بحرانی بدید نیاید و بیمار از ان علت که

بوده باشد بهتر نشود فصد باید کرد تا ماده سبکتر شود و اگر ماده تمام از انجا بریخته شود بطبیخ جوش

بشو باید گذاشت تا درد و تب زیاده نشود و اگر اماس با درد باشد ضماد نرم باید نهادن چون بنفشه و

خطمی و اب حلبه و ماء العسل و مانند ان و اگر با ول سخت دردناک باشد نخست خرقه باب

نیم گرم تر میکنند و بروی می نهند و اگر سخت دردناک باشد نمک گرم کرده بر می نهند و اگر سرمی بدید ارد

تخم کتان کوفته با ماء العسل و خطمی بونه با اب حلبه و خمیر هم باب حلبه بر می نهند تا برفق تحلیل

میکند و می پزاند و اگر معلوم گردد که ریم خواهد گرد دارو ها پزانند ه بر باید نهاد چون ارد باقلا اندر

طبیخ کرنب و بیخ سوسن بخته با سطر شود و اندکی روغن گل و اگر حاجت اید بشکافند و بیازند

وپاک کنند پس ضماد برنهند و سرکین گوسفند با پیه بط و پیه مرغ خانگی خاصیتست اندر پزانیدن
و تحلیل کردن ورمها کاز زیت و زفت رومی و مقل و سوخ خانه مگس انگبین و میعه تر و بیرزد
و علک البطم و پیه بز و پیه گوسفند و مغز ساق گاو و مغز مرغ خانگی و میویزج و عاقر قرحا و قردمانا و بزرو
و بیلی و بیخ سوسن سازند پزاننده بود و تحلیل کننده و اگر ریش شود صدف سوخته با عسل
برمی نهند و اگر اماس سوداوی باشد مرهم کافوری با آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر برمی باید نهاد
و استفراغ سودا کردن

## باب چهارم

## اندر درد گوش و گرانی گوش

اسباب درد گوش و اسباب گرانی گوش یکسانست و بسیار باشد مردم از هوا بهوای نقل
کند باد سرد یا باد گرم بدو رسد درد گوش تولد کند و بیشتر از بادها سرد تولد کند **علاج** اگر اندر تن
و دماغ خلطی باشد نخست استفراغ آن خلط باید کرد و علامتها آن خلط بسیار جای یاد کرده آمد
اما اگر ماده گرم و رقیق باشد نخست رگ قیفال باید زد و بطبیخ شراب آلو و شراب بنفشه و
بطبیخ خرما هندی و حب بنفشه و طبیخ هلیله و مانند آن نرم باید کرد و اگر غلیظ باشد استفراغ بایارج
فیقرا و حب شبیار و حب قوقایا و از پس استفراغ غرغره کنند و اگر درد سخت عظیم باشد
روغن بنفشه نیم گرم یا اندکی کافور در چکانند و شیاف ابیض یا اندکی شیر زنان تنها اندر چکانند
و آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب سود دارد و اگر از صعبی درد ترسند که تشنج کند از چیزها هیچ
چاره نباشد و هیچ بجای روغن گاو گرم کرده زیت و بجای طبیخ بنفشه و نیلوفر و خطمی بابونه قمع بگوش
رسانیدن ضربان و درد بنشاند و اگر اندر چکانند بضرورت بچیزی خدر کننده حاجت آید
شیاف مامیثا یک حبه افیون با شیر زنان اندر چکانند و فلونیا و اقراص کوکب با شیر زنان سوده
اندر چکانند و اگر از مخدرات مضرتی پدید آید جندبیدستر تنها بسایند و اندر چکانند و باید
دانست که چیزها ساکن کننده سه روز بیش نباید چکانیدن و بعد از آن لعاب حلبه و لعاب
تخم کتان و لعاب مرو با شیر زنان اندر چکانیدن و روغن زیت و روغن کنجد نیم گرم کرده بگذرد هر
ساعت قطره اندر وی میچکاند و باز بیرون میکنند و اگر بسیار رسید خلل حل کند و اندر چکانند
بانداز روغن سداب و روغن شبت و روغن بید انجیر و اندکی غالیه به روغن بان حل کنند و اندر
چکانند و بسیار باشد که شخصی را سرما رسد و باد سرد بگوش اندر زند درد خیزد و این شخص اگر

شراب



شراب خوردن عادت باشد مقداری بخورد و بخسبد لیکن خبز خاصه شراب صرف قوی و اگر
سبب درد ماده بادناک باشد جندبیدستر اندر روغن سداب بزند و اندر چکانند و تکمید
کنند بکاورس و نمک کرده و اگر امید پزانیدن باشد پیه روباه گداخته با پیه بط و پیه مرغ
خانگی یا مرهم باسلیقون اندر چکانند و پیه بز و انگبین و پخته و زوفا هریکی استارات بسرشند
و گرم کنند و اندر چکانند و اگر سده کند بگشایند و علاج ریش کنند نافع باشد

## باب پنجم

## اندر ریش گوش

اولا تدبیر لطیف باید کرد و از غذاها نابسندیده و بنجر پرهیز کردن و ماده بغرغره و عطسه
بجانب دیگر کشیدن خاصه پس از آنکه استفراغ کرده باشند و ریم و زرداب که می پالاید
باز نباید داشت لکن می باید نخست بچیزی که اندر وی قوت زودن و قوت باز داشتن
باشد یعنی چیزی که اندر وی قوت جلا باشد و قوت ردع چون عصاره برگ زیتون با عسل چون
طبیخ برگ مورد و گل سرخ با انگبین و شستن او چنین باشد که از اسفنج کرپنبه بدان تر میکند
و سطح ریش بدان پاک میکند برفق و اگر ریش زندرون منفذ باشد قطره قطره اندر می
چکانند و باز بیرون میکنند و اگر قرحه تازه باشد شب یمانی بر کفچه آهنین بر آتش نهند تا خشک
شود و بکوبند و با مرصافی بیامیزند در استارات است و با انگبین بسرشند و بگوش اندر میچکانند
و مر و صبر با عسل گرم باشد که و مرهم اسفیداج یا مرهم باسلیقون اندر چکانند سود دارد و اگر با فر
رسند و شسته باشد ذرور خشک اندر نهند **صفت** ذرور صبر انزروت کندر دم الاخوین
خبث الحدید زنگار را استارات بکوبند و اندر سرکه حل کنند و فتیله بدان آلوده کنند و بدین دا

رو ما

املا کرده اند نیم گرم و بگوش اندر نهند و اگر ریش گرد و درد کند صبر و مر و زعفران با روغن گل اندر
چکانند و اگر ضرورت باشد اندکی افیون با وی بیامیزند و اگر ریش دور فرو رفته باشد
و منفذ او فراخ گشته باشد و تباه باشد و چیزی گنده برآید قطران با انگبین بیامیزند و زهره
غراب با شیر زنان و زهره سلحفات با شیر زنان اندر چکانند و فتیله از قردمانا و قنطوریون و گوشت
انجیر از تخم پاک کرده بدو بر نهند نیم گرم و گرمابه شور اندر آب بپزند و از آن آب اندر چکانند و آب
کدنا و پند تلخ با روغن گل و مرهم مصری بیامیزند و اندر چکانند سود دارد **صفت مرهم مصری** زنگار

کندر سه که انگبین را استارات بزنند و پلیته کنند و بدو فرو نهند نافع باشد نسخهٔ دیگر انگبین شش
درم سرکه هفت درم زنگار کند را از هر یکی دو درم و اگر خون امدن گیرد مدت یکهفته باز بباید داشت
مگر که سخت با فراط باشد و آب لسان الحمل اقاقیا اندر چکانند و عصارهٔ بادروج و پنیر مایهٔ خرگوش
اندر چکانیدن خون باز دارد و اگر خون اندر گوش بفسرد اب کندنا و سرکه نیم گرده اندر چکانند

## باب ششم

### اندر اوازها و در و غیس که در گوش یافته شود و علاج های آن

از بهر انک سبب رسیدن اواز بسمع شنونده حرکت تموج هوای بیرونی است که از قوت
اواز سخن گوی بجنبد و حرکت هوای متحرک بر شکل و هیئت متحرک تواند بود و لیکن واجب کند که
حرکت هوا که سبب ان قوت اواز سخن گوی باشد بر هیئتی و شکل حاصل اید که نغمات حروف از وی
پدید اید و بران نغمات و بران هیئات بتجویف گوش اندر اید و هوا را که اندرون گوش است
هم بران هیئات بجنباند و این هوا اندرونی را که با عصب حس جماعت و مصادمت افتد
بدین سبب اواز و نغمات حروف ادراک افتد پس واجب کند که سبب این عارض حرکت هوا اندرونی
باشد و محرک ان هوا بخاری باشد و بعضی مردمان که دماغ ایشان و حس و سمع و شم ایشان
قوی باشد پیوسته بسبب حرکت اهسته که هوا اندرونی را باشد از حرکتها قوتها بدنی و نفسانی
ما از حرکت بخاری اندک اندر گوش خویش اواز در و غیس یابند و لیکن ضعیف و این را ذکاء الحس گویند
یک سبب از اسباب طنین ذکاء الحس باشد و سببی دیگر ضعف قوت و حال خداوند
قوت ضعیف همچو حال خداوند ذکاء الحس باشد که از حرکت اهسته منفعل شود و این حال ناقهرا
بسیار افتد و بیماری بنا شد و انچه بیرون ازین باشد بعضی بمشارکت معده باشد و بعضی بیماری
گوش و سبب انچه بمشارکت اندامی باشد برامدن بخار باشد و انچه بیماری گوش باشد سبب ان
هم حرکت هوا باشد و محرک بادی باشد اندر حوالی گوش یا جوشیدن صدید که از قرحه می پالاید و
اندرون گوش جمع میشود یا حرکت کرم که انجا تولد کند یا امتلاء رگها سرون و این نوع بیشتر از پس
مستی و خفقان برامتلاء معده افتد یا سوء المزاج گرم اخلاط را بجنباند و بخارات ان بر انگیزد و
این اندر ابتداء نوبتهای تب بسیار افتد و باشد که بسبب گرسنگی حرارت غریزی بخارها
بجنباند و این بخار غلیظ باشد که از ان حرارت تحلیل پذیرد و سبب طنین و دوی گردد علامتها انجا که سبب

برامدن



برامدن بخار باشد از عضوی اواز او همچون اواز جوشیدن دیگ باشد بوقت گرسنگی معده و بوقت
اسایش و حرکت اندر سرها و گرمابه کاهد و می افزاید و از انجا که سبب بادی باشد اندر حوالی گوش اواز او همچو
اواز درخت باشد که باد از انجنباند و انجا که سبب تحلیل بخار غلیظ باشد گاهی اواز ضعیف باشد
و گاهی قوی تر میشود علاج حرارت افتاب و اتش و گرمابه و حرکتها عنیف و قی کردن و اواز بلند کردن و
بسیار گفتن و چیزی بلند خواندن و طعام بسیار خوردن و طعامها بخار انگیز همه اندرین عارض
زیان دارد و خشکی طبع زیان دارد و انجا که عارض بمشارکت عضوی باشد یا بمشارکت همه تن نخست
تدبیر استفراغ ان عضو و تدبیر پاک کردن تن باید کرد پس دماغ را بروغن مورد قوت دادن و گوش را
روغن بادام در چکانیدن و انچه سبب ان جوشیدن ریم باشد یا اندر نوبتها تب پدید اید سبب
ان ضعف قوت باشد تدبیر منع سبب باید کرد و مزاج باعتدال باز اوردن و تدبیر ناقهان کردن
و انکه سبب تحلیل اخلاط غلیظ باشد نطول افسنتین و مرزنگوش و شیح و بودنه و صعتر سود دارد
و استفراغ بحب قوقایا سود دارد

## باب هفتم

### اندر کوفته شدن گوش از زخمی

صبر و مر و اقاقیا و کندر با سرکه و سپیدهٔ خایهٔ مرغ سرشته و طلا کنند و مغزنان اندر ماء العسل

# گفتار چهارم

## اندر احوال بینی و بیماریهای ان و علاج

## باب نخستین

### اندر افتها که اندر حس بویائی افتد

افتها که اندر حس بویائی افتد سه نوع است یا باطل شود یا ضعیف یا از حال طبیعی بگردد
پیوسته بوی ناخوش او را خوش اید و از بوی خوش بگریزد و یا پیوسته بوی ناخوش
می یابد بی انکه از بیرون بدو رسد و اسباب این افتها یا سده باشد یا سوء المزاج ساده یا با
ماده سبب سده مادهٔ زکام باشد یا گوشت فزونی یا اماس و سبب تغیر حاست از حال طبیعی مادهٔ [illegible]
باشد عفن گشته یا ریش گنده یا ناسور گنده علامتها علامت سده و زکام گرانی اواز است و دشواری
دم زدن از راه بینی و انجا که منفذ بینی گشاده باشد و حس بوی نمی یابد بباید دانست که سدهٔ اندرون صفاة است
و ماده سرد است و خام و انجا که سده نباشد و حس ضعیف شود یا باطل یا از حال طبیعی بگردد بباید دا

کی سبب اندر دماغ است علامتها سوء المزاج ساده و با ماده بباید جست چنانکه اندر بیماری دماغ یاد
کرده آمده است و اگر بوی ناخوش پیوسته یافته میشود بباید دانست که مادهٔ عفن اندر منفذ بینی است
و گند بینی هم علامت مادهٔ عفن باشد یا علامت ریش کهن و ناسور کهن و اگر بیمار اندر بیماری
حاده بوی مشک می یابد یا بوی وحل یا بوی روغن گاو و علامت دیگر از علامتهای بد ظاهر شود دو حال بد باشد
علاج اما سدهٔ ضعیف را شونیز با سرکه تر کنند یک شبانروز پس بریان کنند و بکوبند و اندر خرقه بندند
و می بویند و بخار سرکه که از سنگ تافته بر آید و بخار سبوس که اندر سرکه بپخته باشند و اگر سده قوی باشد
خربق سیاه و بوره و شونیز بسایند و با زهرهٔ گاو بیامیزند و قطره در بینی اندر چکانند و اگر سبب سده باد
غلیظ باشد که بجنفد [illegible] مصفاه اندر ماند بلیل سپید و هزار اسفند و روغن بادام تلخ در بینی
اندر چکانند و بخار سذاب و صعتر و پودنه با سرکه بپخته سود دارد و اگر بوی خوش یا بد بوی ناخوش بیابد
چند بیدستر سوده به بینی بر میکشند و می بویند و اگر بوی ناخوش یابد و خوش نیابد مشک سوده
می بویند و به بینی بر میکشند یا اندر دمند و اگر داروی که اندر بینی دمند بینی بسوزد قطرهٔ روغن گل
اندر چکانند و آب گرم بسیار بر سر او ریزند و حقنهٔ گرم بیاشامند و اگر سبب ریش کهن یا ناسور کهن
بینی گنده باشد و یا سبب مادهٔ عفن که اندر منفذ بینی یا اندر مصفاه جمع شود سخت تنقیه دماغ
باید کرد اما اگر سبب عفونتی باشد اندر منفذ یا اندر مصفاه بسیار انکه تنقیه دماغ کرده باشد غرغره و
عطسه آوردن و بینی شستن و داروها بوییدن و اندر دمیدن سود دارد صفت غرغرهٔ خردل
کوفته اندر سکنجبین بزوری حل کرده بدان غرغره کنند و برابران سعد و سنبل و قرنفل و مشک راستا
راست اندر شراب ریحانی بپزند یا اندر گلاب و بدان غرغره کنند و گندنش و بلبل بوییدن و بدان
عطسه آوردن ماده را بشفاریق فرو دارد و بینی را شستن بشراب ریحانی و پس از شستن داروها
اندر دمیدن سود دارد و داروها که اندر دمند باریک بلیته کنند و به بینی اندر نهند از این نوع باید سعد
سنبل گل نسرین قصب الذریره جماما قرنفل برگ مورد برگ گل سرخ صبر اقاقیا مازو
مشک کافور مشک مفرد و مرکب مثال ترکیب آن بگیرند برگ مورد و قصب الذریره و گل نسرین از هر یکی
یک درم مازو و سعد صبر از هر یکی نیم درم قرنفل چهار دانگ مشک کافور از هر یکی یک دانگ قلیمیا سیم
نمک اندرونی از هر یکی دانگی و نیم همه کوفته و بیخته با آب بیامیزند و بلیته ها انگبین آمیخته بود می کنند و بدین
داروها اندر گردانند و به بینی اندر نهند و لول فو اندر چکانیدن علاجی موافق قوی است و سودمند یابی خلاف

عصاره



باید کرد

عصارهٔ پودنه سودمند است و آنجا که سبب گند بینی ریش کهن باشد سخت بحب قوقایا و مانند آن استفراغ کنند
و اگر علامت خون ظاهر باشد سخت رگ قیفال باید زد پس استفراغ کردن بداروها پس آثار ریش با
اندکی عصارهٔ انجم اندر دیگ مسین بپزند تا بنیمه باز آید و بلیته را بدان آغشته میکنند و به بینی اندر می نهند
ریشها تر و پلید را پاک کند صفت داروی مرکب که ریش بینی را پاک کند و خون آمدن باز دارد بگیرند
نفت یمانی بریان کرده و اندر سرکه افکنده پس خشک کرده و مرو زنج از هر یکی چهار درم [illegible] طویل دو
درم قلیمیا سیم سوخته و زاگ سیاه و قلقطار و قلقند از هر یکی دو درم روی سوخته و بورهٔ ارمنی
از هر یکی مثقالی گزمازو کلباز سرب سوخته کند از هر یکی نیم درم همه بکوبند و بپزند و با سرکه بسایند چنانکه
بقوام انگبین باشد و بلیته بدان آلوده می کنند و به بینی اندر می نهند و آثار ریشها خشک را موم
روغن و روغن گل و مرداسنگ و اسفیداج سوده و اندر وی سرشته کفایت باشد و اگر سخت
خشک باشد لعاب اسبغول و لعاب خطمی بگیرند و کتیرا سوده اندر وی می ریزند چندانکه همه آمیخته گردد
و به روغن بنفشه بر وی چکانند و می سرشند و طلا می کنند و اگر ترها خورد باشد سرب سوخته اندر
شراب کهن و روغن مورد با روغن گل بسایند و بر آتش نهند تا سطبر شود و اندر خنبرهٔ مسین نگاه دارند
و طلا می کنند و اگر تر بیشتر شود اندرین طلا اسفیداج و مرداسنگ زیاده کنند یا چهار درم شب یمانی بریان
کرده و دو درم سذاب تر همه را روغن مورد بسایند و طلا کنند ناصور بینی را بگیرند انار ترش پاره و بکوبند
با پوست و بفشارند و آب آن را با عسل نیم بپزند کنند و بگرو زاندر خنبرهٔ مسین کنند و نعل را بکوبند نرم و
بسایند و از وی شیاف کنند و هم با آب او تر کنند و به بینی اندر چکانند و اگر اندرین شیاف اندکی نو
اندر افکنند قوی تر باشد این داروییست که ناصور بینی را الی رنج پاک کند لکن بروزگار دراز صفت
داروی دیگر بگیرند جوز السرو و جوز ابجیر خشک بکوبند و بکوبند نرم و بلیته کنند داروی دیگر اشنان سبز و
مرصافی راستارات بکوبند نرم و بلیته کنند از کتان و با سرکه تر کنند و بدین داروها اندر گردانند و به بینی
اندر نهند و بدستکاری نیز علاج کنند و این چنان باشد که کاردی سازند نیم گرد چون ناره باریک
تیز به بینی اندر نهند و بگردانند تا آنرا ببرد و بتراشد پس سرکه و گلاب استنشاق کنند و بدان بشویند و بر
مرغی بگیرند و خرقه بر پاره او بپیچند و از آب انار ترش تر کنند و بداروی از این داروها اندر گردانند و به بینی
اندر نهند تا بگدازد که منفذ بینی بروید و بسته شود و جراحت را خشک کند و گوشت فزونی بوسته باشد
نرم و سپید ولی درد از وی تر بیالاید و رابدست کاری پاک توان کرد بدین طریق که یاد کرده آمد و بسیار باشد

سور

گرگونت فزونی بدید اید سخت و رنگ او تیره و کام نیز اماس کند صلب و گمان افتد که ناصورست و نباشد بل سرطان بود و فرق میان هر دو ان است که ناسور نرم باشد و بیشتری از پس برسام و نزله مزمن تولد کند و باشد که دراز گردد و سر از بینی بیرون ارد و سرطان سخت باشد و از وی هیچ تری بالا اید از ا

هیچ وجه نشاید جنبانید علاج ان جز پرهیز و تن از ماده سودا پاک کردن نباشد

باب دوم

## اندر خون امدن از بینی

اسباب خون امدن از بینی یا چنان باشد که خون اندر همه تن غالب شود و بجوشد و سر رگی گشاده شود یا خون اندر رگهای نهادها دماغ گرم شود و صداع سخت تولد کند و سر رگهای نهادها و رگهای دیگر گشاده شود علاج کتر پذیرد یا بحران بیماری حاده باشد و بسیار باشد که بخار گرم بدماغ براید و رگها را گرم کند و سر رگ باریک گشاده شود و قطره قطره بچکد و بایستد و گاه باشد که زخمی افتد بر سر و رگها بطرقد و گشاده شود **علامتها** خون که شده یا ان رقیق باشد و سرخ و در فشان و گرم و گاه باشد نو بنی می اید و ساکن میکرد و باز معاودت می کند **علاج** اما بحرانی را که از اسباب بسیاری خون و پری رگها باشد بزودی باز نشاید داشت پس اگر افراط کند و قوت ضعیف میشود باز باید داشت نخست فصد باید کرد و رگ باریک باید گشاد و از انجانب باید گشاد که خون میرود و خون اندک بیرون باید کرد چندانکه ماده از دماغ باز دارد و بدین جانب میل کند و داروها که خون باز دارد بعضی قابض است و بعضی سرد کننده و بعضی غلیظ کننده و فسرانند و بعضی لزج و تغریه کنند و بعضی تیز و داغ کنند و بعضی بخاصیت باز دارد اما داروهای قابض خون عصاره عصارهٔ لحیة التیس است و اقاقیا و گلنار و گل سرخ و مازو و عصارهٔ برگ انبرود و برگ ابی و مانند ان و داروی سرد کننده افیون است و کافور و تخم بنگ و عصاره کوک و عصارهٔ برگ بید و عصارهٔ شکوفهٔ خرما و عصاره برگ لسان الحمل و داروی مغری گرد اسیا است و خاک کندر و گل ارمنی و عصارهٔ خطمی و دم الاخوین و داروی تیز و داغ کننده قلقطار است و انواع زاگ و داروی که بخاصیت باز دارد سرگین خر است و بادروج و اب بودنه و داروهای غلیظ کننده عناب است و عدس و خشخاش و مانند ان و اما داروهای داغ کننده کتر بکار باید داشت از بهر انکه سر جراحت را بسوزد و داغ کند و خشک ریشه برارد و بیم باشد که خشک ریشه بیفتد و جراحت بزرگ شود و خون امدن معاودت کند و بیش

از بار گذشت



سخت اید **صفت** داروی رگ که خون باز دارد بگیرند اقاقیا و خاک کندر و قلقطار و سرگین خر تر یا خشک و موی خرگوش باب گندنا یا باب بادروج یا باب خرفه بسرشند و بلیته سازند و به بینی اندر نهند و اب گشنیز تر و اب خیار و عصارهٔ بادروج و عصارهٔ لسان الحمل هر یک ازین ابها باندکی کاردر چکانند و عصارهٔ سرگین خر که تازه افگنده ازمود است و اب سرد خوردن و اندر دهان گرفتن و بر سر زدن سخت نافع است **وصفت** بگیرند ارد جو و برگ خطمی و گل ارمنی و عصارهٔ اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس و گلنار و صندل و اندکی کافور و اندکی افیون همه را بسرکه بسرشند و بر سر و پیشانی طلا کنند و گچ کشته بسرکه حل کنند و بر سر طلا کنند علاج صواب است و انجا که خون بر باید داشت زود تر ازان بر باید داشت که قوت ساقط شود و اگر از بینی راست می اید محجمه بر جگر نهادن و اگر از چپ بر سپرز و اطراف بستن تا بدان حد که گاه باشد که خایه ببایند بست و زنان را پستان ببایند بست و اندر اب سرد نشاندن چنانکه طاقت دارند صواب باشد اگر مانع دیگر نباشد چون پیری و لاغری و ضعف قوت و انجا که خون رقیق باشد شراب عناب و شراب خشخاش و طفیل از عدس و اب غوره با اب سماق و بیزیره و خایهٔ مرغ نیم برشت و مغز مرغ خانگی دادن سود دارد و با چه بره بسماق پخته نافعت و نگاه باید داشت تا اگر چیزی بکام فرو اید بمعده فرو دنشود و اگر یا کاه فرو شود معده باد گیرد و نبض ضعیف شود و غشی افتد و تدبیر قی باید کرد و اگر بمعده

باب سیم

## اندر خارش بینی

سبب خارش بینی بخاری باشد گرم و تیز که بجانب سر و دماغ براید یا مقدمهٔ زکام باشد یا مقدمهٔ خون امدن از بینی یا مقدمهٔ ابله و حصبه و علامتها هر یک اندر جایگاه خویش گفته اید انجا که سبب خارش براندن بخار باشد تن را از ان خلط پاک باید کرد و دماغ را ببوی صندل و گلاب و کافور قوت دادن و سرکه و گلاب و روغن گل بویانیدن و سوف گشنیز و اطریفل کشنیز بخار از دماغ باز دارد و انجا که علامتهای خون ظاهر باشد و گمان افتد که از مقدمهٔ بحران است رگ قیفال بزنند و انجا که زکام بدید اید بعلاج زکام و منع ان مشغول باشند و انجا که مقدمهٔ ابله باشد علاج ان باید کرد تا خارش شود باز ...

باب چهارم

## اندر بسیار امدن عطسه

عطسه حرکت دماغست که هوای بیرونی از راه بینی اندر کشیده شود و این حرکت از جهة

۷۲

خلط تیز است که بدو رسد و عطسه دماغ را چون سرفه است شش را و بسیاری عطسه اندر ابتداء زکام
مادهٔ خام را بگدازد و از پختن باز دارد از بهر آنک ساکن باید تا پخته شود و عطسه انرا جنباند و
اندر ابتداء تب و بیماری سر دماغ را ممتلی کند و قوت ساقط کند و خداوند رعاف را زیان دارد
و خداوند علت ذات الصدر و ذات الریه را زیان دارد و مادهٔ دیگر را آنجا اندازد و اندر او علتها
دماغی که ماده پخته نشود سود دارد و سر بپوشید کاز بوقت زادن سود دارد **علاج** روغن
گل بوییدن و روغن بید و حسو گرم آشامیدن و آب گرم بر سر ریختن و بالش گرم زیر سر کردن
نهادن و روغن نیم گرم اندر گوش چکانیدن و دست اسفنج بجزء بوییدن و بفکر و شغلی مهمات عطسه
باز دارد و چشم و گوش و اطراف مالیدن و عطسه را بتکلف باز گردانیدن و دهان فراخ باز کردن و
رفانور چیزی نگاه کردن و اندر دفع عطسه یاری دهد و گرده گوسفند با نمک بریان کند و آبی که ازوی
بچکد بر بینی کودکان اندازند عطسه باز دارد والله اعلم بالصواب

## باب پنجم

### اندر زکام و نزله

مبدأ زکام و نزله دماغ است لکن طبیبان اگر از منفذ بینی فرود آید و آواز بگرداند زکام گویند و اگر
بحلق و سینه فرود آید نزله گویند و قیاس نزله با دماغ بچون قیاس علت ذرب است با معده و سبب
ذرب معده ضعف قوت معده است و ناگواریدن طعام تا بدان سبب رطوبتها افزونی اندر معده
بسیار شود و قوت دافعه از آن بر وی ها اندر آرد و اسهال معدی تولد کند و هر گاه که رطوبت بسیار بجانب
دماغ بر آید و دماغ از هضم آن عاجز آید قوت دافعهٔ دماغ از اعضو ها فکند تا با اندامها فرود آید از بهر آنک
موضع او بالای همه اندامهاست و حرارت غریزی جنبنده رطوبتها را بی زاند و از برآییدن آن بخاری
تولد میکند و هر بخار که اندر همه اندامهاست بجنبد میل آن بجانب بالا باشد از بهر آنک بسبب حرکت آن
قوت حرارت و مثال بر آمدن و فرود آمدن آن بخارها و رطوبتها بچون کارگاه گلاب گرانست و مادهٔ نزله بعضی
گرم و رقیق باشد و بعضی سرد و غلیظ اما رقیق بعضی تیز و شور باشد و بعضی ترش و غلیظ و بعضی گنده
باشد و بعضی طعم خوش دارد و بعضی هیچ طعم ندارد و هر گاه که زود پخته نگردد سبب بیماریها بسیار گردد
و بهر اندامی که فرود آید آن جایگاه را علیل گرداند اگر بچشم فرود آید بیماریها چشم باشد و اگر بگوش فرود
آید بیماریها گوش گردد و اگر به بینی فرود آید سبب بیماری بطلان بینی گردد و اگر بکام فرود آید سبب بیماریها

طعم

ملاذه



ملاذه و اگر بحلق و حنجره فرود آید سبب بیماریها خناق و اگر بمعده فرود آید سبب درد معده و جوع الکلب
و ذرب و سبب ریشها و اگر بشش فرود آید سبب سل و سرفه و ذات الریه و اگر بجانب فرود
آید سبب ذات الجنب و شوصه و اگر بروده ها فرود آید سبب سحج و ریش روده ها و سبب اسهال دماغی
باشد و اگر ماده تیز باشد بالش و ریش و اگر خام و غلیظ باشد سبب قولنج باشد و اگر دافعهٔ
دماغ ضعیف باشد اندر مجریها سده باشد ماده اندر تجویفهای دماغ بماند اگر بسیار باشد سکته آرد
و اگر کمتر باشد صرع آرد و اگر اندر رگهای دماغ بماند و اندک باشد صداع و شقیقه آرد و اگر بسیار باشد و
بسوزد مالیخولیا آرد و اگر بگوهر دماغ یا بغشاء دماغ اندر بماند سرسام آرد گرم یا سرد و سبات و مانند او
اگر اندر رگهای سر و دماغ بماند و بخاری که از آن بجنباند دوار و سدر آرد و اسباب دو نوع است زیرونی
و بیرونی زیرونی هم دو نوع است یکی سوء المزاج گرم است و بدان سبب رگها فزون از آن بجوشند که
بشو اندر گواریدن تا بدان فزونیها دماغ گرد آید جواز و وجه دیگر هر عضوی که اندر وی نوع سوء المزاج بدید آید ضعیف
اندر وی حادث شود که بدان سبب از هضم فزونیها باز ماند بدین دو وجه فزونی بسیار گرد آید و قوت
دافعه از او دفع کند زکام و نزله تولد کند سبب دوم سوء المزاج سرد است و بدان سبب هر رطوبتی که آنجا
رسد غلیظ گردد و اندر وی بماند اگر دافعه از او دفع کند زکام تولد کند و اگر ضعیف باشد و آنجا بماند سکته
تولد کند و صرع و سبات و سبب بیرونی هم دو نوع است یکی آنست که حرارت آفتاب یا حرارت آتش
و گرمابه رطوبتها که اندر دماغ باشد بجنباند و بمنفذ بینی و حلق فرود آرد و هوای خانه که هوای بیرونی
اندر وی گذر نیابد و بوی مشک و جندبیدستر و مانند آن همین فعل کند و سبب دوم آنست که اندر
حرکت ریاضت و اندر گرمابه و مانند آن مسام گشاده شود و رطوبتها را بگدازد و ناگاه سر برهنه کند و هوا
سرد بدو رسد مسام بسته شود و رطوبتها که گداخته که اندر سر باشد به بینی و حلق فرود آید
و فصد بسیار تن را متخلخل و مستعد زکام کند و خداوند دماغ تر از زکام بیشتر افتد از بهر آنکه از
هضم ترینها عاجز باشد و خفتن بروز اندر زمستان زکام آرد از بهر آنک بخارها اندر خواب بدماغ
بیشتر بر آید و خواب روز فزونی باشد اندر زمستان و بدان سبب تری دماغ از حد بیرون شود
و میوه های تر بسیار خوردن اندر زمستان خاصه خربزه زکام را تازه کند و روغن بسیار بکار داشتن
و مالیدن اندر تابستان و زمستان زکام آرد و تب نزله سرد را بیفزاید و هر گاه که بسیار باد جنوب یا باد
شمال آید نزله بسیار افتد از بهر آنکه باد جنوب دماغ را ممتلی کند بقراط میگوید اکثر من یصیبه النوازل لا

جالینوس میگوید این از بهر آنست که هر کرا یک اندام ضعیف باشد دیگر اندامها بسلامت باشند یعنی آن اندام
کو زبون تر باشد علتها روی بدان آرد خواجه ابو علی سینا میگوید کاین از بهر آنست کی اخلاط خداوند
نزله رقیق باشد و اخلاط خداوند سعال غلیظ علاماتها اما علامت زکام گرم آنست که چشم و روی
سرخ باشد و آنچه از بینی فرود آید گرم باشد و تیز و تنک و زرد و بینی را و حلق را بسوزد و دغدغه کند و
علامت زکام سرد آنست که سر و روی گران باشد و آنچه از بینی فرود آید سطبر و سپید و کبود باشد
و اندر هر دو نوع آواز گرفته باشد و حس بوییدن باطل و اصل اندر علاج گرم و سرد آنست
که ماده را بپزاند و پختن ماده آنست که آنچه گرم و رقیق باشد غلیظتر میشود تا بحدی اعتدال رسد
و آنچه غلیظ باشد رقیق میشود تا باعتدال باز آید اما ماده رقیق را بکشکاب و عناب و سپستان
و شراب خشخاش باید پخت و آنجا که ماده سخت بسیار و سخت گرم باشد زود فصد باید کرد و اگر بدان
بسیاری و گرمی نباشد فصد از پس سه روز باید کرد تا ماده پخته شده باشد و اندر زکام گرم و سرد
بالینها بلند باید داشت و بنفشه باز باید خفت و خداوند زکام گرم را سه روز جو کشکاب و شراب
خشخاش نباید داد چنانکه وصف کرده آمد و تا زکام زایل نشود حیوانی نباید خورد بهیچ حال و اگر
زکام گرم باشد از هوای خنک و باد شمال پرهیز باید کرد و سر پوشیده باید داشت و اگر چه تشنه شود
آب سرد بسیار نباید خورد و کمتر باید خفت خاصه بروز و از پس طعام و اگر ماده اندک و رقیق باشد گرمابه
اندر اول زکام سود ندارد از بهر آنک رقیق آن بعرق تحلیل پذیرد و باقی غلیظ و عسر بماند و لیکن اندر آخر
که ماده پخته باشد سود دارد و اگر زکام بسیار افتد اندر حال تندرستی گرمابه و عرق آوردن و بخارها که
کی سبب زکام بود خرج کرده و موی سر زود و از و دست زدن و سر خاریدن و شانه کردن همه از جمله
اسباب منع زکام است و اگر خداوند زکام را اندر زکام بمسهل حاجت آید مسهل از بنفشه و بر
سیاوشان و سپستان و تخم خطمی و بیخ خطمی و بیخ سوس و عناب و خیار شنبر و شیرخشت
باید داد و اگر ماده بحلق فرود آید و خواهند که باز دارند غرغره فرمایند با آب عدس و آب انار و تخم خشخاش
و پوست خشخاش و حب الآس آنکه گشنیز خشک اندر وی بجوشانند و اگر گلنار و گل سرخ در افزایند
روا باشد لیکن بحسب حاجت و حکم مشاهد باید افزود و می باید کاست و شربت شراب بنفشه و بنفشه
شکر پرورده و شراب زوفا و شراب خشخاش هر یک بوقت حاجت بقدر حاجت باقلا بر کر
بر کرده بر آتش افکندن بخاران منفذ بینی بکشاید و بخار سبوس و سرکه و صندل سپید و مشک و گل

سرخ



سرخ و برگ مورد و شکر طبرزد سوختن سود دارد و نطول از آب بابونه و بنفشه و کشک جو و خشخاش و برگ
مورد و برگ سیب و آبی و بخار آن سود دارد و اما اندر زکام سرد ارزن گرم کرده بر سر نهادن چنانکه
حرارت بقعر دماغ رسد و طعام را باز گرفتن چندانک ممکن گردد و بر تشنگی صبر کردن سخت سود دارد و
اگر ماهی شور خورند و آب نخورند تا سخت تشنه شوند و بر آن تشنگی صبر کنند سود دارد و زود زایل شود و اگر طبع
نرم باید کرد حبی دهند بدین صفت بگیرند صبر یکدرم مصطکی نیم درم رب سوس دو دانگ تخم بادیان
دو دانگ بانیذ دو دانگ مقل دانگی حب کنند با آب کرفس جوشانیده و بخار شراب از سنگ آسیا گرم
کرده و بریان کرده و کوفته بوییدن و انیسون بوییدن و عود و قسط و کندر و لادن و شونیز سوخته سود
دارد و اندر کشکاب انجیر و مویز منقی و بیخ سوس و تخم بادیان می پزند و با انگبین کرانبیده دهند و
اندر شراب زوفا مویز و انجیر و حلبه و کرفس و بادیان و برسیاوشان و زوفای خشک و بیخ
سوس اندر پزند صفت معجون زوفا بگیرند رب سوس و زوفای خشک و برسیاوشان
از هر یکی ده درم قردمانا بلبل از هر یکی سه درم مغز بادام تلخ زراوند طویل کرد بزر الانجره هر یکی پنج درم
همه کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و شراب بنفشه با انگبین سازند و بنفشه پرورده با انگبین و ما العسل
سود دارد و سر بصابون شستن و غذا اسپیوسات دهند با انگبین و بخچنک بریان کرده و کبوتر بچه بریان
کرده و نشور با بخته و تخم کتان بریان کرده و کوفته با انگبین بسرشند سود دارد و حسو که از گندم سازند نافع بود ان شاء الله تعالی

## گفتار پنجم

اندر احوال دهان و زفان و لب و دندان و بیماریهای آن سه جزو است

## جزو نخستین

اندر بیماریهای لب و دندان و علاج آن

## باب نخستین

### اندر کفتکی لب

لب آن سوء المزاج خشک باشد و پوسته می ترکد و پوست باریک از وی بر می خیزد و اگر با آن
حرارتی می باشد پوسته میسوزد و از آب و هوای خنک راحت یابد علاج شب ناف و
مقعد بروغن بنفشه چرب کردن و خیار بادرنگ برید و بر هم مالیدن و آن کفک که از وی پدید آید
طلی کردن و خوردن سود دارد و بگیرند موم زرد و روغن گل و موم و روغن بسازند و اسفیداج ارزیز و

بهار کوفته و سائیده و کثیرا اسفار است کوفته و بیخته اندر موم روغن اندر سرشند و طلا کنند و پوست اندرونی
خایه مرغ بر روی آن افکنند و بگذارند و اگر شاخ عدسی و زردچوبه و مرداسنگ زیادت کنند روا باشد
و طعام از کشکاب جو و باجه بره و خایه مرغ نیم برشت سازند نافع باشد ان شاء الله تعالی

## باب دوم

### اندر باسور لب و گوشت فزونی

بباید دانست که گوشت لب با پوست لب آمیخته است از پوست جدا نیست چون گوشت اندامهای دیگر
و ترکیب آن بهیچ مزاج و ترکیب مقعد است و مری و مقعد و روده ها بهم پیوسته است و از جانب بالای
لب نهایه مری است و از جانب زیر مقعد زبر روده است و بیماریها که بر مقعد افتد بر لب همان
افتد چنانکه بر لب کوفتگی افتد بر مقعد نیز افتد و کوفتگی مقعد را اشقاق گویند و چنانکه بر مقعد باسور
و گوشت فزونی افتد بر لب نیز افتد و انواع سوء المزاج نیز بهر دو افتد **علاج** اما باسور و گوشت افزونی
بردارند و ببرند و چنانکه باسور مقعد را ابدا رو ها نیز بردارند و اگر خداوند علت طاقت دارو ندارد
روغن گاو کهن با دارو بیامیزند تا تیزی آن کمتر شود و گوشت فزونی که بر بن دندان پدید آید قلقند در
بر روی بر اکنند تا اثر بخورد نافع باشد ان شاء الله تعالی و تقدس

## باب سیم

### اندر خوره که بر لب و گوشت بن دندان افتد

سبب این علت خلط تیز باشد که گوشت را بسوزد و بخورد علاج نخست رگ قیفال زنند یا پرسش کردن
حجامت کنند و اگر حاجت آید چهار رگ زنند یا آن دو رگ که زیر زبان باشد پس بداروی مسهل استفراغ
کنند چون اقراص بنفشه و حب صبر بدین **صفت** صبر دو درم سنگ هلیله زرد یک درم گل سرخ
و مصطکی از هر یکی دو دانگ سقمونیا دانگی و نیم کثیرا دو درم سنگ حل کنند بآب گشنیز و از همه شیرها
چون انگور و جوز و از شیر و دوغ پرهیز کنند و طعام از غوره و سماق و زرشک و نار دانگ و خشو و طفشیل
باب غوره و عدس و اندر اول علت سماق را بگلاب تر کنند و بدست بمالند و بپالایند با حب الآس
هم کوفته اندر سرکه بپزند و بپالایند و بدان مضمضه کنند و شب یمانی بر کفچه آهنین کنند و بر آتش نهند تا
سرخ شود و لختی اندر افکنند پس حل کنند و نرم بسایند پس از این شب یکجزو با دو جزو نمک طعام بیامیزند
و بران موضع بیکنند و مای طبخ نمک بر آتش افکنند تا سرخ شود و بسوزد پس از آنکه بسایند یکجزو ای





ماهی و دو جزو گل سرخ بیامیزند و بران موضع کنند و اگر گوشت بن دندان کمتر شود یکبار بند کنند روز راوند
کرده و دم الاخوین و ارد کرسنه و بیخ سوسن اسمانجونی است سرکه عنصل و انگبین بسرشند و طلا کنند و اگر
علت محکم باشد اقراص لونینا دریا اقراص قلقند نقطعون و سفال تنور بکار دارند و اگر بکیرند برگ مورد و بودنه
دشتی و گلنار و کزمازو و مازوی سبز و عاقرقرحا و پوست انار ترش همه را نیم کوفته کنند و اندر سرکه
بپزند و بدان سرکه مضمضه کنند تا گوشت سخت شود و جراحت برود و اگر علت پاک شود مرهم اسفیداج
طلا کنند تا گوشت برارد و بچیزها قابض که یاد کرده آمده است مضمضه کنند تا گوشت نو سخت شود

## باب چهارم

### اندر سست شدن بن دندان

نخست بباید آنکه تا خون برود و نیک بخزیدن و آنچه بر می اید انداختن و صبر کردن تا خون بایستد پس با آبها
قابض که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است مضمضه کردن و گل سرخ با اقاقیا و جفت بلوط و گلنار و حب
الآس و خرنوب نبطی و سماق پاک کرده و سعد و دار بلیل را سفار است بکوبند و ببیزند و اندر بن دندان کنند تا جایی بند

## باب پنجم

### اندر دمیدگی دهان و بثرها و ریشها

سبب دمیدگی و بثرها که اندر دهان پدید آید گرمی معده باشد و بخارها که از وی بر آید و بتازی این بثرها را
قلاع گویند و آنچه کهن گردد و بگوشت فرو شود آنرا القروح الخبیثة گویند و ماده قلاع بعضی از خون باشد
و بعضی صفرا و بعضی بلغم و بعضی سودا **علامتها** آنچه خونی باشد سرخ باشد و با لعاب بسیار و صفراوی
زردی میل دارد و سوزان تر باشد و بلغمی سفید باشد و آب دهان بسیار آید و سوزش نباشد و سوداوی سیاه
باشد و درد و سوزش اندک باشد **علاج** این عارضه کودکان را بسیار افتد و سبب آن بدی شیر باشد
مرضعه را بدل باید کرد یا شیر بصلاح باید آورد بفصد و حجامت و پرهیز و اگر ماده خونی باشد طعام و آنچه
بدان لایق باشد باید داد و اگر ماده صفراوی باشد مرضعه را آب میوه ها استفراغ فرمایند یا آب انار ترش
و شیرین یا شیر خشت یا بمطبوخ هلیله زرد و اندر دهان کودک طباشیر و گل سرخ و صندل سفید و
آرد عدس و اندکی کافور بر اکنند و اگر بلغمی باشد مرضعه را علاج بلغم فرمایند و هر بامداد گلنگبین دهند
و غذا قلیه کابه و قلیه خشک و نخود آب با صعتر و زیره و کرویا و اندر دهان کودکان اندکی مامیران و سعد و
حنا و شب یمانی بر اکنند و اگر سوداوی باشد استفراغ سودا کنند و از غذاهای سوداوی پرهیز فرمایند

و ماميران و سعد و جز اندر دهان کودک می براکنند و اگر براکندن دشوار باشد اندر بن دندان ها و زفان می مالند و
اندراب بپزند و دهان کودک بدان بشویند روا باشد و اما بزرگ تر استفراغ ها کنند هم برین قیاس صواب باشد
و برگ زیتون و برگ حماض و زرشک و برگ ان اندر اب بپزند و بدان مضمضه کردن سود دارد و حنا و گزمازو
و ارد عدس و گلنار و سماق سوده اندر دهان می براکنند و انجا که صفرا غالب باشد صندل و گشنیز خشک و
کافور و تخم خرفه زیادت کنند و انجا که لعاب بسیار بود مازو و برگ عنب الثعلب خشک کرده و اندر گلاب حل
کرده یا حضض بسرکه بپخته اندر دهان گرفتن برگ زیتون و اقاقیا از هر یکی ده درسنگ شب یمانی قلقطار از هر یکی [illegible]
نیم ابرسا دو درم سعد دو درم زعفران کبابه از هر یکی چهار دانگ بسایند و بکار دارند و سود اوی را بگیرند زرنیخ
سرخ و عاقرقرحا و شب یمانی و ابرسا و نوشادر از هر یکی راستا راست بقطران بسرشند و اندر صره بندند و بگل
اندر گیرند و باتش اندر نهند تا بسوزد و بسایند و بکار دارند و از پس ان دارو دهان بسرکه و حب الاس که
گزمازو اندر وی بپخته باشند بشویند و بدان مضمضه کنند نافع بود ان شا الله تعالی

باب ششم

## اندر اب امدن از دهان

اسباب امدن اندر خواب از دهان یا از بسیاری رطوبه باشد اندر معده گرم یا حرارتی که عارضی
رطوبتها که اندر حوالی کام و زفان باشد تحلیل کند چون حرارت روزه یا سردی معده و بسیاری رطوبه
رقیق اندر وی علامتها اما علامت گرمی معده انست که غذا و داروی گرم احتمال نکند و علامت بسیاری
و رقیقی رطوبه انست که با گرمی معده تشنگی کمتر باشد و اندر تدبیرهای تری فزاینده رنجیده و علامت
حرارت عارضی انست که چون تسکین کند بایستد و علامت سردی و تری معده انست که طعامها و داروی
خشک موافق اید و از ان منفعت یابد علاج خداوند معده گرم را رگ باسلیق باید زد و شرابها و غذاهای
خنک فرمودن و خداوند معده سرد و تر را قی فرمودن و هر هفته ایارج فیقرا با نمک هندی و نیسون و ناخواه رکب
کردن پس تریاق بزرگ و گوارشها دادن و غذا قلیهای خشک و گوشت بریان با سیر و خردل و پلپل و زیره و ناخواه
و هر شب و هر بامداد اندکی نان خشک و انگاه خورد و خداوند معده گرم را هر بامداد یک دسته گشنیز با یک درم
نمک درشت و از پس ان هیچ درسنگ اطریفل کوچک دادن سود دارد ان شا الله تعالی

باب هفتم

## اندر ناخوشی بوی دهان و علاج ان

سبب ناخوشی



سبب ناخوشی بوی دهان رطوبتی باشد عفن و ان رطوبتها یا از بیخ دندانها باشد یا اندر گوشت بن
دندان یا مزاج سطح دهان اعنی پوست اندرونین دهان تباه باشد و گرم چنانکه رطوبت دهان را از حال
بگرداند یا این عفونت اندر معده باشد و ماده عفونت یا خلط صفرا باشد یا بلغم و باشد که عفونت
اندر شش افتد چنانکه خداوند سل را علامتها انجا که مزاج سطح دهان باشد بامداد و هر وقت که یک
ساعت دهان بر هم نهاده دارند رطوبتی که از دهان او رود لزج و ناخوش بوی بود و هر وقت که مسواک
کنند دهان بشویند ناخوشی زایل شود و انجا که سبب اندر بیخ دندان باشد بحس باشد و هر گاه که غرغره
کنند و خلال کنند و ماده عفونت پاک کنند دهان خوش بوی گردد و باز معاودت کند اگر ماده گرم است
دندانها زرد باشد و اگر سرد با کبودی گراید یا با سبزی و انجا که سبب اندر گوشت بن دندان باشد گوشت سست
باشد و ناخوش بوی و بمسواک زایل نشود و باز معاودت کند و اگر سبب اندر معده باشد از سو الهضم
و اروغ ترش خالی نباشد و انجا که سبب اندر شش باشد علت سل ان را گواهی دهد علاج انجا که مزاج
سطح دهان یا سبب ان اندر بیخ دندانها باشد یا اندر گوشت بن دندان نخست رگ قیفال باید
زد بار چهار رگ زدن یا بر زبان یا بر کردن حجامت کردن و پیوسته دهان بسرکه و گلاب شستن و بسرکه
عنصل و سکنگبین مضمضه کردن و بامداد مسواک خلال کردن و سنون بکار داشتن و تن را بطبیخ هلیله پاک کردن
و هر ساعت عاقرقرحا و فوفل و گزمازو خاییدن و انرا که عفونت بگوهر دندانها زده باشد دندان [illegible]
و اگر دندان جمله سیاه شده بود بر کند و انرا که سبب گرمی معده بود شفتالو و زردالو رسیده و
خربزه ناشتا خوردن سود دارد و اگر وقت رسیدن ان نباشد کشته ان تر بکنند و انرا نخورند
و بهتر جو اندر اب بپختن و با شکر خوردن سود دارد و غذا چون غوره با و سماق با و زرشک با و مانند
ان و انرا که اندر فم معده رطوبتی تباه باشد نخست قی باید کرد پس ایارج فیقرا با اطریفل ترکیب کنند و می
خورد هر هفته یکبار و اگر پیوسته اطریفل کوچک بکار دارند نافع بود و اگر معده سرد و بلغمی باشد از پس
قی حب الایارج دهند بدین صفت ایارج فیقرا یک درم تربد یک مثقال نمک هندی قرنفل سوس زنجبیل
ناخواه از هر یکی دو دانگ و هر بامداد مورد و مویز منقی دانه بیرون کرده و کوفته و سرشته مقدار سه درم
[illegible] افسنتین و تنقیح جوارش مبه سود دارد و انرا که مزاج سطح دهان سرد باشد پوست ترنج و عود خام و
مصطکی و خیربوا و کبابه و جوزبوا و فلنجمشک و سعد و سنداب می باید خایید و اگر سبب قوی باشد
و بدین سبب زایل نشود دندانها بصبر و مری باید مالید یا با قراص زعفران و اقراص زرنیخ می باید

نشت وسحاق تنها یا با انگبین عفونت را ببرد و گوشت پاکیزه برویاند صفت سنونی که گوشت بن دندانرا
سخت کند و بوی دهان خوش کند و دندانرا پاک سپید کند و خون آمدن باز دارد بگیرند اهلیلج زرد
سبز سوخته اندر سرگین شتر یمانی گرم کرده و اندر سرگین شتر کفک دریا سفال چینی سحق و نبات
سحار رنگ اندرونی عدس نیم سوخته جو نیم سوخته از هر یکی سه درم سنبل گزمازو حب الآس از
هر یکی دو درم عاقرقرحا یک درم پوست بیخ کبر سعد از هر یکی سه درم عود سوخته پنج درم گلنار دانه هلیله
زرد ترشی سماق از هر یکی چهار درم همه بکوبند و بیزند و بیامیزند و بکار دارند صفت حبی که پیوسته
اندر دهان دارند خیربوا قاقله فوفل کافور صندل سپید قرنفل دارچینی خولنجان از هر یکی دانگی
مشک دو دانگ همه بکوبند و بیزند و برب الی یا رب سیب یا بهیه بسرشند و حب کنند نافع بود

## جزو دوم

## اندر احوال زفان و بیماریها و علاج آن

### باب نخستین

### اندر سستی و استرخای زفان

بباید دانست که سبب سستی زفان و دیگر اندامها رطوبت باشد و این رطوبت یا رقیق باشد
و با خون آمیخته باشد یا غلیظ باشد و بسیار و بروی خون غالب باشد علامتها اگر رطوبت
رقیق باشد و با خون آمیخته رنگ زفان بر حال خویش باشد و آب دهان بسیار باشد و اگر
غلیظ باشد سخت گران باشد و رنگ زفان سپید و آب دهان کمتر علاج اینجا که رطوبت
خاصه باشد اندر زفان بغرغره و مضمضه زایل شود و اینجا که از سر که دماغ باشد نخست با ایارج
فیقرا و حب صبر و مانند آن استفراغ باید کردن و غرغره از جهة رطوبة رقیق به سکنجبین و زوفا و مطبوخ
دارشیشعان و گل سرخ و فقاح اذخر باید کرد و از جهة رطوبت غلیظ از صعتر و حاشا و خردل
و میویزج و عاقرقرحا و کندش و نوشادر و پوست بیخ کبر و سرکه عنصل و ابکامه زوریکه
و سلیخه و مرزنجوش و ذیطوس و حرثا و سنجبینا اندر بن زبان مالیدن و خوردن سخت نافع بود

### باب دوم

### اندر تشنج زفان و علاج آن

تشنج زفان همچون تشنج اندامهای دیگر است و سبب همان و تشنج یا امتلائی است یا یبسی علاج اما

علاج



علاج تشنج کلی اندر علاج بیماریهاء عصب با حس و حرکت یاد کرده آمده است و علاج خاصه زفان آنست که اگر تشنج
امتلائی باشد بر سر گردن ضمادهاء محلل بر می نهند چون ضمادی که از بابونه و اکلیل الملک و حلبه و شبت
و مرزنگوش سازند و غرغره فرمایند بطبیخ حلبه و انجیر و روغن بابونه و مانند آن و این روغن ها در دهان گرفتن
و از روغن سداب با روغن جوز با روغن دانه زردالوی تلخ حلوا سازند و حلبه و تخم بادیان
و از آن حلوا بخورد و بر سر گردن بنهند و اگر تشنج خشک باشد ضماد از بنفشه و خطمی و بابونه و پیه
بط و موم صافی و روغن بنفشه و شیر خشت و روغن مغز کدو و روغن بادام سپید نهند و بدان غرغره میکنند
و اندر دهان میدارند نیم گرم نافع بود ان شاء الله تع

### باب سیم

### اندر آماس زفان

آماسها زفان و غیر زفان خالی نباشد از آنچه ماده آن یا خون باشد یا صفرا یا سودا یا بلغم و آماس
خونی سرخ باشد و گرم و با ضربان و صفراوی بران سرخی نباشد و بزردی گراید و خلنده و سوزنده باشد
و بدان زفتی نشود و بلغمی سپید باشد و سرد و بزرگ و نرم و گران و درد کمتر باشد و سوداوی کبود و سخت
باشد و اگر کسی را افیون دهند و یا سماروغ خورد زفان بیاماسد اما آنچه از خوردن سماروغ و غیر آن
باشد علاج آن اندر باب علاج زهرها یاد کرده آمده است و اندر آماس خونی نخست رگ قیفال
باید زد پس بمطبوخ هلیله و شاهتره استفراغ کردن و اندر ابتدا هر دو لعاب کشنیز تر و آب
کوک و آب عنب الثعلب و گلاب اندر دهان میدارند و مضمضه میکنند و عدس مقشر و گل سرخ
و بیخ سوس و نار بوست و کشک جو اندر آب بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر بچیزی رساننده حاجت
آید حلبه و انجیر اندر آب بپزند و انجیر تازه و سکنجبین بیامیزند و بدان مضمضه کنند و اندر او همه آماسها گرم ور
سود دارد و اگر آماس سر کند و پالودن گیرد بماء العسل و سکنجبین با عسل مضمضه میکنند یا بشویند و پاک
کنند پس علاج قلاع کنند و اگر آماس بلغمی باشد نخست با ایارج فیقرا و قوقایا استفراغ کنند و بیخ
سوسن و مویز و حلبه و انجیر و پسته بپزند و بپالایند و بدان مضمضه کنند و ماء الاصول دهند و بدان غرغره
فرمایند و اگر آماس سوداوی باشد تن را از خلطهاء سودا پاک کنند و پیوسته آب کشنیز تر با آب کوک
یا مانند آن چیزی خنک اندر دهان داشتن تا آماس زیادت نشود و اگر آماس سرطان شود و بزرگ باشد
چنانکه دهان باز نماند الناچار آنکه زفان از بن ببرند تا از آن باز رهد که او را هیچ علاج نباشد والله اعلم

### باب چهارم

### اندر درازی زفان و علتی که در سخن افتد

سبب گرانی زفان یا استرخاء عضلهاء اوست یا تشنج یا قلاع یا فضله که در افرسرسام از دماغ بعضلهاء
زفان فرود اید یا خشکی از تبهاء محرقه اندر عضلهاء زفان تولد کند بسبب تحلیل رطوبت اصلی و
بسیار باشد که عضلهاء حنجره مسترخی شود یا تشنج کند بدان سبب اواز دادن و اغاز کلام دشوار کرد
وعلاج استرخاء علاج تشنج امتلائی و تشنج خشک و علاج قرحه و خون و علاج اماس جمله یاد کرده
امده است و علاج فضله که اندر افرسرسام و عضله زفان فرود اید علاج اماس است و علاج خشکی که
بسبب تحلیل رطوبت اصلی تولد کند اندر افر تبهای محرقه علاج تشنج خشک است و علاج حنجره علاج
زفانست الا انک علاج زفان مضمضه است و علاج حنجره غرغره و دیگر انک هر وقت که سخن اغاز
خواهد کرد دم باز کشد و مدتی از هوا بستاند تا حنجره را بقوت بتواند جنبانید

## باب پنجم

### اندر ضفدع

ضفدع غده سخت باشد که اندر زیر زفان بدید اید و این علت را این نام از بهر ان نهاده اند
که لون او امیخته است از لون زفان و سبزی رگها بچون رنگ ضفدع و ضفدع را اندر لغت
پارسی وزغ گویند داروها تحلیل کننده باید نهاد چون نمک و سرکه و نوشادر و زاک و
اگر بدین زایل نشود داروی قوی تر از داروها قلاع بر نهاد چون نمک و زاک زیر زفان زدن و کودکان را
صعتر و نار پوست و نمک بر نهند و اندر زمان مالند و زاک سوخته و سورنجان و سپیده خایه بر نشند

## باب ششم

### اندر ملازه

ملازه لغتی منیست و بتازی اللهاه گویند و بیماری ان اماسی باشد که اندروی بدید اید بسبب
نزله که از دماغ بدو فرود اید یا مسترخی گردد و بر سر حنجره و حلق بنشیند و ماده اماس ملازه ماده اماس
زفان باشد و علامتها همان و علاج همان لکن اینجا غرغره و دارو اندر دمیدن و ملازه را بدارو بر
برداشتن صواب تر وانجا مضمضه و اینجا داروها قوابض با محلل امیخته باید تا ماده را از امدن باز دارد
و محلل از اکر حاجت باشد تحلیل میکند چون سکنجبین با اب گرم امیختن و شراب خرنوب و اب
گشنیز تر که اندر هر دو قوت باز گردانیدن و هم قوت تحلیل باشد و انجا که بحره قابض حاجت اید رب
جوز و طبیخ سماق و خرنوب و گلنار و گل سرخ بکار دارند صفت داروی که اندر دهن بگیرند زرد





چوبه و برگ گلنار و مازو و گزمازو و صندل سپید و سماق و سوسن و عدس مقشر همه کوفته و بیخته
اندر انبوبه کنند و اندر دهن دمند و اگر از چیزی قابض رنجی و فردی باشد بعصاره برگ خرفه با شراب
خرنوب غرغره کنند و اگر ماده بلغمی باشد داروی که اندر دهن دمند از نوشادر و صعتر و عاقرقرحا و دار
فلفل و سماق و رب سوس و زعفران و زردچوبه و هلیله زرد و شب یمانی و مازو و حنا و حضض
و قاقله و قصب الذریره و زرنیخ سرخ و قسط سازند و سرکبین سگی که سه روز او را استخوان نداده
باشند و خطاف سوخته اندرین باب خاصیتی و منفعتی بزرگ است اگر ازین هر دو با این داروها بیامیزند
اجزاء استارات سخت سودمند بود و اگر این ملازه مسترخی شود و حرارتی باشد از صندل سپید و
گلنار و گل سرخ و کافور با شراب خرنوب سرشته بردارند و اگر حرارتی نباشد نوشادر و مازو بردارند
مازو یک عدد نوشادر دانگی با الکامه و خردل غرغره کنند با سکنجبین اب تلخ و ملازه کودکان بمازو و سرکه بردارند
و مازو را با سرکه بسایند و بر شیر سر او طلا کنند بر ان موضع که بتازی یافوخ خوانند از بهر انکه اصل ملازه بدان
گوشت پیوسته است که گرداگرد اوست که انرا النغنغه گویند و بغشائی که بظاهر قحف دماغ پوشیده است
و پوست سر هر گاه داروی قابض بر پوست سر نهند و پوست ملازه بدین علاج انیک فشود ملازه را باید
برید و اندر بریدن ان خطر بزرگ است اندران احتیاط باید کرد چنانکه اندر ذخیره یاد کرده امده است

## جزو سیم

### اندر احوال دندان و بیماریها و علاج ان

## باب نخستین

### اندر انک گوهر دندان چیست و ماده از کجاست

بعضی طبیبان گفته اند که گوهر دندان استخوانست از بهر انک سخت است و خشک و شکننده و از سودن
و تراشیدن حس الم نیابد و بعضی گفته اند که عصب است از بهر انک حس سرد و گرم و حس ضربان و درد
و خارش همی یابد و از تری کند شود و این کندی خدر اوست و خدر عصب را باشد و درست انست که
گوهر دندان استخوانست و سردی و خشکی برو غالب است و شاخها از عصب دماغ بدو پیوسته است
و اندر بیخ ان پراکنده حس درد و ضربان و حس سرد و گرم بدان یابد و خلافی دیگر است اندر اصل او اندر
انک ماده دندان اندر اصل افرینش از تخم مادر و پدر است یا از غذا می روید گروهی گفته اند از تخم مادر و پدر است
و گروهی دیگر گفته اند که از غذا می روید و سبب خلاف انست که هر چه از تخم مادر و پدر باشد بچه با ان زاید و

اگر پاره ازان برود بدل باز نیاید چون استخوان و پی و رگ و غضروف و هرچه از غذا روید اگر لختی ازان برود باز روید چون گوشت و پیه این قولی که گفته اند که از تخم مادر روید راست نی گویند که اگر از غذا رستی بایستی که دندان که اندر پیری بیفتد یا بشکند باز برآید چون مردم که سبب لاغر شود و باز فربه شود و آن گروه که گفته اند که از غذا می روید گویند که اگر از تخم مادر روید بودی بایستی که بچه با دندان از مادر زادی و آنچه بیفتادی باز بر نیامدی و درست آنست که مادهٔ دندان اندر اصل آفرینش از تخم مادر روید است و اندر استخوان فک که دندان ازوی برآمده است آماده نهاده است لکن با آنکه ماده آماده است آفریدگار سبحانه و تعالی طفل را بی دندان آفرید از بهر آنکه غذا او نخست شیر است و او را از بهر شیر دندان حاجت نیست و نیز فکها او که دندان ازوی برآمده است در خور اندامهای او باشد کوچک و ضعیف و نازک و اگر طفل را با اول آفرینش دندان آفریده شدی یا در خور او بودی ضعیف و نازک یا قوی بودی و نا شایسته اگر ضعیف بودی پس ضعیف بایستی با در وا آمدی و اگر قوی بودی نا شایسته بودی پس از روی حکمت اولیتر آن بودی که مادهٔ دندانها آماده باشد تا از پس مدتی که استخوان فکها بزرگتر و محکم تر و او را به غذا بدان حاجت آید دندان برآید و سبب افتادن هفت سالگی آنست که دندان نخستین ضعیف باشد طبیعت بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی بر سبیل نسخه آنرا بیفکند و دیگری قوی تر که قوت و طاقت کار همه عمر دارد برآرد و نیز معلوم است که چون طفل هفت ساله شد استخوان و اندامهای او بزرگ شود و بفتد و دیگر قوی تر حاجت آید حکمت ایزدی اقتضا کرد که ماده باشد که طبیعت بقوت خویش هر حاجت دیگر بار دندان محکم تر بازآرد باذن الله عز و جل و آنچه بهر دمان گویند که بعضی پیران که در آخر عمر باشند دندانها افتاده برآید عجب نیست اگر شخصی را مادهٔ دندانها تمام افتد چنانکه مادهٔ انگشتان و چنانکه بعضی را دندان افزونی برآید و آنرا بتازی السن الساعة گویند و بعضی را پس از بلوغ خرد دندان برآید از آن ماده باشد باذن الله عز و جل

## باب دوم

## اندر درد دندان

اسباب درد دندان انواع سوء المزاج است با ماده و بی ماده و دردی که سبب آن سوء المزاج با ماده باشد یا بسیاری ماده باشد یا بدی و تیزی یا غلیظی و بادناکی و بسیار باشد که اندر گوهر دندان و بیخ آن کرم تولد کند و تیز باشد که اندر تب حاده و تب محرقه و شارکت همه اندامها درد دندان باشد و این را سبب غایت تیزی تب باشد و سبب خورده شدن و شکستن ماده تیز باشد که بدو فرود آید یا سبب ماده ترش و گاه باشد که سبب درد اندر گوهر دندان باشد و گاه باشد که اندر گوشت دندان باشد و اندر عصبها و رگها که بدان پیوسته است علامتها سوء المزاج و علامتهای مادیها اندر همه بابها یک باشد هر جای باز گفتیم دراز گردد اما اگر دندان کند شود و حس ضربان همی کند ماده اندر عصبها باشد که بدان پیوسته است و سبب حس ضربان حرکت شریانست که بدو نزدیکست و بیخ او پیوسته است و اگر ماده رقیق باشد منفعت بدید آید و اگر غلیظ باشد درد با گرانی باشد منفعت دارو دشوار بدید آید و اگر ماده بادناک باشد درد خلنده و با تمدد باشد و از جای بجای می گردد و اگر ماده اندر گوهر دندان باشد چون دندان برکنند درد زایل گردد و اگر در عصب باشد هم ممکن باشد که زایل شود از بهر آنکه جای بر ماده فراخ شود و اگر ماده اندر گوشت بن دندان باشد بدانچه برکنند درد زایل شود **علاج** اگر درد بمشارکت همه تن یا بمشارکت دماغ باشد نخست با ستفراغ مشغول باید بود بفصد یا باسهال چون اقراص بنفشه دهند و حب ایارج و حب قوقایا و حب شبیار و نخست باب سرد و گرم بیازمایند اگر باب سرد ساکن میشود فصد کنند و بسرکه و گلاب مضمضه کنند و برگ مورد تر اندر سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند و رگ زیر زفان یا چهار رگ زنند یا دیوچه که بتازی العلق گویند بر افکنند یا بزیر زنخدان حجامت کنند و عاقرقرحا و اندکی کافور اندر بن دندان کنند و اگر درد بی طاقت شود فلونیا بر نهند یا افیون و اندر روغن گل بپزند و بنپاره بدان چوب کنند و گاورس و نمک گرم کرده و تخم بادیان بخایند و عاقرقرحا کوفته و بابونه و پودنه و صعتر و زرنباد و کلنار و تخم حنظل اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و سبحه بنیا و زرقاق اربعه و زرقاق بزرگ و شونیز بریان کرده سوده اندر کاوکی نهند و عاقرقرحا کوفته و با مورد سرشته اندر نهند و اگر اندر بن دندان کرم باشد تخم گندنا و تخم بنگ که بتازی البنج گویند راست راست بکوبند و با موم بسرشند و دود کنند و دهان زیران دارند تا دود به دندان برآید و تخم حنظل و تخم آن دود کنند نافع

## باب سیم

## اندر جنبیدن دندان

سبب جنبیدن و سستی دندان یا بسیاری رطوبت باشد اندر بیخ دندان یا سوء المزاج خشک و لاغر شدن دندانها چنانکه پیران و ناقهان را افتد یا گوشت بن دندان خورده شود یا زخم

واسببی سپید علامتها انجا که سبب بسیاری رطوبت باشد دندانها فربه باشد و سببهاء دیگر خود
ظاهر باشد و سبب علامت ان باشد علاج از بسیار گفتن و از چیز سخت خاییدن
پرهیز کند و از ابدست و زبان بجنباند و اگر سبب رطوبت باشد سکنجبین و رگ سر و اندراب
بپزند و بدان اب مضمضه کنند و بگیرند سماق و پوست انار ترش و میان هلیله زرد و شکوفه
گل سرخ و گلنار و مازو گزمازو و شب یمانی راست راست کوفته و بیخته اندر بن دندان کنند نافع بود

باب چهارم

اندر تغییر لون دندان

سبب تغییر لون دندان یا بخاری باشد که بظاهر نشیند و دندان بدان الوده شود یا خلط بد
اندر دندان گذر یابد و غذاء او گردد علاج بخارها را بسواک و سنون زایل کنند و اگر بخارها
بافراط باشد سخت استفراغ کنند بحب ایارج فیقرا یا و حب صبر پس سنون بکار دارند
و بگیرند سعد پنج درم سنبل دو درم پلپل قسط زراوند گرد از هر یکی سه درم کعک دریا سحق و یا سحار سپیداب
نمک هندی از هر یکی دو درم بکوبند و بیزند و بکار دارند و اگر دندان سیاه شود بگیرند قیل دو درم
پلپل چهار درم حماما سه درم ساذج هندی دو درم بیزند و بکار دارند و اندر بعضی نسخها عوض

باب پنجم

اندر ضعف دندان و گشتن و اب گذاشتن

اب گذاشتن دندان حالیست که اگر طعام و شراب گرم یا سرد بدو رسد طاقت آن ندارد و
چیزی دشوار تواند خاییدن و سبب ریشها بسیار باشد و چیزها سخت شکستن
دندان بزبان کرم و بر خایه مرغ گرم باید نهاد و بر مغز فندق و مغز بادام تلخ و مغز جوز گرم و
حب الغار و زراوند طویل و شب یمانی اندر بن دندان مالیدن و ایارج و بلیلج فیقرا سوک
کردن و اگر بدین کفایت نشود زرق بزرگ و روغن بلسان مالیدن و کندر دندان را این همه سود
دارد و برگ خرفه و تخم ان و برگ بادروج خاییدن و نیز خود زیت گرم مضمضه کردن سود دارد و بورد خاییدن

باب ششم

اندر تدبیر دندان کودکان بوقت بر آمدن و تدبیر دندانی که بباید فکند

اما تدبیر دندان کودکان انست که ان موضع را بچیزی نرم و چرب بمالند تا باسانی بر اید چون بیرون آید



ونیم مرغ و مسکه و مغز خرگوش پخته و سر و گردن و شاکوش و حوالی گردن بدان چرب کنند و دندانی که
بباید فکند سخت گوشت بن دندانرا بباید آژدن پس دارو بر نهادن از این نوع بگیرند پوست
درخت توت و عاقرقرحا بکوبند و بیزند و بسرکه بسایند و اندر آفتاب میدارند مدتی و هر وقت
سه بار طلا میکنند چنانکه بدیگر دندانها نرسد و عاقرقرحا و بیخ قثاء الحمار هم بدین سان باشند

باب هفتم

اندر تدبیر نگاهداشتن دندان تا درست بود

تدبیر نگاهداشتن دندان از بسیار وجه است یکی آنک از تخمه و تباه شدن طعام اندر معده پرهیز
کنند و چیزها که زود اندر معده تباه شود چون شیر و حضرات و ماهی شور و شیرینیها که بخار ان بدست
و اندر طعام خوردن ترتیب نگاهداشتن انچه لطیف تر و زود گوارد نخست خورند و انچه غلیظ
پس از ان خورند زیرا که لطیف زود گوارد اگر پس از آن چیزی غلیظ خورده باشد این لطیف
گوارید و بر سر آن غلیظ ناگواریده بایستد و تباه شود و ان غلیظ را تباه کند و از قی بیخ و ریاضت
چیزهای نازک چون ماهی تازه و شیر نشاید خورد از بهر انک معده گرم شده باشد انرا زود تباه کند
و از وی بخار تباه بر خیزد و قی کردن بسیار عادت نکند خاصه انچه بر اید ترش بود و از ترشیها که دندانرا
کند کرد اند و از چیزها علک چون ناطف و مانند ان خاییدن و از چیزها که دندانرا بجنباند و از
چیزها که گوشت بن دندانرا تباه کند چون کندنا و جوز و سیر و خرما و مانند ان و از چیزها سرد از پس گرم
و گرم از پس سرد پرهیز کنند و از طعام خلال و میان دندانها خاپاک کنند و اندر خلال کردن جهد آن استقصا نکنند
که گوشت بن دندان را بجنباند و هر بامداد مسواک کنند و اندر مسواک نیز چندان استقصا نکنند که جلا
دندانرا ببرد و روی دندانرا درشت کند و مسواک از چوب نرم تلخ کنند و هر وقت که قی کنند نخست
دندانرا چرب کنند تا بخاری بروی نشود و اگر هر شب نیز بوقت خواب دندان چرب کنند و نخست
بسکر کوفته بمالند یا بعد پس چرب کنند و بباید دانست که سرگوش کوفته و سوخته با نمک و انگبین
سرشته و ناسوخته باشد یا بانشش بربا کرده و اندر سرکه کشته و مرصافی امیخته هر ماه یکبار یا
دو بار دندانها بدین چیزها مالیدن دندانرا پاک کند

گفتار ششم

اندر احوال بیماریها حلق و حنجره و دیگر و این ج باب

باب نخستین

اندر تغییر آواز و باطل شدن

هرگاه که اندر حجاب یا عضلهای سینه یا اندر حلق و حنجره یا اندر رطوبت لزجه که زندرون حنجره است
افتی پدید اید اواز بگیرد و اگر افت قوی باشد اواز باطل شود و آلت اواز حنجره است و مزاج او
اندر تری و خشکی معتدل است و سبب تغیر اواز و باطل شدن ان بیشتر ان باشد که مزاج حنجره از
اعتدال بیرون شود **علامتها** هرگاه که اندر تری یا اندر خشکی از اعتدال بیرون شود اواز متغیر
شود و از اعتدال سخت بیرون (دور شده) شود و اواز باطل شود و سر حنجره را لبهای مانند کرده اند اگر سرهای
تر شود هر دو لب او بهم بچسبد یکدیگر فراهم اید و اواز ندهد و اگر خشک شود لبهای او از هم باز ماند و اواز
ندهد و علامت تری او ان بود که اواز او باریک شود و لرزان همچون اواز سگ بچه نوزاده و تدبیرها
گذشته بران گواهی دهد و علامت خشکی انست که اواز او همچو اواز کلنگ شود و تدبیرهای گذشته
بران گواهی دهد چون شبها بیدار بودن و بانگ بسیار داشتن و اندر هوای خشک بودن و دود
و گرد بران گواهی دهد **علاج** اگر سبب رطوبت باشد لعوق کرنب ساده باید که انگزد و سیر و گندنا و
و حلبه و لعوق انجیر سود دارد بدین صفت بگیرند انجیر خشک و نقیع تر یا خشک را استارات
و بپزند و بپالایند انگزد سه درم زعفران سه درم و دو دانگ انگبین چند وزن انجیر این آب افگنند و
بقوام ارند و انگزد و زعفران اندر وی حل کنند هر بامدادی از وی یک کفچه بخورند و بگیرند فرصافی دو
درم رب سوس ده درم کندر پنج درم سنگ زعفران دو درم و تخم کوفته و بیخته اندر میبختج سرشند
و اگر سبب خشکی باشد لعاب اسبغول نیم گرم با شکر و آب انار شیرین ملیسی و زرده خایه نیم برشت
با شکر و شیر تازه یا شکر و مسکه وارد گندم سپید و شکر و کباب و آب خوش نیم گرم و شوربای
مرغ فربه و اسفاناج سود دارد و آنجا که سبب تری باشد یا خشکی انجیر خشک سود دارد و اگر سبب
سوء المزاج سرد باشد خردل بریان کرده سه درم بلیل یک درم فرصافی شش درم کندر و سعتر از هر یکی چهار درم
بکوبند و حب کنند و اندر زیر زبان میدارند و بخور اندر دو درم سنگ مر دو درم کندر با میبختج سرشند و حبها
سازند و در دهان میدارند

باب دوم

اندر آواز تیز و درشت و باریک

آواز تیز آوازی باشد گران همچون آواز زیر که بهم باز اید و سبب رطوبتی باشد غلیظ **علاج** این
ریاضت باشد و کشتی گرفتن و بر سینه خرقهای گرم مالیدن و نفس فرو گرفتن و عرق آوردن و
طعام غلیظ کنند و بر نند و شراب کهن و حب خردل که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است اغذیه



دهان داشتن و اواز مرتعش و باریک اوازی باشد که گوئی می لرزد و سبب اندر رعشه باشد
و اندر عضله که حرکت حنجره بدانست و این چنان باشد که قوت اختیاری خواهد که حنجره را بجنباند
ماده غلیظ بازان بجنبد و ماده بسبب غلیظی سکون جوید و فرو گراید بضرورت دو حرکت پیدا
کند و ازین دو حرکت ارتعاش حاصل اید **علاج** خداوند این علت را بفرمایند تا پیوسته بقفا خفته
باشد و تخته سکین باندازه طاقت او بر سینه وی نهاده تا بتکلف سخن گفتن کند
و غذا همچنانکه اندر علاج اواز تیز و بحقنه تیز با مطبوخ افتیمون و معجون لوغاذیا استفراغ کردن و غرغره
غرغره فرمودن با نکامه و مویزج و ایارج فیقرا و حبها از عاقرقرحا و جندبیدستر و حب النیل و حب الغار
و خربق و سکبینج و مقل و تخم کرفس و تخم بادیان و بادام تلخ بلبل سازند و اندر دهان میدارند و
سبب اواز باریک اندر بیشتر وقتها ماندگی باشد و بی خوابی و جماع و انواع استفراغها
و سرما که حنجره را تنگ کند و اواز همچون اواز خصی و اواز کودک شود **علاج** گرمابه معتدل
و غذا لطیف و معتدل و زود گوار و ماء اللحم و زرده خایه نیم برشت و گوشت دراج و تیهوج
و اگر سبب سرما باشد حب خردل اندر دهان داشتن نافع باشد ان شاء الله تعالی

باب سیم

اندر خناق و ذبحه

خناق دشواری دم زدن است و سبب بیشتر اماسها عضلهای حنجره و مری است و گاهی رباطهاو
غضروفهای ان و اماس عضله بسیار باشد که سبب ان تشنج خشک باشد و باز ماندن عضلهای
حنجره از کار خویش با هم بسبب تشنج عضلهای حنجره و حلقوم اندر کشیده شود و مهره گردن بدان
سبب از جای برود و این کودکان را بیشتر افتد و آنچه از تشنج خشک افتد تیز باشد و ماده
خون و صفرا بیشتر باشد و بلغم کمتر باشد و سودا کمتر باشد از بهر آنکه سودا غلیظ باشد
بکار بعضوی ریخته شود و گاه باشد که اماس گرم سودا وی گردد و آنچنان باشد که لطیف
ان تحلیل پذیرد و ماده غلیظ سوخته بماند و گاه باشد که ماده خناق بسینه فرود اید و ذات
الریه گردد و گاه بعصبها فرود اید و تشنج کند و گاه باشد که بحوالی دل فرود اید و هلاک کند و گاه باشد
که بمعده فرود اید و معده را تباه کند لکن این سهلتر باشد و علاج پذیرد و مرگ خداوند خناق
تشنج آن باشد که سخت تشنج کند پس برود و ذبحه اماس لوزتان باشد از گوشت که گوشت انرا

حلق پیدا باشد همچون طوقی بدین سبب آن آماس را ذبحه **علامتها** نفس دشوار تواند زد و دهان گشاده
دارد و باشد که زفان بیرون کرده دارد و چشمها بیرون خاسته و هیچ بحلق فرو نتواند برد و آواز او
همچو آواز کام باشد و بسیار باشد که پندارد که قی خواهد افتاد و نیفتد و صعبی و سهلی این علامتها
اندازهٔ صعبی و سهلی این علت باشد و علامتهای مادتها دانسته شده است **علاج** اگر خناق
مشارک همه تن باشد و قوت قوی باشد و از فصد مانعی نباشد فصد کنند و مبلغی تمام خون بیرون کنند
چندانکه بیم باشد که غشی گیرد اندر حال علت زایل گردد و اگر قوت ضعیف باشد خون بتفاریق بیرون
باید کرد تا بیم غشی نباشد که اندر غشی قوت ساقط گردد و سقوط قوت با تنگی نفس بد باشد و اگر فصد
باخر تواند کرد و باخر باید کرد تا نضج پدید آید تا قوت هضم پدید آید بر جای باشد و استفراغ هم نافع بود
لیکن از تفاریق چاره نباشد تا راه دم زدن گشاده داشته باشد و آنجا که علت صعب و زفان
بیرون آمده باشد رگ زیر زفان زدن چیز نباید کرد و گاه باشد که حاجت آید که زبان اندکی بیازند
و بر ساق حجامت کنند و آنجا که ماده هم اندر حوالی حلق باشد فصد نکنند و اعتماد بر باز گرفتن بر باز
گرفتن غذا کنند تا بسبب فصد قوت ساقط نشود و آنجا که بسبب علت باز ایستادن استفراغی باشد
معتاد باشد چون استفراغ دم طمث و خون بواسیر رگ صافن باید زد و بر ساق حجامت
کردن و اندر خناق صعب شیشه بر مهرهٔ دوم از مهرهای گردن نهادن صواب باشد تا راه دم زدن
بسته نماند و چیزی بحلق فرو رود و چون چیزی فرو خورد باشد شیشه بردارند و هر باری بجای
میکنند و اگر سر باید آنرا بیرون باید کرد چنان کنند و اگر بر بهره و جانب گردن حجامت کنند
صواب باشد و پس از آن شیشه بر میان سرین نهادن و زیر زنخدان نهادن حجامت کردن و بر
ساق و بر کاهل و کتف و نا آزدن و مالیدن و پس بحقنهٔ نرم طبع فرو آوردن و اگر چیزی بحلق فرو
می تواند برد خیارشنبر و شیرخشت اندر آب کشنه و آب عنب الثعلب حل کنند و بدهند و پس از آنکه
طبع فرو آورده باشد اطراف او بطبیخ بنفشه و بابونه و اکلیل الملک و سبوس ای شویند و می مالند و
و کشکاب میدهند از کشک و عدس مقشر و اگر از کشکاب نفرتی باشد سکنجبین دهند و
اگر با اول بضمادی حاجت آید از چیزی خشک و قابض سازند چون برگ کسنه و لسان الحمل و آرد
جو و عدس مقشر و خطمی و اندر میانه بنفشه و بابونه زیادت کنند و بروغن گل چرب کنند و بر گرداگرد
قفا می نهند و غرغره بشیر تازه باول و اندر میانه و آخر سود دارد و اگر خواهند که بچیزی قابض غرغره
کنند



کنند چون رب جوز آنرا البر سکنجبین بیامیزند و شراب توت و آب عنب الثعلب خون را
ساکن کنند و در ابتدا این جمله که یاد کرده آمد چون غرغره و شیشه بر نهادن روز اول و دوم کنند
و اگر روز دوم آب کشنیز با آب عنب الثعلب بگیرند و گل سرخ خشک و بیخ سوسن اندر وی
بجوشانند و بپالایند و فلوس خیارشنبر در وی حل کنند و بدان غرغره کنند صواب باشد و روز
سیم روز انتها باشد آب بادیان با آن بیامیزند با قدری مسحه اندر وی حل کنند و بدان غرغره کنند
و مسکه و روغن گاو گداخته و عصارهٔ کرنب با مسحه گر با انگبین و تخم کتان و تخم مرو کوفته با شیر
غرغره کردن نرم کننده و پزاننده است و آنچه قوی‌تر باشد بوره با انگبین با سرگین خطاف یا سرگین
خرگوش یا جند بیدستر یا نوشادر یا بلبل یا خردل یا بزر اسفند اندر شراب توت
حل کنند و اندر سکنجبین کنند و بدان غرغره کنند و اگر آماس نرم شود لکن نگشاید داروها
قابض چون جلنار و گزمازو و شب یمانی اندر دمند یا رب جوز غرغره کنند و هر گاه که گشاده
شود بروغن گاو یا روغن بنفشه با آب گرم آمیخته گلو کنند تا اثر آن بشوید پس زردهٔ خایه مرغ خام
با روغن بادام اندر آب گرم کنند تا اثر آن بشوید و بدان غرغره کنند یا بیخ سوسن اندکی نشاسته و
کثیرا اندر آب بپزند و بدان غرغره کنند و غذا اندرین وقت سبوس آب باشد و روغن بادام
و اگر خناق صفرای باشد و قانون علاج همین باشد لکن اندر تسکین استقصا بیشتر کنند و غرغره
بشراب توت و شراب غوره آمیخته کنند یا سکنجبین یا با آب سماق و گلنار اندر وی
پخته یا فرغار کرده بشراب خشخاش با آب غوره آمیخته و اگر خناق بلغمی باشد غرغره برب جوز
با اندکی عاقرقرحا و انگبین کنند یا رب جوز و سکنجبین عسلی کنند و دوای الخطاطیف اندر
اندر میخته حل کرده غرغره کنند قوی نافع باشد و طبع را بایارج فیقرا و قوقایا نرم کنند یا بحقنه
نیز و اگر خناق سوداوی باشد غرغره بجلاب گرم و ماء العسل و مسحه کنند و آبی که اندر
وی اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و حلبه جوشانیده باشند و طبع را بایارج فیقرا و مطبوخ
افتیمون نرم کنند یا بحقنه نیز و اگر سبب خناق از جای بیرون آمدن مهره گردن باشد اگر
بفصد و حقنه حاجت آید نخست بدان مشغول شوند و حیلت بجای باز آوردن آن مهره کنند
بانگشت یا بالتی که آنرا باشد و آن آلتی است از آهن بر سان زبانهٔ لگام تیز کی که بحلق فرو
کنند و مهره بر افرازند تا بجای باز شود و از بیرون داروهای قابض برنهند تا اثر آنگاه دارد و اگر آماس

وبدان سبب کار آلت جری فروبردن ضعیف یا باطل گردد بگیرند مازو و انار پوست قرظ برگ مورد برشش
کف گران فوفل بربرشم ماهی لبرشند و برگردن نهند مهره را بجای باز آرد و اگر چهار روز بگذرد و
وبای بیمار خدر نباشد امید خلاص باشد لکن گردن کوژ بماند از پس چهار روز این علاجها
کنند که یاد کرده آمد غرغره و فصد و حقنه و ضماد نافع بود باذن الله تبارک و تعالی

باب چهارم

اندر بثرها که زندرون حلق برآید

حلق این کشادگی است پیش گردن است و قصبه شش و مری اندروی است و اندرین
هردو مجری بثرها برآید علامتها آنچه بر مری باشد از گذشتن طعام الم یابد و آنچه بر حلق و قصبه
شش و حنجره برآید از سخن گفتن و گردو دو الم یابد علاج رگ باسلیق باید زد و طلا
باب میوه و فلوس خیار شنبر فرو داوردن و بامداد و شبانگاه سکنجبین با روغن بنفشه و
روغن و لعاب اسبغول و شکر دادن نیم گرم و از آب سرد پرهیز باید کرد تا زود پخته شود و اندر
برآیند او وستی علاج خناق کنند و اگر بثره بزرگ باشد و گلو گرد و حلق بنجورد اندکی اندکی
موم روغن سپید نهند تا فرو دی برد تا درد بنشاند و هر ساعت اندکی مرهم کافوری باز زده خارج بخچه [illegible]

باب پنجم

اندر دیوچه که بحلق اندر ماند

اندر اگر زلوان دید بعنقانش برجیند چنانکه بگسلد و سر و گردن او پاک برجیده شود و بختج
سرکه و نمک با سرکه و انگزد اندر دهان گیرند یک زمان تا سست گردد و اگر در زیر فرو رفته باشد
هم برین که یاد کرده آمد غرغره کنند بگیرند افسنتین بپزند و شونیز دو جزو و بکوبند و اندر سرکه حل کنند
و بدان غرغره کنند و اگر بمعده فرو رفته باشد بگیرند شیح و قیصوم و افسنتین و شونیز و ترمس و
قسط و تخم برنگ کابلی و بخبس از هر یک جزو و اندر سرکه ممزوج بپزند و بپالایند و بخورند و اندر طعام
سیر و پیاز و بودنه و خردل و کبر سپید نهند و اگر اندر گرمابه گرم و اندر آفتاب نشینند تا گرم شود و تشنه
و کوزه آب سرد بر لب نهند وی دارد و البته بخورد از حرارت معده بگریزد و بطلب خنکی آب آید و اگر بطلب لب نهند صواب باشد [illegible]

گفتار هفتم

اندر بیماریها انتهاء دم زدن و علاج آن

باب نخستین

اندر ضیق النفس و نفس انتصاب و ربو



ضیق النفس تنگی نفس را گویند و سبب آن تنگی گذرهای دم زدن باشد و گذر را یافتن هوا که بدم زدن
اندر آید مگر اندکی و بدشواری اندر آید و سبب تنگی گذر هوا ماده باشد اندر قصبه شش و رگها و شریانهای
او یا آماس شش یا آماس بعضی احشا چون معده و جگر و بدان سبب حرکت انبساط شش را جای تنگ آید
یا ماده باشد اندر فضای سینه ریخته چنانکه اندر استسقا افتد یا بخار دخانی بسیار اندر شش
و حرکت انقباض او از بهر بیرون کردن آن دشوار شود و سبب بسیاری آن دم زدن دشوار گردد یا باد
غلیظ باشد اندر سینه و گذرهای دم زدن یا خشکی غالب شود و تخلخل شش فراز هم آید و حرکت انبساط
دشوار گردد یا سرما و بالتهاء دم زدن رسد از باد سرد و داروی و طعام سرد و ربو بیماری است که مردم
آسوده دم نتواند زد و همچون دم زدن کسی باشد که دویده بود و سبب آن هم دشواری گذر یافتن
هوای دم زدن باشد و نفس انتصاب نوعی از ضیق النفس است صعبتر از ربو و خداوند این
علت تا راست نشیند یا بر پای راست ایستاده نباشد دم نتواند زد و بسیار باشد که علت
ربو ذات الریه گردد و بیماریها شش خز بسیار باشد که بیماری حاد گردد و هر گاه که تابستان خشک و
شمالی باشد و اندر خریف باران بسیار آید اندر زمستان بیماریهای شش بسیار افتد
اگر سبب آن اندر عضلهای باسطه باشد آواز حلقی باشد و اگر سبب اندر عضله قابضه باشد
آواز گرفته شود چنانکه التخ گویند و اگر سبب اندر شش باشد سینه گرانی کند و رخسارها سرخ باشد
و اگر اندر غشاء شش و عضلها باشد اندر سینه دردی باشد خلنده و سوزاننده و اگر اندر قصبه باشد
رطوبت باسانی برآید و لیکن اندک و اگر بدشواری برآید نشان آن باشد که ماده اندر تخلخل شش است
لکن اگر ماده تنها اندر تخلخل شش باشد و اندر جزوی دیگر نباشد از اجزاء سینه سرفه دیر افتد و
اگرچه رطوبت بدشواری برآید و اگر سبب اندر حجاب باشد تنگی نفس بسیار گشتن باشد بسبب مشارکت
دماغ و اگر ماده اندر فضای سینه ریخته شود هرگاه که از پهلو بدیگر پهلو گردد ماده ازین جانب بدان جانب
ریزد و آواز آن آگاهی باشد و سرفه کمتر باشد لکن علاج بدشواری پذیرد و ماده این علت یا نزله باشد
که از سر فرود آید یا از عضوی دیگر بشش انتقال کند بسبب تخلخل و نازکی او یا خود اندر شش تولد کند اما
نزله بیکبار افتد و انتقال اندک اندک باشد و تولد ماده اندر شش بسبب سوء المزاج سرد باشد و تهیج او
نشان آن باشد          قانون علاج این علت آن باشد که داروی گرم ماده را گرم کند و خراجی تولد
کند یا آنچه لطیف تر باشد تحلیل پذیرد و غلیظ بماند و عسر گردد اما اگر ماده اندر تخلخل ها اندر

رگها و شریانها او باشد نخست رگ باسلیق زنند از دست چپ باز هر دو دست بیکبار پس تدبیر ماده
منزک کند و اگر این علت کودک را باشد بادیان تر اندر شیر بخته با آب بادیان با شیر مادر آمیخته کفایت
باشد و اندر بیشتر وقتها طبع باید که نرم باشد و ماهی شور بیش از طعام خوردن و کبر شور طبع را
نرم کند و چغندر و شوربای خروس پیر و مغز تخم کاکان اندر وی بخته و کشکاب با مقدار پنج دانگ فروق
و سحیک اوقیه یا یک درم افتیمون و ماء العسل از طبخ حلبه و انجیر ساخته و حلبه و موز اندر آب باران
بخته اندرین علت سود دارد و بیش از طعام خوردن طبع نرم دارد و شراب رقیق ریحانی مقدار اندک
ماده را بپزاند و بجای آن ماء العسل با جلاب خوردن میان طعام و آب خوردن کتری دو ساعت صبر
کردن سود دارد و پس از طعام خواب زیان دارد و مالیدن سینه و پهلوها سینه بخرقه درشت مالیدن
معتدل و ریاضت معتدل سود دارد و چیزی خواندن و بتدریج آواز بلند کردن سود دارد و اما تدبیر
طبع نرم کردن نخست بداروی مفرد نرم باید کرد چون سکبینج و زراوند گرد و قنطوریون و اسقیل
بریان کرده اما زراوند هر بامداد چهار دانگ یا یک اوقیه میبختج بدهند و سکبینج از چهار دانگ تا یک مثقال
اندر آب سداب حل کنند و بدهند و اسقیل هم چندان با انگبین بسرشند و بدهند و قنطوریون
باریک اندر آب بپزند و آب او با میبختج یا انگبین بدهند اگر علت کهن باشد قنطوریون باید
و اگر تازه باشد غلیظ و هر گاه که بدین مفردات کار بر نیاید داروهای مرکب بدهند بدین صفت
غاریقون چهار دانگ و نیم شحم حنظل دانگی و نیم رب سوس چهار دانگ حب کنند و بدهند و اگر اندر سینه
حرارتی باشد بگیرند بنفشه رب سوس از هر یکی یک درم غاریقون نیم درم کثیرا نیم دانگ حبها که اندر دهان
دارند سینه را پاک کند از این نوع کنند بگیرند عاقرقرحا و علک الانباط کوفته و بیخته یا اندکی بیرزد
بسرشند و حب کنند و لعاب اسقیل نافع است هر بامداد دیگ کفچه بدهند صفت آن اسقیل
ترا اندر انگبین مصفی بپزند و بکار دارند صفت لعوق نافع بگیرند تخم سپندان و بخند پوست
کنده از هر یکی سی درم زوفا خشک هفت درم بکوبند و انگبین بسرشند و هر بامداد دیگ کفچه بدهند و اگر حقنه
کنند بدارو ها لطیف کنند صواب باشد بگیرند خردل یک درم نمک طعام یک درم بوره نیم درم نطرون
دانگی انگبین یک اوقیه بکوبند و بسرشند و اندر آب نیم گرم حل کنند و بدهند و چهار درم بوره و
دو درم تخم اسفندان اندر پنج اوقیه ماء العسل داروی قوی است و اگر الف فرو گیرد و خناق
شود چهار درم بوره و دو تخم اسفندان اندر پنج اوقیه ماء العسل بدهند اندر حال گشاده شود

وانواع



وانواع مرکبات دیگر اندر کتاب ذخیره یاد کرده آمده است و آنجا که ماده اندر فضای سینه بخته شود علاج
استسقا کنند و آنجا که سبب آماس احشا باشد علاج آن اندر جایگاه آن یاد کرده شود و آنجا که سبب
بخار دخانی باشد اندر شش غلبه تشنگی و راحت یافتن از هوای سرد علامت آن باشد تدبیر
علاج آنست که بهوای دیگر روند یا هوای خانه خوشبوی خنک و استفراغ بماء الجبن و ایارج فیقرا کنند و
آنجا که ماده باد غلیظ باشد آب بادیان و ایارج فیقرا و حب الرشاد علاج آنست و آنجا که خشکی
غالب بود شیر خر و شیر زنان نافع بود و علاج تقلص الحجاب علاج اوست و آنجا که سبب سرما رسیده
بود طبخ حلبه و مویز و مانند آن سود دارد و غذا اندر همه انواع شوربای خروس پیر دهند و شوربا
گنجشک و کبک و دراج و تذرو و خرگوش و آهو و گوزن و ماهی طرخ و گوشت خارپشت
و شش روباه بخاصیت سود دارد حل کنند و بکوبند و بانگشت بر سینه نهند گاه گاه نافع باشد ان شاء الله

باب دوم

## اندر انواع سرفه

سرفه شش را همچون عطسه است دماغ را و اسباب سرفه انواع سوء المزاج است ساده
و با ماده و آماس التهاب و دم زدن اگر چه آماس اندر میان عضو جای گرفته باشد و از آن رنجیده کرده
کرده و بدین سبب آماس را التفرق الاتصال گویند و سوء المزاج بر خلاف این باشد و ماده
یا اندر فضای عضو باشد یا اندر عروق مجاور باشد و رسیدن چیزی ناطبعی یا التهاب دم زدن
چون دودی و غباری و طعامی که شش را تیز و عفص و بسیار باشد که سرفه بحث حرکت هم بتن پدید آید
چنانکه اندر بیماریهای حاده و محرقه پدید آید و باشد که بحث حرکت یک عضو پدید آید چنان باشد که اندر جگر مثلا
یا اندر حجاب یا فرد سوی حجاب آماسی پدید آید و معالیق جگر فرو کشیده شود و بسبب پیوستگی
عصبها همه احشا و اجزای شش و معالیق آن نیز کشیده شود و سفنج ها و دم زدن بسبب آنکه کشیده
اجزای شش تنگ شود و المی یافته شود و قوت طبیعت از جهت دفع الم و از جهت تنگی سفنج دم زدن بجنبد و
سرفه تولد کند و این سرفه باشد خشک و با الم و تمدد باشد و باشد نیز که جگر گرم باشد و غذا اگر از
وی بشش رود بخارات گرمی باشد و او را بجوشاند و بثرها بروی پدید آید از بثرات السعال گویند
و ممکن باشد که خراجی تولد کند و اندر آغاز تولد بثرات و خراج سرفه بی نفث باشد نیز که شش گرم
باشد و غذا که بوی رسد طبخی باشد اندر گرمی و تخلخل شود و بدین سبب اندر اجزای شش تمدد پدید آید

وسرفه آرد **علاماتها** انواع سوء المزاج ساده و با ماده معلوم شده است و علامات اماس شش و اماس دیگر
احشا نیز معلوم است و علامت نزلات السعال ابتدا گرم و نبض سریع و راحت یافتن از هوای خنک و شربت
خنک **علاج** اماس اندر سوء المزاج گرم ساده شراب بنفشه و شراب نیلوفر باید داد و لعاب اسپغول و
گلاب سپستان اندر وی بخته و گلاب سرد و صندل و کافور و بنفشه و نیلوفر بوییدن و ضماد از بنفشه
و نیلوفر و برگ بید و تراشه کدو بر زبر سینه نهادن و حب السعال از صمغ بادام یا صمغ الپی و کثیرا و
نشاسته و مغز بادام و مغز تخم کدو و تخم خیار سازند و بلعاب اسپغول حب کنند بگیرند صمغ بادام صد درم
اندر صد درم جلاب و دویست درم آب و پنجاه درم روغن بادام بپزند تا بقوام انگبین شود پیوسته بکار
دارند و اندر سوء المزاج سرد ساده نفس فرو گرفتی چندانک ممکن کردد شش را گرم کنند و لعاب
حب الرشاد و تخم کتان با انگبین شیر قوامی دهند و بکار دارند و اندر شراب زوفا انجیر پستی و
مویز منقی و تخم بادیان و زوفای خشک و پرسیاوشان و اندکی اربسا بپزند و با انگبین دهند و غذا
سپوس آب و حسو گندم بعسل و اندر حسو حلبه و خرما و انجیر می زنند و روغن حلغوزه و
روغن حبة الخضرا و روغن پسته کنند و اندر سوء المزاج گرم با ماده بنگرند اگر ماده رقیق باشد تا کوفته
نادهند و اندر کشکاب عناب و سپستان می دهند و از کثیرا و جلاب و روغن بادام لعوقی سازند
بقوام انگبین و بکار دارند و حب السعال و کثیرا و نشاسته و رب السوس سازند بعصاره برگ
کوکنار و برگ خشخاش حب کنند و تخم خشخاش اندکی اندکی بشکر می دهند اگر ماده غلیظ باشد
کشکاب با شراب بنفشه دهند و اندر کشکاب بیخ سوسن و بیخ و خطمی و اندکی باقلی پوست کنده
می پزند و اگر پنج درم بنفشه پرورده اندر آب باقلا دهند صواب باشد **صفت شرابی** که سینه را و طبع
را نرم کند بگیرند عناب بیست عدد سپستان چهل عدد مویز بی دانه ده درم انجیر پستی ده عدد
بنفشه پنج درم پرسیاوشان پنج درم بیخ سوسن سفید ده درم لسان الثور پنج درم بپزند و بپالایند و
بیست درم سنگ فلوس خیار شنبر و چهل درم روغن بر افکند این جمله دو شربت باشد و غذا از
کشک جو و ماش مقشر و اسفاناخ و روغن بادام باید و اندر سوء المزاج سرد با ماده برقانون علاج
ضیق النفس روند و اندر شراب زوفا و ارسیان تخم کرفس زیادت کنند و انجا که سبب سرفه اماس
و ریش شش باشد علاج این علاج ذات الریه و شوصه و ذات الجنب باشد و انجا که سبب نزلات
السعال باشد علاج این و علاج نزله که زندرون حلق برآید یکی است که اندر باب

چهارم



چهارم از گفتار ششم یاد آمده است و الله اعلم بالصواب

## باب سیوم

### اندر برآمدن خون بسرفه

برآمدن خون بسرفه از گلو یا از حنجره و حلقوم باشد یا از شش و رگها و رگهای سینه از راه
معده و اسباب آن یا سرفه صعب باشد یا قی کردن یا نجاح یا زخمی و افتادنی یا خشمی و ضجری چنانکه
دیوانگان را و صرع و عاشقان را افتد یا دارو و طعام تیز خوردن یا برزمانی یا برزمین خشک بی بستر یا اندر هوای
گرم مقام داشتن یا دیوچه اندر حلق او بخفتن یا طرقیدن رگی از قوتی که بدو رسد یا از تیزی خلطی
که با خون آمیخته باشد و تیزی آن رگ را بشکند و برون تراید یا اماس خونی اندر شش و سینه و معده
و جگر پدید آید و خون برآمدن گیرند یا امتلا هم تن از خون فرود آمدن آن از غذاها و اندامها و این کسی را افتد
که طعامهای قوی خورد و ریاضت کم کند و ممکن است که اندامی از کسی جدا کنند چون دست و پای جراحت آن بسته
شود و نصیب آن از خون اندر تن بماند و امتلای خونی پدید آید یا باز ایستادن خونی که استفراغ آن
عادت باشد چون خون حیض و خون بواسیر یا دی که زندرون رگها تولد کند یا رگی را بطرقاند یا
سردی و خشکی بر التهاب دم زدن غلبه کند و بدان سبب اندر حرکت انبساطی رگی بطرقد یا رطوبت غلبه
کند و رگها اغشته و سست گردد و خون از رگها برآمدن گیرد و بقصبه شش اندر آید پیوسته و حرارت
بالتهاب دم زدن میرسد چون حرارت آفتاب و آتش و گرمابه و غیر آن **علاماتها** آنچه از حنجره و گری
باشد خوناب باشد و بی سرفه و بی تنحنح برآید و آنچه از شش برآید بسرفه سخت برآید و کم رنگ و رقیق و با
کفک باشد و اگرچه با سرفه سخت برآید با درد نباشد و هرچند روزی بایستد و باز برآمدن گیرد و آنچه
از رگهای شش برآید خونی گرم و بقوام تر و بسیار و رنگ تر و کفکناک و آنچه از رگهای سینه برآید خون سیاه
و غلیظ و اندک باشد و کفک خایه باشد و بسرفه سخت برآید و با درد باشد در جمله آنچه از شکافتن رگ
باشد خوناب بسیار و اگر سبب شکافتن رگ تیزی خون باشد یا تیزی خلطی که با خون آمیخته باشد
یا ب باشد و تدبیرها که گذشته بر آن گواهی دهد و آنچه از امتلا خون و گشاده شدن سر رگ باشد خوناب
بسیار با درد برآید و از برآمدن راحتی پدید آید و آنچه از اماس شش برآید علامتهای ذات الریه بر آن گواهی دهد
و آنچه از معده برآید یا از جگر و سپرز بقی برآید بی سرفه بود باید دانست که آنچه از سینه برآید بدان خطر
ناکتر است که از شش برآید و آنچه از اماس خون برآید بدان خطرناکتر است که از سرفه شش برآید و اگر کسی را که از

شش خون برآید بیم باشد که ریشی گردد و اگر برآید و بایستد و باز برآمدن گیرد علامت آن باشد که ریش گشت و این ماده
برآمدن دوم از ریش می برآید **علاج** طریق باز داشتن خون رگ زدن است و ماده را بسوی زیر فرو کشیدن و مزاج
عضو با عتدال باز آوردن و داروها باز دارنده دادن و اما اگر از سینه و شش برآید رگ باسلیق باید زد
و اگر از کام و طارفه فرود آید قیفال باید زد و اگر از معده و جگر اکحل باید زد و اولی آن که نخست رگ صافن زنند
تا ماده را از بالا فرود آرد پس باسلیق زنند تا ماده از سینه کم شود و اما پس کم کنند و خون بتفاریق بیرون
کنند تا قوت ساقط نشود و اطراف بستن و مالیدن و نشستن و ساق نهادن و حاقن و مابض گشادن و حقنه
کردن تا ماده را فرو کشد و از حرکت بسیار و کار سخت و بسیار گفتن و آواز بلند کردن و از خشم و [illegible]
گشادن و از شراب و مباشرت و از طعام گشاینده چون کرفس و گنجید و خرما و انگبین و از جمله چیزها
پرهیز کردن و مزاج عضو با عتدال باز آوردن و غذا اما اگر سعال نباشد از سماق و غوره و زرشک و نار انگ
و حماض ترنج و باچه بره اندر وی پخته و اگر سرفه باشد و تب نباشد غذا کشک جو و ماش مقشر و از کدو و کنا
تره از خیار و اسفاناخ سازند بمغز بادام و مسکه و پوسته گل ارمنی اندر دهان داشتن و اگر تب نباشد
باچه و خایه مرغ نیم برشت و شیر بز با نمک و پنیر تازه چون شاینده و دوغبا کارزد و دوغ گاو و باچه بزنند و حسو کار از کعک
و کاورس مقشر سازند و گوشت طیهوج و دراج و کبک موافق باشد و اما داروها که خون باز دارد و لسان الحمل
تنها اگر گل مختوم اگر با قرصها کهربا و آب برگ خرفه با کهربا سود دارد و گل ارمنی و شادنج عدسی مغسول بهترین
داروست از یکدرم تا دو درم اندر آب عصا الراعی یا اندر آب خرفه و لسان الحمل خون باز دارد و جراحت
خشک کند و بر وی باید داروها که او خورد صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و شادنج عدسی اندر وی ترکیبند
یکروز وی مانند و از این آب بجوشانند و برگ لسان الحمل و برگ خطمی و ارد جو بکوبند و بگلاب تر کنند و بر سینه
نهند **صفت** داروی سودمند بگیرند طباشیر و گل سرخ از هر یک پنج درم بسد کهربا مروارید تخم خشخاش
سفید رب السوس اقاقیا عصاره لحیة التیس گل ارمنی از هر یک سه درم گل مختوم شادنج عدسی از هر یک
پنج درم سنگ افیون دو درم همه بکوبند و بیزند و بیست درم اسبغول ناکوفته با آن بیامیزند و ده درم سنگ ما
تخم لسان الحمل شربت دو درم اندر آب بادیان یا اندر آب اطراف رز کوفته و فشارده یا اندر عصاره
گل تر یا اندر گلاب و اگر حرارت قوی نباشد سه درم کندر با آن بیامیزند و اندر کتاب میوه ها قابض زیر
چون حب الآس و آبی و امرود و قدید و زعرور و کندس کوهی و بستانی و این کندس میوه ایست اندر بعضی
شهرهای خراسان از اوزبج و [illegible] گویند و بسبب نزله باشد قوی سر باید سترد و ضماد از نقشا و سرگین کبوتر بر سر نهاد

بوسته



بوسته سر خاریدن و مجلسها می نشستن و اگر سبب تیزی ماده باشد که با خون آمیخته باشد اندر کشکاب
کدوی تر و سرطان تازه می باید پخت و اگر کدوی تر مقطر کنند و کشکاب بدان بپزند صواب باشد و اگر سبب
طرقیدن رگی باشد بسبب حرکتی سخت و مانند این نخست رگ باید زد قانون علاج بجای آوردن و ضماد
از خاک کندر و مازو و آرد جو و گرد آسیا و گلنار و پوست انار و برگ مورد و اطراف رز و خرما و قسب
همه بکوبند و بپزند و چون عصیده سازند و روغن گل یا روغن مورد بیامیزند و بر سینه نهند و اگر سبب
طرقیدن سرما سخت باشد بگیرند نعناع سه درم سنگ تخم کمان پنج درم سنبل سه درم سنگ بسد گل سرخ
از هر یکی پنج درم کهربا سه درم و نیم خنجبیدستر یکدرم و نیم اقاقیا سه درم شربت یکدرم سنگ و نیم اندر
عصاره گل تر و مانند آن یا اندر نبیذ قابض و اگر سبب طرقیدن رگ بادی غلیظ باشد سکنجبین او
و حریره و تریاق بزرگ و مثرودیطوس سود دارد و اگر سبب گشاده شدن دهان رگها باشد بسبب آغشتگی از رطوبت
نخست آن رطوبت را کم باید کرد و قوانین علاج خون باز داشتن بجای باید آورد و تریاق و مثرودیطوس
و سجزینیا و فلونیای رومی دادن و ضماد از کندر و زیره بریان کرده و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و جند
بیدستر و قلقدیس باید ساخت و طعام از گوشت گنجشک و کبک و تذرو و دراج باید کرد و اگر
سبب برآمدن خون زخمی باشد که بر جگر افتد نخست علاج کلی و قوانین علاج آن مقدم باید داشت و این **سوف**
دادن ریوند چینی ده درم لک مغسول پنج درم گل ارمنی پنج درم شربت ده درم و باقی علاج جگر باید کرد
و یکمثقال شادنج مغسول اندر عصاره بادروج یا اندر عصاره لسان الحمل بهترین علاجی است و شیر مایه
خرگوش اندر گلاب یا اندر عصاره گل تر یا اندر عصاره خرفه یا اندر عصاره بادروج نافع باشد باذن الله

## باب چهارم

### اندر ذات الریه

ذات الریه آماس شش است و اسباب آن یا نزله یا خناق که بگشاید و ماده بشش فرود آید و ذات الجنب
ذات الریه گردد و سبب آنکه ذات الجنب ذات الریه تواند شد تخلخل و نازکی گوشت شش است و بسیاری
حرکت او و حرکت سبب جذب ماده باشد و تخلخل سبب قبول آن و ذات الریه علتی است عسر از بهر آنکه
شش عضوی نازک است و قوام زندگانی و حرکت انبساط و انقباض باوست و این فعل شریف است
و از بهر نازکی و از بهر شرف فعل او آفریدگار تبارک و تعالی چنان ساخته است که خونی که غذای او خواهد بود
نخست اندر دل پخته شود و تمامی پختگی نزدیک آمده باشد که بوی رسد تا قوت بزاینده و غذا بروی

سبک اید یا اندران فعل نزیف فتوری و خللی نیفتد و عضوی که مؤنث برانیدن غذا خویش ازوی می تواند
داشت مادهٔ علتی را که اندروی افتد دشوار تواند برانید و دشوار دفع تواند کرد خاصه که مادهٔ ذات الریه
اندر بیشتر وقتها بلغم باشد یا خونی از بهر انک گوشت وی نازک است ضعیف اندروی باز بماند یا انک گاه باشد
که ذات الریه از جنس حمره گردد و مهلت ندهد و هیچ علاج نپذیرد از بهر انک لیس گرم باشد و بدل نزدیک
و منفعت شربتهای خنک بدو کمتر رسد از بهر انک هر عضوی از شربت قوتی می ستاند و شربت هر عضوی
تغیری و حرارتی می پذیرد و از هر ماده که اندر اعضا باشد جزوی با وی امیخته میگردد و از قوة خنکی باده
چندان نماند که با حرارة حمره برابری کند و خنکی ضماد نیز بدان حرارت برابری نکند از بهر انک قوت خنکی که از وی
نیست لکن مسام را ببندد و نگذارد که جزوها که گذرنده را باطل کند و بخار گرم از تحلیل باز دارد و باید دانست
که گاه باشد که ذات الریه بتحلیل دفع شود و گاه باشد که ریم کند و سپید بشود و گاه باشد که صلب گردد
و گاه باشد که خراج گردد و گاه باشد که ذات الجنب گردد و این نادر باشد و گاه باشد که دست و انگشتان
خدر شود و گاه باشد که بجانب دل میل کند و خفقان و غشی پدید اید و ممکن است که بجانب دماغ میل کند
و این نیز نادر باشد و گاه باشد که اندر ریش غذا و ندعلت مادهٔ انبا کی کرد اید و حال او بچون حال مسلول
شود و گاه باشد که اندر ذات الریه صلب سنگی تولد کند و فولس از جالینوس حکایت میکند که او دید
که بسرفه سنگها برامده است بچون ژاله و اسکندر میگوید که من دیده ام که سنگ بزرگی برامد بچون سنگها
که از مثانه بیرون اید و پس از انکه سنگ برامد سرفه زایل شد و فولس میگوید که من نیز دیدم که سنگها فرو
و درشت بچو خسک برامد بسرفه صعب بعدد چهار هر یکی بوزن سه قیراط و پس از ان سرفه کمتر شد و علت
بسل باز گشت و بیمار اندر هلاک شد **علامتها** علامت کلی ذات الریه تب است تخت فراخ ماده
و تنگی نفس و گرانی سینه و تمدد باندازهٔ کمی و بیشی ماده و درد که از میان سینه و دو کتف بیرون اید
و ضربان اندر زیر کتف یا اندر ترقوه یا اندر پستان یا اندر هر سه جای و بیشتر رطوبتی غلیظ لزج برزفا
بدید می اید سرخ شدن رخ در مقدار یکدرم علامت خاصه این علت باشد خاصه اندر تب و
حرکتها چشم اهسته تر و گران تر از حرکتها عادتی گردد و رگها چشم اندر بیشتر وقتها ممتلی باشد
بسبب بسیاری بخار و بیمار اندر حال تب بچون خواب الودی باشد هم بسبب بسیاری بخار و نبض
موجی باشد و عظیم و متواتر و اگر ذات الریه صلب گردد تنگی نفس زیاده گردد و سرفه خشک و متواتر باشد
و حرارت کمتر و اگر ماده رطوبت رقیق باشد نفس تنگ باشد و اب دهان بسیار و رخسار اندر تب



سرخ شود و اندر سینه حرارت نباشد و اگر علت بتحلیل دفع خواهد شد
بسرفه اندک رطوبت پخته براید و اگر ریم خواهد گرد تب لازم باشد
و اندر معالیق نبض ورد و تمدد باشد و اگر ذات الریه ذات الجنب گردد تنگی نفس کم شود
و پهلو خلیدن گیرد **علاج** اگر اماس خونی باشد تامل باید کرد که در کدام جانب است و انجان باشد
که بنگرند تا رخسار از کدام جانب سرخ میشود و حس گرانی سینه از کدام جانب همی یابد یا بر کدام پهلو خفته
رطوبت بیش براید از انجانب که سرخ میشود و گرانی همی یابد رگ صافن بزنند مثلا اگر از سوی راست سرخ
میشود و گرانی از سوی راست می یابد از پای راست صافن زنند و از پس سه روز از جانب مخالف
رگ باسلیق زنند اعنی اگر نخست صافن از پای راست زده باشد باسلیق از دست چپ زنند و اگر قوت
سر قوی باشد از پس سه روز اکحل زنند و با فراز جانب موافق باسلیق زنند و اگر تب سخت باشد
مسهل نباید داد و رگ باید زد از بهر انک رگ زدن بی خطرست و داروی گرم ماده را بجنباند و اسهال
نکند مضرت ان بزرگ باشد و اگر اسهال بافراط کند هم مضرت افزاید و سقوط قوت ارد و اگر حس
گرانی و تمدد نزدیک جگر کردن می یابد ماده اندر معالیق نبض باشد و رگ زدن سودمند تر از مسهل
باشد و اگر حس گرانی اندر شراسیف همی یابد اختیار بر طبیب است بحسب انچه بهتر خواهد
رگ زند و خواهد مسهل دهد و خواهد هر دو و علاج کند و هیچ شربت غلیظ کننده و قابض نباید داد
چون دمافود یا واب سرد واب کاسنی الا اندر ذات الریه که از جنس حمره باشد لکن شربتهای
زداینده باید داد چون جلاب و کشکاب و اگر بسبب گرمی تب شربت خنک حاجت اید
شربتها خنک زداینده دهند چون اب خیار و اب خربزه هندو و اب کدو و سکنگبین ترش
نباید از بهر انک ترش ماده را بگسلد لکن اگر قوت قوی نباشد بر نتواند انداخت و تباه
گردد و انچه ترش نباشد بنفخ ماده را لطیف کند و بزداید و حرارت بنشاند و انجا که اختیار
بر سکنگبین ترش افتد با اب گرم باید داد و اندک اندک باید داد و انجا که ماده خام باشد و اندر
احشا و بر اماس باشد جلاب ممزوج با ماء العسل ممزوج دهند با کشکاب رقیق و جهد
باید کرد تا معده و امعا ممتلی ندارد تا بسینه و شراسیف مزاحمت نیفتد و این چنین باشد که
طعام اندک تر دهد و اگر طبع باندازهٔ عادت اجابت نکند تدبیر فرود اوردن طبع کنند **صفت** شربت
که طبع نرم دارد بگیرند فلوس خیار شنبر مویز دانه بیرون کرده از هر یکی سه ستیر اندر صد درم سنگ

اب بپزند و بیست درم عنب الثعلب با وی بیامیزند و بپالایند و اگر قوت قوی باشد این یک شربت باشد
و اگر ضعیف باشد دو شربت باشد و اگر مانند این شربتها متعذر بود هر وقت که حاجت آید بچیزی نرم
کننده مقدار یک استیر شیرخشت دانه بمزید یا لختی بنفشه اندر گشکاب بپزند یا با شکر دهند و
ضماد نرم کننده بحث(?) از موم و روغن بنفشه سازند پس به تدریج قدری لعاب خطمی در افزایند و بتدریج
بابونه و بنفشه و بیخ سوسن خیازی یا بستانی در افزایند و بپزند چون عصیده و آنجا که ماده غلیظ
و خام باشد ضمادی از کرنب پخته و برگ بادام پخته و کوفته سازند و آنجا که ماده بسیار باشد ضماد خشک
زیان دارد و تکمید تر و خشک سود دارد لکن اندر ذات الریه که از جنس فلغمونی بود خشک نافع بود
و آنکه از جنس حمره باشد تر نافعتر و آنرا که سود نکند زیان نکند و خشک آنرا زیان کند زیانی بزرگ
کند اما بخار تر آب گرم باشد با روغن بنفشه و خشک ارزن گرم کرده نافع باشد با نمک سبوس
و جهد باید کرد تا بخار نمک و ارزن و غیر آن بروی بیمار نرسد تا ضیق النفس و تاسه تولد نکند و
مادام که آماس خام باشد جدا گشکاب و گندم آب و اسفاناخ و سرخ مرد و خبازی و باقلا و ماش
مقشر و سبوس آب باید کرد و اگر حرارت قوی باشد کشکاب(?) معتدل است و خندروس معتدل و اگر
سینه درشت باشد عناب و سپستان و بنفشه و بیخ خطمی و کثیرا و صمغ و دانه الی(?) و بیخ سوس و مغز
تخم خیار موافق باشد آنچه اختیار افتد ازین باب اندر گشکاب و گندم آب می‌پزند و چون آماس
گشاده شود حسوها از آرد باقلا و کرسنه و آب نخود و خندروس پزند و با انگبین دهند و
ماء العسل اندرین وقت سینه را پاک کند و لعوق کرنب و مغز پنبه دانه اندروی پخته و سرشته پاک
کننده است و لعوق اسقیل بشیرخشت نافع باشد و باید دانست که هر وقت که آماس
گشاده خواهد شد تنگی نفس و گرانی سینه و عقده و درد زیادت شود و تب گرم تر گردد و از وی(?) گشاده
گشود [illegible] ضمادها [illegible] یاد کرده آمده است اندران روز چند که از پخته شدن [illegible]
بکار باید داشت و بیمار بران پهلو خسبد که ماده اندران جانب باشد و اگر حرارت سخت قوی نباشد اندر
شراب زوفا و فراسیون و حاشا و زوفا و انجیر خشک و بیخ سوس [illegible] پزند و با انگبین دهند و اندرین وقت [illegible] اندر گشکاب

## باب پنجم

## اندر ذات الصدر

ذات الصدر ریخته شدن ریم باشد اندر فضاء سینه و اسباب آن اماس باشد اندر

غش



غش و اندر عضلها یا قرحه که بنا بد و ریم اندر فضاء سینه ریخته شود یا ذات الریه و ذات الجنب اندر فضاء
سینه پاک شود و ریم اگر اندک [illegible] باشد از راه گلو پاک شود و هر چه اندر مدت چهل روز پاک نشود
بعلت سل باز گردد از بهر آنکه ریم که از گلو پاک شود و هر بحث(?) بر شش گذرد و گذر او شش را
بسوزد و ریم کند و ریش شش سل است و گذر ریم بر شش چنانکه بسبب تخلخل و نازکی شش اندروی
گذر یابد از راه گلو پاک شود و اگر طبیعت قوی باشد بیش ازانکه ریم اجزاء سینه را پاک کند ریم
همه آن راه که بدان موضع غذا میرسد باز دارد تا باسهال دفع کند و این چنان باشد که طبیعت ریم را
برگها که دهنهای آن از بهر غذا رسانیدن با اجزاء سینه پیوسته است دفع کند یا اندر آن رگها بگذرد
و بمعده(?) گراید و از جگر بان رگها شود که بروده‌ها پیوسته است و باسهال دفع شود تا بدان منفذ آید که بگرده
پیوسته است اندر منفذ که میان جگر و گرده است و با دراز(?) دفع شود بیشتر باشد از آن منفذ که میان جگر و
روده است و باسهال دفع نشود از بهر آنکه قوه جاذبه گرده و دافعه جگر کار میکنند و اندر رگها که از جگر
بروده‌ها پیوسته است جز قوت غذا رسانیدن نیست پس اینجا معاونت طبیعت حاجت آید تا ریم
باسهال دفع شود و آنجا که علت دراز آهنگ شود یا آماس کند از بهر آنکه حرارت غریزی و قوت طبع
ضعیف شده باشد و بیماری(?) از معدن حرارت دور است بهره حرارت کمتر یابد و قوت هضم او ضعیف باشد
و علامات نیک باشد علاج این علاج ذات الریه است بعینه لکن اینجا که ریم با دراز بول دفع شود
یا بطریق اسهال بدرارها که ادرار کننده و مسهل باری باید داد تا ماده دفع شود باذن الله

## باب ششم

## اندر سل

ریش گشتن شش را سل گویند و کسانی باشند که اگرچه شش ایشان ریش نباشد لکن بسبب
آنکه پیوسته رطوبتی لزج از سر ایشان بشش فرو می آید و سرفه و ضیق النفس تولد میکند
حال ایشان همچو حال مسلولان شود و اگرچه این علت ربوت(?) خداوند این حال مسلول گویند و
اسباب سل نزله تراست که از سر بشش فرود آید یا ذات الریه که ریم کند و ریش گردد یا ماده ذات
الجنب که اندر عضلها فضای سینه گشاید و ریم اندر شش بگذرد چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
و میان طبیبان خلاف است اندر آنکه ریش شش درست گردد یا نگردد گفته اند ممکن نیست درست گردد از بهر آنکه
عضو مجروح ساکن باید داشت تا جراحت درست شود و شش را آسکون نیست و جالینوس میگوید [illegible]

عضو جراحت را از درست گشتن باز ندارد و اگر سببی دیگر با جراحت یار نباشد دلیل بر این آنست که حجاب
تیز همیشه متحرکست و خلاف نیست که جراحت او درست میشود و بگوییم که گاه گوشت را گشاده
شود با بطرق اگر اماس کند و ریم کند و خلط تیز و سوزاننده نباشد که گوشت را بسوزد و بخورد درست
پس اگر سبب جراحت اماس باشد یا تیزی خلط درست نشود از بهر آنکه تا جراحت از ریم پاک نشود
ممکن نیست که درست شود و پاک شدن جراحت شش بسرفه باشد و سرفه جراحت را باز کند و حرکت
سرفه درد افزاید و عادها را بجنباند و اگر داروی خشک را دهند تا ریش را خشک کند سرفه و درشتی
سینه زیادت شود و ریم خشک کند و از برآمدن باز دارد و اگر داروی نرم دهد ریش را تازه دارد و آنجا
که سبب جراحت تیزی خلط باشد بخت مزاج عضو با عتدال باز نیاید و اورد و تیزی خلط را دلیل
باید کرد و این بمدت تمام بود و اندرین مدت جزوی دیگر که درست باشد سوخته میشود و ریش فراختر میگردد
و باشد که ناسور شود و آنجا که سبب گشتن اماس و ریم کردن باشد ریم بسرفه پاک شود و از سرفه درد و بریدن رگ
شدن جراحت افزاید و قوی تر از سرفه سببها دیگر است و آن آنست که رگهای شش فراخ است
تا هوای بسیار تواند گرفت و صلبست تا با خلاها که اندر وی بجنبد شود و مقاومت تواند کرد پس هرگاه که
سوزانی و تیزی خلط بدان حد باشد که این رگها را جراحت کند ممکن نباشد که آن جراحت درست
شود و چند آفت دیگر است یکی آنست که قوت دارو تا بدین جراحت نرسد از بهر آنکه هر عضوی از آن
دارو بهره بردارد و قوت او ضعیف کند و دوم آنکه داروی خشک کننده نباشد و دشوار بموضع رسد
چنانکه داروی گرم تب را گرمتر کند و داروی خشک تنها دقی را زیان دارد و دو ریش را داروی خشک
درشت کند و داروی تر ریش را تازه میدارد و این همه آفتهاست که ریش را از درست شدن باز دارد و از
جراحتهای شش آنچه ممکن است که درست شود جراحتی باشد که بر غشا اندرونی افتد که بر اندرون قصبه است
و بگوشت نرسد و این اگرچه علاج کمتر پذیرد مهلت دراز دهد و باشد که از جوانی تا بکهولت مهلت
دهد خواجه ابوعلی سینا میگوید پوشیده را دیدم که بیست و نه سال گری اندرین علت بماند و این علت
بیشتر از هجده سالگی تا بحد سی سالگی افتد و کسانی را افتد که بر و سینه ایشان باریک باشد و گردن دراز و حلقوم
بیرون آمده و کتفها از گوشت خالی و بسوی پشت بیرون آمده چون بال مرغ و اندر کتب کسانی را که بدین صفت
باشند مجنح خوانده اند **علامتها** هرگاه که خداوند نزله ذات الریه را بسرفه خون و ریم برآمدن گیرد و این آثار
شود و تب نرم لازم گردد و رخساره سرخ شود و اندر شب یار پس از آنکه طعام بخورد تب ظاهرتر شود و نشان

سل باشد



سل باشد و باید دانست که سبب تب لازم نزدیکی جایگاه علت است بدل و سبب سرخ شدن رخساره
برآمدن بخارهاست و سبب ظاهر شدن تب اندر شب و از پس طعام آنست که از طعام تری حاصل آید و از
بهر آنکه طبیعت مقهور است و تب لازم تن از آن تری بهره نیابد گرمی حدت شود و بدان سبب ظاهر گردد
و باشد که اندر شب یا اندر وقت دیگر خوی کند و سبب آن ضعیفی قوت و ضعیفی و عاجزی طبیعت و
تصرف اندر غذای او باشد چون کار بنهایت رسد ناخنها باز گردد و موی ریزیدن گیرد و دوشها برآید
و بعضی را چون کار باخر تر رسد پشت پای اماس گیرد و سبب نقصان حرارت غریزی باشد و تباه گشتن
اخلاط و تباه گشتن مزاج و این کسانی را افتد که از طعام باز نداشته اند و غذایشان آن خورند که اندازه
بیماران باشد **علاج** روز نخست که خون از گلو برآید معلوم کرد که از شش برآمده است در حال شروع
آنکه اماس کند رگ باسلیق بزنند و اندکی خون بچند کرت بیرون کنند تا مدد از وی باز ایستاده آید و اطراف
بمالند و ببندند چنانکه معلوم است پس شربتی سازند از سرکه ممزوج با آب بسیار تا اگر لختی خون که از جراحت
جدا گشته باشد و اندر جراحت و حوالی آن فسرده از آن پاک کند و اگر در مدت سه ساعت سه بار یا دو بار
دهند صواب باشد پس اقراص کهربا دهند اندر شراب مورد یا اقراص طباشیر اندر آب باران یا اندر
آب خیار و کشکاب میدهند و اندر کشکاب پاچه بره و حب الآس و آبی کوهی و سیب کوهی و
انار ترش رسیده می ریزد و روز نخست هیچ طعام نخورند و بدین کشکاب قناعت کنند و اگر قوت
ضعیف باشد حسوی دهند که از آرد نخود یا از آرد باقلا و روغن بادام با شکر یا عسل یا با خایه
مرغ نیم برشت و اگر قوت قوی باشد روز دوم اندکی خون بیرون کنند و تا چهار روز غذا همین نوع
دهند و علاجها و ضمادها و علاج خون از گلو برآمدن یاد کرده آمده است و آب تره کوفته و فشرده
خون باز دارد و اگر طبیب پس از آن بدو رسد که جراحت اماس کرده باشد و تب لازم شده
اندر کشکاب سرطان ماده باید پخت و نشان ماده آن باشد که سوزن بر پشت او فرو برند اگر رطوبتی
چون شیر برآید ماده باشد اطراف او دور کنند و او را باب نمک و آب خاکستر بشویند تا از سوم
و رطوبت لزج که بر ظاهر او باشد پاک شود اگر قوت ضعیف باشد پاچه بره و بزغاله با آن می پزند و شراب
مورد دهند و اگر سرفه سخت قوی باشد لختی تخم کوکنار اندر وی بزنند و اگر باستفراغ حاجت آید بحار
شنبر و بنفشه و مانند آن استفراغ کنند **صفت** مسهل بگیرند خیار شنبر پاک کرده دوازده درم
سنگ بنفشه خشک هشت درم مویز دانه بیرون کرده پانزده درم عناب ده عدد سپستان چهل

عدد هم اندر ده من آب بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و مقدار هفتاد درم بستانند و سی درم سکنگبین
خشت اندر وی گدازند و بدهند و اگر خشکی بر اندامها مستولی گردد شیر خر و شیر بز نافع باشد و ترتیب
و چگونگی اندر کتاب ذخیره یاد کرده آمده است و اگر لاغری کرد و تری اندر تنش بسیار گردد و حرارت
غالب نباشد اندکی بپزد با اندکی قطران تنها یا با اندکی انگبین سود دارد و اگر حرارت غالب باشد این لعوق
سازند بگیرند تخم خیار و بادرنگ خشک کرده تخم بادیان بیخ سوسن پرسیاوشان کوفته و بیخته راستا راست
اندر جلاب سرشند و بقوام انگبین آرند و هر بامداد یک کفچه بدهند و با این علاج غذا دراج و طیهوج و بک
و تذرو و گنجشک بریان کرده و ماهی بریان کرده بی روغن و اگر چیزی از شامید نخواهد با عسل دهند و
اگر تب آرد اندر کشکاب سرطان می پزند و حوازارد عدس و گاورس و کشک جو و نشاسته سازند
و اگر سهم تب نباشد کرنب و هلیون پخته روا باشد و گاه گاه ماهی شور روا باشد
و اگر ریش بلند نشود چیزهای شور زیان دارد باب هفتم

## اندر ذات الجنب

ذات الجنب آماسی است گرم دردناک اندر حجاب و آنچه اندر عضلهای سینه باشد خاصه اندر عضلهای
اندرونی آن را شوصه گویند و آنچه اندر غشا باشد که اندرون سینه بدو پوسته است آن را برسام
گویند یعنی آماس اندر بر و سینه و سام آماس است بر و بر سینه و مادهٔ این علت صفراء خالص باشد
یا خون رقیق صفراوی بدین سبب است که اندرین علت تبها بنوبت آید و هم بدین سبب است که مردم
بلغمی را و کسانی را که از معدهٔ ایشان آروغ ترش برآید این علت نباشد یا اندک ممکن است که از بلغم شور متعفن
این علت تولد کند و درد سر زایل شود و تب آن بحوصلت بلغمی باشد و نیز ممکن است که سودا اندر رگ
گرم شود و ذات الجنب از وی تولد کند و این نادر باشد و عمر و اسباب این علت دو نوع است ذاتی است
و عرضی اما ذاتی نزله تیز است و بسیار خوردن شراب کهن و عرضی آب سخت سرد خوردن و باز ماندن
بدان سبب اندر سینه و حجاب و غذاهای غلیظ خوردن چون قبیط و گوشت گاو و تا بدان سبب مادهٔ
غلیظ اندر رگها بماند و الم اندر سر پستانها و پهلوها پدید آید علامتها تنگی و تواتر نفس است و اندر
کشیدن نفس درون پهلوها درد خلنده خاصه بوقت نفس باز کشیدن کند و تب لازم و نبض صلب
و منشاری و سرفه خشک اندر اول علت علاج ذات الجنب خونی و صفراوی بیکدیگر نزدیک است
لکن اندر خونی نخست رگ باسلیق باید زد و روز نخست که هنوز ماده اندر حرکت باشد و قرار نگرفته از آنجا

باید زد



باید زد که علامات و اگر قوت قوی باشد خون چندانی بیرون باید کرد که رنگ بگرداند لکن بدو دفعت
یا سه دفعت تا قوت ساقط نشود و علاج صفراوی آنست که بگذارند اگر درد باستخوان الا سینه و چنبر گردن
می برآید رگ زنند اگر نه شراب اسیف رومی روده مسهل می دهند اندر هر دو نوع پس از استفراغ خاصه
روز دوم و سیم شراب بنفشه و شراب نیلوفر دهند با آب آمیخته اگر با جلاب رقیق و اگر تشنگی غلبه
کند آب خربزهٔ هندی و سکنگبین که سخت ترش نباشد با آب می دهند اگر با آب خربزه دهند و
و از پس استفراغ هر بامداد بنفشهٔ پرورده دهند اندر جلاب رقیق گداخته با روغن بادام
ما ماکشکاب دهند و عناب و سپستان و بنفشه اندر ریخته با شکر و روغن بادام صفت شراب نافع
بگیرند بنفشهٔ تازه نیم من دانهٔ ای شیرین ده درم کثیرا هشت درم خطمی پانزده درم اسبغول ده درم سنگ
لعاب خطمی و لعاب اسبغول لعاب دانهٔ ای هر یکی جداگانه بگویند و بنفشه اندر ده من بپزند
یکمن شکر برافکنند صفت شراب دیگر بگیرند آب انار ترش یکمن آب نی شکر یکمن هر دو بپزند تا بنیمه باز
آید و نیم من شکر برافکنند و بقوام آرند صفت مطبوخ مسهل بگیرند عناب سی عدد سپستان
چهل عدد بنفشهٔ خشک ده درم سنگ فلوس خیار شنبر پانزده درم ترنجبین سی درم سنگ بپزند
چنانکه رسم است و اگر پنج درم سنگ لسان الثور زیادت کنند قوی تر باشد و اگر علت خونی باشد
ده درم سنگ بیخ سوسن مقشر و سه درم تربد تراشیدهٔ نیم کوفته زیادت کنند و اولی آن باشد که
بیخ سوسن و تربد پس از آن دهند که نفث آغاز کرده باشد اندر شرابها که پیشتر یاد کرده آمده است
پرسیاوشان و بیخ سوسن و بیخ خطمی زیادت کنند و بعوض آب جلاب دهند و تدبیر برآیندن و پاک
کردن از باب ذات الریه بگیرند و هر گاه که بینند که ماده پخته شد جهد باید کرد تا پیش از آنکه ریم گردد
پاک شود آب گرم و کشکاب رقیق با شکر و سکنجبین با عسل دهند و هر گاه که بینند که ضماد و تکمید درد تسکین
نشاند یا زیادت می کند بباید دانست که تن ممتلی است و باستفراغ حاجت است خاصه بفصد
و هر گاه که فصد کرده باشند و مسهل داده و اعراض بیمار ساکن تر نشود بباید دانست که آماس ریم خواهد
کرد دیگر باره فصد باید کرد تا قوت ضعیف نشود و آماس خام نماند تدبیر برآیندن و پاک کردن باید
کرد و اگر پیش از آنکه فصد کنند ماده پخته گردد و نفث تنک بر آید پس اندر قوت ضعیفی پدید نشاید کرد
و اگر استفراغ حاجت آید حقنه اولی تر و اگر قوت بر جای باشد و از پس فصد غشی افتد یا نفس تنگ شود
نشان آن باشد که بدان فصد مادهٔ علت کمتر شده است تدبیر حقنه باید کرد و اگر مادهٔ ذات الجنب بلغمی

کرم جو جو همی دادن و کشکاب از کشک جو و کشک کندم و نخود باید فرمود و یکدرم تخم بادیان و پنجدرم بیخ سوسن اندر وی بجوشن و سکنکبین عسلی با اب امیخته خلط را لطیف کند و غذا نخوداب و سپوناخ بروغن زیت یا روغن بادام تلخ و نیز برنج امیخته با عسل دهند یا با فانید و شوربا که اندر وی چغندر و کرفس و شبت و نخود پخته باشد و حسو که خشکنانه وارد با قطا ساختند و سکنکبین عسلی و ماء الشعیر با شبت و کرفس نا پخته پزانند و پاک کنده است و اگر ماده لبن غلیظ باشد نفس تنگ شود و نفث باز ایستد بکیرند زوفا خشک و فودنج کوفته مقدار سه درم اندر ماء العسل کرم بدهند و گاه باشد که تنگی نفس بدان حاجت ارد که وزن باقلا زنکار با انکبین بدهند و سوزانیدن زنکار پرورده خایه مرغ نیم برشت زایل شود باذن الله تبارک و تعالی و بقدرته

## گفتار هشتم

اندر احوال دل و بیماریهاء ان

## باب نخستین

اندر انواع بیماریها دل و قانون علاج ان

بباید دانست که اندر دل همه انواع بیماریها از مزاج مفرد و مرکب و ساده و با ماده و اماسها و تفرق الاتصال ممکن است که افتد و بیماریهای بزرگ اندر دل نیز افتد اما اماس از سوء المزاج و از درد و از تفرق الاتصال و از سده خالی باشد و دل این همه احتمال نکند و روح لب سپید اندر حال خبه شود و لکن اماس غلاف دل امکان مهلت دهد جالینوس میگوید مرا خروسی بود هر روز لاغرتر و بدحالتر میشد وی را بسمل کردم اندر غلاف دل او اماسی یافتم چندانکه دانه عدس و بوزنه داشتم و بوزنه را بتازی القرده گویند بدحال میشد او را بسمل کردم اندر غلاف دل او اماسی دیدم چند انکه دانه باقلی دانستم که بدحالی از ان اماس بود و اما تفرق الاتصال و بثره و جراحت هیچ علاج پذیر نباشد و هیچ مهلت ندهد گفته اند که هر گاه که بر روی بثره بر اید از بینی خون سیاه برود بیمار هلاک شود و بیماریها که بزرگ تر همه تن باشد چنان باشد که اندر تب محرقه و حاده خفقان و غشی پدید اید و انچه بمشارکت دماغ باشد چنان بود که سبب ضعیف دماغ عصبها که بعضلهای سینه و التهام زدن پیوسته است ضعیف گردد و نسیم هوای تازه چندانکه باید بدل نرسد و هوای دودناک از دل بیرون نشود بدین سبب سوء المزاج و خفقان و غشی پدید اید و انچه بمشارکت جگر افتد چنان بود که جگر ضعیف باشد خون دل تولد نشود اندامها و دل نیز بهره غذا تمام نیابد ضعف دل پدید اید یا جگر گرم باشد خون سوداوی تولد کند هم غذاء دل نیز سود کرد دل اندیشها بد و غمها پدید اید

با جگر



یا جگر سرد باشد و خون بلغمی تولد کند و غذاء دل و دیگر اندامها خون بلغمی گردد کسلانی و بی نشاطی و بلادت پدید اید یا اندر وی اماسی افتد گرم یا سرد و سبب همسایگی همه احشا یکدیگر مضرت بفشار دل باز رسد و انچه بمشارکت فم معده افتد چنان باشد که اندر فم معده خلطی بد باشد و سبب همسایگی مضرت ان بدل باز رسد خفقان و غشی تولد کند یا بحرکت خلط بد قی بر امدن گیرد خفقان و غشی ارد یا معده درد مند باشد مضرت ان بسبب همسایگی بدل رسد و انچه بمشارکت حجاب نفس افتد چنان باشد که ماده ذات الجنب ذات الریه باشد با ماده خناق انتقال کند و بجانب دل اید غشی و خفقان ارد و باشد که روح را خبه کند و بکشد و انچه بمشارکت رودها افتد چنان باشد که اندر رودها حب القرع و کرمان دراز باشد و بخار ایشان بدل و دماغ بر اید ضعف و خفقان تولد کند و انچه بمشارکت رحم افتد چنان باشد که سبب منی که در رحم ماند سخت گردد بخار ان بدماغ بر اید و از دماغ بطریق شریانها بدل باز اید خفقان و غشی ارد اما قانون علاج دل انست که استفراغ و تبدیل مزاج دل را احتیاط بیش از ان کنند که اندر علاج اندامها دیگر از بهر انکه دل معدن روح است و شریف تر از همه اندامها است و استفراغ اندر علاج دل بفصد اولی تر از بهر انکه در فصد احتیاط حاجت نیست باختیار داروها و اندر وی احتیاط بیش از ان نمی باید که قوت نگاه دارند و یکبار خون بسیار بیرون نکنند و بباید دانست که بیشتر بیماری دل از سده ها و بسته شدن منفذ دم زدن و سبب سده بعضی امتلاء باشد و بعضی بخاری غلیظ باشد که از تحتها بدل بر اید و از جهت سده امتلائی فصد باسلیق از دست راست باید کشاد و از جهت سده بخاری از دست چپ و داروها که از جهت استفراغ دهند از جهت تبدیل مزاج دهند داروی که بدل مخصوصست بان بباید امیخت تا قوة او را نگاه دارد و بدو رساند و پیشینگان قرص کافور که از جهت بدل کردن مزاج ساخته اند با زعفران ساخته اید و انچه از استفراغ ساخته اید با لسان الثور ساخته اید با چیزی که مانند اوست و داروی که بدل حاجت اشنای بدارد بسیار است انچه معتدل است یاقوت است بجاده و فیروزه و زر و سیم و لسان الثور و انچه گرم است درونج و جدوار و مشک و عنبر و زرنباد و ابریشم و عود و زعفران و بهمن سرخ و بهمن سپید و قرنفل و دارچینی و تخم او و فلنجمشک و تخم او و برگ ترنج و پوست او و بادرنجبویه و تخم و قاقله و کبابه و سادج هندی و درونج و انچه سرد است مروارید است و کافور و صندل و کهربا و بسد و طباشیر و گل مختوم و سیب و ترشی ترنج و گشنیز

باب دوم

## اندر خفقان گرم

خفقان علتیست که از انواع سوء المزاج خیزد و هرگاه که اسباب خفقان قوی گردد غشی آرد و بعضی عوام علت
ربو و ضیق النفس را خفقان گویند و فرق آنست که ربو دم زدنی است کوتاه و بشتاب چون دم زدن کسی که
دویده باشد و خفقان طپیدن دل باشد که طپیدنی که با اختلاج ماند و بسیار باشد که سبب خفقان
لطافت حس دل باشد و این چنان باشد که بی سبب قوی بدید آید و لیکن علاج قوی زایل شود
اما سبب خفقان گرم سوء المزاج گرم باشد و اسباب آن یا اعراض نفسانی بود چون خشم و اندیشه و کارهای
مهم یا ضیق النفس که منفذ نسیم هوا که بدل رسد گرفته باشد یا طعامها و شرابهای گرم یا بویها داروها
و عطرهای گرم یا گرمی هوا گرم با فراط و تشنگی کشیدن و اندر گرمابه گرم بسیار بودن علامتها تشنگی
و سوزش حوالی دل و اسباب که یاد کرده آمد و راحت یافتن از هوای تازه و خنک و عطرهای خنک و
رنج دیدن از هوای گرم علاج اگر خون غالب باشد نخست فصد باید کرد و هوای خانه خنک کردن
و پیوسته ضماد صندل و کافور و گلاب بر نهادن و پیراهن صندل پوشیدن و شراب صندل و
اقراص کافور دادن و نزدیک من آنست که ضماد سرد بر سینه نهادن آن منفعت نکند که صندل و کافور
و گلاب بوییدن کند از بهر آنکه منفعت بوی زودتر بدل رسد که منفعت ضماد بلکه ضماد حرارت دل را
اندر دل محتقن کند و بخار حرارت بر دماغ دهد و دماغ نیز گرم شود پس صواب آنست که خانه خنک کنند و
عطرها و اسفرغمها و بویهای خنک حاضر دارند و خداوند خفقان خویشتن را بجامه پوشیده
دارد تا تن و بشره او سرد نشود و مسام بسته نگردد و حرارت باندرون باز نگردد و لیکن بخار گرم از مسام
بیرون میشود و راحت خنکی خانه و هوا و منفعت بوی عطرهای خنک از راه نفس پیوسته بدل میرسد
و اگر حاجت از فصد استفراغی دیگر واجب کرد مطبوخ هلیله دهند و بیراب و انجا که حرارت با فراط باشد
و بر سند کماس ماشره تولد مکند بگیرند افیون نیم دانگ تخم لفاح دانگی و نیم کافور طسوج خشک و زعفران
از هر یک طسوجی ترکیب کنند و بدهند از بهر آنکه آفریدگار تبارک و تعالی طبیعت محض حکمت الهی خود کرد است و
بر نگاه داشت مصالح حیوان موکل کرده و هرگاه که طبیعت قوی باشد کارها او بر مقتضی حکمت الهی رود و چون
مشک و زعفران جداگانه بروح رسانند تا روح بدان برافروزد و قوت گیرد و قوه کافور هم بروح
جداگانه بگوهر دل رسانند تا مزاج او باعتدال باز آید بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی و اگر طبیعت
ضعیف باشد و ازین تصرف عاجز باشد هیچ علاج سود ندارد صفت شراب صندل بگیرند صندل

سپید کوفته



سپید کوفته و بیخته چهل درم کشنیز خشک پنج درم اندر صد درسنگ آب غوره و ده درم سرکه
و یکمن گلاب تر کنند یک شب دیگر روز بپزند و کفک بر تاب بنمی باز آید و بدست بمالند نیک و بپالایند و
بیکسو طرزد بر افکنند و بپزند و کفک بر دارند و یک درسنگ زعفران شاخ اندر خرقه بسته در
افکنند و هر ساعت اندر وی بمالند و با فراز ایفشارند و دور کنند و نیم مثقال کافور و ده درم
طباشیر سوده اندر وی کنند و بکار دارند شربت پنج درم با آب تخم خرفه صفت قرص کافور
طباشیر گل سرخ نیلوفر از هر یک سه درم تخم خرفه و تخم خیار و تخم خیار بادرنگ و تخم کدو و تخم کوک و تخم
کاسنی و تخم خشخاش از هر یکی دو درسنگ صندل سفید سوده چهار درم سرطان نهری بریان
کرده سه درم سنگ رب السوس یکدرم کثیرا یکدرم کشنیز خشک یکدرم کافور و زعفران از هر یکی
دو دانگ ترنگبین دو درسنگ بلعاب اسپغول سرشند و اقراص کنند صفت شراب دیگر
بستانند آب انار ترش و آب آلوی ترش و آب خرمای هندی و آب غوره و آب ترشی ترنج راست راست
شکر سه بار چند وزن همه آبها بقوام آرند و اگر تب نباشد دوغ گاو سود دارد و غذا ماهی تازه
سرکه بخته و مصوص و فروج مزوره ریواج و غوره و نان اندر گلاب و شراب ریحانی نیم ترید کردن و
تحویل کردن بهوای خنک بهترین علاجست و بباید دانست که انجا که قوت ضعیف باشد طبیعت
باشند تنها نخست خنک پای ندارد اندکی قاقله و کبابه بیامیزند و لسان الثور نیز بافعت
باد

باب سیم

## اندر خفقان سرد

اسباب سوء المزاج سرد ضد اسباب سوء المزاج گرم باشد علامتها لون خداوند مزاج سرد
رصاصی باشد و کسلانی و آهستگی اندر وی ظاهر باشد و تشنگی نباشد و از هوای گرم
و عطر گرم راحت یابد علاج انجا که علت محکم نباشد شراب صرف مقدار اندکی سود دارد و بوی
مشک و عود و عنبر سود دارد و غالیه بر سینه نهادن و طلا کردن موافق باشد و میبه و دوا
المسک حلو و مر و انوش دارو و مفرح گرم سود دارد و اگر سوء المزاج تر با سردی باشد خداوند علت
پندارد که دل او اندر میان آب نهاده اند و خفقان چنان باشد که گویی چیزی اندر آب افتد و سطبر و
انجا نخست استفراغ رطوبت باید کرد و قی باید فرمود و از پس استفراغ دوالمسک و مفرح و خیر آن دادن و غذا
او همچو غذای خداوند صداع سرد باشد صفت دارویی که خداوند خفقان سرد را سود دارد بگیرند

کهربا جند بیدستر از هر یکی یکدرم پوست ترنج نیم درم تخم فرنجمشک یکدرم همه را بکوبند و با انگبین سرشته بدهند
صفت دارو دیگر که خداوند خفقان سرد را سود دارد نفع کهربا از هر یکی نیم درم خرفه از هر یکی
سه درسنگ قرنفل دو درم شربت دو درم اندر سیب بدهند

باب چهارم

اندر خفقانی که از خشکی بود

سوء المزاج خشک یا گرم و خشک باشد یا سرد و خشک و احوال خداوند مزاج گرم و خشک همچون
احوال خداوند دق باشد و علاج همان است که اندر باب علاج خفقان گرم و احوال خداوند مزاج سرد
و خشک همچون احوال دق الشیخوخه باشد و علاج این همچنان باید کرد

باب پنجم

اندر خفقان سوداوی

سبب این علت بر آمدن بخار سوداوی باشد بسوی دل و احوال خداوند این علت همچون احوال
خداوند مالیخولیا باشد و علاج و علاج مالیخولیا بعینه یکی باشد اما تولد سودا که از بلغم افتاده
باشد نخست استفراغ باید کرد بمسهل بدین صفت تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس
هلیله کابلی از هر یکی یک جزو ایارج فیقرا یک جزو و نیم عود هندی نیم جزو شربت سه درم حب کنند چاشتگاه
بدهند و اگر تولد سودا از صفرا افتاده باشد بگیرند تربد افتیمون سنا مکی شاهتره از هر یکی یک جزو هلیله زرد
یک جزو و دو دانگ صبر دو جزو لاجورد مغسول و گل سرخ دو بهر از یک جزو مصطکی یک جزو و
دو دانگ حب کنند با آب سیب شیرین شربت چهار درسنگ نافع باشد باذن الله و حسن توفیقه

باب ششم

اندر غشی

اسباب غشی تحلیل روح است یا خبه شدن روح و اسباب تحلیل روح انواع استفراغها
و تحلیل با فراط لذتی مفرط چون لذت جماع و درد با افراط چون درد قولنج و درد معده و اسباب
خبه شدن روح امتلاء بافراط باشد یا غم و ترس با افراط و سده رگهاء دل علامتها اگر سبب غشی
امتلاء باشد رگها فشارده شود و نبض قوی بود ولکن بسبب امتلاء با گرانی جنبد و بادیری و آنجا که سبب
تحلیل روح باشد نبض ضعیف و صغیر و بطی باشد و اگر غشی بتدریج افتد بسبب نبض صغیر شدن
گیرد و رنگ روی بگردد و حرکت جسم ضعیف گردد و پیش چشم خیال ظلمتی یا خیال رنگ دیگر پدید آید

و اطراف



و اطراف سرد شود و اندک اندک عرق سرد کند و باشد که همه تن عرق کند اگر اندر غشی رنگ سبز گردد و سر و
گردن اندر پیش او یخته شود چنانکه راست نتواند داشت هر گاه که سر و گردن او راست کنند اندر
حال بمیرد و اگر پیش از غشی تاسه و پیش گشتن پدید آید سبب آن از معده است امید سلامت
باید داشت و اگر از اسباب مشارکت اعضا و علامات آن و از اسباب سابقه و بادیه چیزی
ظاهر نشود سبب آن اندر دل است زود هلاک شود و اگر کسی را اندر میانه رگ زدن غشی افتد
علامت آن باشد که اندر تن او علامت ماده بسیار است و معده ضعیف علاج خداوند مزاج
گرم صفراوی را اندر حال غشی کافور و صندل و گلاب و خیار بادرنگ سرد کرده باندک مشک می باید
بویانند تا مشک حرارت غریزی را مدد کند و صندل و کافور حرارت غریب را تسکین دهد
و گلاب سرد کرده اندر حلق او در چکانند و بر سینه و روی او زنند و آب سرد با اندکی شراب
رقیق اگر ماء اللحم اندر حلق او چکانند و چون بیدار شود پیراهن صندل پوشیده و غذا مخصوص
و فرده و دوغ سرد کرده دهند و خداوند مزاج سرد را بوی مشک و غالیه علاج باید کرد و دوا
با مقدار یکطسوج مشک بشراب کهن اندر حلق او چکانند و فم معده را بروغن مصطکی و
مانند آن بمالند و اگر سبب غشی روزه و مانند آن باشد علاج آن بوی نان گرم و طعام خوش و
اندکی ماء اللحم باشد و اگر سبب استفراغها باشد همچنین بوی کباب و مرغ بریان و بوی سیب و
آبی بر آتش سوخته و ماء اللحم و اندکی شراب رقیق و اگر سبب هیضه باشد اندکی مشک
اندر آبی با ماء اللحم اندر حلق او چکانند و چون هوش باز آید ماء اللحم دهند با اندکی مشک و آب آبی
و بوی گل نشابوری که بوی کافور پرورده باشد سود دارد و اگر سبب عرق بسیار باشد
اطراف را بگلاب سرد و آب سرد می باید مالیدن و برگ مورد خشک کوفته و مانند آن بر
اندام او ریختن و عرق باز داشتن و با آب آبی و ماء اللحم قوت دادن و اگر اندر حال غشی تهوع
و فواق و قی باشد بوی طعام دور باید داشت و پر مرغ بحلق او فرو کردن و قی افکندن و با آواز
طبل و بوق بیدار کردن و عطسه آوردن و اگر بدین بیدار نشود امید نماند و اگر سبب عرضی
از اعراض نفسانی باشد بوی عطر که موافق مزاج باشد و اطراف با آب سرد مالیدن
و فم معده بروغن گرم اندودن و گلاب و ماء اللحم اندر حلق چکانیدن و اگر سبب اختناق رحم باشد
بوی عطرها وی دور باید داشت و بوی چیزی که معده و مزاج او را موافق بود بویانند چون اشترغاز و

## گفتار پنجم

## اندر احوال معده و مری و بیماریهای آن

### باب نخستین

### اندر دشواری فرو بردن طعام و شراب

سبب دشواری فرو بردن طعام و شراب بحلق یا آماس مری باشد یا آماس حجاب یا خناق باشد یا ضعف قوت چنانکه اندر بیماریهای حاده باشد یا نوعی از انواع سوء المزاج یا خشک شدن رطوبتی اندر روی بسبب حرارتی و غیر آن یا بیرون مهره از مهرهای گردن از جای خویش یا قرحه و بثره اندر روی **علامتها** آنچه سبب آن سوء المزاج باشد اندک اندک پدید آید و آنچه سبب آن آماس گرم باشد از تب خالی نباشد و با آماس سرد تب نباشد و آنچه سبب آن بثره و قرحه باشد از گذر طعام شور یا ترش یا قابض رنج و از طعام نرم کمتر **علاج** آنچه اندر افتد تنها افتد علاج دشوار پذیرد تدبیر چنان باشد که قوت را یاری دهند و بر پس گردن موم روغن مالند و سوء المزاج گرم و خشک را بموم روغن مالیدن و ابگشته و آب کوک مالیدن و سوء المزاج گرم و خشک را الشعیر و مانند آن تجرع کردن و سوء المزاج سرد را روغن ترب و روغن بسان و روغن گرم یا مشک مالیدن و سوء المزاج تر را بانیسون بریان کرده و مصطکی و سنبل و بهمن سرخ و سپید و کندر و مانند آن علاج کردن و ایارج فیقرا دادن خواجه ابو علی سینا میگوید اگر دان اندرین باب نافع است و سوء المزاج خشک به بط و بسرخ مالیدن و مسکه و کشکاب دادن و اندر هر مزاج غذا موافق مزاج دادن و اما آماس یا خونی باشد یا از جنس ماشری باشد یا آماس نرم باشد یا صلب باشد علاج آن علاج معده باشد و فرق آنست که آماس معده را ضمادها از فرود سینه بر نهند و آماس مری را بر میان دو کتف نهند و آنچه خوردنی باشد اندر آماس یکبار دهند و اندر آماس مری جرعه جرعه دهند و علاج قرحه و بثره علاج معده است و فرق آنست که اندر داروهای مری چیزهای لزج باید تا بمری دیرتر فرو رود و لختی بر سطح ریش بماند و داروهای آماس و قرحه اندر علاج معده یاد کرده شود ان شاء الله

### باب دوم

### اندر سوء المزاج گرم در معده

اسباب آن مجمل سوء المزاج دل باشد **علامتها** طعام لطیف زود تباه گردد و غلیظ بهتر



دل

و با قرص کافور دهند و علاج سوء المزاج گرم ازینست و اگر معده با گرمی ضعیف باشد سکنگبین سفرجلی و شراب انار دهند و اگر با حرارت خشکی باشد کشکاب و روغن بادام دهند و شیر خر و اندر آب زنان می نشانند و روغن بنفشه می مالند چنانکه اندر علاج یاد کرده شود ان شاء الله تعالی

### باب سیم

### اندر سوء المزاج گرم با ماده

**علامتها** آروغ گاهی بوی ماهی تباه شده دهد و گاهی گوی آب ایستاده و تباه شده و گاهی بوی مغزها تباه شده چون مغز جوز که تباه شود و گاهی بوی زنگار دهد و این نشان غایت گرمی باشد که سبب آروغ ناخوش طعام لطیف باشد که زود تباه شود آزمایش بنان جوین کنند اگر آروغ ناخوش بر آید بباید دانست که معده نا رلیست و خداوند عارض خشک اندام و لاغر شود از بهر آنکه خون اندک باشد و تیز و ناخوش طعم و ناخوش بوی مخالف مزاج اصل و مخالف مزاج تن درستی بدین سبب اندام او از آن بهره نگیرد و لاغر شود و بدین سبب است که مردم صفراوی لاغر باشد و رگهای او ظاهر باشد و بر خون و کاه باشد که سبب آن تحلیل و گداز پیش چیز باشد و طبیعت بدل آنچه تحلیل افتد باز طلبد گرسنگی غالب شود و اندر آن گرسنگی صبر نباشد و غشی افتد و باشد که بسبب حرارت غریب گداز نده اندر حال گرسنگی لعاب آمدن گیرد چون طعام خورند بایستد و انزا که اندر معده ماده صفراوی باشد غثیان و قی بسیار افتد لکن هر گاه که معده سبک باشد و گرسنگی و تشنگی غالب شود بباید دانست که ماده سخت رقیق است لکن اگر ماده بسیار باشد غثیان پیوسته باشد و اگر اندک باشد غثیان پس از طعام خوردن پدید آید و همچنین اگر ماده اندر قعر معده باشد و طبقهای معده آنرا تشرب نکرده باشد غثیان پس از طعام بدو ساعت پدید آید از بهر آنکه ماده صفرا با طعام بیامیزد و صحت طعام از قعر به بن معده آید و غثیان پدید آید و اگر چیزی زداینده خورده چون ماء العسل و بدان قی کند آن ماده اندر قی پدید آید و اگر طبقهای معده ماده را تشرب کرده باشد نه اندر قی و نه اندر بول و نه اندر براز پدید نیاید و قی خود نباشد لکن آرزوی قی و غثیان باشد و حال تشنگی بر کیفیت ماده گواهی دهد از بهر آنکه سبب تشنگی یا گرمی ماده باشد یا شوری و تشنگی که سبب آن ماده گرم بود به آب سرد ساکن و آنچه از رطوبت شور بود به آب گرم ساکن شود **علاج** نخست نگاه باید کرد تا ماده در معده تولد میکند یا از عضوی دیگر بدو می آید و همچنین نگاه باید کرد تا طبقات معده ماده را تشرب کرده است یا اندر فضاء

معده ریخته است اگر از عضوی بد روی آید تخت آنچه آمده است بقی یا باسهال پاک باید کرد پس بعلاج
مشغول باید شد و فم معده را قوت دادن تا چیزی قبول کند و تدبیر قی بدین گونه کند ماهی تازه دهند
و بگیرند گشکاب چهل درم و دو گشکاب نخود حزره و بیخ خیار اندروی پخته و ده درم سنگ سکنجبین
عسلی با وی بیامیزند یا بیشتر و اندکی نمک طعام و بدهند و اگر قی دشوار باشد استفراغ بمسهل کنند
بدین صفت افسنتین رومی پنج درم سنگ گل سرخ و خرمای هندی بیست درم سنگ اندر سیصد
درم سنگ آب بپزند تا بصد درم باز آید و بپالایند و مقدار سی درم سنگ ترنجبین اندر هفتاد درم سنگ
ازین مطبوخ حل کنند و با یک درم سنگ صبر مغسول ترکیب کنند و اگر ماده رطوبتها از ترب کرده باشد
صبر از آن پاک کند و صبر مغسول قوت دهنده تر است و نامغسول پاک کننده تر و ایارج فیقرا نافع تر از صبر
ساده است و ایارج ساده اندر پاک کردن قوی تر است و اگر خداوند علت را شهوت طعام اندک باشد
و غثیان رنجه دارد اندر ایارج بعوض زعفران گل سرخ باید کرد و تا بتحقیق معلوم نشود سوء المزاج با ماده است
ایارج نباید داد از بهر آنکه اگر ماده نباشد سوء المزاج زیاده شود و اگر ایارج با هلیله زرد دهند صواب بود
و اگر صفرا از جگر بمعده می آید استفراغ بماء الجبن کنند و چون دانند که معده پاک شد فم معده را
قوت دهند بگیرند گل سرخ و صندل سپید و آب آبی و آب مورد و آب سیب و گلاب و اندکی
کافور بیامیزند و خرقه بدان تر کنند و بر معده نهند و اگر با صفرا رطوبت آمیخته بود بنقیع صبر پاک کنند ماده را بکلی

باب چهارم

اندر سوء المزاج سرد ساده اندر معده

علامتها آرزوی طعام باشد و هضم کمتر و باد و قراقر بسیار باشد و طبع نرم و ناگوار برون
آید علاج چیزهای گرم و تر باید داد چون شیره و انگبین و شراب ریحانی بمزاج اندک و روغن
مصطکی و مانند آن بر فم معده مالیدن و اندر طعام زیره و نانخواه و دارچینی و پلپل و انگدان و سیر
کرویا اندر افکندن و هر بامداد گلنگبین عسلی اندر آب بادیان و از معجونها فند ادیقون و سجزنیا و دوا
المسک و فلافلی و تریاق بزرگ و شرودیطوس و معجون کندر سود دارد و جلاب که اندر وی انیسون و مصطکی
و عود و سنبل پخته باشد و اگر سوء المزاج سرد از خشکی بود خداوند علت هر روز لاغرتر شود و دهان خشک شود و آب کمتر
خواهد و آروغ ترش بر آید و طعام نگوارد گشکاب که اندر وی انیسون پخته باشند با انگبین دهند و روغن بادام و
اندر شوربای گندم پخته با دارچینی و سپوس آب با انگبین و شیره و انگبین موافق باشد و مزاج را بصلاح

باب



باب پنجم

اندر سوء المزاج سرد با ماده اندر معده

علامتها دهان پوسته پر آب بود و رطوبت لزج میشود و آروغ و طعم دهان ترش باشد و اگر آب
دهان بر ترشی آروغ غلبه دارد بباید دانست که رطوبت بیشتر است و اگر ترشی آروغ بر آب دهان غلبه
دارد بباید دانست که سردی بیشتر است علاج قی باید فرمود بر ماهی شور و ترب بگیرند تخم ترب و
تخم سپندان و تخم جرجیر از هر یکی یک درم سنگ بوره نان و نمک طعام از هر یکی نیم درم سنگ بکوبند و اندر
سکنجبین و عسل بسرشند و بدهند و بر اثر آن طبیخ شبت دهند و از پس آن قی بر تشنگی صبر فرمایند
و شربت میبه و زنجبیل پرورده خورد و از پس دو روز استفراغ کند بحب اصطمخیقون و هر هفته ایارج فیقرا
خورد و اگر رطوبت بسیار باشد ماء الاصول دهند با روغن بادام تلخ و استفراغ با ایارج لوغاذیا کنند
و از پس استفراغ هر بامداد گلنگبین دهند با مصطکی و عود خام و قرنفل و کمون و فلافلی موافق باشد
و اگر خداوند علت داروها گرم نتواند خورد حب الافاویه مسهل دهند بدین صفت بگیرند
حب البلسان عود البلسان سلیخه دارچینی مصطکی اسنبل اسارون زعفران بسباسه قرنفل
جوزبوا از هر یکی یک مثقال غاریقون دو مثقال تربد دو درم سنگ همه بکوبند و بیزند و بآب
کرفس بسرشند و حب کنند شربت دو درم سنگ و نیم نافع باشد ان شاء الله تعالی

باب ششم

اندر معده بادناک

اسباب تولد باد اندر معده دو چیز است یکی طعام و شراب که خورده شود دوم حال حرارت
غریزی اما آنچه از گوهر جهت طعام و شراب باشد چنان بود که گوهر طعام و شراب بادناک بود چون
عدس و لوبیا و شراب نو و شراب شیرین غلیظ و طعامی که اندر وی رطوبت بسیار باشد چون
امرود و سیب و خیار و بادرنگ و جزآن و آنچه از جهت حرارت غریزی باشد چنان بود که حرارت ضعیف
باشد رطوبت را چنانکه نتواند گوارید بخارها را و بادها را تحلیل نتواند کرد اندر معده و در شکم بماند
و قراقر و آروغ تولد کند و بسیار باشد که سبب بادها چیز لطیف کننده بود که رطوبت را غلیظ
کند و هرگاه که معده از طعام خالی شود طبیعت وی بدان رطوبت آرد و تحلیل کردن گیرد و بخارها
بود اگر اندر معده و رودها باشد اندر حرکت آید و باد تولد کند و این نوع بادها مطبعانی که خورده

گردد

ساکن شود و سبب علة مراقی اندر بیشتر وقتها سوء المزاج گرم باشد اندر معده و بخار انگیز اندیدن و سده که اندر منفذها باد افتد و باز داشتن سده ان باد ها را از فرو دامدن بجانب رودها تا بدان سبب بجانب معده باز گردد و بعضی با روغ ترش تحلیل پذیرد و بعضی بجانب دماغ براید و گاه باشد که سبب تولد بادها بخاری بسیار باشد و بسیاری سودا علامتها فرق میان نفخ سوداوی و نفخ از طعامهای نفخ انگیز انست که نفخ سوداوی غلیظ باشد و طبع خشک و از بس گواریدن طعام نفخ و دردی اندر حوالی سپر پدید اید و نفخ دیگر با تری دهان و نرمی بوست و اجابت طبع باشد و احوال و تدبیرها که گذشته هر یکی گواهی دهد علاج از طعامهای بادانگیز و طعامهای تری فزای پرهیز باید کرد و اندر خوردنیها ترتیب نگاه باید داشت چنانکه اندر کتاب ذخیره اندر باب حفظ الصحة یاد کرده امده است و اندر طعامها زیره و نانخواه و دارچینی و کرویا و صعتر و سیر و انگدان بکار داشتن و طبع را بحقنه تیز فرود اوردن و اندر حقنه زیره و بادیان و تخم کرفس و قوو کاشم و حب الغار و جند بیدستر بکار داشتن و بادی که سخت گرم باشد نمک گرم از تحلیل کند و شیشه یا کدو که با اتش بر نهند اندر حال فرود نشاند و شربت جلاب گرم و انیسون و صعتر و مرزنگوش اندروی جوشیده موافق و انجا که باد سخت غلیظ باشد طبع را بحقنه تیز فرود باید آورد پس چیزها تحلیل کننده دادن از بهر انکه بیم باشد که ماده باز بجنبد و تحلیل پذیرد درد زیادت شود و روغن سذاب و جند بیدستر و قطراسالیون و زیره و حب الغار اندروی جوشانیده بر فم معده مالیدن سود دارد و اگر نفخ سوداوی بود سذاب و تخم کرفس و مرزنگوش و دقو و حب الغار و شبت و بابونه و جعده اندر سرکه بجوشانند و بدان سرکه تکمید کنند و سکنجبین بیاورند و دلتون و معجون حب الغار و معجون انیسون و کوارش کندر و انگدان سود دارد و از معجونها بزرگ شرودیطوس و تریاق بزرگ دادن صواب باشد اما این معجونها پس از استفراغ دهند و استفراغ نخست بحقنه کنند پس از آن مسهل و حب سکبینج اندر باب نخست نافع است بگیرند صبر و سکبینج و تقل و غاریقون راست راست و حب کنند شربت از دو درم سنگ تا دو درم اندر اب گرم و اگر مزاج اصلی سرد باشد پس از طعام ده درم یا کم شراب کهن بخورد پس طعام خورد و اندر طعام زیره و صعتر و مانند ان میکند باد ها تحلیل پذیرد و بسیار چیزها خشک خلط رقیق را و خلط شور و بلغمی را فزون کنند و از تحلیل باز دارد و بدان سبب بادها ساکن شود و گاه افتد که مزاج گرم است و چیزی خشک سود میدارد و حال بر خلاف ان باشد والله اعلم بالصواب

باب هفتم

اندر درد معده سوداوی



سبب ان بسیاری سودا باشد که از سپرز بمعده می اید علامتها اندر فم معده سوزشی باشد و چون طعام خورده شود لختی زایل شود و بسیار کسان باشند که از پس ان بچند ساعت که خورده شود در معده بیقرار شود و تا قی نکند و چیزی ترش بر نیاید قرار نگیرد و سبب ان خلط سودا باشد اندر فم معده و اندر وقت هضم طعام بیامیزد و بسیار گردد و فم معده بر اید و درد اغاز کند علاج نخست قی باید فرمود بداروی قوی چون خربق سپید خربق را در ترب اندر نشانند و یک شبانروز بنهند یا بیشتر پس ان ترب را پاره کنند و خربق دور کنند و ترب اندر سکنجبین عسلی فرغار کنند یک شب پس ان سکنجبین با طبیخ شبت و لوبیا سرخ بدهند و از ان ترب نیز لختی بدهند و بدان قی کنند و از پس قی حب اصطمحیقون استفراغ دیگر کنند و این قرص بکار دارند انیسون تخم کرفس از هر یکی پنج درم سنگ افسنتین رومی ده درم سنگ سنبل الطیب ده درم سنگ جند بیدستر شبرم بلیل افیون از هر یکی دو درم و نیم همه بکوبند و ببیزند و اقراص کنند شربت یک درم بکار دارند نافع باشد ان شا الله تعالی

باب هشتم

اندر ضعف شهوة طعام

اسباب ضعف شهوت طعام سوء المزاج گرم است ساده و با ماده یا استغنا تن از غذا یا بسته شدن مسام و تحلیل نا یافتن فضول و جذب ناکردن جگر کیلوس را از معده و این حال پیشتر از پس اسهال خون باشد که جگر بدان سبب ضعیف شود و قوت جاذبه تن ضعیف گردد و علاج الاکسر باشد ما با امدن قدری سودا که را اینست که هر روز از سپرز بمعده می اید و شهوت را بجنباند و معده را بیراند و خلط لزج پاک کند هر گاه که اندر ان منفذ که میان سپرز و معده است سده افتد را اب باز افتد و معده ان تنبیه نیابد و الودگی بر سطح او بماند و بدان سبب شهوت ضعیف گردد یا ضعیف شدن اندامها و رگها باشد از جذب غذا و نرسیدن ان تا بدان سبب بتقاضای غذا بمعده رسد معده تنگ بماند و شهوت پدید نیاید یا افتی باشد اندر عصب شش که از دماغ بمعده بیوسته است یا بسیاری سودا باشد اندر معده تا معده بسبب ان بسیاری بتقی و دفع ان جمع نه تر باشد از طلب غذا و هر خلط که اندر فم معده بسیار باشد حکم ان همین باشد یا افراط گرمی هوا باشد یا افراط سردی هوا و گرمی هوا سستی ارد و سردی تحلیل باز دارد و حس را باطل کند یا گرم کردن نه بمعده بر اید و معده از نخ ان ارزو مند دفع ان باشد نه طلب غذا مشغول تواند بود یا بکر داینده ان عادت از شراب خوردن

چون معتاد بوده باشد یا سوء المزاج سرد اندر اندامها و رگها پدید آید و قوت جاذبه ضعیف شود
و تقاضای غذا بمعده نرسد و بسیار باشد که اندر بعضی بیماریها قوت بر جای باشد و شهوت نباشد
و بغذا حاجت نیاید از بهر آنک رگها ممتلی باشد و طبیعت بپزانیدن ماده مشغول باشد و بدان سبب
مدت تقاضای غذا پدید نیاید از بهر آنک طبیعت بیکبارگی روی بپزانیدن و دفع ماده بیماری آرد و از
طلب غذا روی بگرداند و حال جانوران که در زمستان پنهان شوند و حذر کردن همین باشد
علامتها انواع سوء المزاج معلوم است لکن علامت حاضر این عارض آنست که سوء المزاج گرم ساده آب
بیشتر خواهد و سوء المزاج گرم با ماده شهوت را باطل کند ترا است و آب را از جهت حاجتمندی سردی و تری
جوینده و تر و سوء المزاج تر بر خلاف این باشد و شهوت بآن زیادت گردد و بدین سبب است که اندر زمستان
و هنگام حرکت باد شمال قوی تر شود و کسانی که اندر سرما باشند بسرما شهوت ایشان قوی تر باشد از بهر آنک
حرارت سست کننده است و اخلاط را گرم کند و بگدازد و هر خلطی که گرم و گداخته گردد چون بیرون گریخته باشد
بدین سبب ضعف شهوت و امتلاء العروق پدید آید و برودت ضد این باشد اندامها را فراهم آرد
و خلط را بفشرد و هر خلطی که بفشرد حیوان فرون ازو اندر خلال او تولد کند و بسبب خلاء قوت مصاصه
سرد با فراط شود قوت مصاصه را ضعیف کند و حس را باطل کرداند اما آنچه سبب آن استغنا باشد
از غذا علامت وی آنست که رگها ممتلی باشد و اندامها گران و قوت بر جای و تدبیر گذشته بر آن گواهی
دهد و علامت بسته شدن مسام منخنی گوشت است و اسباب بسته شدن مسام اتفاق افتیدن و
علامت جذب ناکردن جگر کیلوس را سوء المزاج جگر است و بسیاری براز و نرمی طبع و سفیدی لون
براز یا سبزی تولد ماده صفرا اگر آنی باشد اندر معده و سبب که لون کیموس باشند و آنک صفرا
گرانی اندر معده تولد کند از قی و غثیان خالی نباشد و علامت و علامت ریختن سودا بمعده نادان
آنست که هر گاه که چیزی تیز و ترش خورد شهوت پدید آید و هر آنکه آن چیز فعل سود آنکند و بجای آن
بایستد و بزرگ بسبب زبان گواهی دهد و علامت ضعیف شدن رگها از جذب غذا آنست که ضعف
شهوت از پس بیماریها و دراز پدید آید و ضعیفی اندر همه اندامها و همه قوتها ظاهر باشد و علامت آفت
عصب آنست که معده حس تیزی و ترشی طعامها تیز و ترش دشوار یابد و علامت آلودگی رطوبت لزج
بر سطح معده آنست که طبع از طعام نفور باشد و اگر رطوبت شور باشد تیز شهوت باد و باشد لکن

2

بس طعام



قی و غثیان پدید آید و اسباب آن با روغ و علامت بسیاری سودا اندر معده آنست که دهان ترش شود
و از وسواس خالی نباشد و باشد که لون زفال سیاه شود و علامت کرم کدو دانه آنست که اندر براز
پدید آید و علامتها تولد آن ظاهر باشد و اگر از صبر و شراب ضماد سازند از حاجت معده فرود آرد و
اندر باشد و فتها معده از ریختن آن از رو و شدقی باشد و غذا نخواهد اگر چه از غذا خالی باشد علاجها
انواع سوء المزاج یاد کرده آمده است اما اگر سبب استغنا آن باشد بدنیه دست از طعام باز باید
داشت تا طبیعت آنچه اندر رگها حاصل است بگوارد و از روی طعام پدید آرد پس اندک اندک طعام
باز باید آورد و اگر سبب بستگی مسام باشد ریاضت و گرمابه باید فرمود و عرق آوردن و اندر گرمابه
اندامها باروغنها مالیدن و اگر سبب جذب ناکردن جگر باشد کیلوس را بر باید داشت مقدار ده درم شراب
کهن بر ریق بباید خورد و تدبیر گشادن سده ها ساز و ریقیا باید کرد و کبر سرکه و سکنجبین بزوری و زنجبیل
پرورده و ترنج پرورده دادن و ریاضت و گرمابه بترتیب فرمودن و تریاق و شرودیطوس نافع
باشد و اگر سبب سده مجری سودا باشد که از سپرز بمعده پیوسته است آن سده را بچیزهای
ترش باید گشاد چون کبر سرکه و سیر سرکه و پیاز سرکه و سکنجبین که از انجدان کنند و انواع انکامها و
جلیقت اندرین باب سود مند باشد و ایارج فیقرا آنچون سده بگشاید و معده را پاک کند
و غذا امصوص و زیره با و انار با و غوره با و مانند این و اگر سبب ضعف رگها ضعف قوت شهوت
باشد انگشت فرو کنند و قی را بجنباند اگر چه بیفتد باشد که قوت شهوت بجنبد و تریاق و شرودیطوس
اندر شراب افسنتین یا اندر شراب حب الآس یا شراب نعنع و مانند آن موافق باشد و اگر سبب آفت
عصب باشد از عصبها و دماغ تنقیه دماغ و تقویت آن مشغول باید بود اما تنقیه با ایارج فیقرا بود و بسته
عطسه ها و اسفرغم موافق مزاج و آنچه اندر همه ضعف قوت شهوت را سود دارد و کندر و مصطکی و
عود و سنبل و قصب الذریره اندر شراب ریحانی و آب انار ضماد کردن و اندر عصاره برگ مورد و بوی
ریحان کرده و بوی نان فانکی گرم و ماهیه شهوت طعام بجنباند والله اعلم بالصواب

باب

## اندر شهوت کلبی

این علتیست که مردم را طعام بی اندازه آرزو کند و سیر نگردد و اسباب آن سودا باشد یا بلغم
ترش گرم معده را دغدغه کند و بگزد و بدان سبب شهوت غذا پیوسته کرده و ممکن است که سبب بلغم ترش گ

خلط سودا خون اندر عروق منکاثف شود و بسبب تکاثف خلای تولد کند و بسبب خلا قوت
جاذبه رگها در کار آید چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و نیز ترشی زداینده است مگر
رطوبتها را زیرا که سطح معده بدان آلوده باشد بزداید و فم معده بدان دغدغه تمام یابد تا بدان سبب
پیوسته گرسنه گردد و ممکن است که سبب شهوت کلبی حرارت با افراط باشد اندر فم معده و آنچه اندر
معده باشد تحلیل میکند و بدل آن میخواهد تا فم معده از آن سبب همیشه گرسنه باشد و بسیار بود که
از بس استفراغها و بیماریها در از تحلیل کننده و بسبب ضعیف قوت ماسکه همه تن را پیوسته تحلیل باشد
و بدل پیوسته خواهد و گاه باشد که حرارت از بیرون با حرارت بزاننده و تحلیل کنند که در باطن
باشد یا برشود یا حرارت هوا این را متخلخل و حرارت باطن تحلیل میکند و این چنان باشد که
قوت جاذبه اندامها از یکدیگر غذا میکشند و رگها از جگر میکشند و جگر از ماساریقا و ماساریقا
از معده و معده را مدد از بیرون است بدین سبب این علت بدید آید و آنچه از بس استفراغها
و بیماریها و تبها بدید آید هم این نوع باشد و گاه باشد که سبب شهوت نزله باشد و آن چنان باشد
که ماده نزله سرد باشد فم معده را سرد کند و ممکن بود که بحرارت ضعیف ترش گردد و فم معده را
بگزد و باشد که سبب تولد کرم باشد اندر معده و امعا و غذا اگر بمعده رسد ایشان بربایند و
بخورند و زیادت خواهند علامتها وی آنست که دل بسیار باشد و تن از طعام پرورش
نیابد و آنچه خورد ناگواریده بیرون آید و بدین سبب تن لاغر شود و اندامها بغذا حاجتمند و بسبب
حاجتمندی بغذا شهوت پیوسته بر کار باشد و اگر ساعتی در طعام تاخیر افتد معده سوزش
گیرد و چون طعام خورد بیارامد و اگر سبب سوء المزاج سرد باشد این علامتها موجود باشد جز
سوزش معده و اگر سبب سوء المزاج گرم باشد تخلخل و تحلیل باشد و ثقل کمتر از طعام باشد
و تشنگی غالب و تن لاغر و علامتهاء گرم سوء المزاج ظاهر باشد و اگر سبب نزله باشد علامتها
آن بدید آید علاج آنجا که آمدن سودا بمعده ظاهر باشد نخست رگ باسلیق یا اکحل بزنند
و سوء المزاج سرد که ظاهر شود نخست قی فرمایند پس ایارج فیقرا دهند و غذا کبک و تذرو بریان کرده
و شوربای بره و کرویا و دارچینی و کمونی و بجز بینا و دوالمسک و تریاق بزرگ سود دارد و اگر
طبع نرم باشد معجون کندر دهند و مطبوخ افتیمون و مانند آن استفراغ کنند و بر سر زنجمه
بر نهند و خون بیرون کنند و اگر طبع نرم باشد معده را با اطریفل کوچک و کوارش خوزی قوت



دهند و ناشتا آب گرم سود دارد و غذا گوذاب یا آب از مرغ فربه و بط فربه و زرده خایه مرغ نیم برشت
و لوزینه و حلوا شکر و بروغن بادام و نشاسته موافق باشد و اگر طبع خشک باشد شیر
تازه و گوشت بزغاله و بره فربه با نخود و شبت و اندکی زیره بپزند تا مهرا شود و گوشت از وی برادرند
و کبوتر بچه فربه و مرغ فربه در وی بپزند و اندکی دارچینی و خولنجان و عود هندی کوفته در افکنند و
از این شوربا چند آنکه خواهد بدهند و اگر شراب از انگور کوهی کرده باشند با این بیامیزند معده را
گرم کند و ترشی خلط سودا از معده باز دارد و علاج سپرز و داغ کردن آن سود دارد و آنجا که
علامت سوء المزاج سرد ظاهر شود نخست قی فرمایند پس ایارج فیقرا دهند و غذا کبک و تذرو و دراج
بریان کرده و شوربا که یاد کرده آمد با زیره و کرویا و دارچینی و کمونی و بجز بینا و دوالمسک و تریاق
بزرگ سود دارد و اگر طبع نرم باشد معجون کندر و آنجا که علامت سوء المزاج گرم و تحلیل و تخلخل ظاهر
باشد روغن بوره طلا کنند و اندر آب سرد نشانند و شراب ترشی ترنج و شراب لیمو دادن و غذا
مصوص و هلام از گوشت گوساله و بطون گاو و آنجا که سبب نزله باشد منع آن و علاج آن
باید کرد و آنجا که سبب تولد کرم باشد علاج اندر موضعش یاد کرده آید انشاء الله تعالی

## باب دهم

## اندر جوع البقر

این علت را جوع البقر از بهر آن گویند که گاو را بسیار افتد و این علت از بس شهوت کلبی افتد
و این گرسنگی هم اندامها باشد و معده طعام نخواهد و طبع نرم باشد و رگها بدان سبب تهی گردد
و قوت برود و بیمار بدان سبب بیهوش گردد و گاه باشد که سبب بیهوش گشتن بیمار بلغم زجاجی باشد
که طعم ترش فم معده را گرانی کند و مزاج او را تباه کند و قوة جاذبه را از کار باز دارد و شهوت را باطل کند
و بدان سبب اندامها گرسنه باشند و بسبب گرسنگی اندامها و ناخواستن معده طعام را قوت ساقط
شود و غشی آرد و علاج این علت مشکلست از بهر آنکه با استفراغ و پاک کردن معده حاجت آید
و ضعیف و غشی آرد و استفراغ باز دارد و تدبیر صواب آنست که قوت نگاه دارند و تدبیر
کنند که شهوت باز آید چنانکه اندر باب ششم از این گفتار یاد کرده آمده است و ماء اللحم و سکباج
بدین صفت میسازند بگیرند گوشت گوساله و سکباج بپزند و افزار آن بسیار کنند و شبت و کرفس
و پودنه و پوست ترنج و زعفران و اندکی سنبل و مشک و غشی افتد بیدار کنند و موی صدغ او بکنند

و بکنند و یا واز طبل و بوق که ها کاه بزنند بیدار کنند و چون بیدار شود دماغ اللیل اندر حلق او چکانند و بوی سیب و بهی و
مورد و عطرها موافق مزاج بدو همی رسانند و لقمه چند نان اندر شراب ثرید کرده و بدو دهند صفت مطبخه
که بوی آن خوش آید بگیرند کبوتر بچه و ملک چند انک خواهند بپزند با نخود و اندکی زیره و قدری نبات انقاق بر
افکنند و دارچینی و عود خام و خولنجان نیم کوفته اندر وی بپزند تا آب بماند کی باز آید پس قدری بکاهه
و آب الی ترش و آب سیب ترش بر چکانند و بجوشانند تا آبی ابها خیر نجنبه شود پس از آتش برداریند و سند آ
خود کرده بر سر آن کنند و بگذارند تا سرد شود نافع بود انشاء الله تعالی

## باب یازدهم

## اندر آرزوهاء بد

آرزوها بد چون آرزوی گل باشد و آرزوی نمک و انگشت و چیزها تیز و تلخ و سبب آن اخلاط
بد باشد اندر معده علاج قی باید فرمود بماهی شور و ترب و سکنجبین عسلی و طبیخ شبت و لوبیا
سرخ و معده را بایارج فیقرا پاک کردن و زیره و نانخواه از هر یکی مقداری خاییدن ناشتا و از بس طعام
سود دارد و گوشت قدید که ابزار آن نانخواه باشد و هیل و قاقله و طباشیر آرزوها بد باز دارد

## باب دوازدهم

## اندر تشنگی بی اندازه

سبب تشنگی غالب یا سوء المزاج معده باشد چنانک اندر تبها محرقه و سوداوی باشد یا سوء المزاج
یک اندام چنانک اندر علت ذیابیطس باشد یا سببی بیرونی اتفاق افتد چون خوردن ماهی شور و
طعام غلیظ چون گوشت قدید یا خوردن داروی گرم و تشنگی از آن خیزد یا خوردن طعام بقول و قوت
گرم یا خوردن شراب کهن و قوی و آنچه ازین نوع افتد علاج دشوار پذیرد و هلاک کننده باشد و اما اندامها
که سوء المزاج آن تشنگی آورد دریست و معده و روده صایم و جگر و گرده و دل و شش علامتها اگر سبب
سوء المزاج ری و معده باشد خشکی حلق و تلخی دهان علامت آن باشد و اگر سبب سوء المزاج روده
صایم باشد سوزش و خلیدن باشد فرود از معده و طبع خشک باشد از بهر آنک تریها بکلی
زود دریابد و هر گاه که مزاج کیلوس بگردد اندر تن خارش و خشکی پدید آید و اگر سبب حرارت دل و شش
باشد از هوا خنک راحت یابد پس از آن یابد که از شربت خنک و الک از اسباب بیرونی افتد علامت
سبب آن علاج آنجا که معده و جگر گرم باشد سکنجبین ساده و آب انار ترش و آب میوها

و سبب



سیب ترش و ریواج و امرود چینی موافق باشد و آب سرد و آنجا که گرمی و خشکی بهم باشد کشکاب و آب
کدو و آب خیار و روغن بادام و لعاب اسبغول بر آب انار شیرین افکنند با روغن بنفشه سود دارد
و آنجا که سبب روده صایم باشد رگ باسلیق باید زدن و دوغ و آن تدبیری که اندر علاج معده و جگر گفته
آمده است صواب باشد و آنجا که سبب حرارت دل و شش باشد بوی عطرها و اسفرغمها و میوها خنک و هوا
خنک سود دارد و آب خربزه هندو و آب خیار و آب کدوی تازه و بجای آب گلاب سرد کرده و شراب
صندل و قرص کافور موافق باشد و اگر سبب هوا گرم باشد و باد گرم دست و پا اندر آب سرد نهادن
و روغن گل سرد کرده بر سر نهادن و زرد آلو کشته و برف و جو ها نهند و اندر دهان داشتن سود دارد و
آنجا که سبب رطوبت شور و تیز باشد قی باید فرمود و ایارج فیقرا دادن و هر بامداد آب گرم و کسانی را که تشنگی بوده باشد
چون آب یابند بیکبار سیراب نشاید شد اندکی اندکی مضمضه و غرغره باید کرد و جرعه جرعه خوردن تا ساکن
شود از بهر آنک حرارت غریزی ضعیف شده باشد و آب سرد بسیار باقی حرارت فرو میراند باقلاب
و نخود آب که اندر ماه رمضان خورند تشنگی ابد

## باب سیزدهم

## اندر فواق بسیار

اسباب آن چیز گرم و تیز باشد که فم معده را بگزد یا ماده غلیظ که معده کوشد که آنرا دفع کند یا مزاج سرد و
باد غلیظ باشد اندر معده یا سوء المزاج خشک که از پس استفراغها پدید آید یا آماس معده و حکم علامتها
اما آنچه سبب آن چیزی گرم باشد اندر فم معده چنان باشد که ماده گرم از جگر یا از عضوی دیگر در معده
ریخته شود یا قی صفراوی افتاده باشد و بقیتی از آن خلط اندر معده مانده باشد یا چیزی
تیز خورده باشد و قوت معده میخواهد که آنرا براندازد و آنچه سبب آن ماده غلیظ باشد و باد غلیظ
و مزاج سرد باشد چنان بود که طعامها غلیظ بسیار اتفاق افتاده و خام مانده و شب معده گرانی میکند
و باد غلیظ با آن یار باشد از بهر آنک باد غلیظ از ماده غلیظ خیزد و باشد که ترش کند و آروغ ترش و
غثیان و بسیاری آب دهان و تدبیر گذشته بر آن گواهی دهد و آنچه سبب آن سوء المزاج سرد باشد چنان
بود که کودکان را و پیران را افتد اما پیران را بسبب نقصان حرارت غریزی باشد و کودکان را بسبب فرو گرفته شدن
حرارت غریزی باشد از بهر بسیار خوردن ایشان و بیماران را افتد بسبب ضعیفی حرارت غریزی و آنچه سبب
آماس افتد تب و تشنگی و سوزش بر آن گواهی دهد       اگر سبب چیزی گرم تیز باشد که معده بگزد
آب جرعه جرعه خوردن با روغن بادام و کشکاب با روغن بادام و قی فرمایند بسکنجبین و آب گرم یا

سکنگبین و کشکاب و یک مثقال ایارج فیقرا و دو درم هلیله زرد سکنگبین شسته و بدهند
و غذا مسکه و چیزهای نرم و نان پاکیزه اندر آب سرد و آب انار شیرین و اگر سبب ماده غلیظ
سرد و تر باشد قی فرمایند بآب شور و ترب و سکنگبین و آب شبت و لوبیا سرخ و آب تخم
جرجیر و ترشنگی صبر فرماید و انگدان و جند بید ستر نیکو باشند و کندر و لوده و مصطکی و
و راسن خایند سود دارد و با ایارج فیقرا پس از قی معده را پاک کنند و نانخواه و سنبل و
صعتر و پودنه کوفته و بیخته مقدار دو درم ناشتا بدهند و اندر طعام میکنند و عطس آوردن
و نفس باز کشیدن و فرو گرفتن و کمونی و سکنجبین و ترباق اربعه سود دارد و ترش واندو فواق
باز دارد و انگشتان دست و پا بستن سود دارد و نیم درم سنک جند بید ستر با سرکه فواق بلغمی را
زایل کند و اگر سبب آن خشکی باشد علاج آن علاج تشنج خشک باشد و علاج اماس اندر موضع آن یاد کرده آمده است

## باب چهاردهم

## اندر اروغ بسیار

اروغ از باد غلیظ خیزد یا از ضعیفی معده و اسباب ضعف معده و علامات و علاج آن یاد کرده
آمده است هرگاه که اروغ بسیار گردد و طعام را از معده بر آرد و ناگوارید بماند از بهر آنک قوت
گواریدن اندر قعر معده است و کار فم معده تقاضا غذاست اگر باد اندر قعر معده بماند و اروغ بر
نیاید بیم باشد که استسقا طبلی تولد کند علاج اگر سبب خلط بلغمی باشد یا خلط
قی باید فرمود و حب الافاویه که اندر باب چهارم از این گفتار یاد کرده آمد بدهند پس معده را به انقلاغ و
فنداذیقون و زنجبیل پرورده قوت دهند و اگر باد بدان اروغ معده را بر نجاند صعتر و سنداب و
پودنه و زیره و نانخواه و کرویا و انیسون و قرنفل با کلنکبین می باید داد و سنجر ثنیا و کوارش کندر
و فنداذیقون سود دارد باذن الله تعالی

## باب پانزدهم

## اندر اضطراب معده و منش گشتن

این عارضه حرکتی باشد از معده و میخواهد که چیزی را از خود
دفع کند و نتواند و اسباب آن یا از ضعیفی معده باشد یا طعام ناموافق یا ماده بد اندر قعر معده
و یا بخار از جهت ماده بد باشد اندر میان طبقهای معده باشد و معده از آن تشرب کرده بود یا بر سطح معده
آلوده بود یا اندر فضای معده باشد و ماده یا بلغم باشد یا صفرا که در قعر معده باشد یا اندر قعر
معده علامتها اگر معده ماده را تشرب کرده بود دستی و منش گشتن دایم بود و قی نیفتد اگر بر



سطح معده آلوده باشد یا در فضا معده باشد و اگر با منش گشتن دهان تلخ باشد ماده صفراوی و اگر لعاب از دهان
میرود ماده بلغمی و اگر دهان شور باشد و خشکی غالب ماده بلغم شور است و اگر طعم دهان ترش باشد ماده
بلغم رقیق است و اگر قی افتد ماده اندر فضا معده است و اگر بدشواری می باشد اندر قعر معده است
و اگر بعد از قی اضطراب معده ساکن نشود و باز بدید آید ماده اندر عضوی دیگر معده می آید و اضطراب معده
اندر نافع علامت نکس باشد علاج اگر ماده صفراوی باشد و معده از آن تشرب کرده باشد قی باید فرمود
سکنگبین و آب گرم و با ایارج فیقرا و سقمونیا معده را پاک کردن و پس از استفراغ سکنگبین عسلی
دادن و شراب افسنتین و اگر شراب کهن اندک اندک دهند باقی خلط را ببرانند و معده را از رطوبت بزداید
و غذا نخنک بریان کرده و مرغ پخته

## باب شانزدهم

## اندر قی بسیار

قی حرکت معده است و دفع کردن او چیزی را بسوی بالا و اسباب آن اسباب اضطراب معده یا عضوی
دیگر بمعده آمدن و کسانی باشند که ایشان را از بهر نیکخواه روزی نوبت قی افتد و خلط سودا بر آید و از آن
آسایش یابند و سبب آمدن سودا نشفه بمعده و علامتهای آن اندر باب گذشته یاد کرده آمده است علاج
سخت طبع را نرم باید کرد بحقنه نرم و اگر طبع نرم باشد سخت قی باید فرمود بسکنگبین و آب گرم پس معده را
برب غوره و رب انار و رب لیمو قوت دادن و اگر معده از بی ترشیها بگریزد رب آبی و شراب سیب و شراب
ریباج و شراب حماض و مانند آن دادن و لیست جو اندر آب انار دانگ دادن و نان خشک بریان کرده و
جهد باید کردن تا بخسپد و اگر بر تخته او بخسپد و آن تخته را برفق بجنبانند صواب باشد صفت
حبی که قی باز دارد و بخسپاند بگیرند بزر البنج بکرج و بزر الورد و سماق و طباشیر از هر یکی چهار درم بکوبند
و بشراب آبی بسرشند و حب کنند شربت نیم مثقال تا یک مثقال و غذا از سماق و نار دانگ فرمایند اگر ماده
از عضوی دیگر می آید یا از همه تن می آید سخت حقنه نرم کنند پس مطبوخ هلیله دهند با نقیع صبر و بر معده ضمادی از
آبی بریان کرده و سیب بریان کرده و صندل و مورد و سکر و گل و کعک و لادن و عود و کافور و زعفران
بسرشند و شراب نعنع که با آبله دانگ کنند و بوستی که بر ظاهر سفال بسته باشد مقداری اندر وی پخته قی باز
دارد و کعک سوده اندر آب سیب ترش واندک شراب چنانک مزه شراب بدید نیاید قی صفراوی باز دارد و
قوت نگاهدارد و اگر قی بلغمی باشد و میل بسوی فم معده دارد قی فرمایند و از پس استفراغ معده را بکوارش عود و مسید و دواء المسک
قوت دادن و اگر میل بقعر معده دارد بحب الافاویه و ایارج فیقرا پاک باید کرد پس بکوارشها قوت داد

واگر معده ماده را تشرب کرده باشد هم قی باید فرمود بماء شور و ترب و خردل و سکنگبین عنصلی و انجیر بدان تمام
پس باقی خلط را بایارج فیقرا نقیع صبر پاک کردن و بباید دانست که انجا که معده ماده را تشرب کرده باشد هیچ
داروی قابض نشاید داد تا نخست ماده را استفراغ نکند صفت ضماد نافع بگیرند سک و قصب الذریره
و سنبل و مصطکی و عود و قرنفل و حب البوا و جوزبوا و اندکی زعفران همه بکوبند و بمیویزج (?) سرشته و بر معده
نهند و اگر باقی از خلط سودا مانده باشد بحقنه که میل تیزی دارد ماده فرو باید آورد و پس مطبوخ افتیمون
تن پاک باید کرد و ایارج فیقرا با افتیمون دادن و معجون از لادن و اشنه و اکلیل الملک و برگ مورد
ضمادی ساختن قابض و بر معده نهادن نافع بود انشاء الله تبارک و تعالی و تقدس

## باب هفدهم

## اندر قی خون

قی خون یا از مری باشد یا از معده یا سبب زخمی و قوتی که بدو رسید گشاده شده سر رگها سبب
ریمی و انفتاح از رطوبت یا از رئسی که بر آید برین اندامها علامتها اگر ناگاه افتد و بسیار بر آید رنگ
بار رگها بسیار گشاده باشد و اگر اندر مری یا اندر معده و جگر درد بوده باشد پس خون بر آید بباید دانست که
ریشی بوده است و گشاده شده است و باشد که ریم بر آید و اگر خون سخت گرم باشد و رگها ممتلی بباید دانست
که سبب قوت خون است و خون صفراوی است و اگر خداوند علت طعامهای تری فزا بسیار خورده باشد بباید دانست
که سر رگها سبب تری و نرمی و سبب قوتی که بدو رسیده چون آواز بلند کردن و چیزی گران برداشتن سر رگها
گشاده شده است علاج اگر مانعی نباشد نخست رگ باید زد و خون آن مقدار که باید بتفاریق بیرون کردن
و اگر نیز با افراط باشد ... ساید لیست و اقراص کلنار دادن و اگر سبب ریشی باشد اقراص کهربا دادن و ... سخت
نافعست اندر رگها انواع و عصاره بادروج و عصاره برگ خرفه و عصاره لسان الحمل و گل ارمنی سود دارد و غذا ...
باب سماق و آب غوره و ضمادها قابض بر معده و جگر نهادن و اگر سبب گشاده شدن رگها سستی و نرمی رگ باشد
فلونیا فارسی باید داد و ... باب

## باب هیجدهم

## اندر هیضه

هیضه از بیماری حاده است هم با قی باشد و هم با اسهال و سبب آن ناگواریدن طعامست و هر چه غلیظ باشد و بعضی
مانده ترنجی برآید و هر بلغمی باشد با اسهال فرو آید و کسانی باشند که ایشان را هیضه بسیار افتد و ایشان بدان
باک ندارند و کسانی دیگر را که این علت نباشد اگر افتد با خطر باشد و نشان خطرناک آنست که اندر معده و روده سوزش



رنگ روی بر جای باشد و دم زدن بنظام باشد امید سلامت باشد و آنچه مردم قوی اندام و سخت گوشت
و فربه را افتد با خطرتر باشد از بهر آنکه ماده صفراوی اندر تن ایشان بسیار بود و چون ماده اندر حرکت باشد
و جزوی که اندر حرکت آید جزوی دیگر را میکشد باز داشتن دشوار باشد و حکما امساک است که از ضرورت
خلا گویند این کشیدن جزوی مر جزوی را آن امساکات و آب در دنباله که ساخته اند دلیل درستی آن
مسئلات علاج هر گاه که حس آن یافته شود که طعام اندر معده تباه شده اندر حال قی باید کرد
تا معده پاک شود و محرور را اندر هیضه منش گشتن و تشنگی نشن باشد آب نیم گرم بسیار باید خورد تا طعام
تباه شده پاک بقی برآید و جلاب و ماء العسل و روغن گل نباید داد و لکن اگر اندر معده سوزشی بدید آید
اندک جلاب خام بخورد تا تیزی آن خلط را بنشاند و اندر مضجع حرکت نباید کرد و لکن خویشتن چنان
باید ساخت باشد که خواب برد که هیچ علاج بهتر از خواب نیست و اگر تشنگی غلبه کند طباشیر سوده اندر
آب انار اندک کنند و از آن اسفنج کنند و آبی ترش و آب سیب کوهی و آب اطراف رز سبز هم سود
دارد و کعک سوده اندر شراب تر کنند و کفچه دو بدهند تا بخسپد که صواب باشد و محرور را ضمادی
از گل و صندل و آبی و سیب بریان کرده با برگ مورد و اندکی کافور بر شکم نهند و نان خشک ...
بر کوه تر کنند و ضماد کنند و اقراص طین سود دارد بگیرند گل مختوم (?) نعنع و قاقله و کبابه از هر یکی نیم درم
نعناع اذخر سه درم مسک دو درم سنگ بگلاب سرشته و اقراص کنند و اندر میان کافور بکار دارند
و اقراص کندر و اقراص ریباس سود دارد و اگر کار بدان رسد که عرق سرد کند و اطراف سرد شود و فواق بدید آید
اطراف اندر آب سرد نهند و بمالند و گل ارمنی اندر سرکه و آب مورد تر کرده بر پای او طلا کنند و خرقه
تر بر سر او بپوشند و هر ساعت آن خرقه را سرد میکنند و باز در وی پوشند و اگر غشی افتد سر بینی و
گوش او بمالند و صیغ او میکنند و ماء اللحم و شراب و مشک اندر حلق او چکانند و اگر تشنج خشک کند علاج
تشنج علاج تشنج خشک کند و رطوبا اگر نخست ماء اللحم العسل خورد و بدان قی کند صواب باشد
و پس اقراص عود دهند نافع باشد بحمد الله و حسن توفیقه

## باب نوزدهم

اندر ضعف معده و ناگواریدن طعام و درد معده که از پس طعام بدید آید عادت آنست
که ضعیفی قوت هاضمه را گویند و این قوت را سردی و خشکی ضعیف کند و گرمی و تری یاری دهد و قوت جاذبه را
گرمی و خشکی معتدل یاری دهد و سردی و تری معتدل ضعیف کند و قوت ماسکه را خشکی که میل بسردی دارد

یاری دهد و سردی و تری و گرمی تری ضعیف کند و قوت دافعه را تری که میل بسردی دارد یاری کند و سردی و خشکی
و گرمی و خشکی ضعیف کند و بدترین ضعیفی آنست که نسج معده متهلهل شود علامتها ضعف قوت جاذبه
آنست که طعام از فم معده دیر فرو گذرد و گرانی کند و بیقرار دارد و خفقان و دوار رسد و بدید آید و غثیان و
قی و نجه دارد و علامت ضعف قوت ماسکه آنست که معده بر طعام مشتمل نشود و خداوند علت پندارد که اگر
حرکتی کند آنچه خورده است از وی باز خواهد گشت و قی برآید و سبب آن یا رطوبتی باشد اندر جرم معده یا تهلهل
نسج او و ضعف جرم اندر حرکت ارتعاش بدید آید و بسیار باشد که خداوند علت را سخت از ارتعاش
معده آگاهی نباشد و با خار ارتعاش غالب شود و همه اندامهای وی ارتعاش کند و اسباب آن ماده
باشد سوزاننده که معده را بسوزد و ضعیف کند یا ماده باشد سرد و فسرانده که یا بخرها و ریحها اندر
معده بدید آید از بهر جاسی او که دیگر زد و از خویشتن دفع کند و علامت ارتعاش بیشتر آن که غالب
شود آنست که از طعام رنجور شود و از آن تاسه بدید آید و علامت ماده سوزان علامتهای سوء المزاج گرم
باشد و علامت تهلهل نسج معده آنست که هیچ اندر معده نگوارد و از علامتهای انواع سوء المزاج و انواع
اسبابها چیزی ظاهر نباشد و غذا نیک و ترتیب ستوده سود ندارد و علامت ضعف جرم که هنوز
تهلهل نسج ظاهر نگشته باشد آنست که هر گاه که از طعام ممتلی باشد گرانی و آرزوی قی بدید آید
و بخار دیگر اگر حرکت کند قی خواهد کرد و علامت ضعف هاضمه آنست که آروغ بوی طعام دهد و تن
از طعام بهره نیابد و قوت نگیرد و ناگوارید بیرون آید و بیماریها تولد کند و اگر تری غلبه دارد استسقا
تولد کند و اگر خشکی غلبه دارد ذبول تولد کند و اگر تقصیر اندر هضم دوم و سیوم و چهارم باشد بهق و
برص و سرطان و استسقا و خارش و گر و نمله و حمره تولد کند از بهر آنکه غذا نابخته بیلام طبیعی نباشد
و تقصیر هاضمه معده بد و علت تولد کند یکی زلق الامعا و دیگر استسقا طبلی اما استسقا طبلی آن
وقت ادا کند که هاضمه اندر طعام اثر اندک کند چندانکه بخار برانگیزد و سبب ضعیفی حرارت غریزی باشد
و مثال این مثال فروغ آفتابست که بامداد هنوز از آن ضعیف باشد از ابداها و زمینها تر بخار
برانگیزد و هوا تیره کرده و نم بدید آید و چون فروغ آفتاب قوی گردد آن بخارها را تحلیل کند و برآکند
علاج آنجا که قوت جاذبه ضعیف غذاها لطیف که گوارنده و زود گوارنده دهند چون دراج و
تیهوج و گوشت جوزه مرغ خانگی با سفیدباها بخته و آوزارها خوشبوی افکنده چون دارچینی و
زیره و از پس طعام ریاضت اندک باهستگی فرمایند و اطراف بمالند و بر معده ضمادی از گلنار و

مصطکی و سنبل



و مصطکی و سنبل و قرنفل و افسنتین و صبر و گل و آبی بخته و آب برگ مورد تر بر نهند و آنجا که ضعف اندر ماسکه
باشد سخت ماده را که سبب ضعف باشد از معده پاک باید کرد از آن پس شراب آبی و شراب لیمو دادن و گلاب با
کاورس بر نهند و دوغ آهن تاب کرده با شیر و گل و گلنار و قرص طباشیر و گل با خانگی بر مقدار ده استیر دوغ
آب تب بجوشانند از بن داروها بر افکنند و غذا زیرباج و کاورس و عدس و حصرم با آب غوره و آب انار ترش و آب آبی
بخته و دراج و طیهوج و کبک و تذرو بریان کرده و ضمادها از صندل و طباشیر و گلنار و گل سرخ و برگ
مورد تر و آبی بریان کرده سازند و اگر سبب رطوبت لزج باشد قی و اسهال و با یارج فیقرا پاک کنند و پس
گوارش خوزی دهند و شراب مورد و به و معجون حب الآس و اطریفل کوچک سود دارد و آنجا که قوت هاضمه
ضعیف باشد سخت تعرف اسباب باید کرد و هر یک را بضد آن تدارک کردن و معده را گرم داشتن و خفتن
بر پهلو راست معده را گرم کند از بهر آنکه جگر روی مشتمل گردد و حرارت او بدو میرسد و خفتن بر پهلوی
راست معده را زودتر خالی کند از بهر آنکه رگها ماساریقا بدان جانب معده پیوسته است و آنچه بعلاج قوت
هاضمه مخصوص تر است اگر مزاج سرد باشد اطریفل بزرگ و اطریفل کوچک و گوارش عود و سنجبینا اندر ماء العسل
یا اندر شراب کهن و اگر مزاج گرم باشد به و سکنجبین سفرجلی و شراب انار و طعام حصوص و جلاب با آب سماق
و آب غوره و آب انار ترش و ضماد از ذریره یاسمین و ذریره نسرین و عود هندی و مصطکی و لادن و پوست
ترنج و قشور الکندر و قرنفل و مسک و جوزبوا و بسباسه و فرنجمشک و حب بوا و زعفران و بادرنجبویه و قاقله
کبار و کبابه و قصب الذریره و سنبل و ذریره گل سرخ سازند از بهر گل را ستار راست چندانکه بوی آن بدید آید
بکوبند و بیزند و با آب مرزنگوش و برگ مورد سرشته و بر معده نهند و بروغن مصطکی بمالند و اگر قوت
دافعه ضعیف باشد چیزها که نرم و تر باید داد که میل بسردی دارد چون آب میوه ها و شراب و فلوس خیارشنبر
اندر آب کاسنی و آنچه بدین ماند و بهیدرورده سود دارد و غذا همچنین چیزها نرم و اگر سبب ضعف تهلهل نسج
معده باشد ضعف ماسکه باشد سود دارد و شراب مورد و اطریفل بزرگ و گوارش عود و روغن مصطکی
و غذا هر چه لطیف و اندک تر بود و اندر همه انواع بیماریها معده سود دارد و خاصه این نوع و پوست اندرونی
سنگدان مرغ خانگی را باشد تمام سخت نافعست با حبوبها و با شراب مورد و مجربست بر معده او بحیه
بخاصیت سود دارد و اگر مقداری نیم سوده با معجون اگر با شراب سیب دهند منفعت آن بزرگ و باید دانست که
بهترین علاجهای معده را آنست که او را از طعام فزونی و از گرانی باز دارند و بسیار وقت باشد
که دواها از بیمار دور داشتن علاج کردن بهتر از علاج بود و گاه باشد که سبب درازی بیماری علاج کردن

## باب بیستم اندر اماس معده

اماس معده بیشتر از خون باشد یا از صفرا کمتر باشد که اماس خونی صفراوی صلب گردد و بلغمی کمتر افتد
علامتها هرگاه که اندر معده اماس گرم پدید آید شهوت غذا باطل گردد و تپها گرم آید و زفان درشت باشد
و اگر اماس خونی بود زفان سرخ باشد و اگر صفراوی بود زرد بود و باشد که غثیان و همه علامتهای خون با علامتهای
صفراوی پدید آید علاج اگر خونی باشد نخست رگ باسلیق زنند و هیچ حال داروی مسهل و داروی
قی نشاید داد از بهر آنک قی خطرناک باشد و بر معده روغن ابی و روغن برگ مورد و آب ابی و آب
و صندل با موم روغن که از روغن گل باشد اندر دهان بمالند و خرقه بدان تر میکنند و بر معده می پوشند
و ابی بریان کرده و سیب بریان کرده و تراشه کدوی تر و ساق خرفه با و برگ کوکنار بر معده نهادن و شربت
انار ترش و شیرین و رب السوس و رب ابی و غذا باز باید گرفت و تدبیر لطیف باید فرمودن و بر سکنجبین
و انار اقتصار باید کرد و اب یا شراب بنفشه و شراب نیلوفر باید داد و از پس چهار روز اب لسان الحمل
و اب کاسنی و اب عنب الثعلب از هر یکی اوقیه با چهار درم فلوس خیارشنبر و دانگی زعفران
سه روز این شربت باید داد و اندرین سه روز ضماد از آرد جو و صندل سپید و تراشه و اب عنب
الثعلب و اندکی زعفران باید ساخت تا هفت روز دیگر بکند و روز هشتم تا تمامت چهارده روز
اب عنب الثعلب و اب کاسنی و اب بادیان و اب کرفس شربت از هر چهل درم سنگ تا چهار درم سنگ
فلوس خیارشنبر و دو دانگ زعفران می باید داد و اگر حکیم مشاهده واجب کند که اب بادیان و کرفس کم
کنند کمتر باید کرد و اگر طبع نرم باشد بعوض خیارشنبر اقراص طباشیر باید داد با نیم درم تا یکدرم قرص
گل با اب سیب و رب ابی و ضمادی از عنب الثعلب و کشنیز تر یا خشک و بنفشه و خطمی و آرد جو
و بابونه و اکلیل الملک و بیخ سوسن و موم روغن از روغن بنفشه و روغن گل باید ساخت و از پس
چهارده روز که حرارت ساکن شده باشد اندر کشکاب بیخ بادیان و بیخ کرفس می باید پخت و با روغن
بادام باید داد صفت قرص گل بگیرند گل سرخ شش درم بیخ سوسن سنبل از هر یکی چهار درم شربت
نیمدرم تا یکدرم و اگر حرارت ساکن تر بود بابونه و اکلیل الملک و مفتاح الاذخر از هر یکی سه درسنگ
مصطکی و کهربا از هر یکی دو درسنگ اندر قرص گل زیادت کنند و بشراب لسان بسرشند و اقراص کنند با اب
عنب الثعلب جوشانیده و صافی کرده دهند و غذا از ماش مقشر و برگ چغندر و لبلاب و اسفاناخ
و سرمق و کدو با روغن بادام و اگر قوت ضعیف باشد زرده خایه مرغ نیم برشت و از پس بیست روز که
تب آهسته



که تب آهسته باشد اگر جوزه مرغ خانگی دهند روا باشد و اگر اماس پخته خواهد شد نخست درد زیادت شود
و تب گرم تر آید و اگر پخته شود درد و تب آهسته گردد و اماس بر حال خویش باشد یاری باید داد تا پخته
شود و شیره تازه و اب گرم میدهند و بدست می مالند و می جنبانند و اگر گشاده شود ماء العسل گرم دهند
و انجیر خشک و مویز و اگر دیر گشاید مقدار خردلی کوفته اندر ماء العسل بدهند و اگر ترسند که تب معاودت
کند خیر ترش اندر اب گرم گدازند و با خیارشنبر حل کرده دهند صفت شربت پزاننده بگیرند شراب انجیر ده اوقیه
لعاب تخم کتان و لعاب حلبه از هر یکی ده درم زعفران دو دانگ صبر دانگی نیم جای یک شربت باشد و اگر
تخم ترب و تخم کتان و تخم خطمی استادارست بکوبند و بامداد و شبانگاه سه درم با چهار اوقیه شیر خر بدهند نیز اید
و مگشاید و از و رگ بگشاید بیرون از اندر پس اماس فرو نشیند و اندر ثقل طعام خون و ریم بینند و اگر حرارت
غالب باشد جلاب میدهند و اگر آهسته تر باشد ماء العسل دهند تا معده را بشوید و پاک کند پس
داروهای رویاننده دهند بگیرند دم الاخوین و کندر از هر یکی پنج درسنگ گل سرخ و گلنار و کهربا از هر یکی ده
درم گل ارمنی سه درم همه بکوبند و بیزند و با رب ابی و سیب بیامیزند و میدهند و اگر اماس صفراوی باشد
اندر تدبیرها تری فزاینده و سرد کننده استقصا بیشتر کنند و اندر کشکاب سرطان می زنند و اب کدو با
اب انار ترش آمیخته دهند و اب تخم خرفه با اب خیار ترش و شراب غوره دهند و ضماد از لسان الحمل
و برگ خرفه و حی العالم و طحلب و آرد جو سازند و از پس چهارده روز تدبیرها که اندر علاج خونی یاد کرده آمده است
میکنند و اگر اماس بلغمی باشد با ماء اب بادیان تر و اب کرفس از هر یکی دو اوقیه یا دو درم سنگ روغن بادام
شیرین بدهند و از پس هفت روز بگیرند اکلیل الملک بیخ بادیان از هر یکی ده درسنگ اندر چهار
رطل اب بپزند تا بیک رطل باز آید و بپالایند و هر شب چهار اوقیه با روغن بادام شیرین بدهند و بگیرند
خاکستر چوب رز و سعد و اذخر و سنبل بکوبند و بیزند و با سرکه بسرشند و روغن سنبل بر معده
بمالند و غذا نخود آب و لبلاب و کرنب و برگ چغندر با روغن زیت و روغن بادام و بجای آب ماء العسل دهند
و اگر اماس صلب گردد پیوسته چیزی نشتر دادن علاج صواب است و خیارشنبر اندر ماء الاصول حل کرده و
روغن بر افکنده سود دارد و اقراص سنبل و بنفشه سود دارد و ضمادها ازین نوع سازند بگیرند اکلیل الملک
و بابونه و حلبه و حب الغار و خطمی و افسنتین از هر یکی یک جزو و اشق و مقل از هر یکی ربع جزو و انجیر خشک
بیست عدد و انجیر اندر آب ای تر کی بپزند و پس با انگبین بیاشند و ضمادها اندر آن کرا انجیر اندر وی پخته باشند

حل کنند و داروها کوفته و بیخته و انجیر سوده با انگبین همه یکجا سرشته و بر وی می نهند و بجلاب و ماء العسل
باشیر سرشته و غذا همانکه اندر اماس بلغمی یاد کرده آمده است نافع باشد ان شاء الله تعالی

باب بیست و یکم

## اندر دبیله معده

علامتها هر گاه که اماس گرم بدان ادا کند کرتن لاغر شود و جشها و اندر افتد و اسهال و قی پدید اید و تب
اهسته گردد و بول اندک اید و معده سخت شود چنانکه انگشت اندر وی اثر کند نشان دبیله باشد و اگر معده
درد کند و اطراف سرد شود دبیله باشد علاج سخت که اماس پدید اید فصد باید کرد و طلاها که اندر اماس گرم
یاد کرده آمده است بکار باید داشت و ماده را باز گردانیدن تا دبیله نکردد چون دبیله گشت باید پزانید چنانکه
اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و نگاه باید کرد تا هیچ نرم ترمیشود و گر هیچ نرم تر نشود طبیخ حلبه و خشک
با روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر باید داد و بگیرند طلحقوق خشک درمی و نیم و مرو و حلبه از هر یکی
یکدرم بکوبند نرم با سه اوقیه نبیذ خرما نیز گرم کرده بدهند و بگیرند طلحقوق خشک یک اوقیه حلبه دو اوقیه
تخم کرو چهار اوقیه بکوبند و بپزند در روغن کنجد چرب کنند و بنبیذ تازه سرشته و گرم کنند و بر اماس بنهند و
ضمادها که اندر علاج اماس صلب یاد کرده آمده است بزانیده و نرم کننده است و چون اثر پختگی پدید اید بستر
نرم بغایت گرمی و نرمی بیفکنند و بیمار را برین بستر بخوابانند چنانکه معده بر بستر نهاده باشند تا فرو شود
و بگشاید و چون گشاده شود علاج داروها همانکه اندر علاج اماس خونی یاد کرده آمده است و اگر خون و ریم در قی اید
علامت نومیدی باشد جهد اندر آب کاسنی دادن و ایارج فیقرا دادن تا معده را بشوید و ریم را باسهال
دفع کند صواب باشد و غذا شوربا زیره و حلبه و شبت اندر وی پخته نافع بود ان شاء الله تعالی وحده العزیز

باب بیست و دوم

## اندر ریشها و بثرها معده

سبب آن ماده تیز باشد و سوزنده و این ماده یا اندر معده تولد کند از خوردنیها گرم و تیز یا از سر
که از سر فرود اید یا از عضوی دیگر بمعده اید علامتها تب گرم باشد و اروغ و بوی دهان ناخوش و
کام و زفان خشک و قی بسیار و اندر قی پوستها که از ریش برخیزد پدید اید اگر بثره و قرحه اندر مری
باشد هنگام فرو بردن طعام الم اندر حلق از پس گردن و میان دو کتف یافته شود و اگر اندر قعر معده باشد

الم اندر



الم اندر فرود مغاک سینه باشد و اگر اندر قعر معده باشد پس از انکه طعام قرار گیرد الم نزدیک ناف باشد
و پوست ریش اندر براز پدید اید و اگر اندر امعا بود هر گاه که ثفل طعام برود فرود اید الم اندر حوالی
ناف باشد و پوست ریش اندر براز پدید اید و این پوست باریکتر باشد و هر گاه که این امتحان خواهند
کرد بیمار را چیزی دهند که اندر وی سرکه و خردل باشد علاج سخت که اثر بثره و ریش پدید اید فصد
باید کرد خاصه اگر علامتها خونی باشد و دوغ گاو ترش از شیر گاو سیاه بمقدار ده استیر با یکدرم طباشیر
و یکدرم گل سرخ و یکدرم تخم الحماض هر روزی میدهند و بگیرند شیر گاو ده استیر آب سماق استیر آب غوره
پنج استیر بیامیزند و سنگ تاب کنند تا ابها برود و شیر بماند آن شیر با انار ترش دادن و اگر ریش کهن شده باشد
و خورده میشود بجلاب و ماء العسل باید شست و ایارج فیقرا و چون پاک شده باشد دوغ ترش
با رب ابی ترش یا سکنگبین با اب انار ترش می باید داد و اگر صفرا غالب بود منش گشتن رنجه دارد
ناشتا آب سرد بسیار دهند تا قی کند و از پس قی دوغ ترش و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ
میدهند و اگر باستفراغ حاجت اید خیار شنبر دهند با آب کاسنی و چون اسهال پدید اید اقراص طباشیر
دهند با آب الی و اندر سکنگبین جو پخته باشند و اگر ریش خورده شود علاج قول برامدن
از کلو علاج آن باشد و ضماد از طلب و نرانشه کند و برگ خطمی و سماق و مازو و گلنار و رامک و گل سرخ
و آب برگ خرفه و آب غوره و آب سیب ترش و آب لسان الحمل و آب برگ مورد باید ساخت و فلونیا
و شراب افسنتین از نوع رشها و شراب اسود دارد و غذا البطون گاو و بطون بز و گوشت گوساله با سرکه و جوره و
مصوص با آب اغوره و آب سماق و آب لیمو و آب انار ترش و آب ریواج و آب ترشی ترنج نافع بود و دیگر
ریش کهن شده باشد و خورده میشود بجلاب و ماء العسل باید شست و ایارج نافع بود ان شاء الله تعالی

# گفتار دهم

## اندر احوال جگر و بیماریها که ازان خیزد

باب اول

## اندر فعل و خاصیت جگر

سبب انکه دل محل قوت حیوانیست و دماغ محل قوت نفسانیست جگر محل قوت طبیعیست و غذا
دادن اندامها و پرورش تن فعل و خاصیت اوست و قوت فعل دوم که کیلوس را خون کرداند اندر
جرم و گوشت اوست و قوتها جاذبه و ماسکه و دافعه اندر رگها اوست و جگر مردم از جگر حیوانی که تن او باندازه

تن مردم بود و بزرگی زلت و درازی و کوتاهی انگشتان نشان بزرگی و خوردی جگر است و سفیدی و سرخی و بازنگ
رنگ روی نشان درستی قوت اوست و زردی روی نشان گرمی اوست و لون رصاصی نشان سردی اوست
و تیرگی نشان سردی و خشکی اوست و کوفتناکی نشان گرمی و تری اوست و بیم ناکی نشان سردی و تری بود
و لاغری نشان گرمی و خشکی بود و رگها سطبر و ظاهر نشان گرمی و بزرگی بود و رگها باریک و پوشیده نشان سردی
و خشکی بود و رگها اندر فعلها از زهره و سپرز و گرده که فضلها از وی بیرون کند تقصیری و آفتی افتد اندر کار
جگر تقصیری پدید آید و خون که اندر وی تولد کند صافی و پاکیزه نباشد اندر تن آفت پدید آید والله اعلم

## باب دوم

اندر جگر گرم سبب سوء المزاج گرم باشد یا با ماده یا بی ماده و اسباب آن بعینها اسباب سوء المزاج
معده و سوء المزاج دل باشد **علاماتها** اما علامات سوء المزاج ساده تشنگی و باطل شدن شهوت طعام
و خشکی حلق و درشتی زبان و نبض سریع و بول سرخ و لاغری و گاه باشد که گداز تن پدید آید و روده را
بسوزاند و پیچ بسیار پدید آید و اما علامات سوء المزاج با ماده آنست که علامتها یاد کرده آمده است قی زرد و
سبز و گرانی و اسهال صفراوی و گرانی اندر جانب راست پدید آید و گاه باشد که اخلاط بسوزد و مالیخولیا
پدید آید و ثقل سوختن اخلاط همچون دردی شراب باشد و ثقل غسالی نشان ضعف جگر باشد و
آنجا که ثقل سیاه و غلیظ باشد نشان عفونت گوشت جگر باشد **علاج** سوء المزاج بی ماده بعینه علاج
سوء المزاج دل باشد و اگر با ماده باشد نخست استفراغ باید کرد و مطبوخ هلیله زرد و آلوی سیاه و
خرمای هندی و شیرخشت با آب لبلاب و آب عنب الثعلب و آب کاسنی بر سر با فلوس خیار شنبر با مغز
آب با سفوف هلیله **صفت** آن هلیله زرد ده درم لک مغسول سه درم طباشیر دو درم تخم بادیان
یک درم و اگر تخم بادیان احتمال نکند بعوض آن تخم کشوث کنند مدتی هر بامداد سه درم ازین سفوف
بشراب بدهند و شیر اشتر با سفوفی بدین صفت موافق باشد بگیرند هلیله زرد ده درم لک مغسول
گل سرخ طباشیر از هر یکی پنج درم ریوند چینی سه درم تخم بادیان انیسون از هر یکی یک درم شربت سه درم و اگر
طبع نرم نشود اندرین سفوف پنج درم بنفشه زیاده کنند و قرص امیرباریس جگر را قوت دهد بگیرند زرشک
پاک کرده ده درم سنگ گل طباشیر از هر یکی پنج درم تخم خیار و تخم کدو و تخم خرفه از هر یکی سه درم شربت دو مثقال
با سکنجبین و قرص کافور با دوغ مزاج را بدل کند و اگر طبع نرم باشد قرص طباشیر دهند **صفت** آن بگیرند طباشیر
برگ الحماض گل سرخ زرشک پاک کرده از هر یکی پنج درم لک مغسول ریوند چینی از هر یکی یک درم زعفران نیم

درم



نیم درم و اگر سرفه رنجه دارد اندرین قرصها صمغ و نشاسته و کثیرا از هر یکی یک درم رب السوس دو درم زیادت کنند و با شراب دهند
**صفت** ضمادی بگیرند صندل و کافور و گلاب بسایند و بر جگر نهند و برگ خرفه بکوبند و روغن گل بچکانند و چون گرم
کند و بر نهند و آنجا که گشنگاب حاجت آید اندر گشنگاب تخم کاسنی و زرشک در افکنند و غذا ماهی خورد تازه
و طفشیل و اسفاناخ و برگ چغندر با اندکی گشنیز تر بجهت و بسرکه چاشنی نهاده دهند نافع باشد ان شاء الله

## باب سیوم

## اندر جگر سرد

سوء المزاج جگر سرد یا ساده باشد یا با ماده و اسباب آن همچون اسباب سوء المزاج سرد معده و
دل باشد بعینها **علاماتها** اما علامات سوء المزاج سرد ساده آنست که تشنگی نباشد و لبها و
زفان سپید باشد و رنگ روی بیاضی و سپیدی و فسفسکی آید و بول سپید و رقیق باشد
و نبض متفاوت وار زوی طعام قوی لکن اگر سوء المزاج مفرط باشد باطل گردد و براز سپید و بلغمی
و طبع گاهی خشک و گاهی نرم و باخر علتی چون آب گداخته و غش بیرون آید و گاه باشد که بول چون
صدیدی باشد رقیق پس غلیظ گردد و سیاه و براز غسالی با شهوت نشان سردی و ضعیفی جگر باشد
و اگر با ماده بود علامت وی آنست که با آن علامتها مزه دهان ترش باشد و طبع نرم و تبها عفن تولد
کند و بول سپید و غلیظ باشد و تهیج اندر چشم و اطراف پدید آید **علاج** آن علاج سوء المزاج
معده و دل باشد بعینه و آنجا که با ماده باشد استفراغ باید کرد بحب ایارج بدین صفت
ایارج فیقرا یکدرم سنگ لک مغسول ریوند چینی از هر یکی دو دانگ غاریقون سنبل مسنک انیسون
و مصطکی از هر یکی دانگی حب کنند با آب کرفس شبانگاه این حب بدهند و بامداد مطبوخ هلیله دهند
بدین صفت بگیرند هلیله کابلی یازده درم افسنتین رومی غافت افتیمون از هر یکی پنج درم و بسفایج
هفت درم گل ده درم تربد سه درم سنبل یک درم پوست بیخ بادیان و تخم کرفس و انیسون از هر یکی دو درم
مویز منقی سی عدد انجیر بستی پانزده عدد بپزند چنانکه رسم است و بیالایند شربت صد درم با
بیست درم فانید ماسکانی از پس استفراغ ماء الاصول دهند بدین صفت بگیرند پوست بیخ کرفس
بیخ بادیان از هر یکی ده درم تخم کرفس تخم بادیان از هر یکی پنج درم نانخواه انیسون از هر یکی چهار درم
سنبل اذخر گل سرخ از هر یکی سه درم اندر دو من آب بپزند تا نیمه باز آید و بیالایند شربت چهل درم
با سه درم دردی روغن بادام شیرین و تلخ بجای آن و اگر قوی تر باید قسط و زراوند طویل از هر یکی چهار درم شونیز تخم

سداب قردمانا شیلج از هر یکی یکدرم جند بیدستر یکدرم سلیخه و ابهل و وج و راسن هر یکی دو درم
طبیب با هر بجب مشاهده می افزاید و میکاهد و اندر بعضی نسخه‌ها بیخ کرفس و بیخ سوسن آورده اند و شراب
افسنتین و مثمن و اقراص ریوند و اقراص طافت و خندیقون سود دارد و جگر گرگ خشک کرده کوفته
و بیخته یک گنجه با ماء العسل یا سکنگبین سخت سود دارد ان شاء الله تعالی

## باب چهارم

## اندر سوء المزاج خشک و تر اندر جگر

اما علامت سوء المزاج خشک آنست که دهان و زفان خشک باشد و عطش و بول رقیق و نبض صلب
لاغری و ذبول پدید آید اما علامات سوء المزاج تر ترهل است و سپیدی زبان و نبض نرم و ضعیف
و گوشت اندامها نرم و ضعیف و گوشت اندامها نرم و اندر او بیخته باشد و باشد که باستسقا ادا کند

**علاج** اما علاج سوء المزاج خشک عسر باشد تدبیر ماننده‌تر فزای باید کرد چنانک اندر علاج دق
حقیقی و دق شیخوخه یاد کرده آید و اما علاج سوء المزاج تر علاج جگر سرد است و علاج سوء المزاج

## باب پنجم

## اندر ضعف جگر

ضعف جگر یا بسببی باشد خاصه اندر جگر یا بسبب مشارکت اندامهای دیگر اما اسباب خاصه انواع
سوء المزاج است و انواع آماسها و بثرها و قرحه و جراحت و اسباب شرکتی آنست که میان جگر و معده
و زهره و سینه و اندامهای دم زدن و سپرز و روده و گرده و رحم مشارکت است اما مشارکت او
با معده چنان است که اگر اندر کار معده خللی افتد و کیلوس ناگواریده و تباه گشته از وی بجگر آید خلل اندر
کار جگر پدید آید و خون صافی تولد کند بیفتد و مشارکت با زهره و روده چنانست که اگر اندر منفذ
که میان زهره و روده است سده‌ای افتد و نصیبی از صفرا که راتب روده هاست اندر زهره بماند و از
بدان فضله صفرا که اندر خون تولد کند از جگر نتواند کشیدن از بهر آنکه جای پر باشد و مضرت تولد کند یکی
آنکه اندر روده قولنج تولد کند چنانکه معلوم است و دیگر آنکه فضله صفراوی زهره نمی تواند کشید اندر جگر
بماند با خون اندر اندامها برود و خلل اندر کار جگر پدید آید و مضرت آن بهمه اندامها برسد و مشارکت
با سینه و اندامهای دم زدن چنان است که اگر اندر سینه و حوالی آن المی و آماسی افتد مضرت آن
بجگر باز آید بسبب پیوستگی غشا با یکدیگر و پیوستگی رگها که اندر حدبه جگر بدین اندامها آمده است

و غذا می رساند



و غذا می رساند و مشارکت با سپرز چنانست که اندر سپرز ضعفی پدید آید یا اندر منفذی که میان
جگر و سپرز است سده افتد و فضله سودا که با خون اندر وی تولد کند سپرز از جگر نتواند کشید
فضله اندر جگر بماند و خلل اندر کار جگر پدید آید و مضرت آن اندر همه اندامها ظاهر شود و مشارکت او با گرده
چنانست که اندر گرده ضعفی یا اندر منفذی که میان جگر و گرده است سده افتد و گرده فضله آبی که با کیلوس
اندر جگر آمده باشد از وی نتواند کشید فضلها اندر جگر بماند خلل اندر کار او و مضرت اندر همه اندامها
پدید آید و مشارکت او با رحم چنانست که خون حیض بسیار رود و از جگر کشیده شود تا جگر بدان سبب
سرد شود و مضرت آن اندر جگر و همه اندامها پدید آید یا حیض باز ایستد و آن فضله که بدان طریق دفع
شدی اندر جگر بماند و مضرت آن اندر جگر و همه اندامها پدید آید **علامتها** خداوند جگر ضعیف را روی
زرد بود و بعضی را زردی بسپیدی آمیخته بود و بعضی را بسبزی و تیرگی گراید و بعضی را بتیرگی
و سیاهی و بول و براز غسالی نشان ضعف و تقصیر جگر باشد اندر جگر کیلوس را خون تمام کردن نتواند
و باندامها فرستادن و بهنگام هضم دوم اندر جگر المی نرم پدید آید و با اختلاج الخلف رسید و اگر جگر
گرم اخلاط را گرم کند و باندامها فرستد و بدان سبب تن گرم شود و از روی طعام [illegible]
پدید آید و بول رنگین شود و جگر سرد اخلاط را غلیظ کند و از روی طعام بیشتر گردد و پس از مدتی که خون گرد
اندر جگر عفونت پذیرد گرانی جگر و تب عفونی پدید آید و جگر تر اخلاط را آبناک کند و طبع نرم کند و با استسقا
ادا کند و جگر خشک اخلاط را غلیظ کند و بول نیز اندک آید اما ضعف جگر که بمشارکت زهره باشد
علامت وی آنست که رنگ روی بیرقان شود و اگر بمشارکت گرده باشد علامتها سوء القنیه پدید آید و اگر
بمشارکت معده باشد احوال معده بران گواهی دهد و اگر بمشارکت روده ها باشد قراقر و نفخ و قولنج
تولد کند و اگر بمشارکت رحم باشد احوال حیض بران گواهی دهد و اگر بسبب آماس قرحه و بثره باشد
علامتهای آن اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و اگر ضعف جگر اندر قوت جاذبه او باشد تن لاغر شود و ثفل
بسیار باشد و طبع نرم و اگر ضعف اندر قوت ماسکه بود طبع نرم بود و ثفل بسرخی گراید و اگر قوت هاضمه
ضعیف باشد کیلوس ناگواریده بماند و باندامها رود و براز غسالی باشد طبع نرم و تهیج و استسقاء
لحمی پدید آید و اگر قوت دافعه ضعیف باشد فضلها از خون جدا نشود و باندامها رود و اماسها و بثورها
و صفراوی و اماسها خونی صلب و خارش و گر و قوباء و قروح اعضا و دمامیل و بثرات پدید آید و لون
روی بگردد و بیرقان زرد و سیاه پدید آید و بول و براز اندک و دلیل جگر باشد و بخارها بدماغ بر آید و صداع

رنگ

ورمد و خیر که چشم تولد کند **علاج** سخت سبب بباید جست و بدفع ان مشغول باید شد چنانکه اندر
جایگاه خویش یاد کرده امده است و بباید دانست که سبب ضعف اندر بیشتر وقتها سوء المزاج سرد و تر یا
و خشک کمتر افتد بدین سبب اندر علاج او داروها لطیف کننده و بنداننده و کشاینده بیشتر بکار دارند
وازداروی که اندروی قوت قابضه و عفوصت بازدارنده باشد خالی نباید کذاشت چون زعفران و
انار ترش و شیرین و هرچه بدین ماند سخت نافع است از بهر انک اندروی قوت قبض است و بترشی رطوبه غلیظ را تحلیل
کند و حرارت را تسکین دهد و بشیرینی رطوبت را بزداید و سده را بگشاید و ببرودت زنش را معتدل کند و
موبز اگر کسی با دانه نیک بخاید سخت نافع است از بهر انک اندروی قوت قبض است و بپراکندن و کوهر او را قوت
دادن حاصل است لکن انجا که خشکی غالب بود چیزی قابض دور باید داشت و اگر باستفراغ حاجت اید اگر
خونی باشد فصد باید کرد و اگر خلط غلیظ باشد استفراغ بقوت غاریقون باید کرد و اگر رقیق باشد
بقوت افسنتین و عصاره غافت باید کرد و اگر اسهال افتد تامل باید کرد اگر دفع طبیعت باشد عدد باید کرد
و باز نباید داشت و اگر باز داشتنی باشد بداروها خوشبوی کشاینده و قوت دهنده باز باید داشت
که اندروی قبض معتدل است **صفت** داروی که سده بگشاید و جگر پاک کند و قوت دهد بگیرند انک معمول
ریوند چینی از هر یکی سه درم عصاره غافت تخم بادیان تخم سرحق از هر یکی پنج درم افسنتین رومی تخم درم تخم
کاسنی ده درم تخم کشوث هفت درم تخم کرفس چهار درم شربت دو درم جالینوس انجوبیت اندر بیماریها جگر نفع
تراوان نیت بگیر جوز مقشر دانه بیرون کرده بیست و پنج مثقال زعفران یک مثقال قصب الذریره مقل الیهود
اذخر دو مثقال و نیم دارچینی یکمثقال سلیخه نیم مثقال سنبل سه مثقال انکبیس شانزده مثقال برو صمغ البطم
چهار مثقال دارشیشعان دو مثقال مقل را اندر شراب حل کنند و داروها بدان سرشند پس با انگبین سرشند
شربت یک مثقال اگر حرارت بسیار باشد قدری افیون و بزر البنج اندر معجون زیادت کنند و هر کاه که علاج چهار خلط
کرده باشند بیشتر اشتر اعرابی سود دارد و ضماد ها بدان نوع سازند که از جهت معده ضعیف یاد کرده امده است
و اندر ضعف قوتها جگر نگاه باید کرد اگر قوت هاضمه ضعیف باشد سنبل و بسباسه و کوز بوا و کندر
و مصطکی و قصب الذریره و سعد سود دارد و اگر ماسکه ضعیف باشد داروها قابض بکار باید داشت
چون کلنار و طرانیث و گل سرخ و اگر قوابض با داروها گرم برابر باشند روا باشد و اگر قوت دافعه ضعیف باشد
تدبیر کشادن سده و گرم کردن کرده باید کرد باب ششم

**اندر سده جگر** سده یا اندر جانب محدب جگر افتد یا اندر جانب مقعر یا اندر هر دو جانب اما انچه

اندر جانب



اندر جانب محدب افتد سبب ان بسیاری خون غلیظ باشد و ضعیفی قوت دافعه و انچه اندر مقعر جگر
باشد سبب ان غلیظی و خامی کیلوس باشد و سده اندر جانب مقعر بیشتر افتد از بهر انک کیلوس از ان
جانب اندر اید و انچه غلیظتر و خام تر باشد انجا بماند و اندر جانب محدب کمتر افتد از بهر انک هرچه رقیق و
پخته باشد بگذرد و بجانب محدب اید و سبب و سبب سده طعامها غلیظ و لزج باشد و از پس
طعام حرکتها کردن و اندر کرمابه رفتن و بر اثر طعام زود شراب خوردن و کل خوردن و باشد که سبب
خوردن ابها قابض باشد چون اب معدنها با تنکی و باریکی رکها که از افرینش چنان امده
باشد و تحلیل که اندر جانب محدب باشد بادرار بود و تحلیل سده که اندر جانب مقعر باشد
باسهال بود و بادرار کمتر باشد و اگر سده محکم شود بیم بود که اماس تولد کند یا تبها عفونی و بسته استسقا
کند **علامتها** سده دو نوع است یکی انک ثقل رقیق باشد و بسیار و سفید از بهر انک کیلوس که باید
که بجگر فرو اید بسبب سده باز ماند و بروده فرو اید دوم انک اندر جانب دیگر گرانی کند خاصه اگر سده
اندر جانب محدب باشد و خداوند سده اندک خون و بد رنگ باشد و بسیار باشد که خداوند سده
بیرون بمشارکت جگر باشد ابهادم زدن تنگی نفس بدید اید و فرق میان اماس و سده انست که اماس با تب
باشد و با درد صعب لکن گرانی کمتر از گرانی سده باشد **علاج** سده اگر اندر جانب محدب باشد
بچیزها ادرار کننده باید کشاد اما حرارتی باشد اب کاسنی و سکنگبین و اب طلحقوق با سکنگبین
بزوری **صفت** سکنگبین که محرور را شاید بگیرند بیخ کاسنی و تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم حماض و تخم خیار
همه برابر همه کوفته اندر سرکه و کلاب بخیسانند و بپالایند و از ان سرکه و کلاب سکنگبین ساده سازند و باید
دانست که ریوند چینی و تخم کشوث و افسنتین رومی بیکدیگر نزدیک اند و سخت کرم سده و اب کرفس
و اب برک ترب و اب کاسنی هم انجه با سکنگبین شده بگشاید و حرارت فزونی نیارد و طبیخ غافت
و بادام تلخ و اب بادیان تر باعتدال نزدیکست و انجا که بچیزی کرمتر حاجت اید سکنگبین بزوری از
عسل سازند و تخمها و بیشتر قوی تر سازند و سرکه سیر و سرکه انکدان و سرکه کبر کشاینده است بیل
بکرمی دارد **صفت** اقراص که سده بگشاید و جگر را قوت دهد بگیرند لک مغسول فوه انیسون تخم کرفس
اسارون افسنتین بادام تلخ قسط ریوند چینی راوند طویل عصاره غافت از هر یکی یک استار
وازین قرص شربت یک مثقال و از پس این علاجها شیر اشتر اعرابی با شیر اشتر مدبر که اندر علف او تخم بادیان

(حاشیه:) که هندبا بری باشد

و تخم کرفس و بابونه و اقحوان و سنامکی و اذخر بباید پختن و سده که اندر جانب مقعر باشد بداروی مسهل باید گشاید
و نخست بباید پزانید و نرم کرد و داروی نخستین بدین صفت باید داد بگیرند ایارج فیقرا یکدرم غاریقون
لبلاب از هر یکی دو دانگ انیسون دانگی حب کنند و بدهند و اگر ایارج با ریوند و ملح هندی دهند صواب باشد
و اگر مسهل قوی باید لوغاذیا صواب باشد و حب اصطمخیقون موافق و تریاق اربعه و فنداد یقون و ابا
ناسیا و بزرینا و امروسیا هم گشاینده است صفت اقراص که ربیس بگیرند بیخ کبر تخم خسک کشنی
دشتی هر یکی سه درم سنبل ناردین سه درم سنگ افسنتین رومی ده درم سنگ شربت یکدرم سنگ به سکنجبین
اگر با انگبین معجون کنند شربتی سه درم سنگ معجونی است معتدل و گشاینده اگر سده محکم باشد رگ مابض
از پای راست بزنند سود دارد

باب هفتم

### اندر درد جگر و بادها که اندر جگر پدید آید

سبب درد جگر اماس گرم باشد یا باد غلیظ که اندر زیر غشاء جگر تولد کند و سبب آن بخاری باشد
کثیف که انجا گرد آید و آن بخار از غذاء غلیظ خیزد و یا از غذاء بادناکی خاصه اگر قوتها ناضجه ضعیف باشد
و گاه باشد که باد اندر زیر جگر باشد چنانکه اندر زیر سپرز علامتها اگر باد اندر زیر جگر باشد چون دست
بروی نهند و بمالند قراقر کند و اگر اندر زیر غشاء جگر باشد دردی بود اندر جگر با تمدد علاج اما علاج
اماس یاد کرده آمده است و علاج باد و علاج سده یکی باشد بعینه و ناشتا اندر گرمابه رفتن یا قدح
شراب صرف ناشتا خوردن و آب گرم خوردن و تکمید کردن سود دارد و گاه باشد که بادهاء غلیظ سبب
تحلیل کار تکمید باید در افزاید از بهر آنکه اندر جگر تمددی پدید آید سخت اگر درد بجانب بلو [illegible] باز دهد
استفراغی کنند بداروی مدر و اگر درد برودها فرود آید داروی مسهل دهند پس تدبیر تکمید بخیرات کنند تا نافع باشد ان شاء الله

باب هشتم

### اندر اماس جگر

اماس جگر یا از جانب محدب افتد یا از جانب مقعر و ماده اماس یا خونی بود یا سوداوی یا صفراوی
یا بلغمی صلب و سرطانی یا بادی باشد و اسباب اماس گرم سده باشد که خون صفراوی را اندر جگر باز
دارد یا اخلاط جگر از اثر [illegible] کند و اماس گرم گاه باشد که اماس گرم اندر جگر برزد و ورم کند و سپید گردد
و باشد که صلب شود و آنچه صلب گشت علاج کمتر پذیرد و اگر کهن گردد و بیشتر استسقا آرد و باشد

که زود هلاک



و باشد که زود هلاک کند خاصه اگر اسهال پدید آید و سبب این اسهال شده باشد که اندر دهنه
رگها افتد که غذا اندران رگها از جانب مقعر بجانب محدب نمی آید و چون غذا راه نیابد بجانب محدب
برآید بجانب روده فرود آید و اسهال در پیوندد و اندامها غذا نیابد و ضعف قوت و ذبول پدید آید
و هلاک کند و اسباب اماس سرد اسباب سوء المزاج سرد است بعینها علامتها اماس حدبه
جگر و علت ذات الجنب بر پیشه مردمان مشتبه گردد از بهر آنکه تنگی نفس و سرفه و درد بجنبر
کردن در اندامها ملازم هر دو علت باشد و فرق آن است که اندر نفس باز کشیدن خداوند اماس گرانی
و المی پدید آید اندر شراسیف و بالای آن و خداوند ذات الجنب نیابد لکن الم ذات اندر حجاب باشد و لا
بد خلنده و اندر حدبه هلالی بود و گرانی میل سوی پشت دارد و بول اندک بود و از تب و
تشنگی خالی نباشد و باخر زفان سیاه شود و اگر اماس صفراوی بود تشنگی بی اندازه بود
و تب سخت سوزان بود و زفان سخت سیاه و اگر اماس اندر جانب مقعر باشد نفس باز کشیدن
اسانتر بود و سرفه کمتر و تشنگی بیشتر و شهوت ضعیفتر و فرق میان اماس حدبه و جانب
مقعر آن است که اندر اماس مقعر گرانی کمتر بود و فواق بیشتر و درد صعب تر سبب فشارده شدن اماس و زحمت
که میان معده و جگر پدید آید و اماس حدبه بلمس بتوان یافت و اماس اینجانب گاه باشد که اماس
ماساریقا بود و در جمله معده اندر جانب مقعر مشارک شود و فواق و غثیان بدین مشارکت قوی
گردد و این مشارکت بسبب مجاورت است و مشارکت حقیقی هست یعنی رگها یک از قعر معده
بجگر پیوسته است لکن اماس بزرگ نباشد و سبب این مشارکت فواق پدیدار نیاید از بهر
آنکه زحمت و فشارش کمتر باشد و اگر اماس اندر هر دو جانب باشد هر دو نوع علامتها پدید آید
و اگر اماس اندر غشاء جگر بود درد صعب تر بود و تب سوزان تر و اماس جگر سرد باخر با استسقا باز گردد
از بهر آنکه ماده آنها گه سبب اماس اندر ماساریقا باز ماند و سبب استسقا زقی و لحمی شود و اگر اماس اندر
عضلها بود شکل اماس بر شکل عضله چنانکه اندر تشریح معلوم شده است و هرگاه که بینی که خنده
شکم خشک و لاغر شود بباید دانست که اندر جگر اماس گرم است و براز غلیظ و سیاه نشان
گرمی اماس است و اگر اماس اندر ماساریقا بود علامت آن همچون علامات اماس جگر لکن سبکتر باشد
و گرانی اندرون تر و تمدد بیشتر از گرانی باشد و اگر اماس ریش گردد و ورم کند و پخته شدن پدید آید و رگ
نجوید گشاده درد زیادت باشد و تب سوزان تر و سخت بلرزاند لرزانیدن سخت پس ساکن شاید

ودرد و گرانی زایل شود و موضع اماس نرم شود و ریم اندر براز و بول پدید آید و علامت اماس سرد علامت سوء المزاج سرد است
بعینه بحران اماس حدبه یا رعاف باشد یا بعرق یا بادرار بول و بحران اماس مقعر یا باسهال باشد یا بقی یا بعرق
علاج قانون علاج آنست که اگر مانعی نباشد نخست رگ باسلیق زنند یا اکحل و داروی رادع بکار دارند
و اندر میانه محلل با رادع بیامیزند و هر گاه که باخر رسد محلل زیادت میکنند و رادع کمتر تا باخر رادع و قابض
باید که بازاید و محلل بسیار با قابض قوت جگر نگاه دارد و قابض خوشبوی چون سعد و قصب الذریره
و افسنتین رومی و این دقیقه نیک نگاه باید داشت از بهر آنک گوشت جگر نازک باشد اگر رادع بیشتر بکار
دارند زود سست و متهلل شود و از داروها زداینده آنچه در وی تیزی باشد درد انگیز بود ماء العسل اگر چه
تیزی ندارد و درد انگیز نیست سده جگر و سپرز را بگشاید و بیم باشد که سده زیادت کند از بهر آنک سده
این عضو از تیزی افتد و کشکاب زداینده است از وی سده تولد نکند و زدایندگی و بداروهای
دیگر زیادت توان کرد و شربتها موافق آب کاسنی است و آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کدو و
آب خیار شنبر خاصه اگر طبع بهم خشک بود و اگر با ترنگبین دهند روا باشد و روغن بادام برچکانند
و اگر حرارت اندک باشد آب کرفس و طبیخ افسنتین که در وی قصب الذریره پخته باشند و روغن
بادام برچکانیده و خیار شنبر اندر وی گداخته نافع بود و اقراص [illegible] انیسون با سکنجبین
اگر با آب کاسنی سود صفت اقراص بگیرند زرشک پاک کرده ده درم سنگ گل و طباشیر از هر یکی
پنج درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو و تخم خرفه تخم کاسنی از هر یکی سه درم تخم بادیان دو درم شربت
دو مثقال و اگر سرفه باشد دو درم کتیرا و سه درم رب سوس در افزایند و طبیعت را نگاه باید داشت
تا خشک نماند و نباید گذاشت که اسهال در پیوندد تا قوت ضعیف شود و اندر ابتدا علت
ضمادها از این گونه سازند آبی اندر سرکه و آب بپزند و بکوبند و حنا کوفته با آن بسرشند و بروغن
گل چرب کنند و بر جگر نهند و نان آبی اندر طبیخ افسنتین بپزند و اکلیل [illegible] و بر نهند یا آبی با
آرد جو بجلاب بسرشند و بر نهند و در میانه این ضمادها بابونه و مصطکی و اکلیل الملک
و حلبه و آرد جو آن قدر که لایق بود بیامیزند صفت ضمادی که بوقت انتها سود دارد بگیرند صندل سپید
و سرخ و گل سرخ از هر یکی پنج درم سنگ بابونه اکلیل الملک آرد جو نبق از هر یکی چهار درم افسنتین رومی
فوفل شیاف مامیثا از هر یکی سه درم مصطکی و سنبل از هر یکی دو درم زعفران یک درم کافور دو دانگ
همه را بموم و روغن بابونه و روغن بنفشه بسرشند و اندر شربتها شراب بادیان و آب کرفس و آب انیسون

النور



النور و آب لبلاب گاه افزایند صفت ضمادی که بوقت انحطاط سود دارد بگیرند صندل لبن گل سرخ
فوفل بنفشه نیلوفر از هر یکی سه درم بابونه تخم کتان افسنتین رومی اکلیل الملک پرسیاوشان
از هر یکی پنج درم سنبل مصطکی سعد از هر یک سه درم زعفران یکدرم روغن بابونه و موم زرد بسرشند
و اگر اماس اندر جانب مقعر بود پس از آنکه رگ زده باشند و قانون علاج نگاه داشته تدبیر طبع
فرود آوردن کنند و شربت نرم کنند و گشاینده چون آب میوه‌ها و سکنجبین و شراب خرمای هندی و
آب عنب الثعلب و آب لبلاب و شراب با اندک بنفشه و اندر غذا چغندر و لبلاب و تخم
معصفر باید پخت و از پس روز چهارم تا روز هفتم خیار شنبر اندر لبلاب یا اندر آب کرفس داده
تا چهارده روز نباشد این شربتها باید داد و از پس چهارده روز اندر زوفا و تخم معصفر و [illegible]
و افتیمون می باید پخت و مسهل از صبر و غاریقون و تربد و مانند آن باید پخت صفت سفوفی که
سده اماس را تحلیل کند و طبع نرم دارد بگیرند هلیله زرد ده درم سنگ تخم کاسنی و تخم کشوث
و تخم خیار و خیار بادرنگ پاک کرده از هر یکی دو درم لک مغسول ریوند چینی از هر یکی یکدرم سقمونیا نیم
درم شربت دو درم اندر شراب چون اماس [illegible] پخته شود و گشاده گردد ما اندر روده پدید آید و
ریم کند و اندر براز پدید آید یا اندر منفذ گرده و مثانه نخست پدید و ریم اندر بول پدید آید اندر فضا شکم
کن پدید و ریم اندر بول پدید آید و نه اندر براز تدبیر آن باشد که طبیعت را یاری دهند تا ریم را زود
تر دفع کند اگر روده فرود آمده است داروهای نرمی افزاینده و اسهال کننده باید داد چون آب
لبلاب و آب کاسنی و خیار شنبر اگر شربت یا ترنگبین اندر وی حل کرده و اگر قوی تر باید صبر اندر وی
حل کرده و یا طبیخ افسنتین [illegible] و شربت بنفشه و ماء الاصول [illegible] و انجیر و خرما حلبه و پرسیاوشان
اندر وی پخته و روغن بادام برچکانیده و اگر از نخست پدید آید و در پخته شود شراب [illegible] ماء الاصول
که یاد کرده آمد اندر شراب زوفا و ماء العسل و کشکاب انگبین زداینده است و از پس آنکه پخته
ماء الاصول غافت اندر وی پخته با روغن خشک و فلوس خیار شنبر و شکر پاک کننده است و اگر
بمنفذ گرده اندر گشاید آب تخم خرفه و آب خیار بادرنگ و خیار بادرنگ و شراب بنفشه و شراب
زوفا و شراب حاشا و شراب بوده [illegible] و قنطوریون و فراسیون اندر هر یک پخته و بنادق البزور
باید داد تا زود پاک شود و آخر ادا را از باقی جلاب و ماء العسل و کشکاب باید داشت پس تدبیر [illegible] باید کرد
صفت سفوف ریوند بگیرند مصطکی تخم کاسنی گل مختوم از هر یکی یک مثقال [illegible] دم الاخوین گل

شیرخشت طباشیر از هر یکی دو مثقال شربت سه درم با ماء العسل اگر با سکنگبین گرم یا جلاب و غذا اسفیدباج با ماء الحمص
و اندر کشک شسته اندروی پخته و روغن بادام بر چکانیده و بازرده خایه مرغ و شیر جوشانیده و خیار
اندروی پخته و رشته و مانند آن و اگر اندر فضای شکم گشاده شود و پوست بنعوله آن شکافند و غنچه
نگاه دارند و صفاق زیر و زبرین را بیاسند و نایزه اندروی سازند و بدست فرو مالند تا ریم بپالاید
چون پاک شود تدبیر روبانیده کنند و اگر آماس صلب گردد سخت پخته معتدل و شربت طبع فرود آرند
و طبیخ حلبه شربتی است بدانانده و نرم کننده بگیرند مویز دانه بیرون کرده سی درم سنگ انجیر لستی بیست
عدد عناب بیست عدد حلبه خشک از هر یکی دو درم بپزند و بپالایند و روغن گاو یا روغن بادام
برافکنند و بدهند و بیشتر حبی سازند از ایارج فیقرا و غاریقون و عصاره غافث و نمک هندی و کمون
با آب کاسنی و آب عنب الثعلب برافکنند و بدهند و طبیخ تخم کتان و لعاب آن بدانانده است و پیه
بط و پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو خوردن و اندر ضماد بکار داشتن نافع است و تخم پنج انگشت و یکدرم
با آب کرفس و غافث خشک یکدرم با آب کاسنی و آب قرص طباشیر یک مثقال اندر شراب انگوری و حلیت
و بادام تلخ با روغن آن اندر شراب سخت نافع است و قرص گل و معجون گل و طبیخ زوفا و سفوف جلیلة
و اگر آماس سرد و بلغمی بود علاج آن از علاج سده بر باید گزید و ماء الاصول دادن و ایارج فیقرا و غاریقون
و نیسون و نمک هندی و افتیمون استفراغ کردن و اگر سبب سختی گردد و قوت گرد شود اندر شراسیف دردی
پدید آید علاج آنست که راست بایستد و سینه راست کند و بر آواز دو خویشتن بلرزاند و درد زایل گرداند
از بهر آنکه سبب درد زایل شدن راننده بزرگ باید از جای خویش و اگر سبب قوی تر باشد و آماس گیرد فصد باید
کرد و بر قانون آماس گرم رفتن و اگر حرارت سخت غالب نباشد دارچینی و ریوند و فوه از هر یکی درم سنگ کوفته
و بیخته شربت یکدرم سنگ اندر شراب انگوری بدهند نافع باشد ان شاء الله تعالی

## گفتار یازدهم

اندر احوال سپرز و بیماریهای آن

## باب نخستین

اندر فعل و خاصیت سپرز

فعل سپرز سودا از خون جدا کردن است و بخویشتن کشیدن و جزو او را ابکر دانیدن و ترش کردن و غذای
خویشتن از آن برداشتن و هر روزی نصیب از آن سودا بمعده فرستادن و مزاج سپرز معتدل





مزاج سودا اندروی معتدل بود مگر که اندر جگر سوخته شده باشد و منفعت سودای معتدل بسیار است و
بنیاد محکمی تن و صبوری مردم بدانست و هر گاه که از اعتدال بیرون شود مضرتها تولد کند و افعال او
تباه شود و تباهی افعال او راست بتغیر احوال قوتهای او باشد اگر قوت جاذبه او ضعیف گردد باشد سودا با خون
بماند و بهار و دیرقان سیاه و بهق سیاه و کلف تولد کند و اگر سبب ضعف سوء المزاج گرم باشد
یا جگر گرم بود جذام تولد کند و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد سودا اندروی گوارید نشود و از حال بگردد و اگر سخت
ترش شده و بمعده برآید جوع البقر تولد کند و اگر بروده برآید اسهال سوداوی تولد کند و اگر اندر رگها اندام گرد آید آماس
سوداوی و سرطان و مالیخولیا و دوالی و داء الفیل و بواسیر تولد کند و اگر سودا سوخته شود بمعده برآید یا بروده فرود آید
ریش معا و روده و اسهال سوداوی تولد کند و علاج آن عسر باشد و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد سودا ناگوارید
از وی بمعده آید و منش گشتن و قی سوداوی تولد کند و اگر بروده فرود آید اسهال سوداوی تولد کند و شهوت طعام ضعیف
شود و اگر قوت دافعه ضعیف شود سوداوی دفع نشود و آماس کند و بزرگ شود و اگر ماده عفن گردد تبهای سوداوی
تولد کند و شهوت طعام ضعیف شود و اگر دافعه سخت ضعیف نباشد سودا اندک اندک از وی دفع شود و
اسهال بی ترتیب پدید آید و خاصیت او آنست که هر گاه که او فربه شود جگر و همه تن لاغر شود از بهر آنکه او
ضد جگر است و اینجا موضع بحث است از بهر آنکه گفته آمد که هر گاه که مزاج او معتدل باشد سودا اندروی معتدل
بماند و منافع سودای معتدل بسیار است و فربهی او قوت او باشد و قوت او از غایت اعتدال باشد
این سخن متناقض میگردد بحکم که جگر و همه تن بسبب قوت او لاغر باشد بیان این سخن گوییم اعتدال او آن
که قوت او چندانست که سودا از خون جدا کند و بخویشتن کشد و غذای خود از آن بردارد و باقی بجانب
که باید دفع کند و هر گاه که قوت جاذبه او قوی تر شود سودا بقوت تمام بکشد و بدان قوت خون صافی
بسبب ضرورت خلا با آن کشیده شود جگر و همه تن از خون صافی که غذای حقیقی است کم بهره ماند از
بهر آنکه سبب فزونی قوت جاذبه حرارت فزونی باشد و مزاج سودا سرد است آن حرارت بمزاج سودا
موافق گردد و قوت او بر جا بماند و او بسبب بسیار رفتن غذا فربه شود و بسبب فربهی او را بزیادتی غذا
حاجت آید و بسبب حاجت زیادت خون غذا بیشتر گردد و این حال در پیوندد جگر لاغر شود و گاه باشد
که سبب آماس سپرز بحران بیماری باشد و بسیار باشد که سبب بیماریها سوداوی طعامهای سوداوی باشد و ضعف سپرز

## باب دوم

اندر آماس سپرز و ضعف قوتهای او

آماس گرم اندر سپرز کمتر افتد و آنچه افتد حول بود صفراوی کم بود و بلغمی نادر بود و در آماس گرم اندروی

وزود صلب شود و اماس او بیشتر از دو سه بود از بهر آنکه ماده او سکین است و غلیظ هرگاه که مطحول را اسهال خون افتد
ابتداء آن باشد که علت تحلیل می‌پذیرد لکن اگر کهن گردد زلق الامعاء و استسقا آرد از بهر آنکه مزاج سرد باشد
و حرارت غریزی بماند و بول مطحول هرچند غلیظتر و رنگین‌تر بود و آنچه اندر وی رسوب را کنده باشد نشان پاکی
[illegible] علت باشد و اگر اندر بول مطحول که تب دارد خون فسرده بیند اماس سپرز زایل شود و گاه باشد که
بحران اماس سپرز به رعاف باشد و گاه باشد که اندر پس گوش اماس کند صلب و گاه باشد که اماس سپرز بجگر انتقال
کند و گاه باشد که اماس جگر بسپرز انتقال کند و آن سلیمتر باشد علامتها همه انواع اماس سپرز گرانی
باشد و باد و درد که از سوی چپ بحجاب و تا بشانه رسد و چنبر کردن بر آید و باشد که دم زدن مضاعف شود بجهود دم
بجگاه اندر گیرد از بهر آنکه حجاب بسبب مزاحمت اماس بگیرد که بدو بار تمام کند لکن تا اماس عظیم نباشد
حجاب این مزاحمت نیفتد و چون اماس خداوند سپرز رقیق باشد از بهر آنکه دردی خون از وی رفته باشد
و گاه باشد که زانوی مطحول و پایها او گرم باشد از بهر آنکه فم معده را بسپرز مشارکت است بدان منفذها که سودا از وی بفم
معده بر آید و بسبب آمدن سودا و مزاج او سرد شود و حرارت از وی باطراف باز گردد و از آن گرم کند و اطراف
و کوشش نیز سرد باشد از بهر آنکه سرد و عضو ضعیف آید و سرما باشد و فرق میان اماس و باد آن است که اماس را گرانی بود
و باد سبک باشد و قراقر کند و هرگاه که بماند بعروق رایده و بسیار باشد که بر ساقها بثرها بر آید و دندان بریزد و
گوشت بن دندان خورده شود اما سبب بثرها ساق خون گرم سوداوی باشد که باطراف میل کند و سبب ریزیدن
دندان بر بدان بخارها بد باشد فسوی بالاعلاج اما علاج اماس سپرز بعلاج اماس جگر نزدیک است
و اندر علاج هر دو احتیاط باید کرد تا صلب نشود و داروها سپرز قوی‌تر از داروها جگر باشند و لطیفتر و محلل‌تر
باید تا ماده را بسوزد در جمله داروها تلخ و تیز باید و چیزی قابض با وی آمیخته تا قوت او را نگاه دارد و سرکه نیز باید
کرد و نخست علاج بفصد باسلیق و حبل الذراع باید کرد پس اسیلم باید زد پس مطبوخ افتیمون استفراغ باید کرد
و اندر مطبوخ گز مازو و کبر و تخم کشوث و غافث در باید افزود و دیگر گاه [illegible] ایارج فیقرا و [illegible] غاریقون
باید داد و [illegible] در سنگ غاریقون باید داد و سکنجبین سپرز پاک کند و هر بامداد آب کرفس و آب
عنب الثعلب و آب برگ بید و آب برگ گز با سکنجبین سود دارد و اقراص ریوند و غاریقون اندر وی زیادت
کند و آب کاسنی و سکنجبین اگر ما الجبن سود دارد و برگ بید که بتازی الغرب گویند و برگ بید و برگ گز اندر
سایه خشک کرده و کوفته و بیخته هر بامداد یک درم با دو درم شکر نافع بود و از سودها ت و پوست بیخ کبر با
سکنجبین [illegible] بول بیرون آرد و بطریق براز دو درم تخم خربزه سوده بدهد اندر تحلیل سپرز [illegible]





دارد و داروها مرکب اقراص کبر و اقراص فوه و اقراص انتق و اقراص [illegible] سود دارد و ضماد از این گونه سازند بگیرند
پوست بیخ کبر افسنتین بوده سعتر هم اندر سرکه یا آب بنرند بر عدی کنند و بر سپرز نهند و برگ سداب خشک
بجاه درم انتق بیست درم بورق ده درم سرکه بسایند و ضماد کنند و کاغذی باندازه اماس بگیرند و انگبین بر
وی مالند و خردل ناکوفته بروی براکنند و بر نهند و چندانکه صبر تواند بروی بگذارند پس بردارند و باب
گرم بشویند و باقی علاج از کتاب ذخیره باید جست والله اعلم بالصواب

باب سیم

اندر [illegible] سپرز که از باد خیزد

علاج این بعلاج اماس صلب نزدیک است از بهر آنکه اندر هر دو چیزها تحلیل کننده می‌باید
و مجانبت [illegible] نمک وار زن و طعام باید کمی بازآوردن و بتاریق خوردن و بر گرسنگی صبر کردن
و بجای آب شراب کهن سود دارد و صفت داروی نافع بگیرند گز و مازو و ده درسنگ تخم [illegible]
ده درم تخم کاسنی تخم خرفه از هر یکی پنج درم بکوبند و بیزند و بسکنگبین بزوری

گفتار دوازدهم

اندر بیماریها که از جگر و سپرز خیزد و این گفتار دو قسم است

قسم اول

اندر یرقان

باب نخستین

اندر یرقان زرد و علامات و علاج آن

یرقان تغیر رنگ روی و رنگ سپیدی چشم و رنگ پوست همه تن را گویند و یرقان یا زرد
باشد یا سیاه و اسباب تولد یرقان زرد بسیاری تولد صفرا باشد اندر جگر و سده اندر
منفذ بیرون آمدن صفرا بجانب روده از زهره یا بحران بیماری گرم و تب محرقه یا اماس جگر اگر چه
تولد یرقان از اماس هم بسبب سده باشد که منفذ ها از ماده اماس بسته شود و صفرا گذر نیابد لکن از بهر
آنکه سده اماس بسیار باشد اماس را سبب جدا گانه نهند و باشد که بسبب سرما بیرونی یا بسبب سوء
المزاج سرد مسام و منفذها منقبض گردد و صفرا گذر نیابد و تحلیل نپذیرد و این نوع بیشتر اندر زمستان
و بهنگام باد شمال افتد اما آنچه منفذها منقبض گردد و صفرا اندر جگر باشد بیشتری بسبب اماس جگر باشد و

برقان بحرانی اگر پس از روز هفتم بدید آید بد باشد لکن اگر طبع با آن نرم گردد امیدوار باشد اما یرقان زرد که
سبب آن حرارت جگر و بسیاری تولد صفرا باشد علامت آن تشنگی است و تلخی دهان و زردی زفان
و ضعف شهوت و بول و کفک آن رنگین و آنچه سبب آن سوء المزاج همی باشد خون بدان آمیزد
رگها صفراوی شود علامت آن لاغر شدن و تب گرم و بثرها و خارش باشد و زردی بسیاهی زند
و بول و غایط رنگین‌تر بود و هرچند بول رنگین‌تر بود بهتر بود و نشان قوت جگر و دفع کردن صفرا باشد
و آنچه بحرانی بود روز بحران افتد و اندر میان بیماری حاده باشد و آنچه از گزیدن حیوان زهرناک
افتد و سبب آن علامت آن باشد **علاج** آنجا که سبب سده و بسیاری سودا باشد
نخست از دست راست رگ باسلیق یا اسلیم باید زد یا محجمه سوی کتف یا سوی جگر نهادن
و حجامت کردن و مطبوخ بنفشه و خرما هندی استفراغ کردن و یا فلوس خیار شنبر اندر آب کاسنی یا
آب عنب الثعلب حل کند و بدهند و اگر حرارت آهسته‌تر باشد طبیخ هلیله زرد با طبیخ افسنتین
و تخم کاسنی و بیخ او و تخم کشوث و آلو سیاه و خرما هندی و عناب و بیخ سوسن زیادت کند
و اگر ماده غلیظتر باشد غافت و غاریقون و شاهتره با آن زیادت کند و اگر حاجت آید نمک هندی
و سقمونیا زیادت کند و اندر کشکاب بیخ کاسنی و بیخ کرفس و بیخ بادیان می پزند و اگر تب نباشد طباشیر
دهند با سفوف صبر این صفت هلیله زرد ده درم صبر نیم درم طباشیر یکدرم سقمونیا سوده
دانگی و نیم و این همه سه شربت صفت داروی که جگر را پاک کند صبر نیم درم غاریقون یکدرم سقمونیا دانگی
و این یک شربت بود اما شربتها که حرارت جگر را تسکین کند آب انار ترش و شیرین است و آب کاسنی و
کدو و آب خرما هندی و آب خیار ترش و آب تخم خرفه همه با سکنجبین ساده اگر با سکنجبین بزوری
و اگر حرارت بافراط باشد قرص کافور و قرص امیرباریس نافع بود و اگر سده محکم باشد آب کرفس و آب بادیان
و آب شبت همه بهم آمیخته بجوشانند و بپالایند و شکر برافکنند و سه درم روغن بادام تلخ و یکدرم روغن
افسنتین با آن بیامیزند و بدهند و شبانگاه یکدرم تخم ترب و یکدرم تخم خربزه و یکدرم انیسون و یکدرم
تخم شبت و نیم درم تخم کرفس با یک اوقیه سکنجبین بزوری بدهند و اگر با مداد ده درم نمک در شیر تازه
تر کاسنی بخورند هفت روز جگر و زهره را از ماده عفن پاک کند و یک ستیر رگ چغندر خشک کرده و کوفته
و بیخته با سکنجبین شربت سده بگشاید و اگر یکدرم سنگ سلیخه با نزآب کهن بدهند و بفرمایند تا بدود
ماده یرقان بادرار بیرون آرد و گرمابه و آب زن سود دارد و اگر اندر آب زن تقاضا بول بدید آید





هم اندر آبزن بول کند سود دارد و غذا زیرباج و نخود با انجیر و مویز اندروی پخته و اگر زیرباج از سرکه کهن سازند
صواب بود و برگ ترب تر و برگ کرنب بروغن زیت یا بروغن بادام تلخ و شیرین بریان کرده وصل
الزیت با کوک و کاسنی و خرفه و از گوشت بزغاله و جوزه و مصوص باب غوره نافع باشد

## باب دوم

### اندر یرقان سیاه

یرقان سیاه بیشتر از سپرز باشد و از جگر نیز باشد و آنچه از سپرز بود سبب آن سده باشد اندر منفذ
که میان جگر و سپرز است و سودا بدان منفذ بسپرز آید یا از ضعیفی سپرز اندر کشیدن سودا از جگر
بسبب نوعی از انواع سوء المزاج یا بسبب اماسی و آنچه از جگر باشد سبب آن سوء المزاج گرم باشد
اندر جگر و سده اندر منفذ که میان جگر و زهره است و صفرا بدان سبب اندروی بسوزد و سودا
گردد و با خون بهمه اندامها رود و علامتها علامت آن از احوال بیماریها جگر و سپرز معلوم
گردد **علاج** اگر سبب از سپرز باشد رگ باسلیق زنند یا اسلیم از دست چپ پس داروی
مسهل دهند چند کرت و باخر بیزاب دهند و بیزاب بسکنجبین افتیمونی سازند و اگر حاجت
آید هر چند روز سفوف هلیله دهند بگیرند هلیله زرد و کابلی از هر یکی دو درم افتیمون یکدرم الحج
فیقرا نیم درم نمک هندی دو دانگ این جمله یک شربت باشد و اگر سکنجبین افتیمونی یک اوقیه با
یک اوقیه آب بادیان بدهند اگر با یک اوقیه آب برگ گز سود دارد و آب برگ کبر و آب برگ
ترب نافع است و شیرشتر با هلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی باندازه قوت
دهند و ضماد کنند و باقی علاج از ذخیره باید جست والله اعلم بالصواب

## قسم دوم

### اندر استسقا

## باب نخستین

### اندر احوال استسقا و انواع آن

استسقا سه نوع است زقی و لحمی و طبلی و استسقا اصلی آنست که همه تن تشنه گردد و
از جگر آب خواهد لکن بازبهانک اندر هر سه نوع شکم اماس گیرد و دست و پای و روی نیز اماس
گیرد همه را استسقا گویند اما استسقا زقی چنان باشد که آب اندر شکم گرد آید و شکم اماس گیرد

دست و پای و روی نیز آماس گیرد و علتی چنان باشد که آب با مادهٔ بلغمی با اندامها رود و همه تن او همچون تن [illegible] گران شود
آماسیده و نرم و طبلی چنان باشد که باد اندر شکم گرد آید و شکم آماسیده شود و گاه باشد که با این باد آب باشد
لکن این اندک باشد که ماده غالب‌تر شود و سبب قوی‌تر و عامتر اندر تولد انواع استسقا ضعف جگر است
از بهر آنکه هیچ ازین بی بیماری جگر نباشد اگرچه بیماری جگر بی استسقا بسیار باشد و آن دیگر سببها که گفت
که ضعف جگر را اسباب واصله است اندرین علت و اما اسباب سابقه انواع سوء المزاج است و سده‌ها و اقلاع
اما سببهاست و مشارکت اندامها اما سوء المزاج گرم و خشک از دو وجه جگر را ضعیف کند و خشکی مدد حرارت
غریزی را تحلیل کند و غریزت بدان سبب ضعیف شود و ضعف غریزت سبب ضعف جگر باشد و گرمی اندامها
را بگدازد و سبب استفراغها گردد چون ادرار بول و عرق و اسهال و افراط طمث و سیلان خون بواسیر تا بدان
سبب خشکی زیادت شود و اندامها را تشنه کند و از جگر آب خواهد استسقا این باشد و هر آب که
خورده شود جگر ضعیف اندر آن تصرف نتواند کرد و با اندامها نتواند فرستاد بعضی از جگر باز گردد و بطریق
ترشح اندر فضای شکم گرد آید و بعضی جگر اندر وی هیچ تصرف ناکرده با خون ضعیف که هضم ثانی او را تمام نپخته
باشد با اندامها شود آماس شکم و آماس اندامها پدید آید و مزاج سرد سبب زیادتی رطوبتها باشد و رطوبت
سردی مزاج را مدد کند سبب نقصان و ضعف حرارت گردد و سببی قوی ضعیفی جگر را و گرمابه و از بس جماع
و علی الجمله سوء المزاج سرد سببی قوی است ضعیفی جگر را یک سبب از اسباب سرد شدن جگر را آب سرد است
بمعده و از معده بروده اثنا عشری و روده صایم و از روده بماساریقا اندر آید و بگذرد و جگر را سرد کند
و باشد که از جگر بحجاب اندامها اندر دم زدن اندر آید و اسباب ضعیفی جگر بسبب مشارکت اندامها اندر
باب پنجم از گفتار دهم اندرین کتاب یاد کرده آمده است و دیگر سده و دیگر اندامها و قروح و بثرات هر یکی اندرین گفتار یاد
کرده آمده است

باب دوم

## اندر سوء القنیه

هرگاه که مزاج جگر از حال طبیعی بگردد و ضعفی پدید آید و حال این کس همچون حال خداوند استسقا باشد
آن را سوء القنیه گویند و سوء المزاج نیز گویند و آن حال مقدمهٔ استسقا باشد علامتها رنگ روی
بزردی و سپیدی گراید و تهبج اندر چشم و روی و آماس اندر اطراف پدید آید و شهوت زیادت شود و
باشد نیز که بسبب سردی مزاج شهوت طعام زیادت گردد و هضم اندک و باد اندر شکم و سستی و کسلانی اندر
تن پدید آید و باشد که بسبب بخارها اندر گوشت بن دندان خارش گیرد و بسیار باشد که خداوند این علت را

بریها



تریها اینک اندر تنش گرد آید و حال او همچون حال خداوند سوء القنیه باشد علاج تأمل باید کرد اگر درین ماده
صفراوی بود چند کرت ایارج فیقرا باید داد و اگر خلط غلیظ باشد غاریقون و بسفایج و شحم حنظل و سقمونیا
بالای ترکیب باید کرد بهر صفت که باشد استفراغها بتفاریق و زود از زود کنند تا ماده جمع نشود و قی هم بتفاریق
کنند و داروی مسهل را عود خام و مصطکی و مانند آن قوت دهند و از آن پس که استفراغ کرده باشند
تدبیر ادرار بول کنند و اندر رگ زدن احتیاط کنند و هر وقت که رگ باید زد نخست با ایارج فیقرا و طبیخ
افسنتین خون را صافی کنند پس اندکی بیرون کنند و هر بامداد شراب افسنتین سخت نافع است و از
پس استفراغ تریاق بزرگ یا مثرودیطوس و دواء الکرکم و دواء اللک و کلکلانج سروری و اگر سوء
المزاج محکم شود شیر اشتر عرابی با بول او سود دارد خاصه کسانی که تن قوی باشد و غذا زیرباو اسفیدباج
بگوشت کبک و دراج و مصوص و ابازیرها دارچینی و زعفران و مصطکی و قرنفل خوش کنند و بعضی طعامها
بخردل و سیر و کرنا خوش کنند و سبب و خندیقون دهند و معده را گرم دارند و جگر را بداروها
لطیف چون سلیخه و سنبل و دارچینی و بوره و زراوند گرد تکمید کنند نافع بود بجامه و جز آن هم

باب سیوم

## اندر استسقاء زقی

انواع و اسباب استسقا اندر باب نخستین یاد کرده آمده است علامتها اگر سبب استسقا
آماس جگر باشد طبع خشک بود و پای آماسیده و سرفهٔ خشک پدید آید و با خرد ربو تولد کند و
ضعف زیادت کند و اگر سبب حرارت جگر باشد تشنگی غالب شود و اندر بول بسبب تیزی صفرا
حرقتی باشد و رنگ روی زرد بود و دهان تلخ و تن لاغر و شهوت اندک و اگر سبب گداز شدن [illegible]
و ماده میل بمجری طبیعی دارد آماس نخست اندر کلگاه و تهیگاه پدید آید و اندر همه انواع استسقا که سبب آن
حرارت بود بحث آماس اندر جای پدید آید و بول و براز صدیدی و غسالی باشد و اگر
سبب استسقا سپرز باشد رنگ روی بسبزی و سیاهی زند و اندر همه انواع نفس تنگ و
شهوت ضعیف و تشنگی غالب بود مگر آنجا که سبب سرد شدن جگر باشد از جهت آب خوردن بی
هنگام و علامت خاص زقی آنست که شکم گران باشد و اطراف آماسیده بود و پوست شکم روشن
و طرنجیده همچون مشک پر آب و اگر دست بر روی زنند آواز آب بتوان دانست و باشد که مذاکیر و
خایه پر آب شود و باشد که بسبب بسیاری آب و مزاحمت با حجاب نفس تنگ شود و سرفه پدید آید و بول

اندک باشد واندر بیشتر وقتها بول سرخ باشد وسبب سرخی دو چیز است یکی انک ان لون که اندر بول بسیار
پراکند خواست بود اندر انک بهر بماند دوم انک بسبب ضعیفی قوه بهره گیرنده خون وصفرا که طبیعیان از اجزا
گویند از اب جدا نتواند کرد پس هرگاه اندر استسقا اب سرخ بینند حکم باید کرد که گرمی غالب **علاج**
اگر جگر گرم باشد یا اندر وی اماس باشد نخست تدبیر ان باید کرد چنانکه هر یکی اندر باب جدا گانه یاد کرده امد
تا اماس وسوء المزاج زایل شود پس تدبیر استفراغ اب کردن اب کند بطریق اسهال یا بطریق ادرار بول
برین ترتیب روزی اب کاسنی دهند با سکنجبین وروزی اب بادیان دهند با اب کاسنی وروزی
اب عنب الثعلب دهند فلوس خیار شنبر اندر وی حل کرده وگاهی اب کرفس واب برگ ترب دهند و
گاهی مقدار ستیر بول شتر دهند با چندان اب عنب الثعلب با اب کاکنج بهم امیخته ساهر میگوید که بسیار
دیدم که باب برگ ترب وسکنجبین ازین علت خلاص یافتند خواجه ابو علی سینا میگوید سرکوشبنده (?) دادیم
که اندرین علت باختیار خویش انار خورد چندانکه یادکردن ان مردم را عجب اید علت او زایل شد و هر روزی
با هیچ روزی تی (?) می باید فرمود و هر ده روزی دارو دادن که اسهال اب کند برفق و از اجاع را گرم کند اما
داروها برین صفت باید کرد اب باقلا بنجاه درم سنگ و ریوند چینی و لک مغسول واندکی زعفران ترکیب
کرده واب طلحسقوق (?) واب بادیان تر واب شاهتره از هر یکی سی درم سنگ یا چهل درم با اب اشنان
زامیخته جالینوس میگوید که سه درم سنگ اشنان پارسی هم اسهال کند وهم ادرار ورگ زدن همه خداوندان استسقا
زقی را زیان دارد مگر انکس را که سبب استسقا او باز ایستادن خون بواسیر یا خون حیض باشد خاصه که
مانعی دیگر نباشد وابسوس (?) میگوید چنانکه هنر مردان ش را فرو میرانند بسیاری خون سرد وغریزت را زیان دارد
پس صلحا ان باشد که تخلخ خون بد کثر کنند واز بهر انک مادهٔ بد اندر [illegible] پراکنده باشد همه انواع استفراغ چون
رگ زدن وادرار بول وعرق ومالیدن وریاضت وغرغره سود دارد ومازریون اندر عصاره کل تر [illegible] کردن و
از ان عصاره شراب ساختن استفراغ اب کند وبرگ مازریون تر بکوفته وبیخته وبعسل انگبین سرشته وحب
کرده همین فایده دهد وشیر انگبین بشکر معقود کرده شربت دو حب هر یکی چند نخودی استفراغ کند باندازه وبرابران
شراب غوره وشراب لیمو دادن سود دارد صفت حب ریوند بگیرند ریوند چینی عصاره غافث تخم کاسنی
از هر یکی سه درم سنگ غاریقون پنج درم مازریون مدبر ده درم شربت دو درم ونیم در [illegible] شربت بدهند [illegible]
مازریون مدبر یک درم روی سوخته بصری نیم درم فرفیون دانگی ونیم شکر طبرزد چندانکه دارو باشد [illegible]
وداروها بدان سرشند وحب کنند جمله یک شربت قوی باشد واگر این حب را بروغن گل وزعفران خوشبوی کنند

صواب باشد



صواب باشد وضماد ازین نوع سازند سرگین بز وسرگین گاو خشک کرده وارد جو وارد کاورس بسرکه بسرشند
با بول اشتر وغذا زیربا وزرشک با وخل الزیت با کاسنی واز گوشتها گوشت کبک وطیهوج ودراج وتذرو
ومصوص وفروج فرمایند وکشادن اب بهیچ حال نفرماید مگر شخصی را که تن وکالبد او بزرگ باشد وقوت قوی
واگر سبب استسقا سردی جگر باشد نخست فضول وتر بها کم کند وبر تشنگی وگرسنگی صبر کنند وپیوسته
باهستگی استفراغی میکنند بقی وباسهال وبادرار وعرق وبعطوس وریاضت ومالیدن اما ریاضت
بیش از ان نباید که حرارت برافروزد وچندان نباید که تحلیل افتد وقوت نعط وبوی خوش نگاه
دارند واستفراغ بحب مازریون وحب سکبینج ومانند ان **صفت** حب سکبینج بگیرند
صبر افتیمون از هر یک پنج درم غاریقون سه درم سکبینج [illegible] درم سقمونیا سه درم مصطکی انیسون از هر
یکی یکدرم شربت دو درم **صفت** حب مازریون بگیرند برگ مازریون مدبر [illegible] انیسون را
راست حب کنند چنانکه رسم است شربت یکدرم یا یکمثقال **صفت** حب غاریقون بگیرند ده
درم ریوند چینی عصارهٔ غافث از هر یکی دو درم شکر طبرزد ده درم هر روز یکدرم بدهند اگر افراط
کند بازگیرد واز پس استفراغ تریاق بزرگ ومثرودیطوس ومعجون لک واثاناسیا دهند تا
قوت جگر باز اید واندر افتاب وریگ گرم وتنور گرم وگرمابه خشک نشستن سود دارد واین بیمار پس
استفراغ سود دارد واز گذر باد دور باید بود وخویشتن را اندر ریگ گرم تا زیر ناف پوشیدن
واندر افتاب وریگ سر پوشیده باید داشت وریگ نرم باید بیخته واگر بعوض ریگ نرم نمک گرم کرده باشند
بهتر بود وچون عرق کرده باشد خویشتن را پاک کند وسرکه وروغن بهم تن اندر مالد با نمک وبوره [illegible]
وروغن بادام اندر مالد وحقنه وشیاف سود دارد از بهر انک موضع اب نزدیک باشد
وضماد هم ازین نوع که یاد کرده امد وبجای سرکه بول اشتر کنند با بول کودکان وبجای ارد جو برگ [illegible] کوفته

## باب چهارم

### اندر استسقا طبلی

**علامتها** اندرین نوع ناف بیرون اید وشکم گرانی نکند چندانکه اندر زقی واگر دست بر شکم
زنند اواز طبل اید واز [illegible] راحت یابد **علاج** اگر حرارت غالب بود اب بادیان تر و
اب کرفس واب خسک وطبیخ بابونه واکلیل الملک باید داد وبر جگر ضماد از صندل وعود ولادن
و[illegible] بر نهادن واگر سردی غالب بود ماء الاصول وفنداديقون وسجزنیا باید داد وبر ماء الاصول روغن

بادام تلخ بر چکانیدن سود دارد و تنکیه کردن بکوارزنها کرم و مجمر آتش بر نهادن موافق بود و بروغن سداب حقنه کنند و بوره و سداب خشک کوفته و بنجه یا انکبین سرشته حمول سازند چنانکه پنبه بدان الوده کنند و بردارند و کلنکبین و مصطکی میدهند و خندیقون میدهند با شیر اشتر و دو درم سنک سکبینج دهند سود دارد و شیر اشتر با بول او سود دارد بباذن خالقه الحمد لله حمدا کثیرا کما هو اهله و مستحقه

باب پنجم

## اندر استسقا لحمی

سبب استسقا لحمی سو المزاج سرد باشد اندر جگر و اندر رگها همه تن و بدان سبب هضم ثانی و ثالث ناقص شود یا باطل و سبب سو المزاج جگر یاد کرده امده است و سبب سو المزاج رگها سرما باشد سخت که اندر ستور و بغز بمردم رسد و باشد که بسبب حرارت غریب اخلاط کداخته کردد و اندر منفذها و رگها سده باشد و اندر اخلاط متحیر بماند و با نداما بوسته نکردد این علت تولد کند و بمشارکت جگر و سپرز و النهاب اندام زدن و بمشارکت کرده و رحم و سبب باز ایستادن خون حیض و بواسیر بسیار افتد علامتها سخت بای اماس کیرد پس شکم خایه پس روی و دیگر اندامها مردم و هر کجا انکشت بر نهند فرو نشیند و یک زمان همچنان بماند پس بجای باز اید و اندر طبلی و زقی روی اماس نکیرد از بهر انکه دل بدان نزدیکست و اندر بیشتر وقتها طبع خداوند لحمی نرم باشد و انچه بمشارکت اندام دیگر افتد بیماری ان اندام بران کواهی دهد انجا که سبب باز ایستادن خون حیض و بواسیر باشد سخت رگ باید زد خاصه اگر بول سرخ غلیظ باشد و اندر هیچ نوع دیگر نشاید زد یا انک رگ زدن اندر لحمی اولیتر تا انک که اندر زقی و استفراغ بتقی و بداروی مسهل سلیم کننده باید داشتن اندرین نوع واجبتر لکن اگر با وی تب باشد نه رگ باید زدن و نه داروی مسهل خوردن تا تب زایل نشود و حقنه کردن و دماغ را بغرغره پاک کردن روا باشد و داروها که اندرین علت نافعتر است ایارج فیقرا و حب ریوند و انچه اندر علاج زقی یاد کرده امد اقراص شبرم و حب بهرامی و اقراص کرکم و دوا الکرکم و لکلک و کلانغ است و ریاضت معتدل و اندر افتاب و اندر ریگ گرم نشستن سود دارد و اندر اب دریا و اب کوگرد و معدنها دیگر چون اب زاک و غیر ان نشستن سود دارد و اگر هر روز اندر اب دریا نشیند صواب باشد انجا که اب دریا نباشد اب را نمک تلخ کنند و سعدی اندر افتاب نهند بجای ان باشد و ضمادها از ان نوع که یاد کرده امده است و غذا نان خشک و بادیان و زیره و کرویا و اندر طبیخها دارچینی و بلیل و زیره و کرویا و نخوداب و کندنا و بریده روغن بسته سود دارد و گوشت طیهوج و کبک و دراج و تذرو و غذا سازند نافع باشد





# گفتار سیزدهم

## اندر انواع اسهال و سحج و زحیر

باب نخستین

## اندر اسهال دماغی

سبب اسهال دماغی نزله باشد که بمجری فرو داید و بمعده و روده‌ها اگر ماده رطوبتی باشد نرم اسهال بلغمی افتد و اگر ماده تیز باشد سحج و اسهال تولد کند علامتها علامت خاصه این نوع انست که بامداد از خواب برخیزد چند مجلس انگیزد رود زود و پس ساکن تر شود هر بامداد قی باید کرد تا انچه از سر بمعده فرود امده باشد و هنوز فرو نشسته باشد براندازد و اندر خواب بقفا باز نخسبد و بالین بلند کند و تدبیر باز داشتن نزله باید کرد بجز مانو بسیدن چون لاذن و قسط و کندر که بر اتش افکنند و شونیز بریان کرده و غرغره کرده بوسته می‌بویند و بنجره و سرشانه کردن و بر سر خاریدن و عطسه اوردن و اطراف مالیدن و در طبیخ اکلیل الملک نشستن و اقراص خشخاش دادن و حب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا استفراغ کردن اما بباید دانست که بداروی قابض اسهال باز نباید داشت انچه اندر معده افتاده باشد بخیزی نرم دفع باید کرد و بوقت خواب شراب خشخاش بمقدار دو کفچه باز دارد و اب سرد بر تشنگی خاصه باندازه اعتدال نزله باز دارد و اب بسیار زیان دارد و بوی سرکه سود دارد و خوردن او دماغ را ضعیف کند و خداوند دماغ سرد را علاج

باب دوم

## اندر اسهال صفراوی و علاج ان

اسهال صفراوی از صفرا بسیار باشد که از زهره بروده فرو داید و روده‌ها می زواید و تیزی ان روده را بکزد و قوت ماسکه را ضعیف کند علامتها دهان تلخ و تشنگی غالب و ماده که می اید زرد باشد و مقعد را بسوزد و بیشتری از پس تب غب بود و از پس شراب کهن افتد علاج اگر ماده سخت بسیار باشد نخست بطبیخ هلیله زرد و خرما هندی استفراغ کنند بس کباب بریان کرده و سوف الرمان و دوغ سنگ تاب و شراب خشخاش و اقراص طباشیر و کوارش سماق اسهال باز دارد و اگر قدری بست جو بکیرند و مقدار دو درم سنک تخم خشخاش کوفته بان بیامیزند و اندر اب انار ترش و اندکی شکر یا اب تری سماق یا اندر دوغ اهن تاب بدهند اسهال صفرا باز دارد و گل خندانی نرم کوفته مقدار یکی مثقال یکشبانروز اندر ترنجبین و سکباج گوشت کالو کنند

باب سیوم

## اندر اسهال کبدی

اسهال کبدی نوعی اسهال است که سبب ان بیماریها جگر باشد و ضعف قوتهاء او و علامتها اگر سبب ضعف جاذبه جگر باشد

اسهال کیلوسی بود سپید و اب ناک از بهر انک از معده برود ه فرو می اید و اگر سبب ضعف ماسکه باشد حاجت
زود تر از ان افتد که باید و با سستی و بجهد کرت باشد از بهر انک نه بقوت دفع بیرون میشود ولکن بسبب ماسکه
و از دافعه اندر دفع ان هیچ صعوبت نبود از بهر انک نه بوقت منع دفع میشود و اگر ماسکه و دافعه هر دو ضعیف باشند
اسهال اندک اندک ماند و زود و از زود بر انگیزد و اگر ماسکه ضعیف باشد اسهال غسالی باشد و اگر اماس جگر پخته شود
و بشکافد و یا سده رگی گشاده شود بارگی بگسلد و بکشاید و اسهال خون و ریم باشد و با بوی سیاه و غلیظ شود
همچون دردی شراب و اگر سبب سوء المزاج گرم باشد و گداختن اخلاط اسهال صدیدی باشد و گاه باشد
که جگر بسوزد از بسیاری اخلاط بار زمار گوشت سیاه فرو اید و گاه باشد که سبب صدیدی زرنیخ اماس ...
و گاه باشد که اسهال صدیدی با کفک باشد و سبب کفک گداختن و جوشیدن اخلاط باشد و فرق میان
اسهال سیاه که از سوختن اخلاط و گوشت بود و میان اسهال سوداوی که از سپرز اید انست که
اخلاط سوخته سخت سیاه نباشد و قوام او قوام ان غلیظتر از قوام سودا بود و گنده باشد و خلط سودا
و رقیق تر باشد و گنده نباشد و انچه از سده اید گنده نباشد و هرگاه که اسهال سیاه که سبب ان سوختن اخلاط
بود علامات قوت کردن طبیعت باشد سخت سهل شود ... نشان سلامت باشد علاج
اندر انواع بیماریها جگر اسباب و انواع این علت بباید دانست و نوع علت و سبب ان بدانست و تدبیر
زایل کردن سبب پیش گرفت تا علت زایل شود و انواع بیماریها جگر و اسباب و علامات و علاج ان هر یکی
اندر جای خویش یاد کرده امده است اما اسباب انواع که اینجا یاد باید کرد انست که بدانی تا سبب علت اماس
چه باشد یا سده داروی قابض دادن خطا بود از بهر انک داروی قابض منفذ را فراهم گیرد سده محکم تر
شود و اماس صلب گردد صواب انست که انچه از سده یا از اماس می باید تمام دفع کنند بداروها محلل
و نرم گشاده شود و اماس تحلیل بپذیرد و بسیار باشد که بسبب سده بمسهل قوی یا بحقنه قوی نیز حاجت اید
یا معجون گشاینده تا ماده را تمام دفع کنند اما مسهل و حقنه بر علاج باشد در خور مزاج سخت مشاهده ...
و ترتیب دادن چنان باشد که بامداد پیش از غذا الیاقتی نیم مثقال فودنجی بشلابه دهند و پس از هضم ...
بدهند و شراب کهن و روق اندکی پیش از هضم سود دارد و معلوم است که سده از اخلاط غلیظ افتد پس اگر ...
علاج باشد از استفراغ خلط غلیظ نباید ترسید از بهر انک چون سده گشاده شود و تن از سده ماده پاک
کند غذا بر کار بگذرد و گوشت و قوت باز اید و اگر اسهال غسالی بود اندر اول علت نان نشاید خورد از بهر
انک جگر غذا قبول نکند و چیزی غلیظ چون نان و مانند ان هضم نتواند کرد صواب ان باشد که بر گشکاب که از

... چو نزند اقتصار کند بامداد و شبانگاه و اگر این گشکاب نیک هضم میشود گاه وریس ... پوست کنده ... بپزند و
مورد مشقی اندرین نوع سخت نافع است اگر بران اقتصار کند سود دارد و اقراص امبرباریس سود دارد و اگر علت
دراز شود و بپیچ کند چیزها نرم مغزی باید داد و اگر بپیچ طبع خشک باشد تخم خطمی و تخم خیار پاک کرده و کوفته و
اسبغول و تخم شاهسپرغم و تخم مرو را استاره است همه ناکوفته و خام بیامیزند و بروغن گل چرب کنند شربت سه درم سنگ
با اب نیم گرم و اگر خیار شنبر با ان تخمها اندر اب گرم بدهند صواب باشد و اگر سبب ضعیفی قوت جاذبه
باشد علاج بچیزی گرم کند چون فلافلی و فودنجی و شراب صرف کهن و غذا هرچه لطیفتر و توابل و خردل
و انگدان و انچه بدان ماند و اگر سبب ضعیفی ماسکه باشد علاج ان بچیزی باید کرد که میل بگرمی و خشکی دارد از
بهر انک سبب ضعف سوء المزاج سرد و تر باشد بگیرند گل سرخ گل ارمنی و طاز هر یکی پنج درم سنگ ... درم
مصطکی سه درم زعفران اذخر از هر یکی چهار درم ... دو درم با رب ابی و اگر اسهال خون باشد
و اندر شکم و روده هیچ دردی و افتی نباشد و هر چند روز یکبار یک روز زیاد و روز زیاد و بار اسید
و باز امدن گیرد و با خو خلط چون دردی شراب اید نشان ان باشد که اثر جگر است سوف الطین باید داد
اندر شراب مورد و اگر اسهال چون دردی شراب شود و گنده باشد و کفک بود بباید دانست که سبب
ان حرارت صعب است که اندر جگر تبها و سفرها و غیر ان تولد کرده است و خشکی غالب تر است و سبب غلیظی
اسهال و گندگی سوختن خون است گشکاب سرد و اب ... و شراب خشخاش و قرص کافور باید داد و
اگر اسهال چون زرد اب بود و تن لاغر باشد کاهش میکند قرص کافور و گشکاب ... اندر روی پخته
بلیلو و علاج دق باید کرد و اگر اندر اسهال خون یا اندر قی خون اطراف سرد شود و روی زرد و شکم
بر اید و نبض ساقط شود بباید دانست که خون اندر شکم بسته است بعلاج ... باید بود تا بسته شدن ان ... شود

## باب چهارم

### اندر اسهالی که ماده ان از معده خیزد

هرگاه که اندر رگها خلطی با خون امیخته شود اندامها انرا قبول نکند و قوت هاضمه رگها و اندامها از اصلاح نتوانند
اورد و قوت دافعه هر اندامی انرا بجگر باز دهد و از جگر بماساریقا برود و فرو اید و باشد که در حوالی معده
و اندامها که مشارک او ست اخلاط بد بهم شده و ان اخلاط بمعده باز اید و طعام که اندر معده باشد تباه کند
یا اندران اخلاط قوتی افزاید که معده ازان کاره باشد و مزاج ان مخالف مزاج معده باشد معده از او دفع کند
و کیلوس که اندر معده بود با ان دفع کند و اسهالی که ازین نوع باشد ماده انرا و اندامها معده یا برو ده ...

بیمار او نوبتی بود معلوم و مدت آن دراز گردد و از بهر آنک طعام و شراب اندر معده و جگر هضم تمام نیابد و بدان اسهال
از مادتها پاک نشود و خداوند علت سبب آن بداند و هر گاه که اسهال بنوبت باز آید پندارد که اسهال نوبت وار سبب
نو پدید آمده است و هر گاه که نوبت اسهال تمام شد پندارد که اسهال باشد و حکایت حال آن نداند کرد علامتها
پیوسته ناف می پیچد و هر نوبتی دو روز یا سه اسهال کند و باز ایستد و باشد که هفته بر حال تندرستی بماند و باشد
که بیست روز تندرست بود پس نوبت اسهال باز آید علاج نخست از حال معده و جگر و از حال قوتها هر دو تفحص
باید کرد و بیماریها و ضعف قوتها را علاج کردن چنانکه هر یک یاد کرده آمده است و استفراغی که واجب کند کردن تا تن پاک
شود و ایارج فیقرا و مطبوخ افتیمون و شراب افسنتین و گوارش سفرجل و اطریفل بزرگ دادن اندرین باب
موافق باشد و از پس استفراغ مالیدن و گرمابه شدن و ریاضت کردن و ترتیب طعام و شراب و خواب و بیداری بر

## باب پنجم

### اندر اسهال معدی

سبب اسهال معدی ضعف قوة هاضمه و قوة ماسکه باشد و بسیار خوردن و بی ترتیب طعام خوردن و
و بسیار آمدن سودا از سپرز بمعده اما اسباب ضعف هاضمه یا رطوبتی باشد لزج که سطح معده را آلوده کند و طعام
فرو لغزاند یا بسیاری تولد صفرا اندر معده یا آمیخته شدن صفرا و رطوبت اندر معده یا تولد بادها اندر معده
و اسباب ضعف ماسکه جز از رطوبت لزج بود و بثرها باشد که بر معده بر آید یا قوت داروی مسهل اندر سطح معده
بماند یا نوعی از سوء المزاج باشد و بسیار آمدن ماده سودا از سپرز بمعده یا حرکتهای عنیف علامتها اما علامت
رطوبت لزج سبب ضعف هاضمه و ماسکه باشد گرانی معده بود و منش گشتن و ثقل سفید و ناگواریدن طعام
و آروغ ترش و علامت گرمی معده و بسیاری تولد صفرا اندر وی تشنگی باشد و تلخی دهان و ثقل زرد و علامت
آمیخته شدن صفرا و بلغم اندر معده ثقل آمیخته باشد و علامت بادها قراقر و علامت بثرها آنست که بر سطح دهان
و زبان بثره بر آید و بوی دهان ناخوش بود و معده از پس طعام درد خیزد و بسوزد و ثقل ناگواریده و با صدید بود
حال و باشد که ... آید و هر گاه بپیچد و اسهال خون بجهد و اندر شکم و جگر آلی نباشد و علامت نازله و آمدن صفرا
از زهره و آمدن سودا از سپرز ظاهر باشد و باید دانست که اسهال معدی است و معده لغزیده شده است علاج
آنجا که سبب ضعف هاضمه و ماسکه باشد آلودگی سطح معده باشد از رطوبت لزج قی باید فرمود بماهی شور و
طبیخ شبت و ترب خوردن و خردل و چغندر با سکنجبین و بوره پس باقی با ایارج فیقرا پاک کردن و معده را قوت
دادن بسفرجل و گوارش خوزی و معجون خبث الحدید و سفوف عود صفت حبی که اسهال بلغمی را

بازدارد بگیرند مر و قرفه و افیون چند یک بسته را بشراب ... حب کنند چون پلپل شربت هفت حب طفل را دو حب
کودک ده ساله را چهار حب و بعضی بجای قرفه تخم کرفس کنند صفت حبی دیگر بگیرند افیون سنبله روس
کندر مر و زعفران را بشراب آس حب کنند چند نخودی شربتی دو حب و آنجا که سبب گرمی معده باشد
و تولد صفرا شراب ... باید داد و رب انار ترش آمیخته و رب غوره و آبی ترش سرشته با رب لیمو و با ...
طباشیر سود دارد و اقراص طباشیر و گوارش طباشیر سود دارد و شیر تازه با آب سماق بپزند تا آب برود و
شیر بماند آن با رب لیمو و رب آبی ترش و غیر آن دهند و طعام با چه لبلاب پخته و کاسنی و کشنیز
تر که پخته با لسان الحمل تر که پخته یا باقلی مقشر پوست تر که پخته سود دارد و خایه مرغ نیمبرشت با سماق
و غوره خشک با اندکی مازو و انار پوست جوشانیده ماء تا نیک برود و فرود آید باز دارد دیگر اندر اسهال
کبدی و معدی زیان دارد و اندر اسهال معوی سود دارد و آنجا که صفرا با بلغم آمیخته بود بگیرند هلیله زرد یک
جزو حب الرشاد نیم جزو حب الآس سماق ثمرة الطرفا سک از هر یکی سه سبع جزو شربتی دو درم یا بگیرند تخم لسان
الحمل دو درم سنگ انیسون یک درم سنگ انار پوست دم الاخوین از هر یکی نیم درم سنگ ... باشد و آنجا
که سبب باد معده بود علاج آن اندر علاج امراض معده یاد کرده آمده است و آنجا که سبب رطوبت
لزج باشد قوت ماسکه را ضعیف کند نخست قی باید کرد و از پس آن معده را بگوارش ... و قرص
کلنار و گوارش خوزی قوت دادن لکن پیش از آنک بر از آن قی با ایارج فیقرا اسهال استفراغ ...
و آنجا که سبب ضعف ماسکه بثرها باشد که بر سطح معده بر آید اگر مانعی نباشد نخست رگ باسلیق باید
زد و بر ساق حجامت کرده پس بنقیع هلیله و خرما هندی استفراغ کردن و کشکاب از پست جو و حب
الآس و تخم خشخاش بزنند و هر روز یک درم صمغ عربی و دو درم سنگ اسبغول و دو درم روغن گل با آب سردی
دهند و اگر اسبغول و تخم لسان الحمل و آب شاه سپرغم اندر جوشند و روغن بر چکانند و بدهند سود دارد و
غذا از ... بریان کرده و طفشل از عدس با آب سماق و دوغ آهن تاب کرده و آنجا که
سبب قوت داروی مسهل باشد که بر سطح معده بماند همین علاج بثرها سودمند باشد و آنجا که سبب نوعی
از انواع سوء المزاج باشد علاج هر یکی اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است و آنجا که سبب حرکت عنیف
باشد که از پس طعام کرده شود آن عادت را باید گردانید و اگر چیزی ناگواریده اندر امعا بماند با ایارج فیقرا
استفراغ باید کرد و آنجا که سبب بسیار خوردن و بی ترتیب کردن و چیزها را بر خوردن بود علاج
آن اصلاح ... باشد و آنجا که سبب بسیار بر آمدن سودا باشد بمعده نخست رگ اسیلم باید زد

وسفوف

وبطبوخ افتیمون استفراغ کردن بجوف حب الرمان دادن بدین صفت بگیرند حب الرمان ده درم سنگ بهمن سرخ و زرنباد درونج بریان کرده کهربا تخم سداب تخم شاهسپرغم از هر یکی ده درم نرسیده درم سنگ و ده استیره انار
و نمین سوزن بکوبند و لبن که اندر کنند و بمالند و بپالایند و اندکی سعتر ا کنند غذای نافع باشد ان شا الله تعالی

## باب ششم

## اندر اسهال معوی و سحج و زحیر

انواع اسهال معدی یاد کرده امد همان انواع بعینها معوی نیز باشد و اسباب همان بعینها مگر یک نوع که مخصوص بمعده و ان اسهالی است که سبب ان ضعف قوتها خاصه باشد این یک نوع است که معوی نباشد و اسهال معوی بعضی اسهال خون باشد و بعضی نیز و بعضی سحج و اسهال اکنند و بعضی نیز و از انجه خونی باشد بعضی را سبب رطوبت باشد که ثقل را بلغزاند و قوت ماسکه را ضعیف کند و این بیشتر بمشارکت معده افتد و رطوبت از معده فرود اید یا قوت داروی باشد که اندر سطح روده بماند یا نیز باکند و این انواع اسهال را زلق الامعا گویند از بهر انک ماسکه روده بدین سببها ضعیف شده باشد و انچه سحج را اکند سبب ان که خلطی تیز باشد اندر روده و تراشیدن ان رطوبت لزج را که افریدگار تبارک و تعالی زندرون روده افریده است و بر سطح روده اندوده تا درشتی ثقل و تیزی اخلاط که بروی بگذرد داروی بازمیدارد و ان رطوبتی است همچون اهارکه از نشاسته نزدیک طبیبان از اغشا مخاطی گویند پس هر گاه که خلط تیز بروده بگذرد سطح روده را از ان رطوبت برهنه کند و تیزی بدو رسد و سحج و ریش روده تولد کند اما اگر خلط صفرا بود اندر مدت دو هفته سحج کند و اگر خلط شور بود اندر یکماه سحج کند و اگر سودا و ریش بود اندر جهل روز سحج کند و سحج کهن گردد ریش روده و پارها پوست بیرون اید از ابتدای خراط گویند اما سبب اسهال خون و ریم و زرداب اماسی بود یا قرحه یا دسیله بار کی از زگها روده یکسیله یا دهن ها و رگها روده گشاده شود یا داروی چون تخم حنظل روده را برنجد و اسهال خون تولد کند اما دوسنطاریا اگر چه نوعیست از انواع اسهال چون اندر باب جداگانه یاد کرده اید علامتها اگر اسهال خون ناگاه بدید اید و اندر روده ها الم باشد علامت طرقیدن رگی باشد اندر احشا خاصه اگر علامتی از علامتها احشا باشد و اگر نه علامت دهنهای رگهای روده ها بود و چون اندکی تر اید اسهال خونی که از پس اسهال صفرا و سحج و امعا خراط بدید اید و خون صرف باشد علامت ان بود که سحج بقعر روده رسیده است و سخت بد باشد و اسهال خون اگر با خراط بود و اگر اندر روده ها سحج باشد خراط معده باشد خاصه که اندر روده الم و حرقتی یافته شود و

اگر سحج

سحج روده باشد نگاه کند اگر خراط پوستها گو چکات از روده ها باریک باشد و ان نیز باشد خاصه که اندر روده صایم افتد از بهر انک صفرا از زهره بروده صایم افتد از بهر انک صفرا که از زهره بروده اید نخست بدین روده اید و صرف و زاننده قوی باشد و اگر بزرگتر است از روده ها غلیظ است و گاه باشد که خون اندر شکم به بندد و اطراف سرد شود و شکم بر اید و غشی افتد چنانک معلوم است اما اگر سبب سحج بلغم شور باشد اندر بر از بدید اید و با قراقر بود و اگر اسهال خون بدید اید نخست سیاه بود و علامت ان باشد که اماس سرطانی متعفن گشاده شده است و هلاک کند و انچه اندر افونها افتد هم چنین بد باشد خاصه اگر بوی زشت دهد و زبان را بر جوشاند اگر چه قوت بر جای باشد اگر نیز اندر تندرستی افتد هم سخت بد باشد لکن اگر زبان بر نجوشد فضله سود اگر منقطع شود امید خیر باشد علاج اصل اندر علاج این علت ان است که طبیعت را و قوتها اندامها را خاصه قوتهای روده را سبک بار دارد و قوت غریزی نگاه میدارند بغذای که ماده ان اندک بود و قوت بسیار چون ماء اللحم از بهر انک از وی هم اندامها قوت یابد و هیچ گرمی نکند و از ماده او چیزی اندک بروده رسد و از ان زور گرانی نباشد و هر گاه که قوت را بچنین غذا نگاه دارد از بسیار علاجها مستغنی شود و قوت اندامها بر جای بماند تا هر اندام که ماده را انگاه باید داشت نگاه دارد و انچه دفع باید کرد دفع کند و زرده خایه مرغ با ماء اللحم نزدیک است و دارو ها تیز و لطیف و سبک باید و این جاه که سخت قوت دار بستانند و جرم دارو ندهند و از قوت دارو هر ساعتی اندک اندک میدهند مثلا چیزهای قابض چون گلنار و خرنوب و مانند این کوفته اندر جره کنند و بمالند اندر اب ایی که موافق بود و غرغره کنند و بپالایند و لعابها ان چون لعاب اسپغول و لسان الحمل با ان یار کنند و بیامیزند و هر ساعت اندکی اندکی میدهند و اگر اندر ابتدا سحج چهار درم سنگ صمغ عربی کوفته اندر اب سرد حل کنند و بدهند کفایت باشد و عصاره گل تر خوردن و حقنه کردن سود دارد و شراب سیب و شراب ایی و کشکاب و حب الاس و اندکی ایی و تخم خشخاش اندر وی پخته باشند با گل ارمنی سود دارد و نیم درم رفو بدهند چون روغن گل چرب کرده اندر شراب سیب سود دارد و اگر تب نباشد اندر شراب کهن اهن تاب کرده یا اندر دوغ خشک تاب کرده و قرص گل اندر قرابادین یاد کرده امد و قرص ریوند موافق بود و اگر روده ها درد کند بگیرند اسپغول و تخم شاهسپرغم و تخم لسان الحمل و تخم مرو راستاراست مقدار سه درم سنگ یا چهار درم اندر اب گرم کنند تا لعاب کرد و دو درم سنگ روغن گل بر چکانند و بدهند نافع بود ان شا الله تبارک و تعالی و تقدس

## باب هفتم اندر

## ذوسنطاریا

بدان که اندر لغت یونان ذوسنطاریا مطلق اسهال خون را گویند که از

اسهال کبدی رشته دار با خون صرف یا خون و سبب ان امتلاء دم یا تفرق اتصال کبد باشد یا بواسطه قطع دست و پای واقع شود
یا صدمه بدو رسد و سبب ان احتراق دم باشد یا ذبیله منفجر شود یا قرحه بود یا غسالة لحم شبیه که گوشت اما انچه دم مری صرف بود

كه از پس پیچ و ریش روده‌ها افتد و انچه سبب ان ضعف جگر بود که نتواند کیلوس را خون گردانیدن تا بدان سبب اسهال
غسالی پدید اید از ذوسنطاریا گویند و انچه سبب ان گشاده شدن دهنهای رگها باشد که زند رون روده مستقیم است
از ذوسنطاریا معوی گویند وان مجموع اسور بندوس بود و بلغت یونان سیلان خون بواسیر العور بندوس
گویند و سبب ریش روده ثقل بود درشت بود یا خلطی تیز یا شوریا داروی تیز که بر روده گذرد و روده را بزند
یا بسطح روده در اویزد پس بقوت دافعه با قوت ثقل که بدو رسد از ان موضع جدا کند و موضع مجروح شود
یا ماهی بخته شود و بگشاید و بسیار باشد که قرطه روده را سوراخ کند و زود بکشد علامتها ریش
روده انست که نخست اسباب ان بوده باشد و تب گرم و درد و گرانی اندر شکم و ضربان و علامت بخش شده
شدن ظاهر نیست و زایل شدن درد و گرانی پس از ان لرزه و براز با خون و ریم امیخته و هر گاه که طعام از معده
فرو گذرد و ثقل بروده اندراید ریش روده بدرد اید خاصه اگر چیزی ترش و تیز ابخار رسد و هر گاه که زمستان خشک
و شمالی بود و بهار از پس گرم و بارنده بود تابستان نیز بارنده بود اسهال خون بسیار بود و هر گاه که زمستان
جنوبی بود و بهار شمالی کم باران بود اسهال خون بسیار افتد خاصه زنان را و خداوند مزاج تر را و هر گاه زمستان
جنوبی بود و بهار شمالی و تابستان گرفته و ابرناک و گاه گاه باران بود نزله بسیار افتد و از ان نزله اسهال و پیچ تولد
کند علاج ترتیب طوب انست که بیمار را از غذا باز دارند دو روز یا سه روز و قوت نگاه دارند بغذا
سبک چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده امده است و اگر قناعت بوقت حسو سازیم از حنده روس
یا از ارزن پوست کنده یا از گاورس پوست کنده یا از برنج شسته بیه بط و بیه مرغ خانگی و بیه بز اگر
لختی خشخاش نیم کوفته اندر اب بجوشانند و بپالایند و اندکی صمغ عربی و نشاسته بریان کرده اندر وی حل
کنند و حسو اندر اب سازند موافق بود صفت حسوی سود مند بگیرند سماق و اندر اب باران فرغار
کنند یک شبانروز و از ارزن پوست کنده با برنج یا سپیوس سپید و اندرین اب سماق ترکنند و بپالایند و بشاسته
و با پیه بپزند و لختی صمغ عربی بریان کرده و سوده اندر افگند اگر خواهند که حسوی دیگر بگیرند گشنیز کنند و از ارزن
پوست کنده و برنج سفید کرده و شسته و حب الاس نیم کوفته از هر یک ده درم پس بگیرند خشخاش پنج درم
بکوبند و بپزند و شیره ان بستانند و دانکی بگیرند ابی و سیب بکوبند و بیفشارند و اب بستانند و شیره
تخم خشخاش و اب ابی با پاچه بره بپزند مقدار اب با چربش تا مجمع انیم من باز اید پس یک دو سه نوبت
بدهند اگر تب نباشد برنج باب پاچه بپزند و با صمغ دهند و خیر یاب پاچه کنند یا خرنوب و حب الاس
یکشب اندر اب فرغار کنند و بپالایند و خمیر بدان اب کنند اگر ریش نواست اندر روده ها باریک است

لعاب اسبغول



لعاب اسبغول و لعاب دانه ابی و لعاب تخم مرو و لعاب تخم کتان بشکرینه باید داد تا مانزافشوید و تیزی خلط از وی
باز دارد و اگر خیارشنبر اندر اب کاسنی و اب عنب الثعلب و اندکی زعفران بدهند سخت موافق بود و اگر
سبب خلطی شور باشد یا سرد استفراغ باید کرد بمطبوخ هلیله زرد و هلیله سیاه و مویز و خیارشنبر
و اگر پیچ کهن شده باشد و ریش پلید گشته بماء العسل و جلاب و ایارج فیقرا پاک باید کرد پس شیر تازه اهن تاب کرده
اگر تب نباشد یا دوغ پالوده و سنگ تاب کرده و دو درم سنگ تخم گندنا و دو درم سنگ حب الاس کوفته و بیخته اسهال
باز دارد و خداوند بواسیر را سود دارد و تخم خشخاش و گندنا استارات کوفته و بیخته چندانکه بر کف دست نهند
باب سویا یا باب ابی و نقیع سماق و شراب مورد اسهال کهن و نو باز دارد صفت حبی که اسهال خون باز
دارد بگیرند افیون و ماز و ثمرة الطرفا استارات حب کنند باب صمغ عربی شربت دو دانگ زر و نیز پایه
خرگوش اسهال کهن باز دارد و وزن دانگی بدهند و اگر کفایت نباشد وزن دانگی دیگر بدهند و بتفاریق از بدان باید
داد که بیم باشد که قولنج کند و گرمابه و مالیدن روغن شبت مالیدن مسام را بگشاید و اخلاط را لطیف تر
کند و انواع اسهال و ادرار بول باز دارد و اگر پیچ اندر روده غلیظ باشد حقنه باید کرد صفت
حقنه بگیرند عصاره برگ خرفه یا عصاره لسان الحمل یا عصاره بادروج مقدار چهل درم سنگ با یک
زرده خایه مرغ و یک درم سنگ صمغ و اقاقیا و دم الاخوین و قرطاس سوخته از هر یکی یک درم سنگ حقنه کنند و اگر
سوزش صعب بود بجای زرده خایه سپیده خایه کنند یا بگیرند گشنیز بریان کرده و برنج شسته از هر یکی یک
اوقیه حب الاس گلنار گل سرخ از هر یک پنج درم سنگ برگ مورد تربت در سنگ جفت بلوط ده درم سنگ
بکوبند و بپزند و بپالایند و یک اوقیه روغن گل و یک زرده خایه مرغ و اگر خواهند دارو ها که اندر حقنه
دیگر یاد کرده امده است با ان بیامیزند و حقنه کنند و اگر ریش کهن گردد حقنه تیز باید کرد و نخست بماء
العسل و طبیخ ماهی شور یا بنمک اب تلخ حقنه باید کرد و اگر ریم و پلیدی بسیار باشد نیم درم سنگ قرص
زرنیخ یا یک درم سنگ با ماء العسل بکار دارند و سوزش بروغن گل بنشانند پس دارو ها از و [illegible]
صفت اقراص زرنیخ بگیرند زرنیخ زرد و نان جوین و قرطاس سوخته از هر یک پانزده درم سنگ
زرنیخ سرخ بیست پنج درم عصاره لحیة التیس [illegible] دانگ از هر یک سه درم سنگ رب غوره و اسفیداج
از هر یکی پنج درم اهک دو درم اقراص کنند و اگر سبب پیچ و ریش بلغم شور باشد حبه و شراب مورد
سود دارد و گوارش جوزی و غذا قلیه کنند با پیه بره و گر تب دوبار پخته و اب تازه کرده و گوشت خرگوش
و نخود فرمایند با توابل زیره و انگدان و انیسون و اگر سبب قوت خون گشاده شدن دهنهای رگها

اترا باز نباید داشت تا خود باز ایستد اگرچه بیمار ضعیف خواهد شد از بهر آنک مردم بدان از بیمار رها
صعب سلامت یابد وانرا با قرص گلنار و اقراص کهربا باز دارند و اگر سبب رطوبت باشد که سر رگها
راست کند یا گشاده شود تریاق بزرگ و [illegible] وفلونیا رومی یا پارسی سود دارد والله اعلم

## باب هشتم

## اندر زحیر

زحیر تقاضا بر خواستن باشد با رنج و کرانش و هر گاه که بر خیزد چیزی اندک جدا شود غلیظ مخاطی
و بعضی با خون بود و بعضی نه و باشد که خراط بود و سبب غلط تیز بود صفراوی یا بلغم شور که از
بالا بروده مستقیم فرود آید یا اماسی بود اندرین روده و گرانی اماس بر پیچاند و چیزی جدا شود
یا کمتر جدا شود و بادی سرد بر دم رسد یا بر زمین سرد نشسته یا چیزی سرد بسیار خورده باشد و
گر ثقل خشک اندر روده مستقیم باشد و گاه گاه رطوبتی بر شکل عصیر فرو می آید و گاه گاه بدرشتی
خویش روده را بجنباند و گمان افتد که زحیر است و نباشد علاج آنجا که سبب خلط
صفرا باشد و تشنگی و علامات آن ظاهر باشد اسبغول بریان کرده و بروغن گل چرب
کرده با شراب آبی دهند یا تخم لسان الحمل و اگر تب نباشد نان اندر شیر سنگ تاب کرده بدهند
کندر و قرص طباشیر و حب از کشک جو بریان کرده و از ثبت جو سود دارد و بگیرند زرده خایه
مرغ و روغن گل و مرداسنگ سپید مغسول بیامیزند و پنبه بدان تر کنند و بر دارند و بگیرند
کندر و زعفران و حضض و صمغ عربی از هر یکی یک جزو و افیون ربع یک جزو شیاف کنند چنانک رسم است
و اگر افیون نیفکنند و بجای آن اسفیداج ارزیز و مرداسنگ و دم الاخوین کنند و نیم سپیده خایه
مرغ شیاف کنند روا باشد و آنجا که سبب بلغم شور باشد بگیرند مغز گوز بریان کرده سه
درم سنگ نانخواه یک درم سنگ و نیم کندر نیم درم سنگ بکوبند و با آب گرم بدهند و اگر پیوسته
تقاضا می باشد و چیزی جدا نشود کوکرد با پیه بز بکوبند و بر سر نشیند و دود کنند و سعد و زیره
و انیسون و نانخواه اندر آب فرغار کنند و بدهند یک شب و بپالایند و پیه و شراب کهن با آن بیامیزند
و بدهند و آنجا که سبب رسیدن سرما باشد دو درم سنگ حب الرشاد بریان کرده با کوفته با
آب گرم بدهند و برگ کرده و خشک کرده نشانند و بروغن بست و بروغن بابونه گرم کرده طلا
کنند و آنجا که سبب اماس گرم باشد رگ باسلیق بزنند و بر فرو سوی کمرگاه حجامت کنند و سیقی

فرمایند



بس تی فرمایند و تدبیر براندن کنند و مانند آن داروها که اندر اماس معده یاد کرده آمده است و آنجا که
سبب ثقل خشک باشد حقنه و معجون خیارشنبر دهند و شیافی کنند از خطمی و بوره و شحم حنظل و شکر سرخ بر گیرند

## گفتار چهاردهم

## اندر بیماریها مقعد و گرج

## باب نخستین

## اندر سستی گرج و بیرون آمدن آن

علاج مازو و انار پوست و برگ مورد و گل سرخ و عدس مقشر و جفت بلوط اندر آب بپزند و پالایند
و اندر آن می نشینند و ثفل آن طبیخ بکوبند و با روغن گل بمالند تا مرهم شود و ضماد کنند و اگر مزاج سرد باشد ریزه گوشت
خشک و جفت بلوط و مازو بریان کرده و آهن پاره کهن زنگار گرفته اندر شراب کهن فرغار کنند یک شبانروز و بپالایند
و اندر آن شراب نشینند یک ساعت پس خویشتن پاک کنند و روغن مغز زرد آلو تلخ و مغز شفتالو طلا کنند و
اگر اماس گرم باشد گل سرخ و عدس مقشر و برگ عنب الثعلب پخته با روغن گل مرهم کنند و بران نهند و
رگ باسلیق بزنند و روغن گل اندر مومی بمالند تا سیاه شود طلا کنند و اگر مقعده باز گردد و در ریش
باشد بدین شراب که داروها اندر وی فرغار کرده باشند بشویند و بگیرند سرب سوخته و شنج درم گل سرخ
و سماق از هر یکی نیم درم و دو درم و نیم بکوبند و بیزند نرم و بران موضع پراکنند و ببندند نرم چنانکه رسم است
و اگر سبب سستی گرج ثقل باد را بیرون نمی آید ضمادها و تدبیرها که اندر علاج فالج یاد کرده آمده است بر پهلو قطن
و اندر طبیخ جوز السرو و قطر اسیلون داروها قابض که اندران باب یاد کرده آمده است می نشانند نافع باشد ان شاء الله تعالی

## باب دوم

## اندر خارش مقعد

سبب خارش مقعد یا کرم خورد بود یا بعقده بواسیر و آنچه سبب آن کرم خورد باشد با ثقل فرود آید و آنچه بعقده
بواسیر باشد خارش با سوزش بود و کرم پدید نیاید علاج کرم اندر جایگاه خویش یاد کرده آمد و آنچه بعقده بواسیر
باشد نخست رگ باسلیق باید زد و بر ساق سرین حجامت کردن و بمطبوخ افتیمون استفراغ کردن و از غذاهای
سوداوی پرهیز کردن و موضع خارش را بروغن مغز زرد آلو تلخ مقل اندر وی حل کرده چرب کنند و شیافی بریان
کرده و قطران بهم سرشته مقدار یک درم سنگ یک جزو نرم بگیرند و حمول سازند و اگر خارش گزنده و سوزنده باشد بوره ارمنی
و استخوان ماهی و سرگین سگ و سرگین گنجشک و سرگین گربه و مازو و حب الآس مرهم کنند و دود کنند و مدام

باب سیوم

## اندر بواسیر و علاج آن

بواسیر دو قسم است اول دو نوع است یکی انواع فزونیها که بر لب مقعده و گرداگرد اندرون و بیرون پدید آید
نوع باد غلیظ که اندر تهیگاه و حوالی گرده و کمرگاه و زهار میگردد از باد باسور گویند اما آنچه اندر انواع
فزونیها باشد بعضی را اندر بینی پدید آید و بعضی بر پوشیده کانز اندر رحم پدید آید و آنچه بر لب مقعده پدید آید بعضی
روی سوی بالا دارد و بعضی روی سوی بیرون و بعضی ناسفته بود و چیزی بالا آید و باد در دبود و باشد که
مدد کمتر یابد و بجای بایستد و برنجاند و باشد که بعضی بحالی کرد دود درد میکند و بعضی سفته باشد و خون
و زرداب می پالاید و لیکن کم درد باشد و بعضی باشد که هیچ درد نکند و بعضی باشد که چنان سفته بود که باد و ثفل از وی
بیرون آید و هر گاه که جنبد او بسته شود درد خیزد و این هر دو نوع بر هفت شکل باشد یکی بچون دنبه ماهی بود بزرگ
و تهی و لیکن درد دوم شاخها دارد و این را بدان سبب نخلی گویند سیم گرد و پهن بود و از انتینی گویند چهارم گرد بود
بر سان انگور و از اعنبی گویند پنجم خورد بود بچون عدس و نخود و از الؤلؤلی گویند ششم دراز بود بچون دانه خرما
هفتم نرم بود بچون توتی و از اتوتی و بدترین همه تینی و نخلی است آنچه سوی پشت اندر همسایگی مجری بول
بود تیز بدی باشد از بهر آنکه با مجری مزاحمت کند و بعضی را بر درازی روده مستقیم چند غده پدید آید بر لب و
این بدتر از همه باشد و سبب این علت خون سوداوی بود و خون سوداوی دوگونه بود طبیعی و ناطبیعی چنانکه
معلوم است **علامتها** آنچه از خون گرم صفراوی بود درد با خلیدن و سوزش بود و آنچه از خون غلیظ باشد
خلیدن و سوزش کمتر باشد و گرانی بیشتر و علامات باد باسور بادها و قراقر باشد اندر ناف و زهار و [illegible]
و خایه پیکرد و گاهی زحیر کند و گاهی بسینه و کتف و گردن بر آید و گاهی اسهال خون آرد و گاهی [illegible]
و درد بیقرار خیزد و تکسر و درد زانو و مفاصل آرد و هنگام برخاستن و نشستن از بند گشادن [illegible]
آواز همی آید و قوت جماع ضعیف شود و از آن لذت نیابد و لون خداوند باسور بعضی زردی زند
و بعضی سبزی و سیاهی و رنگ موی بگردد و بن موی خارش گیرد **علاج** نخست رگ باسلیق
باید زد و تن را بمطبوخ افتیمون پاک کرده و هلیله پرورده بکار داشتن و از هرچه خون را گرم کند و سودا
گرداند پرهیز کردن خاصه از گوشت صید و گوشت قدید و مرغان آبی و از سیر و پیاز و خردل و از مستی مدام
خاصه از شراب قوی و ریاضت معتدل و مالش و گرمابه بکار داشتن **صفت** ضمادی که درد
و آماس بنشاند و اندر همه انواع بواسیر سود دارد بگیرند گندنا شسته و پاره کرده و اندر بانیه سکبی کنند و

برآتش



آتش نرم نهند و سر آبتیه بپوشند تا بتری و بخار خویش بپزد پس روغن گاو بار و روغن مغز زردآلو تلخ بر افکنند و
بریان کنند چنانکه بسوزد پس اندر هاون بمالند تا مرهم شود و بر آن موضع می نهند نیم گرم و اگر درد ضعیف باشد
بگیرند اکلیل الملک و بابونه از هر یکی پانزده درم سنگ زعفران یک درم افیون دو درم خطمی و حلبه و تخم کتان
از هر یکی یک استار مقل سه درم افیون اندر میبختج حل کنند و داروها کوفته و بیخته و یک زرده خایه مرغ پخته
با آن بشانند تا چون مرهم شود و بر کرباس طلا کنند و بروغن گل چرب کنند و بر آن موضع نهند نیم گرم و اطریفل
مقل و حب مقل بکار دارند **صفت** شیاف که باسور ممتلی را بگشاید بگیرند حنظل [illegible] درم مغز
بادام تلخ چهار درم بکوبند و شیاف کنند و هر ساعت یکی بنهند یا اندر یکساعت پنج شیاف بنهند و اگر
طلبشا و مقل با اندکی سرگین کبوتر شیاف کنند زود بگشاید خاصه که مقل با زهره گاو حل کنند نخست که
تدبیر گشادن خواهند کرد بیمار را اندر گرمابه می باید رفت و اندر آب گرم نشستن و روغن [illegible] و
روغن زردآلو مالیدن تا نرم شود و رگ صافن یا مابض گشادن چه بسیار باشد که این رگ بزنند
علاج دیگر گشاده شود و اگر خواهند که باسور را حل کنند و لاغر کنند مقعده را بشراب قابض بشویند پس جوزسرو
و جفت بلوط و تخم حنظل سوخته هر یکی استار استار خاکستر آن بر آن موضع کنند و بگیرند انار و پوست و جوز سرو
جفت بلوط کوفته اندر شراب بپزند و بامداد و شبانگاه بدان شراب میشویند و اگر شاه بلوط و حب الآس نیم کوفته
با آن داروها بپزند قوی تر باشد و جوز کرباج گویند داروها تیز چون دیگ بر دیگ و غیر آن یک روز بر باید نهاد و
یک روز آسایش دادن و می دیدن چون سیاه شود برگ کرنب و روغن گاو و گل مرهم سازند و بر وی نهند تا بیفتد
**صفت** داروی که دود کنند بگیرند بیخ سرخ عسل بلادر استار استار سرشته [illegible] دود کنند یا بگیرند بیخ کبر و حنظل
و تخم اسفند و بلادر و [illegible] و فرفیون را استار استار همه بکوبند و بیامیزند و دود کنند و برگ مورد تنها و
پوست مازو سیاه دود کنند نافع باشد و اگر علت [illegible] تر باشد بر حقنه کنند و بگیرند مغز الوا
زرد و روغن کشنه و کنجاره او را اندر آب بمالند و بپالایند و مقدار هفتاد درم از آن آب و مقدار پانزده درم
از این روغن بهم بزنند و نیم گرم حقنه کنند و چندانکه ممکن بود نگاه دارند **صفت** حقنه که درد بنشاند بگیرند برگ خبازی
با عصاره او و برگ گل سرخ بپزند و بمالند و بپالایند و زرده خایه مرغ یکی یا دو با آن بیامیزند و روغن گل بچکانند و حقنه
کنند و اگر باسور گشاده شود و خون بسیار رود اقراص کهربا دهند و حب مقل که اندر قرابادین یاد کرده آمده است **صفت**
روغن که باسور را نرم کند بگیرند آب گندنا یکمن روغن کنجد نیم من و با هم بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا
آب برود پس ده درم مقل اندر وی حل کنند و بکار دارند و اگر دردناک باشد و ضربان و گرانی کند پس آنکه رگ
باسلیق زنند

طبع را بخیار شنبر نرم کند و بگیرند مغز ساق گاو و پیه بط و پیه مرغ خانگی و کوهان شتر با روغن گل یکجا از هر یک چند
ربع وزن روغن موم با آن بیامیزند و بمالند اندر هاون با مقدار افیون تا نیک امیخته شود و بکار دارند و اگر
زرداب می بالاید بگیرند سپیده ارزیز و مرداسنگ زرد و شادنج عدسی و قلیمیا سیم شسته از هر یکی بمقدار
پنجاه درم با این مرهم بسرشند و بکار دارند و اگر زرنیخ سرخ اندر مرهم زیادت کنند صواب باشد و اگر ریم
کند و طرفهای بدید اید بگیرند پیاز پخته اندر زیر آتش و اندر هاون بمالند و از آبرهاون طلا کنند و چوب گز
می سوزند و از آب دو دان میدارند تا پیاز از رنگ دود سرخ شود پس روغن گاو کهن با آن بیامیزند و اندر هاون
بمالند و اگر قوی تر خواهند برگ کرنب پخته اندر زیر آتش نرم کنند و رگها او دور کنند و با آن بمالند تا همه یکی شود و
اگر درد سخت باشد کنجد سوخته با آن بمالند و بکار دارند نیز امده و پاک کند پس مرهم روباسند بکار دارند و
بگیرند کندر و دم الاخوین و مر و گل و زعفران سپیده ارزیز و افیون راست راست بزرده خایه مرغ بسرشند و شیاف
کنند چنانکه رسم است و بروغن گل چرب کنند و بنهند اما خداوند باد باسور را هم برین گونه ترتیب بر می باید
کرد و استفراغ کردن پس این سفوف بکار باید داشت بگیرند هلیله سیاه و بلیله و امله و بروغن گاو یا بروغن زیت
بریان کرده و نانخواه از هر یکی ده درم سنگ حلبه و هزار اسفند از هر یکی هفت درم همه بکوبند کوفتن نرم و هر بامداد
سه درم با آب گرم یا با آب گندنا بکار دارند باب

چهارم

## اندر شقاق

کفتگی لبهای شرج را شقاق گویند و سبب آن خشکی مزاج باشد یا سبب خشکی تن بشکافد و گاه باشد
که بسبب اماس گرم یا بواسیر بشکافد علاج اگر سبب اماس گرم باشد نخست رگ باسلیق و صافن
و صافن باید زد و حجامت بر میان هر دو سرین و سپیده خایه مرغ با روغن گل در هاون بسر بمالند و
طلا بکنند و مرهم کافوری سود دارد و اگر علت بدان گرمی نباشد مرهم سعلی بکار دارند و اگر اماس سرد باشد
برگ کرنب پخته با پیه گاو بکوبند و مرهم کنند و اگر اماس صلب بود مرداسنگ پرورده و سپیده ارزیز و
موم و پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یکی چهار درم زعفران یکدرم زرده خایه مرغ پخته دو عدد بروغن کنجد
بسایند و مرهم کنند و طبع را بحب مقل و معجون خیار شنبر و شراب بنفشه نرم باید داشت و اگر درد
کند اندر طبیخ بابونه و اکلیل الملک باید نشست و اگر شقاق کهن باشد باید خارید تا خون بسیار برود
پس مرهم باسلیقون علاج کردن و غذا فلکه کنند نابزرده خایه مرغ و روغن گاو و کوهان اشتر و سپیده
و چیزهای تاسیدن و مغز بادام و فندق و مغز گوز هندی و مویز منقی و انجیر و شراب دوشابی و

سوز



سوز کهن هر دو [illegible] بسیار کرده سود دارد و باید دانست که هر گاه که اماس شرج ریم خواهد کرد بیم باشد که اگر بدرد و گشاده شود
ناصور گردد پس از پختن بباید شکافت و علاج کردن و اگر سخت میشود دیاخلیون با روغن گاو بر باید نهاد
مرهم باسلیقون بازرده خایه مرغ و برگ چغندر با روغن پخته و با آرد حلبه ضماد کرد در درد خراج مقعد [illegible]

باب پنجم

## اندر ناصور

ناصور هم چو باسور است و فرق آنست که ناصور ریش مفرد است و باسور فزونی مقعده چنانکه یاد کرده
آمده است و ناصور بعضی کناره دارد و با دنبل بوی اندر آید و بگذرد و بیرون آید و بعضی به جز ریم و زرداب
بپالاید علاج ناصوری کناره را علاج بداروهای تیز و خشک کننده باید کرد چون شیاف عرب و اقراص
قلقطیقون نخست ریم از وی پاک کنند و پنبه گفته بر ریسمان پیچند و اگر ریسمان و پنبه فرو نرود دارو بمیل
حل کنند و اندر چکانند و ریش پاک شود و شیاف ابار با سپیده خایه مرغ بسایند و بدان علاج کنند
و اندر آبها قابض می نشانند اما ناصور که کناره دارد علاج آن دستکاری است و اندر کتاب ذخیره یاد کرده آمده است

## گفتار یازدهم

## اندر کرمان خرد و بزرگ که اندر روده تولد کند

باب نخستین

## اندر اسباب تولد کرمان و انواع آن

معلوم شده است که هیچ مادهٔ از صورتی خالی نیست و آفریدگار تبارک و تعالی هر ماده را بتمام ترین
صورتی که آنرا تواند بود ارزانی داشته است و مادهٔ کرمان رطوبتی است عفن و صورتی که آنرا تواند
بود حیوان خسیس است چون کرم و مگس و پشه و مانند آن و این صورتی که اندر ماده پوشیده است
رحمت آفریدگار است تبارک و تعالی و مصلحت حیوانات شریف از بهر آنک عفونات مشاکل
اجسام حیوان خسیس است و بعضی از آن غذا و مدد مادهٔ ایشان و هوا که مردم و دیگر حیوانات بدم زدن
میگیرند بدان سبب از عفونتها پاک شود اما سبب تولد حیوانات خسیس حرارت ضعیف است
که رطوبت غلیظ را نتواند بر اندازا تباه کند و از آن تباهی خسیس ماده تولد کند که چنین صورتی را شاید
و اسباب سابقه طعامهای غلیظ است و ناگواریدن میوهای خام و شیر و حبوب و بر امتلا جماع کردن و اندر
گرمابه رفتن و ماندن حرکتها کردن و انواع کرم که اندر روده تولد کند چهار است یکی کرمان دراز است که اندر

که اندر امعاء دقاق بدید آید دیگر کرد باشد و کوتاه و سیم این باشد و کوتاه از او حب القرع گویند و این دو نوع
اندر روده اعور و روده قولون بدید آید چهارم کرمان فرد است که اندر روده مستقیم افتد و بهسته
با ثقل بیرون آید بدین سبب همه را خود بینند و اگر بعضی بماند و بزرگ شود مضرت آن عظیم باشد از بهر آنکه
ماده ایشان عفن تر و تباه تر بود و کرم دراز بعدد یکی باشد یا دو یا سه و بیش از این نباشد و حب القرع
بسیار بود و اندر هم پیوسته و اندر غشا باشد همچون خریطه هر کدام متحرک شود از دیگران جدا گردد و از
مردم جدا گردد و اگر مردم بتقاضا حاجت نشیند بانه **علاج** حب القرع و کرمان خرد دشوارتر
بود از بهر آنکه دارو دیر بایشان رسد و قوة دارو ضعیف شده باشد و اگر خداوند حب القرع را تب
آید یا خداوند کرمان دراز را اعراض آن تب منکر تا به آز بهر آنکه بیماران از غذا باز مانند و کرمان بطلب
غذا و بسبب حرارت تب اندر حرکت آیند و روده ها را مزید [illegible] گیرند و بخار ایشان بدماغ بر آید و غشی کنند
گیرد و چیزی بر نیاید بلی مار بیقرار شود و اگر از بیمار اندر تب کرمی بیرون آید نشان آن باشد که طبیعت ماده بد را
دفع میکند خاصه اگر بیش از وقت انحطاط باشد و بیرون آمدن کرم بتی اندر هر حال که باشد نشان
آن باشد که اندر معده اخلاط بد بسیار است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

## باب دوم

### اندر کرمان دراز و حب القرع

**علامتها** اما علامت کل آن است که شکم گنده فرود آید و ثقل سپید باشد و بیش گشتن و خلیدن
روده ها و پیچیدن ناف بدید آید خاصه هنگام گرسنگی بسبب حرکت کرمان و دندانها اندر خواب
می خاید و لعاب می رود و بروز لبها خشک بود از بهر آنکه بروز رطوبتها تحلیل پذیرد و بعضی گویند
کرمان شود از بهر آنکه سطح معده بسطح دهان پیوسته است لبها خشک شود و بزبان تر نکنند و بدخوی
و [illegible] باشد و زود گرسنه شود و گاه که بسبب برآمدن بخار ایشان بدماغ هذیان گوید **علامت** خاصه کرمان
آن است که اشتها طعام ضعیف باشد و بدان ماند که اندر معده غلغله و سوزش است
و سوزش است و روده ها می پیچد و گاه باشد که از بیم حرکت ایشان خفقان و سرفه خشک
آرد و خواب و بیداری بترتیب نباشد و چشم گشادن دشوار دارد و گاهی چشم سرخ باشد و گاه
تیره و گاهی شکم بر آید همچون شکم خداوند استسقا و علامت خاصه حب القرع آن است که هر وقت
یک یک از مردم جدا میشود چنانکه معلوم است و اگر مشکل گردد که کرم است یا نه درازست یا نوعی
دیگر



دیگر بیمار اندر گرمابه برند و صبر کنند تا اندامها گرم شود و تشنه گردد پس باریج بر شکم او مالند اگر بالا ناف بلند شود
و حرکتی بدید آید کرم درازست و اگر فرو سوی ناف بلند شود و حرکتی بدید آید حب القرع است **علاج** نخست
اسباب تولد باز باید داشت پس روده را از آنچه تولد کرده باشد و ماده آن پاک باید کرد بداروها که بدان
مخصوص است پس اولیتر آن باشد دو روز سیر تازه خورند و آن ساعتی که گرسنه باشند نخست پیش از دارو
کباب چند بخورند تا کرمان بوی آن بجنبند و غذا جویند و دارو با شیر آمیخته خورند و اگر نخست کاری کنند که
دران رنجی باشد چون رزمه بستن و چیزی گران برداشتن و بنهادن پس کباب مزید و دارو خوردن
مقصود بهتر حاصل آید و بعد از آنکه دارو خورده باشند اولیتر آن بود که نفس آهسته زنند و باز بگیرند
تا بوی دارو با نفس آمیخته نگردد و اگر دیگر بیمار دارو را کاره باشد تدبیر حقنه کنند و اگر حقنه ممکن نشود تدبیر ضماد
کنند و بهترین همه داروها تریاق بزرگ است خوردن و طلا کردن صفت داروی موافق بگیرند افسنتین
رومی شیح قسط برنگ کابلی تربد سپید هلیله کابلی املاز هر یکی سه مثقال ترمس نخود سیاه از هر
یک مثقال تربد سپید سه درم عاقرقرحا شش درم ترخس چهار درم سکطرا مشیح سه درم همه کوفته و
بیخته با انگبین بسرشند چند جوزی معتدل و پیش از این شربت چندانکه توانند بر گرسنگی
صبر کنند داروی دیگر بگیرند ایارج فیقرا شیح و افسنتین رومی از هر یکی یکدرم و دو دانگ شحم
حنظل دانگی و نیم ملح هندی دانگی و نیم این یک شربت بود صفت داروی دیگر بگیرند برنگ کابلی
مغز خرما دانه بیرون کرده جوز مغز از هر یکی ده درم بکوبند و بسرشند و بوقت خواب بخورند و بخوسند
و بیخ انگدان با انگبین بخورند کرم دراز را بکشد و پوست بیخ توت با سکنجبین و تخم کرنب با انگبین سود دارد اما
کرم خرد را خداوند تب را نشاید کشنیز خشک سه بامداد دو درمسنگ با سکنجبین بدهند و اگر حرارت سخت
قوی باشد با سکنجبین دهند و تخم کرفس با انگبین دهند اگر با دوغ و برگ شفتالو و عصاره برگ او و پوست
درخت توت و طبیخ پوست انار ترش نافعست پوست درخت او و پوست بیخ او اندر آب فرغار کنند یک روز
و یک شب اندر تنور نهند تا همه شب می پزد بامداد بپالایند و چندانکه توانند بخورند و اگر این آبها با عصاره برگ شفتالو
با دوغ خورند اگر با سکنجبین خورند صواب باشد و اگر تب می آید کاسنی و آب طلحقوق و آب کرفس
دهند با سکنجبین صواب باشد و خربزه بسیار خوردن و تخم خربزه بسیار بخاصیت سود دارد و کرم را
ضعیف کند و اگر اسهال باشد لسان الحمل خشک کرده با عصاره او کرمان را ضعیف کند و اندر اسهال بیرون
آرد صفت حقنه کرم خرد را شاید پوست درخت توت و پوست درخت انار ترش بپزند چنانکه یاد کرده آمد

وطبیخ ازا با عصارهٔ برگ شنبلیلو بیامیزند و حقنه کنند صفت حقنه که مرطوب را نماید بگیرند تخم حنظل سه درم قنطوریون دقیق افسنتین رومی از هر یکی ده درم همه اندر یک من و نیم اب بپزند تا بمقدار ده ستیر باز اید و بپالایند و جبلی درم نمک اب کرزیتون اندروی پرورده باشند وسی درم ابکامه با آن بیامیزند و حقنه کنند صفت ضماد تریاق بزرگ اندر طبیخ بنفشه حل کنند و طلا کنند و اگر فلونیا بجای تریاق کنند نافع باشد صفت ضماد دیگر شونیز بکوبند و اندر طبیخ تخم حنظل تر کنند و بر ناف نهند و افسنتین و تخم حنظل و مرو قنطوریون و زهره گاو بیامیزند و ضماد کنند و از جهت گرم کردن فتیله کنند و بزهرهٔ گاو یا بنفط سیاه یا قطران الطخ کنند و بر نهند و عصاره بودنه و عصاره برگ شنبلیلو و طبیخ حنظل فتیله داشتن و حقنه کردن نافع است و دیگر بوره و حنظل و شونیز و قطران و نفط سیاه با نبید بجوشانند و بپالایند و بدان حقنه و فطرون و تخم حنظل و شونیز شیاف کنند و اگر این علت محکم شود آن را پاک نتوان کرد از بخت بزودی علاج باید کرد تا مرض بکلی زائل شود والله اعلم بالصواب

## گفتار پانزدهم

### اندر درد شکم و پیچیدن ناف و انواع قولنج

### باب نخستین

اندر درد شکم سبب درد شکم و پیچیدن ناف یا بادی بود که اندر شکم گرد اید تا خلطی تیز که روده را بگزد یا خلط غلیظ که طبیعت از دفع نتواند کرد یا اماسی علامتها اگر سبب باد بود از جای بجای گردان بود و قراقر کند و گرانی باشد و اگر خلط تیز بود دردی بود سوزان و خلنده و تشنگی غالب و اگر خلط غلیظ باشد درد بر یک جای لازم باشد و با گرانی بود و علامت اماس و علاج بشرح یاد کرده امده است علاج اگر سبب باد بود و با آن خلطی بود یا ایارج فیقرا و حب سکبینج باید داد پس گوارش زیره و فنداذیقون دادن و علاج باد سعده کردن و اگر خلطی تیز بود فلوس خیار شنبر اندر اب کاسنی و اب عنب الثعلب و طبیخ بنفشه و خرما هندی و فلوس باید کرد و اگر طبع نرم بود شراب انار ترش و شراب غوره و شراب ریواج نافع بود و اگر سبب خلط غلیظ بود هم حب سکبینج باید داد و ایارج فیقرا و معجون فلافلی و معجون نیا و حب اللافاویه اندرین باب سخت نافع بود ان شاء الله تعالی و تقدس

### باب دوم

اندر قولنج و انواع آن قولنج راستینی اندر روده قولون باشد و نام قولنج از نام این روده مشتق اند و انواع قولنج پنج است یکی آنکه ثفل اندر روده‌ها خشک گردد و بنا دق شود و باشد که سنگ شود و چون سنگ گرده و مثانه و این را قولنج ثفلی گویند دوم بلغمی است غلیظ که اندر امعاء و روده قولون گرد اید و این قولنج را سددی گویند نوع سوم

قولنج



قولنج ریحی است و آن بادی و بخاری باشد غلیظ همچون ابری تیره که بر روده اندر ماند و حرارت ضعیف باشد از را تحلیل نتواند کرد نوع چهارم قولنج ورمی است و سبب آن اماسی باشد غلیظ اندر روده و حوالی آن چون جگر و گرده و مثانه نوع پنجم قولنج التوائی گویند و آن چنان باشد که روده‌ها پیچیده شود و از نهاد خویش بگردد و بسبب باد روده را تا بدهد تا روده منفذ رقیق برون اید و بسیار باشد که درد قولنج و درد گرده مشکل گردد و باشد که بسبب مشارکت همسایگی درد گرده سوء المزاج قولنج تولد کند و فرق آنست که انچه سبب گرده افتد درد اندر کمرگاه لازم بود و باشد که با احتباس بول بود و درد قولنج اندر همه شکم بود و از سوی راست کنده و فرو سوی ناف و اندر تهیگاه بگردد و بسوی چپ اید و گاه باشد که از سوی چپ اغاز کند و باشد که درد بر هار فرو داید و یک خایه بر کشیده شود و اندر قولنج حقیقی بسکم فرود اید خداوند قولنج اسایش باید و اندر درد گرده نیابد و ایلاوس نوعی دیگر است و سبب آن اندر روده‌های باریک باشد لکن از بهر آنکه قولنج راستینی است اندر ایلاوس هم روده‌ها درد کند و طبع باز گرفته باشد ایلاوس را قولنج گویند و اسباب آن و علامات و علاج آن اندر بابی جدا گانه یاد کرده اید ان شاء الله تعالی و از اسباب قولنج سبب قوی تر بلغم غلیظ است یا باد غلیظ و قولنج که سبب آن بلغم بود غلیظ یا ثفل خشک سخت روده اعور ممتلی گردد پس امتلا بروده قولون باز دهد و تا روده اعور پاک نکند قولنج و درد ساکن نشود اطلاق میباشد و اسایش پدید می اید باندرد و قولنج معاودت میکند و سبب قولنج ریحی شراب ممزوج است یا اب سرد خاصه اگر ممزوج بسیار کند و نانهای سرد چون کوک و کشنیز و کدو و خیار و میوه تر چون امرود و انگور خاصه اگر پس آن اب سرد خورند و حرکتها کنند و بادها که اندر شکم بجنبد باز دارند و سبب قولنج ثفلی خوردن چیزهاست بخته و بریان کرده و نبیذ خشک و کاورس و برنج و بلیت و نان خشک و ریاضت بسیار و عرق بسیار و ادرار بول و تقاضا حاجت را دفع کردن و از پس طعام جماع و سبب قولنج بلغمی نان فطیر و گوشت گاو و گوشت بز و ماهی بزرگ و قطایف و خبیص و حلوا و تکماج و میوه‌ها تر چون سیب و ترنج و امرود تر شیرین کند و انچه بدان ماند و سبب قولنج سددی حرارة باشد که رطوبتها را نشف کند و ثفل را خشک کند و بسیار باشد که علت قولنج بر سبیل علتها و بائی اید و از شخصی بشخصی باز شود و از شهری بشهری رود و این دیده اند و اندر کتب بها حکایت کرده و نیز بسیار باشد که قولنج بحران انتقال کند بعلتی باز گردد و این چنان بود که ماده قولنج رقیق شود و باطراف پراکنده باشد که با وجع مفاصل باز گردد و باید دانست هم بدین طریق و سبب آن داروها گرم باشد که ماده قولنج را بگدازد و بمفاصل و اطراف بجنبد شود و باشد که داروی گرم خون را و جگر را گرم کند و او جاع مفاصل تولد کند و صد

مفاصل

انجا سود دارد و باشد که قولنج بوسواس و مالنخولیا بازگردد یا بصرع و سبب هم داروهای باشد که روده را قوت دهد و فراخ
روده بگرداند و ماده را از طریق روده بگرداند و بجانب دماغ برآید و باشد که باستسقا بازگردد و دوای چنانکه
باشد که بخت اندر جگر سوء المزاج تولد کند پس استسقا تولد کند و گاه باشد که از بس استفراغ بداروی مسهل یا
از اسهال که خود افتد قولنج پدید آید از بهر آنکه ماده لطیف خرج شود و غلیظ بماند والله اعلم بالصواب

## باب سیوم

## اندر علامات و علاج قولنج

علامتها هرگاه که نوبت برخواستن حاجت باز پس افتد و ثفل خشک باشد و شهوت طعام ضعیف شود
و چیزی شور و تیز و ترش آرزو کند و شکم بپیچد و درد پشت و درد ساق پدید آید و آب بسیار خواهد نشان
آنست که قولنج خواهد بود و هرگاه که احساس پدید آید و باد بیرون نیاید و آروغ نیز برنیاید و بپیچد کاشکم
ضعیف کرده و بدان ماند که روده را بدرفش همی سنبند یا جوالدوز اندر روده ها ایستاده مانده [illegible] آن
بیمار داروی چند و تشنگی غالب شود نشان آنست که قولنج محکم شده است و سبب آن بسته شدن دهنهای ماساریقا
باشد و بار شدن تری آب بجگر و اگر سبب قولنج بلغم غلیظ باشد اسافل سرد باشد و گرانی کند و اگر بول سرخ شود
سبب درد [illegible] طعامی و داروها گرم باشد و اگر گرانی کمتر بود درد و خلیدن صعب باشد نشان قولنج بادی بود
و گاه طبع فرود آید و درد ساکن نشود از بهر آنکه باد اندر میان طبقهای روده مانده باشد و اگر قولنج با تب و تشنگی و
ضربان بود نشان آماس باشد و اگر قولنج از پس حرکتهای ناهموار افتد نشان قولنج التوائی باشد و اگر هر چند [illegible]
طبع باز گیرد و شکم برآید و درد نباشد نشان باطل شدن حس روده و اگر طبع باز گیرد و بداروها اسهال و
و شیاف اطلاق می افتد نشان ضعیف قوت دافعه باشد و گرد ناف [illegible] باشد و آنچه بدهند قی باز گردد
نشان ایلاوس باشد علاج اندر قولنج ثفل بخت شکر سرخ یا فانید مقدار ده سیر کم و بیش اندر اندکی
آب حل کند و با روغن شیره تازه بدهند و روغن چندانکه تواند خورد بدهند و انجیر بستی و مویز دانه برگرفته
کرده و سپستان پخته و بالوده و فلوس خیارشنبر اندر وی حل کرده با روغن بادام بدهند و از پس ایارج فیقرا دهند
و طبیخ لبلاب با خیارشنبر و طبیخ حلبه و حب الرشاد با ترنگبین و روغن کنجد سود دارد و اینجا که سبب [illegible]
آب لبو و شراب بنفشه و شراب کاکنج و طعامها نرم دهند و اندر قولنج بلغمی بخت [illegible] شیاف و حقنه کنند تا بخت
بدین تدبیر آن ثفل بنادق کشاده نگردد داروی مسهل بدهند و اگر حقنه دو یا سه کرت کنند روده را از ماده قولنج [illegible]
کند موافق بود صفت شیاف شحم حنظل بوره انزروت و الا شیاف کنند صفت شیاف قوی قولنج بخت را.

و درد



و درد پشت زایل کند بگیرند سکبینج و سغلاج جاوشیر و انق و صابون و بوره و شحم حنظل و فانید و سقمونیا و زنجبیل
و شقاقل و نمک هندی و برگ سداب خشک و تخم سداب و نهار اسفند همه را استارات شیاف کنند و
بنهند و چوب عرطنیثا خرد کنند برسان شیاف و بنهند و ترب تراشیده برسان شیاف بجا العسل
آلوده کنند و بنهند شیاف دیگر شحم حنظل جزو بادام مغز دو جزو شیاف کنند صفت حقنه
از سوده بگیرند تخم بادیان تخم کرفس تخم شبت تخم انیسون از هر یکی چهار درم همه بپزند و بپالایند و هفت درم
با ده درم بوره و ده درم و درم فانید اندر وی گداز کنند و ده درم روغن کنجد با آن بیامیزند و بکار برند و اگر بوره اندر
عصاره سداب کنند و روغن زیت برافکنند چنین که حد هشتاد درم باشد قولنج بلغمی و ریحی را [illegible]
بوره حاضر نباشد نمک بجای آن کنند و از پس حقنه ایارج فیقرا اعلی دهند تا سه درم معجون رب لاشه
و هر روز بامداد ماء الاصول دهند صفت حب بگیرند سقمونیا یک جزو و شحم حنظل دو جزو مصطکی نیم جزو
کتیرا [illegible] یک جزو با مقل حب کنند شربت یک درم و از معجونها رب لاشه و تمری و معجون خیارشنبر و
سفرجل مسهل نافعست و خداوند قولنج ریحی را هر بامداد سه درم حب الرشاد اندر آب بجوشانند و دو درم
فانید و یک ستیر روغن شیره برافکنند و گرم بخورد و سیر اندر قولنج فاضل ترین چیزیست بادها را
بشکند و تباه کند و اندر قولنج ورمی بخت رگ باسلیق باید زد پس رگ صافن خاصه اگر بول باز گرفته
باشد و خون باندازه بیرون باید کرد تا قوت ساقط شود و شربت شراب بنفشه با آب کاسنی یا آب
عنب الثعلب یا آب برگ خطمی و فلوس خیارشنبر دادن و اگر بحقنه حاجت آید کشکاب و خیارشنبر
و شیرخشت حقنه کنند و اگر اندرین کشکاب و بنفشه و سپستان بپزند صواب باشد و اگر آب
عنب الثعلب و آب کاکنج با آن بیامیزند بهتر بود صفت ضماد دیگر که نافع بود بگیرند برگ بنفشه تر
و برگ خطمی و برگ کاکنج و برگ عنب الثعلب همه نرم بکوبند و بنفشه خشک و خطمی خشک و آرد
جو و اندکی بابونه و اکلیل الملک با آن بیامیزند و بسرشته کنند و بران موضع می نهند و اندر قولنج التوائی
خداوند علت را راست بخوابانند و پایهای او بالا بردارند و از آن بجنبانند چنانکه روده های او بجنبد
و بجای باز شود و درد ساکن شود پس جو جب دهند پس سیماب دهند و اگر سیماب با جو بیامیزند
روا باشد و بفرمایند تا گاهی چند بروند و بنشانند و شکم و تهی گاه و پشت او غمز و مالش کنند تا سیماب فرود آید
و آنجا که سبب قولنج ضعیفی قوت دافعه باشد داروها چون تخم [illegible] دهند
و ایارج فیقرا نافع بود و از پس طعام اندکی شراب ریحانی بکار دارند و اسفیدباج دهند و از ترشیها [illegible]

پرهیز فرمایند و اینجا که سبب باطل شدن حس بود دهانه ماء الاصول و روغن بادام و روغن بید انجیر فرمایند و حقنها
و مثرود بطوس دهند و علاج فالج کنند و اندر ایلاوس اسباب ان بجویند و بضد ان علاج کنند
چنان که اندر امراض معده و جگر معلوم شده است تا مقصود حاصل شود ان شاء الله تعالی

## گفتار هفدهم

### اندر احوال گرده و مثانه و بیماریهای ان

### باب نخستین

#### اندر انواع سوء المزاج گرده و مثانه

اسباب سوء المزاج گرم طعامها و شرابها گرم و بر جامه گرم خفتن چون سمور و قنران و رنج و ریاضت باشد
سبب سوء المزاج سرد ضد این باشد و اب ناشتا و از پس ریاضت در گرمابه شدن و شراب سرد خوردن
و بر زمین سرد خفتن علامتها ضد و نه گرده گرم را بول زعفرانی و گنده باشد و تشنگی غالب بود و بول
بسیار نتواند داشت و شهوت جماع بدید اید و ان گذشتن اب مجرای بول را گاهی باشد و بول خداوند
گرده سرد سپید بود و شهوت جماع باطل باشد و پشت ضعیف شود همچون پشت پیران علاج اندر مزاج
گرم اسایش جویند و شربتها و طلاها خنک و غذاها خنک دهند چنانکه اندر همه بیماریهای گرم معلوم شده است و
اندر مزاج سرد گوارشن زیره که اخلاط ایگ سوده و پخته باشند و حقنه کردن شوربا سر بره و کبوتر بچه با روغن
جوز یا روغن بادام تلخ یا روغن پسته یا روغن دنبه تنها سخت نافع است و تدبیرها دیگر هم برین قیاس بجا ارها
سرد کنند با ماده و بی ماده چنانکه اندر بیماریهای گذشته معلوم شده است والله اعلم بالصواب

### باب دوم

#### اندر لاغری و ضعیفی گرده

سبب لاغری گرده بسیاری جماع باشد و بسیار خوردن داروهای ادرار کننده و سوء المزاج سرد و خشک
و گرم و خشک و سبب ضعیفی گرده انواع سوء المزاج باشد و اماس و تولد سنگ و ریگ و رنج و ریاضت
و جماع بسیار علامتها اما علامت لاغری ان است که شهوت جماع نباشد و پشت ضعیف شود و [illegible] رنج
ندارد و بول بسیار اید و سبب ان باشد که چشم ضعیف گردد و صداع بدید اید و بول نگاه نتواند داشت و
نگاه سرد باشد و علامت ضعیفی گرده ان است که بول غالب بود و باشد که با بول غسالی رطوبت غلیظ اید
و اگر بنهند رسوبی کند و اندر رسوب بول چیزی همچون کفک در یابد پدید این نشان قوت اورده باشد و

بجون



وچون اورده ضعیف بود هیچ رسوب نکند و باشد که بول که از ان بیرون اید که طعام هضم شود
همچون اب باشد و انچه از پس هضم اید غسالی بود علاج اما اندر لاغری گرده نان
پیه اگنده که مغز بادام و فستق و فندق و حبة الخضرا و لک مغسول و چلغوزه و اندکی زنجبیل
اندر وی سرشته باشد باید که تخم بادیان سود دارد و گوشت گرده را بکوبند و با پیه بطاو
پیه مرغ و پیه گرده بپزند و گشنیز خشک و تخم بادیان و زنجبیل خوش کنند و حقنه بطبیخ سر
بره و گوشت کبوتر بچه و روغن دنبه سخت موافق بود و غذا هریسه و باچه و خایه مرغ نیم
برشت و حلوا از تخم خشخاش و مغزها کنند با مغز خیار زنگی سود دارد و از جهت فربهی گرده غذا
ها باید داد که میل بخشکی دارد و اما در ضعیفی گرده هرگاه که بول غسالی بینند رگ باسلیق
باید زد و از جماع و ریاضت و گرمابه باز داشتن و اسایش فرمودن و شربت رب سیب
و ابی و شراب مورد و لیت جو و لیت گندم و قرص طباشیر باید فرمود و غذا عدسی با
سماق و اب غوره و پیه اگنده و مغز تخم کدو و تخم خیار و تخم خشخاش و مغزها و دیگر و لک مغسول
با تخم بادیان و سماق خوش کرده سود دارد و اسفیدبا با اب تخمها و داروی مسهل باز دارند
صفت داروی ضمادی که بر پشت نهند گل سرخ طباشیر برگ سماق صندل سپید عصاره
لحیة التیس گل ارمنی مختوم از هر یکی دو درم کفک بغدادی سه درم خرما قب هفت درم خرنوب
برگ مورد هر یکی دو درم و خرنوب نبطی و گوز سرو و انار پوست و گل سرخ اندر اب بپزند و
اندران اب می نشانند و با خوشه [illegible] دهند با فلونیا فارسی و روی و اقراص گلنار [illegible]
قوی گردد بشیر اشتر و این قرصها بخورد باز دارد و از چیزها شور و تیز و تلخ پرهیز کنند

### باب سیم

#### اندر بادها که در گرده می گردد

هرگاه که اندر حوالی گرده بادی میگردد و اندر رگ گاه دردی باشد که بر بر و فرو زحمی اید و گرانی
نکند علاج از غذاها و میوه ها بادناک پرهیز باید کرد و داروها محلل بکار باید داشت چون
تخم بادیان و تخم سداب و زیره با ماء العسل و از بابونه و تخم سداب و تخم بادیان و انچه بدین
ضمادی سازند و روغن قسط می مالند و اگر حقنه محلل بکار دارند نافع بود

### باب چهارم

#### اندر اماس گرده

اماس یا حارّی بود یا صفراوی یا بلغمی صلب یا سوداوی یا بسبب علاج ناصواب صلب گردد و اسباب
اماس گرم یا تولد سنگ باشد و حرکت آن و جراحت کردن گرده از آن حرکت یا زخمی و سقطه یا چیزی
گران بر میان بسته داشتن چون همیان یا باز داشتن بول و سبب اماس سرد سوء المزاج سرد بود
و اندر بیشتر وقتها چنان بود که مادهٔ اماس گرم آنچه لطیف باشد تحلیل پذیرد و آنچه غلیظ باشد
بماند و رود و صلب گردد و هر بامداد که روزی چند اندر گرده بماند سنگ شود و بدین سبب است که
سنگ و ریگ زود اندر وی تولد کند و سوء المزاج گرده که بافراط گرم شود از نضج باز دارد از بهر آنکه نضج
باعتدال حرارت چون بافراط شود ماده را خشک گرداند تا بغیر اندر علامتها علامت اماس
گرم آنست که اندر بیشتر وقتها تب لازم و اندر گرده گرانی و تمدد باشد و اگر اماس اندر گوشت گرده باشد
درد از میده تا [illegible] باشد و اگر اندر غشا بود خاصه نزدیک معالیق او درد عظیم باشد پشت راست نتواند کرد
و نتواند سر فرید و باشد که باختلاط عقل ادا کند بسبب شرکت غشا ماده دماغ و درد بچشم فرود آید
و بول نخست سپید باشد پس زرد و ناری شود و اگر مدتی سپید بماند علامت آن باشد که اماس
صلب شود یا دبیله گردد و ریم کند اندر جمله بول سپید و غلیظ اندرین علت بدست و رسوب
نیکو نشان سلامت باشد و هرگاه که اندر گرده گرانی پدید شود و بیمار پندارد که چیزی گران از گرده وی
آویخته است علامت آن باشد که دبیله گشته است و هرگاه که سرما بلرزاند علامت آن باشد که اماس سر کرد
و اگر اماس اندر یک گرده باشد هرگاه که بیمار بر پهلو خسبد اماس آویخته گردد و رنج یابد و اگر درد گرده
تا نزدیک جگر بر آید اماس اندر گرده راست باشد از بهر آنکه گرده راست بر بالای گرده چپ نهاده است
و اگر درد سوی مثانه فرود آید اماس اندر گرده چپ باشد و اگر اماس صفراوی بود تب گرمتر بود و سوزش
و تشنگی غالب تر بود و بول اندک آید و زود زود و بسوزاند و اندر اماس خونی این علامتها
آهسته تر باشد و اگر اماس سر کند و بمثانه اندر گذرد و ریم سپید و هموار بود و گنده نباشد
امید سلامت باشد و اگر خون و ریم آمیخته باشد بتر بود و اگر ریم بجانب روده میل کند بد باشد و
این دو گونه باشد یکی آنکه طبیعت همچنانکه مادهٔ ذات الجنب باستخوانهای پهلوها دفع کند و بظاهر
افکند این ماده همچنان بظاهر روده دفع کند دوم آنکه ماده از گرده بجانب جگر باز آید و از جگر بجانب
ماساریقا بروده باز آید و باشد که اندر فضای شکم دفع شود و این بد بود و نباید شکافت و
علامت اماس بلغمی گرانیست و تهیج اندر چشم و روی و بول سپید و غلیظ و علامت صلب شدن

اماس است

اماس است که گرانی او کمتر از گرانی بلغم باشد و بول اندک باشد و بلیزی گراید و پشت راست نتواند کرد و سرینها و
رانها لاغر شود و باشد که بسبب اماس و ضعیفی قوت گرده آب از خون جدا نشود و با خون بر رگها بگذرد و استسقا
آورد علاج اندر ابتدا این علت هیچ داروی مدر نشاید داد تا ماده را بموضع علت نیارد و سبب زیادتی علت
نگردد و تا از آب نیز باز دارند تا بحاجت آب تاختن بر نیاید خواست و تا بصحت آب چیزی انجا رسد و آنجا که ضرورت
بود آب از سفال نو تراوانیده دهند و آب سرد نفرمایند تا اماس را صلب نکند و از نضج باز ندارد و داروی مسهل هم نشاید
داد و سبب آنکه اماس از بالا فرود آرد و تدبیر صواب آنست که قوام ماده معتدل گرداند پس حقنه کنند از بهر آنکه حقنه بموضع
علت رسد و از بالا چیزی فرود نیاید و حقنه نرم باید و خیار شنبر نافع ترین چیزیست اندر علاج گرده و ماء الجبن همچنین
بهر آنکه ماده را بجانب روده آرد و از نفع رگ گشودن باید و اسهال هیچ دو بعنف نباید و ضماد با اول از بنفشه و آرد
جو و آرد باقلی و خطمی و صندل و سماق ماینا و تراشهٔ کدوی تر و روغن گل و آب عنب الثعلب سازند و اندر
میانه بابونه و حلبه اندر افزایند و از پس تر آرد جو بکاهند و بابونه و خطمی و قیصوم اندر روغن زیت بپزند و پشم پاره
بدان تر کنند و بر آن موضع نهند قانون علاج اینست اما اندر اماس خونی نخست رگ باسلیق باید زد یا صافن و
شراب عناب باید داد و سکنجبین آمیخته و اگر تشنگی آب دهند با آب تخم خیار و [illegible] و مزورها از عدس و سماق و اندر
اماس صفراوی هم نخست باسلیق باید زد و پس مطبوخ هلیله استفراغ کنند و اگر صفرا غالب تر باشد شراب عناب و
شراب بنفشه و سکنجبین ساده و لعاب اسپغول و شکر و آب تخم خرفه دهند و مطبوخ هلیله زرد استفراغ کنند
و هرگاه که معلوم گردد که اماس طریق پختن گرفت ضماد بازنده برنهند و چون معلوم گردد که پخته شد و اندر بول ریم
پدید آید بنادق البزور دهند تا مثانه را پاک کند صفت بنادق البزور بگیرند مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم
خیار پنج درم مغز تخم کدو ده تخم خرفه و تخم خطمی پاک کرده مغز بادام کثیرا نشاسته رب السوس تخم خشخاش کلان مغز تخم
کرفس بزر البنج از هر یکی دو درم [illegible] سه درم با شراب بنفشه [illegible] اندرین نسخه بادام تلخ و صمغ عربی بادام و زعفران
و مغز دانهٔ [illegible] و تخم بادیان و تخم خیار و تخم حماض و چلغوزه زیاده کنند و با سپستان دهند و با آب نخود سیاه تا
مثانه را پاک کند و اندر اماس بلغمی قی فرمایند و کلنگبین عسلی و شراب التین و لعوق خیار شنبر دهند صفت لعوق خیار شنبر
عسل خیار شنبر [illegible] جزو شراب التین یک جزو و هر دو بامیزند شربتی یک کفچه طبع را نرم دارد و اماس را بپزاند و خداوند
خناق و اماس معده را سود دارد و هر روز در طبیخ بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم و کرنب جوشیده صفت
حقنه نافع بگیرند بابونه و اکلیل الملک شبت برگ [illegible] اطراف جعده از هر یکی [illegible] و خشک [illegible] پرسیاوشان و
تخم حلبه تخم کتان سبوس گندم خطمی بنفشه از هر یکی یک مشت انجیر بیستی [illegible] روغن [illegible] روغن بید انجیر

بخدرم بور نان جهارم نمک دو دانک هر روز یکبار این حقنه بکار دارند واندر اماکن صلب سود داوی بخت برقانون
کلی باید رفت پس بطبوخ افتیمون استفراغ کردن بحمام الجبن اطریفل زرد سود دارد دوای ضماد بر می نهند بکیرند تراشه
کدوی تر و تراشه خیار و عصاره بید و برک خبازی همه را اب بکشند و اندر ماوی سرشب نیک لبابند و خرقه بدان
ترکنند و بر موضع کرده بپوشند و غذا اسپیوس اب دهند با سکنجبین و ماش مقشر و خبازی و اسفاناخ اندروی پخته باشد بود

## باب پنجم

## اندر جرب کرده و حکه [illegible] بول

اگر جرب و بثره اندر کرده پدید آید درد و سوزش اندر کرده باشد و باشد که تباره و آرزی تشنگی [illegible] نباشد و اگر اندر مجرای
بول و قضیب باشد سوزش وقت گذشتن اب بود و علامت جرب تنها خارش بود با سوزش و اگر اندر مثانه بود
خارش اندر بیخ [illegible] ران بود و بن قضیب و اندر مثانه لازم بود علاج این بفصد و حجامت بر کرکاه و حقنه
باید کرد و داروی مسهل باید داد و حقنه نرم باید و هر سه روزی قی باید فرمود و از پس قی جز شراب کرم نخورند و
غذا اسفیدباهای چرب و نرم و چون روزکار دراز براید سماق و غوره و زرشک و مانند این باید داد [illegible]
ولعاب اسبغول و اب تخمها و شراب بنفشه سود دارد و نشاسته ابیض اندر چکانیدن و اندر اب معدن
کوگرد نشستن و آن اب خوردن سود دارد و اگر کوگرد [illegible] اند و اندر شراب بجوشانند و ازان شراب اندکی
خورند سود دارد و اب انگور سود دارد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

## باب ششم

## اندر بول خون

اسباب بول خون بسیاری خون باشد اندر تن یا کشاده شدن رکی یا بشتر چیزی کرم و تیز خوردن چون
نبیذ و فرفیون یا برداشتن چیزی گران و رخ افتادن و رکی کسسته شدن یا بسیاری جماع یا گشته
شدن رکها اندر [illegible] و کشاده شدن سر رکها بسبب نرمی و اغتشای [illegible] فیدن رکی بسبب سوء
المزاج سرد و خشک و صعبی کزاز علامتها اگر سبب بسیاری خون بود گاهی بول امیخته اید و
گاهی خون صرف اید و بسیار اید و اگر سبب طعام و داروی تیز باشد یا زخمی و اسبی بود [illegible]
جماع اسباب ان بران کواهی دهد و خون کرم و سوزان اید و اگر سبب رطوبت باشد علامتها آن [illegible]
باشد و اندک اید و اگر سبب کزاز و بادها باشد سبب علامت ان و انجا از کرده اید بیشتر
ازان اید که از مثانه از بهر آنکه اندر کرده رکها بسیار است و از پس گشتن خلا نباشد و گاهی باشد

که

که علقه شده بیرون اید و انجا از قرحه اید اگر از کرده اید با ریم امیخته بود و علامتها و قرحه اندر بابی علیحده
یاد کرده اید علاج اگر مانعی نباشد از هر دو دست رک باسلیق باید کشاد و باندازه قوت خون بیرون
کنند و شراب عناب و شراب خشخاش دهند و اندر اول هیچ شراب قابض نه دهند از بهر آنکه خون
بسته شود و علقه کردد و ریختن ان بزرگ باشد و از پس اقراص کهربا و اقراص طباشیر و شراب مورد
می دهند و اندر آبهای قابض می نشانند و ضمادهای قابض میکنند صفت اب قابض برک
مورد و مازو و کلنار و جوز سرو و انار پوست گل سرخ اندر اب بپزند و بگیرند عدس مقشر و اپلی کوهی
و سیب کوهی و حب الاس خشخاش و اقاقیا و سماق و بعصاره مورد تر بسرشند و بر نهند و قی فرمایند
و اگر زخمی بود گل ارمنی و صمغ و مر و حضض و اقاقیا [illegible] و کلاب ترکنند و بر می نهند و قی فرمایند
و اگر سبب غلبه نرمی بود قی فرمایند و در اب قابض نشانند و ضمادهای قابض بر می نهند و اگر سبب
داروی تیز بود اندر حال قی فرمایند و شیر تازه فرمایند خورد و اگر سبب سوء المزاج سرد و خشک بود
بود حقنها که از طبیخ سر بره و کبوتر بچه و دنبه سازند سود دارد و اندر طعام پیه مرغ و پیه بط
و نان [illegible] که با مغزها دهند و خیار بریان کرده ازموده اند والله اعلم بالصواب

## باب هفتم

## اندر بسته شدن خون اندر کرده و مجری بول

هرگاه که یکبار باز ایستد و بول بدشواری بیرون اید و اندر مجری تمددی و گرانی تولد
کند نشان بسته شدن خون باشد یک مثقال مر اندر رطل و نیم اب کرفس یا اندر
سکنجبین بزوری دهند و یک مثقال قرد [illegible] هم با آب کرفس اگر با اب کرم و دو درم اظفار الطیب
اندر اب کرم و دو درم حب البلسان هم اندر اب کرم و یکدرم پنیرمایه خرگوش با یک [illegible] اندر نخود اب
و یک مثقال زراوند طویل اندر اب کرم یا اندر سکنجبین خون بسته را بکشاید و سکنجبین

## باب هشتم

## اندر قرحه کرده و همه التهاب بول

اسباب قرحه یا سببی از اسباب تفرق الاتصال باشد یا ماسی پخته شود و ریم کند یا رکی بطرقد
یا بسبب علاج ناصواب ریش کردد علامتها اگر قرحه اندر کرده باشد درد اندر
تهیگاه یابند و از منش گشتن و حرقة البول خالی نباشد و اگر اندر مجریها باشد درد اندر ناف
بود

وتهی گاه و بیغوله ران بود و هنگام بیرون آب درد صعب‌تر شود و اطراف اندر پشته وقتها
سرد باشد و اگر اندر مثانه باشد درد اندر زهار و بن قضیب و بیغوله ران باشد و درد
هیچ بی خون نباشد علاج اگر قرحه اندر مثانه گرده باشد رگ باسلیق باید زد
از آن سو که درد اندر آن جانب بود و اگر اندر هر دو جانب باشد از هر دو دست باید زد و تدبیر روی
جراحت باید کرد و اگر مزاج گرم باشد قرحه را باب تخمها و جلاب پاک باید کرد و اگر احتمال کند مغز
تخمها با مغز تخم معصفر بکوبند و با میخته لیس شده و مغز جلغوزه با اندکی تخم کرفس اندر ماء العسل
لیس شده کرده و مثانه را پاک کند و شیره خرباب تخمها و شکر سخت نافع باشد و اگر قرحه پاک شده
باشد ریم باز ایستد اندر آب زنان می باید نشست و اندر آب خطمی و برگ سیاوشان و
سپبوس و برگ خاسف و اندکی سرگین کبوتر پختن و اگر خون و ریم باد درد صعب اندر شیرتها قدری
بذر البنج و قشور اللفاح و بنج ان و افیون و خشخاش بقدر حاجت می باید داد و شیاف ابیض اندر
احلیل می باید چکانید صفت داروی پاک کننده بگیرند صمغ اللوز صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و تخم خرفه
و طباشیر و گل ارمنی و مغز خیارین راست راست باب لسان الحمل قرص کنند شربت سه درم با پنجه
یا با شراب صفت داروی که ریم پاک کند بگیرند فطراسالیون تخم کرفس انیسون راسن
خشک فو و مغز تخم خربزه خیار بادرنگ همه راست راست شربت یکدرم با ماء العسل صفت
داروی دیگر تخم کرفس تخم بادیان انیسون فطراسالیون زوفا خشک از هر یکی دو درم کندر
سه درم شربت دو درم با ماء العسل صفت داروی دیگر که درد بنشاند بگیرند تخم خرفه
یکدرم برگ البنج دانگی افیون نیم دانگ مغز تخم خیار ده درم کوکی یکدرم این جمله یک شربت بود در حال
درد بنشاند و شراب بنفشه و شراب خشخاش و شیر خر درد بنشاند و اقراص کاکنج درد بنشاند و
قرحه پاک کند و بگیرند تخم خیار ده درم گل ارمنی صمغ عربی کثیرا دم الاخوین از هر یک ده درم و نیم تخم خشخاش سپید
مغز بادام شیرین رب السوس نشاسته کثیرا تخم کرفس از هر یکی دو درم افیون یکدرم کاکنج خشک شش درم شربت
سه درم با شراب بنفشه بباید داد و بباید دانست که منفعت شیر اندر علت سخت بزرگست اما اندر اول
علت شیر خر دهند چهار اوقیه و اندر میانه علت شیر بز و در آخر علت شیر گاو با عسل اگر باشکر اگر با یکی از
شیرینها موافق بود با گوشت و تری بتن باز آید

## باب نهم
## اماس مثانه

اسباب اماس مثانه همچون اسباب اماس گرده بود علامتها علامت اماس مثانه تبی باشد





سوزان همچون تب سرسام با تشنگی و هذیان و سیاهی زبان و سرد شدن اطراف و اگر اماس بزرگ
بود بول و براز باز گیرد و اگر بزرگ نباشد بول قطره قطره آید و بدشواری و بر پهلو خفتن هیچ نیاید تا راست
نشسته نباشد نیاید و حاجت بول سخت بد باشد خاصه اگر دبیله شود و اگر اندر ... علامت تحکی
بد بد اندر ... هلاک شود علاج نخست رگ باسلیق باید زد و چون ابتدا اندر رگ زده نبض
زنند و اگر اماس صفراوی باشد روز نخست ضمادی رادع بر نهند روز دوم ضماد نرم کننده باز گردانند
تا صلب نشود و اگر اماس صعب نباشد نخست ضماد نرم کننده بر نهند و تکمید میکنند بآب گرم و روغن بنفشه
گرم و شربت آب عنب الثعلب با اندکی خیار شنبر و طبیخ را بحقنه نرم فرو باید آورد و شیره زبان و لعاب
اسبغول اندر احلیل چکانیدن و بخیار شنبر و شیره زبان حقنه کردن و اندر چکانیدن سود دارد صفت
ضماد نرم کننده مغز نان سپید و کنجد پوست کنده و کوفته و شیر و روغن بنفشه و روغن بابونه بهم سرشته
و ضماد کنند و اندر آب نشاندن حلبه و بابونه و تخم کتان و اذخر می پزند و اگر شلغم و خطمی و برگ کرنب اندر آب
بپزند درد بنشاند و اماس را تحلیل کند و ضماد محلل که اندر اماس گرده یاد کرده شد سود دارد و اگر اندر اول
درد اماس بی قرار بود بگیرند افیون دانگی زعفران دانگی هر دو را بروغن بنفشه حل کنند و طلا کنند نافع

## باب دهم
## اندر اماس سرد اندر مثانه

علامتها بول و براز دشوار آید و گرانی اندر مثانه باشد و ساقها ضعیف و خدر کرده علاج علت
همچون علاج اماس صلب است که اندر گرده باشد و آنچه علاج مثانه است خاصه آنست که روغنها و داروها
ماء العسل با حلیل اندر می چکانند نافع بود

## باب یازدهم
## اندر قرحه مثانه

اسباب قروح مثانه اسباب قروح گرده است بعینها و هرگاه که مثانه سوراخ شود اندر بیشتر حالها هلاک
شود مگر که جراحت بر موضع گوشت افتد و باز بروید علاج ترتیب علاج این هم بر آن جمله باید کرد که
اندر علاج قرحه یاد کرده آمده است و شیر اندر همه بیماریهای آلات بول نافع است خاصه شیر اسب و اول
مثانه را از ریم بباید شست بماء العسل که داروها ادرار کننده اندر وی پخته باشد هم بزراقه اندر
مجری بول و هم بشربت می دهند و خاکستر درخت بلوط و خاکستر شبح اندر آب کنند و یک شبانروز بگذارند
تا صافی شود آن آب پاک کننده تر باشد بزراقه اندر مجری بول اندر چکانند و شربتها اسبغول با روغن گل

[illegible]

و شیر خر و شکر و شیر بز و علف این جانوران چیزها قابض باشد چون ارزن و کشنیز خشک و بلوط و
برگ گل تر و برگ سیب و آبی و ابنوس و دو خاکستر شیح اندر آب کنند و یکشبانروز بگذارند و اندر
چکانند و اقراص کاکنج نافع بود و گاهی شیره دهند با شراب بنفشه و گاهی با شراب مورد و گاهی
با سکنجبین و گاهی با آب سرد و گاهی با رب غوره و انزروت مدبر و نشاسته و اسفیداج و کندر با شیر

## باب دوازدهم

## اندر استرخاء مثانه

اسباب استرخاء مثانه و استرخاء دیگر اندامها یکی است علاج اگر سبب ان زخمی و اسیبی بود علاج
ان علاج است چنانکه داروها گرم کننده بر نهند و به بندند و اگر سبب سوء المزاج فالجی بود علاج ان
فالج است و علاج فالج و روغن سداب و روغن قسط و روغن چب لغاریا حلتیت و جندبیدستر و جاوشیر
و بیرزد مالیدن و اندر چکانیدن سود دارد و سلس البول باز دارد و اندر آب گوگرد و آب دریا نشستن
سود دارد و تریاق و مثرودیطوس و سجزنیا و اروسیا و اندر همه انواع موافق است و تخم سداب
تر و شکوفه او و اندر سداب پخته و پالوده خوردن و بجای قضیب اندر چکانیدن و حقول کردن و بوی
اندر روغن زنبق گداختن و بجای قضیب اندر چکانیدن و حقول کردن و سعد و گلنار را ساراست
سوف کردن سود دارد و کندر و فلفل [illegible] سوف کردن سود دارد و اگر عسر البول تولد کند پوست جوزه
خشک کرده و کوفته یک مثقال با شکر سوف کنند و در آبزن نشستن و خایه خرگوش کرده و کوفته
با شراب ریحانی و حنجره خرگوش سوزانیده و سود با آب نیم گرم ناشتا خوردن سود دارد

## باب سیزدهم

## اندر چکیدن بول خون و غیر ان

اسباب این علت بیماریهاء الت بول بود و علامتهاء همه بیماریها معلوم است علاج اگر سوء المزاج
باشد علامات و علاج هریک یاد کرده امده است و اگر از اسباب اماسی باشد علاج اماس یاد
کرده امده است و اگر ماده غلیظ باشد ماء الاصول و روغن بید انجیر باید داد و ضمادها محلل
نهادن و روغنها محلل بر نهادن در چکانیدن و اندر ماء الاصول وج و فو و نانخواه باید
و با بنجنیا باید داد و اگر سبب گرد آمدن ریم باشد بخست قی فرمایند پس حقنه نرم سازند از تخم
خطمی و خبازی و تخم کتان و کشک جو و خیارشنبر و سبوس گندم و روغن بابونه و ارسال اندر
حقنه



حقنه فایند و بوره زیادت کنند و ضماد از کرنب و اطراف چغندر و حلبه و اکلیل الملک و بابونه و پیاز
پخته وار و باقلی وارد نخود و روغن زیت و اندکی سرگین کبوتر سازند پس داروها که سنگ و ریگ
مثانه را پاک کند سود دارد و سرطان نهری بریان کرده مقدار دو درم سود دارد خاصه کودکان را و اگر
سبب اماس باشد یا قرحه قاناطیر بکار نتوان داشت تدبیر جراحان نباشد که مثانه را بشکافند
چندانکه آب بیرون آید بدان موضع که سنگ بیرون کنند خطر اندر این بیشتر این است که ممکن که
جراحت بسته نشود و این اولی تر انکه بیمار را مرگ سپارند و اگر سبب رطوبتی لزج باشد دو دانگ
حلتیت اندر شیر خر بدهند و روغن کژدم مالیدن و آب ترب با روغن بادام دادن سود دارد
خاصه لبلاب را بشیر ان سرشته و اگر سبب باز داشتن بول باشد قاناطیر بکار باید داشت و
اندر آب گوگردی باید نشاندن و روغن شبت می مالند و ضمادها نرم کننده بر نهادن و اگر سبب
سوء المزاج سرد باشد و باطل شدن حس مثانه سخت قی کنند پس تریاق و مثرودیطوس
و سجزنیا و ماء الاصول و روغن فرفیون می مالند و اگر سبب سوء المزاج گرم باشد چنانکه اندر تبهاء
محرقه افتد بطبیخ بابونه و بنفشه تکمید کنند و روغن بنفشه با روغن شبت امیخته مالیدن و روغن
خسک و طبیخ خطمی خسک سود دارد و اگر سبب زخمی و اسیبی بود و مهره گاه از جای خویش بیرون
اید یا فتق نخاع رسیده باشد خلاص از وی کم باشد فاما اگر حس ایشان و حس مثانه باطل
باشد بعلاج الا مشغول نباید شد مگر که سخت او را خبر دهند که بیمار بر خطر
و سخت رگ باسلیق زنند و تریاق و مثرودیطوس و قاناطیر بکار دارند و طبیخ بابونه و
و اکلیل الملک و بابونه جو بیاری و قیصوم و سبوس بر زهار می چکانند ابوالحسن الترنجی
گوید یکی را این علت افتد طبیب شاهنشاه او را آب تخم بادیان داد همان روز هلاک شد و دیگر را
افتاد همین طبیب علاج خواست کرد او را گفتم که اگر خواهی امروز بمیرد او را آب تخم بادیان ده و اگر
آب بقاناطیر بیرون کیری و براز بحقنه و شیاف بیرون آری چهل روز زندگانی کند چنان کرد
و چنان بود و دیگر را افتاد بعلاج خلاص یافت لیکن پای سست بماند و سلس البول با وی بماند
و با ان فرمان یافت و اگر سبب استرخاء مثانه بود بران شکل که آب تازه ترشد باید فشاند
و دست بر زهار نهند و مالیدن اگر آب بیرون نیاید قاناطیر بکار باید داشت و تریاق و مثرودیطوس
دادن و بجای آب ماء العسل دادن و اندر ماء العسل سعد و سلیخه و سنبل و قرنفل

وبباسه می باید پخت چنانکه رسمت وبطبیخ این دارها تکمید کردن و علاج همادیگر کردن چون
زعفران سالح تا حلیل در نهادن و شیبت که اندر مردم باشد با حلیل اندر نهادن و نمک اب
تلخ در چکانیدن و مثانه گوسفند سوخته و سوده با شراب شیرین دادن و دو درم سرطان
نهری بریان کرده با انگبین اگر با شکر دادن و چند بید ستر و مشک سوده با روغن سداب
اندر چکانیدن و زهرهٔ جانوران اندر چکانیدن نافع بود ان شاء الله

## باب چهاردهم

### اندر سوزش اب تاختن

اسباب سوزانیدن بول حدت و تیزی مثانه است یا برهنه شدن مثانه مجاری از رطوبت مخاطی
بسیاری جماع و خوردن چیزهای تیز یا سوء المزاج گرم باشد علامتها اگر سوء المزاج گرم
باشد بول زرد بود یا سرخ و تشنگی غالب و علامت برهنه شدن مثانه انست که بسیاری
جماع از پس اتفاق افتاده باشد و غذاها تیز خورده باشد و علامات حدت یاد
کرده امده است علاج اگر با بول ماده تیز می اید نخست قی باید کرد پس باسلیق گشادن و اگر مانعی نباشد
بر ساق حجامت کنند و هر بامداد بنادق البزور با شراب بنفشه دادن و اگر بامداد گشکاب
و روغن بادام و شبانگاه اسبغول و شکر با روغن گل و شراب کاکنج دهند سخت نافع بود
و غذا اسفاناخ و باجه و کدو اب و نان سپید مرغ فربه و شیاف ابیض اندر چکانیدن نافع بود

## باب پانزدهم

### اندر ذیابیطس و ادرار بول و حبس ریزیدن

اسباب ادرار بول چهار نوعست یکی ضعیف کرده اندر نگاهداشتن اب که از جگر بیرون اید دوم فراخی رگها
و دهنهٔ رگها سیوم سوء المزاج سرد اندر مثانه یا اندر جگر چهارم حرارت بافراط که بر کرده مستولی گردد و
بدان سبب غذا از جگر می کشد فزون از انکه بتواند بگوارانیدن یا بگوارانیده از وی ستدن قوی می شود و
جگر از ماساریقا می کشد و ماساریقا از معده میکشد و معده اب می خواهد و تشنگی بدان سبب
غالب می شود و این کشیدن اب یکی اندام از دیگر بلغت یونان ذیابیطس گویند یعنی دولاب و از این
علت کاهش و گداز تن تولد کند علاج اما خداوند ذیابیطس را اگر مانعی نباشد نخست
رگ باسلیق بباید زد و گشکاب غلیظ سرد کرده و روغن گل بر چکانیده و اسبغول و شکر اندر اب انار

ترشی



ترشی و اب خرفه با خلال ترش و اب کدو بریان کرده و حماض ترنج و دوغ گاو ترش دادن و اندر اب سرد نشاندن
چندانکه سرما اثر کند و تشنگی نشاند و بسیار خوردن اب سرد قوی کردن سود دارد و ماده را با اعتدال
باز اوردن و بهوای سرد انتقال کردن و بنفشه و نیلوفر و کافور بوییدن سود دارد و عرق اوردن
اگر مانعی نباشد اصل غرض است و علاجی نافع و فقاع از اب دوغ ترش و از جو ساختن سماق
و ترف اندر دهان داشتن تشنگی کم ارد و قرص کافور دادن سود دارد و اقاقیا اندر اب حل کردن
وان اب را سرکه کنند و خرقه بدان تر کنند و بر کرده می پوشند و هر گاه که گرم شود بدل میکنند و مانند
ان ضمادها سرد بر می نهند و اما اگر سبب سوء المزاج سرد بود اگر مادهٔ باشد قی باید فرمود و ماسک
البول دادن و شراب انجیر با کوز بریان کرده بکار داشتن و اندر اب گوگرد نشستن و فلافلی و معجون نهار
باه سود دارد و سعد و کندر راست راست کوفته و بیخته با مویز بکوبند و بسرشند از سوده هست
صفت ماسک البول بلوط و تخم محلب و سعد و مر و خولنجان و قرفه و وج و راسن راست راست
شربت سه درم اطراف مورد شب یمانی کندر و گلنار راست راست اندر شراب شیرین بپزند
و بپالایند هر بامداد یک اوقیه با یک درم روغن سوسن بدهند و اگر گوشت روباه بریان کرده ماندین
علت بخورند نافع باشد و در دیت و زانو و تاریکی چشم را سود دارد و کسی را که در بستر بمیزد علاج
استرخاء مثانه و علاج سلس البول او را سود دارد و معتمدی تجربه بکیست تخم شاه سفرغم
کوفته با یک دانه مازوی سبز اموخته است و نافع بود والله اعلم بالصواب

کنند

## باب شانزدهم

### اندر سنگ و ریگ که اندر گرده و مثانه تولد کند

این علت بیشتر کودکانرا افتد از طفلی تا هنگام بالغ شدن و مردم فربه نیز افتد و مردم لاغر اکثر
افتد و کودکانرا بیشتری اندر مثانه افتد از بهر انک و بزرگانرا اندر گرده و مردم فربه را اندر گرده افتد
و لاغر اندر مثانه افتد از بهر انک رگها و منفذها گشاده تر باشد و ماده غلیظ بیشتر بمثانه فرود اید
و سرپوشیدگانرا نیز افتد بنادر و سبب تولد سنگ در حرارت غریبی است و رطوبتهای لزج که از طعامهای
غلیظ تولد کند علامتها هر گاه که بول غلیظ و رقیق و صافی شود و بول سپید که گلی در دو پاره
اید نشان تولد سنگ است خاصه اندر عمر پیری و درد و گرانی اندر گرده و بیخ و ران و بیخ قضیب خاریدن
نشان دهد سنگ و ریگ مثانه باشد و اندر مجری بول و اندر گرده دو با ومد سنگ و ریگ مثانه

بوسته دست بقضیب خویش می برد و ریگ کرده زرد بود یا سرخ و ریگ مثانه خاکستر گون بود یا سپید
و هر گاه که درد اندر کرده و سغوله ران افتد پس پیدا شود و علامت آن بود که سنگ بمثانه فرود آمد
و سنگ مثانه درد کمتر کند مگر آن وقتی که اندر دهانه مثانه افتد و بول باز دارد از بهر آنک جای
او فراخ بود **علاج** نخست سبب تولد باز باید داشت و مادهٔ آن پاک کردن پس علاج کردن و
قی بهترین علاج است ماده را استاصل کند و از راه کرده و مثانه باز گرداند و گاه گاه که اندر مثانه
آب سرد خوردن و گاه گاه ناشتا خوردن و پس بر کتان خفتن حرارت کرده را معتدل کند و سنگ
و ریگ تولد نشوند و گاه گاه مسهل معتدل خوردن و طبع نرم داشتن ماده را بطریق روده باز گرداند
**صفت** داروی که خداوند سوء المزاج گرم را سود دارد بگیرند مغز خیار و خیار بادرنگ و خربزه و
مغز تخم کدو از هر یکی یک جزو تخم بادیان نیم جزو شربت سه درم سکنجبین سرد کرده و اگر نیم جو آبگینه سوخته
و سوده بآن داروها بیامیزند روا باشد و طبع را با قرص بنفشه و خیار شنبر و تربد و آب
بادیان نرم کنند و اندر آبزن می نشانند و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و کرنب و شبت و برگ
خطمی و پرسیاوشان و کرفس و زنگوش اندر آب می پزند و چون از آبزن بیرون آید آب تخم ها با نیم
مثقال حجر الیهود دهند و برگ خبازی دشتی بپزند و با نکیس و روغن گل بیامیزند مقدار
بسیار و بدهند سنگ را بلغزاند و بیرون آرد و اگر مزاج سخت گرم باشد بگیرند تخم خربزه و زیره
و نانخواه و سعتر و تخم کرفس و تخم ترب و بادام تلخ بکوبند راست راست و یک مثقال اندر طبیخ پرسیاوشان
بدهند **صفت** داروی که سنگ را بریزاند بگیرند خاکستر کرنب نبطی و خاکستر پوست خایه مرغ
که بچه از وی برآید و حجر الیهود راست راست شربت یک ملعقه با آب حسک گرم یا شراب کهن **صفت**
داروی دیگر حب البلسان و حب البان و حب القلت و سنگ اسفنج و مغز تخم خربزه راست راست
شربت یک ملعقه با شراب ممزوج و آب ترب هر بامداد یک اوقیه بخورند همه سنگها را بریزاند
و پاک کند و روغن عقرب مالیدن و کژدم سوخته هر بامداد یک اوقیه بخورند و قیراطی چند بقون
داد مثانه را پاک کند و معجون عقرب سخت نافعست و اندر طبیخ کرنب نشستن و یکی اوقیه تخم خربزه
کوفته با شکر خوردن آموزده است مثانه را پاک کند ان شاء الله تبارک و تعالی والسلام

## گفتار هجدهم

## اندر بیماریهای که مخصوص است بمردان و این گفتار هفت باب است



## باب نخستین

## اندر اماس قضیب و خایه

سبب اماس گرم اندر قضیب و خایه مادهٔ عفونی و صفراوی بود یا حرکت شهوت مباشرت باشد
و نارفتن کار بسببی از اسباب و باز ماندن منی اندر اوعیه او و اما آنچه اندر قضیب و خایه افتد بیشتری از
مادهٔ خونی و صفراوی بود و آنچه اندر خایه افتد تنها بیشتری از ماندن منی باشد اندر اوعیه منی علامتها
اما علامت خونی و صفراوی معلوم است و علامتها باز ماندن منی اندر اوعیه و نارفتن کار **علاج** اگر
سبب حرکت منی باشد و نارفتن کار بباید راندن تا اوعیه فارغ شود و درد زایل گردد و اگر اماس
قوی تر شود و سبب مادهٔ خونی و صفراوی بود نخست رگ صافن زنند یا بر ساق حجامت کنند یا بر رو
ران و قی کردن مادهٔ اماس را از آن جانب باز گرداند و طبع نرم داشتن بشیاف ماده را بجانب مقعد باز
گرداند و باقی علاج بضمادها و طلاها باید کرد اول رادع و آخر محلل و اندر میانه مرکب از هر دو نوع **صفت**
طلا رادع بگیرند عصارهٔ گشنیز تر و آرد جو و آرد باقلی و اندکی زعفران و روغن گل بسرشند و بر افکنند و
اولی تر آن باشد که خرفه بعصارهٔ گشنیز و عنب الثعلب و عصارهٔ کدو تر کنند و بر وی پوشند **صفت**
ضماد محلل بگیرند آرد باقلی و خطمی سپید و بابونه و لعاب تخم کتان و مسخته بسرشند و ضماد کنند و آرد جو
با ماء العسل سرشته و برگ کرنب پخته با آرد جو و زردهٔ خایه مرغ و آرد گندم روغن گل نافع بود و ما خو
مویزدانه بیرون کرده و زیرهٔ کرمانی کوفته و بماء العسل حل کرده طلا کنند و اگر اماس سرد باشد نخست اکلیل
الملک و زردهٔ خایه مرغ و آرد گندم با میبختج مخبص کنند و آرد باقلی هر یکی ده درم زیره و آرد نخود گشنیز خشک
از هر یکی سه درم مقل پنج درم بماء العسل عصیده کنند و بر می نهند اماس صلب گردد

## باب دوم

## اندر بزرگ شدن خایه بر سبیل اماس

علاج این علت و علاج اماس بدل پستان نورسیده کان یکی است بگیرند آب گشنیز تر
اندر هاون سرب سوده چندانکه منحنی سرب سوده شود طلا باید کرد و اسنگ آسیا و سنگ استره اسان
بآب گشنیز تر با گلاب بر هم سوده طلا باید کرد و بگیرند طبیخ بزر البنج طین قیمولیا اسفیداج اندر هاون
سرب بساوند و طلا کنند نافع باشد

## باب سوم

## اندر علاج خایه که بزها برآید

سبب این عارضه سوء المزاج سرد باشد علاج آن گرم باشد

تعالی

وابزن وروغنها گرم مالیدن وضمادها گرم برنهادن واندر آب گوگرد نشستن نافع بود ان شاء الله

## باب چهارم

## اندر ریشها قضیب وخایه

این عضو است نهانی واز هوا پوشیده باشد واز عرق تر میشود وبدین سبب زود عفونت پذیرد و
باشد که چنان که قضیب وخایه مرد را بباید برید تا قرحه بعضوی دیگر نرسد وباشد نیز که پوست خایه بیفتد
وخایه برهنه بماند وان پوست را عوضی برویاند وخایه را بپوشند همچنانکه پوست واین سخت تر از پوست نباشد
وپوست نباشد علاج اما ریش باره را پاک دارویی به از صبر نیست ومرداسنگ وتوتیا وقلیمیا بسوزند و
بشراب سخت نیک باشد صفت دارویی مرکب بگیرند توتیا صبر انزروت شادنج گلنار
اقاقیا کندر پوست درخت بید سوخته شب یمانی زاج سوخته ماز وقلقطار اقاقیا انار ترش از هر یکی
بکوبند وزنگار بکوبد ونیم درم سازند روغن گل صفت داروی دیگر ریش خوره را وبواسیر را سود دارد
دارد مس سوخته کندر شب یمانی از هر یکی چهار درم پوستها باریک که اندر میان انار باشد زراوند طویل
قلقطار از هر یکی هشت درم همه را بکوبند وبشراب مثلث بسرشند واقراص کنند وبوقت حاجت
طلا کنند نافع بود

## باب پنجم

## اندر خوارش قضیب وخایه

سبب این ماده تیز باشد که آنجا فرود آید واگر خوارش را هلینده باشد نیز باشد علاج نخست
استفراغ کند بفصد باسلیق وحجامت بر وروی ران وبمسهل پس طلا کند وبگیرند اقاقیا و
مامیثا از هر یکی نیم درم نوشادر دانگی صبر دانگی زعفران نیم دانگ اسفیداج چند همه داروها کوفته وبیخته
باروغن زنبق طلا کنند ودیو جه بر روی ران افکنند نافع باشد ان شاء الله تعالی

## باب ششم

## اندر فتق وقیله

فتق علتیست معروف که گاهی بر حوالی ناف افتد و برتر یا فروتر از ناف تازی فتق مراق البطن گویند
وباشد که اندر مغابن ران افتد ان را فتق الاربیه گویند واگر این فتق الاربیه بزرگ افتد وثرب و
امعاء بکیسه خایه فرود آید ان را قیلة الامعاء گویند وگاه باشد که سبب قیلة الامعاء طریقی باشد که منفذ
تنگ از غشاء اندرونی اندر کیسه خایه گشاده است اغشیه بشود وباندکی قوتی فراخ باز شود وروده بدان

نیلین

منفذ



منفذ فرود آید وقیله سه نوع است یکی آنک روده فرود آید دوم آنک باد فرود آید وانرا قیلة الریح گویند
وسه دیگر آنک آب فرود آید وانرا قیلة الماء وفتق الاربیه همچنین وفتق مراق البطن زنان را بسیار
افتد علامتها اما فتق مراق البطن چون بپشت بازخسبند بجای باز شود خاصه که طعام گوارید ه
باشد وفتق الاربیه همچنین وفتق الامعاء آنست که هر گاه که طعام بادناک خورند فراوانتر خایه افتد واگر
پیاده روند یا قوتی کنند روده بخریطه خایه فرود آید وهرگاه که دست بر نهند بجای باز شود وقیلة
الریح بشبر فراگیرند وسبک تر باشد وزودتر از قیلة الامعاء بجای باز شود وقیلة الامعاء سنگین باشد
وپوست خایه روشن چون بجنبانند آواز آب دهد علاج هرگاه که قیلة الامعاء دشوار از جای
باز شود اندر آبزن نشانند وروغن شبت وروغن بابونه می مالند وشبت پخته بران جای نهند
نیم گرم وبابها بر هم فشارند تا بجای باز شود ورفاده برنهند تا فرو نیاید واز طعامهای بادناک واز
مجامعت واز پیاده رفتن وقوت کردن پرهیز کند وگوارش زیره ومعجون حب الغار بکار دارند وداروی
قابض برو نهند چون اقاقیا وصبر ونار یوت ومازوی سبز وسماق ودباغان وبرگ مورد وشب یمانی و
گلنار وریشه کف دران ونرشماهی وگوز سرو وبرگ سرو وچیزها که بادشکن باشد بدان بیامیزند چون
ابهل وزیره ونانخواه وچیزی نرم قوت دهد نیز بیامیزند چون سقلاع رفت وراسن وعلک البطم ومخ
عری واما از جهت کودکان بگیرند معصفر وزعفران از هر یکی یک جزو ونعل موزه کهن سوخته دو جزو وزرده
خایه مرغ بهم برسرشند وبران جای نهند وخداوند قیله ریحی مجربست بادهند وغالیه بروغن بان حل
وروغن سداب ومشک وجند بیدستر اندروی کرده اندر چکانند وعلاج استسقاء ریحی کنند
وخداوند قیلة الماء را از آب خوردن بسیار باز دارند ومعجونها کنند دهند وضماد استسقاء زقی بکار دارند نافع بود

## باب هفتم

## اندر ضعیفی قوت مجامعت

باید دانست که مجامعت کار طبیعی است انواع جانور را از جهت بقاء نوع بدین سبب قضیب را واوعیه
منی را از اعضاء رئیسه شمرند بل اعضاء رئیسه چهار است دماغ ودل وجگر وقضیب واوعیه منی چنانکه
بقاء نوع بقضیب واوعیه منی است بقاء شخص بدان سه عضوی دیگر است وهرگاه که از ان سه عضو یکی
ضعیف شود اندر قوت مجامعت ضعیفی پدید آید علامتها خداوند ضعیفی دماغ را شهوت
دماغ نباشد ولذت ان نیابد اگر سبب ضعف دماغ سوء المزاج سرد باشد قوت او اندر

زمستان ضعیف تر باشد و جز ماسر زیان دارد و اگر سبب تری بود اندر گرمابه و مستی ضعیف
تر باشد و اگر سبب گرمی بود اندر زمستان قوی تر بود و قادر تر بود و اگر سبب ضعف خشکی بود
جماع زیان دارد و از ضعف که از ان کار تولد کند زیانکار باشد و اندر بهار قوی باشد و چیزها
تری فزاینده سود دارد و اگر سبب ضعیفی دل بود شرم و ترس غالب بود و شهوت نیز تمام نبود و اندر
میانه کار فرو ماند و اگر سبب ضعف جگر بود منی اندک بود و ارزوی ان کار ضعیف و علامتها ان
ضعف جگر بران گواهی دهد و اگر با ضعف جگر معده و گرده ضعیف باشد ضعف ان کار زیادت
باشد و اگر سبب ضعف ضعف الت و اوعیه منی باشد ان کار سخت با خلل باشد اما اگر سردی غالب
باشد قضیب سست و خایه کوچک باشد و اندر کار ضعیف و اگر تری غالب بود منی بسیار بود و
رقیق و حرکت ضعیف و قضیب سست و اگر گرمی و خشکی غالب بود منی اندک بود و غلیظ و زرد
و برزها موی بسیار بود و بر جماع حریص باشد و لیکن بسیار نتواند کرد و اگر گرمی و تری غالب بود
منی بسیار بود و بقوام و معتدل و برنگ و ارزوی جماع باعتدال بود و بسیار تواند و مضرت
ان بروی کمتر پدید اید و اگر سردی و تری غالب بود منی رقیق باشد و کبود و ارزوی جماع کمتر باشد
و قضیب سست باشد و برزها موی کمتر بود و باشد که فالج این عضو باشد سردی و تری سخت
غالب باشد قضیب لاغر شود و بی نعوظ منی بیرون اید اثر فالج این عضو باشد و علاج دشوار بود
و اگر تری باعتدال بود و گرمی غالب بود خصیتین بزرگ بود و بر قضیب رگها بزرگ پیداتر بود و بر
جماع حریص و قوی بود و زود بالغ شود و بباید دانست که نعوظ و گونه بود یکی از بخار منی باشد
که یاد کرده و عصبها و رگها قضیب ازان پر گردد و قضیب سخت شود و تا از جماع فارغ نشود قضیب از
باد خالی نشود و دیگر بادی است از پس هضم غذا اندر خواب پدید اید از بهر انک اندر خواب می گوارد و
بخار ازوی می خیزد و باد میکرد و ان باد بعضی که بیکوس اندر جگر اید و اندر جگر برده و او عیه منی اید و بعصبها
و رگها قضیب فرو اید و قضیب را بر انگیزاند چنانکه کودکان را اندر خواب قضیب بر خیزد خاصه با مداد
نسب بری باد اعتماد نباشد از بهر انک ان باد بحرکت بیداری تحلیل پذیرد و اگر بجماع مشغول شوند
بحرارت و حرکت جماعی زود تحلیل پذیرد و قضیب اندر میانه کار سست شود علاج انجا که سبب
ضعف دماغ باشد نخست دماغ را از فضول پاک باید کرد بحب و نخم حنظل و اسطوخودوس و مانند ان پس
بچیزها که موافق مزاج باشد غرغره فرمودن و عطسه اوردن و دماغ را بوی ان قوت دادن و انجا

که سبب ضعفی



وانجا که سبب ضعفی دل باشد یا ضعیفی جگر معده و گرده نخست بعلاج ان عضو مشغول باید شد چنانکه اندر جایگاه خویش
یاد کرده امده است پس بعلاج قضیب و بغذا و معجونها و طلاها که موافق هر شخصی بود باز گشتن و اندرین باب
اعتماد بر غذا باید کرد نه بر دارو از بهر انکه قوت جماع از زیادتی باد و اب بود و غذاهاست که ماده الت و
هم فاعل باد و دارو و ها اگر بعضی اب را زیادت کند زیادتی از غذا بیشتر اید که از دارو و اعتماد بران بیشتر
ازان باشد که بر دارو و دیگر انک مقدار دارو اندک باشد و قوت ان قوی تر از قوت طبیعت
باشد و طبیعت ان چیزی که بمقدار اندک بود و بقوت قوی تر ازوی بود دهند تمام نتواند یافت
و اندران صورتی سودمند نتواند کرد و باشد که بروی و بال گردد لکن اگر مزاج سرد باشد و منی
فسرده ممکن است که دارو و انرا بجنباند و مزاج را بگرداند یا قوتی بدید اید چرا اندر حس مزاج برد او
اعتماد کردن خطاست و غذاها که از بهر این کار گزیده اند غذاهایی است که اندروی سه معنی است یکی
انک غذای بسیار دهد دوم انک باد انگیزد سیوم انک میل بگرمی دارد اگر این هر سه معنی اندر یک چیز
بباید بران مزید نباشد و اگر نیابد دو چیز بایسه ترکیب کنند تا هر معنی حاصل شود اما انچه اندروی
هر سه معنی حاصل است نخود است و لوبیا و گزر و شلغم و انچه بدین ماند و انچه اندروی یک معنی یا
دو حاصل است چون باقلاست و پیاز اما باقلی غذا بسیار دهد و اندروی رطوبتی فزونی است
که بخار باد تولد کند لکن اندروی حرارتی نیست که ازان رطوبت بادها بر انگیزد پس اگر چیزی گرم چون از نجبیل و دار
پلپل و شقاقل با وی ترکیب کنند هر سه معنی حاصل اید و پیاز گرم و تر نیست باد انگیز است لکن غذا اندک دهد
اگر او را با گوشت میش یکساله بپزند هر سه معنی حاصل اید و زرده خایه مرغ و مغز سر بره و مغز سر مرغ و استخوان
و مغز نخسک غذا دهنده و تری افزاینده است و اگر چه مغزها سرد است مغز استخوان و مغز نخسک غذا
دهنده است و الحق میل بگرمی دارد و اگر ازا با نعنع و اندک زنجبیل و نمک بکار دارند هر سه معنی حاصل اید
خاصه نعنع که اندروی قوتیست که التهاب تناسل را بر فعل خویش یاری دهد و گزر و شلغم و جرجیر هر سه
بیکه بکرند و بکنند و اندر هر سه حرارت معتدل و غذا دادن و رطوبت فزونی است لکن جرجیر
کم غذا تر است و حرارت او از حرارت گزر و شلغم بیشتر و کنند با گرم و تر است و غذا دهنده اگر یا زرده
خایه مرغ ترکیب شود و غذا شایسته دهد و انگور شیرین رسیده بسیار غذا و تری دهنده است
و باد انگیز است و قوت او از قوت گزر و شلغم و انچه یاد کرده امد بیشتر است و هلیون و حرشف
و جوز بادام شیرین و فستق و فندق و جوز هندو و حب الزلم و شیر تازه و حلبه و کبوتر بچه

و بط و خایه مرغ و خایه گنجشک و خایه خروس و جگر مرغ و انگبین با روغن گاو و کباب برنج و شیر و انجیر و جوز

هم اندرین باب نافع اید و چیزها گرم و لطیف کننده چون صعتر زیا بکار است و انگیزد اگر چه گرم است باد

انگیز است بدین سبب سودمند است و نخود اندرین باب نافع تر و قوی از همه غذاها است از بهر انکه

معتدل است و غذا دهنده است و اندروی رطوبتی فزونی است که ماده باد باشد هر بامداد یک مشت نخود

خام اندر اب اغشته بخورد قوتی تمام کند و اگر مردم سرد مزاج با اندکی زنجبیل خورند صواب باشد و قلیه

نرگسی از گزر کنند و باقلی و نخود او با زنجبیل امیخته باشد خورند و زرده خایه مرغ بر افکنند بهترین غذاها است

و ماهی تازه بریان کرده با پیاز خام سود دارد و هلیون بجوشانند پس روغن گاو بریان کرده و زرده خایه مرغ

بر افکنند و اندکی دارچینی غذا نیک و مغز بادام و فستق و فندق و جوز هندی و تخم خشخاش

سپید و نانخواه قلیه و جوز معز و انجیر خشک سپید راست راست بکوبند و کعک خشک کرده و

سوده چندسه وزن اه هر بامداد سه او قیه اندر شیر تازه بجوشانند فربه کند و قوت جماع زیادت

کند و کبوتر بچه و جوزه مرغ خانگی که علفهاشان نخود و مغز پنبه دانه و لوبیا و با قلی و تخم معصفر

باشند سود دارد گفته اند اگر کسی پیوسته گوشت گنجشک خورد و بجای اب شیر پیوسته خورد قضیب

سخت باشد و بگیرند نخود سیاه و اندر اب چرجیر تر کنند و اندر سایه خشک کنند پس نیز بکوبند

و هم چند وزن ان بادام بکوبند و بروغن حبة الخضراء بسرشند و بامداد چند جوزی بخورند و از

پس ان سه او قیه نبیذ بخورند و خشکنجبین را اندر اب خشک تر فرغار کرده پس خشک کرده سه بار اگر

پنج بار هر بامداد نیم اوقیه ازین خشک با دو اوقیه با نبید اندرشیر تازه بجوشانند و با اندکی زنجبیل

بخورند نافع بود و شراب گزر و شراب انجیر و شراب چرجیر و معجون سقنقور و زرعونی سود دارد

صفت معجونی که خواجه ابو علی سینا فرموده است بگیرند مغز گنجشک با مغز کبوتر بچه بجای

عدد زرده خایه گنجشک بیست عدد زرده خایه مرغ خانگی ده عدد ماهی الکجر از گوشت میش جوان

کره بیست بکعصاره اب پیاز کوفته و فشارده سه اوقیه اب چرجیر نیم اوقیه روغن گاو

بجاه درم نمک و توابل چندانک رسم بود معجون سازند و بخورند و از هضمان اندکی شراب ریحانی بخورند

و باید که شیر تازه و تیار و پیاز راست راست بپزند تا بقوام اید هر بامداد دو اوقیه بخورند صفت

شراب انگوری بگیرند عصیر انگور و اندر وی بیست من شیر دار وی کوفته و اندر صره بسته در افکنند و بگذارند

تا شراب شود و دار و انیست تخم شلغم تخم گزر و بوزیدان بهمن سرخ و سپید تخم هلیون و لسان

العصافیر



لسان العصافیر حب الفلفل لعبة بربری تخم چرجیر راست راست همه بکوبند و اندر صره بندند و اندر

عصیر افکنند و هر چند روزی صره را بمالند و بیفشارند چون شراب رسیده شود دارو بیرون کنند و روغن فروبالند

## باب هشتم

### اندر سرعت انزال

سبب سرعت انزال اندر بیشتر وقتها گرمی و تیزی منی باشد یا خامی و سستی الت

اگر سبب گرمی و تیزی منی باشد منی زرد بود و هنگام بیرون امدن مجری را بسوزد و سخت زود بیرون

جهد و اگر سبب خامی و رقیقی و سستی الت بود قوام اب رقیق بود و لون او سپید و هنگام بیرون

امدن حرارت ان ظاهر نشود و جهنده نباشد و وذی از پس بول بسیار اید علاج انچه از

گرمی و تیزی منی خیزد شربتها و غذاها و ضمادهای خشک بکار باید داشت چون اب تخم خرفه و سکنجبین و

انچه بدان ماند و اندر اب سرد نشستن و اندر طبیخ عوسج و مورد و گل گلنار و سماق و ثمرة الطرفا و انچه

از خامی منی بود داروها و معجونها گرم و طعامها خشک بکار دارند چون قلیه خشک و مطنجنه

با ابزارها و گوشت بریان و کباب دانکی که بتازی شهدانج گویند بریان کرده با انگبین کر با سکنجبین

سود دارد مذی و وذی باز دارد و اندر طعام نعنع و صعتر و زیره و سداب بکار دارند نافع بود

## گفتار نوزدهم

### اندر بیماریهای که مخصوص است بزنان

## باب نخستین

### اندر حیض و هنگام بیرون امدن ان

بباید دانست که تن درستی و سبب بار ستای زنان حیض باعتدال است و حیض باعتدال

اندر هر ماهی یکبار باشد و انچه از یکماه دور تر افتد طبیعی نباشد و اول وقت بدید امدن

حیض از پس ده سالگی بود و افزون از پس چهارده سالگی و اول وقت باز ایستادن حیض از پس سی سالگی

و افزون از پس شصت سالگی بود و کمترین ایام حیض دو روز است و بیشترین بیست روز این قول طبیبان

اولی تر است قول علما شرع که اندر نزدیک اصحاب ابو حنیفه کمترین سه روز بود و بیشترین ده روز و

روزگار پاکی کمترین پانزده روز و نزدیک شافعی کمترین یک روز است و بیشترین پانزده روز و روزگار

پاکی هم پانزده روز است و ابن عمران از یحیی بن اکثم روایت میکند که او گفت روزگار پاکی کمتری نوزده روز است

از بهر انک خدای تعالی اندر قران مدت حیض و پاکی زنان که ایشان را حیض باشد یکماه نهاده است و عادت
چنان رفته است که روزگار حیض کمتر از روزگار پاکی بود پس اولی تر انک مدت حیض ده روز
کیرند و مدت پاکی بیست روز از بهر انک ماه سی روز بود والله اعلم بالصواب

باب دوم

## اندر افراط حیض و باز گرفتن آن

بباید دانست که از افراط حیض بسیار بیماریها تولد کند چون ناگواریدن طعام و تغیر چهره و رنگ
روی و تهبج و باشد که باستسقا ادا کند و باشد که صفرا غالب شود از بهر انک تری خون قوت صفرا
با عتدال نگاه دارد پس بسبب سیلان خون و غلبه صفرا تب صفراوی تولد کند و شهوت غذا باطل
شود و بسبب خشکی و کشیدگی عصبها درد پشت پدید آید و اسباب افراط حیض نزدیک باسباب
بو خون و علامات تیزی و گرمی خون علاج اگر سبب تیزی و گرمی خون بود استفراغ باید کرد پس
تسکین کردن و عصاره برگ خرفه و برگ لسان الحمل دادن با گل ارمنی و گلنار و اقراص کهربا و معجون
... و اگر خون با خلاط بلغمی امیخته باشد استفراغ بلغم باید کرد بقی یا بداروی مسهل و اگر با خلاط
سوداوی امیخته باشد بمطبوخ افتیمون استفراغ بلغم کردن پس بباز داشتن آن مشغول شدن
و اگر سبب قرحه باشد یا عفونت و خوره رحم باشد قرحه و سوختگی بود بخت بما العسل پاک باید کرد
بحقنه و زراقه پس داروها خشک کننده و رویاننده بکار داشتن چون صبر و کندر و دم الاخوین
و ... و کهربا و مروزعفران و شیاف ماميثا و نشاسته و سپیده ارزیز و مرداسنگ و انزروت
و توتیا و انچه بدین ماند این داروها انچه بدان حاجت باشد بهم کند و شیاف سازند و با سپیده
خایه مرغ بسایند و بر پشته و بموضع رسانند و اگر سبب بواسیر باشد علاج آن عضو بود از بهر
انک اندر رحم بود و انچه بر فم رحم بود و انچه بر عضله مثانه بود و انچه بعضی پیوسته باشد اگر علاج
قوی کند بکزاز و اختلاط عقل ادا کند و باشد که آواز باطل شود پس علاج آن جز برفق نتوان
کردن و جز فصد باسلیق و حجامت برقطن و حب مقل دادن و روغن کند ... و روغن مقل طلا
کردن صواب باشد و اگر سبب شقاق باشد و از بس زادن و از پس دوشیزگی استدن افتد
اندر ابتدا قابض و شراب قابض نشاندن سود دارد و اگر خرقه بدان تر کنند و بخود بر نهند
صواب باشد و انچه اندر علاج شقاق مقعده یاد کرده آمده است بکار دارند و اگر سبب خاریدن

بود رگ الکحل



بود رگ الکحل و رگ صافن زنند و بگیرند زعفران و کافور از هر یکی دانگی مرداسنگ دو دانگ حب کنند جند بیدستر
نیم درم مشک بسایند و بروغن گل و سپیده خایه مرغ و قطره شراب سپید شیاف کنند و اقاقیا و گل و
صندل و شیاف ماميثا و پوست درختی ... باسرکه و روغن گل سرشته بر فم رحم طلا کنند و پودنه و انار پوست
و عدس ... اندر شراب قابض بپزند و بدان شراب حقنه کنند و ثفل آن بکوبند و ضماد کنند شیاف و اما اسباب
باز گرفتن حیض سبب بزرگترین سده است و سبب سده فربهی با فراط است یا لاغری با فراط از بهر انک سبب
فربهی بسته شدن منفذها و دهنها و رگها گردد و لاغری منفذها را فراز هم آرد و باریک گرداند و خشک
کند از بهر انک سبب لاغری انواع سوء المزاج باشد و سرد ساده بفسراند و سرد و خشک و گرم و خشک
منفذها و رگها را باریک کند و گرم ساده خون را بسوزد و تری را از تحلیل خرج کند و باقی غلیظ بماند
و سده کند و بسیار باشد که لاغر نباشد لکن سردی غالب شود و ماده را بفسراند علامتها فربهی و لاغری و علامتها
انواع سوء المزاج همه معلوم است و ظاهر آنجا که سبب فربهی با فراط و سردی مزاج بود نخست ماء الاصول
باید داد پس ماده غلیظ را بقی و داروی مسهل از تن پاک کردن پس آسایش دادن و رگ مابض و صافن بزنند
و بر ساق حجامت کردن و داروها گشاینده و لطیف کننده کردن و در طبیخ آن نشاندن و طبیخ آن
بسایند و از آن ضمادها سازند و شیاف کنند و طبیخ لوبیا سرخ و طبیخ نخود سیاه و طبیخ اشنان
و طبیخ راسن و طبیخ اشترغاز و طبیخ ... باعسل همه گشاینده است صفت داروی دیگر
بگیرند لوبیا سرخ حلبه از هر یکی یک مثقال انیسون پنج درم سداب خشک سه درم فوه پنج درم بپزند
و بپالایند و بدهند شربت پنجاه درم صفت داروی دیگر لوبیا سرخ کاشم از هر یکی ده درم تخم ...
اسفندج درم تخم کرفس کوهی هفت درم بپزند و بپالایند و یکدرم سکبینا دروی حل کرده بدهند و لوبیا
سرخ و گشنیز سیاه و نخود سیاه و فوه و قرفه در آب بپزند و بپالایند و بدهند و آنجا که سبب لاغری
خشکی بود اگر حرارتی بود سکنجبین ساده و کشکاب دهند با روغن بادام و بتر طیب مشغول شوند و اگر
مزاج سرد باشد علاج دق بر آن کنند و اگر سبب کمی طعامی و کم خونی بود تبدیل طعامها موافق علاج کنند تا نفع بود

باب سیوم

## اندر کمی حیض و بسیاری آن

اگر چه شیر و منی و خون هر سه بصورت مخالف یکدیگر اند اما اسباب تولد هر سه یکسانست و اسباب
کمی و بیشی هر سه بر دو نوع است یکی از جهة ماده است و دیگر از جهة مزاج همه تن یا مزاج آن اندام

باز گرفتن حیض

زدن

زن استدیع ... بود

که معدن تولد اوست اما سبب بسیاری شیر و بسیاری منی بسیاری خون است و شیر و منی
تنک از غذا معتدل خیزد و اندر تیزی مزاج او معتدل باشد از بهر آنکه مزاج گرم و خشک ماده را
خشک کند و مزاج سرد و تر ماده را از آن بیرون برد که از وی شیر تنک تولد کند علامتها
شیر رسنده از خون صافی خیزد و شیر بد از خون صفراوی خیزد یا خون بلغمی یا خون سوداوی اما شیر صفراوی
گرم و رقیق و زرد باشد و بوی و طعم او میل بتیزی دارد و شیر بلغمی سپید و آب ناک باشد و
میل بکبودی دارد و طعم او شور باشد یا ترش و شیر سوداوی غلیظ باشد و اندک و گاه باشد که بچون
رشته رشته بیرون آید و شیر نیک برنگ و قوام معتدل باشد و طعم و بوی او خوش علاج
اگر شیر گرم باشد اما باش (؟) و تدبیر انواع سوء المزاج باید کرد و تن از خلط بد پاک کردن و غذا و ندر مزاج گرم
و خشک را سکنکباب (؟) و جلاب و آب تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کدوی شیرین با جلاب دادن و مغز
سر بره و سر بزغاله و سر گاو و بشکرو (؟) ماهی تازه خرد و گوشت بره با اسفاناج و کشک جو بخته و غذا
مزاج بلغمی و سوداوی را اندر شوربا نخود و جبرو (؟) شبت و کرفس با دیان نرمی بزند و قلیه نرگسی و حلوا از
ارد گندم و شیر تازه و برگ بادیان و حلبه موافق بود و بکمیزند (؟) ارد کنجد و اندر شراب انگوری بمالند و
بجا لانید (؟) و بدهند و ثفل بر پستان ضماد کنند و نخود اندر شیر تر میکنند هر شب و بامداد آن شیر
همی دهند و اگر شیر بسیار باشد طفیل از عدس و سرکه دهند و کوک خوردن و ضماد
کردن و لعاب اسبغول طلا کردن و برگ آن ضماد کردن سود دارد و بسیار باشد که بی آبستنی
شیر اندر پستان پدید آید و درد کند طعام کمتر باید کرد و رگ زدن و این تدبیرها که یاد کرده آمد
کردن و اگر شیر اندر پستان بسته شود اگر مزاج گرم باشد روغن بنفشه طلا کردن و موم روغن
از روغن بنفشه با گشنیز تر و ساق خرفه اندر هاون بمالند و ضماد کنند و آب نیم گرم بر سینه و پستان
می ریزند و اگر مزاج سرد (؟) موم روغن از روغن قسط سازند یا از روغن خیری و پودنه خشک با موم
روغن بمالند و ضماد کنند و نان سپید و آرد جو و حلبه و خطمی و تخم کتان کوفته و بهم برگ کرنب بپزند
و ضماد کنند و اگر آماس کند سرکه و آب نیم گرم کنند و خرقه بدان تر می کنند و بر پستان می پوشند و پودنه
با سرکه و شراب انگوری بپزند و ضماد کنند و با خربوزه (؟) و شبت و حلبه و تمام (؟) قیصوم و چند بیدستر اندر
آب بپزند و بر وی می چکانند و اگر اندر پستان عفونت پدید آید ارد کنجد و روغن و آرد باقلی و نمک (؟)
کوفته بهم بسرشند و ضماد کنند نافع باشد انشاء الله تعالی و تقدس

## باب چهارم

### اندر بیماریها که اندر پستان پدید آید

کوفته شدن پستان مانش (؟) و دانه مویز بکوبند و با آب سرد بسرشند و ضماد کنند اما آماس گرم
سرکه با آب گرم بیحیه (؟) اندر مثانه گوسفند کرده بر آن موضع نهند و سکنگبین و روغن گل و آرد بسرشند و
ضماد کنند و با خوارده (؟) باقلی و اکلیل الملک کوفته بهم بسرشند و روغن کنجد و آب گرم بر وی نهند و اگر حلبه و
خطمی را با آن یار کنند و تبریده (؟) حایرج (؟) بسرشند بهتر بود اما آماس سرد کرفس بکوبند و بر وی نهند و اگر بابونه
با آن یار کنند و بادیان تر صواب باشد سخت شدن پستان و عقد پدید آمدن روغن بنفشه و زرده
خایه مرغ طلا کنند سود دارد و سرکه بر وی نهند و برگ شفتالو و برگ سداب کوفته بر نهادن سود دارد دبیله
اندر پستان تخم کتان و کنجد و بیخ سوسن و سبوسه تر و سرگین بز و سرگین کبوتر و نطرون و رسانج (؟) را ستاند
راست بروغن کنجد بسرشند و مغز ساق گاو و پنجه ضماد کنند ریشها پلید شراب قابض سماق
شوکران جوز سرو از هر یکی نیم بازو (؟) سبز سلیخه از هر یکی ده استار اندر شراب کنند بیست روز و با آتش نرم بپزند
تا نیمه باز آید و طلا کنند بر زنگ شدن پستان اسفیداج طین قیمولیا از هر یکی دو درم بطبخ تخم سنگ (؟)
بسرشند و روغن مصطکی بالا بیامیزند سه روز طلا کنند و پوسته خرقه کتان با آب مازو تر کرده
و سرد کرده بر وی می پوشند و کندر و دوح (؟) بارد جو بسرکه بسرشند و روغن مصطکی بالا بیامیزند سه
روز طلا کنند و شب یمانی سوده و روغن زیت اندر هاون سرب بسایند و طلا کنند نافع باشد انشاء الله

## باب پنجم

### اندر آبستنی و حالها که اندر آبستنی پدید آید

بار ناگرفتن انواع سوء المزاج باشد یا باد غلیظ اندر رحم یا میل کردن رحم بیک جانب و منی مرد
سبب بجایگاه تولد فرزند نرسد و باز گردد و یا فربهی یا فراط یا بیماری رحم اما سوء المزاج منی اندر باب
سرعت انزال یاد کرده آمده است اما مزاج رحم اگر سرد بود حیض سرد بود و مرد اندر حال مجامعت فم رحم
سرد یابد و اگر گرم بود خون حیض گرم بود و لون آن سیاه بود یا زرد و اگر خشک بود خون حیض اندک بود
و فم رحم را خشک یابد و اگر سرد و تر بود حیض سرد و تر و بسیار بود و کم رنگ و اگر سبب باد غلیظ باشد هنگام مجا
اندر وقت مجامعت از رحم آواز همی یابد چون آواز باد از سوی پس و اگر رحم بجایی میل کرده باشد
معت درد کند و منی باز گردد و اگر بخور خوش اندر زیر فم رحم رسانند چنانکه بوی هیچ بیرون نشود بوی آن از

دهان وی بی‌مزه شود و معلوم گردد که سبب نقصان از جهت زن نیست و اگر یک دانه سیر پاک کرده شیاف کنند و بینه نگاه
دارند تا بوی آن به بالا برآید سبب از جهت زن نیست علاج بادها ماء الاصول است با روغن بید انجیر و
آنچه اندر باب باد شانه یاد کرده آمده است و اگر رحم بجانبی میل کرده باشد و خون غالب بیند رگ صافن
بزنند و بر بهره و ساق حجامت کنند و از پس استفراغ خون حب سکبینج دهند و ماء الاصول با دو درم روغن
بید انجیر و دو دانگ ایارج فیقرا مدت هفت روز یا نه روز و پلیته بروغن بان چرب کنند و نیم کوه
بردارند و اگر سبب انواع سوء المزاج باشد مزاج بدل کنند و زهره شیر یا زهره گرگ یا زهره گوسفند یا
زهره خرد و دانگ با روغن ناردین بیامیزند و پس پاکی بخویشتن بردارند و پیوسته فرج را باب
شحم حنظل جوشیده می‌شویند و دارشیشعان و پشم خرگوش و سداب خشک کوفته با موم سرشته
و از پس پاکی دود کنند روغن بلسان با روغن سوسن یا نفط سپید بپشم اسمانجون برداشتن سود
دارد نشانهاء آبستنی هرگاه که جنین تولد کند سپیدی چشم او یا زرد شود یا کبود
و شبه کلفه بدید آید از بهر آنکه حیض باز ایستد و رگ پستانها کبود و سر پستانها سیاه شود
و منش گشتن و آرزوها بدید آید و از پس چهار ماه زایل گردد و بول ازرق باشد و با خوردی
گراید و اگر نیک بجنبانند تیره‌تر شود نشان نری و مادگی جنین اگر جنین نرینه باشد
رنگ روی مادر نیکوتر باشد و جلدتر از آن باشد که حمل او مادینه بود و نشان حمل نخست اندر پستان
راست بدید آید و لون سر پستان سرخی گراید نه بسیاهی و نرینه از پس سه ماه جنبد و مادینه
از پس چهار ماه و هرگاه که جنین نرینه باشد مادر اندر حرکتها نخست پای راست پیش نهد و
حرکت راست او سبکتر و زودتر بود گفته‌اند که اگر مباشرت آن روز اتفاق افتد که زن پاک
شده باشد فرزند نرینه آید و تا پنج روز همچنین باشد و از پس پنج روز تا هشت روز نطفه
مادینه باشد و از پس هشتم تا یازدهم نرینه آید و از پس آن خنثی باشد منش گشتن و آروغ
کل و ماندن از آنکه منش گشتن خیزد طبیخ شبت دهند با انگبین تا خلط بد از معده پاک شود و ریاضت
معتدل فرمایند و ترنج پرورده و آبی پرورده دهند و گوارش عود و گلشکر با مصطکی و عود دهند
و اگر مزاج گرم باشد شراب لیمو و شراب انار و شراب حماض دهند بدل آمدن حیض که گاه گاه
اندر حمل حیض عادت نباشد و حیض بدید آید عدس و گلنار و انار و پوست و سار بلوط اندر آب بپزند
و ضماد کنند بر عانه اندر آن آب نشینند و مازو و گلنار و بخور خشک نیز کوبند و ضماد کنند بر عانه

و

ازنفی



اقراص کهربا دهند حاجتمندی بفصد اگر بفصد حاجت آید باسهل نبض از چهار ماه و پس از هفت ماه
نباید و اگر اندرین میانه ضرورت بود خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و شراب آلو شاید داد و بفصد نیز
احتیاط باید کرد دشواری زادن اندر طبیخ حلبه و کرنب و تخم کتان و شبت و خبازی نشانند
تا ناف و اندام را روغن کنجد و بابونه و روغن شبت اندر لنبت و کمرگاه و تهیگاه مالند و بفرمایند تا گامی چند
برود و بر سر دو پای نشیند و برخیزد و چند بار و می نشیند و نفس فرو گیرد و عطسه آوردن بدارو و ما جونها
بلبل و کندس و غیر آن صواب است چهار مثقال پوست خیارشنبر کوفته و پخته با جلاب کرباشور یا
زنج فربه دهند زود فارغ شود طبیخ خرما و حلبه و تخم کتان با روغن بادام دادن سود دارد صفت
معجون معروف بکبرنداد وجند بیدستر سیه از هر یک یک مثقال دارچینی ابهل از هر یکی نیم مثقال با انگبین
سرشته شربتی دو مثقال اندر ماء العسل و طبیخ شحم حنظل و عصاره سداب تر و مقدار مر سوده
بیامیزند و بر زهار و ناف طلا کنند و کوکرد و مرو جاوشیر و سرگین باز از هر یکی دو درم کنند فارغ کند تدبیر الانفاس والنفا
مدت نفاس نرینه بیست و پنج روز تا سی روز و نفاس مادینه سی و پنج روز تا چهل روز و اندازه اگر نفاس
اندک علاج باز کردن حیض باید کرد و چشم ماهی شور و سم اسب دود کردن اندرین باب نافع و اگر
نفاس با فراط باشد علاج آن و علاج افراط طمث یکی است تدبیر زنی که جنین باز پرورده
از وی جدا گردد و شیر را استی استفراغ باید کرد بحب منتن و حب سکبینج و حب شیطرج و ماء
الاصول دادن و روغن بادام تلخ و بهرمنه و دواء المسک و سنجر نیاو پنیرمایه خرگوش پیش از مجامعت
برداشتن و از پس اسقاط مقل و زراوند و صعتر و خردل سپید و علک الانباط دود کردن سود
دارد جنین که مرده بود بیرون آوردن بگیرند فرنیق سیاه و مومیا و زراوند گرد و بخور مریم و
حب مازریون و شحم حنظل و اشق هله بکوبند و اشق را به زهره گاو حل کنند و دارو همه بدان آغشته
و شیاف کنند و بگیرند شحم حنظل و قسط و برگ سداب از هر یکی جزو و مر یک جزو و نیم زهره
گاو سرشته و بر ناف و زهار طلا کنند بخور مرده و مشیمه را بیفکند باز داشتن آبستنی
تدبیر آن باشد که در حال انزال زن و مرد از یکدیگر جدا شوند و اندر حال زن نفس نگاه دارد تا باز جهد
باز نمی‌جهند تا هیچ بار منی جدا شود و عطسه آرد و اگر وقت مجامعت سر قضیب بروغن کنجد چرب
کند منی در رحم نرسد و بلغزد و اگر بقطران آلوده کند تا بروغن بلسان یا با سفیداج آبستنی
باز دارد رحم را استفراغها که بحب منتن و حب سکبینج و ایارج لوغاذیا و ماء الاصول و روغن

بباید بکار دارند و تریاق اربعه سود دارد تدبیر مرد و زن تا بچه نرینه اید آنچه گفته اند
اب زن ضعیف باید تا بچه نرینه اید قولی اطلست از بهر آنک اگر اب زن قوی نباشد نپذیرد صورت
نرینگی را نشاید لکن هر دو اب قوی باید از بهر آنک بنیاد اندامهاء فرزند از اب مادر است و قوت
مصوره بیشتر اندر اب پدر است و مثال اب مادر همچون شیر است و مثال اب پدر همچون پنیر مایه که بنیاد پنیر
انفحه گویند هرگاه که اندکی انفحه در شیر افکنند شیر بسته شود هم برین قیاس اب پدر و مادر امیخته گردد اندامهای
فرزند و صورت آن پدید اید بفرمان پروردگار تبارک و تعالی از بهر آنک بنیاد همه اندامهاء فرزند بیشتر از
اب مادر است فرزند بیشتری بمادر و برادر مادر مانند از بهر آنک پدید امدن صورت اندامها از اب پدر است
بیماریها که اندر قبیله پدر زاده باشند بمیراث بفرزندان رسد تدبیر قوت دادن اب مرد و زن
را انست که پیوسته عطرها موافق بکار دارند چون مشک و کافور دور دارند و غذاها
اسفیدباها و کوفته و قلیه نرگسی و زردهٔ خایه مرغ نیم برشت و برهٔ فربه و مرغ و برنج بشیر و حلواها بشکر و مانند
آن سازند و طعامها دیگر و شرابها که اندر باب قوت مجامعت یاد کرده امده است بکار دارند و اندر فصل
زمستان مثرودیطوس و دواء المسک و مانند آن و دو سه شربت بخورند و از تخمه و ترشیها و از
مستی و اب سرد بسیار پرهیز کنند و مرد یک چند خویشتن نگاه دارد چند آنک شهوت صادق شود
و پس از آنک اب او بسوزد و شتاه شود صحبت کند و مرد و زن بیش از صحبت و پس از آن نشاط
و خوشدلی جویند بهنگام صحبت و در حال انزال هر دو شخص پاکیزه خوب دیدار خوب خصال اندیشند
و مرد از وی جدا نشود چند آنک حرکت فم رحم ساکن شود و پس نخوانند که او را نگاه دارد و پس جدا شود
هرگاه که این شرطها بجای ارند فرزند نرینه اید ان شاء الله تعالی و تقدس

## باب ششم

## اندر بیماریهاء رحم و افتهاء آن

اماس گرم اندر رحم اسباب آن یا زخم و اسیبی بود یا امتلاء رگها یا احتباس طمث یا سبب
بسیاری جماع علامتها درد معده و درد سر و گردن و فواق و تشنج گشتن پدید اید بسبب
مشارکت و قعر چشم نیز درد خیزد و پشت که درد باطراف و ساقها فرود اید و عسر البول پدید اید و
از تب و از فواتشا خالی نباشد و ضربان و درد بدان جانب باز دهد که اماس اندر آن جانب رحم باشد
اگر اندر عمق رحم بود ضربان اندر روی زهار بود و اگر اندر قعر رحم بود ضربان بسوی پشت باز دهد و اگر اندر جانب

رحم باشد



رحم باشد بنگاه ران باز دهد و برخاستن و نشستن دشوار بود علاج قی کردن و رگ باسلیق زدن
و صافن و مابض زدن و غذا اندک باز اوردن از امهات علاج جست نخست قی فرمایند پس باسلیق
گشایند تا ماده باز گردد اندر پس صافن گشایند تا ماده از موضع الم بیرون شود و تدبیر لطیف فرمایند و از
اب خوردن باز دارند تا ماده بصحبت بول بدان جانب میل نکند و باقی علاج همچون علاج اماس کرده است
و علاج اماس بلغمی و علاج اماس صلب و علاج دبیله هم بجای آنکه انجا یاد کرده امده است

**اختناق الرحم**

علتی باشد مانند صرع و غشی و سبب این علت بیشتری حالها باز ایستادن حیض یا نایافتن جماع
خاصه آنرا که شوهر بوده باشد و نو رسیده کاوه و دوشیزه را حیض تمام نرود و این علت بسیار افتد
از بهر آنک رگهاء رحم ممتلی گردد و بعضی باز گردد و اندر همه تن پراکنده شود و انچه اندر رگهاء رحم بماند بخار
آن بجانب دل و دماغ براید انواع صرع و غشی و تنگ دلی تولد کند و از بهر آنک رباطهاء رحم بحجاب پیوسته
ضیق النفس پدید اید و باشد که نفس منقطع گردد و ناگاه بمیرد و انچه از باز گرفتن جماع و احتباس
منی باشد علامتها هرگاه که نوبت این علت نزدیک اید اندیشهاء بد و تدبیرهاء ناصواب
اندر خاطر اید و درد سر و خفقان و خیرگی و دوار و طنین و تنگی نفس پدید اید و اگر ماده غلیظ باشد
علامتهاء ان چون کسلانی و خواب بافراط ظاهر شود و اگر ماده سوخته باشد بیسکی غالب بود و اندر نوبت
علت چشم و روی سرخ شود و اگر سبب نایافتن جماع بود اندر حال حرکت علت رطوبتی باز رحم
فرود اید و از آن راحت یابد و اگر قابله دست بدو برد و غدغه کند علت آنست که خداوند صرع زمانی
خایندن و کف انداز دو او انغوی از وی براید و اندرین علت جوار تشنج و تغیر رنگ روی و تغیر
نفس نباشد علاج اگر سبب باز ایستادن حیض بود علاج آن یاد کرده امده است و اگر نایافتن
جماع و احتباس منی باشد تدبیر لطیف باید فرمود و استفراغ بایارج فیقرا و شحم و ایارج لوغاذیا و
حب منتن و پیوسته معجون نجاح بکار داشتن و اندامها فرو سوختن و مالیدن و اطراف بستن
و اندر طبیخ بابونه و اکلیل الملک و غیر آن نشستن و اندر هنگام حرکت علت ازین ران تا بقدم بستن
و قدمها اندر اب گرم نهادن و نمک و خردل مالیدن و محجمه بر روی ساقها بر نهادن و بوی ناخوش پیش او
داشتن چون جندبیدستر و جاوشیر و برنه و چراغ کشته و اندر طبیخ انگدان و قنه و
کرنب و هزار اسفند و شبت و بابونه و اکلیل الملک نشانید و بدان تکمید کردن و زن قابله را
فرمودن تا شیافی سازد از کرمدانه و بلبلج و فرفیون و خیرانه و بروغن حب الغار چرب کند و فم

رحم رساند و دغدغه کند بسیار تا رطوبتی سرد فرود اید و خلاص یابد و سکبینج مقدار یک بندق بروغن
حب الغار بغور رحم رسانیدن سود دارد **گرد امدن** اندر رحم علامت این علت انست که حیض
باز ایستد و هنگام حرکتها فراوان اندر شکم پدید اید و اندر فرو سوی ناف اماس همچون اماس استسقای
زقی تولد کند و باشد که رطوبتی می پالاید علاج این علت بداروهای ادرار کننده و حیض کشاینده کنند
و ضمادها که اندر علاج استسقای زقی یاد کرده امده است بکار دارند خربق سفید حمول کنند سود
دارد **بادهای غلیظ** اندر رحم حال همچون حال خداوند استسقای طبلی بود باید **علاج** با ایارج
فیقرا و لوغاذیا استفراغ کنند و سکبینج اندر ماء الاصول می دهند و روغن سداب و روغن شبت
گرم کردن و مالیدن اندر طبیخ قنطوریون و انیسون و مرزنگوش و نانخواه و سلیخه و زیره نشاندن و
ثفل ان ضماد کردن نافع بود **انقلاب الرحم** سبب این قوت عظیم باشد که بدو رسد یا ترس
عظیم یا رطوبتی لزج و باشد که رحم بجملگی باز گردد و بیرون افتد این علت را عقل گویند و خداوند
این علت را عقلا گویند و بسیار باشد که رحم بزرگ شود چنانکه بر در خایه بزرگ شود و این را بتازی
عفل گویند و قرن نیز گویند و خداوند این علت را قرنا گویند و عفلا گویند **علامتها** اندر زهار و [illegible]
و پشت خداوند این علت درد عظیم پدید اید و باشد که تب اید و باشد که رعشه و کزاز تولد کند و حس ان
می باید که چیزی گرد شده اندر زهار اوست و بانگشت بتواند یافت و هرگاه که تمام بگردد و باطن ظاهر
شود شقها پیدا شود و اگر سست تر خی شود و فرو لغزد و هنوز بر شکل خویش باشد شقها پیدا
بود **علاج** نخست روده را بحقنه از ثفل پاک باید کرد تا زحمت از روده دور شود و بول نیز
بیرون اید پس خداوند این علت را مستلقی بخوابانند و پایها او از هم باز کنند و بپشم مرغزی یا کرک
نرم سپید بر سان پلیته هموار انرا بگوشتی بردارند و رحم بدان بجای باز برند بدان پس پاره دیگر [illegible]
اقاقیا با شراب قابض که اندروی چیزهای قابض پخته باشند تر کنند و بر فرج نهند و پشم دیگر که
تر کرده بر فرج و زهار نهند و بر پهلو بخسبند و رانها بهم باز نهند و ان بیمار انگاه دارد و مجمر حوالی
ناف و کرگاه برافکنند و عطرهای خوش بویانند تا رحم میل ببالا کند و از بوی ناخوش نگاه دارند و
روز سیم برین شکل بمانند روز سیم ان پشم باز کنند و ان بدل شراب که اندروی اقاقیا و رگی بود
و انار پوست و غیر ان پخته باشند تر کنند و از ان پشم گرم بگوشتی بردارند همچنان بجمله بر نهند و هم
بر ان شکل می باشد چند انکه ممکن بود و نطولها و ضمادهای قابض بکار دارند **تقارنها** را

برطرف



ن

برطرف فرج فزونی است زنی را که تطهیر نکرده اند ان فزونی بر بندد ان فزونی را بتازی بظر گویند و زن ختنه
ناکرده را بظرا گویند و باشد که بظر دراز گردد و چیزی همچون قضیب پدید اید و از صحبت باز دارد و نخاسان
کنیزکی را که بدین صفت باشد گویند استخوان دارد و این بظر اندر زمستان کوتاه کرده و باشد
که ناپیدا شود و اندر تابستان پدید اید و بعضی زنان باشند که بدین بظر با یکدیگر مجامعت کنند
و جالینوس برین گواهی می دهد و از فلوس منکر است والله اعلم

## گفتار بیستم

## اندر درد پشت و تهیگاه و ریاح افرسه و درد پیوندها و عرق النسا و نقرس و داء الفیل و دوالی و غیر ان

## باب نخستین

### اندر درد پشت و تهیگاه

اسباب درد پشت سوء المزاج سرد باشد ساده و با ماده یا ریح و ماندگی و بسیاری
جماع یا امتلاء رگ بزرگ که اندر پشت است یا ضعیفی و لاغری گرده یا مشارکت درد رحم و اسباب
درد تهیگاه اندر پشت حالها یا باد غلیظ بود یا بلغم خام **علامتها** انچه سبب ان سوء المزاج
باشد علامتهاء سوء المزاج باشد علامتهاء سوء المزاج معلوم است و علامت اسباب دیگر
خود علامات ان باشد و انچه سبب ان امتلاء رگ بزرگ علامت ان درد بود یا حرارت
و ضربان اندر درازی پشت **علاج** انجا که سبب ماده بلغم باشد بماء الاصول و روغن
بادام تلخ بباید پزانید و استفراغ [illegible] نقی و بداروی مسهل بکار داشتن تریاق اربعه
درین باب نافع است و هر شب نخود سیاه اندر اب گرم تر کنند و بامدادان اب با مقدار
وج و روغن بادام و انگبین بدهند سود دارد و اگر دو مغز پیوسته بدهند و سکبینج اندر
در اب نخود نافع بود و اگر سبب امتلاء رگ پشت بود رگ باسلیق و رگ قابض باید زد و
روغن گل مالیدن و غذا سبک دادن نافع بود ان شاء الله تعالی و تقدس

## باب دوم

### اندر حدبه و ریاح الافرسه

هرگاه که مهره پشت یا مهره سینه از جای خویش بیرون شود اگر میل سوی بیرون کند انرا حدبه گویند

ب

واگر میل از اندرون کند ازراباح الاقوس گویند واگر بیک جانب شود از التوا گویند و سبب آن
رطوبتی باشد رقیق که سبب فالج آن شود یا رطوبتی باشد غلیظ که سبب تشنج بلغمی آن بود یا باد
بود غلیظ که مهره را از جای برد پیش از انکه بالغ شود هلاک کرد از بهر آنکه ماده لسره و استفراغ کند و خلع
عظیم و من تولد کند و سبب تولد کودک آنست که او را زود طعام دهند پیش از انکه بطعام خوردن
میل کند بدان سبب اخلاط او غلیظ گردد و مهرهای او را از جای ببرد و خون کم شود و ساقها باریک
شود از بهر آنکه چون مهره از جای برود و بعضی منفذها که غذا از وی بگذرد و باندامها زیرین فرود آید تنگ
شود و نقصان از غذا چندانکه باید بدانجا نرسد علامتها رطوبت آنست که اگر روغن در مالند
نشف نکند و علامت باد نا معروفست انجا که سبب ماده غلیظ باشد علاج فالج کند و علاج ربو و
ضیق النفس کند و سکنجبین عنصلی و لعوق اسقیل دهند و ضمادها از داروی محلل سازند چون
جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج و حلبه و اکلیل الملک و داروها قوت دهنده با آن ترکیب کنند
چون برگ سرو و کوزه و اقاقیا و کلنار و اهلیلج و راسن و اشنه و برگ کنار و روغن سداب و روغن
سود دارد

## باب سیوم

## اندر وجع المفاصل و نقرس و عرق النسا

سبب این علت مادتها فرو ریختن که اندر مفاصل گرد آید و اما آنچه اندر پیوندهای انگشتان پای بود آنرا
نقرس گویند و آنچه اندر حقه ران بود و بران فرود آید آنرا وجع الورک گویند و آنچه از سرین و ران فرود
آید از سوی پس ساق و تا شالنگ و انگشتان خورد از انگشت پای برسد آنرا عرق النسا گویند و
نسا نام آن رگست که از سرین تا شالنگ و انگشتان خورد فرود آمده است و آنچه در دستها و زانوها
و غیر آن بود آنرا وجع المفاصل گویند و سبب گرد آمدن مادتها اندر پیوندها آنست که پیوندها از بهر حرکتها
و اندر هر پیوندی رطوبت نرم نهاده است تا حرکت بنرمی بود و استخوانها سوده نشود و چون بسبب حرارت که از
حرکت پدید آید و تر و رباط خشک نشود و قطع کردن را و میل او را و میل خراس را هم چرب کنند تا حرکت
او بنرمی بود و میل بحرارت حرکت [illegible] نشود و پیوندها گرم نشود و مانده که پدید آید پس باید که خرج رطوبت
دائم شود چون طبیعت قبول رطوبت است از بهر انکه میل ماده بدوست [illegible] کرکشتی این کشتی را
اندر آب ساکن کشتی بمجذاف راند و بدان گرداند از بهر انکه مجذاف آب را بجنباند
و گرانی اندر آب پدید آید تا بقوت گرانی آب کشتی بگذرد و همچنین بسبب حرکتها پیوندها گرانی اندر

رطوبتها



رطوبتها پدید آید و روی بفراخی پیوندها نهد سبب دیگر آنکه پیوندها را قوت هاضمه نیست چندانکه دیگر
اندامها راست از بهر آنکه قوت هاضمه اندر گوشت بیشتر است از بهر آنکه طبیعت گوشت گرم و ترست
و هاضمه را یاری از حرارت و رطوبت باشد و گوهر بندگاه سرد و ترست و رباط و غضروف و
استخوان و طبیعت این همه سرد و خشک است بدین سبب هیچ فضله اندر وی هضم نشود و سبب سوم
آنکه پیوند فضله را دفع نتواند کرد از بهر آنکه طبیعت وی قبول ماده کردنست و اندر وی فراخی
بدین سبب هر فضله که آنجا رسد انجا بماند این سببها که یاد کرده آمد سببهای خلقی است و اما سببهای
عارضی ضعیفی معده است و ناگواریدن طعام و ریاضت ناکردن و طعامهای ناموافق و بی ترتیب
خوردن و مستی متواتر و شراب خوردن بر ریق و طعام از پس طعام خوردن و بر امتلا اندر گرمابه
رفتن و بر امتلا جماع کردن و ماده نزله باندامها فرو سو فرود آمدن و بسیار باشد که بسبب خشمی
عظیم حرارت فضله را بگدازد و اندران حال حرکتی کرده شود ناهموار و بدین سبب فضله اندر بندگاه
افتد و انجا نگاه بماند ماده این علت بود یا خون بود یا صفرا و بلغم آمیخته و این بیشتر باشد و
آنچه بلغم خام باشد عسرتر بود و سودا اکثر بود و بسیار باشد که بندگاه سخت گردد و انگشتان
برهم پیچیده و کوژ شود و باشد که اندر میان پیوندگاه گوشت فزونی پدید آید و این از ماده خونی
افتد و بسیار باشد که نقرس را بداروهای رادع و داروهای قوة دهنده علاج کنند تا مفصل
فضله را قبول نکند و این فضله باندامهای رئیسه باز گردد و سبب هلاک باشد و درد عرق
النسا و نقرس زود معاودت کند و اندر مفاصل دیگر دیر معاودت کند و درد نقرس از
انگشتان پای آغاز کند بعضی را از کف پای و بعضی را از پهلوهای پای و بعضی را همه یا درد کند
و درد و بران بر آید و خداوند نقرس را ضبط خایه دراز شود و خصی و زن را نقرس نباشد و
خصی اصلع نشود لکن زنی که حیض او زود باز ایستد ممکن شود که او را نقرس پدید آید علامتها
اما علامت خون و صفراوی و بلغمی و سوداوی معلومست لکن اینجا علامت خاصه شود آنست که اماس خرد
باندازه بود و رنگ اماس بسرخی و کبودی و سیاهی زند و بلمس گرم نباشد و اگر ماده مرکب بود علامتها
نیز مرکب و ضماد گرم و سرد گاهی سود دارد و گاهی نه و گاه آمیخته سود دارد و ماده مرکب کسی را افتد که
مزاج اصلی او گرم باشد و غذاهای سرد و تر و فقاع و مانند این بسیار خورد و بسیار باشد
که ماده علت تباه گردد همچون ریم و خارش پدید آید سوزان و از جامه و از هرچه بر دباز آید رنج یابد

مفاصل

و باشد که ماده از گرمی و تیزی چنان شود که از استخوان بگذرد و استخوان را بشکند و تباه کند این را طبیبان
ریح الشوکه گویند و فرق میان نقرس و ریح الشوکه آنست که اندر نقرس ماده اندر فضای پیوند بود یا اندر گوشت
و اندر ریح الشوکه ماده اندر استخوان بود **علاج** اگر ماده خونی بود نخست استفراغ خون باید
کرد از جانب مخالف و اگر ماده اندر هر دو پای بود از هر دو دست یکبار رگ باید زد و پس از دو روز
یا سه روز قی باید فرمود و اگر حاجت آید از پس قی مسهل دادن و نخست ضماد و نطول ساکن کننده
باید داد و اندر مسهل دادن و قی باید کرد تا اثر پختگی اندر قاروره پدید آید و صواب تر آن باشد که مسهل
پس از روز بحران دهند و این مدافعت آنگاه توان کرد که حرکت ماده سخت قوی نباشد و درد بقرار
نبود و آب سرد و گرم و نیم گرم و آنچه خوشتر آید بدان اقتصار کردن و نگاه باید کرد تا ماده تمام اندر
پیوندها ریخته شده و از حرکت فرو ایستاده و اگر هنوز اندر حرکت باشد داروهای رادع قوی بکار
باید داشت و اگر این اتفاق افتد و درد زیادت گردد نشان آنکه ماده به اعضاء رئیسه باز میگردد
داروهای نرم کننده باز باید گشت تا آنچه فرود آمدنی است از ماده فرود آید و آب گرم و فاتر اندرین
حال سود دارد خاصه اگر بنفشه و بابونه اندروی پخته باشند و صواب آنست که آنجا که ماده بسیار
باشد و هنوز اندر حرکت بود و حرکت او قوی نبود زود به استفراغ مشغول شوند و آنجا که ماده اندک
بود و حرکت آهسته از داروهای رادع باکی نباشد که اندر عرق النسا که رادع ماده را اندر قعر پیوندگاه
افکند و آنجا باز دارد و اگر ماده صفراوی باشد نخست قی باید فرمود پس چون اثر پختگی پدید آید مسهل
دهند و باید دانست که اندر علتهای خونی و صفراوی سکنجبین سخت نافع بود لکن اندرین علت سکنجبین ترش
موافق نباشد از بهر آنکه ترشی سرکه عصب را ضعیف کند و ماده ساکن را لطیف کرداند و بجنباند و با ماده علت بیامیزد و
بجایگاه درد آرد و سکنجبین شوری که از تخمها گرم کنند سازند زیان دارد و ماده علت را بسوزد و
تری آن باد را خرج کند و باقی آن عسر شود و مسهل ضعیف تر در اول علت سود ندارد از بهر آنکه استفراغی
نکند که علت زایل شود لکن ماده آرامیده را بجنباند و علت را مدد کند اما در اوجاع خونی استفراغ
بمطبوخ هلیله زرد و کابلی و فستقین و شاهتره و خرما هندی و آلوی سیاه و مویز باید کرد و از این
مطبوخ مبلغی تمام باید داد چنانکه استفراغ تمام کند و اگر با اوجاع مفاصل تب باشد آب عنب
الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی جوشانیده و صاف کرده با اندکی خیارشنبر فلوس باید داد و باشد
خشک و شکر اندر آب لبلاب یا اندر جلاب خام و اگر حرارت کمتر بود ده درم هلیله زرد اندر جلاب





خام ترکنند یکشبانروز و بپالایند و ده درم لعاب اسبغول با آن بیامیزند و بدهند و از پس آنکه تب زایل شود
عنب الثعلب اگر با آب کاسنی و آب بادیان و آب کرفس بیامیزند و یک مثقال ایارج فیقرا اندروی حل
کنند یکشبانروز و پس بپالایند و بدهند و اگر تب نباشد و مسهل توان داد استفراغ بمطبوخ
سورنجان و حب سورنجان باید کرد و از پس مسهل داروی مدر باید داد از بهر آنکه ماده این علت
فضله هضم ثانی و ثالث بود و هضم ثانی اندر جگر باشد و هضم ثالث اندر رگها و باطراف پاک شود و بسیار
کسان باشند که از داروی مسهل قوی و از حقنه منفعت یابند و علت ایشان بادرار زایل شود و مردمان
نحیف را داروی مسهل قوی و داروی مدر نشاید داد از بهر آنکه تری از تن ایشان به اسهال و
بادرار خرج شود و خون گرم شود و بسوزد و مضرتهای بزرگ تولد کند این دقایق نگاه داشتن واجبست
و اگر ماده علت صفرا بود نخست قی می باید فرمود پس استفراغ کردن بمطبوخ هلیله زرد و خرما هندی
و عناب و آلوی سیاه و شاهتره و تخم کشوث و اثر الصبر و سقمونیا قوت داد و صفت حبها و
مطبوخها دیگر اندر قرابادین باید جست و اگر علت از صفرا و بلغم مرکب بود مسهل بدین گونه
سازند بگیرند صبر یک درم سورنجان چهار دانگ هلیله زرد چهار دانگ هلیله کابلی نخل سرخ
مصطکی از هر یکی دانگی حب کنند یک شربت بود و صفت مطبوخ و ضمادها اندر قرابادین یاد کرده آمده
و اگر ماده بلغم خام بود نخست آن را باید پزانید بدین طریق نخست چهار روز سکنجبین عسلی دهند
با آب بادیان تریامالی که زیره و تخم بادیان اندروی جوشانیده باشند اگر پس از چهار روز
اندر قاروره اثر پختگی پدید آید استفراغ کنند بمسهل موافق و اگر پختگی پدید نیاید چند روز ماء الاصول
دهند با روغن بید انجیر پس طبع را با ایارج فیقرا و تربد نرم کنند پس سه روز دیگر ماء الاصول دهند و روز
چهارم سکنجبین دهند بماء الاصول و روز دیگر استفراغ کنند بحب منتن و حب شیطرج و مانند آن
و اگر خلطی صفراوی آمیخته باشد مسهل سخت گرم نشاید داد و حب مسهل از داروی که اسهال
صفرا کند خالی نباید که باشد از بهر آنکه اگر چه از استفراغ بلغم اندر حال خفتی پدید آید زود باشد که
دیگر بار بلغم بقوت صفرا اندر تن روان گردد و بجایگاه درد باز آید و اما عرق النسا علامت عرق النسا
آنست که اندر پا از جدا و ند علت رطوبتی مخاطی باشد و قامت بدشواری راست تواند کرد و آنجا که
علامتها خون ظاهر بود نخست رگ باسلیق باید زد پس رگ پای زدن و اولی تر آن بود که دو روز نیز بر
لطیف کند پس رگ پای زنند و اگر درد از جانب وحشی و وی آید عرق النسا زنند و اگر بجانب

انسی فرود اید رگ صافن زنند و اندر پشت پای رگی است میان خنصر و بنصر ان رگ نیز زنند و گفته اند این رگ زدن اندر علت عرق النسا نافع تر است از باسلیق عرق النسا زدن همچنانکه اسلیم اندر بیماری جگر و سپرز نافع تر است از باسلیق زدن و جالینوس میگوید که صافن و مابض زدن اولی تر از عرق النسا و مابض نافع تر از صافن است و حجامتها نیز و روغنها نرم مالیدن اندر گرمابه معتدل و ابزن معتدل نشستن سود دارد و اراکه قی کرده باشند و مسهل خورده دارو ی مدر بایداد **صفت داروی مدر** بگیرند کمادریوس خیطیانا از هر یک ده درم زراوند گرد دو درم تخم سداب دوازده درم کوفته و بیخته شربتی دو درم با سه درم شکر و مجالس بر نهادن و اندر اب گوگرد نشستن و ضماد ریش کننده بر نهادن و داغ کردن صواب باشد **صفت ضمادی که ماده را ظاهر کند** و تحلیل کند بگیرند تخم سداب و شتی حب الغار انگدان نطرون شیح ارمنی قردمانا تخم حنظل نانخواه از هر یکی راستارا است سداب تر زفت رومی اسوم اشق از هر یکی پنج استیر جاوشیر یک استار بر زد یک استیر و نیم گوگرد یک استیر بر هم سازند چنانکه رسم است زفت و گوگرد بهم بسایند و استا راست و بر کاغذ طلا کنند و بر جایگاه درد نهند و بگذارند تا خود بیفتد و خردل و سرگین کبوتر و انجیر و انجیر بسرشند و ضماد کنند تا ریش کرد و صدید بیالاید چند روز بگذارند تا ماده پاک شود و پنج و بوره و فرفیون و عاقرقرحا با موم روغن سداب سرشته ماده را ظاهر کند و ریش کند **صفت شیافی نافع** بگیرند سکبینج جاوشیر مقل اشق زنجبیل انزروت سورنجان شقاقل تخم حنظل نمک هندی جندبیدستر زرنباد قسط ماهی زهره برگ سداب انیسون تخم بادیان بوره با هم راستارا است و اگر هیچ اثر نکند نفط سپید دهند سه روز هر بامداد درمسنگ با سکنجبیل شراب

باب چهارم

## اندر دوالی و داء الفیل

**دوالی** علتی است که رگها ساق پای غلیظ گردد و خون گره گره بران رگها پدید اید سبب ان فراخ بشدن رگها و امتلا باشد و طعامهای غلیظ خوردن و از پس طعام رفتن و گرم حرکت کردن و این علت بیکاران و پیاده روان را و حمالان را افتد و باشد که سبب انتقال ماده بیماری حاده باشد یا بیماری سپرز و بعضی دستکاران این علت را علاج کنند و ساقها بدان علاج ضعیف و لاغر شود از بهر انک غذا از وی باز بسته شود و لیکن محکم شود و علاج دشوار پذیرد **داء الفیل** علتی است

که سبب ان



که سبب ان همچون سبب دوالی باشد و قدم و ساق پای غلیظ گردد همچون پای پیل و ماده این علت خون بلغمی سوداوی باشد و ماده دوالی هم ازین نوع باشد لکن از بهر انک ماده داء الفیل از عفونت خالی نباشد و ماده دوالی عفونت ندارد مخالف این باشد و دلیل برین انست که داء الفیل ریش گردد و دوالی ریش نگردد و داء الفیل نخست سرخ باشد پس رنگ بگرداند **علاج** اگر بفصد حاجت اید رگ باسلیق زنند پس قی فرمایند بیدار و ما که بلغم و سودا برارد و اسایش جوید و پای بر بالین نهاده دارند و اگر بضرورت بباید رفت از بن ران تا قدم بعصابها بپیچند چنانکه از قدم و شتالنگ اغاز کنند و گام اهسته نهند و هر هفته ایارج فیقرا و غاریقون و افتیمون و حجر ارمنی شربت معتدل نهند و استفراغ بما الجبن کنند و از پس فی استفراغها خاکستر چوب کرنب و چوب گزوارد حلبه و سرگین بز و تخم ترب و تخم حرجیر کوفته بروغن زیت خام و بروغن زیت انفاق بسرشند و طلا کنند و بسیار باشد که بر ساق بثرها براید بر شکل ثمرة الطرفا و حبة الخضرا و درخت حبة الخضرا که بتازی البطم گویند بدین سبب این بثرها اطبیان البطم گویند و علاج این همچون علاج دوالی بود و همچون علاج ریش دوالی

[illegible]

باب پنجم

## اندر درد پاشنه

اسباب درد پاشنه زخمی بود یا موزه تنگ یا فشار دیا ماده از بالا فرود اید **علاج** اگر سبب زخمی بود مامیثا با گل ارمنی هر یک جدا اندر اب حل کنند و طلا کنند و اگر سبب فشار دن موزه باشد همین علاج کنند و نخست اندر اب سرد نهند یک دو ساعت و اگر سبب فرود امدن ماده بود قی فرمایند و روغن گل بر مالند نافع بود ان شاء الله تعالی و تقدس بحق نوح قمه

باب ششم

## اندر کوفته شدن ناخن

برگ مورد و برگ سرو کوفته ضماد کنند و انار تمام نارسیده اندر شراب بپخته سود دارد و اگر نمک و کوز مغز بادام بیامیزند صواب باشد و مغز فستق کوفته بر نهادن سود دارد و اگر کبود شود ارد گندم با زفت بسرشند و ضماد کنند والله اعلم بالصواب

باب هفتم

## اندر دمیدن و خاریدن ناخن

باب دریا می باید نشست یا بطبیخ عدس و ضمادها از بلبوس و انجیر خشک پخته و زفت
رومی هر یک جدا بهم لیس کنند سود دارد ان شاء الله تعالی و تقدس

## گفتار بیست و یکم
## اندر تب و انواع و علاج ان

### باب نخستین
### اندر انکه تب چیست و چگونه پدید اید

تب حرارت غریب است که در دل بر افروزد و با هوای که در تجویف دل است که طبیبان ان را روح
کویند بیامیزد و گرم کند و با خون اندر رکها و شراین بگذرد و اندر همه تن پراکنده شود همه تن را گرم کند
و حالی مضرت ان اندر فعلهاء طبیعی پدید اید و فعلهاء طبیعی شهوت طعام و شراب و هضم ان و قوت
خاستن و نشستن و خفتن و رفتن و مباشرت کردن و غیر ان و اما گرفتن و کشاده شدن تب چنان
باشد که مادهٔ فضولی اندر تن پدید آید و حرارت غریزی از هضم و بر اندن او و اصلاح او ردن
ان عاجز باشد از ان ماده بخاری تولد کند و روح اندر شریانها غلیظ کند و بدان سبب بدشواری
گذر تواند کرد و بدشواری دم توان زد و محتقن شود گرم شدن نا طبیعی و ان گرمی بدل باز دهد و
از دل باز بشریانها باز اید و اندر همه تن پراکنده شود تب پدید اید از بهر انکه هر گاه که ماده گرم اندر عضوی
گرد اید و انجا گرم شود سوء المزاج گرم اندر ان عضو پدید اید و شریانها و روح ان عضو گرم باشد و ان
حالت تب ان عضو باشد از بهر انکه شریانها از دل رسته است هر گاه که روح و شریانهاء عضو گرم
شود گرمی ان اندک اندک بدل باز دهد و هوا که اندر تجویف دل است ان حرارت غریب را و سوء المزاج
گرم را قبول کند و باز از ان شریانها و همه تن باز دهد و همه تن را گرم کند بدین سبب تب چنانکه دل مبدء
حرارت غریزیست مبدء حرارت غریب گردد و از بهر ان گفته اند حرارت غریب است که اندر دل
بر افروزد و با روح و خون که اندر شریانهاست اندر همه تن پراکنده شود و کشاده شدن تب چنان باشد
که ان بخارها که اندر تجویف دل است و خون را که اندر شریانها غلیظ کرده کرده باشد و گرم کرده و تب
اورده بقوت حرارت غریب و معونت حرارت غریزی پخته شود و لطیف گردد و بظاهر تن منفذ
شود و بسوی بیرون میل کند و تحلیل پذیرد و تب کشاده شود تب امدن الفت و کشاده شدن
تب این و هر گاه که تن از اخلاط پاک باشد تب یک روزه باشد طبیبان ان را حمی الیوم کویند
یوم





واگر اندر تن خلطی بد باشد حرارت اندر ان او برد تبی که بدان خلط منسوب است تولد کند

### باب دوم
### اندر اجناس و انواع تبها

باید دانست که مادهٔ ترکیب مردم سه جنس است یکی بنیاد اندامهای اصلی است که بنیاد تن بر وی است چون
استخوان و گوشت و غیر ان دوم رطوبتها که اندر تجویف تن است چون مغز و خون و دیگر اخلاط
سیوم ارواح است روح طبیعی و حیوانی و نفسانی و هر گاه که حرارت تب اندر اندامهاء اصلی
او برد ان را تب دق کویند و هر گاه که اندر اخلاط او برد پس اصلی باز دهد ان را تب خلطی و تب
ماده و تب عفونی کویند و هر گاه که حرارت اندر روح او برد و خلطها و اندامها از ان گرم شود ان را تب
یکروزه کویند و بتازی حمی یوم کویند از بهر انکه حرارت این تب نخست اندر روح او برد و روح
لطیف تب اندر وی بسیار درنگ نتواند کرد زود تحلیل پذیرد و اگر بجنس دیگر باز نگردد یک
شبانروز بیش نباشد بدین سبب حمی یوم کویند و ممکن است که زود تر کشاده شود و نیز باشد
که از شبانروز در گذرد و دو شبانروز تا سه شبانروز بدارد و جالینوس میگوید که ممکن است
که تا پنج شبانروز بدارد و بعضی سبب این تب گرم شدن خون باشد بی انکه عفن شود و اغلب
ان باشد که هر گاه که از سه شبانروز اندر گذرد از یکروزه بگردیده باشد و جنسی دیگر شده باشد
و شناختن تب یکروزه دشوار است و علاج اسان و ماده تبها بعضی بسیطاست
و بعضی مرکب و بعضی حاده است و بعضی مزمنه و بعضی مطبقه است و بعضی منفتره و بعضی
بذات خویش بیماری باشد و بعضی عرض دردی و اماسی و بعضی با لرزه و بعضی با اعراض و بعضی
اهسته تر باشد و ماده تبها که از عفونت اخلاط تولد کند چهار نوع است از بهر انکه
اخلاط چهار است گاهی اندرون رگها عفونت پذیرد و گاهی بیرون رگها انواع تب
هشت گردد چهار انکه اخلاط اندرون رگها عفن گردد و چهار انکه بیرون رگها این انواع
را با یکدیگر ترکیب افتد و انواع ان بسیار گردد و باشد که یک تب ثابتی چنانکه مرکب شود و گاهی
اهسته با اهسته و گاهی میانه با اهسته و گاهی اهسته با سوزانی و گاهی مطبقه با
مطبقه و گاهی مطبقه با منفتره و گاهی منفتره با منفتره هنگام کشاده شدن یکی هنگام امدن نوبت
دیگر باشد تا بیمار پیوسته اندر تب باشد و چنان نماید که یک تب است که نوبت ان
لازم است و اعراض ان مختلف هر گاه که مطبقه با مطبقه یا منفتره با منفتره مرکب شود و اعراض

باشد و بعضی با لرزه
دیگر با دو تب با مثل ان

هر دو پیوسته برجای باشد و فرق میان آنکه یکی از دیگری صعب‌تر است بصعبی و سهلی اعراض پدید آید
و هرگاه که مفتره با مطبقه مرکب شود اعراض مطبقه لازم مرکب گردد و چون نوبت اعراض
مفتره آید اعراض مفتره بران زیاده شود و چون مفتره بگذرد اعراض آن زایل شود و اعراض
مطبقه برجای باشد و تبهاء عفونی که مادهٔ آن از بیرون رگها عفونت پذیرفته باشد
انرا دایره و مفتره و نایبه خوانند از بهر آنکه یک روز و نوبتی باز آید چنانکه بلغمی هر روز باز آید
و صفراوی یکروز آید و یکروز نه و این تب راغب گویند و سوداوی یکروز آید و دو روز نه و این را
ربع گویند و اگر صفرا و بلغم آمیخته شود یکروز گران‌تر و یکروز آهسته‌تر و این را شطر الغب گویند و
تبها که مادهٔ آن زیدرون رگها عفونت پذیرد دگر گسسته نگردد لازم باشد بدین سبب آن را لازمه
گویند و مطبقه نیز گویند و حال خون اندر عروق از دو بیرون نباشد یا گرم شود یا آنکه عفن گردد
و تب را که از آن تولد کند سونوخس گویند یا گرم شود و عفن گردد و تب را که از آن تولد کند محرقه
گویند از بهر آنکه خون از حدت صفرا گرم شده باشد و خون که اندر رگها عفن [گردد] از سه حال بیرون
نباشد یا اندک عفن گردد و بیشتری بسلامت باشد یا بیشتری عفن گردد و اندکی بسلامت
باشد یا همه عفن گردد و هرگاه که همگی عفن گردد مردم زنده نماند و تبهای خونی همه مطبقه باشد
جدا آنجا از گرم شدن خون تولد کند و جدا آنجا از عفونت آن و خون که از بیرون رگها عفونت
پذیرد سبب آماس خونی بود اندر احشا چون معده و جگر و سپرز و زهره و روده و
شش و عصبها و عضلها و این تبها که از این آماسها تولد کند بذات خویش بیماری نباشد
لکن عرض آماس باشد و باید دانست که تب اندر مزاجهای گرم و تر بیش از آن تولد کند که
اندر مزاجها دیگر خاصه اگر تری بر گرمی غالب شود و خداوندان مزاج گرم را عرق و بول و براز
گنده باشد و این مزاج گذشته اندر مزاج گرم و خشک تب یکروزه بسیار تولد کند و ما[یه]
که این تب محرقه شود یا دق و از این هر دو نوع مزاج گذشته اندر مزاجی که تری علیه دارد و گرمی و خشکی
برابر باشد تب یکروزه بسیار افتد و اگر از آن بگذرد عفونی شود و مزاجها که گرمی و سردی برا[بر]
بر بود و تری غلبه دارد تبها عفونی بسیار افتد و اندر مزاج سرد و خشک تبها گرم کمتر آید خاصه یکروزه

گردد

و نیمه بسلامت باشد

بخار بسیار

تری

## باب سیوم اندر حمی یوم



سبب حمی یوم یکی عفونت هواست که با بخار بود که با هوا بیامیزد یا گرم شدن دل و دماغ از حرارت
آفتاب و حرارت گرمابه و آتش یا بی‌هنگام اندر آب تنک غسل کردن یا آب بد خوردن یا ناگاه
حرکتی و ریاضتی کردن بر خلاف عادت یا اندر جماع الحاح کردن یا بی‌خوابی و غم و اندیشهٔ بسیار
یا غذاء ناموافق **علامتها** یکی آنست که اسباب این تب واصل باشد سابقه نباشد
و تکسر و کسلانی و دردها چنانکه اندر دیگر انواع باشد اندرین تب هیچ نباشد و اگر صداعی
تکسری باشد لازم و قوی نباشد و قاروره و نبض خوب باشد یا آنکه اگر هر دو خوب
نباشد حکم نشاید کردن که تب یکروزه نیست از بهر آنکه ممکن بود که سبب آن حال دیگر بود
که پیش از تب بوده است خداوند تب را اندر گرمابه فرستد اگر اندر حال که اندر گرمابه آید فرا نشانی
یابد که عادت بوده باشد بدانند که تب عفونت است یکروزه نیست و اگر هیچ فرا نشانی نیابد
یکروزه است یا آنکه ممکن گردد که یکروزه باشد و درنگ کردن اندر گرمابه اخلاط ساکن را بجنباند
و بدان سبب تب یکروزه عفونی گردد پس صواب آنست که از گرمابه بدان قناعت کند که
بیازماید که تب کدام نوع است و هیچ درنگ نکند **علاج** هیچ کس را از خداوندان این تب از غذا
باز نشاید داشت مگر کسی را که سبب تب از تخمه باشد و دیگر همگنان را غذاء لطیف باید داد چون
فروج و بزغاله و تنک جو و اسفاناخ یا غوره و مانند آن خاصه مردم صفراوی را و کسی که اندر ابتداء
تب فرا نشانی یافته باشد اگر هم اندر آغاز تب باشد لقمی چند نان اندر آب زده یا اندر گلاب
یا اندر آب انار یا اندر شراب ممزوج باید داد و اگر سبب تب رنج و ریاضت باشد آسایش
باید فرمود و اگر سبب تب بسته شدن مسام و کثافت بشره [بود] ریاضت معتدل و مالیدن
بخرقهاء درشت باید فرمود پس آبزن و گرمابه و مالیدن فرمود و غذا اندر آخر انحطاط تب باید
داد و از آب سرد منع نباید کرد از بهر آنکه تا قوت برجای باشد از مضرت آب سرد نباید ترسید
و باید دانست که آب سرد اندر راحت دادن روح و باز داشتن حرارت غریب اولی
بهترین علاجهاست مگر که اندر احشا ضعفی باشد و تب سدّی باشد اندک تر و با حذرتر باید داد
و هیچ کس را اندرین تب استفراغ نشاید کرد مگر خداوند سدّی امتلائی را و خداوند تخمه را و گرمابه
اندر آخر تب سخت نافع بود مسام بگشاید و تری اندامها باز آرد و بخار فاسد تحلیل کند

یا بدبکه

## باب چهارم اندر تب دق و علاج آن

بباید دانست که اندر تن مردم سه نوع رطوبت طبیعی است هرگاه که یک نوع از این رطوبتها خرج شود
تب دق تولد کند نخستین رطوبتی است که اندر رگها و همه اندامهای اصلی پراگنده است
بر سان طلی که بر شب اندر فصل خریف بر بامها بنشیند آفریدگار تبارک و تعالی اندر جبلت طبع
قوتی نهاده است که هرگاه که سببی افتد که مردم طعام و شراب دیر تر یابد طبیعت بدان قوت روی
بر طوبت آرد و آن را هضم کند تا به حرارت بگدازد و تحلیل پذیرد ابتداء دق پدید آید و دشوار توان
دانست و علاج زود پذیرد دوم رطوبتی است که با اندامها سرشته است و بدان مانند شده است
لکن هنوز محکم نگشته است هرگاه که حرارتی قوی تر بدو رسد و بگدازد کرده دق محکم تر شود
و آن را ذبول گویند و این را ابتدا است و تزاید است و انتها تا در ابتدا و تزاید باشد علاج ممکن
چون با انتها رسد علاج دشوار پذیرد سیوم رطوبتی است که پیوستگی اجزاء اندامهای اصلی
بدانست هرگاه که این رطوبت خرج شود تفتت پدید آید و پیوستگی اجزاء اندامها باطل شود
و این را علاج نباشد و مثال رطوبت نخستین چون روغنی است که اندر چراغ باشد
و مثال رطوبت دوم روغنی است بلکه اندر فتیله خورده باشد و مثال رطوبت سیوم رطوبتی
است که پیوستگی فتیله بدانست بدین قیاس باید کرد و مبدأ دق حرارت دل است و گاه باشد
که حرارت جگر و معده و شش بدق ادا کند از بهر آنکه حرارت این اندامها بدل رسد و نیز
باشد که طبیب بضرورت حمی یوم تب عفونی و تب ورمی بدان ادا کند و بسیار باشد
که بضرورت سبب ضعف قوت و غشی یا القلم و دیدن یا حرکت یا باد و داء المسک و دل بدان سبب گرم
شود و بیماری بدق ادا کند **علامتها** نبض صلب و دقیق باشد و ضعیف و متواتر و چشم
رگ و خالی آن گرم تر از جای دیگر باشد و بیمار از حرارت تب آگاه نباشد و چشمها در اندر کو
و کفها بر آید و بینی باریک شود و رونق و تازگی رنگ روی برود و هرگاه که فوق غذا خورد پس
بزمان حرارت تب ظاهر شود همچون چراغ که روغن باید بر افروزد نبض قوی تر شود و این دلالت
ترین شکایت **علاج** تا قوت بر جای باشد و استخوانها پوشیده باشد
باشد و ذبول ظاهر نباشد امیدوار باشد اما هوای خانه و بستر بیمار خنک باید و بنفشه و
نیلوفر و برگ بید نشسته و گل تازه و شاسفرغم سرد کرده و میوهای خوشبوی پیش او نهاده
داشت تا بوی آن بدو میرسد و شربت اب کدو آب خربزه هندو و آب انار ترش





و آب انار ترش با روغن بادام و شراب خشخاش و کشکاب که اندر وی کدو و سرطان تازه پخته باشند با روغن
بادام و شکر و صندل دادن و غذا تری افزایند باید داد چون قلیه کدو و قلیه خیار و اسفاناخ و ماهی
تازه کوچک و خایه نیمبرشت و مزوره کشک و ماش مقشر و باچه اندر کشکاب پخته و مانند آن و این
فاتر و روغن بنفشه و مانند این مالیدن و شیر زنان و شیر خر دادن و بر اندامها دوشیدن

یاد

## باب پنجم

## اندر تب مطبقه

**علامتها** رنگ روی و رنگ چشم سرخ باشد و رگها بر خاسته و پر شده و طعم
دهان شیرین و حرارت تب حرارتی باشد همچون حرارتی کسی که از گرمابه بیرون آید **علاج**
فصد باید کرد در خورد قوت و عمر و فصل سال خون کردن پس از فصد بمطبوخ هلیله
استفراغ کردن و سکنگبین ساده تسکین دادن ان شاء الله تعالی

باد

## باب ششم

## اندر تب محرقه

تب محرق

دو نوع است و هر دو لازم باشد و اگر یکبار بدنش ظاهر نباشد یک نوع آنست که ماده
آن صفرای سوخته باشد که زندرون رگها هم تن عفونت پذیرد یا زندرون رگها که حوالی
دلست عفونت پذیرد و تولد بلغم شور از رطوبت رقیق باشد که با صفرای سوخته
آمیخته گردد لیس از روی حقیقت ماده نوع دوم هم تیزی صفرا باشد که رطوبت رقیق را شور
کرده اند و عفن **علامتها** حرارت این تب لازم باشد و باطن سوزان تر از ظاهر
و بدان سبب تشنگی سخت غالب بود و اندر آغاز تب سرما و قرار نباشد و عرق
نکند الا نزدیک بحران و روز بحران سرما آغاز کند و با خو عرق و زفان سیاه باشد یا
زرد یا درشت و سیاه تر باشد و زرد میانه باشد و فرق میان محرقه و مطبقه
آنست که محرقه نوبت غب قوی تر شود و رنگ روی و چشم بدان سرخی نباشد و بحران
یا بقی باشد یا با سهال یا برعاف یا بعرق **علاج** اندر تسکین حرارت مبالغت باید کرد و هوای
خانه خنک داشتن و تن بجامه پوشیده داشتن تا نسیم هوای خنک بنفس در آید
و حرارت تب از طریق مسام تحلیل پذیرد و باندرون باز نگردد و سکنگبین ساده و شراب غوره

الشعیر
... بکاه بعد ...
با رسیس
و آب کشکاب
قرص کافور ... سنجبین
سدکسیح

و شراب حماض و شراب ترنج و شراب صندل و قرص کافور و سکنگبین دادن و بعوض غذا آب کدو و آب
خربزه دهند و آب خیار ترش و کشکاب رقیق دهند و اگر باستفراغ حاجت آید فلوس خیار شنبر
اندر طبیخ خرما هندی حل کنند و بدهند نافع باشد ان شاء الله تعالی وحده

## باب هفتم

این تب روزی بود و روزی نه

درازی مدت این تب هفت ساعت باشد و بیشترین دوازده ساعت و کمترین چهار ساعت
و هر چه از دوازده ساعت بگذرد از اندازهٔ غب خالص دور باشد اگر تدبیر صواب رود عدد
عدد نوبتها از هفت بیش نباشد و باشد که بچهار نوبت بگذرد و بسیار بود که بسبب
لطافت ماده بیک نوبت بیش نیاید و بقی یا بعرق یا باسهال صفرا بگذرد و نبض عظیم مختلف باشد
و قاروره سرخ و ناری و رقیق حرارت او سوزان تر از دیگر تبها باشد نیک بلرزاند و
زود ساکن شود و باید دانست که سبب سرما که اندر آغاز تب باشد حرارت تب است که
رطوبتی را که باید بگدازد و بر عضلها ریزد تا سرما آن محسوس گردد و سبب آنکه بیش از تب
اگر چه آن رطوبت را که اندر تن بود سردی آن محسوس نبود آنست که آن رطوبت که اندر تن
بود نه از حالی بحالی بگشت و از جای بجای نشد و هر چه اندر تن ساکن باشد اجزاء
تن با اجزاء آن خو کند و چون بگداز از حال بگردد و داخل او خارج شود و خارج آن داخل
و از جای خویش بجنبد و هر چه از جای خویش بجنبد و از حالی بحالی شود و از جای بجای
حرکت کند هر جزوی از قرارگاه خویش بیرون آید و مجاورت و خو کردگی اجزاء تن با اجزاء
رطوبت بگردد و هر جزوی از اجزاء تن سردی آن جزوی که با آن خو کرده نباشد اندر یابد لرزه
بدید آید          هر بامداد سکنگبین دهند سرد کرده یا شراب غوره یا شراب ریواج یا
شراب آلو و روز تب اندر آن حال لرزه بدید آید سکنگبین با آب گرم دهند تا باشد که قی
افتد و مادهٔ صفرا در آن حال برآید اگر قی نیفتد نقی و تهیج حرارت غریزی حرکت کند و مادهٔ
تب را بگدازد و بدان سبب لرزه زودتر ساکن شود و هر گاه که تب گسارده شود اندک
کشکاب دهند و روز دیگر که روز تب نباشد انار ترش و شیرین دهند یا شیرخشت کوفته و فشارده
و شکر برافکنده تا هم حرارت را ساکن کند و هم بقوت شحم و شکر صفرا دفع کند یا شراب آلو دهند
یا شراب گل تر با سکنگبین یا آب میوها آمیخته و سرد کرده یا آب خرما هندی با اندکی خیارشنبر با

مقدار



بامقدار پانزده درم مغز پرورده و اندر گلاب گداخته پالوده با دو درم بزر قطونا اندر آب و شکر و
مزوره از آب غوره با آب آلوی سیاه یا اندر کشک جو همه بشیرهٔ مغز بادام و اگر باتب صداعی
و تاسه باشد طبع را بحقنهٔ نرم مجیب کردن اولی تر یا بشیاف از شکر و بنفشه و سقمونیا و تدبیر

## باب هشتم

غب غیر خالصه و شطر الغب از جملهٔ تبهاست که از ترکیب صفرا و بلغم تولد کند و کمابیش و چگونگی ترکیب
انرا حدی نتوان داد از بهر آنکه بلغم گاهی غلیظ و بسیار تر باشد و گاهی اندک تر و رقیق تر
و گاهی صفرا بیشتر باشد و گاهی هر دو بیرون رگها و گاهی یکی زندرون رگها باشد و یکی بیرون
بدین سبب تبهاء مرکب را نامی خاصه نیست مگر این دو تب را          فرق میان هر دو
آنست که اگر چه مادهٔ شطر الغب صفرا و بلغم باشد هر دو ماده بهم آمیخته نباشد چنانکه چون یکجز گرده
بدین سبب نوبت تب هر یکی جداگانه باشد و مادهٔ غب غیر خالصه آمیخته باشد چون یکجز گشته
بدین سبب فعل هر یکی جداگانه پدید نتواند آمد و بسیار که اندرین تبها اندر یک نوبت دو بار یا سه بار
سرما فراشا پدید آید و باز گرم شود و علامت غلبه هر خلطی از اعراض احوال تب باید جست علاج
طریق صواب آنست که اندر علاج این تبها تدبیر طبع نرم داشتن و تدبیر قی کردن و تدبیر ادرار بول
و تدبیر گشادن مسام و عرق آوردن و پاک کردن تن از مادهٔ تب بیشتر اندر تسکین حرارت کنند و
این تدبیرها بچیزهای سبکتر و لطیف تر کنند و بدان طریق که آسان تر باشند و استفراغ قوی
پس از نضج بکنند و اندر اعراض تب نگاه کنند و بدفع مادهٔ غالب بیشتر کوشند و اگر حاجت بتسکین
حرارت بیشتر باشد سکنگبین ساده دهند و اگر بزوری باید تخم کاسنی و تخم کشوث کنند و یا
حب تخم خیار و خیار بادرنگ دهند و اگر بتلطیف و بزاینده حاجت بیشتر آید کشکاب دهند و نخود
و تخم بادیان و صعتر و زوفا خشک و نعنع و سنبل و آنچه در خور باشد اندر کشکاب می پزند و
بیش از کشکاب سکنگبین ساده دهند یا بزوری بقدر حاجت و آب بادیان و گلنگر اندر وی
گداخته و سکنگبین سادهٔ عسلی و شراب غورهٔ عسلی و گلنگر با سکنگبین سرشته این همه تبها
موافق و هر گاه که اثر نضج پدید آید تدبیر استفراغ کنند برفق و گلنگر گداخته و پالوده با سکنگبین
دادن صواب باشد و شراب افسنتین موافق باشد و نیم درم تربد اگر غاریقون و نیم دانگ سقمونیا

شراب کل یا اندر کلنکر سرشته شربتی لطیف و سبک است و اگر باستفراغ قوی تر حاجت اید معجون خیارشنبر دهند و از پس استفراغ قرص کل دهند بدین                کل سرخ ده درم سنبل دو درم اصل السوس پنج درم مغز خیار و تخم کاسنی از هر یکی چهار درم شربتی یک مثقال و اگر صفرا و بلغم برابر باشند بکیرند کل سرخ ده درم مصطکی یک درم سنبل دو درم تخم کاسنی سه درم شربتی سه مثقال با کلنکر بدهند

## باب نهم

تب ربع دو جنس است نایبه و لازمه اسباب ربع اسباب تولد سودا است و بیشتر تبهاء ربع کم خطر باشد و اگر اندر تدبیر و علاج خطا نیفتد مدت دراز تر بی وی بس از یکسال نباشد و مردم بدین تب از بیماریها سوداوی چون صرع و مالیخولیا و فتق برهد لیکن اگر در علاج خطا کند و ماده سخت خام بوده باشد بود که دوازده سال بدارد و انچه دراز کند با استسقا ادا کند                سخت سرما و لرزه اندک بود و هر نوبتی زیاده میشود تا وقت انتها سرما باورد استخوان و تکسر بود و بیک بار زاند چنانکه دندانها بر هم می زند و دیر گرم شود از بهر انکه ماده غلیظ و سرد باشد و نشان نضج کم شدن سرما بود و بسیار باشد که تب غب تابستانی اندر خریف بربع باز کردد از بهر انکه ماده رقیق بعرق و دیگر استفراغها خرج شود و غلیظ بماند و مدت نوبت ربع خالصه بیست و چهار ساعت و مدت اسایش چهل و شش ساعت باشد اما اگر ماده سودای بلغمی شود نوبت دراز کردد و نبض بطی و نرم باشد و بول غلیظ و اگر خلط ماده صفرا بود نوبت کوتاه تر باشد و نبض سریع و متواتر و عرق بیشتر اید و اگر ماده سوداوی لکن بود علامات ظاهر بود و اگر ماده سوداوی بود عمر باشد و فصل و سال و مزاج بیمار و سحنه و عادت بیمار و تدبیرهاء گذشته بران گواهی دهد                روز نوبت از طعام و شراب باز دارند خاصه از اب سرد و اندر اغاز تب اگر قی تواند کرد سخت نافع باشد و روز دیگر که از پس نوبت باشد غذا شوربا دهند بگوشت پخته با نخود و شبت و روز دیگر که فردا نوبت خواهد بود نخودات دهند یا گوشت با زیره بروغن بادام یا روغن گاو و اندر ان دو روز که تب نباشد بامداد کلنکر دهند با سکنکبین سرشته و بعد از ان بخند ساعت ... کشکاب دهند با نخود بخته و تا اثر نضج نه بینند استفراغ قوی نکنند و تبها خمس و سدس و سبع بران ...

بلغ



## باب دهم

هرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت طبیعی اثر کند عفونت اندر وی پدید اید نا طبیعی شود و تب بلغمی تولد کند                سرما و لرزه قوی باشد و گاه باشد که بیمار پندارد که اندر میان برف و دیر گرم شود و سبب ان بلغم زجاجی و طعم دهان ناخوش و فم معده ضعیف و شهوت باطل و ماسه و غشی و غثیان بسیار افتد و نبض ضعیف و صغیر و متواتر و متفاوت و غاره رقیق و سپید باشد و با خر سرخ و تیره شود                یک هفته سکنکبین عسلی دهند و کشک جو با نخود و اندکی تخم بادیان بپزند و اگر بجای سکنکبین ماء العسل ... دهند زوفای خشک اندر وی بخته روا باشد و از پس یک هفته قی فرمایند خاصه اندر اخر تب و طبع را بکلنکر مسهل نرم کنند باده درم کلنکر گداخته با سی درم سکنکبین اسخنه دهند و تربد و مصطکی و نخیل کوفته و بخته و شکر چند وزن هر سه شربت از یک درم تا یک مثقال یا دو درم طبع را نرم دارد و تبهاء بلغمی بعضی باشد که با ان لرزه نباشد و کسار بدن ان ظاهر نباشد و مانند تب دق بود اندر علاج ان بشر تبها برانیده دلیری نباید کرد چنانکه اندر بلغمی مفرده نشاید از بهر انکه بیم باشد که ماده لطیف کردد و بد ماغ براید و سرسام تولد کند خاصه با صداعی که دماغ ضعیف باشد و صواب ان باشد که از کلنکر و سکنکبین ساده اندر نگذرد با سکنکبین که اندر وی اندکی بیخ بادیان بخته باشند و این تصرف بحکم مشاهده توان کرد و بقراط از بهر این گفت الحمی فی المشایخ لینة و لا نعرف فیهم صلابة الحمی ولینها و لا تقدم علی التسخین الا بعد الاحتیاط و التثبت و اگر دماغ قوی باشد استفراغ بشحم حنظل باید کرد و ادرار بماء الاصول و از پس استفراغ قرص کل داد

## باب یازدهم

اندر تبها که اندرون سرد باشد و بیرون گرم ماده ان بلغمی زجاجی بود باشد اندر ... تن و بخار ان عفونت پذیرد و بظاهر تن بیرون میدهد و باقی که عفونت نپذیرد باشد اندرون را سرد میدارد و تبها که اندرون گرم باشد و بیرون سرد ماده ان دو گونه است یکی بلغمی و دیگر صفراوی اما بلغمی اندر قعر تن عفونت پذیرد و گرم شود و تن را گرم کند از بهر انکه ماده بلغمی است و بلغم

دشوار تحلیل پذیرد بخار و حرارت آن بظاهر کمتر رسد ظاهر سرد باشد خاصه که حرارت غریزی میل بجانب
ماده کند باطن گرمتر شود و ظاهر سردتر ماند و آنجا که ماده صفراوی بود صفرا اندر باطن عروق عفن
گردد و بدان سبب تحلیل نپذیرد و بخار آن بظاهر کمتر رسد و اندر وی همی سوزد
اندر علاج هر دو نوع قی باید کرد بسکنگبین و تخم ترب و مانند آن و از اول بیماری تا هفت
روز گلشکر باید خورد سر بامداد تا بخایند و از پس آن آب گرم بخورند و از پس دو ساعت
بیست درم سکنگبین ساده دهند و اگر سرما قوی باشد و دلیل خام بعوض گلشکر
گلنگبین باید داد و بعوض سکنگبین ساده سکنگبین بزوری یا عسلی پس بعد صبر
دادن یا حب صبر و شراب گل طبع نرم دارد پس مسهل قوی دادن بدین بگیرند زبد
یکدرم غاریقون چهار دانگ صبر سه درم بسکنگبین سرشند و سحرگاه بدهند و دیگر روز قی
کل دهند یا گلشکر و اگر معده ضعیف باشد اندکی عود و مصطکی بدان ترکیب کنند و
مالیدن و حقنها که میل بگرمی دارد اندرین تب موافق بود و علاج آنچه حرارت اندر باطن باشد
برفق تر باید

## باب دوازدهم

## اندر تبهای مرکب

هر گاه که تب سخت بلرزاند و لازم گردد و عرق بکند و هر وقت که اندر میانه تب سرما و لرزه
معاودت کند و از پس دو سه بار که سرما باید بکبار عرق کند حکم باید کرد که تب مرکبست و
هر گاه که اندر تب مطبقه لرزه قوی باشد و مدت آن و مدت سرما بدان دست و پای
سخت دراز گردد تب مرکب باشد معهذا که ماده مرکبست علاج مرکب باید و
بباید نگریست تا علامتها کدام تب و کدام ماده قوی تراست و ترکیب آن از چند ماده است
تدبیر علاج اندر خور آن می باید کرد و آنجا که یک ماده غالب یابد یا یک تب خطرناکتر
باشد باستفراغ آن ماده مشغول باید شد و اندر حبس تبها و تبهای نخستین سدس و دیگر
آن استفراغ کمتر باید کرد تا حرارت اندر اخلاط بپاید و نزد باندامهای اصلی اندر نیاید و نزد
و بدق ادا نکند و با اخلاط با حرارت برابری بکند و تا قوت بر جای باشد از درازی بیماری
نباید اندیشید و آنجا که حرارت غالب بود قرص کافور دادن صواب بود و بدین ترتیب مغز
بادام تخم خیار و خیار بادرنگ تخم خربزه هندو و تخم کدوی شیرین تخم کاهو تخم خشخاش تخم

کوکی



کوک مغز بادام کثیرا تخمهار استارات کافور صندل طباشیر هر یک باندازه حاجت و غذا نیز چنان سازند
که میل بسردی و تری دارد و عفونت کمتر پذیرد چون زیربا و مزوره باو فرو ریگ والو و اندر همه شربتها
کدو و خیار و اسفاناخ می پزند اگرچه هر دو نازک است و عفونت پذیر چون اندر همه شربتها باشد عفونت

## باب سیزدهم

## اندر وبا و تب وبائی

معنی وبا تغیر هواست و بد گشتن او بجایگاه اندر ابدان در ماند طبع او بگردد تا قوت نباتی بدو
بیامیزد یا بر زمین بد بگذرد متغیر شود هوا نیز سبب آنکه اندر میان درختان و اندر مغاکها در ماند
یا سبب بخار دخانی بد که با وی بیامیزد و حرکت بادهای خوش بدو نرسد و او را آنجا بد طبیعت او بگرداند
و عفونت پذیرد و هر گاه که هوا متغیر بیماری و مرگ جانوران پدید آید آن مرگ و بیماری را وبا
گویند و حیوانات که حس ایشان لطیف تراست از ولایتی که مرگ اندر آن هوا پدید آید بگریزند و وبا اندر
هوا تر بیشتر افتد نه بینی که اندر تابستان گرم و خشک وبا کمتر افتد و بیماری که اندر وی افتد حاد
باشد و وبا نباشد مگر اندر ولایتی که هوای آن تر باشد و جانب شمال گرفته و بحری سالها
سالی مانده که بخاران بغایت اعتدال باشد و اندر وی بارانی چند آید و تابستان نه گرما که
عادت باشد نباشد و خریف سخت گرم و سخت سرد نباشد و اندر وی بارانها معتدل آید
و زمستان سرما و باران بسیار نباشد و لی سرما و بارانها که عادت موضعیست نباشد و اندر
مقالت حفظ الصحه که فصلها آن مخالف باشد و بیماریها باشد و از آن حذر باید کرد یاد کرده
آمده است و بباید دانست که هر گاه که وبا پدید آید هوای خانه به از هوای صحرا شود و تا اندر تن خلط بد نباشد
هوا بد اثر کمتر تواند کرد لکن اندر شخصی که جماع بسیار کند و هر روز اندر گرمابه شود اگرچه اندر تن او خلط
نباشد که اندر وی اثر کند از بهر آنکه مسام او گشاده شود و هوای بد اندر وی آید و نباتها افتد و آن میوه ها و
نبات انسان نیز زیان دارد هر گاه که اندر فصل خریف و اندر ماه ایلول شهب ستاره
بسیار بینند که میرود و دنبال او کشیده بود و اندر ماه سرخیها پدید آید نشان آن باشد که وبا خواهد
بود و هر گاه که اندر کانون الاول و کانون الآخر باد صبا و جنوب بسیار آید و هوا نم ناک شود چنانکه
مردم پندارد که باران خواهد بود و نباشد نشان تغیر هوا و نشان وبا باشد و هر گاه که اندر فصل ربیع
هوا سرد باشد و بارانها بارد پس باد جنوب آید و هوا چند روز گرفته شود باز مدت هفته کم یا بیش هوا

صافی شود و شب خنک و روز گرم و تیره و گرفته باشد نشان تولد وبا و آبله و مانند آن باشد
و هرگاه که تابستان هوا تیره باشد و سخت گرم نباشد و اندر خریف ستاره‌ها کشیده بسیار شود
و سرخیها پدید می‌آید نشان وبا باشد و هرگاه که هوا روزی تیره باشد و روزی صافی و
روزی با غبار باشد و روزها نرم نشان بدی هوا و بیم وبا باشد و هرگاه که بینند که حشرات
و جانوران که از عفونت تولد کنند و ضفدع آبی و صحرایی بسیار شود و باشد که موش و دیگر جانوران
که اندر زمینها پنهان بوند ظاهر شوند و چون مدهوش و متحیر باشند و باشد که لقلق بیش از آن [illegible]
شود که عادت بود باید دانست که بخارهای بد از زمین با هوا آمیخته گشت و وبا آمد
تب وبا ظاهر تن سخت گرم نباشد و اندر باطن تاسه و حرارت قوی باشد نفس از حال
طبیعی بگردد و بعضی را نفس تنگ شود و بعضی را تواتر و بعضی را ناخوش بوی و این سخت بد باشد
از بهر آنک نشان قوت عفونت باشد اندر حوالی دل و عرق بیز کنده باشد و باشد که سبز
بر رگ شود و حالی بحو حال استسقا پدید و غثیان و سقوط شهوت و درد فم معده و جانب
دل و تشنگی و دمیدن گوشت بن دندان و دهان و سرفه خشک و [illegible] و غشی پدید آید و
سقوط قوت و نرمی طبع و کلف کندی و بدرنگی بعل پدید آید و گاه باشد که این همه اندر یک
شخص پدید آید و گاه باشد که اندر بعضی پدید آید و بیشتر از احوال نبض پدید آید و گاه باشد که
نبض بی‌تغیر و کزاز و تشنج اوفتد و گاه باشد که حرارت اندر ظاهر و باطن قوی نباشد و نبض و بول
از حال طبیعی بس دور نباشد و بیمار زود هلاک شود      بهوای صحرا بیرون نباید شد و
اندر خانه هر روزی لختی چوب گز یا چوب سرو یا چوب عود یا قسط یا مصطکی یا سندروس
یا لادن و مانند این چند کرت سوختن و زندرون و بیرون خانه چند نوبت سرکه پراکندن
خاصه اگر انگزد در وی حل کرده باشند و گرمابه نباید رفت و شراب نباید خورد و جماع نشاید
کرد از بهر آنک گرمابه و جماع مسام بگشاید و هوای بد به مسام اندر شود و شراب و گرمابه تری
افزاید و اندر روزگار وبا از همه چیزهای تری فزای پرهیز باید کرد و غذا از غوره و سماق و ریواج
و زرشک و نارداک و سرکه باید ساخت و اندکی تر از عادت باید خورد تا امتلا تولد نکند و [illegible]
و [illegible] و گوشت مصوص با غوره و سرکه و آب لیمو و آب سماق سخت نیک باشد
و هرگاه که نشان تغیر هوا پدید آمدن گیرد تریاق بزرگ و مثرودیطوس خوردن تا دل قوت
کند



کند و همه قوتهای تن را مدد کند و عفونت باز دارد صواب باشد و اگر خداوند مزاج سرد و تر را سود
دارد از بهر آنک عفونت باز دارد و خشکی افزاید و انذا که اندر تن رطوبت افزونی باشد تن را از آن
پاک کردن صواب باشد این قدر رند بر نگاه داشتن تن درستی باشد اما تدبیر آنک
که بخت تن را از خلط فزونی پاک کند و هوای خانه بسیج و بوی صندل و بوی میوه‌ها و بوی کافور
و غیران خوش کنند و هر ساعت گلاب و سرکه و آب بید اندر خانه می‌پراکنند و هر بامداد قرص کافور
دهند با رب غوره و رب سیب و رب ریواج و مانند این و ترف ترش اندر گلاب حل کرده با قرص
کافور و لی قرص کافور تشنگی بنشاند و سود دارد و آب سخت سرد اگر یک دفعت تمام خورده شود سود
دارد و اگر اندک اندک خورده شود حرارت را بر می‌افروزد و زیان دارد و اگر چه شهوت غذا نباشد بتکلف
اندکی بباید خوردن که اندکی خوردن صواب‌تر از غذا باز گرفتن بود تا حرارت اندر ماده غذا آویزد
و بباید دانست که اندر روزگار وبا درست و بیمار را تشنگی و گرسنگی زیان دارد از بهر آنک بدی
هوا از بیش کنند و بیش بیمار صندل و کافور و برگ مورد و سیب و آبی و آبنوس و چوب گز و پوست
انار می‌باید سوخت و می‌باید بویانید و هرگاه که نشانها بد پدید آید سر پهلوها و پوست شکم خرنجیده
شود و اطراف سرد گردد و اندر نفس سینه بر می‌افرازد و خواب نباید چنان نباشد که هوای خانه
خنک و خوش دارند و تن بیمار بجامه گرم بپوشانند تا حرارت بظاهر تن کشد و بنفس هوای خنک بدل [illegible]

## باب چهاردهم

اندر

آبله و حصبه هر دو از یک جنس اند و سبب هر دو جوشیدن خون است لکن آبله از خونی باشد
گرم و بسیار و میل بتیزی دارد و حصبه از خونی باشد صفراوی و اندک و بدین سبب است که
بثرهای حصبه کوچکتر است و از پوست بر فاسد نیست از بهر آنک حصبه از خون گرمتر و تباه
کننده‌تر است و جوشیدن خون اندر تن مردم گاهی طبیعی باشد و گاهی ناطبیعی عارضی
و اما آنچه طبیعی باشد جوشیدن خون کودکان باشد از بهر آنک خون کودک خامست همچون شیره
انگور و خون جوان همچون شیره پخته است و رسیده و خون پیر همچون شیره‌ایست که قوت
رفته باشد و سرکه خواهد شد پس همچنانکه خام بطبع اندر خم بجوشد و کفک و درد از وی جدا شود چون
کودک را چاره نیست از آنک اندر تن او بجوشد و خالی بکلی از دو قوامی دیگر گیرد از بهر آنک

گیاه گرم و تر پخته شود و قوام گیرد تا بگوشت شود و همچنانکه از طبیعت واجب کرد که دندان شیر بیفتد و دندان
قوی بر آید واجب که خون اندر تن کودک بگوشت شود و فضله غذاء نخستین که از خون حیض یافته
باشد و فضله غذاها مخالف که از بی ترتیبی جمع شده باشد از خون او جدا شود و بدین سبب کم
کودک باشد که او را آبله بر نیاید لکن از بهر آنکه مزاجها و ترتیبها و هوای هر موضع و قوت هر تنی یکسان نیست
و نیز بعضی را اتفاق چنان افتاده باشد که حمل بوی از پس پاکی بوده باشد ماده تولد او پاکیزه
باشد و فرزند تن درست آید و آفت آبله بدو کمتر رسد و شخصی که حمل وقتی دیگر افتاده باشد
و ماده تولد او با اخلاط بد آمیخته باشد فرزند نا تن درست تر آید و آفت آبله و بیماریها بدو رسد
بدین سببها بعضی را آبله بیشتر آید و زودتر و بعضی را دیرتر و بعضی را کمتر و بعضی با سلامت باشد
و بعضی خطرناک تر باشد و بر قیاس احوال طبیعت واجب کند که آبله کودکان را باشد و جوانان را نباشد
مگر جوانی را که اندر کودکی نیامده باشد و اگر آمده باشد اندک بوده باشد یا مزاج او گرمتر باشد
و غذا او گرم و تر بسیار خورد یا خون او بر حالت آمیخته شود و گرم شود و بدین وجه ممکنست اگر چه اندر
کودکی آبله بر آمده باشد اندر جوانی باز بر آید و هر چه ازین نوع باشد جوشیدن خون او عارضی
باشد و مردم پیر را آبله بر نیاید مگر وقتی که بد شود و بسیار مردم را در آن شهر بر آید یا هوای بد و نفس
ایشان اندر وی اثر کند

تب آبله با تابش عظیم باشد و درد پشت و درد سر و گرانی
همه تن باشد و یا ماندگی و ترسیدن اندر خواب و دمعه و سرخی چشم و خارش بینی و بیشتر
سرفه و درد گلو و تنگی نفس و گرفتگی آواز بدید آید و آبله سپید یا زرد و اندک و پراکنده امیدوار باشد
خاصه آنچه زود بتمامی بیرون آید زود پخته شود و آنچه پهلوها دارد و اندر هم پیوسته باشد
و بنفش باشد یا سبز یا سیاه و بر سینه و شکم بسیار باشد زودتر بیرون آید و دیر پخته
شود خطرناک باشد و اگر بسختی آبله بر آید پس تب آید سخت بد باشد و اگر آبله بدید آید و کم آمده
نشود هم بد باشد

هر گاه که اندر شهری آبله شود کسانرا که آبله نبوده باشد فصد باید کرد
و حجامت و از گوشت و شیرینی و چیزهای گرم پرهیز کردن و با آب میوه‌ها طبع نرم کردن و خشخاش گاه
غذا او نداند سعندل باید و تن بجامه پوشیده و جرعه جرعه آب سرد دادن تا عرق بیرون آید و طبیعت را
بر دفع ماده یاری دهد و صندل و گلاب و کافور بویانیدن گرم نشود و سرکه و گلاب بینی بر کشیده
تا گذر راه خواب بسته نشود و اگر کشنیز تر با نقیع سماق یا عصاره تخم انار یا مازو و گلاب سوده با سرکه

بگلاب



بگلاب حل کرده باندکی کافور بچشم اندر چکانیدن تا ماده آبله را از چشم باز دارد و اگر حلق گرفته
شود بشراب توت غرغره کردن و با آب یخ تا خناق تولد نکند و غذا آبست جو و عدس
آمیخته اندر آب انار ترش یا اندر آب غوره و اندکی شکر و طفیل ارکنک جو و عدس مقشر
و اگر ماده غلیظ باشد بشره بیمار ببخار آب گرم داشتن و مسام گشاده کردن و آنرا که نبض و نفس سریع
و عظیم متواتر باشد و ظاهر سینه سخت نباشد و اندک دیر بیرون می آید چند کرت آب گرم باید
داد باندکی آب بادیان تر با شکر یا انجیر خشک اندر آب پخته و دادن زود بظاهر دفع کند و اگر
آواز سینه درست شود و هر ساعت لعوقی از تخم کدو و مغز بادام و کثیرا و شکر لب مزید تا بیماری
بسل باز نگردد و با شراب مورد و رب آبی دهند تا اسهال و زحیر باز دارد و خداوند حصبه را
لعاب دانه آبی و گلاب رقیق و آب کدو و آب خربزه دهند و آب خیار ترش و آب غوره با آب
انار ترش و آب ریواج دادن و آنرا که آبله بیرون آید تاب و بیقراری کم نشود و نبض و نفس بحال
طبیعی باز نیاید آبله سخت باشد تدبیر بر آیندن باید کردن و آنرا که علامت خیر بدید آید بگرمابه
و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و سبوس گندم اندر آب بجوشانند و بخاران زیر دامن او داشتن
تا پخته شود و هر گاه که آبله تمام بیرون آید مهمت از وی بر چند پس اگر تابستان بود گل سرخ
و برگ مورد و صندل زیر دامن او داشتن و دود کردن و اگر زمستان بود برگ سوسن و
چوب گز دود کنند و اگر موضعی ریش گردد گل سرخ و صبر و کندر و انزروت و دم الاخوین
سوده بر آن موضع کنند و اگر آبله بسیار آب و بزرگ باشد بیمار را بر گل سرخ سوده یا بر آرد برنج
یا آرد جو خوابانند و ریگ نرم نافع تر است و اگر پوست بخراشند برگ سوسن تر از شاخ فرو
کنند و بر آن خوابانند و برگ مورد و برگ گل سرخ سوده بر آن موضع کنند و اگر دیر خشک شود
از نمک آب چاره نباشد لکن آنجا که پوست خراشیده باشد یا آبله شکافته نمک نشاید رسانیدن و
تا تمام پخته نشود نمک ندهد و باید داشت و صواب آن باشد که عدس مقشر و برگ گل سرخ و برگ انار ترش
چوب گز اندر آب بزنند و نمک اندرین آب کنند و بخرقه از آن آب بر آبله میزنند تا آنجا که باشد و اگر
قوی باشد قدری کافور و صندل سوده بر آن حل کنند و اگر دیر خشک شود گل خوزی با گل فراوان
سپیده که هیچ بسرخی میل ندارد مقدار ده درم و ده درم شب یمانی و ده درم نمک اندرانی سوده بگلاب
تر کنند و بر آبله طلا کنند و دو ساعت صبر کنند تا خشک شود پس بشویند و روغن بادام بر آبله که از آن خشک شده باشد

کرد و دور می باید داشت لیکن آنچه خشک است تنها باشد بروغن بنفشه و اگر ابتدا ریش کند دیگر موم روغن گل و سپیده
ارزیز و قلیمیا و اسفیداج و اندکی کافور رام کنند و اگر گرم روی باشد روغن بنفشه بخت بر ورسانند بجای آن
روغن فستق بکار دارند تا نشان ابله اندر روی نماند ان شاء الله تعالی و تقدس والله اعلم

## گفتار بیست و دوم اندر انواع آماسها و بثرها و ریشها

## باب نخستین

### اندر اماس گرم و خونی

ماده اماس و بثرهای گرم یا خون بود یا صفرا لکن از یکی خلط مفرد اماس و بثره تولد نکند و خون که از حال طبیعی بگردد
سیلان نکند و بیکجای جمع نشود و از وی اماس و بثرها تولد نکند لابد که لختی صفرا با وی بیامیزد که از
طبیعی بشود و سیلان کند از وی اماس و بثرها پدید آید و بخش از صفرا طبیعی اماس تولد نکند و اگر چه بسیار بود
و با خون باندام بهار رسد یرقان تولد کند و اگر گرم و ناطبیعی شود و اندر عضو گرد آید بسبب لطافت و رقت
اندر گوشت نپاید بظاهر پوست آید نمله تولد کند و اگر غلیظتر بود لختی اندر گوشت بماند نمله و ساکله کند و از
سوداوی طبیعی یرقان سیاه تولد و اگر ناطبیعی شود و اندر عضوی گرد آید اماس و ریش سوداوی تولد
کند و بتحقیق اخلاط یکبار بیشتر افتد و اگر خون غالب بود فلغمونی تولد کند یعنی اماس خونی و اگر صفراوی
طبیعی که از آن حرا گویند با خون امیخته باشد حمره تولد کند یعنی اماس خونی که از خون گرم و بد تولد کند
و اگر حرا بسیار امیخته باشد و اگر مترماشرا تولد کند و بیشتری اندر بینی و روی و حوالی چشم
و بثار افتد و اندر سر بینی اغاز کند و ممکن است که اندر اندامهای دیگر افتد اما انجا که گوشت
بیشتر باید درد و ضربان بیشتر کند خاصه اگر شریانی بدو نزدیک بود و زودتر پخته شود از بهر آنکه سبب ضربان
مجاورت شریان بود و هر چند عضو حساس تر درد صعب تر فرق میان حمره و فلغمونی آنست که حمره بخت
سرخ بود و رنگ فلغمونی اندر گوشت پنهان بود و بر حمره هر کجا انگشت بر نهند سپید گردد و زود سرخی
باز اید و اندر سرخی حمره زردی بچون رنگ زعفران امیخته بود و اندر فلغمونی نباشد و حمره در اول
بود بدان سبب درد و ضربان نجیدگی کمتر بود فصد و حجامت کردن پس استفراغ
بمطبوخ هلیله و اقراص بنفشه یا بماء الاصول الفواکه و طلا با ول رادع چون صندل سرخ
و سپید و فوفل و اب عنب الثعلب و اندر میانه چیزی پزاننده با رادع امیخته معتدلتر چون بابونج
مامیثا و حضض و زعفران و مر اندر اب کشنیز تر و اگر ترسند که صلب شود کشنیز تر نکوبند و با گل

گل سپند

گل بسایند و چون نرمی گیرند طلا کنند یا آرد جو با اب کشنیز تر بسرشند و هر گاه که ببینند که رنگ بگردد اندر لختی
و سیاهی می گراید از دل و دستکاری صواب تر بود ضماد که ماده را تحلیل کند و اماس را
نرم گرداند و نگذارد که صلب بود و اندر اماسهاء عظیم و با ضربان صعب بدان حاجت اید که ضمادی که
جالینوس صفت کرده است بر نهند بگیرند ارد جو با لیت چو لبرگ و اب کشنیز تر بپزند و ضماد کنند
لکن با ول علت بر نشاید نهاد و هر گاه که درد و ضربان و حرارت کم شود تن از اخلاط بد پاک باید
کرد پس اماس را بزایند یا دیوجه بر افکنند پس پنج درم ارد جو و پنج درم روغن بنفشه بخت اندر پنجاه
درم اب بپزند تا سطبر شود و طلا کنند و اگر سبب اماس زخمی و سقطه باشد صندل سرخ و زعفران
راست راست با اب کشنیز تر سوده طلا کنند و بشم پاره روغن گرم چرب کنند و بر نهند در ساعتی بگیرند
و اندر علاج حمره نخست استفراغ صفرا باید کرد بمطبوخ هلیله زرد و ماء التمر هندی پس فصد و حجامت
کردن و پس طلاء سرد و قابض بکار داشتن و اب ریختن چندانکه رنگ بگرداند سود دارد و
حمره خالص بدان زایل شود لکن اندر اب سرد و اندر طلاء سرد قابض احتیاط باید کرد تا ماده بعضوی
شریف باز نگردد و اندر علاج ماشرا عصارها خنک طلا کنند و استفراغ صفرا نافع بود

## باب دوم

### اندر طاعون

طاعون اماسی است که اندر گوشت نرم افتد چون گوشت پس گوش و پستان و خایه و گوشت
بن زبان و هم اندر جای فراخ تر افتد چون بغل دست و بنغوله ران و از اندازه بیرون بود اندر
و آن ماده مستحیل باشد بچون زهری شده و عضو را تباه کند و رنگ عضو و حوالی آن بگرداند و
مضرت آن بشریانها بدل باز دهد و خفقان و غشی آرد دل را قوت باید داد بشرابها
خنک و چیزهای چون شراب ترنج و شراب لیمو و شراب انار و رب سیب و رب ابی
و شراب صندل و بوی گلاب و کافور و صندل و بنفشه و فرو غذا عدس و عصوص و قرص از گوشت
دراج و طیهوج و بزغاله و علاج تب دق و وبا بکار داشتن و ضماد رادع بر نشاید نهاد و رگ نیز نباید زد
مگر که امتلا مفرط بود و جایگاه علت بباید ازدود پس باب گرم شستن تا خون بروی فسرده نشود و هرگاه
که خفقان بگذارد گرم و طبیخ بابونه نطول کرده تا ماده بدان جانب آید بموضع علت بر آید و بخلخل ...
و تدبیر خراج باید کرد

## باب سیوم

خراج اماسی بود گرم و ماده آن خونی بود غلیظ و بد و بپخته شود و بعضی اماسی بود درست بیخ فلغمونی و با ورم پخته
شود و ریم کند و انچه زود پخته شود و سخت سوزان بود آنرا خراج گویند و انچه دیرتر پخته و سخت سوزان
بود آنرا طاعون گویند اگر ماده خراج گرم و صفراوی بود اماس افراشته تر و سرتیزتر و زود
پخته شود و اگر ماده غلیظ بود اماس پهن بود و سخت سرخ نباشد و دیر پخته شود و اگر خراج اندر باطن بود
از تب و الم احشا خالی نباشد و تبها ترتیب اندر نبض صلب بود و مدت فراشا تب سخت درازتر بود
پس گویا تمام میشود و گرانی موضع خراج زیادت میشود و الم کمتر با چون خراج پخته شود الم احشا و تب ساکن
گردد و گرانی بماند و هر گاه که در دو تب معاودت میکند جایگاه خراج سوختن و خلیدن آغاز دستان
کن دو خراج باشد و از روز کم گشاده شود سخت فراشای قوی کند و بلرزاند و گرانی تب بسل ازان
زایل شود اگر اندر احشا بود بضرورت تدبیر لطیف باید کرد و اگر بر ظاهر بود استفراغ
باید کرد و اگر خراج عظیم و ظاهر بود و ترسند که قوت طبیعت ماده را تمام نتواند پزانید و بیم باشد
که بدان سبب آفتی اندر عضوی پدید آید خراج را باید شکافت و هر خراجی که بشکافند اندر درازا لیف
عصب باید شکافت یا بر راستیها شکنها و خطها که آنرا بتازی الاسره والغضون گویند مگر پوست پیشانی
که بر راستیها خطها و شکنها نشاید شکافت ازبهر آنکه پوست پیشانی از عضلها جدا نیست اگر
ازپهنا برید شود عضله سست گردد ابرو بر نتواند داشت و چشم باز نتواند کرد و اما آنجا که خواهند
که فصل عصبی کنند تا از تشنج عضوی ایمن شوند لیف عصب را ازپهنا باید برید و اگر خراج اندر بیغوله
ران بود اندر بغل دست ازپهنا باید شکافت بر راستای خطها و اگر بر سر بود از درازا باید شکافت
و بعضی هلالی یا بر راستای شکنها و خطها اگر بر پهلو بود بر و ریب باید شکافت و بر راستای
عضلهای پهلو و اگر بر بیرون بود هلالی باید شکافت و هر خراج و قرحه که بشکافند و فتیله و آب دارو
کراندر وی نهاده باشند باید شست بماء العسل اگر بشراب ممزوج گرم بر گرم نوح و اگر از پس
شکافتن حرارتی و سوزشی صعب پدید آید ضماد از عدس مقشر پخته بر باید نهاد و اگر ساکن بود و ریم زیادت
و خراج که بشکافند و ریم پاک کنند زود پوست بر گوشت بر باید دوسانید و رفادة سخت نهاد و
بستن بدل تا پوست بر گوشت رسته شود و تجویفی در میان نیفتد دیگر باره ریم کند و ناسور
گردد و کیفیت شکافتن و کیفیت آن و دارو ها پزاننده و روباننده اندر ذخیره یاد کرده آمده است
و از جمله آنچه اینجا یاد باید کرد مغز پنبه دانه و گوز مغز بریان کرده و خمیر ترش و برگ کرنب پخته و پیاز

باطل

وسرگین



وسرگین کبوتر ده بگیرند و مرهم سازند و دیر پزاند و سوراخ کند و مرهم داخلیون اندر لعاب خردل نرم کرده
و صابون با انجیر کوفته و سرشته بپزاننده است و سوراخ کننده و عسل بلادر و زفت هر دو با تشنج نرم
کنند و بهم بسرشند و بیالایند نرم و زود و بپزانند و سوراخ کند و قرقرحا و مویزج و بورق با الکبیس بسرشند
و بر بیرون طلا کنند باقی را تحلیل کنند و پاک کنند و علاج خراج باطن اندر علاج قروح معده و امعا و گرده
یاد کرده آمده است

## باب چهارم
## اندر دمل

دمل از جنس خراج است و سبب آن بد گواریدن طعام بود و حرکتها بر امتلا اگر مانعی
نباشد نخست فصد و حجامت کنند و بماء الرمان و ماء الفواکه یا طبیخ هلیله و سنا و تره و سنا مکی و
ترمانه دی استفراغ کنند و از گوشت و شیرینی پرهیز فرمایند و به روز اسبغول بسرکه و گلاب
تر کرده و خطمی بسرکه و گلاب تر کرده بهم بسرشند و بر نهند پس تخم کتان و تخم مرو با خمیر ترش سرشته
بر نهند و انجیر خشک اندر ماء العسل پخته یا اغشته و تخم مرو کوفته و سرشته و خردل
با مویز دانه بیرون کرده و یا انجیر کوفته و سرشته پزاننده است ان شاء الله تعالی

## باب پنجم
## اندر شرا

شرا اماسها پراکنده باشند بسیار و کوچک و پهن و لت و با خارش و تباشه صعب
حوالی سرخ بود و سوزان
وسبب آن بخار خون صفراوی بود یا بخار بلغم بورقی
و گرم و زود برود مد بخار خون صفراوی بود و بلغم میل سپیدی دارد و بشته شبانگاه بردمد
اگر خونی بود آب غوره طلا کنند و شراب غوره دهند تا ساکن شود پس چون
ساکن شود اندر حال فصد کنند و سرکه و گلاب و آب کرفس و روغن گل طلا کردن سخت سود دارد
و اگر حاجت آید دو درم هلیله زرد و یکدرم ایارج فیقرا ترکیب کنند و بدهند و آب انار و روغن ترش و قرص کافور
سود دارد و اگر بلغمی بود بگیرند هلیله زرد دو درم تربد سپید یکدرم بیار سنگ زنجبیل دو دانگ سقمونیا
دانگی انیسون دانگی شکر ادانگ حب کنند با آب کرفس و بدهند و گلشکر با انیسون و گرمابه و عرق کردن سود دارد
یکدرم سنگ کبابه باسه درم سنگ سفوف کنند و بدهند نافع باشد ان شاء الله

## باب ششم
## اندر بثرها گرم چون جمره و نمله و آتش پارسی و گاورسه

جره بثرها باشد سوزان و با خارش صعب بوست را بخورد و لیو زاند و باندکی کوشت فرو رود و خشک ریشه بر ارد و تری کمتر دارد و ماده او لیسود امیل دارد بثرها اندکی بود و پراکنده بزرک ان جند نخود بزرک باشد و باشد که هیچ بثره نکند لکن جای ان سرخ شود پس بکار د و طبو زد پس صاحبی شود بار مادی باشد و باشد که هیچ بثر نکند و تب صعب کیرد و هلاک کند [علاج] رک باید زد و خون بسیار برون کردن و اندر عدس مقشر و برک لسان الحمل و نان خشکار ضماد بحس و بر نهادن و اما ریرش بنکا فند و اندر سرکه بثر بدو بسایند و بر خرفه بران موضع طلا کنند با مداد و شبانکاه و هم تازه کنند و غذا چیزی سرد و تر فرمایند [علاج] بثرها کوچک باشد بلکه بزرک و یک اندر هم پیوسته شود با خارش و سوزش باشد و باشد که تنها یک بثره بود و باشد که بثرات پراکنده بود کرد بمچون نو لؤل و رنک تمام میل بزردی دارد و باشد که ریش کردد و باشد که تحلیل پذیرد و زایل شود و ماده ان خلطی تیز بود با خون امیخته اندر زیر پوست و اندر رکهای باریک که اندر پوست است [علاج] بسخت تسکین حرارت باید کرد پس بمطبوخ هلیله استفراغ کردن و اگر خون غالب بود بسخت فصد باید کرد پس استفراغ و حوالی ان صندل و فوفل و کل ارمنی و اسفیداج و افیون و قشور بیروح و شیاف مامیثا طلا کنند با کلاب و قطره سرکه و بران موضع مرهم اسفیداج طلا کردن و هر کاه که ان بشویند برک بید انجیر با اب بجوشانند و بدان بشویند و غذا عدس و مصوص و مانند ان [النمل الساعی] بثرها باشد بر اب رقیق با خارش و سوزش صعب و سبب تیزی خون [علاج] هم استفراغ بمطبوخ هلیله و خرما هندی و کشکاب و اب کدو و اب خیار و اسغول و شکر و مانند این دادن و حوالی ان بکل ارمنی و سرکه طلا کردن و بروی مرهم اسفیداج طلا کردن [کاورسه] بثرها خرد باشد بسیار و میل بصلابی دارد از بهر انکه یا بلغم بود یا سودا یا صفرا کر بان بیامیزد ان [علاج] تمام نزدیک است از بهر انکه وی نوعی از نملاست لیکن دارو که بان استفراغ کنند از تدبیر یا افیقون خالی نباید داشت تا شفا یابد ان شاء الله و تعالی و تقدس

باب هفتم

اندر

بثرها و ریشها که بر سطح پوست بر اید سعفه است و شیرینه و خشک ریشه و کرو ریون اما سعفه بیشتر بر سر باشد و شیرینه بر روی و دیگر اندامها افتد و شیرینه سوزانتر از سعفه باشد بثرانده

زرد ار سو

مخصوص غذا ... با مرغ جوزه و کبوتر بچه بسازند

ترو ثسعفه رمی بالا ید از بحچوں انکبین و باشد که رقیق تر بود و باشد که خشک بود و هیچ تر اید و باشد کشوره بر ارد بمچوں نمک و از شیرینه چیزی رقیق بالا اید اگر خون غالب بود رگ قیفال زنند پس بر دو جانب گردن حجامت کنند و اگر سعفه خشک باشد اگر پس گوش زنند و ان خون در سر مالند پس سبوس گندم و برگ چغندر با سرکه و اب می زنند و سر بدان میشویند و روغن بنفشه اندر بینی می چکانند اگر خلطی دیگر غالب بود تن از ان پاک کنند و حب قوقایا موافق بود و بگیرند سفال تنور کهن بکوبند و نمک نیم جزو نرم بسایند و با سرکه تر کنند و طلا کنند و بروغن گل حل کنند و طلا کنند و اگر سفال تنور کهن و نمک و انزروت با این دارها بار کنند سخت موافق باشد و حازو سیر با سوراخ بسایند و روغن گاو بریان کنند و اندکی مورد خشک و اطلا بان بیامیزند و با سرکه تر کنند و بروغن گل حل کنند بکار دارند کودکان را سود دارد بثرها بود سخت خرد و سرخ و سوزاننده چون زخم سوزن اندر تابستان پدید اید خاصه ان وقت که مردم عرق کند سخت رگ باید زد پس بمطبوخ شاهتره استفراغ کردن و اندر گرمابه اب گشنیز تر و سرکه و گلاب و روغن گل بکار داشتن عارضیت هرگاه که مسام بسته شود و بشره کثیف کرده و طعام منهضم شود اندر شبها سر درشتی و خارش و بثرها خرد و بر سطح پوست پدید اید فصد و استفراغ بمطبوخ هلیله و اندر گرمابه خویشتن به سبوس و سرکه و اب چغندر و اب باقلی شستن و خربزه اندر اب بجوشانند و اب کرفس و سرکه و روغن گل با ان بیامیزند و سرکه و روغن گل با ان بیامیزند و طلا کنند و اما اگر از خون غلیظ و عفن تولد کند که برگها اندر گرد اندام باشد و طبیعت ان از ظاهر دفع میکند فصد و استفراغ بمطبوخ شاهتره و خرما هندی و اقراص بنفشه و اطریفل کوچک با شاهتره و سنا مکی سرشته بکار داشتن و بگیرند گوگرد تا دو درم دم الاخوین زراوند طویل چهار درم خبث الفضه شانزده درم زرد چوبه درم سیماب کشته دو درم بیامیزند و با سرکه تر کنند و بروغن گل طلا کنند گر تر و خشک را سود دارد و بگیرند تخم ریواج ده درم مغز زردالوی تلخ دو درم نمک یک درم سیماب کشته یک درم با سرکه تر کنند و اندر خرات بسرشند و اندر گرمابه طلا کنند گر تر و خشک را سود دارد و اگر خارش بود لکن گران دارو کر باد کرده شده سود دارد و تخم خشخاش کوفته و نرم کرده چون مرهم بگیرند و با سرکه حل کنند و بگرمابه طلا کنند سخت نافع بود اما دو گونه باشد یکی انکه ماده او رقیق تر بود و دیگر انکه ماده ان سوداوی بود

وعسر بخت تن از خلط بد پاک باید کرد و گرمابه خوش آب بکار داشتن و از پس گرمابه داروها
مالیدن و اما اگر بگوشت فرو رفته باشد بگیرند چغندر و پوست گندم و تخم خربزه با هم کوفته اندر
آب بپزند و بدان آب می شویند و هلیله زرد لیکه سوده و صمغ الو و کثیرا لیکه با ترشی نارنج تر کرده
طلا کنند سخت نافع بود و اگر تری بیشتر آید حضض و مازو و صمغ و کثیرا و مقل و شیاف مامیثا لیکه طلا
کنند و دیوچه را افگنند و اشق بسرکه حل کرده طلا کنند بر بول کهن سود دارد و سریشم ماهی بکوبند و کندر بکوبند و
بسرکه حل کرده طلا کنند و مازو و کثیرا و چنین راسن راست بسرکه حل کنند و طلا کنند نافع باشد

## باب هشتم

## اندر اماس سرد بلغمی

ماده اماس سرد بلغم بود اما اگر بلغم ساده بود و رقیق اماس که از وی تولد کند بتازی الورم الرخو گویند
و باشد که سخت رقیق باشد چون آب و اماس که از وی بود استسقا آن عضو باشد چون
فیل الما و باشد که بخاری از ماده بلغمی بر آید چشم و روی اماسیده نماید از انتهیج گویند و اما اگر بلغم
غلیظ و لزج بود و فسرده اماسهای صلب تولد کند چون سلعه و غدد و خنازیر اما
اماس را بتازی الورم الرخو گویند سخت رطوبت کش باید کرد و خاکستر چوب انجیر یا چوب رز
و چوب بلوط اندر آب تر کنند یکشب بامداد بپالایند و اسفنج تر یا خرقه دو تو بدان تر کنند
بر آن موضع و حوالی آن می نهند و آب بوره با سرکه ممزوج با آب خوش سخت نافع بود
روغن گل با سرکه و نمک نیک بود و اگر اماس اندر عضو عصبانی بود و باد در وی باشد بقیروطی که از روغن
زیت ساخته باشند علاج کنند و شراب انگوری خاصه شراب سیاه رنگ هم رنگ گرم
کرده بر جگاننده در و نشانند پس این بها و طلاها بکار دارند و طین قیمولیا با سرکه و شب یمانی
سود دارد و سرکه اندر اول علت کمتر بکار دارند لکن با فروعلت باید داشت و بر عضو عصبانی کمتر
نباید داشت و گاه گاه جایگاه اماس لیکه طلا باید کرد و هم بخاران علاج باید کردن و برابر آن جاوشیر
و مقل و اشق و مانند آن طلا کردن بتدریج و بخار از سنگ آسیا و سنگ قیشا نیک باشد
هر چند روزی این علاج کردن و اندر میان این داروها نرم کننده بر نهادن اما بگیرند
حضض و صبر و سعد و اقاقیا و شیاف مامیثا و زعفران راست راست گل ارمنی اندکی تر
بکوبند و ببیزند و لیکه طلا کنند یا بگلاب ممزوج و بیجد اگر از پس بیماریها افتد برگ کرنب گرد

تر و خیار تر بکوبند و ضماد کنند و بسیار اماس بلغمی باشد سخت که از جمله اماسها نرم باشد و نه از
جنس سلعه و خیار تر لکن بلغم غلیظ باشد یا از بلغم و سودا بهم آمیخته — بحث استفراغ
باید کرد و خلط فزونی و غالب کم کردن و آنچه اندر علاج نقرس سرد باشد که یاد کرده آمده است
بکار داشتن و ضماد ساختن از پیه بط و پیه مرغ خانگی و پیه گوساله و پیه گوزن و پیه سباع و
روغن زیت و روغن کتان و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و از مغز ساق گاو و مغز گوزن و از
مقل تر و اشق و جاوشیر و بیرزد و زوفاء تر آنچه بدست آید جمع کردن و بکار داشتن

## باب نهم

## اندر اماسهای صلب چون سلعه و غدد و خنازیر

قوام سلعه بعضی همچون گوشتی بود و بعضی عصیده و بعضی همچون عسل و بعضی خشک باشد چون
ارزن و مانند آن و ماده سلعه اندر خریطین باشد و باشد که اندر زیر آن نو و چیزها همچون کعبه
چیزی بدید آید و سلعه نباشد لکن چیزی باشد همچون گره که بر عصبان موضع بدید آید و فرق
آنست که سلعه جنبان بود از همه سوها و این از جانب چپ و راست بجنبد اندر از این عصب نتواند
جنبید سلعه دستکاری است خاصه آنکه صلب تر باشند و اگر کسی دستکار نخواهد و
سلعه نرم بود و اشق حل کنند بسرکه و بر وی نهند و بگیرند موم و ریتیانج و سکا و زفت راست راست
همه را بسرشند و مقداری دبق با آن یار کنند و غدد و سلعه و ثالیل از جمله اماسها سرد سخت
نرم باشد اگر نیک بمالند پراکنده شود و باطل گردد علاج آن همچون علاج سلعه است اگر
زود زود انزا بجنگی پاره سرب باندازه آن ببندند و سه روز بسته دارند انزا باطل کند
خاصه اگر صبر و حضض و اقاقیا و سریشم ماهی بر کاغذی طلا کنند و بر وی نهند و سرب بر سر آن نهند
و چند بند خرنوب نبطی تر مالیدن باطل کند و برگ مورد و برگ کرنب مالیدن و با
صابون و سنگ خارشتی سود دارد و اما خنازیر اماسی بود کوچک و صلب فرق میان خنازیر
و سلعه آنست که سلعه را اندر زیر پوست فراز برد و باز بر توان برد و خنازیر را نه خنازیر باشد
که بود و باشد که بسیار بود و بیشتر بر گردن و زیر بغل دست بدید آید از طعامهاء
غلیظ و ترشیها پرهیز باید کرد و استفراغ بلغم فرمودن بقی و بدارو و مسهل و فصد کردن و حب
و اصل و حب خزران متقدمان و متاخران فرموده اند و نزدیک من چنانکه بلغم و سودا فزود و اورد

تحلیل کننده بکار داشتن چون دیاخلیون و مرهم الرسل و اگر خواهد که مرهم دیاخلیون قوت زیادت
کند بیخ سوسن اسمانگون و زفت و زراوند گرد از هر یکی جزوی باوی بیامیزند و لبن شند و لبک
کوسفند و بیخ قثاء الحمار و ارد باقلی و ارد جو و مغز بادام تلخ و مغل جهود با خلیون را قوت دهد و اگر
خنازیر بر سر بایند باید شکافت و مرهم زنگار علاج کردن لاحول ولاقوة الا بالله

## باب دهم

## اندر سرطان

سرطان اماس سوداویست و اماس سوداوی دو گونه باشد یکی را بلغت یونان سقیروس گویند
و دوم سرطانست و فرق میان سرطان و سقیروس انست که سقیروس را حس الم و ضربان نباشد و
حرارت و رگها بر خاسته نباشد و سرطان دو گونه باشد یکی انست که مادهٔ ان سودای خالص بود و
دیگر انکه صفرا و سودا امیخته بود و با درد والتهاب و ضربان بود و حوالی ان رگها بر خاسته و ممتلی باشد
همچون پایهای سرطان و لون این رگها بسبزی گراید و تیرگی و درد و سوزش باندازهٔ امیختن صفرای سوخته
باشد با سودا و سرطان بیشتری که پدید اید اندر اندامها از نرم و متخلخل پدید اید و زنان را اندر پستان و رحم
بسیار افتد و مردان را اندر حوالی خایه و قضیب و حلق بسیار افتد و اندر روده نیز افتد و سرطان را
اندر ابتداء ان دشوار توان دانست و چون ظاهر گردد علاج دشوار پذیرد تخست چون باقلی بود
کوچک و سرخ لون تیره و با حرارت اندک و مادهٔ سقیروس سودا صرف باشد و بلون سرب ماسودا
و بلغم غلیظ بود و بلون رصاصی و روی زعی بود ضعیف هیچ هم و علاج پذیر نباشد و بیشتر
نخست اماس گرم بوده باشد و بسبب افراط بر وی تربیت و علاج سقیروس کرد
تدبیر صواب اندر علاج سرطان انست که نگاه دارند تا انچه پدید امده باشد همچنان بماند و
زیادت نشود و ریش نگردد و استفراغها بوقت می کنند و غذاها سرد و تر موافق خورند چون کشکاب
و روغن بادام و ماهی تازه خرد و خایهٔ مرغ نیمبرشت و اسفاناخ و کدو و ماش و مانند این و اگر حرارت
عظیم بود و خون گاو یاره سودا دارد و استفراغ بماء الجبن صواب تر و هر چند روزی طبیخ افتیمون
با سکنجبین دادن و هر چه اندر علاج مالنخولیا و علاج جذام باشد علاج این علت است و داروها
معدنی مغسول که تحلیل باعتدال باشد و سوزاننده نباشد طلا کردن سود دارد و چون ممکن است
که ماده را تحلیل کند برفق خاصه اگر زود دریابند ازین نوع کنند و کمترین ان بود که هم بران حال بماند و زیادت نشود
بجمله



وریش بکرد و حکاک سنگ اسیا و سنگ افسان و حکاکهٔ سرب و اب کاسنی و اب گشنیز تر و
اب عصارهٔ کوک با عصارهٔ برگ خرفه و با لعاب اسبغول سوده سود دارد خاصه اگر توتیا و صبر و اسفیداج
بسایند اندر میان مهره و صلایهٔ اسرب و اگر حرارتی و سوزشی باشد غوره کوفته با سرطان
نهری با قلیمیا نسیم ضماد کنند سود دارد و اگر ریش گردد و بوسیده خرقهٔ کتان اندر اب عنب
الثعلب تر کرده بر وی نهاده باید داشت نافع باشد انشاء الله تعالی وحده

## باب یازدهم

## اندر اماس باد ناک

اماسهای باد ناک یا از بخار لطیف خیزد یا از بخار و باد غلیظ و این طرح حده باشد همچو چیزی که باد
اندر وی دمند و بسیار باشد که اندر میان استخوان یا غشاء ان یا اندر میان اوتار در
غشاء او بادی تولد کند و انرا از هم باز میکشد و درد صعب تولد کند و سبب ان باد بسته
شدن مسام باشد و تحلیل یا نفش بخار انچه از بخار لطیف خیزد از جنس تهیج
بود و علاج ان یاد کرده امده است و انچه از باد غلیظ خیزد محجمه اتشی و روغنهای که اندر وی تخم
کرفس و بادیان و زیره و نانخواه و سذاب پخته باشند تحلیل پذیرد دیگر بزند زوفای خشک
کوفته و پخته اندر موم و روغنی که از موم زرد و روغن شبت سرشته و طلا کنند و روغن عقرب
و روغن بابونه و نطرون و سرکه و اب خاکستر چوب رز و چوب انجیر طلا کردن
نافع بود

## باب دوازدهم

## اندر جذام

هر گاه که خلطی سودا اندر یک عضو گرد اید اندر عضو علت سوداوی تولد کند هر گاه که خلط سودا اندر همه
تن پراکنده شود و بسیار گردد جذام تولد کند و بباید دانست که علت سوداوی اندر یک اندام تولد
کند اماس صلب بود یا سرطان یا سقیروس و اگر سوداء رقیق باشد و با صفرا امیخته باشد خوره
تولد کند و همچنانکه سرطان جذام یک عضو است جذام سرطان همه تن است و سبب فاعل این علت
سوء المزاج گرم و خشک است اندر جگر یا اندر همه تن و سبب مادهٔ غذاها سوداوی و بلغمی بود و تحلیل
کردن حرارت اجزاء لطیف بلغم را و غلیظ گشتن باقی کثافت بشره و حرارت غریزی را فرو گیرد و خفه
کند و بدان سبب ضعیف شود و چون سرد گردد و غلیظ شود خاصه اگر بشره ضعیف باشد یا منفذ فرو واندن

از جملهٔ اسباب این علت است ازبهر آنکه این علت تعدی کننده است و بمیراث نیز آید نخست لون
مجذوم سرخ گردد و بسیاهی زند و لون چشم او بمیل سرخ و تیره شود و نفس تنگ و آواز تیره شود چنین
که بخنجی و غنه با آواز بدید آید و عطسه بسیار آید و منفذ بینی بسته شود و حس پوشیدن باطل
گردد و موی باریک و اندک و از سر و روی عرق بسیار آید و بوی عرق و نکهت ناخوش گردد و حقود
و لجوج و بدخو شود و خوابها سوداوی بیند و اندامها او اندر خواب گران گردد و از بستر موی
ابرو بریزد و ناخنها می ترکد و حلق و بینی کافته و چهره زشت شود و لبها سیاه و سطبر گردد و بر اندامها
غدد بدید آید و خون اندر مفاصل عفن گردد و بتغیر دو لون پوست سیاه گردد و اگر ماده صفراوی بود
اندامها ریش گشتن گیرد و بینی خورده شود و پس ریخته و اطراف کبود و صدید کند و از وی پلیدی بدید آید
خون مجذوم غلیظ شود چنانکه از رگ او زنگ اندر آید و خاصیت جذام آنست که مزاج منفذ غضروف ها
و بدین ضدی مزاج اندامها تباه شود و چون مزاج او باعضاء رئیسه رسد هلاک شود و گفته اند
که سرطان جذام یکعضو است و جذام سرطان همه تن بدین سبب علاج مجذوم عسر باشد لکن از بهر آنکه
مزاج همه تن اندر آن یکسانست علاج آن یکنوع باشد از این طریق علاج آن یکسان بود و سرطان
اندر یکعضو بود و مزاج عضوی مخالف مزاج دیگر بود و اندر علاج این از مراعات مزاج اعضا و
قوتها و مزاجهای دیگر اعضا و یکی غافل نشاید بود و طریق علاج آن از این وجه عسر بود طعام خداوند
این علت نان جوین باید با کبزه یا نانی خندروس و حسوها که از خندروس سازند و اسفیدباها
بگوشت مرغ فربه و اندر طبیخ اسفاناخ برگ چغندر و ترب و کدو ماهی بزنند و گاه گاه کبر و بادیان سود
دارد و ماهی تازه خرد هم نافع بود و کرنب بخاصیت سود دارد و نان باید تازه و انگبین و انجیر
تر و انگور سپید و موز و مغز بادام و تخم معصفر و چلغوزه موافق بود و هر گاه که علت ساکن شود
شراب رقیق بمقدار معتدل سود دارد و شراب کهن بهیچ حال نشاید دادن و ماهی شور گاه گاه صواب بود
خاصه سرکه و کی خواهند کرد یا مسهل خواهند خورد و از پس استفراغ اعضا روغن بادام باعصیر انگور تا
سود دارد و آنجا که علامتها خونی ظاهر بود فصد باید کرد و آنجا که بر بسیاری خون واقف نباشند
فصد نشاید لکن اگر خواهند که لختی کم کنند رگهاء اطراف باید زد چون رگ بینی و رگ پیشانی تا چشم را
هیچ مضرت نرسد و اگر آواز تر گردد و غنه بدید آید فصد وداج باید کرد و از پس فصد بیک هفته
استفراغ کردن بایارج لوغاذیا و مطبوخها و حبها که از افتیمون سازند و هلیله سیاه و بلیله کابلی

و بنفشه



بنفشه و اسطوخودوس و خربق سیاه و گلنار و حجر ارمنی و اگر ماده صفراوی و سوداوی بود شحم
حنظل و سقمونیا و صبر و قثاء الحمار ترکیب کرده و ایارج فیقرا قوت دادن سود دارد خاصه اگر اندکی حجر
ارمنی و خربق سیاه با آن یار کنند و از رنج و اندیشه و غم و بیخوابی و از هر چه رطوبت غریزی را تحلیل
کند و خشکی افزاید پرهیز باید کرد و داروی قوی اندر فصل بهار یکبار یا دو بار بیش نشاید داد و دماغ
را بغرغره و سعوط پاک باید کردن و هر بامداد ریاضت و آواز بلند کردن و کشتی گرفتن و عرق آوردن
و مالیدن سود دارد و پس روغنهای معتدل مالیدن چون روغن نیلوفر و روغن مصطکی و گاه باشد
که روغن با شیر زنان و داروها تحلیل کننده طلا کردن قانون علاج اینست و داروها تحلیل کننده
آرد حلبه است و آرد باقلا و بوره و اشنان را استراست با آب سرد و اندر گرمابه طلا کنند داروی
دیگر آب چغندر و آب حلبه و اندک بوره طلا کنند و طبیخ حلبه صابون اندر وی حل کرده خویشتن
بدان شستن و مالیدن سود دارد و باقی علاج اندر ذخیرهٔ خوارزمشاهی باید جست

## گفتار بیست سیوم

### باب نخستین

### اندر صفت و نام انواع ریشها و قانون علاج آن

هر جراحتی و تفرق اتصالی که اندر گوشت افتد و ریم کند آنرا بتازی قرحه گویند و سبب ریم کردن آن
بخشکی ماده ریش است که غذای آن مستحیل گردد و تباه شود و آن عضو زبون اندامها دیگر گردد و ضعیف
باشد غذا را هضم نتواند کرد بسبب سوء المزاج که اندر وی بود و بسبب ناشدن غذا ریم تولد
کند و هر چه رقیق باشد از ریم آنرا صدید گویند و آنچه معتدل و هموار و سپید باشد آنرا
قیح گویند و مدة نیز گویند و آنچه غلیظ تر باشد وسخ گویند بعضی سپید باشد و بعضی سیاه
زند و بعضی همچون دردی شراب بود اما صدید از ماده گرم پالاید و وسخ از ماده غلیظ و تباه و قیح از
ماده معتدل با اعتدال نزدیک و قرحه بعضی بر ظاهر پوست بود و بعضی با غور بود و بعضی گوشت گرد گرد
وصل شده بود و لبهاء قرحه سطبر گشته آنرا ناصور گویند اندر گوشت خانه کرده بود و همچو ماتره شده
و بعضی راست بود و بعضی منعطف و ناصور که نهایت آن با استخوان رسد از وی ماء رقیق و
زرداب پالاید و آنچه نهایت بر پاطی رسد پالایش رقیق باشد لکن میل بسپیدی دارد و

انچه نهایت او باورده رسد ازوی خون صافی بالا اید وانچه بشریان رسد خون اشقر وگرم و
درفشان بالا اید وانچه بگوشت اندر بود ازوی مدهٔ لزج وغلیظ وتیره بالا اید وانچه گرد اگرد ا(?)
نباشد انرا کهف گویند ومجا نیز گویند وکهف چنان باشد که اندر گوشت خانه کرده باشد
وبجانب میل کرده چنان که در او راست نباشد وازاندرون او فراخ باشد ومجا انرا گویند که خانه
او در زیر پوست باشد وریم میان گوشت وپوست بود وریشها بعضی پهن باز میشود وگوشت درست
رامیخورد وانرا القروح الساعیه گویند وبعضی باشد که مادهٔ او بدان تیزی نباشد لکن بسبب تری
عفونت پهن باز میشود انرا ساعیه گویند ومتاکله نگویند وریشهای گرم زود سرکند وتن او سرخ بود
لکن پهن نباشد وزود پخته شود وریشهای سرد پهن کند وسخت سرد باشد ودیر سرکند ودیر
پخته شود وریشها انچه بصلبی وسبزی وسیاهی گراید مخالف لون اندامها بود چون سپید
وزرد ورصاصی وسبز وسیاه همه نشان سوء المزاج جگر ونشان تباهی خون بود وبدین
سبب دیر درست شود وریشها که از پس بیماریها پدید اید وانچه گرد اگرد او موی بریزد بد
بود وهر ریشی که بر شوره تن بود خاصه انچه بر پهلوهای شکم بود ورگها بسیار بدو پیوسته
بود اماس ان یکبار باندرون تن باز گردد وانچه بر سینه بود وسوی میل دارد باز گشتن ان انتهال(?)
خون توقع باید کرد واز باز گشتن انچه میل ببالا دارد ازاختلاط عقل وذات الجنب ونفس
خون توقع باید کرد وریش سوداوی ممکن نیست که درست کرده مگر بعد ازانکه هلکی(?) ان با اهن بردارند
واستخوان پاکیزه شود پس جراحت را علاج کنند واما قانون علاج ریش انست که اگر اماس
باشد نخست اماس را علاج کنند واز ریش غافل نباید بود چون اماس زایل شود بعلاج ریش
مشغول باید شد واگر گوشت وحوالی ریش سبز گردد یا سیاه نخست انرا باید زد ومحجمه
بر نهادن وخون بد بیرون کردن پس اسفنج خشک بر نهادن وبستن پس دارویی حل کننده بر
کردن باشد که تن ازمادهٔ بد پاک شود ومزاج عضو باعتدال باز اید ریش درست گردد و
ریش وسخ را داروی زداینده باید خاصه اندر اول ازبهر انک حس تیزی دارو کمتر باید از پس
الودگی وپلیدی پس بدان اندازه که از وسخ پاک میشود زداینده گی وتیزی دارو کمتر باید کرد تا سوء
المزاج زیادت نشود وبسیار باشد که قرحه مترهل شود دست وبدو محرومه(?) باز گردد
از اطلاء خشک علاج باید کرد ودر جمله جهد باید کرد تا ریش فرو ریزند نشود خاصه که حراری والیه(?)

باشد



باشد با سوء المزاج زیاده نشود وموضع قرحه کوچک شود وقرحه می روید تا جمله درست شود

## باب دوم

### اندر علاج ریشها

ریشها که صدید بالا اید اگر اماس دارد نخست تدبیر اماس باید کرد پس علاج ریش این نوع کرده
وریش را بداروها خشک کننده قابض علاج باید کرد پس بداروها روباننده وداروی
قابض ازین نوع سازند چون جوز سرو برگ او بکوبند وبشراب بپزند وضماد کنند یا بگیرند مرداسنگ
سوده وانرا گاهی بسرکه می سایند وگاهی بروغن زیت تا سپید شود وازین مرداسنگ
جزو وروی سوخته بصری وزرد چوبه مازو گلنار دم الاخوین وشب یمانی قلیمیا سیم از
هریکی یکجزو وهمه را بیامیزند واگر خواهند مرهم کنند واگر خواهند ذرور وروغن مرهم روغن
سود کنند واگر خواهند قرحه را بشویند اب دریا واب شب یمانی ومانند انکه اندروی هلیله
املج پخته باشد موافق بود وگاه باشد که مرهم وذرور را انگبین باید سرشت تا دارو را قوت
دهد وریش را پاک شوید مرهم زنگار ومرهم نمک ومرهم هندی وقرص اسود و(?)
سود دارد وبا(?) علک البطم با سنگ ان روغن گل سود دارد ودردی روغن زیت وشب
یمانی وانگبین بسیار است مرهم کنند ریش وسخ را پاک کند که انرا کهف گویند
ومجا گویند اندرین باب مرهم الرسل ازموده است ونافع وقنطوریون کوفته وبیخته وارسا
کوفته وبیخته بگیرند وکهوف ومجا را بدان ترکنند سود دارد واگر این نوع ریشها زود پاک
نکنند چنان گردد که پوست بر گوشت استوار نشود وکهف اند ومجا را اگر بداروها سیال
زداینده وپلیدیها که بدان الوده کنند پاک نتوان کرد وانگبین زداینده نیکست خاصه اگر با
شراب امیخته باشند واب شب یمانی زداینده است وقوه دهنده وهرگاه که این
ریشها دارو کرده باشند بر سر ان ضمادی که مزاج عضو با اعتدال نگه دارد وبا گرمی وتری دارو
زداینده برابری کند بر باید نهاد ریشهای متعفن تن ازاخلاط بد پاک باید کرد ومزاج با اعتدال
باز اوردن واگر حاجت اید بران موضع محجمه بر نهادن ودیوچه بر افگندن وبسیار باشد که ریش را
بداروی تیز یا باهن پاک بر باید داشت پس علاج جراحت کردن ودردی که از داروی تیز تولد کند
بروغن گاو تسکین دادن هر ساعت چنانکه هر لحظه پاره تازه بر می نهند وعلاج دیگر علاج ریش وسخ

سرشته بر نهادن پاک کند طبیخ افسنتین و طبیخ قنطوریون و فراسیون کرم را بکشند
و بولدان بار دارد و بدین طبیخها باید شست و افسنتین و قنطوریون و فراسیون بسایند
با نمک بیامیزند و ذرور کنند و اگر این ذرور با شراب ترکنند و طلا کنند صواب بود و عصارهٔ
بودنهٔ جویباری و عصارهٔ برگ کبر با شراب که بنوشد [illegible] کرم را بکشند
فصد باید کرد و استفراغ صفرا کردن و آب میوها و قرص کافور و شراب غوره و شراب صندل و کشکاب
دادن و صندل و گلاب بر دل طلا کردن و قرحه را مرهم اسفیداج بر نهادن و هوا بدل کردن با
کرلی عفونت بود تدبیر استفراغ و شربت همچون تدبیر ریش نخجی باید کرد و باشد که
قرحه را باهن بر باید داشت تا تباهی آن بگوشت درست باز رسد و باشد که آن عضو را جدا باید
کرد و در جمله آن عضو را چنانکه باید داشت و اندر آب یخ می باید نهاد و آب برگ مورد و گلاب خنک
کرده بر چکانید و اگر ماده سخت گرم نباشد شراب قابض و سرکه ممزوج با گلاب سود دارد و ضمادها
از انار پوست و عدس و بزرالورد و برگ مورد و برگ حماض باید ساخت و گل ارمنی با سرکه طلا
کردن سود دارد
در حال سپیدهٔ خایهٔ مرغ با روغن گل بیامیزند و طلا کنند
و صندل و فوفل و خشت پخته سپید اگر سفال نو سپید همه با گلاب و آب عنب الثعلب سوده
طلا کنند و عدس و برگ گل بپزند و بسایند و بر روغن گل طلا کنند و از بستر بگیرند آهک آب
نارسیده و هفت بار بشویند و خشک کنند این آهک چهار اوقیه روغن گل شش اوقیه موم مصفی
دو اوقیه با روغن بگدازند و آهک اندر وی بسرشند و طلا کنند و مرهم اسفیداج سود دارد ان شاء الله

باب سیوم

## اندر جراحتها

هر جراحت که تازه بود و راست افتاده باشد اولیتر آنست که هر دو لب او فراهم گیرند و
نگاه دارند که چیزی اندر میان جراحت افتد چون موی یا روغن و غیر آن و خشک بند کنند و سه روز
بسته بگذارند و چون بگشایند باز به بندند و دو روز دیگر بسته دارند تا محکم شود و اگر جراحت
ناهموار افتاده باشد زاویها و پهلوها دارد بشکافند و راست کنند و داروهای تر از وی
دور دارند لکن داروی خشک بکار دارند و بگیرند اسفیداج ارزیز مرداسنگ از هر یکی جزو مر صافی مازو
از هر یکی نیم جزو بسایند و بکار دارند و اگر جراحت کهنه افتاده باشد زراوند مدحرج اندر شراب بپزند

و خشک کند



و خشک کنند و بکوبند و بیزند بر سبیل ذرور بکار دارند و خیر خشک کوفته و پخته سود دارد و اگر
جراحت بر عصب باشد خراطین سوده بر نهادن و سر سوخته نهادن اگر با بیخ سوسن دشتی بر نهادن
سود دارد و بباید دانست که بعضی اندامهاست که جراحت احتمال نکند و خلاص از آن نادر بود و
دماغ است و گرده و مثانه و رودهای باریک و جراحت جگر خطرناک باشد لکن از آن سلامت
بیشتر از آن یابند که جراحت اندامهای دیگر که یاد کرده آمد و دل بهیچ حال جراحت احتمال نکند و
جراحت او هیچ مهلت ندهد و جراحتها که بر عصب و کنارهٔ عضله افتد خطرناک باشد و قوت
ساقط شود و غشی و تشنج و اختلاط عقل پدید آید و جراحت که بر سر زانو و پهنی زانو افتد
خطرناک باشد و از آن خلاص کمتر بود و هرگاه که از جراحت کنارهٔ عضله تشنج و اختلاط عقل
پدید آید و از قبول علاج نا امید شوند تدبیر جراحت آن باشد که عضله را از پهنا ببرند تا فعل کند
فعل آن عضو که آن اندام بدو بسته رضا دهند و اگر جراحت بر شکم افتد و تهوع با فواقها
اسهال پدید آید هلاک شود و اگر جراحت غور دارد و سر او تنگ بود نباید گذاشت سر او بسته
شود تا ریم اندر قعر او گرد نیاید و این چنان بود که پنبهٔ کهنه بروغن گاو ترکنند و بر سر جراحت نهند
تا گوشت بروید و داروها اندر پلیته کنند و بدو فرو نهند و هر بار پلیته خردتر میکنند تا
آنگاه قعر جراحت رسته شود و قوی نماید و اگر جراحت بر گوشت بود مازو و سبزه و
انار پوست قلقیا مغسول و لسان الحمل خشک کرده و ساذج هندی مغسول هر یکی جدا
کانه [illegible] جراحت کوچک را بر وی پاشند و اگر بر این داروها برگ حماض و برگ رز و برگ کوکنار
بر نهند صواب بود و اگر جراحت بزرگ بود پنیر تر سوده و پنیر کهنه از شیر ترش کرده باشند بر
نهادن سود دارد و اگر خون بسیار آید بیرون این ذرور بکار دارند بگیرند صبر یک جزو و کندر یک
جزو دم الاخوین انزروت از هر یک نیم جزو بکوبند و بیزند و بر وی پر خرگوش بر جراحت
نهند و ببندند و بر جایگاهی که زنتوان حوالی آن بیخ اندر گیرند تا گذرها خون را تنگ کند
و داروی پیشتر برنهند چنانکه ممکن بود ببندند باب چهارم

## اندر بیرون آوردن خار و پیکان از جراحت و اندر جراحتها کوچک که بتازی [illegible]

اما بیرون آوردن خار و پیکان و مانند آن بعضی چنان باشد که جراحت را بشکافند و بعضی را
بالتی چون انبر از ابر کشند و اگر آسان با انگشت برکشند و بر نهند قوی تر بود و زراوند مدحرج

وگر سرنی بکوبند و با عسل بکوبند سرشند و بر نهند و صفدع مسلوخ بر نهند و صفدع مسلوخ چیزی که
اندر استخوان سخت شده باشد براورد و بجای صحیح است که وی ندانرا بیفکنند انواع مجذبات زراوند طویل
بیاز نرگس برگ انجیر بالت جو کوفته و سرشته همه داروها جاذب است و سرطان نهری و انجهاء
جانوران و سر حیوانی که او را اتبازی العطایه گویند از ادویه جاذبه است و همه اندرین باب نافعست اما
خوزجراحتی را گویند که از خار باریک افتاده باشد چون سر سوزنی و خرق بزرگ تر بود بیش از اماس بسا دن
بچیزی دیگر حاجت نیاید لکن خرق باشد که بزرگ تر افتد و بعلاج اید و علاج آن علاج جراحتها باشد
اندر باب گذشته یاد کرده است

## باب پنجم

## اندر علاج کسی که او را چوب زده باشند

نمک سوده نرم بغایت با سفال نو کوفته و بیخته نرم با خاکستر کلن بران موضع کنند و پوست کهٔ سفیدی که
از سلوخ جدا کنند بران موضع بپوشند و بگذارند تا بروی خاک خشک شود و دیگر روز بردارند در اماس
زایل شده باشد و اگر مرداسنگ و اسفیداج بگیرند راست راست و با موم و روغن گل بسرشند چنانکه
مرهم است و قیروطی طلا کنند سود دارد و اگر سخت رگ زنند و طبیخ نرم کرد انند باب سیوها و خیار شنبر جو نیم
باشند و بگیرند زنجبیل و راوند چینی بسیار است از هر یکی یک درم و یکدینار سنگ با جلاب بدهند نافع بود

## باب ششم

اندر پیچ بن رانها که از عرق و نشستن بر لب بدید اید و پیچ که بر پاشنه و انگشتان افتد از موزه
موضع پیچ که از عرق و نشستن بر لب افتد برهنه کنند یا هوای خنک بدو رسد و آب سرد بروی زنند و
بیخ برمالند و مرداسنگ و بنزراب سوده طلا کنند و طبیخ سماق و نقیع او طلا کردن نافع بود و پیچ
موزه را سرشته باه بر نهند و اگر اماس نباشد جرم موزه کهن بسوزند و لبابند و بران موضع پراکنند
نافع بود ان شاء الله تعالی

## کتاب نهم از خاص اندر آراستگی و پاکیزگی ظاهر تن از سر تا پای

## باب نخستین

## اندر احوال موی داء الثعلب

ایارج فیقرا با شحم حنظل چند کرت بدهند و مطبوخ افتیمون و معجون نجاح و معجون هلیله
زرد و اطریفل کوچک و غرغره بطبیخ سیح گرم و ایارج فیقرا اندر روی گداخته طلا کردن عاقرقرحا و فرفیون

زهره کاو



با زهره کاو و مالیدن بپیاز نرگس و بنجاله که از روغن بادام تلخ کنند و بروغن بید انجیر و سونیز و فرفیون اندروی سرشته
خطمی سوده وارد جو لبه که ترک کنند و بدین موی طلا کنند و یکساعت صبر کنند و پس
بشویند و اگر زهره کاو و شحم حنظل بالان یار کنند زود تر پاک کند
آب چغندر واد [illegible]
بشویند و صبر اندر عصارهٔ مورد تر بسایند و طلا کنند و پس از یکساعت بشویند و بوسته موی را بلیله
و هلیله سیاه بشویند و روغن مورد و روغن امله بکار دارند داء الحیه که موی بیرون شود چهار یک جو و آهک
دو جو و زرنیخ زرد ده جو و اندر اب کنند و سه روز بنهند و بپالایند و چهار یک وزن آب روغن بالان
بیامیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و آهک و زرنیخ راست راست اندر اب بپزند و بپالایند
و دیگر آهک و زرنیخ اندر اب کنند تا چنان شود که پر مرغ بدو فرو برند موی شود پس روغن بر افکنند و بیاره
و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند قال ابن ماسویه داشتن سوختن آهک و زرنیخ سخت روغن طلا کنند
پس آهک پس خوشتن تن را بشویند و عدس مقشر بسایند با گلاب و صندل کنند داروها که بوی آهک ببرد
گل سرخ با سرکه و گلاب طلا کنند و برگ شاه اسفرغم و گل حنا و برگ رز و برگ شفتالو هر یکی جدا و
آمیخته طلا کنند بوی آهک ببرد داروها که موی را باطل کند سخت موی را برکنند و عصارهٔ بنگ و شوکران
هر یکی آمیخته جدا طلا کنند و طین قیمولیا و اسفیداج ارزیز از هر یکی جزو شب یمانی نیم جزو بعصارهٔ
بنگ بسایند و طلا کنند و اسبغول با سرکه طلا کردن موی را باطل کند ان شاء الله تعالی

## باب دوم

اندر احوال بشره و رنگها که بر روی پدید اید بغیر رنگ روی از باد و سرما و افتاب بگیر بدارد با قلی
مقشر وارد ترمس و تخم ترب و تخم خربزه وارد نخود و ارد کرسنی و نشاسته وارد جو راست راست
جمع کنند و روی بدان بشویند و داروها و طعامها که رنگ روی افروزد نخود آب و خایه نیم برشت
و ماء اللحم و انجیر و نان سپید و شیر تازه و شراب ریحانی با آب سرد آمیخته و اطریفل کوچک و هلیله پرورده
خون را صافی کند و رنگ روی را برافروزد و حلیت و بلبل و قرنفل سیر و کندنا و ترب و پیاز و کرنب
اندر طعامها خوردن رنگ روی را برافروزد و زعفران با سپیده آمیخته سود دارد و از موده است لکن
زعفران نیم درم زیاده نشاید خورد و اندر تابستان ذکر هاکه بر جای چشم اید مرداسنگ سپید با سپید
با بیرم سرخ بسرشند و طلا کنند سنگ بلبل سوخته سفال هر یکی جدا سود دارد و انجیر سرکه تر کرده طلا
کردن سود دارد خونی که از پوست رده بود و کلف و نمش و اثار ابد بگیرند مغز بادام سپید کرده

کرسنه کاه [illegible]

سه درم بسایند و مغز تخم خربزه کوفته نرم سیماب دو درم اندرین مغزها بمالند و بکشند چنانکه اثر سیماب نماند و مغزها
سیاه شود و هر شب طلا کنند تا سه ساعت و هر ساعت این طلا تازه کنند و بکهنه از روی شستن باز دارند
چون بعد از یک هفته روی بشویند کلف و نمش پاک شده باشد **اثر کبودی** و نقشها که بر اندامها که
عکسا الانبساط را نرم کنند و بران موضع کنند و یک هفته بسته دارند و چون بگشایند نمک بمالند و علک البطم بر نهند چند
کرت این تدبیر میکنند تا اثر کبودی برود و آنچه اندر تدبیر کلف گفته آمد اندرین باب سود دارد و **باد شنام**
شوخی است که بر روی و اطراف پدید آید بچون لون جذام و اندر مستان بیشتر افتد سبب باز ماندن
بخار که اندر زیر پوست باشد **علاج** نخست رگ باید زد و حجامت کردن و دیوچه بر افکندن و
داروی مسهل خوردن علاج ابتداء جذام کردن **بهق و وضح و برص** اما از جهت بهق و وضح مطبوخ
هلیله و مطبوخ افتیمون استفراغ باید کرد و اطریفل کوچک و معجون نجاح بکار داشتن و تخم ترب
و روسابس کندش و شیطرج هندی و تخم حنظل و مازریون و خردل و خربق و سقمونیا راست راست بکوبند
و بیزند و بسرکه طلا کنند اندر گرمابه یا نزدیک آتش یا اندر آفتاب و اما از جهت برص قی باید کرد و با بارج لوغاذیا
اندر مطبوخ افتیمون استفراغ کردن و اطریفلها سرد بکار دارند پس برگ مازریون و خربق سیاه
و بوره و بلبل راست راست بسرکه بپزند و نطرون و سوخته آهن و کفک دریا کوفته و بیخته اندروی افکنند و هم
بسایند چون غالیه و اندر آفتاب طلا کنند چندانکه ممکن بود صبر کنند تا خشک شود و باز طلا معاودت کنند نافع بود
طلاء دیگر شیطرج و نیل فوه و مغز و شب یمانی در دردی خمر خشک باشد همه بکوبند و بیزند و بسرکه بسرشند و بکار
دارند و مقدار دیگر فوه بپزند و بپالایند و این داروها بدان فوه حل کنند و طلا کنند بیست روز این طلا بکنند
**بوی عرق** هلیون و حرشف و زردآلو و نقیع زردآلو و شراب ریحانی بوی عرق و بوی اندامها
خوش کند و کسانی را که بوی بغل ناخوش باشد هر گاه که اندر تن امتلا یابند استفراغ باید کرد و بفصد
یا بمباشرت یا بمسهل آنچه لایق آن شخص باشد و خویشتن بگرمابه پاکیزه داشتن و جامه پاکیزه
پوشیدن و از غذاها که بوی عرق ناخوش کند چون کندنا و پیاز پرهیز کنند و توتیا باب و نمک بشویند
و سپید کنند و بگلاب و کافور بپرورند و بکار دارند **تولد شپش اندر جامه و پوست** استفراغها
باید کرد بفصد و مسهل و خویشتن پاک داشتن و جامه حریر و کتان پوشیدن و زود بدل کردن و خویشتن
بطبیخ ترمس و طبیخ کزر و طبیخ چغندر و طبیخ پودنه کوهی و طبیخ برگ سرو بشویند و صبر بمالند و زهره گاو
و زهره بز و صبر با گل بسرشند و سر بدان بشویند سود دارد ان شاء الله تعالی و تقدس

باب



## باب سیوم
## اندر انواع فربهی و لاغری و احوال ان و اطراف

طرفیدن پاشنه پای را از غبار و خاک نگاه دارند و نخست آن موضع اندر گرمابه شوخ پاک کنند و
بشویند پس صمغ عربی و مازوی کوفته و بیخته با روغن سرشند و روس بسرشند و اندر کفشگی کنند و پوست
اندرونین که اندر خایه مرغ باشد تا کاغذی بر روی نهند تا دارو بر وی اندر روی بماند و خشک شود و کرت
حاجت نیاید **انگشت پای** که در زمین آید جالینوس میگوید که خرفه دو نو پاسه تو بر
سحا و چند کرت بران موضع بول کنند بعلاج دیگر حاجت نیاید **داخس** التماسی بود گرم درد
ناک بر بن ناخن و گوشه آن پدید آید ضربان و درد آن با نعل دست و بیغوله ران برسد و باشد
کرت ارد و ریش کرده و انگشت ازان بر خطر باشد **علاج** اگر عهد بفصد بعید بود و مانعی نباشد
فصد باید کرد و تدبیر لطیف کردن و اگر حاجت آید مسهل که لایق باشد استفراغ کردن و افیون و بزر
البنج کوفته با سرکه طلا میکنند تا بر روی غلیظ گردد و بزر قطونا با سرکه بر زبر آن نهند و خرقه باب
یخ تر کرده بر روی بپیچند یا انگشت در آب یخ زنند تا نهاده دارند روز نخست پس علاج کنند و ابتدا
علت و تزاید و انتها و انحطاط نگاه دارند چنانکه دیگر ورمها و علاجها اندر خورد وقت کنند و
سماق و اقاقیا و ریزه عاج با سکنجبین ضمادی نیکست و مازو با انگبین نیز به ماده فروید
باز دارد و اگر بدین ساکن نشود در روغن گرم چنانکه انگشت در وی توان داشت انگشت در وی نهاده
داشتن و هر گاه که فاتر شود گرم کردن و اگر بدین ساکن نشود علاج دمل باید کرد **کوژ شدن ناخن**
و تشنج و طرفیدگی آن اگر سبب خشکی بود اسباب علامات آن پیدا بود هر روز بامداد شیر تازه
باید خوردن و روغن بادام و شکر با سکنجبین سود دارد و نعل فقاح ضماد کردن نرم کند و تخم
کتان در پیه گوسفند گداخته بر نهادن و چند روز بسته داشتن شیر برد و نرم کند و اگر
سبب غلبه سودا بود علاج اصحاب مالیخولیا کنند و بماء الجبن استفراغ کنند **زشت شدن ناخن**
ناخن را بیفکند پس بگیرند صمغ سرو و ضماد کنند و چند روز بسته دارند تا نرم شود پس سوهان اندر
بر ناخن زنند تا چون بسیار برود پس به بز بکوبند و ضماد کنند بامداد تا شب و شب تازه کنند
بامداد ناخن بیفتد پس انگشت را از هوا سرد و گرم و از سبب جامه و دست و غیر آن نگاه دارند و انگشت را
غلافی سازند چون کلاهی از سیم یا از غیر آن بشکل انگشت و آنجا که برابر ناخن بود مدور کنند تا هوا برقی

بدو نرسد و این غلاف مماس جای ناخن نباشد و بس فراخ نباشد یکماه یا دو ماه پوشیده و بسته دارند تا ناخن نو براید تدبیر عضوی که لاغر شود تدبیر ان مالیدن و طلا کردن بروغن زیت باشد که موم گرم کرده و هر گاه که از مالیدن گرم شود فرو ایستند تا کوفته نشود و غذا و تحلیل خرج نشود و باز مالیدن گیرد تا غذا اندر هضم شود و اگر مزاج سرد بود زفت رومی طلا کنند و بعضی طبیبان مالش نرم کنند بی روغن و بر پوست پاره طلا کنند و بر ان عضو نهند و چون سرد شود و تفسره دبر ربایند تابستان هر روز یکبار بر نهند و اندر زمستان هر روز دو بار و اگر نخست عضو را بمالند بخرقهٔ درشت پس مسطره بروغن چرب کنند و ان مسطره هموار بر ان عضو نهند تا سرخ شود و تشنج کرد هم سود دارد و اگر اندر زمستان پس از ان زفت بر نهند روا باشد لاغر کردن عضوی جداگانه فربه کردن و دارو تحلیل کننده بکار داشتن و دارو ها که اندر علاج پستان زنان و خایه کودکان یاد کرده امده است اندرین باب سود دارد و زیرهٔ کوفته و لیره که سرشته بر پستان نهادن و خرقهٔ لیره که تر کرده بر روی ان پوشیدن سه روز بسته داشتن اندر یکماه سه بار این علاج کنند پستان باندازهٔ خویش باز اید تدبیر لاغر کردن همه تن چیزها تلخ و شور باید خورد و اچار لیره که و ابکامه و نان خشکار و نان جو اندر طبیخ بلبل و خردل و زیره و کرویا و سبزی باید کرد و اندر شبانروزی طعام یکبار خوردن و بر گرسنگی و تشنگی صبر کردن از بهر انکه ریاضت و قی معتدل فربه کند و اندر اب معده نهار نشستن و اب گوگرد و الی که اندر وی نمک و زاک و شب و بوره بجته باشند بجای اب معده نهار بود و چهار دانگ و نیم سند روس با سکنگبین ممزوج با اب سرد خوردن درین باب نافع است عصبها را سخت کند و فربهی خفقان باز دارد و نافع بود اندرین باب تدبیر فربه کردن همه تن نخست اسباب لاغری بباید جست و ان اسباب زایل کردن پس نشاط و شادکامی و اسایش و خوشدلی جستن و بر بستر نرم خفتن و جامه نرم پوشیدن و شراب معتدل القوام خوردن و غذا چون هریسه و کوذاب و برنج و شیر و گوشت بریان و گوشت مرغ فربه و بط فربه و مغزها چون مغز بادام و فستق و فندق و گوز هندی و گوذاب نان با شکر و پنیر تر و دوغ تازه خاصه که نان پاکیزه اندر وی ترید کنند اما گوشت سخت از گوشت بریان و گوشت کلنگ و هریسه و مانند ان خیرد و محرور را ترید دوغ و گوشت بزغاله و مرغ فربه و پنیر تر موافق بود و از گوشت قدید و از طعامها تلخ و شور و ترشیها پرهیز باید کرد و اگر ازین نوع چیزی ارزو کند ان مقدار باید که طبع را خوش کند و تن را لاغر نکرداند والله اعلم بالصواب



# گفتار بیست و یکم اندر علاج زهرها

## باب نخستین

## اندر احتیاط کردن با زهری که بدهند و اگر شوانند مرد

کسانی را که ازین باب اندیشه باشد طریق احتیاط ان سه نوع است یکی انکه اندر جای تهی طعامها و شرابها که طعم ان سخت قوی باشد نخورند مثلا چیزی که سخت ترش باشد یا شور یا سخت تیز باشد نخورند از بهر انکه طعم چیزها زیانکار و بوی اندر چنین طعامها و شرابها پوشیده توان کرد طریق دوم انکه انجا که این تهمت باشد چیزی ناخورده حاضر نشود از بهر دو کار یکی انکه اگر شهوت طعام بدید اید و چیزی زیانکار دهند طعم و بوی ان بسبب رغبت بطعام پوشیده کردد دوم انکه چیزهای زیانکار اندر حال گرسنگی و تشنگی زود اثر کند و اندر رگها شود و قوت ان بدل رسد و اگر طعام و شراب خورده باشند قوت ان چیزی نخست اثر در طعامها کند و ضعیف کردد از انکه رگها ممتلی باشند زهر گذر نیابد و بدل نرسد و نیز باشد که ان طعام که او خورده باشد چیزی باشد که قوت او با قوت زهرها باز کوشد و مضرت ان دفع کند طریق سیوم انکه سبیل احتیاط اندر خانه خویش خورد که مضرتها زهر را دفع کند و مضرت ان از دل باز دارد صفت داروی که از جنس غذاست و مضرت بیشتری زهرها باز دارد و اندر وی مضرتی نیست بگیرند گوز مغز پاک کرده شش درم برگ سذاب و خشک و نمک درشت از هر یکی یکدرم انجیر خشک چند انک دیگر چیزها بود و بتوان سرشت همه بکوبند و بسرشند هر بیستی چند یک جوز و گوشت را سوکر بتازی ابن العرس گویند قدید کرده مضرت زهرها باز دارد دیگر تریاق بزرگ و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق ثمانیه و تریاق طین همه پیش از ان و پس از ان مضرت زهرها دفع کند لکن باشد که مزاج هر شخصی بر وفق این معجونها احتمال نکند و هم مضرت نابود مضرتی دیگر بر خویشتن نعد ساید کرد پس اولی تر ان بود که اگر لابد ازین نوع چیزی خواهند خورد این داروی نخستین از جنس غذاست اولی تر بود بخوردن

## باب دوم

اندر قانون علاج کسی که او را زهر داده باشند قانون علاج همه زهرها انست که در هر حال که حس یابد که زهر داده اند قی کند و اب نیم گرم و روغن نیز نخست بخورد بسیار و قی

کند و اگر حاجت اید بطبیخ شبت و بوره و روغن بسیاری دهند تا قی تمام براید و چون قی تمام کرده باشند
شیر تازه خورند بسیار و اگر از شیر نیز قی افتد سخت نیک باشد و اگر شیر حاضر نباشد سکه و روغن گاو
بجای ان باشد و لعاب تخم کتان و بیه بط گداخته سود مند باشد و اگر با معا و اسافل فرود
امده باشند حقنه باید کرد و هم تدبیر اسهال و پیوسته شیر می باید داد و تریاق الطین در حال زهر بقی
بارد و کفته اند بلبلدی خروس بدبند تا حال زهر را بقی بارد و اگر اضطراب و حرارت عظیم باشد اب
یخ و روغن گل می باید داد و بدان قی فرمودن و بهیچ حال نباید گذاشت که در خواب شود بهر تدبیر که
ممکن گردد بیدار باید کرد و اگر طعام خورند بسیار باید خورد تا بسیاری طعام بدان چیز غلبه کند و
معده ممتلی گردد و قی کردن اسان شود باب سیوم

اندر داروها معدنی زیانکار اسفیداج زبان را سپید کند و سرفه و
فواق و اختلاط عقل بدید ارد و منخر و همه تن سرد شود و دل درد کند و باشد که اندر حلق عفوصتی
بدید اید چنانکه گویی مازو خورده است باشد علاج طبخ باید فرو اورد بما العسل و سقمونیا و یک مثقال
عصاره افسنتین اندر ما العسل دهند چند کرت تا او درار بول کند و دارو ها مدر و بکرم سود دارد و
گنجد خوردن و خاییدن و از پس قی خوردن موافق بود سیماب کشته پیچیدن ناف و رودها
بدید ارد و خون شکم و عسر البول و گرانی زبان و معده بدید اید و همه تن بیاماسد علاج قی
باید فرمود بسیار و سه درم اندر شراب حل کند و بدهند و بما العسل و بوره حقنه کنند علاج
علاج سیماب که سرد ادسنگ و سوزش ازین اندامها و زفانها بیاماسد و زفان سنگ و
بول و غایط بازگیرد و باشد که غایط باز نکیرد لکن اطلاق افتد بافراط و گرانی معده و امعا بدید
اید و مقعد باز گردد و تشنج اورا کند و نفس تنگ شود و باشد که خناق اورا کند و باشد که اعراض ایلاوس
بدید اید علاج قی فرمایند و سه درم اندر شراب بدهند و سنبل رومی با سرکین کبوتر و دشتی اندر
شراب بدهند و اگر طبع باز گیرد سقمونیا اندر ما العسل بدهند زنجار لرزه بدید ارد و گرم کند و اندر
حلق و اندر ون شکم سوزش و قروح امعا تولد کند و قی نیز افتد علاج اب گرم و جلاب
و روغن دهند تا قی تمام کند و حسو نرم دهند از پخته و کشک جو و کشک گندم و اندکی تخم
کتان و پیوسته شیر تازه میدهند و سکه و لعابها دهند سحاله اهن و پلیدی او
صداع و خشکی دهان و درد شکم سخت بدید اید علاج شیر تازه باید داد و اسهال باید فرمود بس

سکه



سکه و روغن گاو دادن تا سوزش و خشکی ساکن شود و پیوسته روغن گل و روغن بنفشه و روغن بید
با سرکه بر سر او نهادن و باشد که مقناطیس باید داد و پس تدبیر اسهال کردن و باشد که هر روز مقدار
یکدرم مقناطیس باید دادن و پس حسو چرب با روغن گاو و اسهال کنند شنجرف و سک اعراض او
همچون اعراض سیماب باشد و علاج هم علاج ان حسو چرب و جبسین اعراض
این همچون اعراض اسفیداج بود لکن گرفتگی عظیم تر و علاج همان لعابها و زنج و حسو ها
چرب و نرم و اسهال بسقمونیا و ما العسل و علاج قاصه جبسین خاکه چوب رزایت تا قاشا
راستارات اهک و زرنیخ اگر بهر دو بیم دهند قروح امعا و درد ضعف تولد کند و از
زرنیخ معده سرفه ضعف تولد کند و اعراض شنگ و شنگرف بدید اید و از اهک تنها در معده
و احتباس بول و خون شکم و درشتی حلق و زفان تولد کند علاج اب گرم و جلاب و روغن بسیار
دهند تا قی کند پس حسو ها گرم و لعابها و سکه و بول خرانه که باد و دانگ زهره اهو بره بدهند بول بیاید
اب صابون اعراض و همچون اعراض اهک و زرنیخ بود و علاج همان زاج و شب
سرفه صعب ارد و باشد که بعلت سل ادا کند علاج شیر خود دهند و سکه و شکر و شراب
بنفشه و کلنگاب و روغن بادام اب سرد ناشتا و اب از پس گرمابه و از پس
ریاضت و از پس جماع مزاج تباه کند و باستسقا انجامد علاج اگر بر شراب نبید
صرف خورند شاید که کفایت بود و اگر نه دوا المسک و دوا الکرکم باید داد و الله اعلم

باب چهارم

اندر داروهای نباتی زیانکار

بلیش دل بیاماسد و چشم بیرون خیزد و دوار و غشی تولد کند و ساقها از کار شود و از بوی او
صرع بدید اید علاج در حال طبیخ شلغم و شراب و روغن گاو بسیار باید خورد و قی کردن هر
ساعت و یکدرم دوا المسک و نیم درم مشک با دو زهره ازموده است قرون سنبل سم
بدید ارد و زفان سیاه کند و قطره قطره خون از قضیب چکیدن گیرد علاج قی فرمایند و کلنگاب
و روغن گل و اب انار بدین مانند و یک مثقال کافور اندر یک اوقیه گلاب بدهند و بر دل و جگر ضماد
صندل و گلاب و کافور بر نهند و لبت جو و لب سیب ترنج و اب انار ترش و اب خیار ترش
و اب عنب الثعلب و رب ترنج و کلنگاب می دهند فرفیون اماسه و فواق و سوزش احشا تولد

کند و باشد که اسهال کند بافراط علاج قی باید فرمود و مسکه و شیر تازه و روغن گاو دادن و اندر آب سرد
نشاندن و علاج قروح سنبل کردن نافع بود دیتوع شبرم و عشر و لاغیه قوی تر است
اعراض فرفیون پدید آید علاج شیر و مسکه و روغن گاو و دوغ تازه می دهند و اندر آب سرد
نشانند یکزمان نافع بود سقمونیا مضرت آن بدوغ باید شکست و رب آبی و سماق و ریواج و
سیب دفلی بسیار مردم و ستور را بکشد و اگر اندک باشد درد شکم و اسهال و حرارت
و یبوست تولد کند علاج طبیخ خرما هندی و حلبه دهند و بحکشت و تخم او و طبیخ او تریاک است
و چیزها چرب و شیرین و لزج سود دارد و ابهاکه دفلی اندر وی رسته باشد ممنقط باید کرد و
نیز نبتی باید خورد بلادر بسیار بهار جادة تولد کند و دو مثقال از وی بکشد و اگر از مضرت او
خلاص یابند وسواس تولد کند کبیکج تر است و کشنده علاج آن همچون علاج بلادر است
تخت قی باید کرد سداب دشتی سوزش و حرارت اندر تن افکند و علاج او همچون علاج
دفلی است تخت قی باید کرد تفسیا بول و غایط باز گیرد و زفان بیاماسد و حلق و معده بسوزش
آید و باشد که غشی آرد و نفس تنگ شود علاج قی باید فرمود و شیر تازه و کشکاب و روغن گاو
دادن و کشکاب و روغن گل غرغره کردن جلهنگ اسهال بافراط کند و گلو بگیرد و تشنج خشک
آرد و دو درم سنگ بکشد علاج روغن گاو و مسکه باید داد تا قوت او شکسته شود و بس [illegible] و
انیسون و سنبل و جند بیدستر ماست ار است بکوبند و با دو درم مایه بدهند و نمک
گرم بر شکم نهند و غذاها چرب دهند و شیر با انگبین باید فرمود و نبیذ ممزوج با آب بسیار
خربق سیاه اعراض او همچون اعراض جلهنگ است و علاج همان کند شیر و خربق
سپید و عرطنیثا و عصارهٔ قثاء الحمار و غاریقون سیاه و تربد زرد
و شوکران همه شکستن آرد و باشد که قی بافراط آرد و خناق آکند و باشد که اسهال کند
خاصه خربق سپید و اگر بسیار خورند مردم را بیهوش کند و قوت ببرد علاج اگر قوت بجای
اسافل میکند بحقنه علاج کند و شیر و مسکه و روغن گاو دهند و اگر تشنج کند علاج تشنج کند [illegible]
کند کرم دانه مقدار دو دانگ خارش اندر همه تن افکند و بیاماساند و بکشد علاج همه
اندر علاج فرفیون یاد کرده آمد علاج اوست افیون [illegible] کند و بغیر آید و فواق آرد و تنگی نفس و گرفتگی
زبان و دهان علاج قی باید فرمود بروغن و آب نیم گرم و بوره و نمک و سکنجبین و ماء العسل با انگره

تریاکی اوست



تریاکی اوست و سیر و گوز با فقع و شراب کهن با دارچینی سود دارد و تریاق و مثرودیطوس دادن
و جند بیدستر بویانیدن و نگذارند که در خواب شود کوکنار ماثل سر کشتن آرد و بخواب
دست کند و چشمها سرخ و تاریک شود و دو درم سنگ بکشد علاج قی باید فرمود و روغن
گاو دادن و غذا چرب و نبیذ و شیر دادن ییروح اعراض او همچو اعراض کوکنار ماثل است سرسام
سرد آرد و علاج او همچو علاج اوست بذر البنج اندامها سست کند و چشم سرخ و زفان سیاه
و بیاماساند و کفک از دهان بیرون آرد و دیوانه کند علاج ماء العسل دهند و شیر گاو و شیر
گوسفند با انگبین و لی انگبین و طبیخ انجیر و خردل و سیر و پیاز سود دارد و تریاق و مثرودیطوس
و سکنجبین دادن صواب باشد شوکران خناق ضعف آرد و بکشد تخت
اطراف سرد کند و چشم تاریک علاج تخت اسهال باید فرمود و حقنه کردن و شراب صرف
دادن صواب بود هر ساعت پس شیر گاو دادن با افسنتین و فلفل و شراب و جند بیدستر و سداب
و نعنع و حلتیت و سکبینه سود دارد

باب پنجم

## اندر داروها حیوانی زیانکار

ذراریح مثانه را ریش کند و اعراض آن پدید آرد چون بول خون و پاره گوشت و اسهال و پیچ و
غشی و اختلاط عقل علاج قی باید فرمود بطبیخ انجیر و بوره بسیار و از جهت
مثانه رگ باسلیق زدن و لعاب بزرقطونا و آب تخم خرفه و مسکه و شیر تازه باید داد و حقنهٔ نرم و
حب الصنوبر الصغار والکبار و صمغ سود دارد و روغن گل اندر احلیل چکانیدن و طبیخ
التین با شراب بنفشه سود دارد و همه چرب و نرم دهند الارنب البحری سرفه خشک
و خون از گلو برآمدن و تنگی نفس و سرخی چشم آرد و بول باز گیرد و خون چکیدن آرد و درد معده
و قی صفراوی و درد گرده تولد کند و از ماهی رستن علاج شیر خر و شیر خون شیر زنان از پستان
تازه بیرون کرده سود دارد و طبیخ خطمی و خباز و طبیخ سرطان نهری و گوشت او بدهند و خارشت ماده
بریان کرده و خون او و خون بط و بول آدمی کهن و غاریقون و آب سوس و کثیرا از همه یکی استار است
شربت یک درم ماالله که زیادت الوزغة الحریا گوشت او کشنده است و باشد که اندر شراب
افتد و بمیرد آن شراب زهر باشد درد دل آرد و قی علاج همچون علاج ذراریح است ضفدع
سبز که اندر میان درختان باشد و شوح که اندر آب دریا بود رنگ روی

تیره کند و تن بیاماساند و نفس تنگ شود و دوار و تاریکی چشم پدید آرد و بوی دهان ناخوش کند و سوزش اندر
حلق و دهان پدید آرد و باشد که با سهال و تشنج و غشی و اختلاط عقل ادا کند و باشد که بقی منی بر اندازد و اگر
خلاص یابند دندانها نماند **علاج** قی باید فرمود با آب گرم و روغن زیت و شراب بسیار و ریاضت
و عرق آوردن و انزال و گرمابه و روغنها گرم مالیدن و دوا المسک و دوا المسک داد دادن **خون که اندر**
**معده و غیران بفسرد** اگر اندر سینه بفسرد رنگ روی بگردد و قوت ساقط شود و نبض
ضعیف و صغیر شود و غشی افتد و استرخا اندر همه تن پدید آید و اگر اندر معده افسرد تن سرد شود و اطراف
خناق پدید آید و غشی افتد و اگر اندر مثانه فسرد الم و بند اندر موضع امعا و شکم پدید آید **علاج**
اب تخم معصفر اندر شراب گرم کرده بدهند سود دارد و اگر قی کنند با سکنجبین و عصاره اگر فس سخت تنگ
بود و خاکستر چوب انجیر دو درم سنگ مغز استخوان خرگوش یا انفحه او یکشقال بهر دو اندر زحل الخمر کنند و بدهند
و نمک اندرانی یا انفحه نرغاله نافع بود و تریاق و مثرود بطوس سود دارد و آنچه بفشار مخصوص است سکنجبین
بپوسته خوردن و انگور و عصاره اگر فس و تخم ترب اندر زحل الخمر یا اندر سکنجبین و هر دارو ها سنگ
مثانه سود دارد و انجیران و کوکرد انهر یکی یک درم اندر زحل الخمر بدهند مثانه را پاک کند **شیر که اندر**
**معده بفسرد تب** لرزه آرد و غشی و شکم باد کرد **علاج** چیزها سور خوردن زبان دار رود و سرکه
صرف سود دارد و شراب ممزوج با پنج درم پودنه خشک بدهند اندر حال انزا بگداز ند و استخوان اراب
همین فعل بکند و انفحه او نیم مثقال بدهند مفید بود و بقی برارد و با سهال فرو دارد **گوشت بریان که**
**از تنور برارند و بپوشند** زهرناک شود و تا سه و خفقان آرد و باشد که دو روز یا سه روز
هوش افتاده بند و باشد که سبات آرد و بکشد **علاج** قی کردن و قی... خوردن و شراب ریحانی
با عصاره ابی و عصاره سیب نافع بود ان شا الله تعالی **باب ششم**
**اندر گزیدن ماران و جانوران زیانکار و تدبیر دفع گردن حشرات**
گزیدن افعی را      شیر لاغیه که تریاق تو شنجه گویند تریاقیست نافع و شرالی کرا فعی اندر وی افتاده
باشد گزیدگی همه جانوران را نافع است و مثقال تخم ترنج ضد همه زهرها است و بیخ انگدان باد زهر همه زهرها
حب بلسان روغن بلسان جوز با انجیر و سندقوه خطیانا و جاشیر و بیرزد همه نافعست سرگین بز چون
ضماد کرده و خوردن نافعست موش دو پای که شتازی ابحو گویند با شراب بدهند سود دارد و طبیخ برغان
نهری و خون سنگ پشت و بیرزد اندروی خاصیت عجیبست صفت تریاق نافع همه زهرها را و گزند

بیفکند

همه جانوران را



همه جانوران گزنده را بکار شوند بز تخم هرا اسفند زره از هر یکی دو درم حظا ماو زراوند گرد از هر یکی درمی
بلیل سفید و مر از هر یکی نیم درم با انگبین سرشته شربت چند یک باقلای رومی اندر شراب نافع
**داروها که بر گزیدن جانوران طلا کنند** نفط سپید نفط ازرق سرخه
و حام با روغن گاو و جند بیدستر با روغن زیت با عصاره گندنا سرشته با عصاره بودنه جویباری
و کوکرد با بول سوده سود دارد و مرغ خانگی یا فروس زنده سینه بشکافند و بران موضع نهند و هر ساعت
که کار میشود دیگر بر نهند و سرکه و نمک و زهره گاو و خاکستر چوب انجیر و روانجر سیر و سرگین بز همه گزندگان
جانوران سود دارد خاصه گزندگی ماری که او را اصما گویند و صل گویند و زفت جوشانیده با نمک طلا
کردن نافعست آب دریا گرم کرده تنها گر با سرکه نطولی نافعست **داروها که بر خویشتن**
**طلا کنند تا جانوران زیانکار دفع شوند** مغز خرگوش با سرکه و روغن زیت
گداخته و میعه اندر روغن حل کرده و بیخ انگدان دو و حب البلسان بیخ خربق جمله یا بعضی کوفته و اندر
زیت جوشانیده ان زیت طلا کند همه جانوران زهر دار را بگریزاند و این داروها دو دکردن سود دارد
و روغن ترب مالیدن نیز را باز دارد **داروها که اندر خانه بکشند و دود کنند**
و نزدیک سوراخ حشرات بنهند و بریزند همه بگریزند مار از سرو گوزن دود کردن بگریزد و از اطراف
بروج سوس و کوکرد و عاقرقرحا بگریزد و نوشادر اندر آب حل کنند و اندر خانه بپاشند مار از ان خانه
بگریزد و بسک کوسفند میعه و زرنیخ و پیه بز را استار است پیه را بگداز ند و دارو ها بدان بسرشند و
نزدیک سوراخ کژدم دود کنند و اگر پاره ترب بر سوراخ او نهند بیرون بیارد آمدن و اگر حنظل
اندر آب کنند و از ان آب اندر خانه بر اکنند کیک بمیرد و بگریزد و بلیخ چو نوب نزدیکست بدین و از برگ
خر زهره بگریزد و سوس چوب صنوبر و زراوند الاباقلقند و شونیز دود کنند پشه بگریزد و از دود
برگ مورد خشک بگریزد و از دود گوزن سرو و برگ سرو و دود و کوکرد و دود دود مقل و سرگین گاو بگریزد
مرداسنگ و خربق موش را بکشند و خربق و بزر البنج همچنین بصل الفار و سک و خبث الحدید و زنجار
موش را بکشد مقناطیس بر سوراخ موش نهند بگریزد و زرنیخ اندر شیر کنند و بنهند مگس ان اندر ول
بگریزد و از دود کندر و دود زرنیخ بمیرد زنبور از دود کوکرد و از سیر بگریزد خنفسا از دود برگ چنار
بگریزد و لقلق و طاوس و مرغ خانگی سپید و گوزن و خارپشت و راسو خانه را از چند کالا پاک
دارند و ایشان بگریزند والحمد لله رب العالمین **باب هفتم**

# اندر گزیدن جانوران بتفصیل

گزیدن افعی بستانند و تریاق دهند و شیر و شراب بسیار دهند واگر تریاق حاضر نباشد
کندنا و پیاز بجای آن بود واگر اندر حال قضیب گوزن حاضر بود بدهند سود دارد و روغن گاو
کهن بسیار بدهند باشد که بدین خلاص یابد و اندر آبزن با شیر گرم نشانند و نگذارند که بخسپد
و حرکت فرمایند و اندر گرمابه برند تا عرق کند پس پنیر مایه خرگوش بدهند با شراب ممزوج و مار مهره
با خویشتن داشتن سود دارد و داغ خانگی زنده بشکافند و بر نهند و گوشت افعی و ضفدع بشکافد
بر نهادن سود دارد **تنین** ماری باشد بزرگ گزیدن او هیچ گزنده و بزرگتر زیانی کند یا
بیشتر **علاج** علاج ریشها بدانست **معطش** یک بدست باشد سوزش
و حرارت اندر شکم افتد و تشنگی غلبه کند و از آب سیر نشوند و آنچه بخورند به عرق بیرون
آید و نه براه بول رگها ممتلی شود و بیاماسد **علاج** روغن بسیار باید داد و قی فرمود
پس حقنه کردن و ابرا فروکشیدن و داروها که ادرار بول آرد دادن و ضمادها کلب الکلب بر
نهادن **مار جهنده** ماری است باریک و کوتاه بر درخت شود و خویشتن را بر مردم اندازد و علاج
**علاج** افعی است **گزیدن** سگ خانگی و گرگ و شغال پیاز و نمک و انگبین باید نهاد
یک پاره زوفا زیبه و موم روغن زیت و بیرزد مرهم ساختن و بر نهادن **گزیدن** سگ دیوانه
جراحت را نباید بست لیکن بزرگتر باید کرد و محجمه بر نهادن و مدت چهل روز جراحت گشاده داشتن
تا زهر تمام ازوی بپالاید و تدبیر عرق آوردن باید کرد گرمابه و غیر آن و جراحت ماده بسیار
پالوده باشد و عرق بسیار کرده و خون بسیار رفته تدبیر استفراغ کند ... و ... که
سود فرو دارد و داروها قوی دهند چون حب الجبن و طبیخ افتیمون طبع را نرم میدارند و تدبیرها تری
آرنده کنند و شیر و شراب آمیخته سود دارد و تریاق اربعه و تریاق بزرگ و داروی سرطان سود دارد
خاصه اندر اول واگر اندر حال تا روز اول و روز دوم داغ کنند سخت صواب باشد و با داغ اندر گرمابه
نباید برد و از سرما نگاه باید داشت با داغ و لیکن داغ و دواء الذراریح سود دارد **صفت آن**
بگیرند ذراریح و سر و پای پاک کنند و ازین ذراریح یک جزو عدس مقشر یک جزو و زعفران و سنبل و
قرنفل و دارچینی از هر یک نیم جزو بسرشند و اقراص کنند دو دانگ هر یکی بامداد بدین قرص شربت
کند پس او را بگرمابه برند و اندر آبزن نشانند تا هم اندر آبزن بول کند **گزیدن کژدم** سخت

زهر او



زهر او بیرون باید کشید پس محجمه باید کردن نمک و کاورس گرم و عاقرقرحا و حلتیت و سر راستا
بر سرشند و بخورند و تریاق بزرگ و تریاق اربعه و مثرودیطوس سخت نافعست و سنجبیا
نافع بود و سیر کوفته اندر شراب سود دارد و صواب آن باشد که سیر بخورند و اندکی صبر کنند
پس شراب صرف خورند پس بخسپند و گرم بپوشند **گزیدن رتیلا و**
**عنکبوتها** سخت قانون کلی و طریق جذب از جراحت بجای باید آورد و با آب
شور و گرم نطول کردن و داروهای گزدم زده گرمابه سخت نافع بود و از گزیدن عنکبوت
بارها اندر شکم تولد کند و اطراف سرد شود و نعوظ پدید آرد شراب صرف هر ساعت اندکی اندکی
دادن و گرمابه و عرق آوردن و شونیز با سعد و سداب خشک اندر شراب آمیخته و پراکنده
سود دارد **گزیدن بسیار پای** این را بشهر من هزار پای گویند چهل و چهار پای
دارد زهر سوبیت و دوا از گزیدن او خالی ... پدید آید نمک و سرکه طلا کنند پس بود انشا

## گفتار بیست و ... م

## باب نخستین

## اندر احوال شکستن استخوانها

هر شکستگی که بر بندگاه افتد و لب و مغاک سر استخوان دیگر اندر وی نشیند و بشکند
هر گاه که درست شود آن بندگاه صلب شود از بهر آنکه پشندی بر استخوان پدید آید و
حرکت آن عضو بدان سبب دشوار گردد و مدتی بباید تا نرم شود و همچنین آنجا که نه بر بندگاه افتد
که بمجاورت استخوانهای دیگر بود کنارگی تهی کم بود و چون بندگاه شکستگی که هر گاه که درست
گردد صلب تر شود و باشد که استخوان شکسته شود و گوشت که حوالی آن بود کوفته شود
آن کوفتگی بباید از تحلیل خون برود و الا فساد کلی شود و استخوانها که شکسته شود جز استخوان
اطفال باز نروید از بهر آنکه هنوز قوه فطرت در تن ایشان بود و استخوانها جوانان و پیران اگر
جسته شود باز نروید لیکن بجای همچون عضروفی بر حوالی آن جایگاه پدید آید و آن شکستگی را
سخت بگیرد همچون کفشیر روی گران و از استخوانها مردم استخوان باز دشوار بسته شود پس
استخوان ساعد بیشتر قوه و مدت بسته شدن هر استخوانی پدید است بینی اندر ده روز بسته

شود به پهلو اندر بیست روز و ساعد اندر سی روز تا چهل روز و استخوان ران اندر پنجاه روز و رد
باشد که اندر مدت سه ماه یا چهار ماه بسته شود و استخوان مردم صفراوی دیر بسته شود از بهر آنکه
خون او غلیظ و لزج نباشد و بدین سبب است که خداوند استخوان شکسته را طعامها
غلیظ فرمایند چون هریسه و کعک و پاچه و علامت بسته شدن استخوان آنست که رنگ خون
بر ظاهر پوست آن موضع پدید آید از بهر آنکه طبیعت از آن ماده که آنجا آماده کرده مستغنی شود و
بظاهر دفع کند والله اعلم

## باب دوم

## اندر قانون مجبری و ردادی

قانون بزرگ اندر مجبری و ردادی دو کار است یکی کشیدن عضو و دیگر بستن اما کشیدن باید که
هر دو موضع شکستگی برابر یکدیگر آورد چنانکه بهندام بهم باز نشیند و این کشیدن باید باعتدال
و بقدر حاجت و اگر زیاده از قدر حاجت کشیده شود شکستگی بهندام باشد که تشنج آورد و الما
بدید آید و اگر کمتر از قدر حاجت بباید کشیده شود شکستگی بهندام خویش باز نشود و چون
باندام خویش باز نشود و چون باندام خویش باز آید مجبر دست بروی مالد و هندام آن موضع را
بیازماید و بداند پس رفادها بر نهند و ببندد و چندانکه ممکن گردد ساکن باید داشت لکن اگر
اماسی و المی و جراحتی باشد بوقت بازی گشاید و گاه گاه چندانکه ممکن گردد حرکتی فرمودن تا طبیعت عضو
کسلانی نگیرد و پژمرده نشود و هر گاه که موضع شکستگی را بخواهند کشید یا بخواهند بست جهد
باید کرد تا الم صعب تولد نکند و بسیار باشد که از سخت بستن و دیر گشادن و کوشش بالا نادانستن
آن عضو بمیرد و پوسیده شود و بدان حاجت آید تا از آن جدا کنند و آن استخوان بسته را روزی
می باید گشاد و روزی نه تا ضجرت نیارد و خارش نگیرد و هر بار که بگشایند شکل و بند و نهاد
رفادها و تختها نشاید گردانید تا آنچه بسته گردد تباه نشود و از شکل خویش نگردد و پیچیده نشود
و از پس هفت روز چهار روزی باید گشود تا هر پنج روزی از بهر آنکه از پس یک هفته اماس و
خارش بنشیند و تدبیر آنکه اندکی سست تر کنند تا غذا بدان موضع راه تواند یافت و اندر برداشتن
تخته شتاب نباید کرد تا عضو کوژ نگردد و اگر با شکستگی جراحتی رسیده باشد رفاده و تخته از گاه
جراحت دور باید داشت و آن موضع را برهنه بگذارند و رفاده و تخته برحوالی آن نهند و جراحت را
مرهم می نهند تا نیک شود ان شاء الله تبارک و تعالی و تقدس



و بر جای نهند اما داروهای شکستگی ازین نوع سازند بگیرند مغاث ماش مقشر از هر یکی دو درم صبر و
خطمی سپید اقاقیا از هر یکی سه درم گل ارمنی بیست درم همه بکوبند و ببیزند و بسپیده
خایه مرغ بسرشند و بکار دارند اگر بچیزی گرمتر حاجت آید مرزنگوش و اکلیل الملک و آس
و برگ سرو بدان یار کنند نافع بود و ماش و زعفران و در شراب قابض سرشته و شکسته صلب را
نرم کند و خرما و دنبه و روغن شیره ضمادی نرم کننده است شکستگاه صلب شده را نرم
کند باذن الله تعالی و تقدس الحمد لله رب العالمین

تمام شد کتابت کتاب علی الاغراض بعون الله و
حسن توفیقه ... فی شهر محرم الحرام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و آله المعصومین
م

باب سیوم

## اندر احوال اندامها که از جای بیرون اید

از بندگاه اندامها زانو زود از جای خویش بیرون اید از بهر انکه افرینش نرم تر و روان
تر افتاده تا حرکتها گوناگون تواند کرد و نرمی او را بدان بهنی که بر سر زانو است محکم کرده اند تا
تا زودی از جای بیرون نشود و زود بجای باز اید و بندگاه سر استیف اندر نرمی بدان نزدیک
و بندگاه مرافق که استخوان بازو است و استخوان ساعد محکم تر است دشوار از جای بیرون اید
و دشوار بجای باز اید و بندگاه انگشتان همچنین بدان نزدیک و بندگشاد سرین میان بندگشاد
انگشتانست و بندگشاد زانو بدین نرمی هست و نه بدان محکمی که باشد که خداوند علت
عرق النسا مدت علت دراز گردد و رطوبت لزج منصل او را ضعیف کند و هر ساعت سر
استخوان او حقه سرین او اسان بیرون اید و اسان بجای باز شود و علامت بیرون امدن
بندگاه که نامعهود بدان موضع بدید اید و حرکت ان بندگاه باطل شود والله اعلم

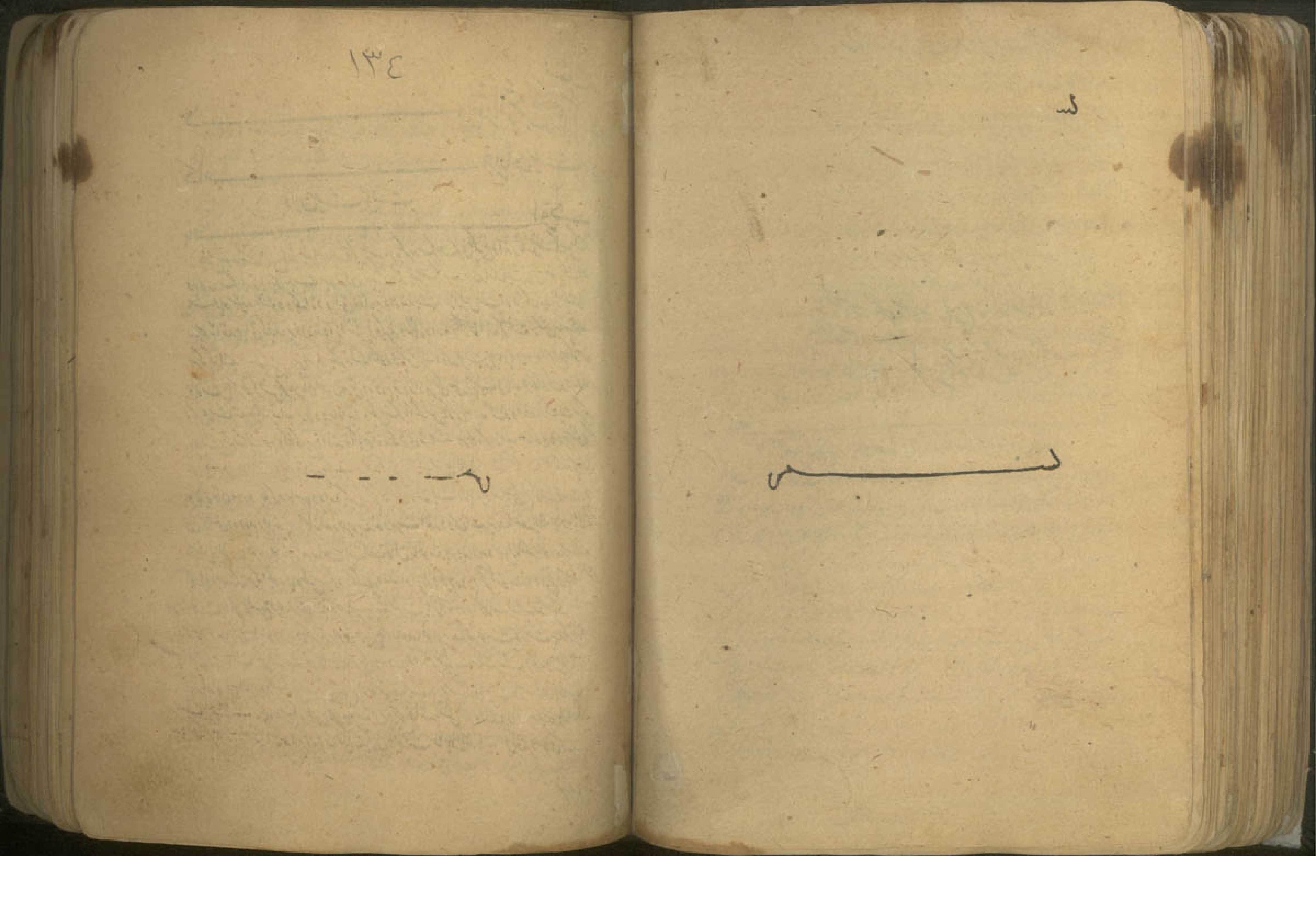
باب چهارم

## اندر داروها و طلاها که اندر مجبری و مرد ادی بکار دارند و ملون علاج الله

هرگاه که انواع کسر و خلع افتد فصد اندر حال فصد کنند اگر مانعی نباشد و اگر
مانعی باشد حجامت کنند خون از انجا بجانب دیگر کشند و طبع را بحقنه نرم و اب میوها و مانند ان
نرم کنند و مثرودیطوس و ربوند چینی اندر جلاب حل کرده و عکر الخنت کشکاب فرمایند
و اسفاناخ و ماش مقشر روغن بادام اما اگر الم بمعده رسد شربت سکنجبین ساده دهند یا کهربا
و بسد از هر یکی نیم دینار سنگ و بگیرند سیب پاک کرده و بگلاب بپخته سیجاه درم گل سرخ ده
درم مصطکی اقاقیا برگ مورد سنبل از هر یکی پنج درم کوز سرو زعفران و صبر از هر یکی یک
درم با باب لسان الحمل بسرشند و بر معده نهند و اگر الم بجگر رسیده باشد بگیرند ریوند چینی
ده درم روناس ده درم لک مغسول و طباشیر از هر یکی پنج درم بکوبند و بیزند شربت دو درم با سکنجبین
و بگیرند صندل سپید و گل سرخ و بنفشه از هر یکی پنج درم زرد جوب سه درم زعفران یک درم
کافور نیم درم بگلاب و روغن گل بسرشند و بر جگر نهند و اگر حرارت کمتر باشد بگیرند گل سرخ
پنج درم مصطکی سنبل دارچینی از هر یکی دو درم بروغن یاسمن حل کنند و داروها بدان بسرشند



نسخه شکم روی و ازار معده که لینت هم رسانیده باشد
طباشیر پوست سنگدان خروس گل سرخ نعناع خشک
[illegible]
پوست بیرون سرخ پوست بیرون پسته پوست هلیله از هر یک
[illegible]
تخم سفید صندل سرخ صندل سفید [illegible]
[illegible]
صمغ عربی تخم سور مجموع را کوفته بهم با شربت [illegible]
[illegible]
شربت خوار اگر معجون نماید
خوراک یکمثقال ناشتا



بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

# کتاب قرابادین

واین بیت بابست

## باب اول

از بخش سوم نخستین اندر شرابها سکنگبین ساده بگیرند سرکه عسکری یکمن و اندر مالند سکنگبین کنند
و روی سرکه اندر پاتیله بدست هموار کنند و سرکه اندر سر شکر کنند چندانکه چشمهای شکر گشاده
بشد و پوشیده نشود و بگدازد و تحتی کفک بردارند پشت شوند پس هفت اوقیه گلاب بر افکنند
و بجوشانند و باقی کفک بردارند و از آتش فرو گیرند و نگاه دارند و اگر خواهند که سخت ترش نباشد
سرکه کمتر کنند **سکنجبین بزوری** بگیرند سرکه انگوری یکمن آب دو من پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس
و پوست بیخ کبر تخم کرفس تخم بادیان اصول از هر یکی ده درم بزورا از هر یکی پنج درم یکشب در آب فرغار کنند و روز
دیگر بجوشانند تا یک نیمه آب برود و بپالایند و یکمن شکر با انگبین در این آب کنند و مقدار کفایت سرکه
و باتش بجوشانند نرم و کفک بردارند و اگر خواهند که قوی تر باشد هر گاه که از آب اندکی برود و بیش از آنکه
بقوام آید انگبین در افکنند و بجوشانند تا آب برود و نیمه باز آید پس بپالایند **سکنجبین ریوندی** که خدا
وند یرقان و درد جگر گرم را سود دارد بگیرند تخم کاسنی کوفته بیست درم ریوند چینی نیم کوفته چهار درم
بیخ کاسنی ده درم ریوند جداگانه اندر صره ببندند و هر سه اندر دو من آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند
و پیش از پالودن صره ریوند را هر ساعت اندر آب بمالند تا قوت بیرون دهد و پس از آنکه پالوده باشند
چهل درم سنگ سرکه انگوری و یکمن شکر در افکنند و بقوام آرند و اگر ده درم تخم کشوث و ده درم شاهتره
بخت با تخم کاسنی و ریوند بجوشانند صواب باشد شربت پانزده درم با گلاب بیامیزند **سکنجبین دیگر**
که خداوند سپرز را سود دارد بگیرند ریوند چینی غاریقون فولوس کبر پوست درخت بید گزمازج
افتیمون غافث تخم کشوث تخم کاسنی از هر یکی ده درم همه اندر نیم من آب سرکه کنند یکشب دیگر روز بپزند تا
بنیمه باز آید و بپالایند و شکر بر نهند یکمن و بقوام آرند شربت بیست درم سنگ با بیست درم سنگ جلاب
**صفت جلاب** بگیرند شکر یکمن گلاب سه من و بجوشانند با آتش نرم و کفک بردارند و بنیمه باز آرند
و مقدار نیم درم زعفران سوده در وی حل کنند بکار برند و بوقت حاجت اندر آب حل کنند و سود کنند

شراب

**شراب افسنتین** که معده را پاک کند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ بیست ترید سفید تراشیده
دو درم اندر یکمن آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند شربت چهل درم سنگ باده درم سنگ شکر سرکه گر
یک درم صبر با او بخورند صفرا و رطوبت فرو دارد و شراب افسنتین که معده ضعیف را و جگر و سپرز
صلب سود دارد و طبع را فرو دارد و بگیرند شراب کهن سه من انگبین مصفی یکمن انگبین و شراب که اندر
و بگیرند قسط مر مصطکی اذخر ساذج هندی سنبل گل سرخ صبر غاریقون از هر یکی دو درم افسنتین
رومی هفت درم زعفران یک درم همه نیم کوفته اندر صره کتان بندند و اندرین شراب افکنند و جوشی بدهند
و اندر قرابه کنند و اندر آفتاب نهند یک هفته و هر روز صره اندر وی جنبانند پس از یک هفته صره بیفکنند
و دور کنند و شراب نگاه دارند شربت یک وقیه باندکی شکر **سکنجبین ریوندی** که خداوند درد جگر را
سود دارد و سده بگشاید و طبع نرم کند بگیرند ریوند زنجبیل درم غاریقون و ترید و بسفایج و تخم کاسنی از هر یکی
بیست درم زنجبیل پنج درم سنگ و دو دانگ همه نیم کوفته کنند و بجوشانند و بپالایند و یکمن نیم
شکر بر نهند شربت بیست درم تا سی درم با بیست درم جلاب **سکنجبین رمانی** که اندر
تبهای محرقه سود دارد بگیرند آب انار ترش و شیرین نیم من سرکه بیخ اسفاراب زرشک ده استار
گلاب نیم من شکر یکمن و نیم بجوشانند و بقوام آرند شربت بیست درم اگر کسی خواهد که اندرین شربت
تصرفی کند آب غوره و آب ریواج و ترشی ترنج زیادت کنند و شکر باندازه آن کنند روا باشد
والله اعلم **سکنجبین عنصلی** که خداوند ضیق النفس و درد پهلو را که از سردی بود و خداوند نقرس
و لقوه و فالج را سود دارد بگیرند پیاز عنصل یکمن زنجبیل بادیان تخم انیسون بیخ انگدان عاقرقرحا
بوده دستی نانخواه از هر یکی یک وقیه تخم کرفس زیره کرمانی و فودنج از هر یکی دو وقیه سداب خشک
پنج وقیه پلپل سیاه دو وقیه سرکه عنصل دوازده من انگبین مثلث سه من دارو ها نیم کوفته
کنند و سرکه و مثلث و انگبین بیامیزند و دارو ها در وی کنند و یکهفته اندر آفتاب بنهند پس
بپالایند و در قرابه نگاه دارند و پیش از طعام و پس از طعام بکار دارند **صفت خل العنصل**
بگیرند پیاز عنصل از ابا پاک کنند و بکارد چوبین پاره کنند و یکمن از این پاک کرده در ده من خل الخمر کنند
وشصت روز اندر آفتاب نهند و بعضی پیاز را پاک کنند و اندر سایه خشک کنند و بعضی پس از آنکه اندر
سرکه نهاده باشند شش ماه نگاه دارند پس بکار برند قصبه شش را پاک کند و آواز صافی کند و ضیق
النفس را نافع بود و تب ربع را ببرد و در گوش چکانند کری را زایل کند و مصروع و خداوند عرق

الف را و سپرز صلب را سود دارد و بصر را تیز کند و قوت دهد و مضمضه کردن بدان گوشت بن دندانها
سخت کند و دهان خوشبو کند شربت از وی و از سکنجبین عنصلی اندک اندک دهند و بتدریج بیک وقیه
رسانند تا یک وقیه و نیم طبع فرود ارد **سکنجبین سفرجلی** که خداوند معده گرم را سود دارد و طعام
بگوارد اب الی ترش بگیرند و یک شب بنهند تا بنشیند و بامداد بپالایند و صافی کنند و بر هر یکمن ازین
اب صافی پنج سیر سرکه بر نهند بگیرند گل سرخ هفت درم افسنتین رومی پنجدرم ... دو درم الو
بیست عدد خرما هندی بیست درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم اندر ده من نیم اب بپزند تا نیکی باز اید
و بپالایند شربت چهل درم با یکدرم صبر یا نیم درم صبر **سکنجبین کبیکی** که ابله بر اید سود دارد خل الخمر یک
جزو و گلاب دو جزو برگ گل سرخ خشک یک وقیه گلنار نیم وقیه چوب گز تراشیده یک وقیه
همه اندر سرکه و گلاب کنند و سه روز بنهند پس بجوشانند تا نیمه باز اید بپالایند دو جزو یا سه جزو شکر طبرزد
بر نهند و بقوام ارند شربت پانزده درسنگ **سکنجبین که** که خداوند ابله را بجای شراب که در بود و خداو
ند طاعون را سود دارد بگیرند خل الخمر یکمن نیم اب غوره اب انار ترش ترنج ترش اب ریواج عصاره
توت ترش نیم خام نقیع سماق عصاره زرشک از هر یکی نیم من بیامیزند و چهار من شکر بر نهند و بقوام ارند
و ده درم سنگ طباشیر ده درم سنگ کافور هر دو بسایند و لختی ازین شراب اندر حل کنند و طباشیر
و کافور در وی بمالند پس با جمله شراب بیامیزند شربت یک وقیه اندر همه بیماریها گرم و تبهاء محرقه سود دارد
**صفت شراب** که خداوند ابله خام را بدهند ابله باسانی بیرون اید بگیرند گل سرخ عدس مقشر از هر یکی هفت
درم انجیر سپید بیست عدد مویز دانه بیرون کرده ده درم لک مغسول سه درم تخم بادیان و تخم کرفس از هر یکی چهار درم
همه اندر یکمن نیم اب بپزند تا دو بهره برود و بپالایند و دانگی زعفران در وی حل کنند این جمله یک شربت بود
**شراب میوه** اب غوره نقیع سماق نقیع اجاص نقیع ... عصاره زرشک خرما هندی و ...
ترنج اب سیب اب امرود اب انار ترش طبیخ عناب همه راست راست نیم وزن همه شکر طبرزد ...
و کفک بردارند شربت بیست درم **شراب عناب** که خداوند سرفه را و ذات الریه گرم را سود دارد بگیرند
عناب گرگانی دانه بیرون کرده صد درم مویز دانه بیرون کرده پنجاه درم بیخ سوس مقشر نیم کوفته بیست درم فلوس
خیار چنبر چهل درم همه اندر سه من اب بپزند تا نیمه باز اید و بپالایند و شکر بر افکنند و بقوام ارند شربت پانزده
درم پراکنده دهند تا بجنبد و معده بخورد **شراب انار** که قی صفرا باز دارد و معده را قوت دهد بگیرند اب انار
ترش یکمن نعناع تر ده مثقال عود خام سک مصطکی از هر یکی یکدرم پوست پسته که بیرون سفال او بود

نیم درم



پنج درم عود و سک بکوبند و اندر صره کنند و مصطکی جداگانه اندر صره کنند و نعنع و پوست پسته اندر اب
انار کنند و بجوشانند و صرها بمالند و قوت بستانند و نعنع و پوست پسته اندر وی یکدارند و شکر
طبرزد بر افکنند و بقوام ارند و اگر پوست پسته و اندک سک جداگانه بجوشانند و شکر بر افکنند
روا باشد **شراب نعنع** که فواق بنشاند و قی و اسهال باز دارد بگیرند انار ترش و شیرین و دانه ان
با شحم ان بکوبند و نیکو اب بگیرند و چند نیمه وزن ان عصاره نعنع تر با ان بیامیزند و بجوشانند و
شکر بر نهند و بقوام ارند و اگر مقدار پوست پسته و سک در وی بپزند سخت قوی باشد **شراب
الوی مسهل** بگیرند الوی سیاه قوی صد عدد عناب گرگانی دانه بیرون کرده سی عدد خرما هندی پاک کرده
سه وقیه بنفشه خشک دو وقیه ترید سپید تراشیده نیم کوفته دو وقیه ترید را جداگانه اندر صره بندند و
همه اندر پنج من اب بپزند تا دو بهره برود و بپالایند و سی سیر ترنجبین و نیم من شکر بر افکنند و بقوام ارند و
یکدرم سقمونیا و نیم درم زعفران در وی حل کنند شربت چهل درسنگ بکار دارند نافع بود **شراب بنفشه تر**
بر و سینه را نرم کند و طبع را فرود ارد بگیرند گل بنفشه تر یکمن اندر چهار من اب فرغار کنند یک شبانروز
روز دیگر یک جوش بدهند و بدست بمالند و بپالایند و هم اندرین اب یکمن بنفشه دیگر فرغار کنند و همچنین
کنند تا سه دفعه پس شکر بر افکنند و بقوام ارند شربت ده درسنگ و اگر بنفشه تر بدست نیاید خشک
هم برین قیاس بباید کرد **شراب نیلو** که تشنگی بنشاند و اندر سرسام و تب گرم سود دارد و بعضی
مردمان اب نیلوفر مقطر کنند همچون گلاب و بعضی هم برین طریق شراب بنفشه سازند **شراب بنفشه** که
اندر ذات الجنب سود دارد بگیرند بنفشه تر نیم کوفته الی شیرین ده درم تخم خطمی پانزده درم کثیرا ده درم ...
... و تخم خطمی جداگانه بجوشانند و لعاب بستانند و از ان بنفشه شراب سازند و کثیرا بسایند و در وی
حل کنند و لعاب با ان بیامیزند شربت پانزده درم با گلاب و روغن بادام دهند **شراب انار** که
اندر ذات الجنب سود دارد بگیرند اب انار شیرین دو من اب ... یکمن اب سیب شامی نیم من بجوشانند
تا نیمه باز اید و یکمن شکر بر افکنند و بقوام ارند **شراب خشخاش** که اورا دیاقوذا گویند نزله
باز دارد و کسی را که خون بر اید سود دارد بگیرند خشخاش تازه که هنوز بر درخت باشد و بغایت خشکی نرسیده
باشد صد عدد و نیم کوفته کنند و در هفت من اب باران یا اندر اب چشمه صافی کنند و سه روز بگذارند
پس بر اتش نرم بجوشانند تا مهرا شود و بدست بمالند و بفشارند و بپالایند و بر هر دو من اب سی سیر انگبین
و سی سیر شکر بر افکنند و بقوام ارند پس بگیرند اقاقیا زعفران مر گلنار عصاره لحیة التیس از هر یکی یکدرم و نیم

نرم بسایند و اندرین شراب بیامیزند و اگر در سینه خلطی باشد بجای سپیچه انگبین کنند و اگر نباشد هم سپیچه کنند

**شراب خشخاش** بگیرند خشخاش فربه صد عدد دانه فرو کنند و نیم کوفته کنند و سی عدد پوست نیز نیم کوفته
در پنج رطل آب باران بجوشانند تا دو رطل آب بماند صافی کنند و دو من قند سفید در اندازند و
بجوشانند تا جلاب شود بردارند شربتی از ده درم تا بیست درم

**شراب میفختج** بگیرند انگور تمام رسیده
شیرین دانه کرده و آب آن بستانند و بر آتش نرم بجوشانند تا دو بهره برود نگاه دارند غذا از بهر سینه
و با شراب خشخاش بکار دارند

**شراب سیب** که معده و دل گرم و ضعیف را سود دارد و تشنگی بنشاند
و خفقان زایل کند بگیرند سیب کوهی ترش و شیرین یا سیب تازه تمام نارسیده بکوبند و آب آن
بکشند و یک روز بنهند تا صافی شود پس بپالایند و بجوشانند و شکر بار نهند و بقوام آرند و اگر مشک
آب سیب آبی کنند صواب باشد

**شراب غوره** که تشنگی بنشاند و اندر تب گرم سود دارد و
مضرت طعامها و شرابها گرم باز دارد بگیرند عصاره غوره و بجوشانند تا نیمه باز آید و کفک بردارند و یک شب
بنهند روز دیگر بپالایند بهر منی نیم من شکر بر افکنند و بقوام آرند و روز نخست بجوشانند نعنع تر در وی
افکنند از بهر منی ده شاخ تا بوی آن بگیرد و طعام شراب خوش آید و بعضی گفته اند مقدار قرنفل سوده اندر
صره بسته در افکنند و هر ساعت می مالند تا بوی آن بگیرد

**شراب مورد** که معده را قوت دهد و
اسهال باز دارد بگیرند مورد دانه که بتازی حب الآس گویند و آمرود و قند … از هر یکی پنجاه درم قرظ و طراثیث
از هر یکی ده درم نیم کوفته پس بگیرند آب سیب کوهی و آب آبی ترش و آب انار ترش از هر یکی یک من …
بجوشانند و بپالایند پس دیگر بار تمام بجوشانند تا بگیرد و بپالایند و بقوام آرند

**نسخه دیگر** بگیرند حب الآس
و نیم کوفته کنند و بجوشانند تا مهرا شود و بدست بمالند و عصاره او بستانند و بر ده جزو عصاره دو جزو
شکر طبرزد بر افکنند و بقوام آرند و اگر مقدار طباشیر سوده اندر وی سرشند صواب بود

**شراب گل** که طبع فرو دارد بگیرند برگ گل تازه دو من و اندر ده من آب بجوشانند تا گل پخته شود و دیگر
پس گل را از آب بردارند و بیفشارند و هم در این آب دو من گل دیگر بجوشانند همچنین سه کرت پس دو من
شکر بر افکنند تا انگبین بقوام آرند شربت چهل درم … باشد یا شراب میوه یا با سکنگبین
و اگر گل پنج بار یا هفت بار تازه میکنند بهتر آید و هر وقت که از این شراب گل شربت آب سرد خورند … بر
انگیزد

**شراب صندل** که خداوند دل و جگر گرم را و اندر تبهاء محرقه سود دارد بگیرند صندل سپید سوهان
کنند بجای نرم و اندر پنج سیر سرکه و پنج سیر شراب غوره و یکمن نیم آب فرغار کنند دو شبانروز پس بجوشانند

تا بنیمه باز آید

تا نیمه باز آید و بدست بمالند و بپالایند و یکمن شکر طبرزد بر افکنند و بقوام آرند شربت ده درم اندر
آب تخم خرفه و اگر کسی را بدین شراب آید و سرفه مانع بود بی سرکه و لیکن آب غوره سازند و بجای آن گلاب
کنند

**شراب هلیله** که خداوند اوجاع معده و اصل گرم را و تبها گرم را سود دارد و طبع فرو دارد
بگیرند هلیله زرد مغز صد عدد و اندر … کنند و آب در سر او کنند چندانکه مقدار یک
انگشت از وی زیادت آید و سه روز اندر آفتاب بنهند پس آن آب از وی بیرون کنند و نگاه
دارند آب اندر شیشه تازه کنند و دو روز دیگر بنهند تا هر طبع هلیله بستانند و بپالایند و با آب نخستین
بیامیزند و صد درم ترنجبین بر افکنند و بقوام آرند و اگر بمقدار نیم من از این شراب یک مثقال محموده حل کنند
صواب بود و شربت وقیه تا سه وقیه باشد

**صفت میبه** که معده را قوت دهد و قی و فواق
باز دارد و خداوند رد جگر را سود دارد بگیرند آب آبی ترش ده من شراب کهن خوشبوی …
من بیامیزند و با آتش نرم بجوشانند و کفک بردارند و پنج من شکر یا انگبین بر نهند و بقوام آرند و
نخست بگیرند زنجبیل مصطکی از هر یکی ده درم قاقله صغار و کبار و دار چینی از هر یکی چهار درم
قرنفل سه درم زعفران ساذج سه درم همه نیم کوفته اندر صره فراخ ببندند و اندر دیگ افکنند هر ساعت
می مالند تا قوت اندر آب دهد و چون بقوام آید نیم درم مشک سوده بر افکنند و بیامیزند

**صفت جند بقوة** طعام بگوارد و بیر انژا و خداوندان معده و جگر سرد را سود دارد بگیرند شراب
کهن پنج رطل بوزن بغداد و انگبین صافی یک رطل و نیم بیامیزند پس بگیرند زنجبیل پنج درم قاقله
کبار و قاقله صغار از هر یکی نیم درم قرنفل دانگی دار چینی دانگی و نیم زعفران سنبل سیاه دانگی و نیم مشک دانگی
و نیم مشک و زعفران جدا جدا بسایند و داروها دیگر کوفته اندر صره کنند و در شراب افکنند و بآتش
نرم بجوشانند و صره را هر ساعت بمالند و بقوام جلاب آرند پس مشک و زعفران در وی بیامیزند و
نگاه دارند شربت ده درم تا بیست درم

**نسخه دیگر** بگیرند عود خام سنبل قرنفل قاقله از هر یکی
سه درم زنجبیل دار چینی از هر یکی پنج درم زعفران دو درم سک یک درم مشک نیم درم همه را یا سان
اندر … من شراب و دو من انگبین و یکمن شکر بکار برند و شراب بقوام آرند

**شراب عود** که معده سرد را
سود دارد بگیرند عود هندی سک بغدادی از هر یکی پنج درم قرنفل سنبل مصطکی گوز بوا از هر یکی
دو درم همه نیم کوفته اندر صره فراخ کنند و اندر دو من گلاب بجوشانند و هر ساعت صره را بمالند و چون
گلاب بنیمه باز آید صره از وی بر آرند و یکمن شکر بر افکنند و بقوام آرند و دانگی مشک اندر وی حل کنند

بجوشانند و بپالایند و جرعه جرعه میخورند و اگر بادها رنجه دارد تخم سداب و نانخواه نیم کوفته اندر شراب کهن بجوشانند
و بپالایند و جرعه جرعه میخورند **شراب افسنتین** که بادها از روده را بشکند و طبع فرو دارد افسنتین
رومی پنجاه درم سلیخه بیست درم تخم کرفس سی درم همه اندر ده من آب بپزند و بپالایند و یک من شکر بر
افکنند و بقوام آرند شربت پانزده درم **نسخه دیگر** افسنتین رومی پنجاه درم انیسون گل سرخ سلیخه
از هر یکی پانزده درم مصطکی و سنبل از هر یکی ده درم همه اندر ده من آب بپزند تا نیمه باز آید و بپالایند و
یک من شکر بر افکنند و بقوام آرند شربت پانزده درم با بیست درم جلاب و اگر کسی خواهد که خوشتر بود و از
تلخی افسنتین نفور نبود شکر دو من میکند یا سه من و شربت سی درم تا چهل درم سنگ کند تا چهل
پنجاه درم سنگ کند و جلاب بیشتر کند **شراب زوفا** تنگی نفس را سود دارد و سینه را از ماده غلیظ
پاک کند بگیرند انجیر بستی خرما از هر یکی ده عدد حلبه پنجدرم پنج سوسن ده درم پرسیاوشان هفت درم
بیخ کرفس بیخ بادیان تخم کرفس تخم بادیان زوفا خشک از هر یکی ده درم بوده نه فراسیون از هر یکی پنج درم بپزند
چنانکه رسم است شربت چهل درم و اندر بعضی نسخها تخم ترب آورده اند مقدار دو درم و اندر بعضی زراوند
مدحرج آورده اند مقدار پنجدرم پنج سوسن آسمانگون آورده اند سه درم پوست بیخ کبر و جاشیر نیز آورده اند
**شراب انجیر** که درد پشت و درد گرده را سود دارد بگیرند نخود یک من و اندر پنج من آب بجوشانند
تا نیمه باز آید و بپالایند پس بگیرند دو من انجیر بستی و اندر پنج من آب بپزند تا دو بهره برود و یک بهره بماند بپالایند
و یک من و نیم از این طبیخ انجیر و یک من و نیم انگبین با طبیخ نخود بیامیزند و یکدرم سنبل و یکدرم قرنفل و یکدرم دارچینی
و یکدرم خولنجان و یکدرم زعفران همه نیم کوفته اندر صره کنند و در آن طبیخ افکنند و بقوام آرند پس بهره از وی [?]

## باب دوم
اندر لعوقها

**لعوق** که سرفه گرم را سود دارد بگیرند مغز تخم خیار چنبر پنج درم مغز بادام شیرین
پنجدرم کثیرا و نشاسته مغز تخم [?] از هر یکی سه درم تخم خطمی تخم خبازی پاک کرده از هر یکی
پنجدرم سپستان سی عدد مویز دانه بیرون کرده بیست عدد پنج سوسن پنجدرم فانید هفت درم سپستان
و فانید و مویز و پنج سوسن همه اندر یک من آب بپزند تا نیمه باز آید و بپالایند و ده سیر شکر طبرزد بر افکنند و
بقوام آرند و داروها دیگر کوفته بدان بر سرشند و بعضی مردمان وقت پختن پانزده درم فلوس خیار چنبر و پنجدرم
بنفشه خشک و بیست عدد عناب و یک عدد خشخاش سفید با تخم نیم کوفته در افکنند و بوقت سرشتن ده درم
ارد باقلی با داروها بیامیزند و سی درم روغن بادام بر چکانند و بر سرشند **لعوق سپستان** سرفه گرم را سود دارد





وزایل کند بگیرند سپستان صد و پنجاه عدد عناب پنجاه عدد مویز دانه بیرون کرده چهل درم فلوس خیار چنبر
بیست درم همه اندر سه من آب بپزند تا یک من باز آید و بپالایند و صد فانید و صد درم مفیختج بر افکنند و
بقوام آرند پس چندانکه ممکن گردد آرد باقلی در وی بر سرشند **لعوق زوفا** که دماغ را برد و سینه
پاک کند بگیرند زوفا خشک پنج سوسن آسمانگون هر دو کوفته و بیخته بسکنگبین یا با انگبین بر سرشند اگر
پنج سوسن حاضر نباشد بجای آن شونیز کنند **لعوق جلغوزه** مغز جلغوزه بکوبند و با ده درم سنگ
انگبین بر سرشند شربت یک استیر **لعوق تخم کتان** تخم کتان بریان کرده بکوبند و [?] نیم جزو و وزیره [?] قردمانا از یکی ربع
جزو هم کوفته باد و هم سنگ انگبین بر سرشند شربت بامداد و شبانگاه یک فنجه بخورند **لعوق کرنب** آب
کرنب پخته و فشارده یک من و نیم انگبین نیم من بپزند و بقوام آرند جلغوزه و مغز پنبه دانه از هر یکی یک وقیه
تخم کتان بریان کرده حلبه از هر یکی نیم وقیه مغز فستق آرد باقلی از هر یکی یک وقیه همه بر سرشند شربت
پنجدرم با شیر خر **لعوق غاریقون** رب سوس پرسیاوشان از هر یکی هفت درم تخم بادیان
و انیسون زوفا خشک غاریقون از هر یکی سه درم میعه صمغ البطم از هر یکی یکدرم مویز دانه بیرون کرده
بیست درم مویز و میعه و صمغ البطم اندر مفیختج حل کنند و داروها دیگر کوفته و بیخته در سرشند پس
جمله با انگبین بر سرشند شربت یک مثقال این لعوق سینه را از خلط غلیظ پاک کند **لعوق بزرد** که
سینه را از خلط غلیظ پاک کند و ریم را از شش پاک کند رب سوس پنج درم کثیرا بیرزد بادام تلخ
تخم بادیان از هر یکی سه درم بیرزد را با روغن گاو و انگبین بگدازند و دیگر داروها کوفته و بیخته بدان
بر سرشند شربت سه درم با طبیخ زوفا **لعوق حب الرشاد** سینه را از بلغم سرد پاک کند حب الرشاد ده
درم شونیز چهار درم انیسون تخم بادیان از هر یکی دو درم زراوند مدحرج یک مثقال بود سه درشتی سعتر از
هر یکی سه درم با انگبین بر سرشند شربت یک مثقال با دو درم با سکنگبین عسلی یا عنصلی والله اعلم

## باب سوم

**قرص گل** خداوند درد معده را سود دارد و رطوبت از معده بزداید و خداوند تب بلغمی اوشان را سود دارد
گل سرخ بیست درم سنبل پنج سوسن از هر یکی ده درم بعسل بر سرشند و اقراص کنند شربت دو درم
با سکنگبین [?] یا سکنگبین ساده **نسخه دیگر** خداوند بهار آمیخته را سود دارد گل سرخ شش درم
پنج سوسن چهار درم سنبل دو درم بمفیختج بر سرشند **قرص گل** که درد معده را و آماس معده را
ببرد گل سرخ شش درم سنبل سه درم رب سوس چهار درم اکلیل الملک بابونه اذخر از هر یکی سه درم

مصطکی و کهربا از هر یکی دو درم شربت یک مثقال از جهت درد معده با طبیخ انیسون دهند و از جهت اماس گرم با آب
عنب الثعلب و از جهت اماس کهن با شراب بسرشند و با جلاب دهند قرص مقل که اماس
معده کهن باشد ببرد گل ده درم سنبل دو درم زعفران [illegible] از هر یکی یکدرم قسط یکدرم و نیم مصطکی
دو درم سنگ و نیم مغز بادام تلخ یکدرم سنگ و نیم مقل سه درم مقل را بشراب کنند و اقراص کنند و هر یکی سه درم
با آب کاسنی یا با آب عنب الثعلب بدهند قرص کافور که خداوند تب گرم را و یرقان را سود دارد
زرشک دانه بیرون کرده طباشیر و گل سرخ از هر یکی هفت درم تخم کوک تخم خرفه تخم کاسنی از هر یکی سه درم
مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی شیرین از هر یکی پنجدرم صندل سفید دو درم کثیرا سه درم رب سوس دو درم
کافور یکدرم بلعاب اسبغول بسرشند و اقراص کنند و شربت دو درم با سکنگبین نافع باید
قرص کافور که اندر تب محرقه بکار دارند و صفرا و تب دق را سود دارد طباشیر پنجدرم
تخم کوک پنجدرم تخم خرفه پنجدرم تخم کاسنی سه درم مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین از هر یکی هفت درم
رب سوس سه درم صندل سفید سه درم ترنجبین پاک کرده ده درم کافور نیم مثقال بلعاب [illegible]
شیرین اقراص کنند شربت دو درم با سکنگبین و خداوند دق را با آب تخم خرفه قرص طباشیر
که اسهال صفرا باز دارد و تشنگی بنشاند و تب گرم زایل کند طباشیر و گل سرخ و سماق پاک کرده از هر یکی
ده درم تخم حماض تخم خرفه از هر یکی پنجدرم سک دو درم گلنار پنجدرم صمغ عربی و گل ارمنی از هر یکی سه درم
شربت دو درم با شراب [illegible] و بعضی نسخها دو درم آورده اند قرص طباشیر که سوزش دل و تب
گرم را ببرد گل سرخ [illegible] درم طباشیر و کثیرا از هر یکی چهار درم تخم خیار و خیار بادرنگ تخم کدو تخم خرفه از هر یکی شش درم
رب سوس و نشاسته از هر یکی سه درم کافور و زعفران از هر یکی یکدرم و بلعاب اسبغول بسرشند
شربت دو درم قرص زرشک بیماری جگر گرم را و تبهاء گرم را سود دارد زرشک پاک کرده ده
درم تخم کاسنی تخم خرفه و مغز تخم خیار از هر یکی سه درم گل سرخ پنجدرم ریوند چینی یکدرم سنبل نیم درم شربت
دو درم قرص زرشک [illegible] که خداوند اماس جگر را سود دارد زرشک پاک کرده پنجدرم تخم خیار طباشیر
از هر یکی سه درم مصطکی لک ریوند چینی از هر یکی یکدرم زعفران یکدرم سنبل و رب سوس و ترنجبین جلاب
از هر یکی دو درم عصاره افسنتین و عصاره غافت از هر یکی سه درم شربت [illegible] درم با سکنگبین بدهند
قرص [illegible] که خداوند استسقاء زقی را سود دارد [illegible] هلیله زرد [illegible] است کوفته
کوفته و بیخته شربتها [illegible] هر هفته یکبار اندر سکنگبین حل کنند تا بیخ



بسرشند و حب کنند روا باشد قرص لک که خداوند استسقاء لحمی را سود دارد و سده بگشاید
لک مغسول ریوند چینی از هر یکی سه درم اسارون زراوند جنطیانا سنبل مصطکی تخم کرفس
انیسون نانخواه اذخر ابهل قسط مغز بادام تلخ افسنتین رومی فوه عصاره غافت از هر یکی
دو درم بلیل زنجبیل از هر یکی یکدرم شربت یکمثقال قرص [illegible] که خداوند [illegible] را سود دارد هلیله
کابلی بلیله املج ریگ کابلی از هر یکی جزوی تربد دو جزو [illegible] بقوام آرند و بدان بسرشند و اقراص
کنند شربتی سه درم و از جهت استفراغ ده درم تا بیست درم بدهند قرص ریوند که اماس جگر و سپرز را
و زخم را که بر تن آید سود دارد ریوند چینی هفت درم فوه لک مغسول از هر یکی چهار درم تخم کرفس غافت
انیسون از هر یکی سه درم همه کوفته و بیخته سکنگبین بسرشند و اقراص کنند شربتی یکمثقال قرص ریوند
که اسهال خون باز دارد زرشک پاک کرده ریوند چینی تخم کاسنی اسارون راست راست کوفته و بیخته [illegible] بسرشند و اقراص کنند
شربتی یکمثقال با آب لسان الحمل بدهند و اگر تب نباشد با دوغ آهن تاب کرده دهند قرص افسنتین
خداوند درد معده را که از پس طعام پدید آید و تا قی نکند نیارامد افسنتین رومی تخم کرفس انیسون از هر یکی
پنجدرم [illegible] بلیل [illegible] از هر یکی دو درم اقراص کنند شربتی یکدرم سنگ با شراب [illegible]
قرص کبر که خداوند درد سپرز را سود دارد پوست بیخ کبر [illegible] از هر یکی چهار درم زراوند طویل دو درم
تخم [illegible] و بلیل از هر یکی [illegible] درم اشق را [illegible] حل کنند و داروها بدان بسرشند و اقراص
کنند شربتی دو درم با سکنگبین قرص کبر که خداوند تب بلغمی را و تهیج که در بیماران پدید آید و خداوند
جگر ضعیف را سود دارد انیسون چهار درم ساذج هندی اسارون از هر یکی سه درم افسنتین بادام
تلخ سنبل صبر از هر یکی چهار درم عصاره غافت سه درم مصطکی یکدرم تخم کرفس یکدرم اقراص کنند شربتی
یکمثقال با طبیخ افسنتین و بعضی نسخها یکدرم [illegible] آورده اند قرص [illegible] که خداوند سپرز را
سخت را بگدازد ایرسا چهار درم بلیل [illegible] اشق از هر یکی دو درم اشق را بسرکه حل کنند و داروها
بدان بسرشند و اقراص کنند شربتی دو درم با سکنگبین [illegible] طبیب که این قرص [illegible]
[illegible] قرص ایرسا [illegible] سپرز
سخت را بگدازد [illegible] تخم کاسنی تخم خرفه تخم [illegible] کرده [illegible] کوفته و بیخته اندر
سکنگبین بسرشند شربتی دو درم قرص [illegible] سپرز سخت [illegible] دوازده درم پوست بیخ کبر
زراوند طویل ایرسا از هر یکی دو درم کوفته و بیخته اندر سکنگبین بسرشند و اندر طبیخ انیسون [illegible]

قرص [illegible]

قرص ایرسا

قرص [illegible]

بوست دهند شربتی یکمثقال **قرص خردل** که درد سپرز را که از باد خیزد سود دارد و نافع بود بگیرند حب الرشاد استا
اندر سرکه ناب ترکنند یک شبانروز و دیگر روز یک سر سرکه باب خشک با وی بسرشند و قرص کنند
و بر تنور نیم گرم سخت کنند تا بریان شود و بگذارند تا بسوزد پس بکوبند نرم و هر بامداد دو درم با سکنگبین بدهند
**قرص عود** که هیضه را باز دارد و غشی که از پس استفراغ افتد زایل کند و قوت باز آرد و قی باز دارد
عود خام سنبل قرنفل از هر یکی یکدرم گل نشابوری دو درم طباشیر سه درم کبابه دو درم سک دو درم کندر
سه درم گل سرخ سه درم شربتی سه درم با ماء الورد یا با شراب سیب و شراب ابی زیادت کنند صواب باشد
و مرا چنین افتد که درین قرص نیم مثقال مسک و دو درم پوست پسته که بر غشاء مستقال البته بود **نسخه**
عود خام چهار درم مصطکی کبابه قرنفل سنبل از هر یکی یکدرم شکر چند وزن همه شربت یک مثقال
**قرص کندر** که قی و هیضه باز دارد کندر سه درم گل بخاجی ده درم کبابه قاقله سک از هر یکی دو درم
کافور دانگی مشک دانگی قرنفل نیم درم شربتی یک مثقال با شراب بود نافع اید **نسخه دیگر** سه درم کبابه
و یکدرم مصطکی زیادت آورده اند و کافور و لو دانگ و سک است و قرنفل یک درم سنگ است سک
یکدرم **قرص کندر** که براندا ختن خون لسرفه و قی باز دارد کندر دم لاخوین از هر یکی سه درم
شب یمانی دو درم ساذج هندی پنج درم گل مختوم ده درم کهربا پنجدرم گلنار سه درم افیون نیم درم دارچینی
دو درم تخم خشخاش پنج درم صمغ عربی سه درم شربت دو درم با عصارهٔ بادروج یا با عصارهٔ برگ خرفه
**قرص الاسن** که قی و هیضه باز دارد و خواب آرد قرنفل ده درم یکدرم خرفه دو درم راسن خشک
یکدرم و نیم مصطکی و افیون پوست لفاح از هر یکی یکدرم و نیم این جمله ده شربت است **قرص حب الاس**
که قی و اسهال باز دارد حب الاس سماق پاک کرده گلنار گل ارمنی بلوط نشاسته بریان کرده از هر یکی
دو درم پوست سفل یکدرم ماز و از هر یکی پنجدرم **قرص بسد** که براندا ختن خون لسرفه و قی
باز دارد بسد مغسول ده درم کندر اقاقیا گلنار از هر یکی چهار درم صمغ عربی سه درم کثیرا گل مختوم
از هر یکی سه درم دارچینی یکدرم شربتی دو درم **نسخه کتاب** لنیت اما مرا چنین باید که دارچینی خطا نا سخ است
و بعوض دارچینی ریوند چینی بباید **قرص سرمه** که خون براندا ختن لیقی و لسرفه باز دارد
سرمه اصفهانی شادنج مغسول دم لاخوین از هر یکی سه درم سنگ گلنار و ماز و از هر یکی دو درم
سرو بز کوهی سوخته اقاقیا از هر یکی یکدرم لادن زعفران از هر یکی نیم درم سنگ بسبا و نشا یکدرم و نیم
شربتی دو درم باب لسان الحمل **نسخه دیگر** سه درم سنگ کهربا آورده اند و با آب بادیان دهند و

طباشیر



خرن و فرا... حکمت... ...

و طباشیر اندر وی اگنده بدهند **قرص کهربا** که اسهال و قی باز دارد کهربا بسد مروارید ورد سوخته
سرو بز کوهی سوخته شادنج مغسول از هر یکی سه درم گل سرخ اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس از هر یکی دو درم باب
لسان الحمل اقراص کنند شربتی دو درم با عصارهٔ بادروج کرباشراب سورد کر بارب ابی دهند **نسخه دیگر** که
ریش روده و بول خون باز دارد کهربا پنج درم گلنار عصارهٔ لحیة التیس از هر یکی سه درم کندر دو درم افیون
تخم کرفس از هر یکی دو درم گل ارمنی سه درم دم لاخوین طباشیر از هر یکی دو درم کثیرا مغز تخم کدوی شیرین
مغز تخم خیار از هر یکی سه درم شربتی دو درم با رب ابی **اقراص طباشیر** که بول خون باز دارد و قرحه و
مثانه را سود دارد گل مختوم طباشیر کثیرا صمغ عربی صمغ پارسی تخم خرفه تخم خیار و خیار بادرنگ از سنا
راست کوفته و بیخته بسحق بسرشند و اگر حرارت غالب بود بلعاب اسبغول بسرشند و یا بکنگار
دهند شربتی دو درم **نسخه دیگر** مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و خرفه نشاسته بریان کرده و ریوند چینی
تخم خشخاش لک مغسول مغز جلغوزه کندر تخم کرفس آورده اند **نسخه دیگر** حب الاس گلنار صندل
سفید بلوط بریان کرده آورده اند و لسد چند وزن همه با شراب ابی دهند **نسخه دیگر** که قرحه
کلیه را سود دارد و پاک کند و برویاند گل ارمنی گل مختوم صمغ البطم صمغ ... راست مثقالها با شربت حل
کنند و دارو بدان بسرشند و اقراص کنند شربتی یکمثقال نافع اید **قرص کاکنج** — بول خون و کوریش
مثانه باز دارد و ریش کرده و مثانه را سود دارد تخم خیار پاک کرده ده درم گل ارمنی صمغ عربی کندر دم لاخوین از
هر یکی دو درم و نیم خشخاش سفید مغز بادام شیرین رب سوس نشاسته کثیرا تخم کرفس از هر یکی دو درم کاکنج
خشک سی درم افیون یکدرم بلعاب اسبغول اقراص کنند شربتی سه درم بشراب بنفشه **نسخه دیگر** تخم کتان
بزر البنج الابیض از هر یکی پنجدرم تخم بادیان زعفران از هر یکی دو درم بزر الحماض مغز جلغوزه بریان کرده مغز
بادام تلخ افیون از هر یکی سه درم کاکنج بیست و پنج عدد شهدانج شش درم مغز تخم خیار ده درم
یکدرم صمغ عربی کثیرا از هر یکی سه درم بلعاب تخم کتان بسرشند و با سکنجبین دهند یا با جلاب اندر بیخ
تخم کرفس دو دو قوا از هر یکی سه درم آورده اند **اقراص البزور** که خداوند جرب مثانه را سود دارد
و این را قرص بنادق البزور گویند مغز تخم خرفه ده درم مغز تخم خیار پنجدرم مغز تخم کدو و تخم خطمی پاک کرده مغز
بادام شیرین کثیرا نشاسته رب سوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یکی دو درم بزر البنج
الابیض یکدرم اقراص بلعاب دانه ابی و با شراب بنفشه دهند **نسخه دیگر** که درد و مثانه را پاک کند و بول
باز کند کرفس انیسون اسارون فطراسالیون از هر یکی چهار درم سنبل و تخم از هر یکی شش درم دو قوه هفت درم



صمغ عربی پنجدرم

بمعنی خیج

کندر

تخم کرفس انیسون حب السلسان از هر یکی چهار درم تخم خربزه ده درم خیار و خیار بادرنگ از هر یکی پنجدرم کثیرا دو درم
شربتی دو درم با آب ترب و آب کرفس کرم با آب نخود سیاه بدهند نافع باشد **قرص بنفشه** که
قولنج بگشاید و اندر تب محرقه سود دارد بنفشه ده درم ترنجبین پنج درم رب سوس چهار درم کثیرا یکدرم سقمونیا دو درم
مصطکی یکدرم نیم اقراص کنند شربتی دو درم و نیم با جلاب و از جهة قولنج سوختن اندر طبیخ مویز منقی و انجیر و فلوس
خیار شنبر دهند یا اندر شراب او و یا اندر شراب بنفشه **نسخه دیگر** هذا و ندب و سرفه و طبع
خشک را سود دارد بنفشه ده درم مغز بادام و مغز تخم خیار از هر یکی سه درم کثیرا رب سوس از هر یکی چهار
درم شربتی دو درم با شراب بنفشه **قرص سنبل** که اماس صلب را که اندر جگر و معده باشد ببرد اند
سنبل و قاح الاذخر و سنبل رومی و حب قصب الذریره از هر یکی سه درم زعفران اسارون قسط
بلیل از هر یکی یکدرم مقل مصطکی از هر یکی دو درم اشق پنجدرم اشق را بشراب حل کنند و داروها
بسرشند شربتی دو درم از جهة اماس معده با شراب دهند و از جهة اماس جگر با سکنجبین دهند
**قرص زرنیخ** که اندر روح امعا بدان حقنه کنند روده را پاک کند و زود بر و یا اندر زرنیخ زرد
زرنیخ سرخ از هر یکی [illegible] آهک آب نارسیده [illegible] قرطاس سوخته [illegible] و قبه اقاقیا [illegible] وقیه
بایند و با آب لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند **نسخه دیگر** [illegible] آهک اقاقیا مازو زرنیخ هم
راست راست چند روز اندر [illegible] که فرغار کنند [illegible] سوده باشد پس خشک کنند و اقراص
کنند **نسخه دیگر** زرنیخ زرد [illegible] قرطاس سوخته از هر یکی یازده درم زرنیخ سرخ [illegible] بیست [illegible]
عصاره لحیة التیس [illegible] از هر یکی سه درم رب غوره اسفیداج از هر یکی پنجدرم [illegible] آهک ده درم
اقراص کنند

## باب چهارم اندر سفوفات

**سفوف طباشیر** که دل گرم را سود دارد گل سرخ طباشیر از هر یکی سه درم کشنیز خشک دو درم [illegible]
[illegible] از هر یکی پنجدرم کافور دانگی شربتی دو درم با سکنجبین سفرجلی یا با آب انار ترش و از جهة
خداوند معده گرم سه درم [illegible] در این سفوف زیاده کنند و کشنیز را یک شبانروز [illegible] فرغار
کنند و دیگر روز خشک کنند و بریان کنند [illegible] زایل کند **سفوف** در روغن دل [illegible]
دارد در روغن لسان الثور از هر یکی شش درم زرنباد دو درم بکوبند و ببیزند شربتی یک مثقال با دو [illegible]
شراب کهن کرم با ماء العسل **نسخه دیگر** کهربا چند [illegible] از هر یکی یکدرم [illegible] زرنیخ [illegible]
از هر یکی پنجدرم شربتی یک مثقال اندر شراب کهن **سفوف قاقله** که معده سرد و تر را سود دارد [illegible]

عود

ماء جلاب



از هر یکی پنجدرم مصطکی و سنبل از هر یکی سه درم عود خام بیست درم شکر چند وزن همه داروها شربتی یک مثقال
با کلکنگر [illegible] **سفوف قاقله** از روی [illegible] خوردن و از روده‌ها [illegible] بدهد که زن حامله را بود و قاقله صغار [illegible]
راست شکر چند وزن همه شربتی دو درم با آب گرم اندر نسخه دیگر بجای [illegible] **سفوف خمار**
که مخمور را سود دارد [illegible] تخم کرنب زرشک پاک کرده سماق پاک کرده عدس مقشر گل سرخ طباشیر راست
راست کوفته و بیخته شربتی سه درم با یک [illegible] کافور اندر آب انار **سفوف کرنب** که مستی باز دارد تخم
کرنب مغز بادام تلخ بود نه مغز بادام شیرین راست راست نانخواه نمک سنداب خشک زیره از هر یکی
ثلث یک جزو همه کوفته و بیخته شربتی سه درم در آب انار **سفوف انیسون** بادها معده بشکند و خلطهای
غلیظ بگدازد انیسون نانخواه تخم کرفس از هر یکی پنجدرم مصطکی سه درم کندر چهار درم مقل الاذخر قسط
از هر یکی سه درم سپندان سی درم با شکر چند وزن همه بکوبند و ببیزند بسرشند شربتی دو درم **سفوف**
**حب الرمان** اسهال که سپید و رقیق و با ثفل [illegible] باز دارد دانه انار دانگی بریان کرده کوفته و بیخته چون
سرمه صد درم زیره کرمانی کشنیز خشک و کرویا اندر سرکه فرغار کرده و بریان کرده از هر یکی بیست درم خرنوب
نبطی ده درم سماق پاک کرده ده درم گلنار ده همه کوفته و بیخته شربتی یکدرم و نیم با شراب سورد یا با شراب [illegible]
**نسخه دیگر** اسهال سوداوی باز دارد انار دانگی بریان کرده ده درم [illegible] بریان کرده
کهربا تخم سنداب تخم [illegible] از هر یکی یکدرم شربتی سه درم **سفوف کوذ** که اسهال بلغمی
باز دارد [illegible] مغز بریان کرده سه درم نانخواه یکدرم کندر [illegible] این یک شربت باشد با آب کرده دهند و
کودکی را کمتر دهند **سفوف مقلیاثا** که پیچ و ریش روده‌ها را سود دارد صمغ عربی بریان کرده هفت
درم نشاسته بریان کرده چهار درم اسغول بریان کرده ده درم تخم مرو بریان کرده تخم [illegible]
[illegible] بریان کرده حب الآس بریان کرده طباشیر گل ارمنی از هر یکی [illegible] تخم خرفه [illegible]
طباشیر همه را نیم کوفته [illegible] اسغول و تخمها [illegible] شربتی دو درم تا سه درم اندر شراب بخورد نافع [illegible]
**سفوف دیگر** [illegible] و نواسیر را سود دارد سپیدان سفید بریان کرده سی درم زیره
[illegible] تخم کتان بریان کرده از هر یکی ده درم مصطکی سه درم هلیله کابلی بروغن گاو بریان کرده هفت درم هلیله و
مصطکی و زیره بکوبند و با تخمها ناکوفته بیامیزند شربتی سه درم با آب سرد نافع باشد **سفوف**
**دیگر** بسیاری بول که از سردی و ضعیفی مثانه باز دارد بلوط [illegible] کندر سی درم کشنیز خشک
بریان کرده گل ارمنی صمغ عربی از هر یکی ده درم گلنار [illegible] از هر یکی پنجدرم شربتی سه درم با آب سرد نافع [illegible]

بریان کرده

سفوف دیگر که بادها تخمه و بادهای گرم را دفع کند و طبع فرو دارد بگیرند هلیله سیاه سه درم و تخم رز و دو درم
شکر سپید پنج درم سفوف سازند و شب بدهند و بامداد آب بهی بعد میوه بدهند طبع فرو دارد
و نافع بود و این بکنند بود سفوف سورنجان که سیلان منی باز دارد و چکیدن بول باز
باز دارد تخم کوک سه درم تخم سداب سه درم بلوط کند رسعد از هر یکی سه درم تخم خرفه چهار درم گل سرخ
گلنار از هر یکی پنج درم انیسون بزر البنج زیره کسیلا از هر یکی دو درم با شند هم وزن همه بکوبند و لب شند
شربتی پنجدرم و اگر هلیله کابلی و بلیله و امله با این دارو ها بیامیزند از هر یکی نیم درم صواب بود
سفوف نمک که خداوند او جاع مفاصل را سود دارد سورنجان ده درم زنجبیل کرده نوزده
درم بوده جو بیاری از هر یکی دو درم بلبل یکدرم شکر چند وزن همه شربتی از دو درم تا سه درم
سفوف هلیله که خداوند معده او جگر را و اوجاع مفاصل را سود دارد و هم بیماریها را
که از امتلا باشد نمک طعام نمن نوشادر دو وقیه بلبل سپید سه وقیه زنجبیل دو وقیه
بلبل سیاه دو وقیه انیسون یکوقیه بزر الجرجیر یکوقیه نانخواه یکوقیه بودنه دشتی دو
وقیه هم کوفته و بیخته شربتی دو مثقال با آب گرم سفوف هلیله که اندر اماس جگر صلب با
شیر استه دهند هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یکی دو جزو تخم کرفس انیسون
تخم بادیان از هر یکی چهار یک جزو کوفته و بیخته شربتی سه درم سفوف دیگر با ماء الجبن دهند
خداوند اماس جگر را سود دارد هلیله زرد ده درم تخم کاسنی تخم کشوث تخم خیار و خیار بادرنگ
هر یکی دو درم لک مغسول ریوند چینی از هر یکی یکدرم سقمونیا پنجدرم شربتی دو درم سفوف
دیگر که ادرار بول کند و خداوند اماس جگر را سود دارد تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم
خربزه از هر یکی پنجدرم تخم کاسنی و تخم کشوث از هر یکی سه درم تخم کرفس انیسون تخم بادیان از
هر یکی دو درم عصاره زرشک چهار درم ریوند چینی یکمثقال رب سوس دو درم لک
مغسول چهار دانگ زعفران سنبل مصطکی افسنتین از هر یکی یکدرم کافور دو دانگ شربتی
سه درم و اندر نسخهٔ دیگر کافور و زعفران و مصطکی و لک و سنبل و افسنتین و رب سوس
نیست و نمی باید سفوف از جهت خون آمدن از بن دندان گلنار تخم مورد گل سرخ سماق بریان
کرده گلنار نمک بریان کرده گزمازو مازوی سوخته قرفه قرنفل از هر یکی یک جزو بکوبند در بن دندان
بیفشانند سفوف فربهی نخود سپید اندر سرکه ممزوج با آب فرو کنند و خشک کنند پنجاه درم
شسته



شسته و خشک کرده سی درم نان سپید خشک نیم درم مغز بادام شیرین سی کسک جو سی درم کشک گندم سی
خشخاش سفید با پوست با تخم او جمله سکر طبرزد نیم همه بکوبند و بیامیزند هر بامدادی درم با شیر تازه بجوشانند و بدهند

## باب ... بحمد الله کوارشها

صفت کوارش عود از جمله مجربات خواجه بو علی سینا رحمة الله و ترکیب اوست عود
هندی سه درم مشک تبتی دو دانگ کافور دانگ و نیم بسباسه دارچینی سعد فلنجمک زرنب زرنباد از
هر یکی یکمثقال دارچینی مصطکی زنجبیل بلبل قرنفل از هر یکی دو درم لسان الثور پنج درم بادیان تخم کرفس و سنبل
از هر یکی سه درم با انگبین مصفی لسرشند شربتی دو درم بادها را بشکند و خفقان و دل تنگی زایل کند کوارش
عود که معده را و دل را قوت دهد و بیرون اندر آشاید عود هندی قرنفل سادج هندی زنجبیل قاقله فلنجمک
دار بلبل از هر یکی دو مثقال زعفران یکمثقال با انگبین مصفی لسرشند شربتی دو مثقال کوارش مسک که
بادهای معده را بشکند و خداوند خفقان و باد را سود دارد مشک تبتی سه مثقال خیربوا قاقله کبار زنجبیل
دار بلبل از هر یکی دو درم دارچینی سه درم عود هندی یکوقیه زعفران دو درم شکر چند وزن همه
با انگبین مصفی لسرشند شربتی دو درم کوارش ترنج که بادها را بشکند و طعام بگوارد و بوی دهان خوش
کند پوست ترنج سی درم خیربوا جوزبوا دار بلبل دارچینی خولنجان زنجبیل از هر یکی یکدرم مشک تبتی دو دانگ
با انگبین مصفی لسرشند شربتی دو درم کوارش گل قمری که اسهال باز دارد زرشک پاک کرده
درم گل سرخ نیم درم طباشیر چهار درم حب الآس نیم درم شاه بلوط پنجدرم دقیق الحواری
چهار درم پست سیب ده درم پست قبیرا ده درم انار دانگ بریان کرده پانزده درم کافور سه درم زعفران
پنجدرم فوفل چهار درم نیلوفر پنجدرم و بترشی ترنج لسرشند شربتی دو درم کوارش کافور که اسهال
بلغمی باز دارد و معده را گرم کند کند رشصت درم بلبل دار بلبل از هر یکی دوازده درم زنجبیل خولنجان از
هر یکی دوازده درم جوزبوا قرنفل خیربوا از هر یکی پنجدرم سک مشک تبتی نیم درم شکر شصت درم همه
با انگبین مصفی لسرشند شربتی سه درم کوارش حب الآس حب الآس نیم کوب هلیله سیاه بلیله املج طالیسفر
از هر یکی بیست درم بلبل دار بلبل زنجبیل از هر یکی ده درم مصطکی قردمانا کرویا انیسون زیره سنبل سلیخه فاقله
قسط از هر یکی نیم درم کوفته تخم کرفس نانخواه از هر یکی پنجدرم سادج هندی حماما از هر یکی چهار درم با انگبین لسرشند
شربتی یکدرم کوارش خوزی بزرگ که طعام بگوارد و اسهال باز دارد و خداوند استسقا زرد و کسی که ورم
استسقا بود سود دارد و ادرار بول کند قسط قرفه سنبل حب البلسان سلیخه از هر یکی ده درم جوز

[illegible marginal notes]

بیلدوه عدد و حب الاس چند وزن همه بکوبند و ببیزند چون سرمه و بشکر طبرزد بقوام آورند و بدان
لسرشند شربت چند وزن یک مثقال و اندر آب سرد پس از آنکه دو ماه نگاه دارند تا برسد کوارش
خوزی دیگر دانه مویز کلان که بیرون کنند بیست درم حب الاس پنجاه درم خرنوب نبطی گلنار
کزمازج یا نخواه از هر یکی دو درم سکنجبین مصفی لسرشند شربت سه درم کوارش طباشیر
که اسهال صفرا باز دارد و خداوند تب را سود دارد طباشیر گل سرخ از هر یکی دو درم بزر الحماض صمغ عربی از
هر یکی ده درم گلنار سماق عصارهٔ لحیة التیس از هر یکی هشت درم زعفران افیون از هر یکی دو مثقال
حب الاس ده درم بشراب سیب لسرشند شربت چهار درم کوارش سماق که اسهال صفرا
باز دارد سماق دو جزو حب الاس یک جزو انار دانگ یک جزو خرنوب نبطی از دانه پاک کرده سه درم صمغ
عربی گلنار از هر یکی نیم جزو همه با مویز دانه بیرون کرده لسرشند شربتی سه درم نسخه دیگر که خداوند
تب را سود دارد و تشنگی بنشاند سماق پاک کرده سی درم بیست جو کشک بغدادی خرنوب شامی
از هر یکی ده درم بشراب سیب و شکر طبرزد لسرشند چنانکه رسم است کوارش زیره مدبر [illegible]
خشک بلیل زنجبیل از هر یکی ده ستیر عود [illegible] بیست درم با سکنجبین مصفی لسرشند چنانکه رسم است
نسخه دیگر زیره مدبر [illegible] سداب بلیل زنجبیل از هر یکی [illegible] بوره ده ستیر بادها بشکند و
ارواح ترش زایل کند نسخه دیگر که بادها را بشکند و ارواح ترش زایل کند و قولنج باز دارد
بگیرند زیره مدبر ده درم زنجبیل بیست درم بلیل ده درم افتیمون سی درم بوره بیست درم سکنجبین مصفی
لسرشند کوارش انجدانی انگبین دار بلیل از هر یکی پنج درم [illegible] انیسون مصطکی تخم بادیان
از هر یکی دو درم انگدان پانزده درم یا نخواه تخم کرفس از هر یکی ده درم کوفته و بیخته با انگبین لسرشند
شربت دو درم نافع بود جوارش طباشیر که برای حرارت معده طباشیر ده درم گل سرخ [illegible]
[illegible] کبابه و گلنار از هر یکی یک درم عود مصطکی از هر یکی پنج درم بشراب به لسرشند شربت پنج درم
جوارش سعتر بادهای معده بشکند و هضم طعام کند و امعا را قوت بخشد و با همه مزاجها موافق
آید و معده را قوت دهد بگیرند سعتر یا نخواه نعنع سیسنبر کمون کرمانی دارچینی از هر یکی پنج درم
[illegible] از هر یکی سه درم زنجبیل و بسباسه از هر یکی سه درم تخم کرفس [illegible]
[illegible] از هر یکی چهار درم شکر [illegible] پنجاه درم عسل صافی صد و پنجاه درم معجون سازند و در ظرف آبگینه
کنند شربت دو مثقال نافع باشد ان شاء الله تعالی و تقدس تمت الباب



## باب هشتم اندر اطریفلها

اطریفل بزرگ که معده و امعا سرد را سود دارد و قوت دهد و قوت مردی بیفزاید و مثانه را
قوی کند هلیله کابلی بلیله املج بوزیدان بسباسه شیطرج هندی شقاقل از هر یکی یک جزو بهمن دو
تودری و بهمن سپید لسان العصافیر از هر یکی نیم جزو کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و با انگبین
مصفی لسرشند شربت چهار درم اطریفل دیگر که طبع را نرم کند و سود دارد و معده را از
صفرا و بلغم پاک کند هلیله زرد هلیله کابلی بلیله املج از هر یکی ده درم [illegible] سوسن [illegible] درم تربد سپید بیست
درم زنجبیل [illegible] درم شیطرج سه درم خیرلوا خرفه دارچینی از هر یکی دو درم شاهتره ده درم گل سرخ
پنج درم لسرشند چنانکه رسم است اطریفل کوچک که معده را از صفرا و رطوبت پاک کند
و گونه صافی گرداند و خداوند بواسیر را سود دارد هلیله کابلی بلیله املج راست راست کوفته و بیخته
بروغن گاو چرب کنند و با انگبین مصفی لسرشند شربت چهار درم اطریفل افتیمونی
که خداوند بیماری سوداوی را سود دارد و سپید موی نگاه دارد تا دیر سپید شود هلیله کابلی
بلیله املج راست راست از هر یکی ده درم سنا مکی افتیمون تربد از هر یکی پنج درم شیطرج سه درم بسفایج دو
دو درم انیسون نمک نفطی از هر یکی دو درم لسرشند چنانکه رسم است اطریفل عددی
خداوند خناق و خنازیر را سود دارد هلیله سیاه پانزده درم بلیله املج تربد از هر یکی هفت درم
افتیمون ده درم بسفایج اسطوخودوس سنا مکی از هر یکی پنج درم شیطرج [illegible] غاریقون از
هر یکی سه درم انیسون مصطکی خیرلوا قرنفل سنبل جوز بوا از هر یکی دو درم نوشادر سه درم
غدد که در گردن گوسفند باشد خشک کرده کوفته و بیخته پنج درم با انگبین لسرشند شربت چهار
درم اطریفل مقل که خداوند بواسیر را سود دارد هلیله کابلی بلیله املج راست راست مقل
چند وزن همه داروها مقل را به آب گندنا حل کنند و با انگبین مصفی لسرشند و یک جوش بدهند
تا مقل با انگبین آمیخته شود و تری آب گندنا کم شود پس داروها بدان لسرشند شربت چهار درم اطریفل
[illegible] که خداوند بهق و برص سپید را سود دارد و خداوند بیماری بلغمی را سود
دارد هلیله کابلی بیست درم بلیله املج از هر یکی ده درم [illegible] کابلی [illegible] پانزده درم شیطرج سعد زنجبیل از
هر یکی سه مثقال ساذج هندی پنج درم بسفایج اسطوخودوس از هر یکی هشت درم غاریقون [illegible]
[illegible] درم کندر مصطکی انیسون قرنفل خیرلوا جوز بوا از هر یکی دو درم بلیل دار بلیل [illegible] از

هر یکی چهار درم با سکنجبین مصفی بسرشند شربت چهار درم **اطریفل دیگر** خداوند حب القرع را سود
دارد برنگ کابلی مقشر ده درم تربد حب النیل قسط از هر یکی پنج درم قنبیل ... افسنتین رومی شیح ارمنی
افتیمون بلیلج نفطی خردل سفید تخم حنظل سعد راسن خشک از هر یکی سه درم و همه بکوبند و بیزند
و با سکنجبین مصفی بسرشند شربتی دو درم **اطریفل شاهتره** که خداوند گر و خارش و سعفه را سود
دارد هلیله زرد چهل درم هلیله کابلی سی درم بلیله آمله از هر یکی بیست درم سنا مکی بیست درم شاهتره سی درم
ریوند چینی دو درم چوب ... دو درم همه کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کنند و بعسل بسرشند شربتی چهار
درم یا پنج درم **اطریفل کشنیزی** که خداوند صداع گرم سود دارد و بخارها را از سر باز دارد
هلیله کابلی بلیله آمله کشنیز خشک را استار است بسرشند چنانکه رسم است شربتی چهار درم **اطریفل**
**دیگر** که خداوند عرق مدینی را سود دارد و اگر ده روز پیوسته بکار دارند ماده این علت را پاک کند هلیله
کابلی بلیله آمله تربد زنجبیل قنبیل استار است کوفته و بیخته اندر ... بسرشند و نخست چرب کنند چنانکه
رسم است نافع باشد ان شاء الله تعالی **اطریفل** از جهت جرب و دمامیل بگیرند هلیله زرد سی
درم سنا مکی ده درم افتیمون ده درم شاهتره ده درم عسل مصفی بوزن همه ادویه ادویه را بکوبند و بیزند
و بروغن بادام چرب کنند و بعسل بسرشند نافع باشد ان شاء الله تعالی و تقدس

## باب هفتم اندر معجونها

بباید دانست که معجونهای بزرگ چون تریاق فاروق و مثرودیطوس و شلیثا و دیگر معجونهای بزرگ
اندرین جایگاه آورده نیامد که از حد خویش بیرون شود اندرین باب آنچه بیشتر بکار دارند و هر جا بدست
آید و هر وقت بتوان ساخت و بکار توان داشت یاد کرده آید ان شاء الله تعالی و آن معجونهای بزرگ که از قرا
بادین ذخیره یافته شود **تریاق اربعه** مضرت گزیدن حیوان زهرناک و خداوند صرع و ... را
سرد را سود دارد و بادها را بشکند جنطیانا رومی حب الغار زراوند طویل مر صافی را استار است بکوبند
و بیزند و با سکنجبین بسرشند اندر بعضی نسخها بجز زعفران آورده اند **تریاق الطین** کسی که زهر داده باشد
این تریاق بدهند قی می آرد تا تن از آن پاک شود و بدین توان دانست که چیزی داده اند و اگر زهر داده باشند
قی نیارد بگیرند گل مختوم و حب الغار را استار است کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و با سکنجبین بسرشند و از آنکه
حاجت باشد تا قی بکند ... بدهند تا قی می آرد می باید دادن تا تن پاک شود و اگر تهمتی افتد که زهر داده
و نداده باشند هر چند ازین تریاق دهند قی نیفتد **انوش دارو** مفرح اسود ده است کوفته

روی صا



روی صافی کند و بوی دهن و بوی عرق خوش کند و جگر را سخت کند و نافع است پیش از طعام و پس از
طعام خوردن روا است طعام بگوارد بگیرند گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل مصطکی سنبل ...
از هر یکی سه درم قرفه زرنب زعفران بسباسه قاقله هال جوزبوا از هر یکی دو درم همه بکوبند و بیزند و
بیامیزند و یک رطل ... بغدادی شیر املج اندر چهار من و نیم آب بپزند تا بدو بهره برود و بپالایند و با شکر یا انگبین
بسرشند و بقوام آرند و داروها بدان بسرشند شربتی یک مثقال الی دو مثقال **معجون هرمس** که
خداوند نقرس و اوجاع مفاصل و اوجاع معده و قروح امعا و خداوند استسقا و یرقان را و
اوجاع کلیه را سود دارد و بادها بشکند فالج و لقوه و دوار و قولنج بلغمی و ریحی و تشنج و استرخاء اعصاب
سود دارد و فضلها که اندر گرده و مثانه بود فرود آرد و حیض بگشاید و باه و اوجاع نقرس و مفاصل بخصوص
زایل کند بگیرند غاریقون اسارون وج فودنج مافریطون تخم سذاب فو زوفا خشک از هر یکی یک اوقیه
زراوند طویل ... از هر یکی دو اوقیه نانخواه قرنفل جنطیانا رومی شش اوقیه جاوشیر تخم کرفس
از هر یکی دو اوقیه قنطوریون باریک شش اوقیه سلیخه قسط مر و مر صافی از هر یکی سه اوقیه سنبل
الطیب بود نه کوهی فطراسالیون کمادریوس اسقولوفندریون از هر یکی شش اوقیه و اگر اسقولوفندریون
نیابند سه ... در میان ... کنند و بکار دارند کوفته و بیخته با انگبین مصفی بسرشند و اندر
ایام ربیع بکار دارند شربتی دو درم **معجون سنجرنیا بزرگ** این معجون آزموده خداوند
مزاج سرد را خداوند بادهای غلیظ را و درد دندان و خورده شدن آن را و قولنج را و عسر البول بلغمی را سود
دارد و سده جگر بگشاید و صلابت آن را سود دارد و سردی مزاج معده را سود دارد و معده را
گرم کند و تخمه زایل کند یعنی ناگواریدن طعام بگیرند جند بیدستر افیون دار چینی اسارون ... فودنج
از هر یکی یکدرم بلیل دار بلیل ... قسط از هر یکی شش درم زعفران پنج درم ... با انگبین ... و داروها
بکوبند و بیزند و بدان انگبین بسرشند و شش ماه نگاه دارند شربتی نیم مثقال اندر آب گرم ...
استاد ... رحمه الله اندر کفایه یکدرم تا دو درم آورده است **معجون امروسیا** جگر و سپرز
سخت را سود دارد و سده بگشاید و ادرار کند و اندر ابتدای استسقا سخت نافع بود و سنگ
گرده و مثانه گرم را بریزاند بگیرند دوقو زیره کرمانی عود بلسان سلیخه قردمانا فقاح اذخر تخم کرفس از هر یکی
یکدرم دار بلیل قسط بلیل سپید از هر یکی پنج درم ... سه درم حب الغار ده عدد زعفران ... از هر یکی
دو درم با انگبین بسرشند شربتی یک بندق در آب گرم نافع بود **معجون انقردیا** معجون بلادر

سستی عصبها و صرع و فراموشی و همه بیماریها که از سرد او بیماری رحم را و بیماری که از سودا و بلغم بود سود دارد سنبل
ساذج هندی سلیخه زعفران از هر یکی یک وقیه شیح رومی افتیمون اوفربیون ریوند چینی حب البان مقشر
قرنفل از هر یکی یک وقیه غاریقون هشت درم پنج سوسن آسمانجونی یک وقیه عسل بلادر پنج درم پوست
بیخ بادیان سه رطل بغدادی این پوست بیخ بادیان اندر پنج رطل سرکه فرغار کنند یک شبانروز پس
بجوشانند و بپالایند و سه بار هم سنگ همه داروها انگبین با این سرکه بجوشانند تا سرکه برود و عسل
انگبین بقوام آید پس داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند و از پس شش ماه بکار دارند شربتی یکدرم اندر
آب کرفس **انقرادیقون** معده را گرم کند و بادها بشکند و درد معده و امعا و سرو زایل کند زعفران
انکدان تخم سداب تخم کرفس زنجبیل جاشا مغز جلغوزه از هر یکی شش درم مغز بادام تلخ گندم هر یکی دو
درم فلفل هشت درم با انگبین بسرشند شربتی دو درم **نسخه دیگر** زنجبیل فلفل سنبل از هر یکی شش درم
مصطکی نانخواه از هر یکی چهار درم تخم کرفس پودنه کوهی هر یکی پنجدرم زیره سلیخه حب البلسان عاقرقرحا از
هر یکی دو درم ساذج هندی یکدرم با انگبین بسرشند و بکار دارند **دواء المسک تلخ** که درد
معده و اماس حنجره و خفقان سوداوی زایل کند افستین رومی صبر ریوند چینی از هر یکی [illegible] درم نانخواه
تخم کرفس زعفران از هر یکی چهار درم دارچینی ساذج هندی رصاصی مشک تبتی از هر یکی دو درم جند
بیدستر یکدرم و نیم و با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال **دواء المسک شیرین** که خفقان و بیماری
سوداوی را سود دارد و صرع و فالج و لقوه و تنگی نفس و تب ربع را هم سود دارد زرنباد درونج
از هر یکی یکدرم مروارید کهربا بسد ابریشم از هر یکی یکدرم و نیم بهمن سرخ بهمن سفید قاقله ساذج هندی
سنبل قرنفل جند بیدستر از هر یکی چهار دانگ زنجبیل دارفلفل از هر یکی دو دانگ مشک دانگ و
نیم با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال **اثاناسیای بزرگ** که بیماریها جگر و سپرز و معده
را از بلغم و سودا تولد کند و بادهای غلیظ را که اندر احشا و رحم باشد و ریختن رود و نزله که از بلغم شور
بود و از سودا و تنگی نفس بلغمی را سود دارد و خون بواسیر و خون حیض و قی خون و نفث
خون و اسهال بلغمی را باز دارد و درد گرده و مثانه زایل کند و در منفعت این و منفعت فلونیا یکی
مر افیون زعفران جند بیدستر بزرالبنج قسط قردمانا تخم خشخاش سپید سنبل غافث سرون
است بر سوخته جگر که خشک کرده راست است با انگبین بسرشند و شش ماه نگاه دارند و بعد از
شش ماه شربتی از نیم درم تا یکدرم اندر آب کاسنی دهند یا اندر رب سیب و این صفت
**فلونیای فارسی** که درد بنشاند خاصه درد قولنج و قی خون و استفراغ خون هر نوع که بود باز دارد

و بادها رحم بنشاند



و بادها رحم بنشاند و رحم را قوت دهد و کودک را اندر وی نگاه دارد و قی و اسهال باز دارد و همه دردها
بنشاند لکن دماغ و حلق حفظ را زیان دارد اما درد سر بنشاند و دردها ضعف که اندر شکم حادث
بود خاصه درد قولنج و بیماریهای جگر و مثانه و سنگ اندران بود و هر خلط تیز که دران بود باد را
ببرد دارد و اسهال خون و اسراف حیض و سرفه باز دارد دارفلفل سپید بزرالبنج از هر یکی بیست
مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال تخم کرفس کوهی چهار مثقال و تخم کرفس نبطی سه مثقال
سنبل چهار مثقال ساذج هندی سلیخه حب البلسان عاقرقرحا فرفیون از هر یکی یک مثقال
در بعضی نسخها بجای تخم کرفس نبطی دوقو است داروها کوفته و بیخته با انگبین بسرشند چنانکه
رسم است و از پس شش ماه بکار دارند شربتی از نیم مثقال تا یک مثقال اما از جهت درد قولنج اندر طبیخ
شبت دهند و اگر منش بگردد با طبیخ انیسون دهند و از جهت درد سر با سکنجبین دهند
و از جهت گرده و مثانه اندر آب بادیان دهند و از جهت باز داشتن خون اندر طبیخ سماق دهند
و از جهت درد جگر اندر طبیخ جعد و از جهت درد معده اندر طبیخ انیسون **فلونیای رومی**
استفراغ خون هر نوع که باشد باز دارد و بادها رحم بنشاند و رحم را قوت دهد و بچه را
اندر وی نگاه دارد و اسهال و قی باز دارد و همه دردها بنشاند لکن دماغ را و قوت حافظه را
زیان دارد دارفلفل سپید بزرالبنج از هر یکی بیست درم افیون گل مختوم از هر یکی ده درم زعفران
پنجدرم فرفیون عاقرقرحا سنبل رصاصی از هر یکی دو درم جند بیدستر زرنباد درونج مروارید
مشک از هر یکی پنجدرم و اندر بعضی نسخها مروارید و مشک نیم مثقال است کافور دانگی
نیم با انگبین بسرشند چنانکه رسم است **دواء الکرکم الکبیر**
ترکیب جالینوس بیماریها جگر و سپرز را که از سردی بود سود دارد و بادها را بشکند
و درد گرده و مثانه را سود دارد و استسقا که از جهت اماس جگر و سپرز تولد کند باز
دارد و ماده غلیظ را با درار بول بیارد زعفران دو درم فو و انیسون و دوقو اسارون
فطراسالیون ریوند چینی از هر یکی چهار درم سنبل شش درم قسط سلیخه
حب البلسان فقاح الاذخر از هر یکی یکدرم و ناسن دو درم جعده رب السوس
غافث از هر یکی سه درم روغن بلسان پنجدرم رصاصی چهار درم و اندر بعضی نسخها
مصطکی سه درم آورده اند و بجای حب البلسان حب البان آورده با انگبین بسرشند

دواء الکرکم الصغیر منفعت این همانست زعفران اسلیخه سنبل قسط دارچینی فقاع
الاذخر اسارون است بکوبند و ببیزند و یکشبانروز بشراب انگوری تر کرده بنهند پس بانگبین بسرشند
شربتی یکمثقال تا دو درم دواء الکرکم الکبیر منافع این منافع دواء الکرکم است لک مغسول
هفت درم مغز بادام تلخ مقشر دارچینی ساذج هندی قرنفل از هر یکی پنجدرم کمافیطوس برصالی فو
و دوقو [illegible] خشک از هر یکی دوازده درم فطراسالیون دوقو تخم کرفس زیره کرمانی زنجبیل از هر یکی شش
درم خطیانا رومی راوند کرد از هر یکی هفت درم زعفران سه درم اسارون هفت درم روناس یازده
درم جعده اذخر از هر یکی سه درم پلپل سیاه قسط مر از هر یکی ده درم سنبل الطیب سه درم روغن بلسان
سه درم و نیم روغن بلسان اندر شراب انگوری حل کنند و همه با انگبین بسرشند شربتی چند بندقی و اندر
بعضی نسخها صبر یکوقیه دارفلفل راوند طویل هفت وقیه کنند رسه وقیه و نیم آورده اند دواء لک
راوند چینی یکوقیه و نیم لک قسط رفقاع الاذخر حب الغار زراوند [illegible] سنبل سیاه از هر یکی یکوقیه
بانگبین بسرشند شربتی یکمثقال اندر طبیخ افسنتین کلکلانج مروزی خداوند استسقا
و خداوند ضعف معده سرد را و خداوند تپهاء کهن و خداوند سرفه بلغمی را و ضیق النفس و خداوند جگر و سپرز
سخت و خداوند باسور و خداوند قولنج و خداوند صرع را سود دارد و بازگرفتن بول بگشاید هلیله کابلی
بلیله املج از هر یکی هفت درم پلپل دارپلپل زنجبیل فلفلمویه نمک هندی سرخ نمک هندی سیاه
نمک اندرانی نمک طبرزد نمک [illegible] لسان العصافیر سعد [illegible] اقرقرحا قرنفل سعتر فارسی بیخ کاکلی
[illegible] شونیز [illegible] زیره کرمانی ساذج هندی تخم کرفس شنیز خشک از هر یکی پنجدرم
مویز منقی نیم من شیر املج پاک کرده یکمن ترنجبین سپید صد و پنجاه درم فلوس خیارشنبر ده درم
مویز و املج اندر ده من آب بجوشانند تا دو بهره برود و بپالایند و خیارشنبر اندرین آب حل کنند
و سه من و ده ستیر فانیذ اندرین آب بگدازند و نیم من روغن گاو تازه با وی بیامیزند و دیگر [illegible]
بجوشانند تا قوام گیرد و داروها بدان بسرشند شربتی چهار درم تا پنج درم با شیر یا با آب عنب الثعلب
نسخه دیگر برگ مازریون مدبر هلیله زرد غاریقون ترنبد عصاره افسنتین سه درم
گل سرخ تخم کاسنی تخم خیار بادرنگ پاک کرده از هر یکی دو درم رب السوس یکدرم و نیم ترنگبین
بیست درم ترنگبین را در آب بگدازند و بقوام آرند و داروها بدان بسرشند شربتی سه درم کلکلانج
سرخ [illegible] برگ مازریون مدبر هلیله زرد [illegible] غاریقون از هر یکی پنجدرم عصاره افسنتین سه درم

بیخ



بیخ سوسن آسمانگون گل سرخ تخم کاسنی تخم خیار بادرنگ پاک کرده رب السوس از هر یکی دو درم همه بکوبند و بیزند
و بگیرند ترنگبین پاک کرده فلوس خیارشنبر پاک کرده از هر یکی پانزده درم هر سه اندر آب بگدازند و بپزند
تا سطبر شود و داروها بدان بسرشند شربتی از وی دو درم تا چهار درم تمری که قولنج را سود دارد و بگشاید
و باز گرفتن بول نیز بگشاید بورا ارمنی و زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل پلپل سپید از هر یکی دوازده
درم سقمونیا پنجدرم خرما هیرون دانه بیرون کرده مغز بادام شیرین سپید کرده برگ سداب خشک از
هر یکی ده درم خرما اندر سرکه تر کنند یکشبانروز جداگانه بکوبند و داروها دیگر بکوبند و بیزند و
همه با انگبین مصفا بسرشند شربتی سه درم تا چهار درم نسخه دیگر زنجبیل پلپل سپید
از هر یکی دو اوقیه سقمونیا دو اوقیه و نیم خرما هیرون دانه بیرون کرده مغز بادام برگ سداب
از هر یکی چهار اوقیه بسرشند چنانکه رسم است معجون خیارشنبر که قولنج بگشاید
و خداوند مزاج گرم را موافق بود ترنبد چهار درم بنفشه بیست درم نمک هندی رب السوس از هر
یکی هفت درم تخم بادیان انیسون مصطکی از هر یکی پنجدرم عسل خیارشنبر صد درم فانیذ صد درم
انگبین صد درم روغن بادام [illegible] عسل و فانیذ بهم دیگر بگدازند و خیارشنبر و روغن [illegible]
بیامیزند و داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی هفت درم اندر آب بادیان معجون
ترب لاشه قولنج صعب را سود دارد و بگشاید خیربوا شادج هندی پلپل دارپلپل زنجبیل برگ [illegible]
قرنفل املج [illegible] از هر یکی یکمثقال تخم کرفس سنبل زعفران مصطکی از هر یکی نیم مثقال ترنبد ده مثقال سقمونیا
ده مثقال انگبین مصفی بسرشند شربتی سه درم معجون تربدکی که قولنج بگشاید و درد پشت و درد
اندامها را سود دارد سقمونیا ده مثقال ترنبد صد مثقال خیربوا قاقله زنجبیل دارچینی قرفه [illegible] قرنفل
پلپل سیاه از هر یکی پنج مثقال شکر صد مثقال انگبین چندانکه کفایت بود شربتی از پنجدرم تا ده درم
سفرجلی مسهل قولنج بگشاید و منش گشتن باز دارد [illegible] پاک کرده و از دانه جدا کرده و نیمن انگبین
صافی یکمن [illegible] اندر شراب یا اندر سرکه [illegible] بپزند و از سرکه برآرند و بر سپیدی بنهند تا تری سرکه از وی جدا
گردد پس [illegible] چوبین بکوبند نرم و انگبین را گرم کنند و کفک بردارند و [illegible] را بدان بیامیزند و بگیرند زنجبیل دارفلفل
از هر یکی چهار درم دارچینی دو درم هال قاقله کبار زعفران از هر یکی سه درم مصطکی پنجدرم سقمونیا ده درم ترنبد [illegible]
درم بکوبند و ببیزند و بدان انگبین بسرشند شربتی چهار مثقال نسخه دیگر با بستانی [illegible] سقمونیا
محمد زکریا الرازی علیه الرحمه [illegible] سفرجلی بستانی گویند دو درم و نیم ترنبد ده درم تخم مغز خیار مغز تخم کدوی شیرین از

هر یکی پنجدرم گل سرخ ... از هر یکی دو درم و نیم ترنگبین پاکیزه پنجاه درم عصارهٔ آبی چندانکه ترنگبین دروی گداخته
گردد بقوام ارند و داروها بدان بسرشند این جمله ده شربت است **معجون لوزی** که صفرا و بلغم
فرود ارد مغز مقشر ده درم مغز بادام شیرین پنجدرم شکر طبرزد بیست و پنجدرم سقمونیا ده درم زعفران یکدرم
شکر اندر گلاب بگدازند یا اندر آب کاسنی بقوام ارند و داروها بدان بسرشند شربتی یک مثقال **سفرجلی**
**ممسک** ابی پاک کرده و انگبین مصفی از هر یکی یکمن بلیل دارفلفل زنجبیل از هر یکی پنجدرم هال است درم
قاقله سنبل قرنفل دارچینی زعفران از هر یکی دو درم ابی را اندر خل الخمر بپزند چنانکه اندر سفرجل
مسهل یاد کرده امده است و انگبین بقوام ارند و داروها کوفته همه بدان بسرشند شربتی چهار درم
اندر بعضی نسخها دو درم مشک فرموده اند **معجون اسود** که خداوند اسهال کهن را و خداوند
زحیر را سود دارد جند بیدستر افیون میعه بزر البنج الابیض زعفران اسارون مرصافی تخم کرفس
سلیخه انیسون سنبل گل ارمنی کلنار راستا راست با انگبین مصفی بسرشند شربتی یکدرم در
اب سماق یا اندر اب مورد یا اندر اب سیب یا اب ابی **معجون حجر الیهود** که سنگ گرده
بریزاند و پاک کند مغز تخم خیار مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه کاکنج از هر یکی پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم با انگبین
بسرشند شربتی دو درم تا سه درم **معجون عقرب** که سنگ مثانه را بریزاند و پاک کند عقرب سوخته
سه درم و نیم خطمیا نارومی یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم دارفلفل فلفل از هر یکی دو درم بیخ کاکنج پنجدرم
نیم جند بیدستر چهار درم با انگبین بسرشند شربتی تمام دانگی اندر آب کرفس **معجون کاکنج**
که خداوند ریش گرده را و مثانه را و بول خون را سود دارد بزر البنج تخم کرفس تخم بادیان از هر یکی
هفت درم مغز تخم خیار پنجدرم در نسخه چهار بحث دو درم است بزر الحماض افیون مغز جلغوزه بریان
کرده مغز بندق بریان کرده زعفران از هر یکی سه درم کاکنج بیست و پنج درم کثیرا چهار درم اندر شب
کثیرا نبت همه بکوبند و بیخته بسرشند شربتی یکدرم با حب بیقول که ماء العسل **معجون الحمر**
که حیض بگشاید و زادن سهل کند و بچه مرده بیرون ارد مرصافی دارچینی از هر یکی دو درم برگ سداب
برگ بودنه کوهی فودنج نانخواه شیح فوه حلتیت سکبینج جاوشیر از هر یکی سه درم ابهل ده
درم با انگبین بسرشند شربتی سه درم اندر طبیخ خرما یا اندر ریک او فیه دهن کنجد **معجون حلتیت**
خداوند تب سرد و تب ربع را سود دارد و ماده بپزاند و مضرت زهر کژدم و رتیلا و مانند آن
باز دارد حلتیت بلیل سیاه مرصافی برگ سداب راستا راست با انگبین بسرشند شربتی

یکدرم



یکدرم خداوند تب را پیش از وقت تب دهند بیکساعت با سکنجبین گرم و نقرس را با ماء العسل دهند
گرما بخراب گرم **معجون اصطمخیقون** تباهی مزاج و درد معده را سود دارد قسط
مرحاما سنبل سلیخه مصطکی از هر یکی دوازده درم زراوند طویل بلیل سیاه تخم شبت تخم
کرفس انیسون نانخواه زیره دوقو فطراسالیون کاشم اسارون افسنتین رومی تخدان سیاه پودنه
دشتی نعنع از هر یکی چهار درم با انگبین بسرشند **معجون نجاح** هلیله کابلی هلیله املج هلیله
سیاه از هر یکی ده درم تربد اسطوخودوس بسفایج افتیمون از هر یکی پنجدرم همه کوفته
و بیخته با انگبین بسرشند در نسخه دیگر زوفا خشک دو درم بود انجا که نارمشک و دروج است
و اندر بعضی نسخها فاریقون اورده اند سه درم و چهار دانگ حجر ارمنی مغسول و حجر لازورد
مغسول از هر یکی دو درم و نیم سقمونیا دو درم **نسخه دیگر** اورده اند درونج و
نارمشک و سنبل و خیربوا و مصطکی و لسان الثور و پوست بیخ از هر یکی دو درم ریوند
چینی زعفران از هر یکی یکدرم تربد دو سیر شربتی پنج درم نافع بود **معجون فلافلی** درد معده
سود و اروغ دود ترشی و شهوه کلبی و بادها غلیظ را ببرد دارفلفل سپید و فلفل سیاه دار
بلیل از هر یکی سه وقیه در بعضی نسخها وقیه عود بلسان یک وقیه حماما سنبل از هر یکی چهار درم زنجبیل تخم کرفس
سیسالیوس سلیخه اسارون راسن خشک از هر یکی یکدرم با انگبین مصفی بسرشند شربتی یکدرم اندر اب گرم

**معدل المزاج**

خداوند مزاج سرد را و لقوه و فالج و رعشه و خدر و برص را سود دارد زنجبیل عاقرقرحا شونیز
قسط وج از هر یکی ده درم سداب خشک حلتیت حطا رومی زراوند شیطرج هندی حب الغار
جند بیدستر خردل از هر یکی پنج درم عسل بلادر یک وقیه با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال **معجون
حب الغار** باد قولنج بگشاید برگ سداب خشک پنج درم نانخواه زیره شونیز کاشم سعتر فطراسالیون
کرویا مغز بادام تلخ بلیل دارفلفل بوره وج حب الغار جند بیدستر از هر یکی دو درم سکبینج چهار درم
جاوشیر سه درم صمغها بشراب حل کنند و همه با انگبین بسرشند شربتی دو درم یا دو مثقال **معجون بالمهرو**
که بادها را بشکند بهار اسفند حلبه از هر یکی سی درم دروج قرقرحا بلیل دارفلفل سلیخه اسارون
قسط زنجبیل زعفران از هر یکی دو درم با انگبین بسرشند شربتی سه درم **معجون زراوند** خداوند
ضیق النفس و سرفه بلغمی را سود دارد زراوند گرد فودنج بلیل تخم سپندان سپید تخم انجره مغز بادام
تلخ از هر یکی پنج درم رب السوس زوفا خشک بر سیاوشان از هر یکی دو درم با انگبین بسرشند
شربتی

اندر طبیخ زوفا **معجون ابهل** که ماده سرد و بادها را تحلیل کند ابهل نانخواه کندر دارچینی وج راسن اسارون
کوفته و بیخته با انگبین بسرشند شربت دو درم یا دو مثقال **معجون کل** خداوند اماس جگر و سپل را
سود دارد گل سرخ چهارده مثقال بیخ سوسن هفت مثقال ریوند چینی لک مغسول از هر یکی یک مثقال
نیم سنبل زعفران از هر یکی سه مثقال برصاتی نیم مثقال بروز زعفران اندر سرکه حل کنند و داروها با وی
بیامیزند و با انگبین بسرشند شربتی نیم مثقال اندر طبیخ زوفا **معجون الکراحه** بلیله املج بلیله زنجبیل
زیره سداب خولنجان قرفه راسن از همه ده درم سقمونیا نیم سکه جمله انگبین چهل درم
شربت اندر حال صحت نیم درم و اندر حال قولنج یکمثقال یا دو درم **نسخه دیگر** مصطکی
قرنفل زنجبیل بلیله املج بلیله جوز بوا از هر یکی دو درم سقمونیا دو درم اندر جلاب که از آب آبی و
شکر ساخته باشند بسرشند شربتی دو درم **معجون الزبل** که در وقت ضرورت دهند قولنج
صعب بگشاید بزند بیخ درم سرگین گرگ چهار درم تخم کرفس انیسون از هر یکی سه درم فلفل یازده
درم زفت هفت درم اما سرگین گرگ آنکه اندرین معجون بکار دارند سپید باید و خشک خاصه آنکه بر سر
خاری یا بر سر سنگی کرده باشد و در وی استخوان پارها باشد و موی نباشد **معجون
زوفا** که خداوند زکام و نزله را سود دارد رب سوس زوفا خشک پرسیاوشان از هر یکی
ده درم فردمانا بلیله از هر یکی سه درم بادام تلخ زراوند گرد تخم کرفس از هر یکی پنج درم با انگبین بسرشند
چنانکه رسم است و یک هفته بکار دارند پس قی کنند **معجون الوج** فرود آمدن آب از
چشم باز دارد وج انگژد تخم بادیان از هر یکی راسن اسارون کوفته و بیخته اندر عسل مصفی
بسرشند شربتی یکمثقال **معجون سیسالیوس** بگیرند سیسالیوس ... اسطو
خودوس از هر یکی ده درم غاریقون پنج درم فردمانا حلتیت زراوند مدحرج از هر یکی دو درم سنگ ...
بکوبند و بیزند و اندر سکنجبین که باب بصل الفار و انگبین کرده باشند بسرشند و ... یکدرم تا
یکمثقال بدهند ... باب هشتم اندر

## ایارجات — ایارج لوغازیا داروی نافع است

ماده‌ها را از قعر تن بیرون کند و اسهال او بی‌رنج بود و در صرع و دیوانگی و کری گوش و استرخا
و سکته بکار آید و نافع بود و معده را پاک کند و سده جگر بگشاید و حیض فرود آورد و تنگی
نفس زایل کند و همه بیماریهای بلغمی را که از بلغم خام تولد کرده باشد و همه بیماریها سوداوی و اوجاع مفاصل و
نقرس



و نقرس و عرق النسا و داء الثعلب را و ریشهای کهن که بر سر باشد و بهق و برص و قوبا و تقشر و جذام
و خنازیر و سرطان را سود دارد بگیرند شحم حنظل پانزده درم بصل الفار مشوی هفت درم غاریقون
ده درم سقمونیا پانزده درم خربق سیاه پانزده درم کمادریوس اسقوردیون از هر یکی پنج درم افتیمون
ده درم صبر پانزده درم مقل هفت درم حاشا دو درم هیوفاریقون هفت درم ساذج هندی جعده
فرفیون حاما از هر یکی دو درم فراسیون سلیخه از هر یکی هفت درم بلبل سیاه سنبل دارپلپل زعفران
دارچینی برصاتی فطراسالیون از هر یکی چهار درم جاوشیر سکبینج عصاره افسنتین اسطوخودوس
از هر یکی پنج درم بسفایج هفت درم جندبیدستر زراوند سنبل زنجبیل حنظل نانخواه رومی از
هر یکی سه درم با انگبین مصفی بسرشند چنانکه رسم است شربتی چهار درم با نمک درم نمک طعام اندر
طبیخ افتیمون و بسفایج شناه بکار دارند و این نسخه معتمد است و اندرین تصرف کرده اند و مهذب کرده اند
و این تصرف استاد ابو الفرج کرده است و در کفایت استاد احمد فرخ چهار مثقال شربت است و از
دیگر نسخها مهذب تر آید **ایارج ارکاغانیس** نسخه دیگر معروف همه بیماریها بلغمی و سوداوی و
ابتدا آب فرود آمدن باز دارد و تنگی نفس و گرفتگی آواز ببرد و خداوند درد معده و شکم و
رحم را اندر طبیخ سداب سود دارد خاصه اگر با سه قیراط جندبیدستر دهند و خداوند درد پشت و کلیه
و خصیه را اندر طبیخ کرفس سود دارد و خداوند عرق النسا را اندر طبیخ قنطوریون سود دارد خاصه
اگر چهار قیراط قثاء الحمار با وی ترکیب کنند و گزیده سگ دیوانه با یک درم سرطان نهری سود دارد و
خداوند گر و قوبا را اندر طبیخ شاهتره سود دارد بگیرند شحم حنظل بیست و دو درم فراسیون اسطوخودوس
خربق سیاه کمادریوس سقمونیا بلبل از هر یکی ده اوقیه بصل الفار مشوی فرفیون صبر زعفران خطبا
ناردین فطراسالیون اشق جاوشیر از هر یکی یک اوقیه جعده دارچینی سکبینج سنبل اذخر بوده
کوهی زراوند گرد از هر یکی دو درم با انگبین مصفی بسرشند شربتی چهار مثقال در نسخه چهار بخت کمادریوس
نیست **ایارج جالینوس** تا نافع لوغادیا و سادر ... تمام تر است خداوند لقوه و فالج
و تشنج و استرخا و خفقان را سود دارد و سلسل البول مرد را باز دارد شحم حنظل غاریقون بصل الفار
مشوی اشق سقمونیا خربق سیاه هیوفاریقون فرفیون از هر یکی شانزده درم بسفایج افتیمون مقل
کمادریوس سلیخه از هر یکی هفت درم سکبینج زراوند طویل و مدحرج ... بلبل دارچینی جاوشیر جندبیدستر
فطراسالیون از هر یکی چهار درم بعضی طبیبان چهار درم زعفران و چهار درم صبر در افزوده اند با انگبین بسرشند شربتی

بس از شش ماه چهار مثقال تیاذریطوس نام نهاده است که این معجون در عهد او ساخته اند و پیش از عهد
جالینوس بوده است اندرین کتاب بر ایارج جالینوس اقتصار کرده اند ایارج فیقرا
تلخ است و اصل این ایارج صبر است فیقرا بدین سبب گویند سنبل سلیخه مصطکی دارچینی
اسارون حب البلسان عود البلسان زعفران از هر یکی یکجزو صبر اسقوطری دو چندان همه سنگ
همه داروها نیز بتمام دو درم نسخه معروف اینست و بباید دانست که طبیبان از بهر بیماری اندر ایارج
فیقرا تصرفی کرده اند و چیزی بدو افزوده و چیزی بعوض چیزی نهاده اند از جهت خداوند صداع گرم
و خداوند غثیان وقتی بعوض زعفران گل نهاده اند و گاه باشد که بعوض اسارون کبابه کنند
تا لطیفتر آید و قاقله خرد درافزایند تا پیچ که جهت صبر افتد باز دارد و بعضی بجز و سقل کنند تا اسهال از
مضرت صبر نگاه دارد و بعضی از جهت مردم محرور صبر مغسول کنند و بعضی ایارج را با سکنجبین بسرشند
استفراغ زودتر و تمامتر کنند و استفراغ ایارج اندکست اعضا غذا را چون دماغ و حلقوم
و معده را پاک کند و رطوبتها را از دماغ فرود آرد و خداوند لقوه و گرانی زبان را و استرخای مثانه
و اندامها و اوجاع مفاصل و قولنج را سود دارد و بعضی طبیبان عصاره غافت درافزایند از
جهت پاک کردن جگر و بعضی قرنفل درافزایند و بسباسه و جوزبوا و اسطوخودوس از جهت
پاک کردن دماغ بوی نسخه بسازند حب البلسان سلیخه مصطکی سنبل دارچینی اسارون فقاح
الاذخر قرنفل جوزبوا بسباسه عصاره غافت از هر یکی یکدرم زعفران نیم مثقال حضض چند وزن
همه داروها خداوند بواسیر را نشاید اما دارچینی از جهت لطف و منفعت احشا است و مصطکی از جهت
قوت معده و سلیخه و زعفران از برای براندن اخلاط و جهت قوت دل و معده

## باب اندر نفع مطبوخها

**مسهل مطبوخ هلیله** زرد که خداوند اسهال صفرا کند هلیله زرد ده درم خرما هندی
بیست درم آلوی سیاه سی عدد عناب سی عدد سپستان یک کف بنفشه یک کف گشنیز یک
کف تخم کاسنی یک کف برگ عنب الثعلب یکدسته برگ کاسنی یکدسته بپزند چنانکه رسم است
و بپالایند و پانزده درم فلوس خیارشنبر و بیست درم شیرخشت در وی گداز کنند و باز بپالایند
شربتی بی فلوس و شیرخشت هفتاد درم نسخه دیگر هلیله زرد ده درم آلوی سیاه
شصت عدد خرما هندی سی درم شاهتره هفت درم سپستان پنجاه عدد بپزند و بپالایند و شیرخشت





برافکنند و باز بپالایند نافع باشد **مطبوخ هلیله از جهت محروران** هلیله زرد و هلیله کابلی
و هلیله سیاه از هر یکی هفت درم بنفشه گل سرخ از هر یکی هفت درم عناب آلوی سیاه از هر یکی سی عدد سپستان
شصت عدد خرما هندی پانزده درم تخم کاسنی تخم خرفه کوفته از هر یکی سه درم برگ کاسنی برگ کرفس از هر یکی یکدسته
گوجه پنج اسطوخودوس ده درم همه اندر یکمن نیم آب بپزند تا یکمن برود و بپالایند و شیرخشت برافکنند و باز بپالایند
و باز خورند **مطبوخ هلیله** از جهت مزاج معتدل هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یکی
هفت درم بنفشه گل سرخ از هر یکی پنج درم شاهتره سنامکی از هر یکی پنج درم عناب اجاص مویز دانه بیرون
کرده سپستان از هر یکی سی عدد تخم کاسنی تخم خرفه تخم کشوث از هر یکی سه درم انیسون تخم بادیان از
هر یکی دو درم برگ کاسنی برگ کرفس برگ لبلاب برگ عنب الثعلب از هر یکی یکدسته گلشکر خیارشنبر فلوس
خیارشنبر خرما هندی و از هر یکی پانزده درم بپزند چنانکه رسم است و سی درم شیرخشت برافکنند و بپالایند
و چهار دانگ غاریقون و چهار دانگ تربد و دانگی و نیم سقمونیا ترکیب کنند و باز خورند نافع بود **مطبوخ**
هلیله که خداوند سودا و بلغم را سود دارد هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله آمله از هر یکی پنج درم
افتیمون رومی چهار درم اسطوخودوس سه درم افتیمون هفت درم سنامکی پنج درم
آلوی سیاه بیست عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم بپزند و بپالایند شربتی صد درم
و بگیرند غاریقون یک مثقال ملح نفطی نیم مثقال صبر یک درم شحم حنظل دانگی حب کنند و بخورند پس
از مطبوخ بچند ساعت بدهند و از جهت خداوند یرقان و سده درافزایند بسفایج فقاح
الاذخر از هر یکی پنج درم تخم کرفس تخم بادیان از هر یکی چهار درم **مطبوخ افتیمون** که خداوند
معده گرم و ضعیف را سود دارد و معده را پاک کند بگیرند افتیمون پنج درم گل سرخ بیست درم
خرما هندی بیست درم اندر چهار صد درم آب بپزند تا بصد درم باز آید بپالایند و سی درم
ترنجبین بگدازند شربتا درم ازین مطبوخ کنند یکدرم صبر مغسول ترکیب کنند و بدهند و ایارج
فیقرا یک کنند و تراز صبر ساده است **مطبوخ افتیمون** که خداوند مالیخولیا و قوبا و جرب و بهق را
سود دارد هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یکی هفت درم بسفایج پنج درم افتیمون هفت درم و اندر بعضی
نسخها ده درم آورده اند سنامکی هفت درم اسطوخودوس ده درم تربد نیم کوفته چهار درم
لسان الثور برگ بادرنجبویه غافت از هر یکی چهار درم مویز دانه بیرون کرده سی درم تخم کرفس تخم
انیسون از هر یکی دو درم بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و یکدرم غاریقون اندر دو درم انگبین سرشته

دروی حل کنند وسی درم شکر اندر وی گدازند و بدهند و اگر غاریقون یکدرم و صبر چهار دانگ و ملح نفطی دو دانگ
و حجر لاژورد مغسول دو دانگ و نیم حجر ارمنی مغسول دو دانگ و نیم شحم حنظل ترکیب کنند و اول شب بدهند
و بامداد مطبوخ بدهند قوی باشد طبیب بحکم مشاهدت می افزاید و میکاهد ترکیب کنند و اول شب بدهند
و بامداد مطبوخ بدهند قوی باشد **مطبوخ خیارشنبر** که اخلاط سوخته فرود آرد
هلیله زرد خرما هندی از هر یکی پانزده درم عناب اجاص از هر یکی بیست عدد مویز دانه بیرون
کرده بیست درم گل سرخ پنج درم بنفشه سه درم نخود ده شاخ اگر کسی را معده ضعیف باشد
بی بنفشه سازند همه اندر یکمن و نیم اب بپزند تا یکمن اب برود و بپالایند و بیست درم فلوس
خیارشنبر اندر مقدار صد درم ازین مطبوخ گدازند و بدهند **مطبوخ سورنجان**
که مالیخولیا و قوبا و جرب و بهق را سود دارد هلیله زرد ده درم هلیله کابلی پنج درم شاهتره هفت
درم سنا مکی پنج درم تخم کرفس تخم بادیان افتیمون سورنجان مصطکی اسارون رواسن بوز
بوزیدان ماهی زهره از هر یکی دو درم بپزند و بپالایند شربتی صد درم سی درم ترنگبین با فانید
دروی گداخته ترکیب کنند ایارج فیقرا یکدرم تربد چهار دانگ غاریقون دو دانگ این جمله
حب کنند و در شب خورند و بامداد مطبوخ باز خورند **نسخه دیگر** که خداوند درد
پشت و زانو را سود دارد شیطرج هندی رواسن بوزیدان سورنجان از هر یکی پنج درم
مویز منقی حلبه از هر یکی ده درم پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان از هر یکی هفت درم زنجبیل ماهی
زهره از هر یکی سه درم بیخ اذخر پنج درم بپزند چنانکه رسم است شربتی چهار وقیه با دو مثقال
روغن بید انجیر **نسخه دیگر مختصر** هلیله زرد پانزده درم تربد سفید بسفایج نیم
کوفته شاهتره از هر یکی چهار درم سورنجان دو درم تخم کاسنی تخم بادیان تخم کرفس از هر یکی یکدرم گل سرخ
سه درم بپزند و بپالایند **مطبوخ قنطوریون** بگیرند قنطوریون باریک سه درم تربد نیم کوفته
سه درم بسفایج نیم کوفته هفت درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم جمله اندر صد و پنجاه درم اب بپزند تا
پنجاه درم سنگ اب باز اید و بپالایند و یک مثقال ایارج فیقرا بدان بخورند و رد آمدن اب از چشم باز
دارد و هر هفته یکبار بخورند **نقوع هلیله** که خداوند درد سر گرم را سود دارد هلیله زرد کوفته پانزده درم
اب الوی سیاه صد درم اندر [illegible] سنگین [illegible] باب الوقت هلیله [illegible] بپالایند و با دو درم
جلاب بدهند و اگر بجای [illegible] اب الوی سیاه ماء خرما هندی کنند صواب بود **نقوع الفواکه** هلیله زرد

کوفته



کوفته ده درم الوی سیاه بیست عدد عناب سی عدد خرما هندی پانزده عدد درم سپستان سی عدد
بنفشه خشک پنج درم تخم کاسنی پنج درم تخم کوک کشنیز خشک از هر یکی دو درم فلوس خیارشنبر
هفت درم همه اندر اب گرم فرغار کنند یکشب و بامداد بپالایند و بیست درم ترنگبین و ده درم
شکر دروی گدازند و بدهند شربتی چهار وقیه **نقوع صبر** که خداوند درد سر گرم را سود دارد بگیرند
اب کاسنی سه وقیه صبر چهار دانگ اندر وی شیشه کنند و سه روز اندر افتاب می نهند و شب جای
گرم بنهند روز سیوم بپالایند و بخورند **نسخه دیگر** که درد سر بلغمی را سود دارد و باد را بشکند بگیرند
سعد سنبل افسنتین فقاح الاذخر تخم کرفس تخم بادیان نانخواه زیره از هر یکی یک کف هاون یکمن و نیم
اب بپزند تا یکمن برود و بپالایند و یک وقیه صبر اندرین اب فکنند و سه روز در افتاب نهند روز
سیوم بپالایند شربتی یک وقیه با سه درم روغن بید انجیر **ماء الاصول** که خداوند
فالج و لقوه و صرع را سود دارد و خداوند استسقا و خداوند سنگ گرده و مثانه را و خداوند وجع
مفاصل سود دارد و سده جگر و سپرز بگشاید پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یکی ده درم
تخم کرفس انیسون تخم بادیان بیخ اذخر از هر یکی چهار درم حب البلسان اسارون از هر یکی دو درم عود
بلسان بوزیدان از هر یکی سه درم سلیخه سه درم خطمیا دو درم هزار اسفند سه درم مویز دانه
بیرون کرده بیست درم پوست بیخ کبر چهار درم اندر ده من اب بپزند تا بنیمه باز اید و بپالایند شربتی چهار وقیه
روغن بادام تلخ و دو درم روغن بید انجیر از جهة خداوند استسقا فقاح الاذخر سنبل غافت کما
فیطوس کمازریوس افسنتین رومی از هر یکی سه درم زرشک پاک کرده ده درم در افزایند و از جهة وجع
و رود آوردن حیض زراوند طویل زراوند گرد قنطوریون باریک اصل فاوانیا از هر یکی سه درم در افزا
و از جهت خداوند نقرس پوست حنظل شیطرج قنطوریون نانخواه سورنجان بوزیدان ماهی
زهره هر یکی پنج درم در افزایند نافع باشد ان شاء الله تبارک و تعالی

## باب دهم اندر حبها مسهل و غیره

**حب اصطمخیقون** که تن را از سودا و بلغم پاک کند و از همه خلطهای بد هلیله کابلی شش درم املج
افسنتین رومی غاریقون سقمونیا از هر یکی سه درم اسارون انیسون تخم کرفس از هر یکی دو درم
تربد سفید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا ده درم قرنفل یکدرم فانید چهار درم فانید در اب بگدازند
و بقوام ارند و داروها کوفته و بیخته بدان سرشند و حبها کنند معجون بلبل شربتی دو مثقال **حب الذهب**

که خداوند درد سر و درد چشم را سود دارد صبر بیست درم هلیله زرد ده درم مصطکی کتیرا زعفران سقمونیا از هر یکی
سه درم گل سرخ پنج درم همه بکوبند و بیزند و بگلاب بسرشند و حبها کنند شربتی دو درم و نیم نسخه دیگر
صبر ده درم تربد هفت درم مصطکی گل سرخ از هر یکی دو درم و نیم زعفران یکدرم و نیم هلیله زرد پنج درم و
نیم سقمونیا سه درم و نیم شربتی دو درم و نیم حب توقایا نسخه جالینوس که خداوند درد سر و درد
چشم را سود دارد و تن را از فضول پاک کند مصطکی عصاره افسنتین و اگر عصاره نباشد افسنتین
بجای آن کند صبر سقمونیا شحم حنظل اسارون است حب کند باب کرفس جوشانیده و صافی کرده شربتی
از یکدرم تا یک مثقال تا دو درم نسخه دیگر ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو دانگ سقمونیا
دو درم و نیم تربد پنج درم اسطوخودوس پنج درم این جمله ده شربت است صفت حبی که
خداوند داء الثعلب را و رطوبت و صفراوی را سود دارد افتیمون چهار مثقال بسفایج سه مثقال شحم حنظل
سقمونیا نمک هندی افسنتین از هر یکی دو مثقال ده مثقال عنزروت سه مثقال تربد دوازده مثقال گل سرخ
سه درم حب سورنجان بزرگ خداوند وجع مفاصل را سود دارد ایارج فیقرا یکدرم
سورنجان بوزیدان ماهی زهره از هر یکی دانگی و نیم شحم حنظل قنطوریون باریک از هر یکی دو دانگ و نیم
سکبینج جاوشیر مقل از هر یکی دو دانگ تربد نیم درم سقمونیا دانگی و نیم صمغها را باب کرفس حل کنند و داروها
را کوفته و بیخته بدان بسرشند و حب کنند و این یک شربت است و تخصیص آنکه ماده با سودا مرکب بود
دانگی و نیم خربق سیاه زیادت کنند و اگر از افراط ترسند خربق بجای سقمونیا کنند حب منتن که خداوند
فالج و لقوه و درد پیوندها را سود دارد ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون باریک عصاره قثاء الحمار از هر یکی پنج درم
فرفیون دو درم و نیم جندبیدستر سکبینج جاوشیر مقل [illegible] از هر یکی یکدرم صمغها باب کرفس
حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربتی سه درم نسخه دیگر که خداوند لقوه و فالج را
سود دارد و حیض فرود آورد و بلاها را بنشاند سکبینج اشق مقل جاوشیر ابهل اسفند شحم حنظل
صبر تربد هلیله زرد انزروت راسن است حب کنند چنانکه رسم است شربتی سه درم حب نفط
اخلاط حب سورنجان بزرگ با اخلاط حب منتن بگیرند صمغها را بنفط سپید حل کنند و داروها بدان
بسرشند و حب کنند حب سکبینج که قولنج را بگشاید و بادها بشکند و رطوبت فرود آرد سکبینج
شحم حنظل از هر یکی ده درم سقمونیا سه درم و دو دانگ حب کنند باب سداب حب الزبل که قولنج
بگشاید زبل الذئب چهار درم تربد پنج درم تخم کرفس انیسون از هر یکی سه درم شربتی سه درم حب قاریقون

که سده بگشاید



را سده بگشاید و خداوند استسقا و بیماری جگر را سود دارد افتیمون صبر از هر یکی شش درم غاریقون چهار درم
سقمونیا سه درم فطراسالیون انیسون سیسالیوس تخم کرفس دوقو از هر یکی دو درم حب کنند چنانکه
رسمست شربتی سه درم حب غاریقون که خداوند استسقاء زقی را سود دارد غاریقون ده
درم عصاره غافت ریوند چینی از هر یکی دو درم شکر طبرزد ده درم حب کنند و هر روز یکدرم می
دهند تا از روز که اسهال بیشتر کنند تا پس باز گیرند حب غاریقون که سینه پاک کند غاریقون
چهار دانگ و نیم شحم حنظل دانگی و نیم عصاره قثاء الحمار دانگی رب سوس نیم درم این یک شربت است
صفت حبی که بادها بشکند و اماس خایه و فتق را سود دارد تخم کرفس ابهل اسفند انیسون مصطکی زعفران
از هر یکی یکدرم هلیله کابلی بلیله املج از هر یکی دو درم سکبینج مقل از هر یکی دو درم بوزیدان فطراسالیون
اذخر قسط زرنباد درونج اسارون لک از هر یکی نیم درم حب کنند باب سداب هر روز یکدرم تا یک مثقال [illegible]
حب مازریون خداوند استسقاء زقی را سود دارد ریوند چینی عصاره غافت تخم کرفس
تخم کاسنی از هر یکی سه درم غاریقون پنج درم مازریون مدبر ده درم حب کنند شربتی دو درم و نیم
صفت حبی که کرم دراز و حب القرع را فرود آرد شحم حنظل بوره از هر یکی دو دانگ [illegible]
ریوند مدبر نوشادر از هر یکی دانگی بزهره گاو بسرشند و حب کنند این یک شربت باشد صفت
تربد قنبیل بوزیدان خشک برنگ کابلی کمیلا دارو از هر یکی دو درم شیح ده درم ورد ماهو دو درم
شربتی سه درم تا پنج درم باب راسن ترماطبیخ ثبت حب حنظران علت خنازیر
زایل کند ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو درم و نیم شحم حنظل یکدرم و نیم انزروت چهار درم تربد
هفت درم جاوشیر یک مثقال نوشادر ده درم سقمونیا یک مثقال باب گندنا حب کنند شربتی هر روز بامداد
باندازه قوت از نیم درم تا چهار دانگ تا درمی نافع آید حب واصلی که هم اندر علت خنازیر
سود دارد و الاسهار که از آن انواع باشد زایل کند [illegible] حب البلسان عود البلسان اسارون
مصطکی دارچینی زعفران از هر یکی یکدرم صبر زرد ده درم اسطوخودوس شحم حنظل از هر یکی پنج درم تربد هفت درم
سقمونیا چهار درم نمک هندی ده درم شربتی دو درم و نیم تا سه درم صفت حبی که خداوند بهق و برص
و صرع را سود دارد ایارج فیقرا ده درم افتیمون ده درم حجر لاژورد مغسول هفت درم سقمونیا شحم حنظل
خربق سیاه از هر یکی ده درم سنبل انیسون از هر یکی یکدرم حب کنند باب کرفس [illegible] شربتی دو درم
حب شیطرج بزرگ که خداوند عرق النسا و درد سعفه و گردن را سود دارد سکبینج اشق

مقل چاونسر فرفیون از هر یکی یکدرم صبر افتیمون غاریقون از هر یکی یکدرم و نیم زراوند مدحرج قنطوریون ماریکی
خنبه بیدستر از هر یکی دو درم زنجبیل دارفلفل زیره نانخواه انیسون تخم کرفس زعفران از هر یکی چهار دانگ
هلیله زرد سورنجان ماهی زهره از هر یکی دو درم و نیم خردل شیطرج تخم حنظل و ح تلخ تقفطی از هر یکی چهار درم
باب کاکنج بسرشند و حب کنند شربتی دو درم حب شیطرج کوچک هلیله زرد ده درم صبر ست
درم زنجبیل دو درم هلیل دارفلفل از هر یکی یکدرم خردل سه درم شیطرج ملح هندی تخم حنظل از هر یکی دو درم
فانید چهار درم حب کنند باب کرفس شربتی دو درم تا سه درم حب غافت که خداوند یرقان و درد جگر را
سود دارد صبر غافت هلیله زرد دانه سارات حب کنند باب کرفس شربتی دو درم نافع بود حب شاهترا
که خداوند جگر را سود دارد هلیله زرد هلیله سیاه از هر یکی پنج درم صبر هشت درم سقمونیا دو درم و نیم
هر یکی جداگانه بکوبند و سقمونیا جداگانه اندر مائی باب شاهتره حل کنند و خشک کنند تا چند کرت
حل میکنند و باز خشک میکنند پس حب کنند شربتی یک درم حب دیگر خداوند گر را صبر یکدرم هلیله زرد یکدرم
سقمونیا دانگی و نیم کل سرخ دانگی و نیم کثیرا دانگی حب کنند باب کاسنی یا باب شاهتره [illegible]
حب مقل خداوند بواسیر را سود دارد و طبع نرم دارد هلیله کابلی پانزده درم تربد ده درم سکبینج
پنج درم خردل سپید دو درم مقل ده درم مقل و سکبینج باب کنند تا حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند
شربتی دو درم تا سه درم حب مقل که خداوند شقاق را طبع نرم دارد و مجرب موافق بود هلیله کابلی بیست
درم مقل ده درم [illegible] درم انجیر بستی سی عدد انجیر در آب بپزند تا آب سرخ شود و بپالایند و مقل و کثیرا بدان
حل کنند و هلیله بدان بسرشند و حب کنند شربتی هر شب دو درم حب مقل که درد مقعده و بواسیر را
زایل کند هلیله سیاه املج بلیله از هر یکی یک جزو و مقل برابر همه مقل اندر آب کنند تا حل کند و داروها بدان بسرشند
و حب کنند شربتی دو درم حب مقل که خون بواسیر باز دارد هلیله کابلی بلیله املج از هر یکی ده درم
و کهربا و صدف سوخته سرون بزکوهی سوخته از هر یکی پنج درم شب یمانی دو درم مقل بیست درم مقل
اندر آب کنند تا حل کند و داروها بدان بسرشند و حب کنند و شربتی هر بامداد دو درم نسخه دیگر
هلیله کابلی بریان کرده بروغن گاو سی درم کهربا ده درم مقل برابر همه و باب گندنا حب کنند شربتی
دو درم نافع بود حب الافاویه که بادها بشکند و آروغ برآرد و طبع فرود آرد و قولنج بگشاید
زنجبیل قرنفل دارچینی کبابه فلفل دارفلفل بسباسه مصطکی از هر یکی [illegible] مثقال سقمونیا هشت
مثقال شکر هشت مثقال حبها کنند چند نخودی یک حب بگاه خواب کنند بامداد حب السعال

خداوند



خداوند دق و سل را سود دارد صمغ عربی کثیرا اسفوزانه ای پاک کرده مغز تخم خطمی از هر یکی سه درم رب سوس [illegible]
تخم کدو و تخم خرفه از هر یکی سه درم مغز بادام شیرین آرد باقلی مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین از هر یکی پنج درم
شکر ده درم همه بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و حبها کنند بهی پیوسته در دهان میدارند
و اگر بجای آرد باقلی آرد جو کنند بجرب پخته و پنج درم خشخاش زیادت کنند و اندر دهان گیرند تشنگی بنشاند
خاصه اگر باب رب لیمو یا رب غوره بسرشند حب السعال که تری کند و سینه پاک کند نفث
سوس بر سیاوشان کثیرا صمغ عربی بادام صمغ عربی نشاسته از هر یکی یکدرم مغز بادام شیرین
آرد باقلی از هر یکی چهار درم تخم خشخاش تخم [illegible] دو درم زعفران نیم درم شکر دوازده درم حب السعال
از جهت سرفه که [illegible] دارد رب سوس پنج درم هلیل [illegible] مغز بادام تلخ از هر یکی دو درم باب
العسل بسرشند و حب کنند اگر اندرین حب تخم بادیان و زراوند گرد زیادت کنند قوی تر باشد
صفت حبی که اسهال خون باز دارد مازو ثمرة الطرفا افیون راستار است باب صمغ حب کنند شربتی
دو دانگ حبی دیگر که اسهال بلغمی باز دارد مر مره چند بیدستر افیون راستار است
حب کنند [illegible] هفت حب باب سرد کودک را دو حب یا سه حب بالغ را پنج حب حبی دیگر
افیون سندروس کندر مر زعفران حبها کنند بمجون نخود شربتی دو حب حبی دیگر که بوی
دهان خوش کند و بوی چیزی که خورده باشد ببرد کوزبوا قاقله قرنفل دارچینی خولنجان از هر یکی
یکدرم کافور نیم دانگ مشک دو دانگ حبها کنند چند نخودی از جهت کسی که سردی بر و غلبه دارد کافور بیفکنند
و زنجبیل و بسباسه و کبابه در افزایند و از جهت کسی که پیوسته دهان او رطوبتناک باشد یک مازو و یکدرم
نمک هندی زیادت کند صفت حب بهرامی که خداوند استسقا لحمی را سود دارد صبر دوازده درم
افتیمون شش درم سقمونیا چهار درم سنبل بلیلجه تربد مصطکی از هر یکی دو درم زعفران یکدرم و نیم
غاریقون سه درم حماما نیم درم حب کنند چنانکه رسم است شربتی سه درم

## باب یازدهم اندر داروهای قی

صفت داروی که بلغم برآرد سپندان سفید دو درم بوره یکدرم کندش نیم درم نمک هندی
نیم درم همه بکوبند و با سکنجبین بسرشند این دو شربت است اندر صد درم طبیخ شبت و عسل و ده درم سکنجبین عسلی بدهند
صفت داروی دیگر که بکند جوز القی از هر یکی یکدرم تخم ترب سه درم همه بکوبند و با سکنجبین بسرشند و اندر
طبیخ شبت و سکنجبین عسلی بدهند نافع بود داروی دیگر خربزه که از آن تر بزه گویند خشک کنند و

داروی دیگر کشنک جو چهار وقیه تخم بزرقو دو وقیه بیخ خباره دو وقیه نمک درشت دو درم بپزند چنانکه ربست
بکشکاب سی درم سکنگبین عسلی با صد درم ازین کشکاب بدهند نیم گرم نافع بود ان شاء الله تعالی

## باب دوازدهم اندر داروها

غرغره عاقرقرحا دار فلفل زنجبیل صعتر فودنج سپند زوفا خشک ایارج فیقرا راست راست بسرکه عسل برکنند
و با انگبین بسرشند با انکامه غرغره کنند و اگر بیخ سوسن اسمانکون و مویزج و مرزنکوش و بوزیدان دشتی از
هر یکی دو درم نوشادر سه درم بوره بوستیج کبر از هر یکی دو درم انار دانک ترش بریان کرده ده درم با این همه
داروها یار کنند و بسکنگبین عسل بکار دارند خداوند لقوه و فالج و صرع را سود دارد صفت غرغره از
جهت اماس گرم که اندر زبان باشد اب برگ عنب الثعلب و اب کاسنی که طبیخ عدس بگیرند و بدان غرغره
غرغره دیگر از جهت اماس سخت تخم حلبه سی درم خرما هندی بیست درم انجیر خشک سی عدد
اندر یکمن اب بپزند تا بنیمه باز اید و بپالایند و بکار دارند غرغره اماس بلغمی اندر غرغره که سخت اندر
اول باب یاد کرده امده است تصرف می باید کردن و می فزودن و می کاستن باندازه حال اماس
بلغمی و گرانی زبان که از رطوبت بود زایل کند باذن الله عز و جل غرغره که فرو داعدن کام را باز
دارد که فرو داعده انار دانک ترش مازو و سماق راست راست بکوبند و بپزند و اندر شیر گاو
و غار کنند یکشبانروز و بدان شیر غرغره کنند غرغره فرو داعدن کام را که از تری بود
سود دارد سماق پنج درم شب یمانی بریان کرده سه درم نمک طبرزد سه درم گل سرخ از هر یکی دو درم
همه کوفته و بیخته با شراب توت بکار دارند غرغره که اندر خناق گرم سود دارد اب لسان الحمل
سه وقیه اب عنب الثعلب دو وقیه روغن گل نیم وقیه بیامیزند و بکار دارند غرغره رب توت ده درم
فلوس خیارشنبر سه درم اب عنب الثعلب بیست درم بیامیزند و بکار دارند و خمیر ترش اندر اب
انار ترش حل کرده یا اندر اب گشنیز تر یا اندر اب برگ خرفه و طبیخ سماق و عدس با روغن گل و
بی روغن گل و اب انار ترش سود دارد غرغره که ماده خناق را باز دارد شب یمانی زعفران
گلنار عاقرقرحا گل سرخ مامیران مازو نوشادر بیخ سوسن شیاف مامیثا عصاره لحیة التیس سماق
دار فلفل قصب الذریره اقاقیا معصفر پوست انار ترش راست راست کوفته و بیخته با رب جوز یا رب
توت بکار دارند غرغره خناق را که ماده اکنده باشد تخم هزار اسفند عاقرقرحا
خردل سپید تخم ترب مرحلتیت نطرون نوشادر فلفل بوده نعنع رماد الخطاطیف راست راست

بانگبین بسرشند



بانگبین بسرشند و در سرکه یا در گلاب حل کنند و بدان غرغره کنند نافع بود غرغره بزرانند بزر انجره پنجاه درم
روغن گاو و انگبین از هر یکی ده درم در اب گرم حل کنند و بکار دارند غرغره بزرانند حلبه تخم کتان از هر یکی ده
درم حب الرشاد پنج درم انجیر ده عدد سه ستیر اب چغندر بپزند تا بنیمه باز اید و بپالایند و بکار دارند غرغره
که بینده نشیر انجیر بیست درم مفتح ده درم خمیر ترش پنج درم اندر اب گرم حل کنند و بکار دارند
و فلوس خیارشنبر اندر شیره تازه حل کرده پاک کننده است باذن الله عز و جل

## باب سیزدهم اندر سعوطها و شمومها و بخورات و عطوسها و قطورها

خداوند دماغ گرم و خشک را سود دارد اب کدو و روغن نیلوفر راست راست بشیر زنان دو بار چندان بیامیزند
و بینی بر کشند و اندر چکانند سعوطی دیگر که درد سر گرم را سود دارد طباشیر دو درم بنفشه کافور
از هر یکی پنج درم زعفران دانکی و نیم بسایند و با روغن نیلوفر بکار دارند نافع بود صفت سعوطی که شقیقه
سرد را سود دارد روغن بادام تلخ گز بدالو تلخ با اب مرزنگوش اندر بینی مخالف چکانند صفت داروی
که خداوند سرسام گرم را سود دارد اب سیب اب مورد تر گلاب صندل کافور اندکی بهم زنند و می بویند
و بید مشک و بنفشه خشک نیلوفر و بوی سیب و ابی سود دارد صفت داروی
خداوند صداع سرد را و فراموشی را شاید جوز بوا شیح قرنفل مرزنگوش از هر یکی یک مثقال بسباسه
چهار مثقال کوفته و بیخته با اب سیب سرشته پیوسته می بویند صفت داروی که صرع
را سود دارد سداب مرزنگوش شبت پیوسته بوییدن سود دارد و تقیا وارد جو بسرکه انگوری
بسرشند و خمیر کنند و شمامه سازند پیوسته می بویند سود دارد صفت داروی که گنده بینی زایل کند
مر پوست انار ترش از هر یکی یک درم و نیم قصب الذریره سک از هر یکی دو درم قلقطار قرنفل از هر یکی یک درم
کوفته و بیخته نگاه دارند و پلیته بشراب ترکنند و بدان الوده کنند و بینی اندر نهند صفت داروی
که ریش بینی را که گنده شود سود دارد زاج قلقطار زرشب یمانی مازو و توبال مس از هر یکی پنج درم زراوند
شش درم کندر دوازده درم همه بکوبند و اندر دو من اب بپزند تا بقوام انگبین اید پلیته بدان الوده کنند و
بکار دارند صفت داروی که خون امدن از بینی باز دارد قرطاس سوخته پوست خایه مرغ سوخته اقاقیا
مازو سوخته و اندر سرکه انداخته پوست انار ترش سرکه صدف سوخته ساذج سوخته کافور اندکی
همه کوفته و بیخته بعصاره بادروج بکار دارند صفت داروی که سده بینی بگشاید سیوسن که اندر سرکه خوشانند
و باقلی بسرکه تر کرده و بر اتش افکندن و سر بخار آن فرا داشتن گل سرخ و شکر طبرزد سوختن دود آن

وجوب که خوش سوده دارد صفت داروی که بگوش اندر چکانند درد گوش باز دارد افیون یکدرم
شیاف ابیض که از بهر چشم سازند سه درم روغن گل چهار درم خل خمر سه درم بسایند و یکقطره اندر
چکانند مردم جوان او شراب خواره را نشاید کهل و پیر را نشاید صفت داروی که درد گوش
گرم را بالاید زایل کند انگبین ثلث درم خل خمر هفت درم زنگار دو درم انگبین باشد که بجوشانند و
زنگار در وی ابریشم سند و ابریشم حل کنند و اندر می چکانند صفت داروی که درد صعب زایل کند زهره گاو
ده درم روغن خیری ده درم بیامیزند و بجوشانند تا تری زهره برود و روغن بماند قطره قطره در چکانند
صفت داروی که ریم پاک کند و باز دارد دم الاخوین صبر انزروت مر کندر خبث الحدید زنگار
از هر یکی دو درم همه بکوبند و ببیزند و بلته با انگبین الوده بدین دارو بگردانند و بگوش اندر نهند صفت
داروی که گرانی گوش را ببرد خود سفید را بکوبند و انجیر خشک فربه بگیرند و بشکافند و تخم ان برچینند
و غلاف او از پوست او جدا کنند و بوره ارمنی و فرد مانا همه راست است کوفته و بیخته بسرشند و بلتهایی
کنند گوش را پاک کند و گرانی زایل کند صفت داروی دیگر تخم حنظل سه درم بوره ارمنی
یکدرم جند بیدستر زراوند افسنتین رومی از هر یکی یکدرم و نیم فرفیون قسط از هر یکی یکدرم
بکوبند و ببیزند و بزهره گاو بسرشند و شیاف کنند بوقت حاجت اندر روغن بادام تلخ حل کنند
و در چکانند صفت داروی که کرم گوش را بکشد اب برگ شفتالو تر کوفته و فشرده ده اب پودنه
تر اب برگ ترب از هر یکی پنج درم خربق سفید بوره ارمنی سقمونیا افسنتین زراوند از هر یکی
یکدرم بکوبند و بدین ابها بسرشند و خشک کنند و بوقت حاجت بسایند و بگوش اندر چکانند شفا باشد

## باب چهاردهم اندر طلیها و ضمادها

صفت طلای صداع و سرسام گرم را صندل سفید و بیخ تخم کوک از هر یکی سه درم افیون تخم خطمی
از هر یکی یک مثقال زعفران یکدرم مامیثا دو درم بکوبند و ببیزند و بعصاره کوک بسرشند و اقراص کنند
و بوقت بگلاب بسایند و بر صدغ طلا کنند صفت طلای ازموده از جهة صداع که از مقام
داشتن اندر افتاب خیزد صندل سفید و بیخ انزروت از هر یکی یکدرم افیون دو دانگ با اب کشنیز تر
بسرشند و طلا کنند صفت طلای که اندر ابتدا سرسام بکار دارند روغن گل و گلاب از هر یکی ده درم
خل الخمر درم بیامیزند سک روز اول بکار دارند و روز دوم اندکی سرکه عنصل کنند روز سیوم هم سرکه
عنصل کنند و اندکی جند بیدستر درافکنند صفت ضمادی که اندر بیماری حاد و وقت هذیان کفتن





بیمار بکار دارند جو ده درم سبوس گندم پنجدرم برگ خطمی سه درم بنفشه خشک پنجدرم و باب بپزد و
روغن گل و سرکه بسرشند و بر سر نهند صفت ضمادی که صداع که از ابدان بخارها خیزد باز دارد
مازو و گلنار اقاقیا سک از هر یکی یکجزو صبر زعفران از هر یکی نیم جزو بر صدغ و پیشانی طلا کنند صفت ضمادی
که صداعی را نشاید که از زخمی تولد اطراف مورد اطراف سرو اندر اب بپزند و بکوبند نرم و اکلیل الملک و قصب الزریره
و شب یمانی و گل ارمنی بکوبند و ببیزند و بدان بسرشند و لادن اندر روغن سوسن حل کنند و بهم بیامیزند
و ضماد کنند صفت ضمادی که اماس گوش را بنشاند بیه بط و بیه مرغ خانگی بگدازند و تخم کتان
کوفته نرم کنند و ببیزند و بدان بسرشند و بکار دارند و اگر اماس گرم باشد ضماد ضد او باید
بکار دارند صفت ضمادی که درد ذات الجنب بلغمی را نفع بود بابونه شبت سبوس گندم تخم خطمی تخم
کتان همه کوفته ارد جو ارد حلبه ارد باقلا گندم همه اندر اب جو بپزند و بپالایند و بگیر باس این پالوده را
دیگر بار روغن بنفشه بپزند تا سطبر شود و بکار دارند صفت ضمادی که معده ضعیف را قوت دهد
لادن افسنتین مصطکی از هر یکی یک وقیه صبر دو وقیه فرماقب گل سرخ از هر یکی سی درم اندر شراب
پخته و ابی اندر شراب پخته بیست درم بپزند چنانکه رسم است و گرم کرده بر معده نهند و هر وقت که
معده خالی بود یا پس از طعام بچهار ساعت بر نهند و اگر معده سرد باشد سنبل کندر سعد قسط اذخر
زیادت کنند صفت ضمادی که اماس سرد را که اندر معده باشد سود دارد افسنتین لادن
سنبل سلیخه صبر میعه از هر یکی چهار درم زعفران عود بلسان حب بلسان مر صافی مصطکی از هر یکی
دو درم موم سه درم روغن ناردین بیست درم صفت ضمادی اماس صلب را که اندر معده باشد
سود دارد بنفشه ارد حلبه از هر یکی ده درم گل سرخ پنج درم مصطکی سنبل از هر یکی سه درم بابونه
خطمی ارد جو از هر یکی هفت درم سعد اذخر قصب الزریره از هر یکی سه درم بلعاب تخم کتان بسرشند
و بر معده نهند هر وقت که معده خالی بود صفت ضمادی که هیضه باز دارد اگر حرارتی باشد
ارد جو با اب مورد تر کنند و بر معده و شکم طلا کنند یا نان خشک کهن بکوبند و بسرکه بسرشند
و بر نهند و اگر حرارت بدان اندازه نباشد اقاقیا پوست انار ترش عصاره لحیة التیس از هر یکی
پنج درم سماق ده درم بست جو ده درم اندر اب مورد و اب سیب و ابی بسرشند و ضماد کنند صفت
ضمادی که جگر گرم را سود دارد صندل سفید شش درم بنفشه پنج خطمی نیلوفر ارد جو از هر یکی
سه درم زعفران کافور از هر یکی نیم درم موم پنج درم روغن گل چندانکه کفایت بود صفت ضمادی

سود دارد و اسهال کبدی باز دارد کعک بغدادی چهار درم مصطکی افسنتین کندر از هر یکی دو درم مر صبر قصب الذریره
عود هندی اقاقیا از هر یکی درم لاذن دو درم الی پاک کرده و اندر شراب بپخته شش درم خرنوب نبطی
عدد موم روغن گل روغن ناردین چندانک کفایت بود و کعک و خرما اندر شراب فرغار کنند و همه بسرشند
و ضماد کنند صفت ضمادی سپرز سخت اشق را بسرکه حل کنند و پشک گوسفند بدان بسرشند و
ضماد کنند خاکستر بنگ بزو خاکستر کلمن بسرکه سرشته ضمادی نیکست صفت ضمادی دیگر اشق
کندر راستاراست بسرکه طلا کنند و اشق و انجیر بسرکه بپخته ضمادی قوی است صفت ضمادی
خداوند استسقاء زقی را اسهال کند تخم حنظل بیرم حب النیل سقمونیا صبر سعد زرمر خطمی از هر
یکی دو درم تربد مقل بیخ سوسن اسمانگون سرگین گاو از هر یکی پانزده درم زهره گاو قثاء الحمار بیخ
صمغ صنوبر پوست بیخ کبر از هر یکی ده درم قردمانا حماما فرفیون بوره سرخ نمک اندرانی از هر یکی پنج درم
بیخ خانکی پیه بط از هر یکی ده درم موم سی روغن کنجد چندانک کفایت باشد بسرشند و ضماد
کنند صفت ضمادی که خداوند استسقاء زقی را و قیلة الماء را سود دارد دارد جو سعد پشک
گوسفند خشک بوره ارمنی گل ارمنی راستاراست باب بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی
که زلق الامعاء بلغمی باز دارد لاذن سعد مصطکی اذخر قصب الذریره مرزنگوش تمام از هر یکی پنج درم
عود خام جوزبوا قرنفل از هر یکی دو درم همه باب برگ مورد بسرشند یا باب اطراف سرو صفت
ضمادی که اسهال صفراوی باز دارد اطراف مورد برگ سیب برگ گل سرخ خشک گلنار
صندل ها زوسک رامک لاذن سماق اقاقیا حضض همه راستاراست بکوبند و باب آبی و
باب اطراف مورد ضماد کنند صفت ضمادی که درد بواسیر را بنشاند مقل کوهان شتر
مغز ساق گاو مغز زرد الوی تلخ سه تر زرده خایه مرغ راستاراست مقل را اندر روغن که بیازیده
وی جوشانیده باشند حل کنند و داروها بدان بسرشند صفت ضمادی که اماس
بواسیر بنشاند اکلیل الملک بابونه راستاراست اندر اب بپخته سی درم زرده خایه مرغ جوشانیده
دو درم زعفران افیون نیم درم تخم کتان حلبه خطمی از هر یکی هشت درم مغاث چندانک کفایت بود دو
و نیم کندر سه درم مقل دران حل کنند همه بدان بسرشند و بر برگ چغندر طلا کنند و روی ان برگ
که بسرخ اندروی گذاشته باشند چرب کنند و بران موضع نهند صفت ضمادی که اماس خایه
و قضیب را که از گرمی بود سود دارد دارد جو ارد باقلی ارد عدس از هر یکی دو درم اب عنب الثعلب

کاکنج



کاکنج اب کاسنی روغن گل یک زرده خایه مرغ بسرشند و طلا کنند صفت ضمادی هم این کار را باقلی
ارد حلبه زیره کرمانی همه کوفته اندر مویز دانه بیرون کرده و کوفته بسرشند و موم روغن از پیه بط و موم
و روغن بابونه بهم بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی که بابول خون باز دارد گل ارمنی گل مختوم
کثیرا صمغ عربی تخم خرفه کثیرا گل سرخ گلنار سرون بزکوهی سوخته عصاره لحیة التیس از هر یکی دو درم مازو یکدرم
باب برگ مورد بسرشند و ضماد کنند و اگر اقاقیا و صبر و حضض زیادت کنند روا باشد صفت طلا
که ترابیدن اب از قضیب و خایه و خارش ان زایل کند شیاف مامیثا عفص اقاقیا از هر یکی دو درم صبر نوشادر
از هر یکی چهار درم زعفران دانکی اشنان چهار شش پنج درم همه بروغن یاسمین طلا کنند صفت ضمادی که
خداوند فتق را سود دارد جوز سرو سعد برگ مورد مرزنگوش مازو اقاقیا کندر صمغ عربی سداب خشک مغاث
حضض دم الاخوین صبر سرگین کفشک ان خواه حب الغار کوفته و بیخته راستاراست بسریشم ماهی باب
صمغ بسرشند و ضماد کنند و لسته دارند تا خود بیفتد و فتق کودکان را مقل و مر راستاراست بسرکه
حل کنند و بیزند و ضماد کنند صفت ضمادی که اماس پستان را سود دارد نان گندم کوفته و بیخته
ارد باقلی ارد حلبه خطمی راستاراست زعفران نیمه یکی حرر زرده خایه مرغ نیم خر بسرشند و ضماد کنند
صفت ضمادی که شیر زنان کم کند دردی سرکه اکلیل الملک کوفته و بیخته ارد باقلی راستاراست بیزند
و ضماد کنند و اگر بودنه و سداب خشک زیادت کنند قوی تر باشد صفت ضمادی که نگذارد پستان
زنان بزرگ شود کندر و دیح سوخته از هر یکی یکجزو وارد جو دو جزو و بسرکه بسرشند و هر روز
طلا کنند اندر یکماه سه نوبت باین کوزه بکار دارند صفت ضمادی که خناق رحم را زایل کند علک
الانباط مصطکی سنبل از هر یکی ده درم بلیل سلیخه شونیز بودنه کوهی از هر یکی پنج درم اکلیل الملک
هشت درم روغن شبت روغن سوسن از هر یکی بیست درم شهد الج عاقرقرحا از هر یکی هفت درم داروها
خشک بکوبند و بیزند و مصطکی و علک الانباط را بار روغن بگدازند و همه اندر هم بسرشند و شکم و
ناف و تهی گاه و کرگاه و استخوان سرون بدان طلا میکنند صفت طلا نقرس گرم را ارد
جو بیست درم افیون انزروت اب عنب الثعلب بسرشند و طلا کنند بزر قطونا و خطمی زرده خایه مرغ وارد جو
و دردی سرکه و روغن گل همه بسرشند و طلا کنند صفت طلا نقرس مرکب را سماق خطمی ارد جو
تخم مرو سپرو ریحان زرده خایه مرغ روغن گل راستاراست اندر پاتیله با تش نرم و چند قطره اب بسرشند
و اگر ماده صفرا و رطوبت صدیدی بود حضض و صندل صبر مامیثا زعفران از هر یکی دو جزو کثیرا بقلی سوخته

چهار درم آب عنب الثعلب بسرشند و اگر ماده بلغمی بود بابونه اکلیل الملک حلبه تخم کتان برگ غار بهزار اسپند
برگ کرنب نعناع علک البطم راست راست با سکنجبین بسرشند و گر از شغل و جاوشیر و اشق
و پیه کرده بز و مغز ساق گاو و روغن گاو و انگبین و موم روغن وانند که سرکه جدا بگاه ضماد
سازند یا با دیگر ضماد بیامیزند و بسرشند صواب بود صفت طلا داء الثعلب را فربیون نفط
خردل سپید حب الغار را از هر یکی شش درم کوکرد خردل سپید از هر یکی دو درم بروغن زیت طلا کنند
صفت طلا که زنجیر موی باز دارد پرسیاوشان لادن افسنتین حب الغار از هر یکی
شش درم بروغن بپزند و طلا میکنند صواب باشد و اگر بشراب حل کنند و اندر طبیخ مورد تر بیامیزند
و طلا میکنند سود دارد صفت داروی که سبوسه سر زائل کند آب چغندر چهل درم زهره گاو یک درم
بیامیزند و سر بآن میشویند صفت طلایی ریش سر کودکان خبث الفضه مرداسنگ اسفیداج از
هر یکی چهار درم دم الاخوین گلنار سنبل حنا از هر یکی دو درم زراوند طویل مغز بادام تلخ سوخته از هر یکی
یک درم همه کوفته نرم بسرکه تر کنند و بروغن گل حل کنند طلا میکنند و اگر زردچوبه درین داروها زیادت
کنند مقدار دو درم و نیم صواب باشد صفت طلا که گر و خارش اسود دارد سیماب کشته
پنج درم کندس دو درم زراوند طویل هفت درم بیامیزند و بروغن گل حل کنند و سه روز طلا کنند
صفت طلا آزموده که گر و خارش را خشک کند مغز زردالوی تلخ تخم ریواج از هر یکی بیست درم
کوفته و بیخته نمک طعام دو درم سیماب کشته دو درم بیامیزند و بسرکه تر کنند و مقدار سه درم اندر دو
سیر جرات [illegible] بسرشند و اندر گرمابه طلا کنند صفت طلا که گر تر را آزموده کندس دو درم زراوند
طویل چهار درم خبث الفضه شانزده درم زردچوبه سه درم سیماب کشته بیامیزند و بسرکه تر کنند
و بروغن گل حل کنند و اندر گرمابه طلا کنند و اگر تخم حنظل اندر آب بپزند و آن آب طلا کنند سخت
نیک صفت طلا خارش نخشن را که در پوست باشد مویزج زرنیخ سیماب کشته مرداسنگ
بروغن زیت طلا کنند شب و بامداد اندر گرمابه بشویند صفت طلا که بهق و برص سپید و
سیاه را ببرد کندس قوه شیطرج خردل تخم ترب مازریون تخم حنظل خربق سپید مویزج
سقمونیا تفسیا از هر یکی یک جزو شقایق دو جزو بسرکه طلا کنند صفت طلا که برص را زایل
کند و بیست روز بماند شیطرج قوه نیل اشق یمانی مغره که بپارسی گل سرخ گویند همه بکوبند
و بسرکه تر کنند و بسرشند و شیطرج قوه طلا کنند صفت طلا که کلف و کنجده را ببرد تخم ترب

کم



تخم خربزه ماردیا قلی بسرکه تر کرده و خشک کرده قسط مغز بادام تلخ اکلیل الملک کثیرا استارات صفت طلا
که آب معده و جگر را سود دارد دم الاخوین لادن گل ارمنی از هر یکی ده درم صبر سک زعفران از هر یکی دو درم
بگلاب و آب برگ مورد بسرشند صفت طلا از بهای زخم اگر بر گوشت بدید آید ببرد تخم ترب زرنیخ
سک بلبل از هر یکی دو درم کندر نیم درم باب کشنیز تر طلا کنند صفت طلا که ورنگی و از زردگی اسود
دارد متاع ماش مقشر از هر یکی نیم درم اقاقیا صبر از هر یکی سه درم بگلاب یا باب مورد بسرشند
در ذخیره آب برگ مورد است و گلاب نیست در نسخه دیگر هم بود و بحقیقت آب مورد می باید و
گلاب نمی باید اما آسیب معده را و زخم که بدان رسد [illegible] اندر آتش نرم
بپخته پنجاه درم گل سرخ ده درم اقاقیا برگ مورد سنبل از هر یکی پنج درم مصطکی جوز سرو صبر
از هر یکی یک درم بگلاب بسرشند و اگر حرارتی باشد ده درم سنگ آرد جو نیم درسنگ کافور و یک درم سنگ
زعفران زیاده کنند صفت ضمادی که هر درد را تحلیل کند موم زرد یک جزو روغن شبت نیم جزو
جزو موم اندر روغن گداخته و بابونه کوفته و بیخته بدان بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی
ماده را از اندام بران موضع باز دارد صندل سرخ شیاف مامیثا فوفل اقاقیا آب عنب الثعلب طلا کنند
صفت طلا آماس نرم صبر حضض اقاقیا سعد شیاف مامیثا زعفران گل ارمنی
باب کرنب طلا کنند و اگر بثر اندر چشم و روی باشد بسرکه و آب کاسنی طلا کنند و [illegible]
که از پس نهاد و بیماریها بدید آید بگلاب و سرکه و آب برگ مورد طلا کنند صفت داروی که
سپیدی را که بر ناخن افتد ببرد زرنیخ سرخ شب یمانی از هر یکی یک جزو زفت رومی دو جزو زفت را
اندر سرکه و انگبین یکجا زنند و داروها بدان بسرشند و طلا کنند و ببندند صفت داروی که بوستانها را
که گرداگرد ناخن برخیزد باز دارد سه درسنگ مصطکی اندر روغن گل یکجا زنند و دو دانگ
سنگ نمک با آن بیامیزند و بدان موضع بنهند و ببندند صفت ضمادی که مضرت
گزیدن جانوران زهرناک باز دارد و زهر از موضع جراحت بیرون کشد جند بیدستر سکبینج
حلتیت کبریت سرگین کبوتر بوده دشتی مشکطرامشیع راستا راست بروغن زیت کهن

## باب یازدهم اندر نطولها صفت نطول

که خداوند سرسام گرم را و کسی که خواب نیاید سود دارد بنفشه خشک از هر یکی پنج درم سنگ پوست خشخاش
گل سرخ نیلوفر تراشه کدوی تر بابونه از هر یکی دو درم سنگ جو نیم کوفته پنجاه درم همه اندر پنج من آب بپزند

بابونه باز آید بپالایند و سر بخاران فرو دارند و بر سر چکانند صفت نطولی صداع سرد بابونه اکلیل الملک
از هر یکی ده درم شبت مرزنگوش از هر یکی شش درم اکر ایرسا تمام و برگ غار و شیح از هر یکی چهار درم نمک
زیادت کند قوی تر باشد صفت نطول دیوانگان را بنفشه تر و خشک نیلوفر بیخ
خطمی برگ بید برگ کنجد برگ کوک و برگ عنب الثعلب برگ خبازی برگ بزر قطونا
از هر یکی راست راست سپستان هشتاد عدد خشخاش سپید از تخم یک کف بابونه یک کف روغن
بنفشه یک وقیه همه بپزند و بپالایند و بر سر او چکانند و باقی گرم کنند و روغن بر روی چکانند و
سر بخار او دارند صفت نطول سوداوی بنفشه نیلوفر بابونه اکلیل الملک سوس
بادرنجبویه برگ کنجد ساذج هندی قرنفل راست راست بپزند و سر بدان میشویند صفت
نطول صداع بادی را بابونه زیره اکلیل الملک برگ کرفس تر بادیان تخم بادیان صعتر مرزنگوش
شبت سذاب راست راست صفت نطول صداع سرد و خشک سر و با چیره اکلیل
الملک حلبه شبت به پزند بابونه نافع باشد ان شاء الله تبارک و تعالی و تقدس

## باب شانزدهم اندر روغنها

روغن قسط که خداوند فالج و لقوه را سود دارد و معده و جگر سرد را سود دارد و فالج
و سیاهی بر موی نگاه دارد قسط ده درم بلبل سه درم عاقرقرحا چهار درم فرفیون سه درم
جندبیدستر دو درم همه نیم کوفته باب نیم منی بپزند تا نیمه باز آید بپالایند و روغن زیت
بالا بیامیزند و بپزند تا آب برود و روغن بماند و اندر نسخه دیگر سلیخه آورده اند نافع باشد
روغن شونیز گرم فالج و لقوه و تشنج را سود دارد شونیز بیست درم مغز بادام تلخ سی درم
هر دو بهم بکوبند و روغن بکشند و اندر مهرها کرد [illegible] می مالند صفت
روغنی که درد گوش را که از گرمی بود زایل کند روغن گل ده درم بادام تلخ [illegible] درم
خل الخمر سی درم بیامیزند و بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند اندر چکانند صفت روغنی
درد گوش سرد را صبر مصطکی حضض جندبیدستر زهره گاو از هر یکی یک درم روغن بادام تلخ
بیست درم شراب کهن بیست درم داروها نیم کوفته با روغن بیامیزند و بپزند تا شراب برود
صفت روغن مصطکی سخت معده را روغن زیت پنجاه درم مصطکی پانزده درم مصطکی
نیم کوفته با روغن اندر شیشه کنند و اندر پاتیله سنگین کنند و اندر میان آب او پخته بجوشانند

تا مصطکی



مصطکی یکدانه ز دو گرم کند و معده را طلا کنند صفت روغن افسنتین که معده را و همه اندامهارا
قوت دهد روغن زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن زردالوی تلخ یا روغن جوز از هر یکی کدام که حاضر
باشد نیمن افسنتین رومی دو سیر و نیم چهل روز اندر آفتاب نهند روغن فرفیون
همه دردها که از سردی بود زایل کند و خداوند فالج و استرخا را سود دارد قسط ده درم جندبیدستر
ده درم بوزنه کوهی خشک دوازده درم عاقرقرحا هشت درم کندش چهار درم بونج سه درم همه
نیم کوفته اندر چهار صد درم سنگ شراب بپزند تا دو بهره برود و بنیه وزن آن روغن خیری یا روغنی دیگر
از روغنهای گرم با آن بیامیزند و بپزند تا شراب برود و روغن بماند پس بر ده درم سنگ روغن ده درم
فرفیون تازه درافکنند و یک جوش بدهند و بردارند صفت روغن سوسن سردی و
اختناق رحم را سود دارد و کرده و مثانه سرد را سود دارد و گرم کند سلیخه قسط حب البلسان از هر یکی
یک وقیه قرفه قرنفل از هر یکی نیم وقیه زعفران یک وقیه مصطکی یک وقیه گل سوسن سی عدد زردی از
روی او پاک کنند و روغن کنجد یک رطل و نیم بغدادی همه اندر شیشه کنند کوفته و پخته و اندر
سایه نهند نزدیک آفتاب چهل روز تا روغن بوی دارو گیرد و بپالایند و بکار دارند صفت

روغن بلسان انجیر

خداوند فالج و لقوه و سده جگر و سپرز را سود دارد و قولنج را نیز نافع بود خواه صعتر بود خواه کوهی
تخم کرفس تخم بادیان انیسون راسن خشک ده درم مقل پنج درم سکبینج جاوشیر از هر یکی سه درم
زنجبیل دارچینی قاقله خیربوا قاقله کبابه دار بلبل جوزبوا باسباسه شونیز قسط کرویا از هر یکی چهار درم
زرنباد درونج از هر یکی سه درم همه داروها نیم کوفته اندر آب ترکنند یک شبانه روز پس بپزند داروها
نیک کوفته شود و بمالند و بیفشارند و ثفل جدا کنند پس روغن بید انجیر بآن بیامیزند تا آب برود و
روغن بماند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال اندر ماء الاصول صفت روغن شاهسفرم
که درد زانو و درد همه پیها زایل کند آب شاهسفرم کوفته و فشارده یک جزو روغن نیم جزو باتش
نرم بپزند تا آب برود و روغن بماند شربتی از یک مثقال تا نیم وقیه اندر آب نخود که اندر وی زیره کرمانی
پخته باشند صفت روغن لاله که معده سرد را گرم کند و باه [illegible] طلا
[illegible] را زایل کند لاله که بتازی شقایق النعمان گویند برگها از نبات جدا کنند دو وقیه روغن
زیت یک رطل بغدادی اندر شیشه کنند و ده روز اندر آفتاب نهند صفت روغنی
که موی را نگاه دارد و آنچه ریخته باشد برآرد آمله و هلیله کابلی برگ مورد از هر یکی یک جزو همه اندر

شراب ریحانی تر کنند یک شبانروز پس بپزند تا نیک بپخته شود و بپالایند و نیم چندان روغن کنجد
برافکنند و بر مقدار یک رطل روغن [illegible] بجوشانند تا آلاذن بگدازد و آب
برود و روغن بماند هر شب بن موی را بدان چرب و بامداد بطیخ سوده بشویند صفت روغن علک
که معده را قوة دهد و عرق آمدن باز دارد و برگ و اگر گشنگ آکنده و بچرند معده را قوت دهد
و اسهال باز دارد و سوزش مثانه زایل کند آبی فشارده دو جزو آب برگ مورد تر کوفته
و فشارده یک جزو روغن گل یکجزو همه بیامیزند و بجوشانند باتش نرم تا آبها برود و روغن
بماند بر مفاصل و پشت می مالند عرق باز دارد صفت روغن مازریون که
اندر استسقا سود دارد برگ مازریون یک رطل اندر یک پنج رطل بپزند تا مقدار یک رطل
باز آید و بپالایند و سه وقیه روغن بادام برافکنند و باتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
زیر تهیگاه بمالند با شیر شتر اعرابی نافع باشد ان شاء الله تعالی

## باب هفدهم اندر مرهمها

صفت مرهم کافوری طرقیدن لب و مقعد و سوختگی آتش را سود دارد مرداسنگ
سپیداب قلعی راستارات نرم سوده و بیخته نگاه دارند و موم روغن کنند از موم سپید و روغن
گل و داروها بدان بسرشند و سپیدهٔ خایه برنهند که کافور بدان اندر هاون افکنده
بمالند تا یکی شود و بکار دارند صفت مرهم داخلیون که آماسها سخت را نرم کند و
ریشها را ببرد و پاک کند مرداسنگ نرم بیخته سوده ده ستیر چون سرمه روغن زیت نیم من هر دو
اندر پاتیله کنند و با دستکی بجوشانند و بجنبانند تا مرداسنگ اندر روغن گداخته شود و روغن
سیاه گردد پس نیم من لعاب تخم کتان و ده ستیر لعاب تخم خطمی باوی بیامیزند و بکفچه بجنبانند تا
همه یکی شود و باتش نرم می پزند تا چنان گردد که مهر بپذیرد اندر نسخه دیگر بجای لعاب سبعول و لعاب حلبه
صفت مرهم رسلیخا و بتازی مرهم الرسل گویند یعنی مرهم پیغامبران از بهر آنک داروهای این
مرهم دوازده است و حواریون عیسی علیه السلام دوازده اند هر یکی داروی اختیار کرده اند و ترکیب
کرده اند آماسهای سخت را و خنازیر را نرم کند و ناسور سخت را برفق بصلاح آرد و ریشهاء
جراحتها را از گوشت مرده و ریم پاک کند مقل ازرق اشق پنج جزو جاوشیر دو جزو کندر سه جزو
مرداسنگ چهار جزو بیرزد و مرمکی از هر یکی دو جزو موم زرد بیست جزو روغن زیت صد و بیست جزو



را تا پنج بیست و چهار جزو زنگار دو جزو زراوند سه جزو صمغ البطم که حل کنند و بازرد با موم روغن بگدازند
پس همه بر سرشند مرهم باسلیقون بزرگ آماس سخت نرم کند و بپزاند و از ریم پاک کند این
در ذخیره خوارزمشاهی بوده و در اغراض نبود اعتماد را نشاید مر رسانه علک الانباط از هر یکی چهار
وقیه روغن زیت دو من و نیم اندر نسخه دیگر زیت و سنگ مرهم مریه کاوا آورده اند صفت مرهم
سرخ که ریشهای گرم که بر سر و همه اندامها بر آید سود دارد و گوشت برآرد مرداسنگ زرد دو جزو زرد
چوبه یکجزو هر دو نرم بسایند و لیکن تر کنند و بروغن گل بسرشند صفت مرهم زنگاری
که ریشهای کهن را خشک کند و گوشت فزونی را بخورد زنگار دو درم موم علک البطم رتینانه از
هر یکی پنج درم زنگار جدا بگانه بسایند و موم و علک و رتینانه با روغن زیت بگدازند و زنگار
برافکنند و اندر هاون بمالند تا همه هموار گردد صفت مرهم رتیانج مرداسنگ
یک وقیه روغن زیت نیم وقیه مرداسنگ را در روغن بگدازند پس بگیرند کنند و بر نهند اندر روت
دم الاخوین زفت از هر یکی دو درم بسرشند و بکار دارند صفت مرهم مصری
ریش گوش را که بسیار ریم بالاید همه ریشها را سود دارد سرکه هفت درم انگبین هفت
درم هر دو بپزند و کفک بردارند و [illegible] و دو درم زنگار سوده در وی بسرشند صفت مرهم سودمند
سوختگی آتش را مرداسنگ حب الغضه اسفیداج قیمولیا آهک شسته روغن گل
سفیدهٔ خایه مرغ بسرشند چنانک رسم است نافع باشد ان شاء الله

## باب هجدهم اندر داروها دهان و کام و ملازه و دندان

صفت داروی که
گرانی و سستی زبان را ببرد نوشادر بلبل عاقرقرحا خردل سپید راستارات کوفته و بیخته هر روز چند
بار زیر زبان و بن زبان بمالند داروی دیگر دمیدگی دهن را طباشیر تخم
گل لسان الحمل هلیله زرد گلنار برگ زیتون گزمازه شب یمانی سماق مازو راستارست کوفته
و بیخته شب اندر دهان پراکنند صفت داروی دیگر که دمیدگی دهان را که سیاه باشد
برگ زیتون اقاقیا از هر یکی ده درم شب یمانی چهار درم قلقطار چهار درم بیخ سوسن سی درم سعد
چهار درم زعفران یک درم همه کوفته و بیخته اندر دهان پراکنند صفت داروی که خوره
و خون آمدن را سود دارد درم نوشادر بیخ سوسن زرنیخ سرخ عاقرقرحا راستارست بکوبند و بپزند

واندر بن دندان کند صفت حاروی که دندان سیاه را بزداید قنبیل ده درم بلبل چهار درم حماما
سه درم ساذج هندی دو درم مازوی سوخته هشت درم بکوبند و بیزند و بدان مسواک کنند صفت سنونی
که سیاهی دندانها را بزداید و بوی دهان خوش کند و رطوبتها از بن دندان بیارد زبد البحر دو درم
نمک بریان کرده ده درم عود سوخته پنج درم جو سوخته سفال چینی گزمازو گلنار عاقرقرحا قرنفل ساذج
هندی سعد گل سرخ سماق از هر یکی پنجدرم صعتر شیح سوخته زراوند طویل از هر یکی سه درم
سک حب الآس اقماع الرمان از هر یکی چهار درم نافع باشد ان شاء الله تعالی

## باب نوزدهم

## اندر داروهاء چشم

صفت سرمه که دمعه باز دارد و خارش بنشاند توتیا سه مغسول
ده درم هلیله زرد دار بلبل صبر زرد چوبه از هر یکی پنجدرم بکوبند و بیزند و بکار دارند اگر دو درم سنگ
بلبل زیادت کنند چشمها پیران و مرطوبان را سود دارد صفت باسلیقون که گرو خارش و غیره
ببرد قلیمیا زرد ده درم مس سوخته پانجدرم سپیداروی نمک اندرانی از هر یکی دو درم نوشادر جعده
بلبل دار بلبل از هر یکی یکدرم زبد البحر قرنفل اشنه از هر یکی یکدرم صفت باسلیقون دیگر که
فرود امدن اب و دمعه بر انرا باز دارد این را عربی کویند شادنج سرب قلیمیا از د ساذج هندی سرطان
بحری توتیا مس سوخته صبر توبال مس زعفران از هر یکی دو درم بلبل دار بلبل نوشادر از هر یکی یکدرم صفت
شیاف دیزه که سبل و جرب کهن و سلاق و کوخ چشم و سپیده را و سوی فروتی را زایل کند و
ان رطوبتها را که مادهٔ این علتها و ماده سوی فروتی است تحلیل کند اقلاط اصمغ عربی کثیرا قلیمیا ارز سپیده
ارزیز مرصافی صبر زنکار زرنیخ سرخ قلقطار سوخته مس سوخته دار بلبل بلبل سپید بلبل سیاه ساذج
علس نشاسته زرد چوبه شکر العشر توبال مس سوخته از هر یکی یکدرم انزروت درمی و نیم دم الاخوین
اقاقیا از هر یکی دانکی توتیا حضض سنبل مازوی سوخته از هر یکی نیمدرم همه را نرم بسایند و نیمدرم بیزند
باب سداب و ترشی ترنج حل کنند و دارها بدان بسرشند و شیاف کنند صفت شیاف
احضر که سبل و جرب و سپیده را ببرد زنکار سه مثقال قلیمیا سیم انق صمغ سپیده ارزیز
از هر یکی دو درم باب سداب بسرشند و شیاف کنند صفت روشنایی که جرب و ظفره
و انتشار و ابتداء اب را باز دارد توتیا هندی قلیمیا سیم قلیمیا زر مارقشیشا ذهبی از هر یکی سه درم
سرمه ساذج هندی از هر یکی زعفران مروارید از هر یکی دو درم کافور مشک از هر یکی دانگی شیاف
دو درم

زعفران

صعتر



زعفران مخصوص است بمنفعت جرب قلیمیا قلقند از هر یکی دو درم زعفران یکدرم فلفل دو درم زرنیخ زرد
یکدرم و نیم نوشادر نیمدرم صمغ عربی دو درم شیاف کنند بشراب کهن شیاف سماق جرب
و خارش و سوزش و بر هم گرفتن پلک را سود دارد نخست چشم را بسماق و اندر اب حاقی بپزند و
بپالایند و باز بپزند تا سطبر شود و سپیدار زیرید و لبه بسرشند و شیاف کنند بوقت حاجت
باب غوره یا باب سرد بسایند و بکار دارند صفت شیاف الحمر اللین سلاق را و اندفاع
رمد سود دارد شادنج عدسی مغسول ده درم مس سوخته هشت درم لبه مروارید ساذج هندی
از هر یکی چهار درم صمغ عربی کثیرا مرصافی از هر یکی دو درم دم الاخوین زعفران از هر یکی یکدرم
شیاف کنند و بشراب انکوری کهن بسرشند صفت شیاف الحمر الحاد که جرب و سبل
و کمنه را ببرد شادنج عدسی مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم مس سوخته دو درم صبر نیم درم زنکار
دو درم و نیم زعفران مرصافی از هر یکی دانکی و نیم بشراب انکوری کهن بسرشند و شیاف کنند
صفت برود غوره که سلاق و دمعه و جرب و سبل توتیای کرمانی یک وقیه زرد چوبه یک وقیه
هلیله زرد زنجبیل از هر یکی پنج درم دار بلبل بلبل مامیران از هر یکی دو درم و چهار دانگ هندی
همه بکوبند و بیزند و بیامیزند و باب غوره بپرورند صفت دروری دیگر این اعتبارات
اندر علت ورد و سوی سود دارد و اندر اخر این علت بکار اید و اندرا و سبل توتیای کرمانی مغسول
شیح سوخته مغسول از هر یکی ده درم شکر طبرزد پنج درم بکوبند و بسایند و مجون سرمه بکار دارند سبل
کرم را و جرب را سود دارد ذرور ملکایا اندر ورد سود دارد انزروت مدبر نشاسته شکر طبرزد
صمغ عربی از هر یکی استارات کوفته و بیخته بکار دارند و اگر بپزند و بیخته اندر کشند صواب بود و بگلاب زرد
و ارشش بیش از آن بر دارند که صمغ حل شود و قوام دارو راست گردد نسخه دیگر انزروت مدبر ده درم شکر طبرزد
نشاسته از هر یکی یکدرم کف دریا نیم درم ذرور ریساانیم اندر علت ورد و همه انواع رمد سود دارد
ذرور ملکایا نیم درم ذرور اصفر صغیر نیم درم صفت ذرور اصفر کبیر انزروت مدبر هشت درم شیاف ماینا سود او بیخ
ریوند دو درم صبر افیون نشاسته تخم گل از هر یکی نیمدرم زعفران سه درم ملکی نیم داروی عنقی علت جرب
دارد صبر بیخته یکجزو نوشادر نیم جزو دو بار انکبین بسرشند و انکبین صافی کنند و دو بار چند وزن دارو انکبین کنند
صفت طرخمان طبقان خداوند که جرب و سبل و استرخا پلک را سود دارد
ساذج مغسول دوازده درم زنکار پنجدرم قلقطار سوخته پنج درم مس سوخته چهار درم صمغ عربی دو درم افیون

زعفران از هر یکی یکدرم بآب کهن یا باب بادیان تر لبرشند و شیاف کنند شیاف برلوما
ماده را از چشم باز دارد و ضربان و خلیدن بنشاند و مزاج چشم را اندر روز باعتدال
و بحال درستی باز آرد شیاف مامیثا انزروت مدبر از هر یکی شش درم زعفران دو درم کثیرا یکدرم
افیون نیمدرم همه بکوبند و بیزند و باب باران لبرشند بوقت حاجت بسپیدهٔ خایهٔ مرغ حل کنند
و بکار دارند نسخهٔ دیگر برگ گل تر پانزده درم زعفران شش درم افیون سنبل هندی از هر یکی دو درم
صمغ عربی شش درم باب باران لبرشند صفت داروی معل سرمهٔ اصفهانی مغسول قلیمیا زر از
هر یکی شش درم افیون یکدرم همه کوفته و بیخته بسپیدهٔ خایهٔ مرغ لبرشند و شیاف کنند بوقت
حاجت بشیر زنان حل کنند و بکار دارند صفت داروی ابیض که اندر اول رمد سود دارد
قلیمیا سیم اسفیداج صبر از هر یکی دو درم گل سپید تازه شش درم نشاسته سی درم افیون دو درم
کثیرا بیست درم صمغ عربی چهل درم باب بادیان شیاف کنند صفت داروی اصغر که سپیده
نر بکار دارند سنبل هندی گل سرخ صبر از هر یکی بیست درم بزر البنج یکدرم زعفران چهار درم عصارهٔ
مامیثا شصت درم انزروت بیست درم افیون دو درم کثیرا نشاسته از هر یکی دو درم صفت
شیافی که طرفه و درد چشم گرم را ببرد قلیمیا زر مس سوخته از هر یکی دو درم اسحق
لب مروارید از هر یکی چهار درم کثیرا مر زعفران نشاسته زرد چوبه اقاقیا از هر یکی دو دانگ زنجار سرخ
طرطیر از هر یکی نیم درم نسخهٔ دیگر زنجار سرخ کندر مر زعفران از هر یکی شکر اسنارات
بکوبند و بیزند و باب گشنیز تر یا باب کاسنی تر شیاف کنند و بکار دارند شیاف حلقوقی
که بادها ابرد و اماس بادی زایل کند مس سوخته سه درم اقاقیا دو درم کثیرا صمغ زعفران سنبل از
هر یکی یکدرم باب بادیان لبرشند شیاف اسود که بادها را تحلیل کند و اماس صلب را زایل کند
مس سوخته یکدرم و نیم زعفران نیمدرم لب مروارید از هر یکی یکدرم افیون درمی و نیم اقاقیا یکدرم
شیاف مامیثا نیمدرم باب باران شیاف کنند و طلا کنند و اندر کشیدن را نشاید و نافع بود صفت شیاف
کوکبی سبل رقیق را ببرد دارد زرد چوبه شادنج مغسول صبر شیاف مامیثا اسنارات شیاف
کندکحل اصغر که دمعه باز دارد دیکنقال کافور ریاحی نیم دانگ نرم بسایند و بکار دارند صفت سرمهٔ
دیگر که عضلهای چشم را قوت دهد و دمعه باز دارد توتیا شش درم سرمه یکدرم شادنج مغسول یکدرم و نیم
قلیمیا زر چهار دانگ همه کوفته و بیخته باب هلیله زرد و تا آب غوره و آب سماق بپرورند آب هلیله زیادت تاز



و یکرکنند و اگر آب برگ مورد تر باران زیادت کنند نیک باشد شیاف دیفنهای که بر طبقهٔ ملتحمه
افتد سود دارد قلیمیا زر اسفیداج ارزیز مس سوخته سرمهٔ اصفهانی صمغ عربی کثیرا سرب
سوخته و شسته از هر یکی هشت درم مرصافی افیون از یکی یکدرم باب باران شیاف کنند
شیاف ابیض کندری هم اندر ریشهای چشم سود مند باشد اسفیداج ارزیز هشت
درم افیون انزروت مدبر کثیرا از هر یکی یکدرم صمغ عربی چهار درم کندر نیم درم باب باران لبرشند داروی دیگر
که سپیده را ببر دارد سرگین خطاف عاقرقرحا انزروت زنگار کفک ابگینه قلیمیا مس همه را بکوبند
چون غبار و با انگبین مصفی لبرشند و بکار دارند شیاف الورد درد چشم صعب را و قرح
و بثره بزرگ و مور سرخ در مدکهن را و بیرون خواشتن چشم را و کمنه را سود دارد برگ گل تازه
هفتاد و دو مثقال قلیمیا سیم محرق مغسول بیست و چهار درم مثقال زعفران شش مثقال سنبل
هندی دو مثقال مرصافی چهار مثقال صمغ بیست و چهار مثقال افیون سه مثقال سرمه دو دانگ زنگار دو مثقال
باب باران لبرشند و شیاف کنند صفت شیاف المرارات زهرهٔ کلنگ زهرهٔ کرکس زهرهٔ
عقاب زهرهٔ سنوط زهرهٔ باز راستارات باهر در سنگ ازین زهرها دو در سنگ فرفیون و یکدرم
شحم حنظل و یکدرم سکبینج همه اندر آب بادیان بسایند و لبرشند و شیاف کنند نافع باشد ان شاء الله تعالی
باب بستم اندر حقنهها و شیافها
مسهل و غیر مسهل صفت حقنهٔ نرم که ثفل خشک را فرو دارد انجیر سبوح عدد و سبوح
سوس نیم کوفته ده درم سپستان سی عدد کشک جو نیم کوفته چندانک بر کف دست کند بنفشه و بابونه
و نیلوفر از هر یکی نیم چندانک از کشک جو همه اندر سه من آب بپزند تا بیک باز آید و ده درم انگامه و دو درم
بوره و نیم درم نمک هندی بوره و نمک اندر انگامه و لعاب حل کنند و همه بیامیزند و بکار دارند حقنهٔ نرم
که خداوند قولنج بلغمی و خداوند درد پشت و سرین را سود دارد و بادهای غلیظ را بیرون کند بگیرند حلبه تخم کتان
قنطوریون باریک بابونه خشک خطمی از هر یکی یک وقیه انجیر پستی سی عدد سپوس گندم دو وقیه عناب
سپستان از هر یکی سی عدد و برگ کرنب برگ چغندر شبت سداب از هر یکی یک دسته کوچک
سقل چادو شیر از هر یکی سه درم مغز تخم معصفر یک وقیه و نیم بپزند و بپالایند چنانکه رسم است و یک درم نمک
هندی و دو دانگ بوره و نیم درم جند بیدستر و دو دانگ شحم حنظل و یک وقیه انگامه و یک استار بابونه
و یک استیر انگبین مصفی ترکیب کنند و بکار دارند حقنهٔ تیز که قولنج صعب را که از بلغم سرد باشد

وازباد غلیظ بگشاید بگیرند تخم کرفس بادیان انیسون تخم شبت از هر یکی چهار درم اندر یکمن آب بپزند تا دو بهره
برود و بپالایند و بگیرند هفت درم بوره و ده درم فانید اندروی حل کنند و ده درم روغن شیره بر
افکنند و بکار دارند **حقنهٔ دیگر** که خداوند سرسام سرد را شاید بگیرند شحم حنظل چندانکه بر کف دست
کنند بسفانج نیم کوفته دو بار چندان بود و نه دشتی یک دسته افتیمون چندانکه بر کف دست کنند بپزند چنانکه
رسم است و با روغن بابونه بکار دارند **حقنهٔ بند قرحهٔ روده** و اسهال صفرا را بازدارد آب برگ
خرفه و آب لسان الحمل از هر یکی ده وقیه بگیرند سپیدهٔ خایه و یک زردهٔ خایهٔ مرغ پخته و بروغن گل حل کرده و
یکدرم قرطاس سوخته و نیم اقاقیا و چهار دانگ دم الاخوین و دو دانگ سپیدهٔ ارزیز و یکدرم کهربا و یکدرم
به و نیم درم گل مختوم همه بیامیزند چنانکه رسم است و بکار دارند **حقنهٔ دیگر** قروح امعا و
اسهال خون را کشکاب جو که نیم کوفته پخته کرده باشد از هر یکی [illegible] ستیر همه بپزند و بپالایند پس بگیرند سپیدهٔ
ارزیز و نشاسته و اقاقیا و گلنار از هر یکی یکدرم زعفران و شیاف ابیض از هر یکی یکدرم زردهٔ خایهٔ
مرغ پخته بروغن گل حل کرده یکجا اندر سی جاه درم از آن مطبوخ بیامیزند و نیم گرم بکار دارند **شیافی**
که قولنج بگشاید سکبینج مقل جاوشیر اشق نمک هندی تخم حنظل بوره سقمونیا تربد حب النیل
داستار راست صمغها با آب سداب حل کنند و داروها بدان آب سرشند و شیاف کنند تخمی
هر یک دو مثقال **شیاف زحیر** که درد بقرار نشاند زعفران کندر حضض مر از هر یکی
یکجزو همه بسایند و شیافها کنند چند دانهٔ عنبر **شیاف زحیر** صمغ عربی دم الاخوین کندر زعفران
مر افیون میعهٔ خشک راست راست شیاف کنند **شیاف زحیر** [illegible] که
از سردی بود سکبینج جاوشیر مقل اشق زنجبیل سورنجان شقاقل [illegible] تخم حنظل
تخم کرفس تخم بادیان انیسون نمک هندی انزروت جندبیدستر زرنباد قسط سعد
ماهی زهره برگ سداب خشک راست راست صمغها با آب سداب حل کنند
و داروها بدان آب سرشند و شیاف کنند **صفت شیاف** که حیض بسته
بگشاید مر بوده کوهی از هر یکی چهار درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم همه
بکوبند و بیزند و بزهرهٔ گاو ترکنند و شیاف کنند **شیاف** که
حیض باز دارد سرمه گلنار [illegible] زرگران راست راست باب مورد تر سرشند
و پشم پاره بدان آلوده کنند و بردارند و اگر اقاقیا و شب یمانی و مازو در افزایند روا

باشد



**صفت شیافی** که بچه مرده افرو دارد مر جاوشیر فربیون سفید اسنا
راست بزهرهٔ گاو سرشند و شیاف کنند والله اعلم
بلطفه وکرمه وفضله والحمد لله رب العالمین تمام
شد کتاب اغراض بحمد الله
وحسن توفیقه

قد فرغ من تسویده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عزّ [illegible]
م

در احکام بیماری و تن درستی و چگونگی چون کسی بیمار شود و خواهد که بداند که بشود یا نه اول از روز که بیمار شده است
بنگرد که از ماه چند روز گذشته است و نام بیمار بحساب جمل برگیرد که چند است و بر سر آن روز گیرد
که از ماه گذشته است الکابت دیگر اضافه کند و ان گاه سی سی طرح کند آنچه از سی بماند بداند که کدام
رقم است در رقم حیات یا در رقم ممات و رقم حیات اینست ۱ یک ۲ دو ۳ سه ۱۱ یازده
۱۳ ۱۴ چهارده ۱۶ شانزده ۱۷ هفده ۲۰ بیست ۲۳ بیست و سه ۲۶ بیست و شش ۲۷ بیست و هفت ۲۹ ۳۰
رقم ممات اینست ۴ چهار ۵ ۶ شش ۸ هشت ۹ ۱۰ ده ۱۲ دوازده ۱۵ پانزده ۱۸ هجده ۲۱
اگر خواهی بدانی که مرد بیشتر میرد یا زن نام هر دو را بحساب ابجد برگیر هفت هفت طرح کن اگر طاق بماند مرد بیش از زن میرد

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد
چنین گوید خواجه امام اجل عالم ملک الافاضل ابو الفضل ابراهیم عبد الجبار الکاتب که چون ایادی و احسان مجلس
شریف مولانا خواجه حمید الدین ابو سعد مسعود بن محمد ادام الله جلاله نزدیک این بنده از اندازه بیرون
و اکرام و تشریف او از حد گذشته خواستم که یک نعمت او را از جمله انعام او و یک مکرمت از جمله اکرام او را
شکر گزارم و بر ترتیب و کمال و فوش مجلس شریف او را زندگی شرف خدمتی کنم و تحفه ساز که شایسته
و پسندیده آید ابجد نگاه کردم ان جمله معانی از فضل و علم و کتب مجموع بود که اندر دولت فیروز
و فرخنده او پاینده باد و زیادت این مهتر بزرگوار نقش نفس او که حقیقت عالم کیات است و طبع لطیف او
قابل حقایق و حکمت بود و خاطر رفیع او دوربین و باریک اندیش اندر کیفیت و ماهیت نجوم و ستاره و صورتها
و از آفرینش عالم بر رسیده و خبر یافته و از علوم عالم بهره مند شده و عالم معاد و معاش نظر بصیرت
مطالعه کرده و از صورت بینش رسیده و بر موجودات و وقوف یافته و از وجود اشیا موجد را تعالی
و تقدس استدلال کرده و شناخته و از عالم اسامی و صورت بر گذشته و عالم حقیقت و معانی سرا پرده زده
چنانکه اهل حقایق و معانی در ظل شجره مثمر او که همیشه چنین باد آرام یافته و عقلا و ذوی الالباب
خاک آستانه رفیع او را کحل دیده ها ساخته و از غایت رعایت او بر آسوده که شخص کریم او
بیشتر از لطف و رقت است چنانکه اگر خرد مند خواهد که روح کل اندر عالم جسمانی معاینه
بیند مطالعه وجود آن بزرگوار باید چون نعت و صفت بزرگوار او در خیر بود بلکه از بیشتر
و بیشتر توان گفت و خادم دوست خواست که شرط حق گزاری و دوستداری نگاه کرد از این رساله
را تالیف کرد از نکتهای لطیف و معانی بدیع و علمها دقیق از گفته بزرگان متقدمان و پیشینگان
و گسسته ها از حقایق علوم بهره داشتند بقول حق جزم را بس راست و درست محکم و مقید کرده بگواهی عقل
چنانکه خردمندان را پسندیده آید و بزرگان را اعتماد باشد و تشنگان بیابان جهل را شربتی باشد
و خوش تر را از عالم معاش سوی عالم معاد حدیثی و آلتی بود چنانکه عاشقان را بمقصد صدق و طالبان را
بمقصد عز رساند و معلوم کردد هر سالکان عالم معاد را که کدام درجه و مرتبه رسیده اند تا از آنجا
که رسیده اند قصد سفر کنند به مرتبه بلند تر و منزلی دیگر شوند و از شتاب خدای تعالی نعوذ بالله
اندر برهان خود خواهند و اندر هیچ مرتبه و منزل خود نه ایستند و مقیم نشوند که اندر آن منزل بمانند
و بمقصود نرسند ۵ و مااین رسالت را از مراتب و منازل جهانی و روحانی آغاز نهادیم و تالیف
کردیم و جمع و حال هر یک شرح دادیم تا خداوندان معانی را بر طلب کمال علم ایشان بنور الله و حسن توفیقه
آغاز کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
بدان وفقک الله که جمله موجودات از ارواح و اجسام نوزده مرتبت
دارد و در عدد حروف بسم الله الرحمن الرحیم مضمرست از امر و عقل
و نفس و طبیعت و افلاک و انجم و هیولی و طبایع چهارگانه از گرمی و سردی
و تری و خشکی و موالید چنانک بشرح و مثال مبرهن نموده آید بتوفیق الله
واهب الوجود بدانک مرتبهٔ اول امرست از مبدع حق سبحانه وتعالی
مرتبهٔ دوم عقل کلست و وجود او از مبدع بواسطهٔ امرست مرتبهٔ سوم
نفس کلست و وجود او از امر بوسایط عقلست مرتبهٔ چهارم طبیعتست
و وجود او از امر بوسایط مرتبهٔ پنجم فلک مستقیم و وجود او از امر بوسایط
مرتبهٔ ششم فلک بروج و ثوابت موجود از امر بوسایط مرتبهٔ هفتم
فلک زحل موجود از امر بوسایط مرتبهٔ هشتم فلک مشتری موجود از امر
بوسایط مرتبهٔ نهم فلک مریخ موجود از امر بوسایط مرتبهٔ دهم
فلک آفتاب موجود از امر بوسایط مرتبهٔ یازدهم فلک زهره موجود از امر
بوسایط مرتبهٔ دوازدهم فلک عطارد موجود از امر بوسایط مرتبهٔ سیزدهم
فلک قمر موجود از امر بوسایط مرتبهٔ چهاردهم هیولی موجود از امر
بوسایط مرتبهٔ پانزدهم آتش موجود از امر بوسایط مرتبهٔ شانزدهم
هوا موجود از امر بوسایط مرتبهٔ هفدهم آب موجود از امر بوسایط
مرتبهٔ هشدهم خاک موجود از امر بوسایط مرتبهٔ نوزدهم موالید
موجود از امر بوسایط پس ما این کتاب بر نوزده حرف بسم الله
الرحمن الرحیم نهاده ایم زیراک پیش ازین نیست چنانک از باری تعالی یک امر
واجب است ب بسم الله بی یک آیتست تمام چنانک امر جمله موجودات



تمامست و همه مقصود آفریدگار بدان یک امر تمام حاصلست از ازل و ابد
و زمان و مکان و آنچ بزمان و مکان محتاجست همه در امر باری تعالی موجودست
یکی ایجاد و مبدعست یکی ابداع که از امر و ایجاد و ابداع با دوم نیست پس
مرتبهٔ اول موجودات امرست و بازگشت موجودات با آخر هم با امرست
والیه ترجع الامور و هیچ کس را از امر برتر راه نیست که گواهی آفرینش که اندر
نطفه پدید می شود که نطفه نقطه است که تخم مردم و نبینت مردم و جملهٔ
حیوان در وست که چون تربیت یابد در قرارگاه رحم از حال بحال گردد خون
شود باز گوشت شود باز استخوان درو پدید آید گوشت و پوست پوشیده
گردد پس خلقی دیگر درو آفریند و زنده شود فتبارک الله احسن الخالقین
و بامدت از مادر جدا شود و طفلی باشد آنگاه از طفولیت بصبی رسد
و از صبی برجولیت رسد و بالغ و مدرک شود و عقل درو پیوندد و چون عاقل
شود امر باری تعالی برو متوجه گردد پس عقلا را معلوم گردد که اول امر
بوده است بدان سبب که آخرترین موجود با امر قرار گرفت و پس از امر درو هیچ
زیادت نشد پس بحقیقت اول امر بوده است و آخر بازگشت هم با امر باشد
و امر را بنزدیک عقلا نامهای دیگرست بعضی اثر گویند و فیض گویند و ابداع گویند
و خلق واحد گویند و ایجاد گویند و مبدع گویند و حکما ایزد را واجب الوجود
بذات گویند و موجد الموجودات گویند و خالق گویند و رب گویند و واحد
مطلق گویند دوم مرتبه سین بسم الله است و آن مرتبهٔ عقل کلست
که اول موجودیست از ایجاد موجد و اول مبدعیست از ابداع مبدع و اول
مأموریست از امر باری تعالی پس گویند عقل کل فعل مبدعست که میانجی
و واسطه و مرجع فرود اوست بواسطهٔ اوست و عقل کل را احد ثانی گویند

و واحد خوانند و هیولی اولی خوانند و جوهر جنس الاجناس خوانند و طبیعت
کلی اولی خوانند و جوهر اصل و ممکن الوجود خوانند و عقل کل خوانند و کاف
امر و علت اولی و معلول اول خوانند و خامهٔ الهی و آدم معنی و عرش الهی
و انسان مطلق و نقطه و حادث خوانند و گویند هرچه در عالم آفرینش از نقاب
قوت بظهور و فعل آمده است از معنی در ذات عقل کل تخم بوده است یعنی
اکنون حاصل آمده است اندر هر مکان و زمان که اگر وجود عقل ممثل و مصور
بنودی در وجود نیامدی و گواهی آفرینش جز اشخاص انسان از آدم
و درختان از دانه و مرغان از بیضه و حیوان از نطفه م یعنی مرتبهٔ
سوم است و آن مرتبهٔ نفس کلست یعنی دوم موجودیست از ایجاد موجد
بواسطهٔ امر و عقل کل و او را نفس کل و روح کلی و موجود ثانی و انسان
ثانی و فاعل انجم و افلاک و نور امر و خط محیط و حوا معنی و لوح الهی و جوهر
بسیط و مکان صور و دفتر الهی و کرسی الهی خوانند و گویند یعنی او دوم موجودیست
از ایجاد موجد تعالی و تقدس بواسطهٔ عقل کل و گواهی آفرینش چنانکه حوا
بمیانجی آدم در وجود آمد و آدم بدیع فطرتست فهو الانسان الثانی یعنی بواسطهٔ
آدم در وجود آمد نسل و خلق آ اعنی یعنی مرتبهٔ چهارم است طبیعت کلست یعنی
او پیشکار نفس کلست و او را مادهٔ انجم و افلاک و اصل مفردات طبایع خوانند
گرد و او چهارم مرتبت است از وجود امر و عقل و نفس چنین نفس ایستاده گشت
بر مراد عقل و طبیعت بدین سبب چهار رکن افتاده است از و سردی و
گرمی و خشکی و تری بدان از امر بچهارم مرتبه در وجود آمد و وجود فرزندان
و مادر و پدر یعنی فرمان پیش ایشان ایستاده اند بر حقیقت این معنی گواه است
ل اول یعنی مرتبهٔ پنجم است فلک مستقیم است یعنی فلکها را دلیل اندرست و او گرد



همه موجودات طبیعی در آمده است یعنی فلک اقصی و فلک الافلاک نیز خوانند
و او همیشه متحرکست از جانب مشرق بسوی مغرب یکسان که مرکز تفاوت نکند
و او را بدین سبب مستقیم گویند زیرا که بر استقامت گردد شبانروزی یکبار
بگردد و جملهٔ افلاک را با خود بگرداند و او را فلک اعظم و فلک اعلی و محرک کل
و محرک اول و اجسام الی گویند ل دوم که مرتبهٔ ششم است فلک بروج است
یعنی فلک ثابته خوانند و بدوازده قسمست و بیست و هشت منزل ماه است و اشکال
و صور کواکب اندروست و گردش او برخلاف فلک مستقیم است و کواکب او رواست و
تمامی دور او سی و شش هزار سالست اندر فلک مستقیم ه یعنی مرتبهٔ هفتم است
فلک زحل است یعنی حرکت او گاه راست و گاه باشکونه است و یک دور تمام او سی سالست
اندر فلک مستقیم آ یعنی مرتبهٔ هشتم است فلک مشتریست یعنی حرکات او همچنین
گاه راست و گاه باشکونه است راست حرکت مغربیست بمشرق و باشکونه حرکت
مشرق است بمغرب و این حرکت را حرکت شرقی خوانند و آن حرکت اول را حرکت
غربی و قوی از اصحاب نجوم که درین علم قوتی تمام دارند از حرکت اول را
حرکت شرقی خوانند یعنی از مشرق بمغرب و حرکت دوم را حرکت غربی
خوانند و این اولی تر و دور تمام مشتری بدوازده سالست اندر فلک مستقیم
ل یعنی مرتبهٔ نهم است فلک مریخ است یعنی حرکت او همچنین گاه راست گردد
و گاه باشکونه و یک دور تمام او اندر یک سال و نیم است اندر فلک مستقیم ی
یعنی مرتبهٔ دهم است فلک آفتابست و حرکت او همیشه راست از مغرب بسوی
مشرق است بی رجعت و استقامت و دور تمام او یک سالست سیصد و شصت
و پنج روز و ربع روزی در فلک مستقیم ح یعنی مرتبهٔ یازدهم است فلک زهره گشت
و حرکت او نیز گاه راست و گاه باشکونه است و حرکت یک دور تمام او بده ماه است

در فلک مستقیم ط که مرتبهٔ دوازدهم است فلک عطارد است و حرکت
او همچنین گاه راست و گاه باشکونه است و دور تمام او بیازده ماه است در فلک
مستقیم و این ماند او در فلک خود زیادت از همه سبب بسیاری حرف است
ن که مرتبهٔ سیزدهم است فلک قمر است که حرکات او بر استقامت است
از مغرب بسوی مشرق همچون آفتاب تا رجعت و دور تمام او بیست و هشت روز
و ثلثی از روز است در فلک مستقیم آ که مرتبهٔ چهاردهم است هیولا است که
با طبیعت چهار ارکان را زو ست و وجود او از امر بواسطهٔ آن همه است که از بالای
او ست و او را طبیعت خامسه گویند بقوله و معنی انا اعتدنا للظالمین نارا
احاط بهم سرادقها بقوله این است ل که مرتبهٔ پانزدهم است
جوهر آتش است که دو حواشی عالم گرفته است ~~زیر آب و زیر آتش است~~
و او بر همه زیر او ست مسلط است آ که مرتبهٔ شانزدهم است
جوهر هوا است که دو حواشی عالم گرفته است زیر آب و زیر آتش است
ح که مرتبهٔ هفدهم است جوهر آب است که گرد کرهٔ خاک است ک
که مرتبهٔ هشدهم است جوهر خاک است و او فروترین مرتبها است و مرکز
عالم است و از و فروتر هیچ نیست اسفل السافلین او ست ه که مرتبهٔ
نوزدهم است موالید عالم است از معادن و نبات و حیوان که موجود است از
امر باری تعالی بواسطهٔ این جمله آفرینش که یاد کردیم آغاز کتاب
اکنون بدانکه این نوزده مرتبه را از آفرینش حقیقت و حکمت و حدود و طول
از باید شناختن و از هر یک دقیقه بواجب و علمی محکم باید آموختن تا نفس
بدانستن و شناختن از هر یک عالم گردد و صورت خویش را باز یابد و بکمال خود
رسد و دست الصورت که تبر کوتاه کند و نظر از عالم محسوس منقطع کرداند



و از لذات خورش و محسوسات فانی بیزار گردد و دل برگیرد و بلذات کامل
و حسن معقولات باقی عشق و خرمی افزاید و وجود خود را بداند و موجودات را
بکلی مطالعه کند و موجد موجودات را تعالی و تقدس از وجود خود و وجود
جملهٔ موجودات بشناسد و از عالم محسوس بعالم معقول و غیب و روح باز گردد
و بمبدع موجودات باز رسد و بکمال لذتی و حلاوتی رسد که اثر زوال و فنا
نباشد

## فصل

اکنون یاد کردیم و مرتبه هو المبدا که م
آخر است شرح و بیان از یکدیگر و همچنین منزل بمنزل و مرتبه بمرتبه بری نعم
تا آخر مراتب که امر است بر سیم وان ب بسم الله است پس
چون از امر گذشتیم و شرح و بیان گفتیم اثر آنها را از ب در کلیم و از
الف یا تعلق بستایش حق تعالی دارد و توحید از انجا که بیان کنیم بقوله ما
حرم که راست کاری بعضی از بند طبایع و علایق موجودات درو ست و از همه
جز توحید موحد مبدع نیست که بعضی را صورت افتد در روز یوم تبیض وجوه
و تسود وجوه عرض کنند و جز اعتقاد بعضی در آن روز که یوم تبلی السرایر است
سود ندارد که شرف مرد براندازهٔ توحید او باشد و بهر منزلی که رسد
از آفرینش سکان آن منزل مرو را از اعتقاد پرسند اگر بمحل پاکی و کمال
و شایستگی رسیده بود او را رغبت و لحب دارند و از آن منزلش بگذرانند
بقدر جاه و محل سوا مبدع حق تعالی و اگر شایستگی ندارد بمبدع حق
در آن منزلش بگذارند تا آنکه یا بکمال رسد و شایستهٔ مقام بلند گردد آنگاه
بر تر آید و هر که از توحید یقین نباشد اندر بند عالم طبیعت و عالم طبیعت عالم
دوزخ و محنت است ای دوست از پادشاه که بر تخت است در عیش و نعمت
و لذت و انکس نیز که در قعر چاه باند است هر دو مبتلا اند بلا و صورت طبیعت اند

و مردود در رنج محسوسات و معیشت اند چه عالم طبیعت که دوزخ است
مردود را هست اگر چه ظاهریان از این معنی کورست ملک آنکس که در قعر
چاه در محنت بند برای کبر فارست پرستکاری بر دیگر تر سنت از آنکه
بر محنت است تا شکر و اخبار انبیا و اولیا و حکما بر کم چیزی و تنگ مویی
و کم آزاری و سبکباری و احتمال قهر نفس حسی و طبیعی بر درستی این قول
گواه است

## فصل اندر شرح و بیان موجودات

بدان ارشدک الله تعالی که مبدع سبحانه و تعالی کل اشیا را از عدم
در وجود آورد و هر چیزی را علی حده حدی و مرتبتی نهاد و در جمله
بعضی لطیف و بعضی کثیف و بصنع و حکمت بلیغ خویش هر چیزی را
در موضع و محل او بنهاد بحکمتی که نتواند هیچ مرتبه هر موجودی از لطیف و از
کثیف که از حد و مرتبه و محل خود درگذرد و از درجه و منزل خود
بیرون آید پس همه آفرینش کامل اند در حد قوت و متحرک اند سوی
کمال خویش یا از قوت سوی فعل آینده اند یا از فعل سوی قوت
باز شونده اند در هر دو حال متحرک اند پس هر چیزی که از نقاب
قوت بیرون آید بحد فعل در آید و چون بحد کمال خود برسد یا بسنبات
که بیز از آن حد برتر نتواند شد و نتواند که بماند زیرا آنکه قوت اندر وی
بیش از آن بنا نهاده است پس حکما هر چه از حد قوت بفعل آید آنرا
کون گویند و هر چه از حد فعل بقوت باز رود آنرا فساد گویند اما
اهل شرع ظاهر عدم و وجود گویند پس حکما افلاک و انجم را
آبای علوی خوانند و طبایع اربعه را امهات سفلی خوانند و هر چه
از این هر دو در وجود آید موالید خوانند یعنی بدان ره که از او زادگان

موجودی

وایشان



اصح
وگویند پدر پدر و مادر مادر تا دره پیشتر

وایشان گویند تا پدر و مادر نباشند نام ایشان درست نباشد و گویند تاثیرات
عالم علوی بعالم سفلی همیشه آینده است و عالم سفلی مرعنایت تاثیرات عالم علوی را
پذیرنده است و استیلاء افلاک و انجم و احاطت و اطلاع عالم علوی و جنبش اعالی
بر اسافل بر درستی این قول گواه است و حاجتمندی عالم سفلی بعنایت عالم علوی
ظاهر است و انوار و ارواح و قوی که از عالم علوی بر عالم سفلی میآید بر مثال
نفقه و تعهد زن است از شوهر و این نوع خلق الهی است میان آبا و امهات
عالم جسمانی از بهر حاصل کردن فرزندان که یاد کردیم از معادن و نبات و حیوان
که آخر ایشان همه مردم است پس این آبا و امهات را ابد با دیگر مجانست و مشاکلت است
و با طبع با یکدیگر موافقت بر درستی این قول گواه است که میان ایشان نوعی الهی است
و امهات این موالید از ایشان واجب است پس موالید عالم سه بخش نیست یکی معادن
و دیگر نبات و سوم حیوان و چهارم نیست برای آنکه عالم جسمانی را سه بعد بیش نیست
یکی طول دوم عرض سوم عمق و اگر این ابعاد یکی بر خیزد جسم نه جسم باشد
پس نبات بر مثال طول جسم است یعنی جسم عالم کلی و حرکت او بر بالا است و حیوان
بر مثال عرض عالم است و حرکت او بر پهنا و معادن بر مثال عمق عالم است و حرکت او
سوی مرکز است بر مبین فرو شده این سه موالید را از پهنا و ژرفا بر صفت آبا و
امهات خود اند بعضی از این موالید سبک اند و گراینده سوی آبا بر بالا و بعضی گران و گراینده
سوی امهات بزیر و بعضی معلق اند میان هر دو طبع بطبع پس بدانکه معادن در میان
آب و خاک موجود است و بدو قسم است یک قسم فسرده و ناگدازنده است بطبع خاک
و دیگر قسم گدازنده است بطبع آب که وجود بواسطهٔ ایشان یافته است پس گدازنده
هفت قسم اند از جملهٔ اقسام معادن چون زر و سیم و آهن و مس و قلعی و ارزیز و سیماب
و ناگدازنده نیز هم هفت قسم اند یا قوت و زبرجد و لعل و پیروزه و عقیق و بیجاده

وجوع و حالی یکی تولد این انواع و اجناس که در کتب معادن لابواب سخن است
آورده اند بشرح و تفصیل اما نبات سه اصل است که از طبع مادر بود چون آب
و هوا که وجود از ایشان یافته است چنانک معادن بطبع مادر بود ست که از آب
و خاک که از وجود یافته است پس نبات که از آب و هوا وجود یافت هم از آن و هم
سه اصل است از آن اسفل همچون هوا و از بر آن همچون آب و نبات نیز بدو قسم
افتاده است یکی بی بر چون نی و چنار و سنبل و غیر آن چون گیاهها که دانه
دیگر قسم بابر چون جوز و خرما و غیر آن چون نباتها که تخم او دارند نباتها
نیز هفت قسم اند اول آنک تمامی او را بخورند چون انجیر و کنار و مانند
آن دوم آنک بیرون او را بخورند چون بادام و پسته و مانند آن سوم آنک
بیرون او را بخورند چون زردالو و شفتالو چهارم آنک بیشتر او بخورند چون
سیب و امرود و انگور پنجم آنک تخم او را بخورند و پوست او را بخورند
چون انار و کنجد و غیر آن ششم آنک بدارو خورند بوقت درماندگی
هفتم آنک از و میوه نخورند برای آنک زهر است یا برای مضرتی که در وست
اما حیوان آنک از هوا و آتش وجود یافته است سلسلت بطبع مادر بود
و حیوان نیز بدو قسم است یکی با سخن و یکی بی سخن بی سخن هفت نوع است
اول سم شکافته چون گاو و گوسفند و غیر آن دوم سم ناشکافته
چون اسب و خر و غیر آن سوم با نیش و چنگال چون سباع چهارم
با منقار و چنگال چون مرغان پنجم چون حشرات از خزندگان زمین
بشکم ششم از خزندگان و روندگان زمین بدست و پای هفتم جوانان
دیگر از هر نوع اما حیوان با سخن او جنس نیست و از مردست و او را
نوع الانواع گویند بلا تو این همه است بلک جنس اشخاص است و پراکنده



اند هفت اقلیم پس تمام تر مولودی از جمله این مولود از میان هفت و دوازده که
آبا علوی اند و چهار امهات که سافل اند مردمست که گواهی این آفریدگان که بر شمردیم
و غرض هر کار و آفرینکار اوست و بازی و بیهوده نیافریدش و فرو نگذاشته و ضایع
نیست چنانک فرمود افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون پس
چون درست شده است بشرع و عقل علما و حکما که مقصود آفرینش مردم است
باید که خود را بشناسد که کیست و از کجا آمده است و از بهر چه آمده است و چون از این
عالم باز گردد کجا رود و حال وی پس از مفارقت بدن چه بود

## فصل

در شرح و بیان انسان و تحقیق ترکیب جسمانی و روحانی اکنون بدانک شریفتر
مولودی از موالید عالم و از جمله حیوان مردست فی الجمله حیوانیست سخن گوی
میرنده قوت آتشی بر وی غالب و این حال باشد که بر وی زیادتی و نقصان نبود چنانک
اگر در حد زیادتی کنی از حد و دیگر شود و اگر در حد نقصان کنی همه حیوانات اندر
حد مردم داخل شوند از بهر آنک همه حیوانات زندگان میرنده اند پس اگر حکایتی
در حد مردم زیادت کنی و گویی مردم زنده سخن گوی نویسنده است بدین
زیادتی نویسنده بسیاری را از مردم نقصان افتد بدانچ نانویسندگان را از حد مردم
بیرون کرده باشی پس حدهای ذاتی از جنس و فصل گیرند چنانک گویی مردم حیوانیست
پس حد کردی او را از جمادی جوهر پس گویی ناطقست حد کرده باشی او را از حیوان
عجم بلفظ نطق که فصلست پس گویی میرنده است پس هم در او را حد کرده باشی
از فرشته زیرا که حد فرشته زنده نامیرنده است و قوی علوی بر و غالب است
چنانک بر مردم قوت آتشی غالب است پس حکما گفته اند که مردم سر جمله مرد و عالمست
یعنی جسمانی و روحانی که مرجع اند که در عالم موجودست بکلیات اند مردم
موجودست بجزویات پس گفته اند مردم عالم صغیرست و مرکب است از بسایط

و وسایط واقع معقول و محسوس است از دیدنی و دانستنی و فرزند مردم عالم است
و از مردم علم مرکب است بدل از عالم عاجل که دنیاست و جان از عالم آجل که آخرت است
و گفتند جوهر مردم ناطقست بدان و غایت نهایت آفرینش است و کمال جوهر
و اعراض و نبات و حیوانست و معاد آخرتست و مقصود آفرینش است و مجموع جمله
اسباب است و قابل دانش است که موج فرود اوست و بالا اوست و میانه و دانند م
و نشو نما و گونیات و حیثیات و جو نیاز و زیادت و نقصان پذیرنده است بجسد
و دل و لمیو و رئیس و قابل متضادست و پذیرنده خوبها مختلف است چون شیطانی
و سبعی و بهیمی و قابل است خوبها انسانی و ملکی را و فاعل خیر و شر است باختیار
و ارادت و نیک کردار و مطیع است چون فرشته و بدکردار و بد فرمانست
چون دیو و جوانمرد و دلیر است چون شیر و غریب دشمن است چون سگ
بد لا میل کننده است چون هوا و آتش و بی میل کننده است چون آب و خاک
زیان کار است چون زهر سود مند است چون تریاک و بصیرت نگاه کننده است
اندران معنی که در طینت او معجونست پس نفس مردم قابل صفات ملکی
و شیطانیست از پاکی و فرمان برداری و نیک سیرتی از علم و حکمت و شجاعت
و تواضع و قناعت و رحمت و طاعت و رغبت باخرت و روی گردانیدن
از دنیا و عار داشتن از خساست و جستن شرف باخلاق حمیده و نصیحت
با خلق و دور بودن از کبر و ریا و هوای نفس و تابع فرمان حق بودن و همه
سود بودن نه زیان و قابلیت مرض این معنی یا از ناپاکی و نا راستی
و بی فرمانی و کافری و منافقی و بدخویی و بد سیرتی و جهل و کبر و بخل
و بی رحمی و بی طاعتی و بی رغبتی باخرت و روی آوردن بدنیا و عار داشتن
از خفا و خساست و سفاهت و فرومایگی و نا جستن شرف و رفعت



باخلاق حمیده و بی نصیحتی و کاهلی و زیان کاری و متابع هوا و نفس
بودن و زیان بودن نه سود پس گفتند جوهر مردی ساده است و بی هیچ
عرض اما قابل اعراض است اگر صفتها شیطانی قبول کند بفعل دیو
شود و جوهر مردم تا بفعل نیامدست محل حیوانست چون بفعل آید
یا فرشته گردد بفعل یا دیو گردد بفعل پس گفتند مردم عالم صغیرست که مردمست
و نتیجه عالم کبیرست پس این عالم را که دنیاست انسان کبیر گفتند و گفتند هیچ
در انسان کبیر موجودست بکلی در انسان صغیر موجودست بجزو و کمال
و شرف انسان که عالم کبیرست پدید آورد ز عالم صغیرست که مردمست
چنانک کمال و شرف درخت به میوه دادن اوست پس عالم کبیر بر مثال
درختی است که میوه و دانه او مردمست و مردم درختی است که ثمره او علم
و عقلست و مردم جز مردست بر مثال برگ و بعضی چون چوب و خاشاک است
و شکوفه پس مردم علی حاله عالمیست از کثایف و لطایف و جوینده کمال
خودست و کمال او بعلم و عقلست و هرج از نفس انسانی که او بکمال خود نرسد
آن محل سقط است یعنی فرزند نارسیده که از رحم مادر بیفتاد بی روح و
حواس و مثال میوه نارسیده است که از درخت بیفتاد که از وی هیچ غذا آید
و نه تخم آفرینش پس گفتند که نفس انسانی از عالم غیب که معقولست بدین عالم
شهادت که محسوس است غریب آمده است و اندرین عالم محیقت محبوس
و مسجونست و از جوهر نا متناهی و عالم نامتناهی که عقل لطیف است اندر
جوهر متناهی و عالم متناهی که جسم کثیف است بتکلیف آمده است
و غرض آنک بهتر شود از آنکه هست و از قوت بفعل آید و عالم گردد بواسطه
محسوسات و این غایت الهیست تا نفس بکمال و شرف خود رسد و کمال و شرف و

ملکی بود که بسعادت رسد
و اگر ضد نام

که از حرام زاده آید
و نه از تخم آدم

دریافت علم و عقلست و آن تحصیل علم معقولات و محسوسات است و شناخت خود
و معرفت مبدع جلت عظمته و این بدن او را بمنزلت خانه و مرکب است و آلت پس ترک او را
نبازی بدن و جسم خوانند جوهریست مکان پذیر و مصور و قابل ماده و مرکب از
اجزاء هیولی که مرو را طول و عرض و عمق است و یافته شود بحس پسودن و مکان آنچیزست
و هیچ چیز دیگر اندر مکان او نگنجد و مکان بحقیقت سطح باطن جسم است و جسم
مشغول کننده مکانست و وجود مکان کلی و مکان معا معا است چنانک اگر نه جسم بودی
نه مکانستی و اگر نه مکان نه جسم است و بعضی گفته‌اند جز جسم اجزا است مرکب
که او را اندر بعض خود باره شدن و جزو شدن نیست یعنی جزو لا یتجزی که باره
نشد مرد نه بوهم و نه بحس و نه بعقل و بعضی گفته‌اند جسم مادتیست با صورت
و جسم مرکب است از هر دو پس این قول معتبر است و مخصوص نیز پس گفته‌اند تن آلتی است
از آلتهاء نفس و قوتیست از قوتهاء نفس قوت جسمانی نه قوت روحانی و این بدن
آلتی است که نفس مرو را سازد و خود همیان او نگاه دارد و هم خود او را استعمال
می کند و هر کاری دارد بوی فرماید چون پیش بر مثال آهنگری که از آهن دست افزاری
سازد بصورتهاء مختلف و هم بر آن آهن کار کند و از ادات را کار سازد و
نقوشهاء مختلف و عملها مختلف هر کاری می کند پس هر عضوی از اعضا
بکاری شاید و از هر اندامی فعلی بدید آید جداگانه مختلف عجیب که
از دیگری نیاید پس بدین برهان این نفس در همه احوال معین و فاعل
بدنست پس جمله اعضا دو قسمست یکی اعضاء آلی و دیگر اعضاء
متشابهة الاجزا اما اعضاء آلی آنست که از یکی کاری آید علی حده
که از دیگری نیاید هم بظاهر و هم بباطن چون سر و چشم و بینی و گوش
و دهان و پشت و شکم و پستان و خصیه و ذکر و فرج و دست و پای

یعنی هر یکی از آن اجزا پاره

پس بدین برهان معلوم شد از نفس حوات





و باطن چون دل و جگر و دماغ و شش و معده و سپرز و رحم و گردها
اما اعضاء متشابهة الاجزا چون پوست و گوشت و استخوان و رگ
و پی پس قوتهاء این جمله اعضا از آبا و امهات اعالی و اسافل از صفت
دوازده و چهار ارکان و اندر باطن این چهار اخلاط بهم و جسته از چهار طبع مرد
خون نیز از گرمی و سردی و تری و خشکی که قوام جمله اندام از ایشانست
چون صفرا و سودا و خون و بلغم پس بدانک نفس را پنج آلت است جسمانی
اندر بدن که چیزهاء جسمانی را بدین پنج آلت دریابد و این پنج آلت
یکی حس سمع است که آلت شنوائیست دوم حس بصر است که
آلت بینائیست سوم حس شم است که آلت بویائیست چهارم
حس ذوقست که آلت چشیدنیست پنجم حس لمس است که آلت
پسودنیست و این آلتها را حواس ظاهر گویند و درهاء علم محسوسات
که از این پنج در ماهیت و کمیت و کیفیت جمله اشیاء جسمانی را نفس
اندر یابد پس این حواس آلتها اند که چون محسوسات غایب شوند
یا دور شوند یا بسیار شوند حواس ظاهر مر آنرا در نتوانند یافت
مثلا مبصرات که چون از مقابله بردارند یا دور دور شوند یا نزدیک
نزدیک یا روشن روشن یا تاریک تاریک بصر آنرا در نتواند یافت و همچنین
آواز اگر سخت بلند شود یا سخت نرم شود یا سخت نزدیک بود یا سخت
دور یا سخت بسیار حس سمع مر آنرا در نتواند یافت و حاسهاء دیگر
همچنین از چشیدن و بوئیدن و پسودن که مر یکی را نفس بحد کی و
اندازه دریابد از راه پنج حواس پس نفس از راه گوش آوازها را دریابد
و آواز موج زدن هوا بود چون سخت بجنبد یا نرم بلاد قلاد که جنبد

در نتواند یافت باد و جسم بر هم زنند تا هوا فوق از میان بیرون جهد
و بر هوا که لی زنند و هوا که لی موج زند و آن موج هوا را در سوراخ گوش
جهاند و اندر سوراخ گوش نیز هوا است ایستاده بر آن هوا که در
سوراخ گوش بود قوت حرکت بیابد و او نیز موج بپذیرد و بر عصبه
شنوایی زند و عصبه شنوایی پرده است تنک از پی سپید چون رویینه
که پیش دماغ ایستاده است و چون موج هوا اندر او رسد آوازی از او برآید
چنانک از رویینه آید نفس بیسکی از او آگاه شود و عالم گردد از آنچ از حس
شنوایی بدو رسد و این را سمع گویند پس این حس شنوایی اندر جسد
انسانی بر مثال و منزلت مشتری است اندر جسد عالم اکبر تا سعد
اکبر است سعادت عالم بمشتری بیشتر باز بسته است همچون سعادت نفس
و جسد که بیشتر از راه سمع بدیشان رسد چه فایده‌ها این جهانی که یافت اندر جهان
و چه فایده‌ها آن جهانی که باقیست از علوم و حکمت اندر مصالح نفس پس هر کرا
حس شنوایی اندر شکم مادر بخلل پذیرد و از مادر برآید هر آینه کنگ باشد
مادرزاد از آنک سخن نشنود و نیاموزد پس حاسه گوش هم محل شنوایی
و هم محل بینایی و هم محل گویایی و هم محل چشایی باشد اما محل
شنوایی چنانک یاد کردیم و اما محل بینایی چنانک اشکال حروف
بر صحیفه هوا نگاشته شود و آن هوا آن اشکال در گوش جهد و نفس
از اشکال ببیند و بسرعت برخواند و اگر گویند بر صحیفه هوا سخن
چگونه نبشته شود پس سخن شنیدن زودتر از سخن گفتن است و سخن از راه
گوش بستانند از یاد توان کرد که از راه چشم دیدن که بر صحیفه کتاب
باشد و محل توانایی و گویایی مرد و در محل شنوایی بسته آید چنانک

اگر کسی

۱۷۰

اگر کسی کر مادرزاد باشد نشنود نتواند گفتن و نتواند خواندن پس
حاسه‌ای که مر زبان را از راه گوش راه است و چون صحیح و سلیم آید زبان
گویا باشد و چون حاسه شنوایی با نقص و سقم باشد آلت گویایی اخرس
و ابکم آید اما محل چشایی چنانک مردم از راه گوش مر لذت سخنها
معنوی را بچشد و راحت صوتها خوش از راه صوت گوش نیز بیابد
و علمها دقیق و لطیف اندر مصالح دینی و دنیاوی از راه گوش ادراک کند
پس بیشتر فواید مر نفس را از راه گوش است پس گوش اندر عالم صغیر
که مردم است سعد اکبر است اما حاسه بینایی مر نفس را آلت
دریافتن اشکال و الوانست و صورتهای آن دو پاره پی است میان تهی
که بموخر دماغ پیوسته است و بمقدم دماغ رسیده و چون چلیپایی
کشیده دو شاخ یکی سوی چشم چپ و یکی سوی چشم راست سوی
بینایی برابر طبقه عنبی اندر آمده است و طبقه عنبی چون دانه انگور
بر رطوبت جلیدی و حلقه چشم در این طبقه است و چشم ده طبقه
اول ملتحمه دوم قرنیه سوم عنبی چهارم بیضی پنجم عنکبوتی
ششم جلیدی هفتم زجاجی هشتم شبکی نهم مشیمی دهم صلبی
اما ملتحمه از سپیدیست که گرد سیاهی اندر آمده است و او
بیرون او گوشت گرفته است و طبقه قرنیه از سیاهی بزرگتر است
و او در اصل خود سپید است و طبقه عنبی چون دانه انگور است که
دم او برکنند و سیاهی چشم از اوست و آن سوراخ که نور از و بیرون آید
از نظر نفس آنرا حدقه گویند و سوراخ عنبی اوست و رطوبت بیضی
از تریست که زیر عنبی است و عنکبوتی زیر بیضی است نهاده و رطوبت

جلیدی چون آب صافی است بسته از آب شبیه صافی تر که بر گیاها نشیند
و از آب صافی تیره شده است و صیقل شده چون آینه و دیدار از و باشد پس
نور نفس از قوت حس بدوی رسد و او در صورت و شکل نظر کند و آن
صورت بعکس اندر و افتد همچنانک اندر آینه سبک معلوم شود و معقول
صورت که در میانجی هوا و روشنایی بیرونی پس حس از صورتها بخود
گیرد و بر نفس عرضه کند تا نفس آن را از علم گیرد اما رطوبت زجاجی
از تری است که چون المینه گداخته سرخ رنگ بالاء طبقه شکلی است و طبقه
شبکی از پرده است بر زجاجی در کشیده و مشیمی از پرده است که چشم تمام
اندر و بود و طبقه صلبی از پرده است سخت که نگاه چشم در و سوده گشت
پس چون حاسه بینایی مر صورت و لون چیزی را نظر کند او فاعل
باشد و لکن بفعل خود مفعول شود یا خود بدان صورت گردد که محسوس
اوست و آن لون و شکل را بخود گیرد و بر نفس عرضه کند تا نفس بشناسد بذات
خود پس نفس بمیانجی این ادات از محسوس را از راه حس بینایی اندر یابد
و همچنین آینه را جان بودی چون صورت اندر وی فتادی مر آینه
از صورت را بدیدی بدان عکس که اندر وی افتادی اما حاسه
بویایی یعنی منفذ بینی که او آلت دریافتن بویهاست و آن هواییست که
در پیش پرده مغز ایستاده است که از پیش دماغ بیرون آمده است
چون سر پستان پس قوت نفس مر هوا بیرونی را از راه منفذ بجوف
بخود درکشد و هوا که جاذب بوی بخار را است برد از خوش و ناخوش
پس هوا بیرونی آن از چیز بوی گیرد و نفس از بوی را از راه منفذ بخود کشد
و آن هوا که پیش مغز ایستاده است مر آن بویها را قبول کند بقوت حس



بویایی بقبول آن بوی نیز مفعول گردد و خود را بر نفس عرضه کند
تا نفس از و علم گیرد و حس بویایی مر حیوانات نه ناطق را خاصه مر
ددان را قوی تر است از مردم و دیگر حیوانات را کمتر اما حاسه چشایی
که آلت دریافتن مزهاست قوتیست در پوست زیر زبان که از عصب
حیوانات بغذا خوردن بدین قوت است و قابل مزه است که چون
مزه چیزها بدو رسد بدو عرضه کند تا عصب زبان از آن آگاه
شود و حاسه ذوق مر آن را دریابد و قبول کند و مقبول آن مفعول
شود و خود را بر نفس عرضه کند تا نفس آن را از علم گیرد و این حاسه چشایی
مردم را قوی تر از حیوان نه ناطق است اما حاسه بساویدن
که آلت دریافتن گرم و سرد است و آن قوتیست که در زیر اندامها نهاده است
و کمال آن قوه در زیر پوست سر انگشتان بسته است و در زیر پوست
سر قضیب و این بساوندگی نرم از درشت و گرم از سرد و خشک از تر
و معتدل از مفرط دریابد تمامتر حاسه ایست مر حیوانات را تا بدین
حاسه مزه درد و رنج و راحت دریابد و بدین حاسه از رنج هلاک حذر
کند و بقوت این حاسه است که جفت را طلب کنند بسبب لذت مجامعت
و از راه این حاسه خویشتن را که نوعیست از فنا نگاه دارند که
زایش تن پس عقب باشد و شخص از آن شخص پی رود و نوع باقی ماند
اما آب گوش از قوت ماده صفرا است و گرم و خشک و تلخ است و حکمت
آن بدو است تا هیچ چون سر آن تا باد سرد اندرو نفوذ نکند و حکمت گوی
خشکی و تلخی است که هیچ خزنده درو نیاید از آن و رغبت نکند بدانج
منفذ او گشاده است که طبقه ندارد و آب چشم از ماده سودا است

سرد و خشک و شور است رطوبت تا بیننده چشم را زیان ندارد و منفذ چشم
سرباز است و پلک پوشش اوست و پلک چشم و مژه پیش روشنایی چشم
ایستاده است و پلک دیده را مصقل می کند و بسیاری برهم می زند و مژه
هر چشم را نگه دارد تا بنظر دور و نزدیک هر چیزها را ای بیند که هر را مژه
نیست بینایی او ضعیفست و از دور چیزها باریک و کوچک نتواند دید
و آب بینی از زیادهٔ رطوبت دماغ است و سرد و نزولی طعم است تا بوییدنها را
دریابد و آب دهان از زیادهٔ خونست و رطوبت تر و خوش است تا مزهٔ
چیزها دریابد اما در هفت اندام دوازده منفذ است مر نفس
جسمانی را دو چشم دو گوش دو سوراخ بینی یک دهان دو سوراخ پستان
یک منفذ ناف دو عورت اما در باطن دوازده ماوای جسمانی است
مر دوازده قوای نفسانی را اول دماغ که بهتر مردمست و از جملهٔ حیوان
یا قوت اعضا حیوان همه از وست و آخورتر اوست و جملهٔ اعضا بدن
با او پیوسته است تا دماغ بسلامت باشد جملهٔ اعضا بسلامت بود و دماغ را
از جملهٔ اعضای رئیسه نهند و ماوای روح عاقله و ناطقه است و جایگاه
قوت خیال و قوة ذاکره است و جایگاه علم و حلم و حکمت و بیان و رای
و راستی و هشیاری و وفاست و هم جایگاه ضد این معانی است چون
جهل و کبر و دون همتی و بی شرمی و غفلت و ناراستی و ابلهی و رای ناصواب
و آنچ بدین ماند چون روح حسی متابع روح عاقله باشد همه نیکی
از روح عاقله لازم آید و اگر روح طبیعی و حسی قوی گردند و سر از خط
روح عاقله و نفسانی بکشند و روح عاقله را متابع خود گردانند معانی بد
و اضداد و خلاف آنچ یاد کردیم حاصل آید پس دماغ موضع و معدن فکرست

ومعدن

١٧٢

و معدن تدبیر است اما دل جایگاه روح حسی و حیوانیست و
و خانهٔ زندگانی و معدن شهوت است و آنچ گویند معدن فکرست خطاست
و جایگاه قناعت و دوستی و نیکیها و جایگاه جوانمردی و عفت است و جایگاه
ضد این معانیست از حرص و بخل و اسراف و حقد و حسد و طمع و آنچ بدین
ماند روح حسی و حیوانی چون متابع روح نما طبیعی بود و متابع قوت
شهوانی و غضبی بود ضد این نیکیها حاصل شود و جایگاه دل اندر سینه
در جانب چپ دبرده و حجاب اندرون و خون لطیف و نظیف ازو بچهار رگ
اصلی که مردگی بر دو شاخ می رود و باعالی و اسافل تن می رسد اما جگر
جایگاه روح نما طبیعی است که آنرا قوت طبیعی گویند و جگر معدن قوت غضبی است
و معدن دلیری و صبر و نگاه داشتن رازها و گریزی و بددلی و تهور و کینه داشتن
و آنچ بدین ماند و جگر خانهٔ خونست و آن دو نیاز وا از راه رگهای او خون بهمه
اعضا رونده است و از معدن دل اصلی است که هر یکی بسه شاخ می شود
اندر همه اعضا و نهاد جگر اندر تن در جانب راست است در زیر استخوانها
سینه اما سپرز خانهٔ سوداست و خون سیاه و سوخته اندرو گرد آید
و نهاد سپرز اندر تن بر جانب چپ است اندر زیر معده نهاده برابر جگر
اما زهره خانهٔ صفراست و خلطهای تیز اندرو گرد آید و نهاد او اندر
تن بر روی جگرست اما گردها خانهٔ نشاط است بر تهیگاه
نهاده زیر امعا اعور اما مثانه جای آب سوخته است که از جگر
و گرده بدو می رسد و او دو تاست از درون و بیرون و جایگاه او اندر تن
پیش زهارست اما شش خانهٔ بادست و پیش دل ایستاده است
میانهٔ سینه بر مثال بادبیزنی که دل را باد می زند تا حرارت غریزی

طبعی بر اعتدال باشد اما معده جای طعام و شراب است خانهٔ رطوبت
زیر پرده حجاب بر جانب چپ اما از معده فروتر روده‌ها ست
دوازده عدد و بعضی از دوازده را اثنی عشری خوانند و دقاق گویند و صایم
گویند و سه دیگر را امعاء رقاق گویند و سه دیگر را امعاء غلاظ خوانند و دو دیگر را
امعاء قولون گویند و یکی را امعاء مستقیم و معده و جملهٔ امعاء آلتی است و دندان
و ناخن نیز آلتی است و قضیب نیز آلتی است پشت باز بسته با نخاع و
عصب و او جای منی و خصیه نیز بود و آویزش دور از او بخته و زنان را
بجای خصیه رحم است و آن قوی که مردان را اندر خصیه است زنان را
اندر رحم است اما چهار اندام را از جمله اندامها اعضاء رئیسه خوانند
اول دماغ دوم دل سوم جگر چهارم خصیه اما در خصیه خلاف
کرده‌اند اخلاط را که در تن است چون صفرا و سودا و بلغم و خون مادهٔ تن
گویند پس چون ماده اندر تن زیادت و نقصان پذیرد حالها اندر تن پدید
آید اگر صفرا زیادت شود نشان او اندر بیداری آنست که روی
زرد گردد و طعم دهان تلخ شود و تشنگی غلبه کند و نبض تیز جهد و اندر
خواب چیزهای زرد بیند و آتش و روشنائیها و خوردنیها تیز مزه و
لباسهای زرد و آنچه بدین ماند از همه اندر خواب و بیداری نشان غلبهٔ صفرا باشد
اما اگر سودا زیادت شود نشان او اندر بیداری آنست که
رنگ روی سیاه گردد و پوست خشک شود و چیزها خشک آرزو کند و نبض
دیر جهد و اندر خواب چیزهای سیاه سهمناک بیند و تاریکیها و ویرانیها
و کوهها و بیابانها خشک و خوردنیها ترش مزه و شور بیند و جامهای کبود
و سیاه و آنچه بدین ماند همه علامت و غلبه زیادتی سودا باشد



اما اگر رطوبت زیادت شود دلیل او آنست که آب از دهان دویدن
گیرد بالوحت و تشنگی کم آید و کاهلی و فراموشی آرد و طعام بد گوارد و نبض
گران جهد و اندر خواب دریاها و رودها و بارانها بسیار بیند و آنچه بر رطوبت
دلیل کند همه از زیادتی رطوبت باشد و جامهای اسپید و خوردنیهای بی مزه
و آنچه بدین ماند اما اگر خون غلبه کند نشان او اندر بیداری آنست
که رنگ روی او سرخ باشد و سر گران گردد و اندام گرم شود و از بینی و اندام
خون آمدن گیرد و نبض تیز جهد و با قوت بود و اندر خواب چیزهای سرخ
بیند و نشاط و لهو و طرب و معاشرت و مجامعت و شراب خوردن
و آنچه بدین ماند همه دلیل زیادتی خون است و بباید دانستن که این
چهار خلط اندر چهار فصل قوت بیش گیرد هم در خواب و هم در بیداری
صفرا در تابستان و سودا در خزان و رطوبت در زمستان و خون در بهار
اما اندر تن این چهار خلط را این چهار وقت قوت بیش باشد خون را
از کودکی تا جوانی که بهار عمر است صفرا از جوانی تا کهلی که تابستان عمر است
سودا از کهلی تا پیری که خزان عمر است رطوبت را از پیری تا مرگ که
زمستان عمر است و این همه اندر تن صد و بیست سال باشد پس حالهای
بدن اندر چهار فصل عمر در خواب و بیداری بازین باید دانست و بازین باید
جست و بر آن حکم باید کرد با وفاق مختلف و حقیقت خواب و بیداری
پیران از دانسته‌اند و این معنی در تشریح بدن انسان جمله یاد کردیم تا کتاب
بی فایده طی نباشد والحمد لله حق حمده

فصل

اکنون لختی از علمها جزوی که بنیجه عالم کلیست یاد کنیم و کلی را بر جزوی
و جزوی را بر کلی استشهاد آریم و استدلال کنیم تا بر علم الهی نزدیکتر باشیم

اندر معرفت علم کلی وجزوی کن از تایید اللهی و نمود ار خواهم خردمند را
مر معانی لطیف و دقیق را که دریافته باشد و خود شناس گردد و موجد
خود از وجود عالم بر خود استدلال کند وبشناسد که غرض این منازل
و مراتب است که تایید گردد خردمند را که او کیست وعالم چیست و
وجود از بهر چیست وامدن او اندرین عالم از کجاست واز بهر چه است
وچه کاری باید کرد وبکجا بازی باید گشت تا حقیقت این همه مر ورا معلوم
گردد چنانک خدای عز وجل در قران مجید یاد می کند سنریهم آیاتنا فی
الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اکنون گوییم پس از آنک
حد جسم پیدا کردیم باول فصل که چون جسم عالم الکبیر از کل جسم کامل بود
عالم صغیر که انسانست و تمام تر مولود بست از موالید عالم صغیر نیز
موجود آمده است از کل جسم کامل تمام چنانک عالم کبیر بدو قسم بود
آباء وامهات جسم انسان نیز بدو قسم آمد جسد و راست وچنانک جسد
عالم الکبیر مرکب است از لطایف و کثایف جسم انسان نیز مرکب است
از روح لطیف و قالب کثیف وچنانک جسد عالم الکبیر منقسم است بهفت
سیاره جسم عالم سفلی نیز منقسم است بهفت اقلیم جسد انسان نیز
منقسم است بهفت اعضا وچنانک فلک بدوازده برج منقسم است منفرج
وقایم جسد انسان نیز بدوازده منفذ منقسم است منفرج وقایم
وچنانک جسد عالم کبیر بچهار طبع مرتب است جسد انسان نیز از چهار
خلط مرکب است وچنانک قوت عالم علوی از فلک میانه است یعنی
فلک آفتاب وجای قوت او از نقطه قرص آفتابست که نظر نفس کلی و
عنایت او از عالم غیب دایم بدو پیوسته است واز قرص افتاد اندر افلاک

وکل عالم انور منتشر می شود و همه اعالی واسافل عالم می رسد وچون
نقطه عالم سفلی که اندر میان خاکست که آن نقطه مرکز حقیقی وجزو
لایتجزی گویند که تکیه همه جزوهای خاکی بروست واثر عنایت
نفس کلی بدو پیوسته است واز دل عالم سفلی است که در میان
اوست وقابل عنایت عالم روح است پس عنایت نفس نما طبیعی
باجسام واجساد و همه ذاتها وتخمها وگیاها پیوسته است و
تخمها اندر تخم که اصل تخمست واز بیخ جزو لایتجزی است که بمحل
دلست اندر میان تخمها وحبوبها که قابل این عنایت نفس طبیعی
نماست تا آنکه که از نقطه راخلل افتد واز طریق حد اعتدال و
وجود عدل بیرون شود واز عنایت بواسطه افلاک وانجم بدو می رسد
وبواسطه طبایع اربعه از ایشان بدو می رسد وعنایت نفس
حسی حیوانی مرجمله حیوانات را مست که از عنایت بدل حیوان
پیوسته است از عالم روح حسی حیوانی بهر دلی که اندر چیزیست
از اعتدال خاصه اندر حد اعتدال انسانیت واو نفس ناطقه است
وعنایت نفس کلی ناطق اندرون نقطه دماغ است یعنی اندر میانه جای
مغز که نطق بدو وستست تا چون دماغ را خلل افتد نطق پریشان شود
واز ترتیب بیفتد واز معنی دور ماند وسخنان بی ترتیب و نامتناسب
گوید واگر دل را خلل افتد حیوة جسمانی باطل شود واگر روح طبیعی را
خلل افتد جسم را استسقا گیرد

فصل

اندر معرفت ارواح وقوتها او اندر اجسام کلی وجزوی اکنون
اندر معانی ارواح سخن مستوفی یاد کنیم انچ بما رسیده است از راه

شنوایی از عاقلان و از راه حاسهٔ بینایی از کتب و از راه خاطر از علم
و عقل بیابند اللهی برای آنک واجب است بر مولفان کتاب و مصنفان
معانی و بر سایر الفاظ و خداوندان دانش که ایشان بر دانایان دانش
راه دهند و بر ایشان از جمله تعلیم رسانند و از دادهٔ ایزد کار بر بجا زکات
و کم دانشان رحمت کنند و خلق را راستی نمایند و از ناراستی باز دارند
چنانک خدای تعالی فرموده است ان الله یأمر بالعدل والاحسان
وایتاء ذی القربی و در اول کتاب مجید فرموده و مما رزقناهم ینفقون
پس خردمند از اسخیا با معانی گفتن و اظهار علم و حکمت و تالیف کتب
کردن عوض از یابند تا نادانان دانا شوند و از ایشان مستفید و بهره ور دانشی
یا دانایان یافته باشند از خویشتن روحانی و لذتهای عقلانی بر درویشان
حمل و توانگران علم نفقه کنند بقربت انسانی تا بفرمان خدای تعالی
کار کرده باشند واذا حضر القسمة اولوا القربی والیتامی والمساکین
فارزقوهم منه و معنیش این بود که دگر گوید او اطعام فی یوم
ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة و در سورهٔ هل اتی
صریح تر ازین گوید ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما
واسیرا آخر آنکه طعامی که بر دوستی ذو الجلال دهند جز حکمت
و اسرار اللهی نبود و بر مستحقان حکمت بخشوده و زکات علم خود بداده
تا آنکه از مال ایشان چیزی نقصان نشود و باشد که زیادتی پذیرد زیرا که
نعمتها و میوهای روحانی را خاصیت اینست که چندانک بیش بخشی و بیش
خوری زیادت شود ما نفدت کلمات الله این بود و یرزق من یشاء
بغیر حساب روشن تر است پس بر حکم این مقدمه آنچ داده اند ما را



بر خویشاوندان از روحانی نفقه کنیم و بخل نکنیم ومن یبخل فانما یبخل
عن نفسه در وی گویند والله الغنی وانتم الفقراء

## فصل

اکنون گوییم باری سبحانه و تعالی جانرا که بتازی روح گویند و نفس
گویند بیافرید و او جوهریست لطیف نه چون لطف جسمانی و طبایع
بلک او در صفتها از صفات جسمانی و طبایع جدا نیست که بهیچ وجه از وجوه
و بهیچ معنی از معانی بجسم طبیعی نماند پس جوهر او بجوهر جسم نماند زیرا که
جوهر جسم کثیف است و جوهر روح لطیف بخلاف و بسیط آن بود
که یکتا بود و جزوی نپذیرد و جوهر جسم مرکب است از ماده و صورت
و او جزو پذیر و طبع پذیر است و ممکن است مر تجزی را اعنی جسم
جزو پذیر است و ممتنع است مر تجزیت را و روح جوهریست نهانی
که او را بحواس خمسه اندر نتوان یافت چنانک جسم را توان یافت زیرا که
جسم مشکل و ملون و مصور است اما روح مشکل و ملون نیست تا
او را بحس بینایی در توان یافت و مصور نیست تا او را بحس شنوایی
در توان یافت و مذوق نیست تا او را بحس چشایی در توان یافت و مشموم
نیست تا بحس شم او را در توان یافت بدانک جوهر جسم مزه کن و بوی کن
و درشت و نرم و گرم و سرد و خشک و تر و سایر و متحرک و روشن و تاریک است
و این همه صفات جسم است و روح از این همه معانی منزه و بریست و روح
جوهر زنده است بذات و زندگی دهنده است مر چیزها را چنانک
جسم زنده است نه بخود بلک بعرض و غیری و او جوهری مرده است
اما زندگی پذیرنده است بعرض از جوهر روح و جوهر روح زنده است
و فاعل حرکات و محرک متحرکان بطور ذاتی و حرکت جمله متحرکان از وست

چنانکه جسم جوهری ساکن است و پذیرای حرکت است بعوض از جوهر روح و روح مرکان صور جمله محسوسات و معقولاتست چنانکه جسم قابل صور و مرکان صورت پذیرفتست از علم و عقل و روح دانش پذیراست از عقل که برتر از وست و فایده دهنده است مر جسمانیات را که فرود اوست و جسم فایده پذیراست و قابل فواید روح است بر وفق مراد روح و روح متکلفست یعنی بسیار شونده بی نهایت و بی عدد چنانکه جسم را بر کثرت نهایت است و عدد و روح داناست بقوت که دانش از قوت بفعل آرد اندر مکان و زمان و این که صفت او بود در جسم جاهلست و جسم نه جاهل و نه عالم بلکه جوهریست مامور امر روح و معین اندر تحصیل علم و روح فاعل است بطبع و جسم آلت فعل اوست و روح آراسته است مر قبول کمال خود را و کمال او علمست و عمل و عقل و حکمت و این که بوی اورا از عالم غیب بعالم شهادت طبع اوست و ساختن این آلتها یعنی جسم و جسمانی و صفتها او جمله برای تحصیل علم و حکمت است و این رنج و مشقت او درین عالم غریب بقهر و ستم نه باختیار برای تحصیل علم و عمل و رسیدن بکمال علم و حکمت و عقل و معبود خود و وجود اشیا شناختن که از کمال اوست و او طالب این کمالست و آراسته و مستعد است مر قبول کمال خود را چنانکه جسم آراسته است مر قبول فعلها روح را و روح باقیست بقاء همیشگی از آنکه زندگی او ذاتیست و جوهری و هیچ او چیزها دیگر را زنده دارد بطریق اولی که او زنده بود بزندگی جوهری نه عرضی و هیچ چیزی را بقا دهد او را بقا باشد بخود یعنی جوهری نه چنانکه جسم را زندگی عرضیست و او زندگی پذیرفتست اما زندگی او را دوام و بقا نیست

زیراکه

زیراکه بقاء او عرضیست یعنی بروح و روح قادرست بر اظهار آثار خود اندر عالم جسمانی زیراکه روح را بظهور آثار توان شناختن اندر عالم جسم که با و اثرها آراسته و پیراسته پیداست و بدین معنی از ترکیب و ترتیب و جمال و کمال و بها و ضیا و کلام و نطق و علم و حکمت و شنوایی و بینایی و بویایی و جنبایی و فعلها محکم و صنعتها غریب و عجایب و لطیف و ظریف این جا هر یکی بر اظهار قدرت و مستی او گواه است و با اظهار این آثار وجود او پیداست

جان پادشهست تا نداری خوارش | در عالم تن کلو ببین آثارش
رونق دو جهان باقیست بجوی آزارش | مهمان عزیزست گرامی دارش

اما جسم بفضل این معانی نیست و او را ازین معانی بهره نیست و ذات جسم را ازین هیچ نیست بلکه جسم بجوهر خود ظاهرست و روح جوهریست ابداعی و صورت گر اشخاص حیوانست و صورتگر نباتاتست و او همتر صورتیست از صور تمام عقل فعال زیراکه وجود او عین آن جوهر مر جسم را زنده کند و زنده دارد ابداعی است و این قوت تمام از جمله از باری تعالی یافته است در خود و وجود پس چون صورت جمله اشیا اندر جوهر او بوقت وجود او مبدع شده است که جمله صورت گر همه اشخاص حیوان و نبات و جمله مصنوعات است و چون عقل فعال که اول مبدعیست از ابداع مبدع حق تعالی و تقدس و جمله صور تمام علم و حکمت و عقول و نفوس و جسمانی و روحانی و او ابد و او اخر اندر و بدو باز آمده است چنانکه و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و عنده ام الکتاب و کل شیء احصیناه فی امام مبین او ست و همیایی او در ذات نفس

۱۷۶

موجود شده است پس هر آینه نفس انسانی آیینه ایست و صورتی از
صورتهاء عقل فعال و نیکوتر صورتیست از صورها و همانا که اشارت عیسی علیه السلام
بدوست که ان الله خلق آدم علی صورة الرحمن و دیگر فرموده ما خلق الله
شیئاً اشبه به من آدم و قرآن موافق این معنی گوید و علم آدم الاسماء کلها و
لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و همچنانکه صورت و هیکل آدمی که
اندر صورت جسم دیده می شود نیکوتر صورتیست چنانکه حق تعالی
می گوید و صورکم فاحسن صورکم و صورت جان او که جان صورتهاست
بهتر صورتیست از آنکه دار عقل فعال علت اولی مبدع اول پس معلوم شد
که جوهر روح جوهر لطیف است و بسیط و قایم بخود است بذات و
جوهری زنده است و مبتنه و متحرکست بحرکت مطلق ذاتی و مکان
صور اشیاء محسوس و معقولست و جوهری متلاشی نهایت است
و داناست بقوت و عالم و فاعل است بطبع و طالب کمال خودست
و فایده پذیرنده است از پیر خود قل الروح من امر ربی مضمون
اینست اکنون بدانکه نفس جزوی یعنی روح انسانی که اجزاء اشخاص
انسان نظری دارد از عالم غیب باشارت گوییم که او از آنجا آمده است
که هیچ مرکب را آنجا راه نیست و از عالم مکان و مکان گیر نیست که او جزو
نفس کلیست و نتیجه اوست و بار درخت عالم کبیرست و مقصود آفرینش است
و معلول آخرست از علت اولی که امرست و او از عالم روح است که آنجا
سطح جسمانی نیست زیرا که بیرون فلک اعظم است و بیرون از حرکت و
سکون است نه بمکان بیرون فلک اعظم بیرون نیست چنانکه حجت گوید
نیست چیزی دیده نه نیز بیرون زین فلک ٭ کی کجا آید کزین گنبذ برون صحرا استی

دایره



وآینده از حواشی عالم علوی بر راه نقطه افق با اجرام سیاره از
خاصه جرم آفتاب که چشمه روشنی ارواح است و دل عالم علوی است
فلا اقسم بمواقع النجوم یعنی بمظاهر ارواح است مواقع نجوم تا آخر
گوید و انه لقسم لو تعلمون عظیم ازین شریف تر سوگند چه بود و از
راه او آینده است بمرکز عالم سفلی که در جوهر خاکست و نقطه
وتد الارض است که همه اجزاء عالم جسمانی را تکیه بروست و از فوق
آنجا منشور و مسافر است منزل بمنزل و باز بعالم خود رونده است از راه
موالید نبات و حیوان و معدن تا بشخص انسان رسد بعلم و عقل و امر
که تمامی انسانیست و کمال او بدین معنی است تا بکمال خود رسد و نقصان
از ذات خود زایل کند و شایسته عبادت و قربت مبدع گردد و بمقر
و مستقر خود باز رسد که آنجا از و مسافر شده است و خطاب قلنا
اهبطوا منها جمیعا که بر آسمان از چنین جای متوجه شده است معاینه
کرده اند و اندر سفر افتاده و بنقطه خاک بر سفری کرده و خلقکم
من تراب معاینه کرده و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین
برخوانده و منزل بمنزل برتر می شود و از مرتبه فروتر بمرتبه
برتر می رود چه مرتبها جسمانی چه مرتبها روحانی

## فصل

اما بباید دانستن که در آفرینش اول که امر ابداع گویند نفس بر سه قسم
افتاده است یکی را نفس نباتی و نامیه گویند و آن قوتیست که اندر نباتهاست
که بدان قوت درخت و گیاه بروید و ببالد و بکمال رسد و تمام گردد و آن
قوت را سه فعل است یکی غذا دادن دوم پروردن و بالیدن سوم
تخم دادن تا چیزها را از وی زایش بود اولین را غاذیه گویند دوم را

نامیه سوم را قوة مولده پس قوة غذا دهنده مر جسم را غذا دهد
چون غذا بجسم رسد بپیوندد کیرد و مانند وی شود و اندر جسم کار کند
و اندر وی کسترده شود و آنچه از جسم متحلل شده باشد و پالوده کشته
بجای آن بایستد و قوة کیرد جسم از قوة و از غذا به اما قوة نامیه
مر بیشه مر جسم را پرورش و فزایش دهد و اندر درازا و پهنا و ژرفا
براندازه آفرینش جسم بوی تمام شود بی تفاوتی که واجب وی تمام کند
اما قوة مولده چنانچه تخم و غذا از طبایع و پرورش بیجز از جسم
دیگر پیوند کند پس قوة غذا دهنده همه عمر کار کند هرچند که بآخر
عاجز شود و پریشان بر شد از کردن پالودن و غذا کم تواند داد ازین
از بهر آنکه قوة قابله کم شده است اما قوة نامیه تا حدی رسد که
فعل کند چون چیز بحد کمال خود رسید و پخته شد و تمام از کار
باستد اما قوة مولده بآخر خواهد رسید بمقدار قوة
به برمان ان که قوة تولید در کار آید و از قوتها را که یاد کردیم اندر
نبات و اشجار از قوة را یا روح نما کویند پرسامد و آن قوة را در تن
مردم روح طبعی کویند و قرارکاه او اندر جگر باشد و آن قوت از
جگر براه رکها بهمه اعضا بدن پراکنده شود پس قوة فعلی را قوت
کنایی خوانند یعنی از قوة که بدان جانور بجنبد و کار کند و این قوت
مر جانور را بر دو کونه باشد یا بامید منفعت جنبد تا کار کند
یا از بیم مضرت اما از حرکت که بامید منفعت جنبد آنرا شهوانی
کویند و آن قوت اندر دل خیزد زیرا که دل خانه شهوت نفس است و از حرکت که
از بیم مضرت باشد آنرا قوة غضبی کویند و آن از جگر خیزد از بهر آنکه



جگر خانه غضب و حمیت است پس نفس حیوانی چون بشهوت جنبد
چیزی بر انکیزد و چون بمضرت جنبد از چیزی کریزد پس قوت جنبانند را
خواست باید و خواست آن بایست خیزد پس بایست آنرا رسیدن باشد بچیزی
یا رهایش یافتن از چیزی و این بدو معنی باشد یکی آنکه بدان سازکاری حیوان
بود و آنرا بدست آرد و حاضر کند دوم آنکه ناسازکاری تن آن بود و بدان
دفع کند تا از وی بکریزد و مر دد و حیوانرا و مر حیوانرا غلبه غضب از ضعیفی
قوت شهوانی بود چون قوت شهوانی بقوت شود و مستولی کردد خشم را
بنشاند یعنی خشم آنجا سنما کرا اهمیت نکند و چون قوت غضبی مستولی کردد
شهوت را بنشاند پس قوت شهوانی و غضبی هر دو فرمان برند قوة محرکه را
یعنی جنبانند را و این قوة محرکه را مقر و مراد دلست و اندر تن حیوان از راه
شریانها بهمه تن بپراکند چنانکه در باب تن یاد کردیم اما اندر باطن مر
نفسها را قوتها بسیار است علی حده که مر چیزها را باندازه اندر توان یافت
چنانکه تا از یک کار فارغ نشود بدیکری نتواند پرداخت چون فکر و اراده
و تمییز و تصور و تخیل و ذکر و حفظ و غیر آن و هر قوتی را خاصیتی دیگر
و هر یک کار خود کنند و مر نفس را حس ظاهر و حس باطن هست و او را
وهمی و فکری هست اما پنج قوت هست در باطن برمثال پنج حواس ظاهر
اول خاطر و وهم دوم قوت مصوره و متخیله سوم قوت مفکره و مدبره
چهارم قوت حافظه و ثابته پنجم قوت ذاکره و ناطقه اما قوت
وهم از درون بمنزلت قوت حس است از بیرون و فرق میان حس و وهم
آنست که مر حس را فعل در بیداری مردم باشد و وهم را هم در بیداری
مردم و هم در خواب باشد و حس مر ظاهر را دریابد و وهم مر غایب را

ووهم نیز روحش است

و وهم مر حیوانات بی نطق را بمنزلت عقل
مردمست پس ضعیف تر اثری از آثار عقل وهم است و اندر وهم خطا بیش
از حس افتد پس حرکات مردم بفکرتست و حرکات قصدی حیوانات را
بوهمست و اندر وهمست جز طلب غذا یا در طلب جفت یا گریختن
از دشمن اما پنج حواس ظاهر را حس مشترک خوانند و پنج حواس
باطن را حس مفرد خوانند و قوتها باطن را مقر و مبدا دماغست
و از راه عصبها همه تدبیر اکنند پس مر این آلت مر حیوانات را قوت
باطن نبودی از چیزها که یکبار مضرت یافتی دیگر باره نترسیدی
و نگریختی و از چیزی که از او منفعت یافتی بار دیگر مر او را نجستی و بخواستی
پس خود بحکم توهم نتوان دانست اما قسم سوم از نفس که
یا روح انسانی گویند او را بنود و قوتست یکی قوت عمل کردن
که او را کتابی گویند دوم قوت مدرکه که این قوت اندر باطن
خوانند همچنانکه حیوان بی نطق را که یاد کردیم اما قوت عملی
مردم را که این قوت کتابی گویند او با آرزو مردم کوشنده است
و آرزو مردم بنیکی و صواب و منافع و خیر کوشد و همه با خلاق حمیده
گراید اما عمل انسانی را حاجت از قوت حیوانی باوی بود و این
روح انسانی را دو روی هست یکی آنکه قوت کتابی بدو پیوسته است
و این روی که سوی مصالح این جهانی دارد پس قوتها حسی که
ظاهرست مشترکست میان نفس حیوانی و نفس انسانی از
رنگ و بوی و مزه و شکل او از بسودن نرمی و درشتی و غلظ
اندرین معنی که اندر حس ظاهرست و مشترکست میان مردم

وتفاوتست

١٧٩

وتفاوتست اندر قوتها ظاهر مر حیوانات را با یکدیگر و با مردم نیز چنانکه
اندر باب جسم یاد کردیم پس حس مشترک آنست که این پنج حواس نتیجه اوست
و از وی شکافد و از بیرون مر محسوسات را بیابد پس او مشترکست میان
ظاهر و باطن و مشترکست میان حیوان ناطق و غیر ناطق اما مردم را
از وی درون قوة مصوره عظیم ترست و قوت مصوره آنست که
مر صورتها را نیز وی بخود گیرد و آن صورت نگاه دارد تا پس از آنکه چیز
محسوس از پیش حس برخیزد آن صورت از ماده بخود گرفته باشد چنانکه
اگر شیری بیند هر آینه آن صورت او بخود گرفته بود تا وقتی دیگر که او را ببیند
بشناسد و شک نیست که اندر حیوان چنین قوتی هست که صورت از ماده جدا
کند و بخود گیرد تا وقت حاجت مر او را بشناسد اما قوتی دیگر هست مر
نفس انسانی را که اندر مردم هست بلکه مردم خود اوست و آن قوت وهم است
و این قوة نیز عظیم است و او آنست که در محسوسات چیزها را نا محسوس
بیند چنانکه کسی بقوت مصوره صورت شیری گرفته باشد از راه حس
ظاهر پس دشمنی او وهم ببیند و گفتیم که وهم مر حیوانات بی نطق را چون
عقلست مر مردم را اما قوت دیگر متخیله است و این قوت متخیله آنست
که صورتها مصوره را با یکدیگر پیوند دهد و یا از یکدیگر جدا کند دوام در آنکه
صورت خیال از اوست باز آنکه مردم را بخیال در بیم کند و این قوت نیز سخت
عظیم است و پیشه کار گشت نیز ترکیب و تفصیل و مانند آوردن چیزها را مر هم
بکرد خیال دیگر از دل طبع و این فعل وی است و کار وی عجب تر و قوی ترست
آنهمه آنکه چیزها نابوده تخیل کند بیند از عدد و مقدار که خواهد از هیولی
و گفتیم که این قوة اندر موخر دماغست و هر چه متخیله تخیل کند بسکل بقوة حافظه

تسلیم

خیانت کردم ... بصورت خیال کند ... مردم را بخیال در بیم کند

ونیسل نام کردم

۲۶/۱

سپارد که بهم در پس دماغست و این قوت مر نفس را از درون بجای کاتبست
و قوت حافظ بر مثال دفتر ولکن روحانی نه جسمانی و کار او نه با آلت است
و باید که اثری که از حس پذیرفته باشد همیشه کار خودی کند که اندر تمامت همه
وقت و در خواب کار بهتر کند و قوی تر که اندر بیداری اما قوت دیگر
مر نفس را قوت حفظ است و این قوت حفظ خزانه وهم است چنانک
مصوره خزانه حس مشترکست پس یک حاکم حس است و یک حاکم وهم است
پس همچنانک حس حاکم محسوسات ظاهرست وهم حاکم محسوسات باطن است
چنانک گفتیم احسانی کرده است و از جای بجای بر کرد اند چون اوراق کتاب
و طی جامه و غیر آنک بری کرد اند و چیزی که او را باید بیابد بوقتی که کم شود از
وهم از قوت حافظه بیابد زیرا که حافظ از صورت پذیرفته است همانچ
قوت خیال از صورتها بتخیل بر کرد اند و ازین بدان بر رود و از آن باز بر آید
تا از صورت پیش آید که از معنی با وی پیوند دارد و او اندر یابد و بیاد آرد
پس خزانه حفظ استوار کند مر آنرا که صورت اند بخیال افتد آن
معنیش یاد آید که از حس پذیرفته باشد و گفتیم قوت حافظه که در موخر
دماغست بر مثال دفتریست روحانی که مرج قوت متخیله بر و نویسند او
مر آنرا نگاه دارد چون صورتها بسیار شود بخود نتواند گرفت مگر شکراد
از قوت ذاکره اما قوة ذاکره مر نفس را بر مثال محدثی و مذکریست
از اندرون که وی خواند و نفس می شنود و این قوة ذاکره قوتیست که ذوق نگاه دارد
و سخن موزون را داند چنانک اگر کسی خفته باشد و بمیانجی قوتها دیگر این کس سخنی
که گوید بر باز راست موزون بقوت ذاکره چنانک هیچ غلط نکند مگر که ناگاه از ذوق
کم شود مرا گر نه تربیت قوة ذاکره بودی کسی که آیت قرآن یا یک بیت شعر

موزون بر شنوانستی خواند اما قوت دیگر فکرتست و این قوة مفکره
قوتی عظیم است و از آنست که چون قوت متخیله صورتی را از قوت مصوره
در پذیرد سبک آنرا بر قوت مفکره عرض کند تا قوت مفکره اندر و
تفکر کند و نفس تمیز کند تا خیر از شر و خطا از صواب باز داند و منفعت
از مضرت فرق کند و بداند که معنی از صورت چیست و چه کار را شاید
و او را چه باید کرد چون قوت مفکره اندر و تفکر کرد بقوت حافظ سپارد تا بوقت
حاجت پیش آرد

فصل

اکنون بدانک اول قوت مر نفس
انسانی را خاطرست که جنبش او از قوت عقل باشد پس چون جنبش خاطر را
مدد او برتر افتد و نفس مر آن خاطر را مستقر شود نام او وهم گردد و چون وهم را
مدد او برتر افتد نام او حافظه شود و چون حافظه را مدد او برتر افتد نطق گردد
پس این جمله قوت نفس مدبره است از عقل و قوت مدبره هوا بنه عقل راست
پس شریف ترین قوتها عاقله قوت مدبره است و همه قوتها دیگر در تحت
تصرف اوست پس حس مشترک را و مصوره را قابل و حافظ گویند و قوت متخیله را
مرکب امور گویند که او هم ترکیب کند صورها را و هم ترکیب کند معانی را پس
باضافت با مر معنی نام مر نفس را متبدل می شود اما قوت محرکه
آلت نفس است برای جاسوسی و اخبار از بیرون و حواس باطن آلت
نفس است از جهت جستجوی و طلب معنی از درون و قوت خاطر آلت
نفس است که بیند علم را از عالم عقل و قوت وهم آلت است مر قبول خاطر را
و معانی دیدن را آلت وی صورت حسی و دریافت نیکی و بدی را و قوت
مصوره آلت است مر قبول صورت اشیا را و نیکی و بدی را نگاه داشتن باز نماید
آزموده و قوت متخیله نفس را آلت است مر پیوستن و جدا کردن صورتها را

۱۸۰

و آوردن اضداد و انداد را و ترکیب و تفصیل را و قوت حافظه آن است
که یاد داشت آنچه ذکر یاد آید باز یاد داشت و قوت متذکره آن است
که دریافت چیزها را از ماهیت و کیفیت و کمیت و قوت مفکره
آن است که اندیشه کردن حقیقت چیزها را و انجام و آغاز کارها را
و قوت ناطقه آن است که بنماید سخن را از اندرون و قوت ذاکره
آن است که داند سخن را هم از درون و هم از بیرون و عقل آن است
که تمییز را از اندرون و خاطر آن است که جنبش معنی را از درون
پس این همه قوتها از جسمانی و روحانی آن است که روح مدبره انسانی را
که از روح طبیعی و روح حیوانی برتر است و روح طبیعی و روح حیوانی
او را بمثابه بندگان و خادمان اند و روح مدبره انسانی جزوی نفس کلی است
چنانکه جسم کلی است و روح حیوانی و طبیعی پیش کار از وی اند تا روح
طبیعی بدن را غذای دهد وی پرورد و فضول را از بدن بیرون کند
تا تن پاک و آراسته و با صحت و آبادان باشد و بفساد نینجامد زیرا که
زیرا که روح حیوانی تن را زنده دارد و متحرک از بهر روح مدبره انسانی را
و روح طبیعی تن پاک دارد و آبادان با قوت از برای روح حیوانی و این
هر دو بمثابه خادم اند که اگر بدن چنین پاک و با صحت و آبادان و آراسته نباشد
زندگی و حرکت زندگی را نشاید و اگر تن زنده و با صحت نباشد روح مدبره
انسانی را نشاید و او را بکار نیاید زیرا که نفس مدبره انسانی که اندر همه
درستی تن و زنده را استعمال کند و بدو چیزها اندریابد و از هر یک
علم گیرد پس اگر نه طبیعت بودی نه جسم بودی و اگر نه جسم بودی نه روح
طبیعی و اگر نه روح طبیعی بودی نه روح حیوانی و اگر نه روح حیوانی بودی





نه روح مدبره انسانی بودی مثال این چنانکه خردمند نگاه کند اندر طبایع
مفردات از گرمی و سردی و تری و خشکی و ببصیرت خرد درنگرد خرد
داند که این ترکیب از این مفردات فعلی نیاید هر آینه مرکبی لازم آید بحکم
عقل که مفردات را مرکب کند و تفصیل آرد و این مرکب هر آینه بخلاف او باشد
پس این معنی بدین جایگاه جز طبیعت کلی نباشد که مر این مفردات را ترکیب
دهد و هیولی را بصورت آرد از برای آن معنی که درو باشد و چون خردمند
اندر طبایع نگاه کند یعنی در آتش و هوا و آب و خاک هر چهار را صورت جسمانی
مواتی بیند بی زندگی و مر ایشان را فزاینده و بالنده و زاینده نبیند
و بمخالطت و ممازجت و مجاورت ایشان اندر خاک انواع نبات
بیند اندر هر موضعی بر رسته و پدید آینده داند که این معنی را فاعلی دیگر است
که او بخلاف این طبایع است که این طبایع را برین صورتها مختلف الاشکال و
مختلف الالوان و مختلف المعانی پدید آورده است و بخلاف این طبایع است
که اگر این معنی در طبایع بودی هیچ یک از سنگ ریزه و ریگ و هیچ جزوی از خاک
بی نبات نبودی بلکه یکبارگی همه نبات بودی زاینده و بالنده و فزاینده
همچنانکه دانها و تخمها و بیخها است که وجود اصل ایشان اندر عالم طبایع مثل
ایشان واجب و ممکن نیست پس حقیقت گشت مر خردمند را که این معنی
که در نبات است هر آینه چیزی دیگر است بخلاف طبایع که طبایع را آن
معنی و آن قوت نیست پس این معنی را بدان جایگاه روح نما خواند
یعنی روح فزاینده و بالنده خردمند آن نگاه کرد اندر نبات اشجار
ایشان را فزاینده و بالنده دید و مر ایشان را اندر عالم در وقت حصاد
دانها و تخمها دید و بیخها در خاک و آب استوار کرده و نمای فوق

ایشان در عالم حیوان پس بنوا و ساز دیدند بانواع که مر دستنبها را بزیر
خود اندر آورده بودند و غذا ساخته و بر آن مستولی گشته و طبایع مر
روح نمای خویش را از وی قوت گرفته بخلاف نبات و نیز حیوان را
معنی دیگر دیدند زیادت اندر اشجار و نبات و طبایع که نبود از گوش
شنوا و چشم بینا و بینی بویا و دهان چشا و عضو بسا و بدن و
جز این از آن معنیهای که اندر نبات و اشجار نبود دانستند که
اینجا فاعلی دیگر هست بخلاف آن فاعلان که اگر این معنی اندر نبات
بودی مر نباتی بذات خویش هر آینه حیوان بودی با چشمها گشاده
و دونده بر روی زمین و عالم خاک و زنده در عالم آب و باد پس درست شد
که اینجا بحقیقت معنی دیگر هست بخلاف آنچ اندر طبایع و نبات است
که مثل ایشان در عالم آن وجود نیست پس چون خردمند نگاه کرد
در عالم از جمله حیوان یک حیوان دید بخلاف حیوانات دیگر که موی
و ریش داشت سر در بالا راست ایستاده و اندر و معنیهای دید
از نطق و صفت دیگر و چیزها که اندر حیوانات دیگر نیست و این جمله را
که زبر او هست از حیوان و نطق و نبات و طبایع جمله را قهر می‌کرد بدید
دانست بضرورت که اینجا معنی دیگر هست که آن اندر فرود او نیست و این را
نیز فاعلی دیگر هست برتر از همه فاعلان که اگر در حیوانات دیگر بودی
هر آینه ایشان نیز ناطق بودندی و بقوت ارادت کار کردندی
پس درست شد که اینجا معنی دیگر هست هر آینه پس این معنی را در اشخاص
انسان روح ناطقه گفتند چون خردمند نگاه کرد اندر عالم از اشخاص انسان
برتر چیزی نیافت گفت مقصود از این جمله اشخاص این شخص است و او

علت



علت این همه علتهاست پس چون شخص انسان نگاه کرد مر یک را حالها مختلف بود یکی را
بی‌دید و یکی ولی و یکی امیر یکی عالم یکی جاهل دانست که اینجا نیز معنی دیگر هست که از معنی
اندر هر شخصی تفاوت افتاده است که اگر آن معنی اندر اشخاص انسانی بی‌تفاوت
بودی در همه عالم پادشاه و بی‌نیاز بودندی پس از آن معنی را روح عاقله مدبره
گفتند پس گفتند زندگی نباتی بزندگی نفس حیوانی نماند و زندگی نفس حیوانی
بزندگی نفس ناطقه نماند و زندگی نفس ناطقه بزندگی نفس عاقله مدبره نماند
و مر یک را عالمی اند که از عالم برتر خود خبر ندارند و نفس مدبره انسانی از هر چه زیر اوست
خبر دارد پس از قوتها مدبره عاقله نفس انسانی شریفتر و برتر گوارتر و حواس مر او را
بمحل جاسوسان و صاحب خبران و خادمانند تا احوال از ایشان طلب کنند و بوی
می‌رسانند تا وی حکمی کند بحکومت عقل و باشارت عقل و باختیار و قوت محرکه را ادراک
می‌آید پس از قوتها عقل قوت فکری شریفتر است و قوت فکری از دیگر قوتها شریفتر
زیرا که قوت تخیل و قوت حافظه مر قوت فکری را بمحل خادمانند تا آنکی معانی حسی را
فراید برد و بروی عرض کنند و دیگری چون نفس مدبره مفکره عاقله اندر چیزی
داوری کرده باشد بمیانجی عقل بقوت حافظه سپارد تا وی نگاه دارد و در وقت
حاجت پیش آرد پس واجب کردی که عقل مر این مدبره را و مفکره را خواندندی
که او بدین نام اولیتر از جمله قوتهاء نفسانی و این معنی است که خردمند از گوید
که او بر طبع خداوند نیست پس منزلت عقل اندر تن چون پادشاست اندر مملکت
که نظام و صلاح و ترتیب از وی بود چون جمله قوای بترتیب کارها اوست هر آینه که
خود بمنزلت کند جمله احوال تن و نفس بر نظام بود اما گفتیم روح انسانی را
دو قوتست یکی قوت گنانی دوم قوت عملی یعنی قوت اندر یافت و این
قوت اندر یافت از دو گونه بود یکی اندر یافت نظری دوم اندر یافت عملی

اسالند یافت نظری چنان بود که بدانند بصیرت عقل و بدین منزه ذهن که
خدای یکی هست و دریافت علمی چنان بود که بدانند که ظلم نباید کرد این یکی
وان دیگری بیرون آوردن کردار پس این علمی باشند هم جزوی باشند و هم کلی و ایج
نظری باشند هم کلی باشند و جزوی پس هر چه یافتیم و دریابیم بقوت عقل
دریابیم که بحسب صورت ایشان مجردی کنیم از ماده حس چنانکه صورت مردم را
از درازا و پهنا و لون و طبیعت که از ماده پذیرفته است و حس آلت و آیینه
صورتها جسمانیست ولیکن صور نتوان ذکر کرد و صور نتوان پذیرفت
و نتوان اندر یافت پس صورت اندر خیال مصوره است آمیخته با کمیت و کیفیت محدود
با خلاف اجزا پس صورت خیالی هم با آلت جسمانی بود و هم روحانی بدانچه همه را
اندر جای صورت جسمانی که بمقدم دماغ است جای خیال آنجاست و هرگاه که
مقدم دماغ را خللی افتد صورت خیالی همه باطل شود و فرق میان صورت خیال و
میان صورت جسمانی آنست که چون صورت از حس غایب شود و قوت حس
از وی زایل گردد صورت از محسوس اندر خیال بماند پس صورت حسی را
ماده جسمانی بکار باید و صورت خیالی را ماده جسمانی بکار نباید فاما صورت
مجردی ماده بخود گیرد ا... قوت اندر یافت معنی مردم راست چنانکه
معنی مردم اندر مردم که او را آن ماده جسم مردم که محسوس است جدا نتوان
کرد و جزوی با وی نتوان داشت و درازی و کوتاهی و پیری و جوانی بشرط
وی نیست و ما بوهم این معنی مردم را دریابیم بجمله با تفصیل پس قوت وهم
مر معنی مردم را توهم نتواند کرد پس جمله معانی کلی که بود قوت وهم مر آنرا
از ماده اندر تواند یافت و تصدیقهای کلی نیز همچنین باشند بلکه معنیهای شخصی
اندر تواند یافت پس این قوت که مردم بوی اندر یابد معنیهای کلی را مجرد او

صورت مردم

برون

١٨٣

بیرون از وهم است پس قوت وهم چیزها مجهول که معلوم تواند کرد بعلت فکر
و حد اوسط تواند کرد پس خاصیت معنی مردم تصور و تصدیق کلیات است
و استنباط کردن مجهولات از معلومات و صناعات این همه بدل قوت
نفس است و آن نفس مدبره انسانی است و قوت وهم را طاقت نیست که خود را
توهم کند زیراکه فعل عقل با آلت جسمانی نیست پس اگر ممکن بودی قوت وهم را که
خود را در وهم کردی میان موی او و دریافت او آلتی دیگر بایستی تا بدان آلت مر
خود را دریافتی چنانکه چشم مر همه چیزها را بدین ندریابد مگر خود را
زیراکه میان دیدن و دیده آلتی دیگر نیست تا دیده مر خود را بمیانجی او ببیند
پس اگر دیده خواهد که خود را بحس ظاهر ببیند آیینه مصقل بباید و هوا
روشن تا چشم بمیانجی هوا و نور مر خود را در آیینه مصقل بعکس ببیند
پس بدین سبب مردم اندر یافت خود را اندر نیابد و خود نفس مردم نیز
از بن قبل از غایت نزدیکی در نیابد پس نفس مردان خود را جز بصیرت
عقل اندر نیابد بدانچه عقل مر نفس را بمحل آیینه است که صورت مستی خود را
جز اندر ذات او نتواند دید پس نفس مردم مر جوهریست که از عالم روحانی
بر جوهر جسم پدید آمده است از صنع الهی و پذیرنده و دریابنده علم
و معنی است و از صنع الهی درین عالم پدید آمده است تا بر جمله معانی
و صور حسی مطلع شود و روحانیات که بمیانجی حس تصور کند و بمیانجی
هیولی مر معقولات را ادراک کند بدین اداتی که یافته است آنگاه
از محسوسات و مصورات جسمانی دست باز دارد و مفرد شود و بعالم روح
باز گردد اگر بجز از بن تدبیر و صنع باز گرده شده است و ساخته آمده است
از افلاک و انجم و طبایع و موالید نفس انسانی بطریقی از بن سهل تر بعلم

و عالم عقل را بیافتن مر کون مبدع قدیم حق و صانع حکیم مطلق مر این عالم متشکل
ملون محسوس را در وجود بیاوردی. و اگر صانع این جوهر داشتی که این معنی
مر نفس را بجز از این روی و بجز از این صنع و بجز از این تدریس و ترتیب و تعلیم
بوجهی دیگر بتحصیل علم رسیدی هر اینه از معنی مر نفس را واجب کردی. و آن
طریق که اسهل تر و آسان تر بودی و کم آلت تر مر نفس را بدان راه نمودی و بدان
مطلع کردی نه زیرا که خردمند کاری که بآسانی و کم رنجی و کم زیان تمام شود
بر آید باز نسفلد و دشوار طلب نکند و طلب همه خلایق بر جستن همه کارها
آسان تر و بی رنج تر در رستی این قول گواه است بلکه ظاهر است در صفات مردم
خاص در شناختن دوات و قلم و کاغذ که نفس مردم معانی را از غایبان
جز طریق نطق و عبارت و صوت که از کتابی دیگر است اندر راه زبان که
اشکال از کلام بر صحیفه همی نگاشته شود از نفس حاضر که قریب المکان است
و آن معانی از سمع بسمع همی رسد و نفس اینرا ادراک کند بمراد ادراک علم مر نفس را
یا از قول باشد یا از علم قول حاضر اینرا و علم غایبان اینرا پس احتیاج با آلت
و ادات و عجز از سریع ادراک معنی از جانب نفس است نه از جانب مبدع
ملک فوق قابل بشر از این نیست پس نفس مردم طاقت قبول علم و معانی ندارد
جز برین وجه که یاد کردیم از آلت و ادات و مکان و زمان **فصل**
اما خرد که بتازی عقل گویند حد و حقیقت او گفته اند که او جوهریست بسیط
یعنی یکتا مرکب نیست زیرا که خرد پذیر نیست و جوهریست روشن که
وجود همه نورها از وست و دریابنده همه حقایق اشیا روحانی و جسمانی
یا مر چه او گوید چیز را که از چیز چنانست ممکن نیست که نه چنانست و
نه چنان باشد محکم نفس است و عالم بذات خود است بی واسطه



و آینهٔ نفس است و آلت تمییز نفس است که بوی جدا تواند کرد میان بد
و نیکی فرق تواند کرد که از دو چیز کدام نیکوتر است و از دو چیز کدام بدتر است
پس نفس بقوت او تواند شناختن خود را و همه اشیا را و در ذات خود بقوت
او داند مر همه اشیا را معقول و محسوس بدانچ عقل مر نفس را بمحل
خصوصیت مر ترا و بمحل آینه است مر صور جسمانی و روحانی را
و صور کلیات و روحانیات در ذات اوست پس عقل مبدعی است از
ابداع مبدع حق تعالی و تقدس پس همه اشیا را از کثایف و لطایف
مبدع اول سبحانه و تعالی اندر ذات عقل کل یکدفعه تخم کشته است
و در وجود آمده اما بحد قوت نه بحد فعل و تمامی مقصود آفریدگار
در وجود عقل یک امر حاصل آمده است پس گفتند عقل کل فعل خاص
مبدع است بی میانجی و واسطه و هر چه وجود عقل بی میانجی و واسطه
عقل است و گفتند که عقل همیشه متحرک است بشکر مبدع خود اما
نه بحرکت زمانی و مکانی بلکه بحرکت شوقی و امری از امر که با وجود او
معا معا است پس گفتند امر کلیست پس وجود عقل از امر بمحل دوم است
پس وجود نفس بمیانجی عقل و امر بمحل سه است پس وجود طبیعت
بمیانجی امر و عقل و نفس بمحل چهارست آنگاه گفتند یکی و دو و سه
و چهار ده باشد و این تمامی آفرینش ابداعی هست که تلک عشرة کاملة
پس گفتند که چون عقل از امر بمنزلت دوم بود عقل اندرین اشخاص عالم
انسانی بدو مرتبت ایستاد یکی عقل غریزی دوم عقل مکتسب و چون
نفس بمحل سه بود در سلسله ابداع در اشخاص نیز بر سه مرتبت ایستاد
یکی نفس نباتی دوم نفس حیوانی سوم نفس انسانی و چون طبیعت

بمحل چهار بود در اشخاص عالم وحیوانات بر چهار مرتبت ابتدا
چون گرمی وسردی وتری وخشکی در عالم ودر حیوان چون صفرا
وسودا وبلغم وخون پس مرتبت یک اینجا رسید ومرتبت دو عقل
ومرتبت سه نفس ومرتبت چهار طبیعت تلک عشرة کاملة
وچون این مقدمه دانسته شد بباید دانست که از عقل را که بابداع
آفریده شده است قوتی او در عالم ودر مردم عقل فعال گویند که
بتابش او چیزهای محسوس ومعقول را دریابد از راه بصر ونفس
ناطقه بتابش عقل فعال پیوند او تمام شود خاصه آنگاه که از بدان
شخص خلاص یابد زیرا اگرچه شخص مر نفس را یاری دهنده است
درین عالم باول اما بآخر بازدارنده است از مراد بر مثال ستوری
یا باول راه برنده است مر راکب خود را ورساننده است بمقصد ومنزل
وباز بآخر اگر برنشست او مر او را غایت همین ستور یا سبب بوده است
مر رسانیدن او را بمنزل هم او بعینه بازدارنده شود مر راکب خود را
از رسانیدن بمقصود ومقصد پس تن مر نفس را آلتی است که رساننده
اول بمقصود وبازدارنده است آخر زمقصود پس عقل فعال در دو عالم
مر نفس را علت ومقوم است ومبقی وقیمست ونفس قابل است مر قوة
او را بآلت وکمال وخوشی عقل پیداست ونفس گویا بطبع مر لذات
وفواید عقل را ساخته است نه بآلت وروشن گشته است خردمند را
یا هیچ خوشی خوشتر از معانی معقول نیست وظاهر شده است
مر دانایان وزیرکان را که بمعانی محسوسات چندان
لذت ندارد که بمعانی معقولات بلکه محسوسات را بر معقولات



بیاری تواند کرد وحلاوت تمام محسوسات مر جاهلان ستور طبع سباع سیرت
بهیمه عادت راست وحلاوت معقولات مر خواص ملک طبع روحانی عادت مردم
سیرت راست پس چون نفس بدرجه رسیده باشد بقوت عقل که مر چیزهای محسوس
ومعقول را ادراک تواند کردن بکمالات خود رسیده باشد همچنانکه کار او بی آلت
تمام شود چنانکه استاد خردمند یا ملکه مروج دانسته است مر او را معلوم کند یا کتابی
باید که مروج باشد وببایدش ازانکه او بدانش رسیده بود بکتاب یا باستاد مر چند
یا کتاب یا استاد دانسته نشود اما شاگردی که بواسطه کتاب یا باستاد
بدانش رسیده باشد بعد ازین مر دو معنی کتاب او را بکار نیاید پس اگر ایشانرا
باوی تعلقی باشد از سر نیاز که او از ایشان این مر دو معنی مر او را از کار بازدارد
پس چون نفس بکمال خود رسیده باشد واز قالب جدا شود حلاوت ولذت وسعادت
او بی اندازه باشد ولیکن باز پس همانا تن بازدارنده است مر نفس را از فعل خاص او
چنانکه خشم از شهوت وشهوت از خشم وحس ظاهر از حس باطن پس بباید
دانستن که نفس اندر تن بسته تا تن او را مشغول کند اما چون نفس را با تن شوق
نظر بود وبر آن حکم کند والف گیرد هر چند از وی بشود از شوق او را
بازدارنده بود از سوی بالا واز دریافتن ورسیدن بسعادت ولذت کلی پس از تن
تن مر نفس را جاودانه نماند اما نقصانی که از نجا ورا تن بر نفس پدید گشته است
چون بخل وبدگفتن وکبر وطمع وشهوت وحرص وخشم وجهل وظلم ومانند این جمله
بر وی جاودانه بماند همچنانکه **فصل** اندر خواب مردم اما خواب که
بتازی نوم گویند حقیقت او دست بازداشتن نفس حسی حیوانیست مر حواس
ظاهر را وآلت جسمانی را بطبع یا باختیار در حال صحت از بهر آسایش وآرامش

حواس یا از برای مشغول شدن فعل باطن را یا نفس حسی حیوانی باز گردد از ظا
تن سوی باطن تن تا آلت باطن را بصلاح آرد یا طعام باقی را هضم کند و حواس و اعضا
دهد پس نفس چون ذو فنون بود و مبصرانه تن را و لا تصرف اندازه است
قوتها بسیار پس از جمله قوت نفس یکی حواس است چنانک قوة او بینایی
و خفتن هر اینه زنده است بفعل ولیکن حواس ظاهر از کار خود باز ایستاده
و بی کار شده از علتی و بیماری که بتن رسیده باشد یا برو عارض شده باشد پس
نفس حیوانی بر از طبیعت که بود چنانکه است که حیوان را خواب طبیعی است
و از تمامی بماند مرد مست اندر علم الطبیعة و غایت خواب از تری دماغ است
سرد شدن او که چون دماغ بغایت سرد شود و تر گردد از فعلها طبیعت که بدماغ
رسیده باشد دماغ را حد اعتدال در گذرد و دماغ تبش دل قبول نکند پس
سردی و تری تن باز گردد و حرارت دل که بدماغ میرفت بتن باز گردد اما خواب
غلبه کند و ازین سبب خفته را شرح بتن باید که بیدار آید در خواب کار طبیعت
بیش رود یا در بیداری و خواب یا باختیار باشد یا از گشتن طبیعت باشد اطلاع حال
یا از رنج فکرت نفس باشد پس هر اینه خوابی که باختیار باشد شایسته و ستوده
بود و آنچ از فکرت و مطالعت کتب و مناظره و تکرار باشد خاصه که ذکر و نطق را
باز دارد و قوة مفکره را باز دارد تا حواس کرانه گردد و کند شود و این از برای
صلاح بدن قوتها او باز باشد [illegible] و آنچ بر عقب رنج سخت واجب گردد که چون
رنج بسیار بتن رسد حرارت غریزی را از تن بیرون کند بحرکت بسیار پس نفس
جوینده آسایش و آرامش گردد تا بدان آرامش و آسایش حرارت غریزی بجای
خود باز آید از ماده طبیعت پس قوت حسی بدین سبب بباطن باز گردد





ویاری دهد مر طبیعت را بصلاح باز آوردن تن هرچه سخت تر تا او
اعنی طبیعت بزداید و آراسته گرداند حواس را و قوی گرداند قوة جاذبه
و ماسکه و هاضمه و دافعه را چون این قوتها تمام گردد و بجای خود باز آید
از خواب بیدار گردد همه قوتها آسوده شده باز نفس مرو را در کار دارد
بر مثال مردی که ستوری را براه رفتن و برنشستن و راندن برنجاند و او را
آسایش دهد و علف دهد تا بحال خود باز آید آنگاه باز در کار آید پس
هرگاه بسیار خسپد علت تری برو غالب شود و غفلت و کاهلی برو
مستولی گردد و اندامهاش سست شود و گونه روبش [illegible] شود و معده
ضعیف شود و رنجهاء بسیار واجب کند که مرد را لازم آید از اندازه
خواب باندازه باشد و بحد اعتدال طعام را هضم کند و قوة طعام خورده را
باندامها قسمت کند و هر یکی را بجایگاه خود برساند و بادها بدان از تن براند
و تن را قوی گرداند و دماغ را تر کند باندازه بی مضرت و خواب خوش آرد و
هر خوابی که بیند راست بود تا ویل و تعبیر واجب کند

## فصل

در خواب دیدن مردم که آنرا بتازی رؤیا گویند حقیقت آن بکار داشتن
نفس مفکره است مر قوة فکری را بی آلت حواس و آنچ از قوة مصوره
دوری افتاده باشد و این معنی مر اینه فعل نفس است و از طبع او نیست که
هرچ بوقت بیداری از راه قوة مصوره در ذات نفس افتد نفس مر آنرا
لازم گیرد و دوری تفکر کند در خواب پس خواب دیدن هر اینه فعل
نفس است و بحقیقت خبر کردن نفس کلیست از راه قوت خیال مر نفس جزوی را
آنچ بوی خواهد رسید از نیک و بد و حوادث زمان بگردش افلاک آنچ تقدیر
عزیز علیم بود یعنی آنچ بر تن مستولی شده باشد از راه طبیعت از صحت و علت

بمبانی حواس و مادهٔ جسمانی از قوة این فعل و فوق مردمی مر
فعلی که کند باز درون و بیرون از نفسانی و طبیعی که آلت و توسط
ادات جسمانی نتواند کرد که موضوع وی است و ازین معنی را فوق
الهی گویند بدان معنی که از عالم غیب صادر شده باشد مجرد از ماده
از فوق که رسیده است از کلیات و جزویات آفرینش و از آثار
ربوبیت و الوهیت است و هرچند که همه مکونات را ازین فوق
بهره هست اما انسان را بهره زیادتست زیرا که انسان را قابل تر است
ازین معنی را زیرا که مردم مقصود آفرینش است پنج گروه را از نوع
انسان عنایت زیادتی ترست اول انبیارا علیهم السلام دوم
اولیارا سوم حکمارا چهارم علمارا پنجم امرارا که نتایج منفعت
عالم باقی و فانی بدین پنج گروه بازبسته است مر خلق را و صلاح نفس
انسانی و صلاح نفس انسانی از نفس خود بحاصل است و صلاح نفوس
جمله خلایق از ایشان بحاصل

## فصل

در بیداری که آنرا
بتازی یقظه گویند حقیقت بیدار داشتن نفس حسی است مر
حواس ظاهر را و آلت جسمانی باختیار از برای مصالح معیشت را
و طلب کردن غذا و طعام برای حیوة تا روح طبیعی در عالم طبیعت
بقا یابد و مستعد شود مر قبول فعلها نفس را یعنی نفس ناطقهٔ مدبره
چنانکه خواب دست باز داشتن نفس حسیست مر حواس ظاهر را
و آلت جسمانی را بطبع و اختیار در حال صحت از برای آرامش
و آسایش حواس را و بصلاح آوردن معانی باطن را و هضم طعام را
چنانکه در فصل خواب یاد کرده آمد هر آینه بیداری بضد خوابست

چنانکه

چنانکه زندگانی بضد مرگست

## فصل

در حقیقت زندگانی زندگانی بکار داشتن نفس است مر
جسد را و آلت جسمانی را از برای تحصیل علم و معانی و دور کردن
نقص از ذات خود و مبدع خود را شناختن و مرگاه که این معانی را
بحاصل کند بعالم غیب باز گردد آنجایگاه که از وی آمده است.
پس آمدن نفس درین عالم بقهر و امر است و بازگشتن هم بامر است
و مرگ دست باز داشتن نفس است بقهر و امر مر جسد را از برای
بکار نا آمدن جسد مر نفس را پس چنانکه خواب و بیداری
شایسته و بایسته است مر کمال انسان را و مرگ از دیگر
اولیتر است پس حکما گفتند زیرا که حقیقت زندگانی بیرون
آمدن نفس است از حد قوة بحد فعل و حقیقت مرگ باز گشتن
نفس است از حد فعل بحد قوة و این مرد و معنی از موجبات
نفس است و یک از دیگری اولیتر است پس حکما گفتند بیدار
بحقیقت آنکس است که بعلم از جهل و بعمل از کسل و بفعل از قوة
بیدار شده است و زنده بحق آنکس است که بمعرفت آفریدگار
خود زندگانی یافته است و بشکر و محبت مبدع خود متحرکست
حرکتی نه زمانی نه مکانی بلکه حرکت شوقی این بود قوتها
جزوی و کلی در معرفت انسان که اشرف موالید عالم کون و
فساد است که یاد کردیم اکنون سبب نزول نفس درین عالم بیان
کنیم و مر منزلی را شرح دهیم مرتبه بمرتبه آفرینش چه
علمی و چه حالی تا اجتماع دی با عالم جسمانی را از راه صورت

توان گذشت وعلمهاء علوی وروحانی را از راه علم ومجاهدت توان دانست
چنانک شرح سر کلی داده آید وعلت سر کل منزل پدید کرده شود بقولهما اموجز
چنانک خردمندان را تشکیک نبود

**فصل**

بدان اسعدک الله
که موالید عالم سه است معادن ونبات وحیوان چنانک یاد کردیم وشرح وتفصیل
هریک بدادیم وگفتیم که وجود نفس درین عالم بر سه مرتبه است اول کلی نفس نامی دوم
نفس حیوانی سوم نفس ناطقه که غرض از وجود عالم بکمال رسیدن نفس ناطقه است
وان بعلم وعملست چنانک در باب نفس یاد کردیم که نفس ناطقه نتیجه نفس کلی است
وچنانک نفس کلی فاعل جسم کلیست نفس جزوی نیز فاعل جسم جزویست
واین معنی بحکومت عقل وشهادت آفرینش درست شده است که چون در عالم
بناهاء جزوی موجود نیست الا بوجود نفس جزوی پس حقیقت شد که بنای
کلی ووضع کلی جز بفعل نفس کلی موجود نباشد وباری تعالی مبدع وموجد
کلیات وجزویات نیست بامر مطلق پس اثر نفس کلی اندرون جسم عالم آینده است
از راه نقطه فلک اعظم واز فلک اعظم آینده است بفلک ثوابت واز انجا بکواکب سیارات
واز انجا بمرکز عالم که برابر نقطه وتد الارض است یعنی از جزوی که او را جزو
لایتجزی گویند ونقطه عالم گویند واصل عالم گویند وقلب عالم گویند این معنی
دراز جز بخاک هزار سال موثر باشد همه عالم را روی بدان خاک بود پس از هزار سال
جزوی منتقل گردد وجزوی دیگر از خاک بجای او بایستد ومرکز عالم گردد
وبار عالم الا هزار سال بروی گردش بود وهمچنین همی گردد تا همه ذرات عالم این
فضل وعدل بیابند پس عالم فنا پذیرد واین قوت نفس کلیست که پیوسته است
بدان نقطه واز آن نقطه باز گردنده است وآینده از راه نبات وحیوان
چنانک از ذی سوقا تیر او فرا آینده است بر نقطه افق وحواشی عالم براه افلاک

ونجوم



ونجوم بمرکز عالم پس چون از قوت بمرکز رسید واز مرکز باز گردد بحواشی عالم
از راه موالید نخست بقوت نباتی پیوندد که ان روح نما گویند یعنی روح بالنده
وفزاینده خلقکم من تراب از قول مبدع حق سبحانه وتعالی با این معنی است
واول منزلیست نفس انسانی را که از راه براید ومسافر وار قوی نباتی را مقر و
وطن سازد بدل روی سوی مرکز عالم دارد باشارت سجده وان بیخ نباتهاست و
از قوت که بمیانه بیخ وشاخست باشارت قعود وان آن تنه نبات برروی زمین
پیدا است که بتوان دید بر مثال قیام وقیاسست وان نتوان دید ودر زیر خاکست
بمثال رکوع است واغاز حرکت او بمرکز سفلی ونقطه عالی بر مثال تکبیرست وبهره
او باخر بر مثال تسلیم است پس اول تکبیرست واخر تسلیم واین قول حق است
بحکومت عقل وشهادت آفرینش که مرکز دروغ نگوید ومحتاج ترکیب نباشد چنانک
ما ظاهر کردیم بتاییدات ایزدی وقوت عقلی وکشف کردیم مرین سر عظیم را
وحکمت لطیف را که پیش از ما هیچ کس این معانی کشف نکرده است وبر خاطر
هیچ خردمند ظاهر نشده است ودر هیچ کتاب مسطور نیست وخردمند را
درین علم که کشف کردیم براو بهد ثواب آخرت گشایش بسیار است ونفس نامیه
که بحل رکوع دارد باین فعل که کند وطاعتی که کند از تکبیر وقیام ورکوع
وسجود وتشهد وتسلیم که ارکان نماز است وتعرض قربت جوید وکمال طلبد
وکمال وی انست که از عالم نبات بعالم حیوان رسد واگر هیچ درین عالم نباتی بماند
ضایع شود مرانیه وبطبیعت باز گردد وبصورت دوزخ این صورت که بوده است
مستحال شود وراه او دورتر شود واین معنی است که دانایان وخردمندان ازو نهی
کرده اند چیزها را که روح نامی بدو پیوسته است از ضایع کردن وخوار داشتن
که از دلیل خواری ودوری از نفس باشد که او نیز خوار ودور نهاد پس هر نفسی

یا در دانه و تخمی و بیخی محبوس گشته است بصورتی از صور نمای ابداعی
در عالم پدید آمده است چون بنده است مر عالم حیوانی را پس هر حیوانی
که از آن بخورد صورت آن حیوان و طبیعت آن حیوان گیرد از سباع و بهایم
و طیور و انسان و غیرهم و از این معنی است که انبیا علیهم السلام و اولیا و حکما
و علما رضوان الله علیهم مر خود را بیمار انگیختگان و مر طبیبان داده‌اند و
فرموده تا روزی نزدیک کمال خود رسد و بصورتی بد باز نگردد و راه بر ایشان
دراز نشود و زود بمقصود رسند والله

باب

در مرتبت حیوان که علامت حرف ی دارد اما منزل دوم
پدید آمدن منزل نفس در عالم حیوانست که او بدرجه از نبات برترست
و نمای نبات بمنزل حیوان رسیده است و چون چیزی بنمای چیزی
پدید آید خورش و پرورش او هم از آن چیز بود پس مر این نفس حیوانی را
بنمای نفس نباتی در عالم پدید آمده است لاجرم نبات جمله سبب
پرورش او گشته است و طعمه او شده بمثال فرزند عزیز که غذا او از شیر
مادر باشد پس وجود او از آن نطفه است بیرون گشته از عالم خاک
چنانکه حالت آن یاد کرده آمده است در کتاب عزیز ولقد خلقنا الانسان
من سلالة من طین الآیة منزل اول نباتست منزل دوم حیوان پس انسان
یکچند بصورت نباتی بوده است درین عالم و یکچند بصورت حیوانی
و همچنین در انواع صورت نبات و حیوان گردنده و نتواند نفس که از
حصار آنچه یافته است بیرون آید و هر نفسی که شریفترست و با معنی‌تر
و کم آزارتر و با منفعت‌تر از نبات و حیوان او بنفس انسانی نزدیکترست
و صورت انسانی یک صورتست از جمله صور حیوانی و هر حیوانی را

آن صورت را داد است

صفتی و خلقی دیگرست چنانکه هر نباتی را طبعی دیگرست و انسان را صفتی و
طبعی دیگرست که در مقابلست مر همه صفتها حیوان را که او چون متابعت کند
هوا را از صفت که در آن منزل بوده در آن محل بماند پس چون از این صورت انسانی
بیرون شود در آن مقام بایستد که در آن صورت و بر آن صفت زیسته باشد
مثال چنانک کسی در شیری ایستاده است سیرت شیری بزرگ منشی
و برتری و قهرست و حیوان کشتن و خوردن و با هیچ حیوان الفت کردن
و بیشه و بیابان وطن خود ساختن و بر حیوانات پادشاهی و سلطنت
طلب کردن و همه را از خود برمانیدن و بر قوت و شجاعت خود اعتماد
کردن و از خصم نا اندیشیدن یا چون روبه کربزی کردن و محتالی و چاپلوسی
و مراعات بدروغ نمودن و از طعمه دیگران خوردن و حیوانات زبر خود
مقهور کردن و از زبردست بگریختن و چون خوک پیشه کردن یا چون
گوسفند حیوان و عاجز شدن و خود را مقهور همه حیوانات داشتن
و طعمه همه جانوران بودن و پیوسته خوردن و شهوت راندن یا چون
عقاب از بن و نان ربودن و دمن طلب کردن و امثال خود را بخابیدن
یا کشتن و خوردن یا چون کرکس بالا کردن و مردار خوردن و املت یا چون ماهی
با سنجوان قناعت کردن و جز این آنچه در حیوانات است یافته شود
پس نفس انسانی باید که جمله حیوانات را مطالعت کند و آنچه اخلاق حمیده است
از ایشان اثر از صورت مردی جای دهد و در ذات نفس نقش کند و آنچه
ذمیمه است از صفات ایشان از ذات خود دور کند تا سزای صورت مردی
باشد و در خورد و بایسته نفس کلی شود در عالم غیب بعلم و عمل و قول و فعل
و اظهار حکمت که کمال نفس انسانیست و بحد اوسط مر همه چیزها را نگاه داشتن

۱۸۹

وخشوع و تواضع
چنانکه دلیری و شجاعت بر مخالفان دین و جود و سخاوت بر اهل دین أَذِلَّةٍ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ از قول حق سبحانه و تعالی گواه هست
و حرص در کارهای آخرت و قناعت در کارهای دنیا و طمع در حاصل کردن
کمال خود و بخیل بودن بر هوای خویش و شهوت ناراندن و بازنشاندن شهوت
خود را از آن چیزی که نه ملک نیست و خشم راندن بر کسانی که پای اهل دین بیوفت
نمنند بهوای خود و قهر کردن هوای خود و هوای دیگران و حقد نا داشتن بر اهل
دین بنیکیها که اهل دین را دیده شود مگر از بهر تحصیل علم فخر آوردن و
جاه دنیا و بر کوفتن دنیا از راه علم و این همه اخلاق حمیده است باید که
در ذات خود بجد فضل و کرم نگاه کند چون همه در و بود و در دیگران نبود
بچشم شفقت و مرحمت نگرد عامه را و همچ اخلاق حمیده است دوست
دارد و از اخلاق ذمیمه بجد عدل واجب داند خاص یعنی کرم و فضل و
جود و سخاوت و حلم و تواضع و خشوع و رأفت و رحمت و قناعت و
حرازین بر خلق علم دارد اما قهر و شجاعت و تشدید و امساک و حرص
و شهوت و خشم بر خلق خاص داند بوقتی که عدل واجب شود و اگر تواند عدل
بفضل بدل کند فضل اولیتر از عدل تا منزل صفات انسانی را حاصل کرده بود
و منزل صفات حیوانی را از پس پشت گذاشته بود که اخلاق منزل
حیوانی اینست که یاد کردیم و چون سالک طریق الهی که صراط مستقیم است
بدین مقام رسد باید که بجاه و مال و غرور و قبول فریفته نشود و زود
بحال خود بازگردد و تامل کند که از کجا آمده است و کجا رسیده است
بزمان دراز و بیابانها بسیار بباید که بار بس افتاده بازماند سالک باید که
رحلت کند و بمنزل دیگر پیوندد و از منزل را این مطالعه کند و از آنجا برگذرد

کیومرث - وشمگیر

۱۹۰

و از منزل هوالید بر تو منزل خاکیست والسلام

## باب

در منزل خاک که علامت ح دارد اما منزل سوم نفس انسانی را از عالم خاک است
و کره خاکی کلی جسمی شکلست که او را طول و عرض و عمق است یعنی درازا و پهنا و ژرفا
که صفت جسمست و از جمله را ابعاد گویند و همه ساری در جسم باید بدین طریق نظر
کنند که خاک جوهری کوانست و تیره و ملون بالون بسیار و در طبع سرد و خشک است
و طبیعیان در اجسام بدین طریق نظر کنند که جوهر بسیط جزو پذیر و اجزا او بر هم
افتاده و این دلیلست بر حدوث او و او بفعل طبیعت کلی چنان افتاده است و
متکلمان در جوهرها بدین وجه نظر کردند که جوهر بسیط که کرده امر مبدع است
و بمیانجی و قدرت او سبحانه و تعالی این صفتها یافته است از سستی و کمیت و کیفیت
و نیست کردن هم بقدرت اوست و اهل شریعت در خبر بدین وجه گویند که خاک
جوهر بسیط مرکب از ماده و صورت و صورت و ماده از بعض یافته است
و این ترتیب اشکال و قوت مر قبول معانی را از بعض پذیرفته است و اهل
حکمت و فلاسفه در اشیا بدین طریق نظر کنند و جوهر خاک را شش جهت است
زیر و زبر و پیش و پس و چپ و راست و گویند جوهر خاک شش روی دارد بر مثال
کعبتین ساکن که او را جنبش نباشد الا بحرکت محرک و خاک مرکب است از سردی
و خشکی که بسیط است و او را سوراخهاست که در آن سوراخها آب و هوا در شده

| | |
|---|---|
| و ساحت زمین | چند منست و ربعی از زمین آبادانست |
| بدانکه مقدار | چندین از مشرق تا مغرب و از طول خواسته |
| و در پهنا | چندین و آبادانست از خط استوا تا عرض شصت و شش |

درجه نه بیش و نه کم و در بین میانه شهرهاست آبادان و کوه و بیابان و جمله را اقالیم
خوانند و بر خط استوا روز و شب یکسان باشند همیشه که بیفزاید و نکاهد و از خط

استوا الا از سوی جنوب جز دریا نیست و از خط استوا از سوی شمال جز خشکی
نیست و از سوی جنوب انوا(؟) زمین بحر خوانند و آنجا مردم نتوانند بود از غایت
گرما و از عرض شصت و شش درجه از سوی شمال مردم نتوانند بود از غایت سرما
و غرض ما اندرین کتاب شرح این معانی نیست آنچه گفتیم از آن ناگزیر باشد بباید دانستن
پس گفتیم خاک منزل سوم است مر نفس را از جمله نوزده منزل پس خاک سرد و خشک است
و موکل نیز سرد و خشک است بطبع خاک و شکل او اسباب(؟) دارد تاریک و تنگ است پس
بخل و حسد و دون همتی و بیچارگی و غمخوارگی و طمع و تنگ دلی این جمله از نتایج
خاکست و این اخلاق ذمیمه است اما تواضع و فروتنی و حفظ و امانت و حلم
و آهستگی و تأنی و آرامش بجای آوردن و قابل معانی بودن و مانند این اخلاق هم
از نتایج اوست و از اخلاق حمیده است و از سبب آنها نسبت اینها(؟) پس باید که خردمند
این معانی را بر نفس خود عرضه دهد و آنچه حمیده بود بر گیرد و آنچه ذمیمه است بگذارد
و از آن دور شود که صفات شیطانیست و غرض نفس کلی است از وجود انسان
تا آنچه او را شایسته است از نیکی و پاکی از این طبایع جدا کند پس بپرورد نفسهای جزوی را
ناطقه عاقله تسمیت(؟) کند و آنچه شایسته او نیست در عالم طبیعت بگذارد لیمیز الله
الخبیث من الطیب و نفس کل نفوس جزوی را نیکان و پاکان را بعالم عقل باز گرداند
الیه یصعد الکلم الطیب این معنی بود ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
هم در روح و ریحان دیگر است و هر یکی باندازه قبول لطایف و رنج خویش بمحل
و مرتبت رسند باب در مرتبت آب که علامت حرف
ر دارد اما مرتبت چهارم از منازل نفس انسانی جوهر آبست که او گرد کره
زمین است و با جوهر خاک باهم یک کره گشته است حکما گفتند جوهر آب سرد
و تر است و بطبع ثقیل و گرانست(؟) بمنزل خود یعنی بالای خاک زیرا که از خاک سبکتر است

ولطیف

طبع مادی(؟) دارد جایگیر(؟) خاک ... آیست(؟)

و لطیف تر و خواهر خاکست و جفت هواست اما آب عرض کننده است
یعنی همه نشوند(؟) در خاکست بحکم خواهری و هر گاه که آب در تجویف
آورد هوا را از وی دور کند و جای وی بگیرد و جوهر آب را بعضی
کره است و او را دویست همه مثلث و متساوی الاضلاع و این
شکل بدایره نزدیکست و کره مانند تر و جوهری بسیط است و لینی
دارد و نفور(؟) خود گراینده است و دون همت است و کاهلی و غفلت
و فراموشی نتایج اوست و این اخلاق ذمیمه است و آهستگی و خشنودی
و حلم و تواضع و رحمت هم از نتایج اوست و این اخلاق حمیده است
و نفس نطقی جوهریست ساده و پذیرا صفات متضاد پس بپیوند
با طبیعت آب و مجاورت و متابعت او این اخلاق را وجود نماید نفس طبیعی
بگیرد پس اگر متابعت اخلاق ذمیمه کند هر یکی او را قیدی گردد و در این
منزل او را باز دارد و شایسته برتر نگردد و بکل خویش باز نتواند
گشت پس باید که متابعت اخلاق حمیده کند و بعلم و عمل خویش خود را
از منزل فروتر بمنزل برتر رساند و بدین منزل نیز در نماند و بزودی
راه دور نگرداند و باز پس نیفتد والسلم باب
در مرتبت باد که علامت حرف ز دارد اما منزل پنجم از مرتبه
حروف بسم الله مرتبت بادست که از هوا متحرکست و سایل است
بر دو حواشی(؟) عالم و فلک او را بگرد کره آب و خاک میگرداند وی بساود
و هوا آتش است بقوت که چون حرکت عظیم یابد آتش گردد بفعل
و جوهریست گرم و تر که روی در آب دارد از فرو سو و یک روی
در آتش دارد از بر سو و گویند هوا را طبع نیست غیر این سه که خه(؟)

۱۹۱

بلکه جوهریست حایل میان آب و آتش تری از آب می‌ستاند و گرمی از
آتش و هوا نیز ا د را آتش است و خفت خاکست و طبع تری دارد و جوهری
سبکست و از آب لطیف‌ترست و گویند او جوهریست کروی و مشاکل
از طریق تشبیه و او را مثل زده است همه مثلث شوند بر بتو دیگر و قطب
مانند ظرف هلیله و این جوهریست بسیط و سلطنتی دارد و مایه شهوت
و حرص است و گرم و نرم است و طبع خون دارد و لجاج و داوری و تیزی
خوی اوست و این همه اخلاق ذمیمه است اما عطا و سخاوت و باریک‌بینی
و لطیفی و ظریفی و سازکاری و عشق و دوستی هم از نتایج اوست و این
اخلاق حمیده است و گفتیم نفس نطقی قابل متضادست و منابع هوا
و این خوی‌ها را قبول کند اگر اخلاق ذمیمه را متابعت کند از حرص
و شهوت و بسیار گویی و داوری و لجاج این همه بکلی بند و غل گردد
و نتواند که ازین منزل برگذرد و برتر شود و اگر ازین صفت بر نگردد
و بدان صفت بمیرد بصورت خسیسی باز گردد و در آن روزگار دراز بماند
و رنج بیند و بعالم خویش باز نتواند رسید و او بفعل خود سزاوار عدل شده
باشد پس باید که اخلاق حمیده شود تا شایسته نعمت و بزرگی گردد
و تا از عالم سفلی و علوی برگذرد والله اعلم

## باب

در مرتبت آتش که علامت حرف [illegible] دارد اما منزل ششم از جمله
منازل نفس که از مرکز عالم سفلی بر آید منزل آتش است و جوهر او
برتر از جواهر ایشانست و او آتش صرفست و او را لون نیست و او را
کره اثیر خوانند که گرد کره باد درآمده است و حواشی عالم فرو گرفته و
آتش جوهریست مسلط بر فروز خویش و مایه خشم و کینه است

و قهر و ستیزه انگی دارد و دلیری و بی‌باکی نتایج اوست دزدی و فساد
و بی‌رحمی این اخلاق ذمیمه است شجاعت و مردانگی و کم‌آزاری و تواضع
اخلاق حمیده است و جوهر نفس ناطقه صفت‌پذیرست از جواهر طبیعت
و این اخلاق و طبایع که گویند که از صفت ترکیب افتاده است نتایج در ابداع
نفس کلی این اخلاق مرکوزست و نفس کلی را با طبیعت کلی کار نیست و وجود
نفس کلی سبب طبیعت کلیست و اگر نفس کل را با او کاری نبودی که
مراد خود را از وی حاصل کردی طبیعت کلی در وجود نیامدی پس ترکیب
کرد از انواع ترکیبات ایستاده است چون تعلق ایستادگی بر نفس کردن
جوب را بازو را با اخ قابلیت دارد بعضی نورانی و بعضی ظلمانی بعضی گران
و بعضی سبک بعضی متحرک و بعضی ساکن بعضی نه روشن نه تاریک بعضی نه گران
نه سبک اما نورانی انجم و ظلمانی چون خاک گران سنگ چون آب و خاک
سبک چون هوا و آتش نه تاریک نه روشن نه گران نه سبک چون افلاک
متحرک چون عالیات ساکن چون سافلات پس چون این همه را با یکدیگر
امتزاج و ترکیب افتاد چنانک قوت نفس از عالم خویش بمرکز عالم رسیده است
و از مرکز بر هر شخصی از معادن و نبات و حیوان براندازه قبول آثار
نفس پیدا آمده است آثار طبیعت کلی نیز بر هر جزوی از اجزاء عالم
موکل ایستاده است و حوالت روح طبیعی بعالم طبیعت است و حوالت
روح ناطقه عاقله بعالم روح حسی بمیانجی است میان روح طبیعی و روح
عاقله ناطقه روح طبیعی عاقله را بخود استدعا کند از راه ماکولات
و مشروبات و روح حسی از راه شهوت و لذت و ملبوسات هرچ روح
حسی بران فتنه است عاقله را بخود می‌خواند اگر عاقله ناطقه این دو روح را

اعنی اماره و لوامه را مطاوعت کنند و منقاد عقل نباشند و از مفتون و مغرور
گردند و میل از بیداری آرند در عالم طبیعت غرق شوند و در دایرة السوء محسوسات
فرو روند و بر طبیعت باز گردند پس از مرگ در تنگنای روح طبیعی و حیوانی بمانند
و این دو روح که روح را یدبرند و روح ناطقه عاقله هر نفس حیوانی را استعلای کنند
و از بر سو بخودی خوانند از راه نطق و علم و حکمت و همه انبیا و اولیا و حکما و علما
قدس الله ارواحهم هر نفوس خلایق را همین استعلای کنند چه بتنصیص چه بتلویح
چه باشکارا چه بستر چه باشارت چه بعبارت چه از راه تهدید چه از راه تخویف
چه از راه وعده چه از راه وعید چه از راه امثال چه از راه حقیقت و عبرت آن
تا هر که بعضی را انتباهی افتد و رغبت نماید سوی بالا و چون روح حسی جسمانی
ملازمت عقلی کرا باید و بر آن مداومت نماید و دل از محسوسات بر دارد و متاع غرور
بفروشد علم از بیش دور کنند و از عالم صورت بر گذرد و بعالم معنی نزول کند زهی اینه
از علم طبیعت نجات یابد و از آتش طبیعی بر گذرد و از بند طبیعت بیرون آید
پس از افعال ذمیمه است حوالت بروح طبیعی دارد و آنچه حمیده است حوالت
بروح ناطقه و نتایج عالیات و سافلات همه حمیده است حوالت بعقل کلیت
و هرچه ذمیمه است حوالت به طبیعت کلیت و آنچه ثنویان گفته اند یزدان
و اهریمن و نور و ظلمت و لطیف و کثیف همین معنی دارد و بعبارت اهل شرع
ملک و شیطان گویند پس این دو قوت را در آفرینش اول با یکدیگر اختلاف
و اشتراک افتاده است قصه آدم و ابلیس رمز این حقیقت است هر طبیعت
از فرو سو نفس را بخودی کشد و عقل کل از بر سو نفس را بخودی خواند
و این داوری از آغاز عالم تا انجام عالم میان ایشان مانده است و چون منقطع گردد
این داوری و فصل الخطاب حاصل شود و قطع خصومت پدید آید عالم کلی را

یا انسان کبیر پیوست مرکز دایند و کل نفس ذائقة الموت بخواند پس این معنی بحاجت کانه
کتابی باید بحجتها قاطع و آیات و اخبار و حکمت و استشهاد آفرینش باید و نیز را
حوالت بدو معنی است پس طبیعت یا تنگ از بود یا نیاز نفوس عاقله نوی باز گردد
چون افعال ظلمه و فسقه و شادیشان را بدان افعال بود و نفوس عاقله را تنگ از بود
یا نیاز طبیعت بود و باز گردد چون افعال عادلان و نیکان و پاکان و متابعان عقل
و شرع گواه است پس هر چه این معنی را تنگ است از معنی دوم است و خیر و شر موافقت
و مخالفت این دو معنی باز گردد و حق سبحانه و تعالی مبدع همه است اما افعال
نیک بخود حوالت کند که بیدک الخیر و بد بندگان باز بندد که جزاء بما
کانوا یعملون و دیگری گوید کل نفس بما کسبت رهینة اکنون بمقصود
خود باز گردیم و گوییم چون نفس بجهد و اجتهاد بعلم و عمل و عنایت و رحمت
اللهیت از عالم موالید و امهات طبایع بر تر آید بفلک قمر و ان اول منزلیست
از عالم علوی اکنون هر منزلی را صفت کنیم و طبایع و نتایج او باز گوییم بحول الله

۱۹۳

## باب در صفت فلک قمر که علامت حرف ب

دارد اما منزل سفتم است از جمله منازل که نفس از عالم بر آید و از منازل
موالید و امهات بر گذرد اول منزل از منازل علوی فلک قمر است و
این ولایت با ستاره چنانکه اینجا فرو داشت ولایت امهات و هم بر این
مثال است وجود اجسام اندر رحمها مادران اول که بلد آن یعنی نطفه
یا چون در رحم افتد قوت از بر سو بود یعنی از زحل و دور او یک ماه باشد
و نطفه درین ماه افسرده باشد بطبع زحل پس از آن دور بمشتری رسد و دور او
هم یک ماه باشد نطفه علقه گردد یعنی خون بسته بطبع مشتری پس از آن
دور بمریخ رسد و دور او نیز یک ماه بود و آن علقه مضغه گردد یعنی گوشت پاره

بعد از آن دور با آفتاب رسد روح بوی در آید و زنده گردد چون دور
آفتاب تمام بگردد اگر در آن دور قوی و مسعود بود فرزند از بزرگان
بود دراز عمر بعد از آن دور بزهره رسد نیکی و ماندگی در وی
پدید آید و اندامهاش بگشاید بعد از آن دور بعطارد رسد پوست
اندام وی سخت گردد و دوازده سوراخ در اندام وی پدید آید موی
سر برآید و ناخن سخت گردد ماه هفتم نوبت بقمر رسد تمام گردد
و رسیده شود و بهفتم ماه صفت اندام او تمام شود پس اگر بدور قمر
بزاید بماند و اگر نه چون دور بزحل باز گردد فسرده شود اگر در این
دور قوی بود فرزند پارسا و زاهد و عابد و فضل اثر بس بود و این
قاعده نجومست در مرو اند از نفس براه نطفه در رحم که از مرکز
اوست باز چون از رحم براه مولد بیرون آید در دور قمر تربیت او تا
چهار سال کنند و همچنین اگر از وی بگذرد بعطارد رسد پس
بزهره پس بشمس پس بمریخ پس بمشتری پس بزحل رسد و
دور هر کوکبی معلومست و این برهان نجومی است که نفس اندر
وقت کون اندر رحم از بر سو فرو می آید و از راه مولد سفر بالا
می کند اما قمر بر صورت مردیست که در دست راست دو شیر
دارد و بدست چپ عقد سبحه گرفته و بر سر تاجی دارد و بر
گردون نشسته است و چهار اسب گردون را می کشند اما
اثرهای قمر حساب و هندسه و مقادیر و استادی در همه صنعتها
و علم دین و علم طب و سحر و کیمیا و کار آب و زمین و سخن چینی
و دروغ گفتن و خرد و بزرگی و تیزرگی و صیادی و مانند این اثرها

و آنچ مسند بدو است در دل خود تصویر کنند و در وی جان تصورات الحاق
همچنده بیار آید همچنین که شتر ای منازل آبا و امهات که بر تو از افتاده است و آنچ
فرو تر از وست بر وی آسان بود که هیچ صورتی که بر جان خلایق افتد
زشت تر و تاریک تر و فرو سو گرداننده تر از دوستی مال و جاه نیست
و هر جوهر نفس را از این جمله قیود و سلاسل و اغلال است که نفس نتواند که از عالم
طبیعت جدا گردد تا آنگاه که از این بندها و علتها خلاص و نجات یابد پس بباید
که نفس او کوشا باشد بقوت عقل تا از اثرهای این منازل رسته گردد و از آتش
طبیعی نجات یابد و بمرتبت بلند تر شود که از آثار آبا و امهات و موالید
آویزه است که هرگاه که اثرها جمله او نگاه دارد و از آنکه از ذمیمه او فرو گذارد
شایسته عالم روح گردد و بعالم عقل باز شود

باب

در مرتبت مریخ که علامت حرف ل دارد اما منزل یازدهم از جمله
منازل نفس فلک مریخ است از ولایت آبا و مریخ بر صورت جوانیست
بر دو شیر نشسته و شمشیری آهخته بدست راست و بدست چپ تبرزینی گرفته
و بمثال دیگر بر صورت مردیست بر اسبی گلگون نشسته و خودی بر سر و بدست
راست مردی گرفته و بدست چپ نیزه و دستارچه الحمل برو بسته اما اثر او
لشکر کشیدن و ولایت داشتن و سلاح ساختن و فروختن و نقب زدن و فتنه انگیختن
و راه زدن و عذاب نمودن و مکابره کردن و حرام طلب کردن و خون ریختن و ناپاکی
کردن و دو روئی و ناسپاسی کردن و آنچ بدین ماند از اثرهای مریخ است پس خردمند
باید که این همه اثرهای او را ابطال کند و آنچ حمیده است بخود گیرد و آنچ ذمیمه است
باز گذارد و بتربیت مشتری گراید والله

باب

در مرتبت فلک مشتری که علامت حرف ی دارد اما منزل دوازدهم از جمله

منازل نفس فلک مشتریست از ولایت آبا و صورت مشتری بر مثال جوانیست
بر شبوری نشسته و بدست راست شمشیری گرفته و بدست چپ کمانی در بازو
آویخته و تسبیحی در دست افکنده و مثال دیگر مردی پیر بر کرسی نشسته
و جامهٔ زرنگار گون پوشیده بدست راست کتابی گرفته و بدست چپ
مهرها گرفته اثرهای او ولایت داشتن و نیکوکاری و عبادت و نیکی
کردن و آسان گرفتن و معتدل الطبع بودن و آبادانی مسجد و صومعه کردن
و اسباب علم مهیا ساختن و چون همها را بجای آوردن و ریاست دوست داشتن
و مشتغل بودن و بی حلیمی و سبکساری کردن و خنده و مزاح کردن
و نعمت دوست داشتن و مدح خواستن این همه از آثار مشتریست پس باید
یا خردمند آثار صالح او را بقوت عقل بر خود واجب کند و آنچ حمیده است
بکار دارد و آثار فاسد از خود دور کند تا بمقصد بلند رسد والله اعلم

باب در مرتبت فلک زحل که اعلاء این حرف

ه الله داده اما منزل سیوم از جمله منازل نفس فلک زحل است
از ولایت آبا و صورت زحل بر مثال پیریست بر کرسی نشسته و عصای
بدست گرفته و مردگان را از عصای جنبانند و صورت دیگر بر مثال
پیریست بر اسبی کلگون نشسته و خودی بر سر نهاده و بدست چپ شیری را
بسته روی گرفته و آثار او کارها که در نسبت که باب پیوسته بود و دوست
داشتن او کار سلطان کردن آنچ تعلق بشر دارد و کارها خسیس و همت
دون داشتن و آنچ نتایج خاکست از مکر و بخل و مخالفت و بددلی و کینه
داشتن و خویشتن را کشیدن از مردمان و جهل و توانگری برنج طلب کردن
و بیم اندوه و حسرت و دشواری و شدت بر خود و بر مردم نهادن

و بدی کردن و غیر این و آنچ از آن راه است همه ناپسندیده است
و مواینه نفس را بعالم اختلاط کشاند پس باید که نفس خردمند بخلاف و ضد
آثار او کوشد تا بعالم طبیعت و جوهر خاک باز نیفتد که این صفت
سیارات و اسباب عالم و صفات امهات اند زحل را انحلال عطارد
و مریخ و مشتری و آفتاب را با آتش و هوا و زهره و قمر را با آب
و نفس ناطقه درین عالم جوهری ساده است و صورت گر و
نقاش ذات خویش است بافعال نیک و بد و بذیرفتن آثار و نتایج
آبا و امهات و موالید و بواسطه عشق داشتن و دل دران بستن و بدان
خرسند بودن و عالم ارواح و معانی فراموش کردن و بر عالم
اجسام و صور دل نهادن و فتنه و مغرور بودن که از آثار طبیعت است
این همه از خلق و خوی اوست اگر قبول کند و بواسطه مداومت نماید
عاقبت بر ذات نفس بماند باقی و دایم بر مثال جامه که آلایش پذیرد
از هر گونه نجاست و آلودگی بعرضی که بروی متوجه شود چون
استاد گازر او را بشوید هر چند اثرها از ذات نجاست از جامه پاک شود
اما نقصی و ضعفی بران جامه واجب شود و باقی بماند همچنین چون زر
و نقره را خالص باشد و چیزها دیگر چون مس و روی با جوهر ان
مجاورت کند استاد زرگر مر از انرا پالاید و پاکیزه کند هر چند اثرها از
ذات از زر و نقره بیرون شود لیکن از لذتها بسیار اما نقصی در
ذات او بر قدر قوت از عشق که با وی آمیخته است بماند و این حکومت را
شواهد عقلی بسیار است که جوهر مسبب قبول عرضها انکل قیمت پذیرد
و شرف او زیادت شود و بسبب قبول عرضها اینکه قیمت او کم شود

وشرف او نقصان نپذیرد بر مثال کاغذی که اشکال لطیف و معنوی
نپذیرد تهمت وی یکی مدارا شود و خلق او از این چشم نهان و پوشیده
از غرض که گرفته باشد و باشد کاغذی که غرضی نپذیرد که مبهما کاغذ سیاه
رسید هیچ کس او را قبول نکند و اگر بدست کاغذگر افتد بر رنج بسیار
او را بشوید و بکوبد و بکاغذی باز رساند هر چند بصورت خود
باز آید بزمان دراز و رنج بسیار اما چون باد اول نباشد که نقصان و ضعیفی
بر ذات او پدید آمده بود همیشه بروی بماند پس شوینده و استاد
نفس و عقل و علم است که او را باخلاق حمیده و اوصاف پسندیده
از خوی بهائم و اوصاف گرگ و دد باز گردانند که از توبت و انابت
کوبند و بعالم روح باز برند هر چند تایب بغفران و معرفت
برسد اما رقم ذل معصیت از وی برنخیزد و درین معنی اسرار
بسیار است اما مختصر کردیم بحمد الله وعونه

باب

در مرتبت فلک کواکب ثابته که علامت حرف ب دوم دارد
اما منزل چهاردهم از جمله منازل نفس فلک کواکب ثابته است
از ولایت آبا و در فلک مشتمل هزار و بیست و دو کوکب است بجمله و هشت صورت
و ایشان را بسبب گرانی رفتار ثابته خوانند از بهر آنکه هر درجه را از فلک بصد سال
روند برای قدما و برای برخی در بیست و سه هزار سال و هفتصد و شصت سال
یک دور حرکت کنند هر شصت و شش سال یک درجه باشد و بود که هر ستاره را بطبع
بطبع یک ستاره بود از سیارات و باشد که بطبع دو ستاره بود چون بطن الفرس
در دو درجه از حمل بطبع مریخ و زهره بود و بطبع زحل و مشتری در چهار درجه
ثور و بوسع اح قمر و مریخ بود در ذنب الاسد در هشت درجه از سنبله بجز از بن

از ثابتات

١٩٦

از ثابتات که اندرین کتاب یاد کردیم از تعداد وی دارد و در کتب نجومی خود یافته
شود و غرض از این کتاب کشایش نفس و رهایش اوست از بند طبیعت و از بن
عالم جسمانی و ما درین کتاب از هر علم شمه یاد کنیم از محسوس و معقول تا خوانندگان
علم حقایق و سالکان عالم روح و عقل را بر علم تحریص بود و کمال معالی را بجویند
اکنون بسر سخن باز گردیم و گوییم چون افعال و اخلاق حمیده ورزد و نقص از ذات خود
زایل کند و از این عالم برگذرد اعنی فلک کواکب ثابته لابد بفلک الافلاک پیوندد والسلام

باب

در مرتبت فلک البروج (الافلاک) که علامت حرف ب اول
دارد اما منازل پانزدهم از جمله منازل نفس فلک الافلاک است و از آخرین منزل است
از ولایت آبا و در فلک نهم که او را فلک الافلاک گویند هیچ ستاره نیست و جمله افلاک
در وست و او را فلک اعظم نیز گویند از و بزرگتر فلک نیست بلک او از جمله افلاک
بزرگتر است بمقداری که نتوان دانست و فلک مستقیم نیز گویند که همیشه گردش او
از مشرق بمغرب است و از بد و از ده بخش است او را بروج گویند و صورت کواکب
در فلک ثابته است و اثرها طبعی در صورت انجم است و اختلاف حرکات ایشان
و این فلک نهم را مدبر الافلاک گویند یعنی همه قوتها افلاک ثابته و سیاره از وست
و اثر نفس کلی و عنایت او بهمه حواشی از فلک پیوسته است و غایت بجی بنقطه
خاک و بکلی عالم کون و فسادی رسد خاصه بنقطه قرص آفتاب که دل عالم علوی است
و فوق همه آبا و امهات از وست و فوق او از فلک البروج است که موضع اوج و شرف
و وبال و هبوط و جایها قوت و شادی و اندوه و زندانست پس دست تصرف
طبیعت تا بدین حد دراز است پس باید که مرد منازل خود را از این منازل طبیعی
بعلم و ادراک حقایق برگذراند تا رسته شود

باب

در مرتبت طبیعت کلی که علامت حرف آ دارد اما منازل شانزدهم از جمله

منازل نفس ناطقه طبیعت کلیست که اقسام جسم کلیست که مر از طبایع را در اجرام
بران طبیعت که هست او تکیه‌ای دارد تا از حال خود بگردد ارسطوی گوید او آغاز
حرکت و سکون است یعنی هیولی که جوهر جسم است با مفردات طبایع بهم موجود
شدند پیدا و همان که همه در کلی و جزئی و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر پدید
خلوت گواهی می‌دهد بعضی گران شد و بعضی سبک گران بمرکز گراییست و سبک بر بخت
تا عالم بدین صورت شد که هست و این قول ارسطو است و بعضی گفتند طبیعت
کلی حافظ این صور است در عالم طبیعت بدین صور تمامه که هست و او قوة الهیست
گماشته بر حفظ و نظام عالم و جمله صور حیوانی و نباتی و معدنی و قوی گفتند طبیعت
کلی نایب و پیشکار و شاگرد نفس کلیست در حفظ امور و طبیعت کل مر سرای نفس
کلی را که عالم کبیر است چون فراشی و پیشکاریست و او جوهر لطیف است بمیانجی
نفس و عقل و امر در وجود آمده از برای امور نفس و فعل او در جوهر جسم است پس
خردمند باید که امور العلم بشناسد و بروی پیدا آید که او باز دارنده است مر نفس
ناطقه انسانی را از برگشتن از وی و نسبت فعلها طبیعی جمله بدو سبب و رجوع و
متابعت نفس انسان و دادوستد احوال طبیعی انسانی باز رسته و این کتاب زیاده بر
این احتمال نکند تا خردمند از آن زیادی باشد والله اعلم واحکم

## باب در مرتبت نفس کلی که علامت حرف

ص دارد اما منزل هفدهم از جمله منازل نفس ناطقه نفس کلیست که او را فاعل
نفس کلی گفته‌اند و مبدع ثانی و لوح الهی و دفتر الهی و حوا معنی و نون امر
و کرسی الهی و حجت عقل کل و گفتند هیچ جزوی از اجزاء عالم کلی پدید نیاید
از لطیف کثیف تا عقل لطیف و جزو را مرجع هر آینه بکل بود و کل را بر اجزا تقدم
بود پس گفتند بحکومت عقل که جزوی کل نباشد و ماده و قوت اجزا بکل او باشد

وباز گفت

١٩٧

وباز گفت از حد فعل بحد قوت سوی او باشد بحقیقت اما بر این معنی مر
نفس را فاعل کلی گفتند که فعل جز از جوهر نیاید و جوهر اوست که بذات خود ظاهر
باشد نه بغیری پس هر آینه جوهر آن بود که فعل او بذات بود پس فعل از جوهر
واجب آید پس گفتند که او فاعل کلی بود و دلیل آنکه در عالم نگاه کردند هیچ صنعی
ندیدند از صنعتها جزوی در طبایع و هیولی از آب و هوا و آتش و خاک و چوب
و آهن و زر و سیم و روی و ارزیز و غیر آن که نه از صنعت و فعل نفس جزوی بود
پس بضرورت عقل گواهی می‌دهد که فاعل این صنعت عظیم که عالمست هر آینه
نفس کلیست بی خلاف و بدین معنی مر نفس را مبدع ثانی گفتند از ابداع مبدع
و ایجاد موجد که نخست او از جوهر عقل در وجود آمده است چنانک در عالم صورت
آدم و حوا نفس حوا معنی بود و از این معنی مر نفس را دفتر الهی گویند و لوح الهی
گویند از راه مثل و اضافت بدانچ عقل را قلم الهی گفتند هم از راه ضرب مثل زیرا که
آثار امور الهی نخست نبشته است بعقل بر مثال آثار کتابت از اراده
کاتب که اول بقلم رسد پس بلوح پس بواسطه کاتب هر دو حاصل شود و بدیگران
رسد و بدان معنی مر نفس را کرسی الهی گفتند زیرا که عقل را عرش الهی گفتند
و عرش تخت بود و کرسی که فروتر عقل بود بمحل و مرتبه او که الرحمن بود و چون
امر الهی نخست بر عقل نشیند پس بر نفس هر آینه فروتر از امر دو محل بود
یکی عرش دوم کرسی و کان عرشه علی الماء این معنی بود و نفس را بدان
معنی نون امر گویند که عقل را کاف امر گویند از آن روی که کاف کل وجود عقلست
و در قوت سرعت فهم و ادراک در غایت کمال است و باری تعالی عقل کاف
و نون گفت و گویند همه موجودات از میان دو موجود کلی عقل آدم صفت و
حوا معنی صورت که نفس است در وجود آمد

باب

درمرتبت عقل کلی بکه علامت حرف سین دارد اما منزلت هیچ از خانه
نفس ناطقه عقل کلیست که او را علت اول گفتند و مبدع اول و آدم معنی و قلم
الهی وکاف امر چنانک درفصل پیش یاد کردیم وعرش الهی گفتند واین
جمله از راه معنی است و ضرب مثال و اضافت و باری تعالی ازین همه منزه است
وبرتر از انست که بجسم [illegible] تحیز گرفته بود یا آفریده ی یا بر ذات مقدس او
عز سلطانه اطلاع بود و باید که مبدع هرگز نشود سبحانه لاتدرکه الابصار
وهو یدرک الابصار بلک مبدع را برای مبدع اقرار محض بود لاغیر و هرکه
تصرف کند بهرج عقل بسنجد و عبارت از فراید در صفات مبدع
زچون همه از راه ایجاد وابداع واضافت بود نه آنک عقل را بر ذات مقدس
او ادراک واحاطت بود پس گوییم عقل مطلع است بر هرچ فرود اوست
ومتصرفست در ذات نفس وفایده نفس است هرچ هر نفس را وشرف
نفس وکمال او بقبول اثرهاء ویست ونفس بلاذات کلی از کمال عقل رسید
وعقل کلی معین نفس کلیست همیشه ومعین عقل امر باریست تعالی وتقدس
وعقل کل اثر باریست ومفعول فعل اوست واثر بر موثر ومفعول بر فاعل
مطلع نتواند شد برای آنک مبدع از مبدع برتر باشد پس عقل برتر از الهیست
یا نفس نیک وبد از ذات خود بوی سبحانه ی حیاتست وعقل معلم الهیست
یا نفس را بقبول علم بزرگ کرد اند ونفس نیست ه الهی را بقوت عقل بر خواند
وعقل بذات خود داعی الهیست که بر لحظه نفس را بی دعوت بیکبار ازو ونفس
از وجود او ورسالت او مثاب و معاقب است وبقبول او بر حفظ او امر او
رساننده است بکمال خود ولذات خود کلی وجزوی علوی وسفلی پس بدانید
یا نفس انسانی که جز ونفس کلیست افعال عقل را قبول کند اتلاف ورحمت



وحلم وشرم وفراخ دلی وبسیار مکرمت ودور اندیشی وبسیار اندیشی
ونیکی او میبذیرد واندک منتی ودایم وفایی وآزرم جویی وبردباری
ورنج نمایی ونرم خویی وراست گویی ودرستی وعده وبمستعد
انوار الهی وجوینده رضا خدایی وفرو برنده آرزوها وکذارنده
خشمها وبخشنده ونمازدارنده مصایب وترسکار وپرهیزکار و
بسیار طاعت وبمردم سازنده واز دنیا زاهد وباخرت راغب و
ملتزم سنت ودرویش دوست وهشیار وعبادت اند عالم صورت بکلی
جز برای تشبیه وضرب مثل نیست ونفوس خلایق جز ازین روی
بعالم معنی راه نتواند برد زیرا که مختصر بینان جز صورت پرست
نباشند وعالم معنی وروح را درصمیم جمال جز شکل ولون وملبوس
ومذوق ومحسوس صورت نیست پس هر اینه نفس انسانی ثانی و
عقل انسانی اول هر دو جفت یکدیگرند نفس بر مثال زنست
وعقل بر مثال مرد وعقل بر نفس مسلطست ومتصرفست در ذات
او وعقل فایده دهنده است ونفس فایده پذیرنده است از عقل
ومامور عقلست وعصیان او مر او را عقوبت ورنج است وطاعت
عقل بر نفس واجب است ونفس را از فرمان عقل پای بیرون نهادن
نه رواست و [illegible] ناشزه از شوی نفقه زن نه واجب است بلکه عطت
واجب است بر شوی پس مجاز بود زن [illegible] چنانک قران فرمود
الرجال قوامون على النسا تا باخر آیه ودر هر نکته از این علمست
ورجوع همه آیات واخبار واحادیث انبیا واولیا با حکمت است وعلم حقایق
موجودات از زمانه تا موافق از شرح وبیان از ما نصب پس صفات

۱۹۸

والّٰاتی تخافون نشوزهن فعظوهن [illegible] واهجروهن فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا

عقل اینست که می گوئیم روشن جوهر پر آویش داده بسیار بخش تازه روی
متبسم اندک آسایش دیر خشم زود خشنود نه بخیل نه زفت نه زشت گوی
نه درشت خوی نه دشنام ده نه بیکار نه کردکننده نه غدار نه بسیار خوار نه
کاهل نه ملول نه شتاب زده نه بسیار گوی نه طماع نه تمام سطحی نه زبان کاره
نه حسود نه بد دل فطنا نه متکبر نه کژ نهنده نه محتکر نه فاجر بلکه محب
مشتاق خدا دوست خداشناس خداپرست اینست صفات عقل کلی و اینجا بدین
مانند که طینت انبیا و اولیا و حکما و علما با این معانی مجموعست هر نفس که
بدین مرتبت و منزلت رسید همراینه بعالم عقل رسیده باشد و از بند طبایع
رسته و سر بر فرمان و خطاب نهاده

باب

در مرتبت امر که علامت حرف ب دارد اما منزل نوزدهم از جمله
منازل نفس منزل امر است که متحد است بجوهر عقل اما امر را ابداع
گویند و اختراع گویند و اثر و فیض و تایید و خط و وحدت گویند این جمله
بالفاظ مختلف اند و بمعانی بهم نزدیک اند اما باید دانست که اثر از مؤثر همراینه و لجرم است
و ابداع از مبدع که الوهیت جز اظهار قدرت نیست یعنی چیز پدید آوردن
نه از چیزی که این جز صنع باری نیست خالص بی هیچ غرضی و نصیبی که او را
در آن بود زیرا که غرض یا احتیاج باز کردد بلکه الله قادر و اله آن بود که
او را اظهار الوهیت بود و کمال قدرت او را فیض گویند و از هست کردن
چیز بود از ناچیز یا نه از چیزی که اگر از چیزی پدید آمدی خود چیز کننده
نبایستی و صنع و کمال را ابد پدید آوردن چیزی بود نه از چیزی و آن ابداع باشد
بدرستی و راستی و حق محض مبدع اول باشد جلت قدرته و گویند امر
متحد باشد بعقل که هرگز از وی جدا نشود چنانکه هیولی با صورت جفت است

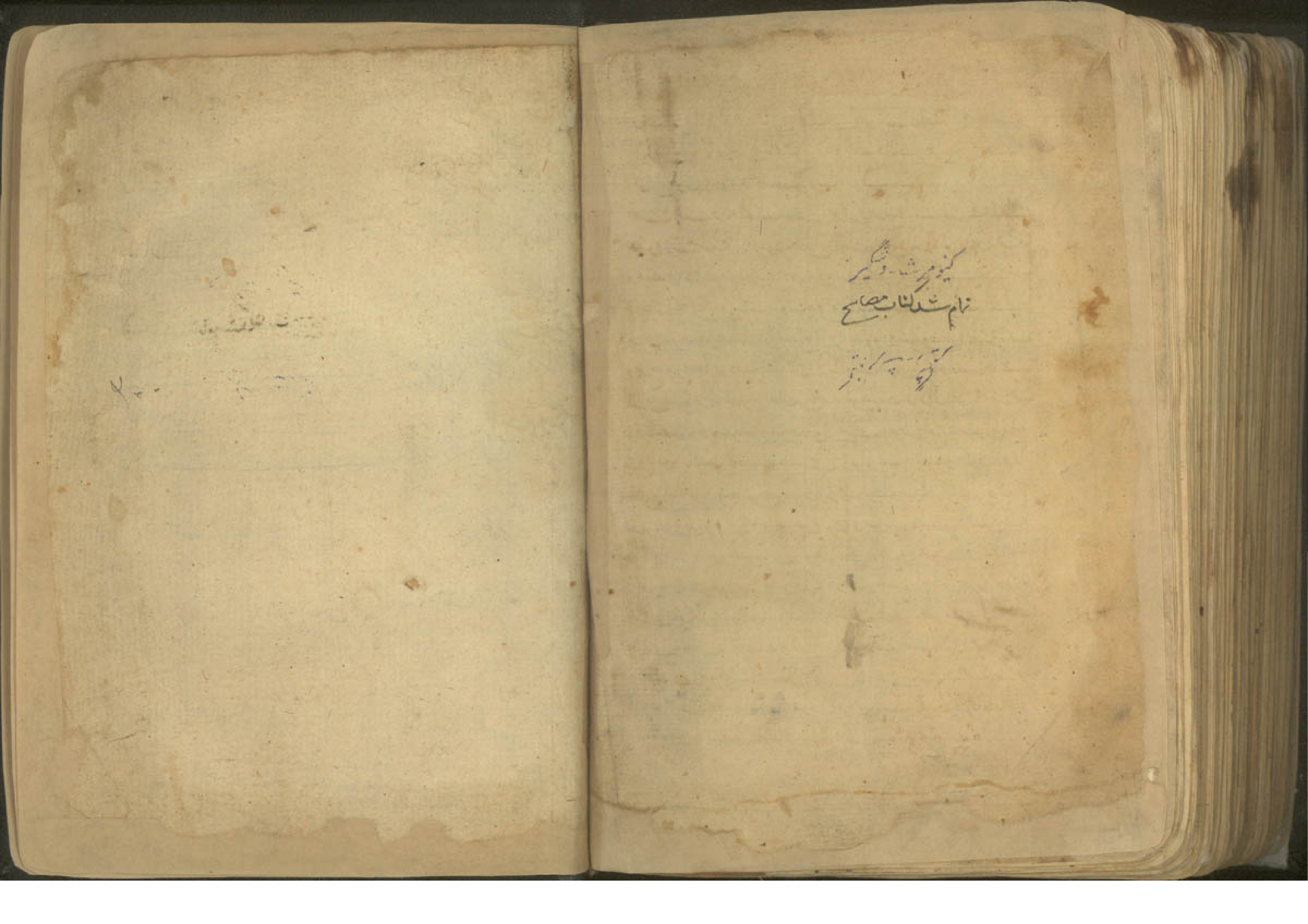
و صورت ... هیولی است ... در ... گفته ... در ذات عقل ... که او
جدا نشود ... امر ... عقل ... آمده ... و ...
... که ... ختم کنند و گویند ...



در همه کمر داند از مومنان و موقنان که هویت او تعالی بصفت
آفریدگان خود نماند لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر پس حق سبحانه
و تعالی موجد موجودات است و رب الارباب و خالق هر چیزی که
هست او هست و اله الالهه و علة العلل و مبدع اشیاست و عقل را
بصورت جز با قرار موجود محض او نیست یعنی داند که مرا معبودی
و مقصودی و موجودی و مسجودی هست بالای من که او سبب وجود منست
و سبب روشنی من تا مدبر و سایس و حکیم من اوست و من که عقلم
تدبیر و سیاست اشیا بدوی کنم و از وی بینم و روشنی من از وست و پس
و هیچ در وهم آید و بر خاطر گذرد که او چنانست او واهب و خالق
انست پس ذات او تعالی و تقدس محسوس نیست زیرا که هیچ محسوس
نبود یا جسم بود یا عرض و نیز معقول نیست زیرا که هیچ معقول نباشد
یا روح بود یا نفس و موهوم نیست زیرا که هیچ موهوم بود او را
جنس و نوع بود و جنس عرض دارد و بسیط و مرکب نیست و قایم
بغیر نیست زیرا که چو هر چیز بسیط و مرکب نیست و هر چه
مرکب است جز جسم نیست و هر چه بسیط است جز روح نیست
و هر چه عرض است جز قایم بجوهر نیست و نیز عدد و معدود
نیست زیرا که او را آغاز و انجام نیست و عدد جز بسیط و مرکب
نیست و ذات او سبحانه و تعالی جز هستی بخش نیست مر اشیا را
و بخشنده را بر بخشنده اطلاع نیست و او هست کننده همه هستیهاست
از عقل لطیف تا جسم کثیف هر چه تمام هستی پیروی اند والله اعلم

تمت الکتاب المراتب

ورق این کتاب
... ...



تمام شد کتاب مصابیح

دجره جوازرشابلان

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

کتاب قرابادین

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

کتاب قرابادین

محمد محمد

ادعیة الاحرام منقول عن الصادق

ادعیه احرام

